

دانشمندان کرد  
در خدمت علم و دین

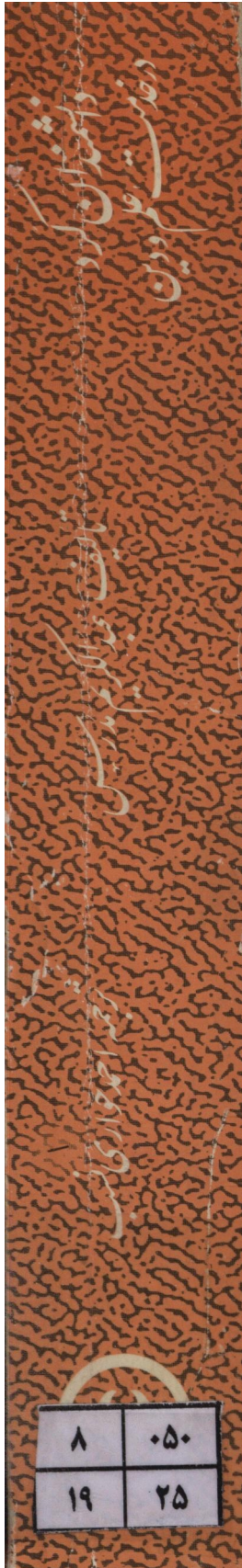
تالیف  
عبدالکریم مدرس

ترجمه  
احمد عواری نسب



۲۷۰ ریل





فقه  
الشافعي

كتاب  
الاعتقاد

كتاب  
العبادات

٨	٠٥٠
١٩	٢٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٧٩٢٧٢



مكتبة جامعة القاهرة



دشمنان کرد  
در خدمت علم و دین



اسکن شد

# دشمنان کرد در خدمت علم و دین

تألیف  
عبدالکریم مدرس

ترجمه  
احمد حواری نسب



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۶۹





مدّرس، عبدالکریم

دانشمندان کُرد در خدمت علم و دین

ترجمه احمد حواری نسب

چاپ اول: ۱۳۶۹

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

## مقدمه مترجم

ستایش سزاوار خدایی است که وارث تمام ملت‌ها است، وزنده کننده و برانگیزاننده همه استخوانهای پوشیده است. و درود و سلام بر سرور بزرگوار ما حضرت محمد (ص) و بر اولاد و یاران او باد که همگان صاحبان اراده و همت قوی بودند و بر پیروان او در نیکوکاری و صفات حسنه تا بروز رستاخیز و حساب، درود و تحیات فراوان نثار باد.

و بعد - بر جهانیان پوشیده نیست که بعد از درخشش نور دین مبین اسلام در سراسر مشرق و شمال شبه جزیره عربستان ملت گرد، اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و در تلخی و خوشی به یاری آن برخاستند، و علمای گرد در هر دوره از ادوار مختلفه تاریخ اسلامی در خدمت علوم و معارفی که نشر تعالیم اسلامی بسته به آن است، سهمی داشتند و مشارکت کردند، و با تألیفات و آثار و افتخارات خود در ترقی دین حق ارباب مطالعه را شادمان و مسرور نمودند. منتهی به واسطه موانعی نام و آثار ایشان مسجل و مشهور نشد! از آن جمله اینکه: خدماتی که در راه اعتلای دین انجام می دادند نمی خواستند اظهار کنند، زیرا اعتقاد کامل داشتند که خداوند به زحمات ایشان آگاه است، و اعتماد آنان بر خدا و اخلاص آنان در دین به اندازه ای بود که حتی در آخر کتب یا رسالات و یا خدمات مبذوله در راه دین نام خود را نمی نوشتند. دیگر اینکه بیشتر آنان در محلهایی ساکن بودند که از چاپ و وسایل انتشار علوم عاری و از شهرها و نقاط متمدن و مترقی دور بودند. دیگر اینکه ثروت کافی برای چاپ نوشتجات ارزشمندی که نفع اسلام را در انتشار آنها می دانستند، نداشتند.

به واسطه موانع بالا و عوامل دیگر شرح احوال آنان جز عده کمی که به کشورهای عربی مهاجرت کرده و مدتی در آنجا باقیماندند، مکتوم و ناگفته ماند.

پس مسلم شد که بر عادت و قاعده مردم دوران پیش ضبط احوال علما و فضلاء کشورهای مختلفه خود خدمتی به دین بشمار می رود. و من بسیار مایل بودم معلوماتی را که در این خصوص نزد من موجود است جمع آوری کنم، اما توفیق آن را نیافتم تا اینکه به بغداد آمده در مدرسه مسجد «حضرت شیخ ابی محمد محیی الدین عبدالقادر گیلانی» (قدس سره) مستقر شدم، و در آنجا آرامش خاطر برایم دست داد، و کتب مفیده در این موضوع مانند: وفیات ابن خلکان، طبقات سبکی، طبقات اشنوی، اعلام زرکلی، کامل ابن اثیر و تاریخ ابن خلدون، و بسیاری دیگر از کتب مناسب را جمع کردم. سپس به ثبت و ضبط ترجمه احوال علمای کرد تا آنجا که برایم مقدور بود با استفاده از کتابهای نامبرده و کتب دیگر مانند: کشف الظنون و هدایة العرفان (اثر اسمعیل پاشای بابان)، و معجم المؤلفین اثر مورخ عمر رضا کحاله، و عنوان المجد اثر ابراهیم فصیح حیدری، و رسالات متعدده دیگر مانند رساله مساجد سلیمانی نوشته مرحوم شیخ محمد قزلجی، و رساله شیخ معروف نودهی اثر قاضی شیخ محمد خال، و دیگر رسالات معتبره و قابل اعتماد اقدام کردم. و در این تألیف من شیوه مورخین یعنی شروع نام علمای مورد نظر را به ترتیب حروف هجا (الفبا) پیش گرفتم، و زمان تقدّم و تأخر ایشان را در نظر نگرفتم، و چه بسا به مرجعی که ترجمه را از آنجا به دست آورده ام تصریح نموده ام. و نیز گاهی چون وقت مراجعه به مآخذ متنوعه را نداشته ام مرجع را ترك و از آن صحبتی ننموده ام و آنچه را که از ترجمه علمای کرد جمع آورده ام، اگرچه اندکی از بسیار و معدودی از بی شمار است، اما مانند نمونه ای است که از مآثر و مفاخر آنان پرده برمی دارد و غایت کوشش من در این کار برانگیختن رغبت علمای آینده بر اطلاع به فضائل علمی و شرافت و کرامت گذشتگان است، که شاید در خدمات آنان به دین مبین از ایشان پیروی کنند. و اعتماد و توکلم بر خداوند یکتا است که همه از او یاری می جوئیم، و همو بهترین توفیق دهنده و مددکار است. و عنوان کتاب: «دانشمندان کرد در خدمت علم و دین» می باشد.

عبدالکریم مدرس

# الف

## ابراهیم بن محمد جزری

ابراهیم بن محمد بن مهران جزری ابوطاهر، در محرم سال ۵۱۴ هجری قمری متولد شده است. او فقیهی زاهد از شاگردان بزرگ و مشهور ابن البرزی بود، و علم حدیث را در بغداد از ابوالفتح کرخی و دیگر محدثان آموخت. ابن باطیش در کتاب فیصل گفته است: که ابراهیم در زمان استادش ابوالقاسم ابن البرزی از بغداد به جزیره برگشت، و به تدریس و افاده مشغول شد. تا آنجا که در تدریس و فتوی پیشوا و مشارالیه زمان خود گردید. و جماعتی از حضور او استفاده نموده برکاتش بر ایشان آشکار شد. بالاخره در شب ۵ محرم سال ۵۹۹ دنیا را وداع گفت. خداوند او را رحمت کند. (از طبقات سبکی)

## ابراهیم بن علی آمدی

ابراهیم ابن علی ابن ابراهیم بن علی بن محفوظ بن معاذ بن سلمی آمدی، معروف به ظهیر ابن فرّاء در بغداد نزد اسعد میهنی و در نیشابور نزد محمد بن یحیی به جستجوی علم پرداخت، و به علم خلاف علاقه پیدا کرد. صحیح مسلم را از ابی عبدالله فراوی آموخت، و در بغداد به تدریس و آموزش حدیث مشغول گردید. مبارک بن کامل خفاف از او حدیث فراگرفت که سنس از استادش بزرگتر بود و پیش از او فوت کرد. ابن نجّار گفت که ابراهیم بن علی فقیهی فاضل و تیزهوش و باشخصیت و در مسائل

خلاف خوش بیان و شیرین کلام بود. و با عبارات فصیح و اشارات دقیق و خوش آشنایی به اصول جدل بر دشمنان غلبه می نمود. حکایات و اشعار فراوان در حفظ داشت، و از ظرفا و نغزگویان و نیکوکاران بغداد بشمار می رفت. و در شب سه شنبه ۱۸ محرم سال ۵۷۵ هجری قمری وفات یافت. (ازطبقات سبکی)

### ابراهیم کابل برزنجی

ابراهیم معروف به کابل برزنجی پسر سید محمود پسر سید عبدالکریم پسر سید عیسی برزنجی است، که در قریه برزنج در شمال استان سلیمانیه تولد یافت. قرآن مجید و سپس کتابهای کوچک معمولی را آموخت. بعد به تحصیل علوم دینی پرداخت و در این راه رنج و کوشش زیاد تحمل نمود، و به شهرها مسافرت کرد و مدتی در مصر درس خواند بعد از راه دریا از مصر مراجعت کرده به افغانستان رفت و در شهرهای مختلفه افغان و ایران به کسب علم پرداخت تا اینکه به میوان رسید، و در قریه «نولو» اقامت گزیده در آنجا مدتها به تدریس و ارشاد دینی مشغول بود.

در عهد امیر حمزه بابان که اکراد با دشمنان خود و ترکان جنگیدند، کابل در مدرسه متصل به مسجد سور که امیر حمزه در قسمت غربی کوه واقع در شرق دریاچه زریبار، مشرف بر دهکده برقه لا آن را بنا کرده بود، به تدریس اشتغال جست. و مدتی با عزت و احترام به طلاب علوم در این محل درس گفت. تا اینکه در شب جمعه غره ذیحجه سال ۸۲۳ هـ. ق وفات یافت و در قریه دره تفی در مقبره خاص واقع در پایین قریه دفن شد. خداوند او را رحمت کند. و شاید علت اینکه وصیت کرد که او را در آن محل دفن کنند، رعایت نزدیکی به فرزندان او بوده است که در قریه نولو ساکن بودند، و خود نیز ابتدائاً در آنجا سکونت داشت. و همانا این قریه و قریه دولاش در دره نزدیک به نولو قرار دارند که تقریباً با آنجا یک فرسخ و نیم فاصله دارد و در تملک سید ابراهیم کابل بود.

مشهور است که املاک و مزارع دیگر نیز داشت که تمام آنها را به شرح زیر وقف نمود:  $\frac{1}{6}$  آن برای مسجد سور و مدرسه ای که خود مدرس آن بود،  $\frac{1}{6}$  دیگر جهت تأمین مخارج طلاب علوم در آن مدرسه،  $\frac{1}{6}$  دیگر برای اشخاصی که بدان وارد شوند (طلاب تازه که برای تحصیل بیایند).  $\frac{3}{6}$  بقیه بر اولاد ذکور خود نسلاً بعد نسل وقف کرد.

ابوالعلاء کازرونی که از شاگردان او بوده است می گوید که: استادش کابل اگرچه شافعی مذهب بود اما در فقه حنفی نیز ید طولی داشت. و من (مؤلف) می گویم: فاضل کازرونی

شاید ندانسته است که نزد اکراد «کابل» مخفف «کاکه بله» یعنی کاک ابراهیم می باشد، زیرا کردها ابراهیم را با حذف «الف و ها» به «پرایم» و «پرایم» را به «پله» و «کابله» را به «کابل» تخفیف و تبدیل می کنند. بنابراین «کابل» مخفف «کاکه ابراهیم» یعنی: برادر ابراهیم است. و این سید ابراهیم مریدان و پیروانی در طریقه نوری بخشی داشته است، که این طریقه نزد ایشان و اسلافشان معروف، و براساس پیروی کتاب و سنت و مداومت بر ذکر و فکر صبح و غروب پایه گذاری شده است. و از جمله مریدان او در این طریقه شیخ صفاء الدین مدفون در قریه پیرصفا واقع در نزدیکی قبر اوست. و نیز شیخ احمدابن انباری امام مسجد سور معاصر سید ابراهیم کابل از مریدان اوست که بعد از فوت شیخ کابل تا زمان وفاتش به امامت خود ادامه داد، و قبر او پایین تر از مسجد است که اکنون به قبر امام معروف است و نمی دانیم که بعد از وفات شیخ ابراهیم کابل چه کسی در مدرسه او تدریس می نموده است و بطوری که دریافته ایم، سیدحسن نام که به واسطه کثرت تصانیفش به ملا ابوبکر مصنف مشهور است ۱۱۴ سال بعد از وفات کابل در آنجا تدریس کرده است. و تدریس او در زمان حکومت باباخان و پسرش هه لوخان از حکام سلسله اردلانی بوده است. شنیده ام که او فرمان داده است: بیت فارسی زیر را بر سردر مسجد جامع بنویسند:

مسجد جامع هه لوخانی حیفش این است می شود فانی

و ملا ابوبکر ۱۸ سال در مسجد جامع مزبور مدرس بود، و بعد از آن به قریه موشه له که امروز به نام وشکین معروف است منتقل شد، که این قریه از عطایای امیر اردلانی به مولانا ابوبکر مصنف بوده است، به سبب اعتقاد و ارادتی که به صلاحیت و برکات او داشت. بعد از مدتی مولانا مصنف به قریه چور رفت که تقریباً در مسافت دو ساعت راه سمت شرقی وشکین قرار دارد و در آنجا باقی بود، تا آنگاه که خدایش به رحمت خویش واصل کرد. و این شرح در کتاب خطی نورالانوار تألیف سید عبدالحمید است که تاکنون چاپ نشده است. اما امیر حمزه بابان از دودمان امرای بابانی است که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری حکومت سلیمانیه را داشته است، و این خانواده از سال ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ حاکم بوده اند، و از جمله ایشان میرزا احمدخان و میرزا عبدالکریم بابانی بوده اند. و من معتقدم که امراء ساکن در اطراف مهاباد مشهور به «بابامیری» که اکنون نیز در آنجا ساکن می باشند، از نسل ایشان هستند. و خدا داناتر است.

### ابواسحق شهرزوری

ابواسحق ابراهیم بن محمد بن عقیل شهرزوری و سپس دمشقی، فقیهی بزرگوار و واعظی نامدار بوده است. او دایی جمال الاسلام ابوالحسن بن مسلم صاحب احکام خنتی بوده است. حدیث را سماع و خود محدث بود. و در سال ۴۷۴ در سن تقریبی ۷۰ سال فوت کرد. خداوند قرین رحمتش فرماید. (ازطبقات اشنوی)

### ابراهیم بن اسحق

ابراهیم بن اسحق بن یحیی بن اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل آمدی الاصل و دمشقی و حنفی مشهور به عقیف الدین بن فخرالدین بود. در شب عاشورا سال ۶۹۵ هجری قمری در دمشق متولد شد. قبل از تمیز نزد ابن مشرف و ابن موازینی و قاضی سلیمان و پدرش و شهده دختر عدیم و دیگر استادان کسب فیض و تحصیل علم نمود. و بالاخره ابوالفضل بن عساکر به او اجازه تدریس داد، و بعدها ابوالفرج بن وریده، و اسمعیل بن طبال و رشید بن ابی القاسم نیز او را مجاز دانستند، و مراتب فضل او را تصدیق کردند. مدتی در دمشق ناظر لشکر و رئیس محاسبات بود. و محدث صدرالدین امام مشهد حدیث را از او سماع نمود که خود در دمشق و مصر محدث بود. در آخر عمر دچار ثقل سامعه (کری) گردید. و سرانجام در ربیع الاول سال ۷۷۷ به سرای جاوید شتافت.

نظر من این است که جماعتی از علماء کرد از او استفاده علمی کردند، از آن جمله المجد اسمعیل برناوی، و دوست او محمد بن عبدالدائم بن فارس، و ابوحامد بن ظهیره، و ابومحمد سبط ابن العجمی و بسیاری از دیگر دانشمندان. و او در اجازه عامه از استادان من بوده اند. (ازدررالکامنه)

### ابراهیم بن ابی بکر

در کتاب دررالکامنه ابراهیم بن ابی بکر بن اسمعیل بن محمد برنسی و سپس سنجای یادداشت شده است، و دیگر از او چیزی ننوشته اند. (انتهی)

### ابراهیم بن داود

در کتاب دررالکامنه ابراهیم بن داود بن عبدالله آمدی و بعداً دمشقی ملقب به

برهان الدین که به قاهره وارد شده بود، در خردسالی پدرش را از دست داد، و بر دین نصرانی بودند. اما وقتی شیخ عبدالله دمشقی او را به مجلس شیخ تقی الدین بن تیمیه برد بر دست او مسلمان و ملازم خدمت او شد، و بعد از این تیمیه نیز ملازم دوستان و شاگردان او گردید از آنها استفاده های علمی نمود، و فقه شافعی را از آنان آموخت و حدیث فراوان شنید در حالی که خود نیز به این کار رغبت تمام داشت. و کتابهای: طباق و دارعلی الشیوخ را نوشت. و از احمد کشتندی و ابراهیم بن الخیمی، و حسن بن عبدالرحمن اربلی و شمس الدین ابن سراج الدین کاتب منسوب، و ابوالفتح میدومی و غیره، حدیث روایت کرد.

او شخصی متدین و خیر و فاضل بود و عده ای زیاد نزد او درس خواندند. صاحب دررالکامنه گوید: یکبار به او گفتم: شما را خبر می‌دهم که خدا از شما و پدر و مادر شما راضی است، با نظر مخالفت و انکار به من نگریست، و گفت: آنان بر دین اسلام نمرند. قصد من امتحان او بود. او این تیمیه را دوست می‌داشت، و اغلب تصانیف او را به خط خود نوشت. با ریاضت و خوشرویی، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، و در مسائل ابن تیمیه بدون تردید و ستیزه مناظره می‌نمود. او پیری نورانی و زیباروی و خوش بیان بود. و سرانجام روز یکشنبه ۱۲ شوال ۷۹۷ دنیا را بدرود گفت. (طاب ثراه)

### ابراهیم بن داود

ابراهیم بن داود بن نصر هکاری دمشقی مقدسی مقری و زاهد مکنّی به ابومحمد بوده است. در حدود سال ۶۴۰ متولد شده مطابق روایات در حلب نزد خابوری به تحصیل پرداخت. و مدتی در حماة مقیم شد، و در دمشق انواع قرائات سبعة را تدریس می‌نمود، چندی بعد خانه نشین شد و از مردم دور گرفت.

او بسیار متعبد و متواضع و خوش اخلاق بود، در مسجد جامع دمشق قرآن می‌خواند، و بسیاری از احادیث مسند احمد بن حنبل را نزد شیخ شرف الدین انصاری خواند، که ابن عرفه بعضی از این احادیث را از او نقل کرده است، و برزالی حدیث از او شنیده و گفته است که در سال ۷۱۲ به رحمت حق پیوسته است.

### ابراهیم بن عبدالله

ابراهیم بن عبدالله بن محمد بن عسکر بن مظفر بن نجم بن شادی بن هلال قیراطی، شیخ برهان الدین چشم و چراغ منطقه مصر بود. در صفر سال ۷۲۶ تولد یافت و در محضر سید اربلی و



ابن السراج و احمد بن علی مشتولی و ابن شاهد جیش و غیره ... استفاده نموده بعداً به تحصیل فقه اشتغال جست و از جماعتی از فقهای زمان خود فیض برد و در علم و ادب ماهر شد، و در شعر نیز بر شعراء زمان خود تفوق یافت. در عرفان طریقه شیخ جمال الدین ابن نباته را پیش گرفت و نزد او شاگردی کرد و با او مکاتبه داشت و اما با امام سبکی و سپس اولادش محبت و خصوصیت داشت و ایشان را مدح کرد و در مرگ آنان مرثیه گفت و در میان ایشان مکاتبه بود. دیوان نظم و نثر او جمع شده و خطبه و مقدمه‌ای نیکو بر آن نوشته است.

او در مجاورت مکه اقامت نمود و در آنجا به تدریس حدیث پرداخت، و عده‌ای از علمای مکه و کسانی که به آنجا وارد می‌شدند از او حدیث ضبط کرده‌اند. بالاخره در ماه ربیع الآخر سال ۷۸۱ در مکه به ابدیت پیوست. مشایخ و اساتید ما شیخ الحافظ ابوالفضل عراقی، و دامادش حافظ نورالدین، و شیخ بدرالدین بشتکی و حافظ جمال الدین بن ظهیره، و حافظ ولی الدین ابوزرعه پسر شیخ ما، و حافظ شمس الدین بن جوزی، و شیخ نجم الدین مرجانی و دیگران از او کسب فیض کردند. و حافظ تقی الدین فاسی با کسب اجازه از او مقداری از اشعارش را نوشته است. و من از طرف او در خصوص مصریان اجازه عامه دارم.

### ابراهیم بن عاصم

ابراهیم بن عاصم بن حیدر بن احمد بن حیدر اول دانشمندی فاضل و بزرگوار بود او بر حاشیه سیالکوتی که بر تفسیر خیالی نوشته شده است حاشیه‌ای دارد، و بر رساله خلق الاعمال جلال الدین دوانی، شرحی نفیس نوشته است. خداوند او را رحمت کناد و تربت او را پاک بداراد.

### ابراهیم بن صبغۀ الله

ابراهیم بن صبغۀ الله بن عاصم بن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر اول دانشمندی فاضل و بزرگوار بود، و حاشیه مفیدی بر حاشیه عبدالحکیم بر تفسیر خیالی نوشته است، در عصر خود از لحاظ مقام علمی عالیمقام و مشهور بود. خداوند درجات او را عالی کناد.

### ابراهیم بستی

او شیخ ابراهیم بن شیخ میکائیل ساکن قریه بست از توابع سقز دهستان خورخوره بوده است. این شخص از علمای بزرگ و صلحای مشهور و ممتاز و از زاهدان واقعی بوده، نزد شیخ

شهاب‌الدین حسنی ساذلی در حدود ۱۰۸۰ هجری تلمذ نموده است. بعدها به تدریس و ارشاد و خدمت مسلمانان مشغول گردیده و از نسل شیخ زکریای مهاجر خلیفه شیخ نعمت‌الله ولی بن شیخ زکریای حسنی ساذلی بوده است. رحمت و غفران خدای منان بر او باد.

### ابراهیم بن عبدالله

ابراهیم بن عبدالله خلاطی دریدی تقریباً در ۷۲۰ هجری متولد شده است. در شهر خود به کسب دانش پرداخت، و در پاره‌ای از علوم ماهر و استاد گردید، و به شهر حلب رفت و در آنجا گوشه گرفت و مردم به خدمتش شتافتند. او شخصیتی بزرگ داشت و در نظر حکومت معظم و مورد احترام بود. او را به داشتن آگاهی متقن در طب و دیگر علوم نسبت می‌دادند، و خبر او در اطراف منتشر شد لذا به حلب احضار گردید و در آنجا مقدم او را گرامی داشتند. به گیماگری و اطلاع بر علوم شیمی منسوب بود، و آنچه مشهور است او در صنعت لاجورد مطلع بود، و از این راه ثروت زیادی جمع کرد، و حاکم شهر هرگاه بر خانه او می‌گذشت و او در خانه حضور داشت در حال سواری با او صحبت می‌کرد، و گفتگوی خود را با او طول می‌داد، در حالی که او زیر ساییانی کار می‌کرد.

در ماه جمادی‌الاولی ۷۹۹ هجری وفات یافت، و جنازه او در انبوه مردم احاطه شده بود. در اشیاء بازمانده از او وسائل و اسباب گیماگری پیدا شده است. و شنیده نشده است که لاجوردسازی را به کسی آموخته باشد.

### ابراهیم بن عبدالله

ابراهیم بن عبدالله کردی معروف به هدمه از کسانی بود که مردم به صلاح او معتقد بودند، و کراماتی از او نام می‌بردند. در دهکده‌ای میان بیت المقدس و خلیل زندگی می‌کرد. او محلی را برای خود انتخاب و به اصلاح آن زمین پرداخت و در آنجا به زراعت و غرس نهالها و پرورش درختان همت گماشت، پس زمین به ثمر رسید و از آن استفاده کرد و قریب ۱۰۰ سال زندگی کرده، بالاخره در جمادی‌الآخری سال ۷۳۰ زندگی را وداع گفت.

### ابراهیم بن محمد

ابراهیم بن محمد بن احمد بن محمد الوانی خلاطی همدانی، مشهور به برهان‌الدین دمشقی، از رضی بن برهان و ایوب بن ابی بکر بن محمد بن عمر فقاعی حمای کسب علم نمود

و محدث بود. او رئیس مؤذنان جامع کبیر دمشق و خوش آواز بوده، بطوری که در حسن صوت اشتهار داشت، و در بین شش شیخ از مشایخ روایات حدیث برزالی از او حدیث نقل می کرده است، و ذهبی در معجم خود از او یاد نموده است. این دانشمند به شیخ برهان الدین شامی اجازه داده است، و او برای ما اوصاف او را تعریف می نمود. در ششم ماه صفر سال ۷۳۵ هجری به سرای جاوید شتافت. رحمه الله.

### ابراهیم بن محمد

ابراهیم بن محمد بن عمر دینوری که به ابونعیم بن الخطیب جمال الدین شاهد معروف است، ذهبی در معجم خود از او یاد نموده گفته است که برای ما روایت شده است که او جزو انصاریان از طایفه ابن قواس بوده است. و نیز ذهبی وفات او را در صفر سال ۷۴۲ در سن ۷۰ سالگی نوشته است.

### ابراهیم بن مسعود

ابراهیم بن مسعود بن ابراهیم بن سعید اربلی و سپس قاهره ای معروف به ابن الجابی و مسروری بوده است. در ۶۶۲ هجری متولد شد و در مدینه اقامت گزید و عده ای در تحصیل قرائات قرآن از او بهره مند شدند. او شخصی با هیبت و موقر و خوش منش و پیری نورانی و بشاش و خوش سیما بود، امامت و خطابت را تصدی نمود، اما در آخر عمر کور شد. و ابن فرحون نوشته است که وفاتش در سال ۷۴۵ هجری اتفاق افتاده است.

### ابراهیم گورانی

ابراهیم بن حسن بن شهاب الدین شهرانی شهرزوری گورانی ملقب به برهان الدین بوده است. در کتاب سلك الدررفی اعیان القرن الثانی عشر از سید محمد خلیل مرادی، احوال او چنین آمده است: ابراهیم بن حسن گورانی شهرزوری شهرانی شافعی، نزیل مدینه منوره شیخ امام عالم علامه خاتمه محققین، عمده معتبرین، عارف بالله، صاحب مؤلفات بسیار، صوفی نقشبندی و محقق دقیق، محدث معتبر، عالم بر تاریخ انساب، ابوالوقت برهان الدین در شوال ۱۰۲۰ هجری تولد یافت و خود جویای علم گردید، و به مدینه رفت و در آنجا رحل اقامت افکند و در آنجا از عده ای علمای بزرگ علم اخذ کرد. مانند احمد بن محمد قشاشی و عارف ابی

المواهب احمد بن علی شناوی، و ملا محمد شریف ابن یوسف گورانی، و استاد عبدالکریم ابن ابی بکر حسینی گورانی. و در دمشق نیز از حافظ نجم بن محمد بن محمد عامری غزی، و در مصر از ابی الغرائم سلطان بن احمد مزاحی، و محمد بن علاء الدین بابلی، و تقی عبدالباقی حنبلی، و دیگران. بالاخره نام او شهرت یافت و مقام او بالا گرفت، و طالبان علم و هنر به خدمت او شتافتند، و در مسجد شریف نبوی تدریس کرد و مؤلفات بسیاری تالیف نمود. از آن جمله:

- ۱- تکمیل التعریف لکتاب التعریف، ۲- حاشیه شرح اندلسیه قصیری، ۳- النبراس لکشف الالتباس الواقع فی الدساس، ۴- شرح العوامل الجرجانیه، ۵- الجواب العتید لمسأله اول واجب و مساله التقلید، ۶- ضیاء المصباح فی شرح بهجة الارواح، ۷- جواب السؤالات عن قول: تقبل الله و المصافحه، ۸- المتمة للمسأله المهمه و ذیلها، ۹- المقول الجلی فی تحقیق قول الامام زین الدین بن علی، ۱۰- تحقیق التوفیق بین کلام اهل الکلام و اهل الطریق، ۱۱- قصد السبیل الی توحید الحق الوکیل، ۱۲- شرح العقیده المسماة بالعقیده الصحیحة، ۱۳- الجواب المشکور عن السؤال المنظور، ۱۴- اشراق الشمس بتعریب کلمات الخمس، ۱۵- بلغة المیسرالی توحید العلی الکبیر، ۱۶- عجاله ذوی الانتباه بتحقیق اعراب لاله الاالله، ۱۷- جوابات الغراویه عن المسائل الجهریة الحاویه، ۱۸- العجاله فیما کتب محمد بن محمد القلعی سؤاله، ۱۹- القول المبین فی مسأله التکوین، ۲۰- انباه الانباه علی تحقیق اعراب لاله الاالله، ۲۱- افاضه القلام بتحقیق مسأله الکلام، ۲۲- الالماع المحیط بتحقیق الکسب الوسط بن الافراط و التفريط، ۲۳- اتحاف الزکی بشرح التحفة المرسله الی النبی، ۲۴- مسالك الابرار الی احادیث النبی المختار، ۲۵- مسلك السداد الی مسأله خلق افعال العباد، ۲۶- المسلك الجلی فی حکم شطح الولی، ۲۷- حسن اولایه فی حکم ضرب التوبه، ۲۸- اتحاف الخلف به تحقیق مذهب السلف. و بسیاری مؤلفات دیگر که به حدود ۱۰۰ تالیف و رسالات لطیف می‌رسد. و او کوهی از کوههائی سلسله جبال علم و دریائی از ایقان و عرفان بود.

بالاخره روز چهارشنبه ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۱۰۱ در منزل شخصی واقع در خارج شهر مدینه، جهان فانی را وداع گفت، و در بقیع مدفون گردید. خداوند بزرگ او را رحمت کند. در اعلام زرکلی آمده است که او مجتهدی از فقهای شافعیه و عالم به حدیث بود. گفته اند کتابهای او بیش از ۸۰ کتاب و رساله بوده است از جمله آنها: اتحاف الخلف به تحقیق مذهب السلف، و اتحاف الامم لایقظ الهمم لوامع الآل فی الاربعین العوال. در شهران (شارانی) از توابع شهر زور در کوهستان کردستان ناحیه مریوان سال ۱۰۲۵ متولد و در شام و مصر و حجاز حدیث آموخت. و در مدینه ساکن شد و ۱۱۰۱ در مدینه وفات یافت، و مرقدش در

بقیع است.

### ابراهیم بن حیدر حیدری

ابراهیم بن حیدر بن احمد، دانشمندی علامه و از نوایغ روزگار بوده است و تحت تربیت پدر بزرگوار خود رشد کرد و در مدرسه عالی او درس خواند، و در علوم عقلی و نقلی سرآمد گردید، و به تدریس و افاده و ارشاد مسلمانان به سوی حقیقت و راه راست پرداخت. او تألیفات گرانبهایی دارد، از آن جمله: حاشیه بر تحفه شیخ ابن حجر مکی، و شرح کتاب زوراء از جلال الدین دوانی در عقاید، و الهامات ربانی در هر فن نیز از جمله تألیفات اوست. و کتاب اخیر کتابی عجیب و قیمتی است، چنانکه ابراهیم فصیح حیدری در کتاب عنوان المجد خود نوشته است. و دیگر تفسیر او از قرآن در دو جلد است که این تفسیر از اشاره به مدلولات ظاهره و معانی قرآن کریم قوت گرفته است. نیز شرح او بر تشریح الافلاک در علم هیئت. و حاشیه بر حاشیه قول احمد بر کتاب فناری است. و حاشیه بر حاشیه الغ بیگ بر شرح مسعودی در آداب بحث است. و دیگر تحشیه ای بر حاشیه محقق میرزا جان که او نیز بر حاشیه سید شریف محقق بر کتاب شرح مطالع در منطق است. و همچنین حاشیه بر جمع الجوامع در اصول فقه است. و دیگر حاشیه بر شرح عصام الدین بر متن سمرقندی در بیان است. و نیز حاشیه بر رساله کواکب دریه در قواعد جفریه، و حواشی دیگر مانند حاشیه سیالکوتی بر شرح شمسی است. خداوند از طرف مسلمانان او را جزای خیر دهد.

این پدر بزرگوار ۵۰ سالگی از فضلی روزگار بودند، که به ترتیب عبارتند از: صبغة الله کبیر، عاصم، فتح الله، فضل الله و اسمعیل. رحمت خدا بر روان ایشان باد.

### ابراهیم فصیح حیدری

ابراهیم بن صبغة الله بن اسعد بن عبدالله بن صبغة الله کبیر ابن ابراهیم بن حیدر ابن احمد بن حیدر ابن محمد ابن حیدر پیرالدین از فضلی حیادریه و تقریباً در اواخر ایشان بوده است. او در بغداد، ساکن و مدرس بود، تألیفات زیادی دارد. از آن جمله تفسیر قرآن به نام: فصیح البیان فی تفسیر القرآن است. و دیگر حاشیه بر حاشیه سیالکوتی بر شرح شمسی، و کتاب: اعلی الرتبة فی شرح نظم النخبة در علم اصول حدیث، و حاشیه بر ربع اول تحفه شیخ ابن حجر، و حاشیه بر اشباه و نظایر سیوطی، و حاشیه بر درالمنتقی فی شرح الملتقی در فقه حنفی، و شرح مقامات حریری، و حاشیه بر الکتاب سیبویه، و شرح کتاب: مقامات لطیفه

سیوطی، و شرح دیوان ابی العلاء معری و شرح دیوان ابی تمام، و حاشیه بر حاشیه عبدالحکیم بر کتاب عبدالغفور لاری شرح جامی، و حاشیه سیالکوتی بر مطول، و حاشیه بر حاشیه جدش بر مطول، و حاشیه بر کتاب المحاکمات علی العقاید الدوانیه، و کتاب: فك الاشتباك فی شرح تشریح الافلاک، و کتاب: راحة الارواح فی شرح الاقتراح سیوطی در اصول نحو، و شرح منظومه آداب بحث، و رساله سنوحات در تصوف، و شرح رساله خلق الاعمال از مولانا خالد نقشبندی، و حاشیه بر حاشیه علامه محمدحسین سبط احمدین حیدر بر حاشیه میرابوالفتح در آداب، و کتاب: الحسب فی النسب فی انساب العرب و مفاخرها و خیولها، و کتاب: الصراط المستقیم فی الرد علی النصاری، و کتاب: کامل التوقیع فی فن البدیع، و کتاب امعان الالباب فی فن الاصرطلاب، و حاشیه بر شرح شافیه چهاربردی، و حاشیه بر الفیه ابن مالک و تعلیقات بر کتاب مغنی اللیب و تعلیقات بر حکمة العین و تعلیقات بر حاشیه لاری بر شرح هدایت در حکمت و تعلیقات بر مختصر المنتهی فی اصول الفقه و تعلیقات بر حاشیه الغ بیگ در آداب و تعلیقات بر حاشیه مصری در شرح التعریف و تعلیقات بر حاشیه میرابوالفتح بر شرح تهذیب المنطق از جلال الدین دوانی، و حاشیه بر فاکهی در نحو و حاشیه بر حاشیه قول احمد در منطق، و حاشیه بر شرح سراجیه از سیدمحقق در علم فرائض، و کتاب عنوان المجد و دیگر رسائل در لغز و انشاء و غیره..... که خداوند از جانب مسلمانان جزای خیر به او عطا فرماید.

ابراهیم فصیح حیدری می گوید: «مدتی ملازم خدمت شیخ احمد گلالی در بغداد بودم، و مغنی اللیب و کتاب سیبویه، و خلاصه الحساب و تحفه شیخ بن حجر و حکمة العین با حاشیه سید، و فن بیان از مطول با حاشیه سیالکوتی و اشکال التأسیس و جمع الجوامع با حاشیه های ابن ابی شریف، و شیخ الاسلام زکریای انصاری، و شرح مختصر المنتهی با حاشیه سیدسند، و خیالی با حاشیه عبدالحکیم، و اوایل آنها، و اثبات واجب و تفسیر بیضاوی، و شرح عقاید عضدیه دوانی با حاشیه جدم احمدین حیدر که آن را محاکمات گویند، و شرح مطالع با حاشیه سیدسند جز بعضی از اوایل آن، و شرح محقق دوانی بر تهذیب المنطق با حاشیه میرابوالفتح بجز اوایل آن، و شرح اندلسیه در عروض، و شرح ایساغوجی با حاشیه محی الدین، و شرح الفیه سیوطی، و بعضی از شرح کافیه جامی، و شرح تعریف تفتازانی، و کتابهای دیگر را در عنفوان جوانی در محضر او خواندم، که خدا سعی او را مشکور داشته از طرف من پاداش نیکش بخشید. من سالهای فراوان تمام اوقات خود را پس از نماز صبح تا غروب به درس خواندن می گذراندم و استادم مرحوم شیخ احمد گلالی در تدریس به من کوشش زیاد می فرمود به طوری که هیچکس در خدمت او جز به اجازه من درس نمی خواند. و اهل علم بر من حسد می بردند و او

از من معذرت می خواست از اینکه آباء و اجداد من حق مشیخت و استادی بر او دارند. خداوند خاك آنان را پاك دارد. خلاصه غیر از من کسی استفاده علم و درس از او نمی کرد، مگر وقتی که به جایی دیگر مسافرت می فرمود، یا اگر وقتی اضافی داشت. او گاهی از من پنهان می شد و در یکی از زوایای مسجد به عبادت می پرداخت که من بعد به درس بازمی گشت، و دفعات پی در پی این امر تکرار می شد. گاهی من جوایای او می شدم و او را در زاویه مشغول عبادت می یافتم. از عادات او این بود که در اثنای درس برمی خاست و نماز سنت انجام می داد بعد به درس بازمی گشت.

شبها به عبادت قیام نموده و روزها روزه بود. و من کسی چون او را از لحاظ علم و عمل ندیده ام، که جز به ذکر خدا و تدریس و افاده علمی تکلم نمی فرمود.»  
و این استاد خود تحفه ابن حجر و کتب معتبره دیگر را نزد حجة الاسلام یحیی مزوری و روزبھانی خوانده بود، و در محبت و احترام بدین دو استاد افراط می کرد. وی می گوید: وقتی خبر مرگ او را شنیدم از غصه نزدیک بود غالب تهی کنم. خداوند قبر او را پاك و بهشت را جایگاه او گرداند. و سلام بر علم و عبادت او باد. مرحوم استاد در تمام علوم عقلی و نقلی مشکلی نداشت و هیچگاه در مسائل علمی و جواب اشکالات مردم عاجز نبود، و همیشه با کوچکترین توجه مشکلات را حل می نمود. ضریحش پاك و نورانی باد.

### ابراهیم بن سید محمد مدنی

ابراهیم ابن سید محمد مدنی مفتی مدینه منوره ابن سید بابا رسول برزنجی، در مدینه منوره زاده الله شرفاً تولد یافت، و در تحت تربیت پدر بزرگوار و عالم و فاضلش پرورده شد، و در علم نبوغ یافت، و در علم حدیث و روایت و درایت آن متخصص گشت، بحدی که فضلالی زمان اعتراف کردند که او از محدثین بزرگ می باشد، و مسلمانان از خدمت او بهره مند شدند، و او به امر تدریس و روایت حدیث پرداخته از دریای فیاض علم خود بی دریغ دیگران را مستفید می نمود، مردم نیز مشتاقانه از فیض وجودش محظوظ می شدند. خداوند جزای خیرش عطا کند.

بعد از مدتها اقامت در مدینه به ولایت خود (کردستان بابان) برگشت که مرکز آن قه لا چوالان بود. امیر بابانی مقدم او را گرامی داشت و با اعزاز و احترام تمام فرمان داد مدرسه ای برای او بسازند که در آنجا به تدریس و افاده مشغول شد، تا اینکه در حدود ۱۱۵۰ وفات یافت. او پنج فرزند ذکور به اسمی: محمد، ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دو دختر (فاطمه و بلقیس) بجا

گذاشت، و از آنها فرزندان نجیب فراوان پیدا شدند که سید محمد پسر بزرگ او در قریه قه لاته نزدیک قریه به رده زه رده فوت کرد. قبر او نورانی باد. و این سید ابراهیم که شرح حال او را نوشتیم حفید سید بابا رسول برزنجی است، و این غیر از ابراهیم بن بابا رسول مشهور است، زیرا او بلا عقب بوده است. تأمل کنید.

### ابراهیم رمکی

ابراهیم بن حسین رمکی عالمی جلیل و ادیبی بزرگ بوده است. ابراهیم فصیح حیدری در کتاب خود (عنوان المجد) گفته است: از جمله بزرگترین کسی که من فیض حضور او را دریافته ام و از محضر او استفاده های علمی برده ام، شیخ و استاد ولی علامه و محقق فهامه عالم عامل و وارع کامل، صالح صامت، و ادیب قانت، مولانا ابراهیم بن حسین رمکی بود. او از مردمان منزوی بود و صحبت های دنیوی را بر زبان نمی آورد و مرتب به علم و عبادت مشغول بود، و خود علم را از مشاهیری چون علامه نحریر مولانا محمد خطی، و علامه ملا محمد رستی و غیره بدست آورده نزد شیخ بزرگوار عبدالرحمن روزبهانی علوم را تکمیل نمود.

من نیز چند سالی در خدمت او درس خوانده ام، و کتاب فناری، و حاشیه قول احمد، و حاشیه عبدالله بن حیدر و برادرش ابراهیم بن حیدر حیدری، و برهان الدین، و رساله جته الوحده از فاضل محمدامین با حاشیه آن از علامه شریف غیاث الدین حیدری را نزد او خوانده ام. و باز شرح تهذیب عبدالله یزدی را با حاشیه عبداللطیف و شرح رساله البیان عصام الدین با حاشیه آن از علامه شریف احمد بن حیدر، و برادر علامه او عبدالله بن حیدر حیدری، و از فاضل محقق حسن زیباری، و فاضل شرانسی و شرح رساله وضعیه از عصام الدین با حواشی مختلفه آن از جد ما علامه نحریر حیدر، و خواهرزاده اش علامه محمد حسین و فاضل شرانسی، و حاشیه میر ابی الفتح در آداب بحث با حواشی علامه عبدالله بن حیدر و علامه محمد بن حسین عمه زاده او به علاوه بعضی دیگر از کتب علمی را از او آموختم. سپس گفته است شیخ ما علامه احمد گلالی نهایت مهربانی با من داشت، و گلالی و رمکی مانند دو برادر بودند، و در درس و تحصیل نیز یار هم بوده هرگاه یکی از آن دو غایب بود من ملازم خدمت دیگری می شدم.

به مسافرت حج رفت و در مدینه طیبه حضرت رسول را زیارت فرمود، سپس به مصر و از آنجا به حلب سفر کرد و در حلب وفات یافت، و اهل علم در مرگ او سوگوار شدند قبرش مقدس و روانش قرین رحمت حق باد.



## ابراهیم بن اسمعیل

ملا ابراهیم بن ملا اسمعیل مدرس در قریهٔ بیاره از توابع ناحیه گلغنبر از استان سلیمانیه از موالید سال ۱۱۸۵ بوده است. مولدا و بیاره، و نزد پدرش ملا اسمعیل از جمله ۲۵ نفر علمای بیاره که بسیار مورد وثوق و اقتدای مردم بودند، درس خواند چنانکه بعضی از ثقات نوشته‌اند. و بعد از رسیدن به دوران بلوغ در مدارس موجود و معمول آن روزگار به تحصیل پرداخت، و هنگامی که او به درس خواندن مشغول بود، و هنوز به درجهٔ لایق علمی نرسیده بود (هنوز اجازهٔ علم نگرفته و فارغ التحصیل نشده بود). ناگهان پدر مدرس و فاضلش وفات یافت. خداوند او را رحمت کند. و در مجلس تعزیهٔ پدر ابراهیم کلامی ناروا و طعن‌آمیز در حق خود شنید! و آنچنان بود که شخصی از اهالی قریه گفت: «بلی ملا اسمعیل مرد، اما پسرش ابراهیم در تدریس به جای او می‌نشیند، و نمی‌گذارد که طلاب پدرش متفرق شوند». ابراهیم از شنیدن این سخن متأثر شد، و پس از اتمام روزهای عزا به شهر سلیمانیه رفت و در مدرسه علامه شیخ عبدالکریم برزنجی که در آن وقت مدرس مسجد جامع عبدالرحمن پاشا بابانی بود، و امروز مشهور به مسجد بابا علی است، به تحصیل و کوشش پرداخت و نزد او باقی ماند، تا اینکه علوم را به معنی واقعی تکمیل کرد و بعد به قریهٔ بیاره بازگشت و معزز و محترم نزد امراء بابان مدرس مدرسه بیاره شد، و عده‌ای از طلاب زیرک ملازم خدمت او بودند، و امیر بابان بقدر آنچه غله‌اش کفایت اداره مدرسه و مصرف مدرس و طلاب باشد، زمین وقف نمود و در اختیار او قرارداد، و ابراهیم مرفه و آسوده خاطر به تدریس علوم پرداخت.

چنانکه مشهور است او در علم بلاغت متخصص و در شناسایی رساله عصام‌الدین در علم وضع نیز تبحر داشت بطوری که در بین علمای آنجا مشهور و زبانزد خاص و عام بود. با علم به اینکه او دانشمند بزرگ و در علوم عقلی و نقلی به درجه کمال رسیده و فقیه و صالح و متقی و بخشنده بوده است. او با دو عالم بزرگ شیخ عبدالله خرپانی و ملا جلال خلماری معاصر و به مولانا خالد کردی نقشبندی هنگامی که برای تحصیل نزد اساتید<sup>۱</sup> فاضل سه گانه درس می‌خواند نیز درس گفته بود. این دانشمند تا آخر عمرش به تدریس استقامت کرد، و بالاخره در ۱۲۵۰ هجری دارفانی را وداع گفت. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد. دو پسر از او باقیماند به نامهای ملاحسین و ملاطاهر، چنانکه از ملاحسین دو فرزند به اسامی ملامصطفی و ملاطیب بازماند، و ملامصطفی نیز پسری به نام ملاعزیز که نائب قاضی

۱. اساتید ثلاثه مولانا خالد عبارت بودند از: شیخ قسیم سندی. ملا صالح تره ماری، سید عبدالکریم برزنجی.

گلغمبر بود و سلسلهٔ علمای اهل بیاره به او ختم شدند، خداوند ایشان را ببخشاید. و گفته می‌شوند که مسجد بیاره را صحابه هنگام فتح بیاره ساخته‌اند که تا الان هم به نور ذکر و طاعت روشن و معمور است. و ستایش سزاوار خداوند جهانیان است.

### ابوبکر احمد

ابوبکر بن احمد بن محمد بن نجیب بن سعید خلاطی دمشقی شرف‌الدین سبط شیخ احمد امام کلاسه در سال ۷۹۶ متولد و از احمد بن عبدالدائم و عمر کرمانی و ابن ابی الیسر و ابن النشبی و المجد، و ابن عساکر و دیگران کسب فیض کرد، و دارای نوشتجات و رسالات و اجازاتی بود و نیز در مشهد ابن عروه امامت می‌کرد، و در دههٔ آخر رمضان مریض شد که تا آن تاریخ نماز و دعا می‌خواند و در منزل خود بود و این مرض اخیر موجب تغییر ذهن و حواس پرتی او شد، بیماریش دوام یافت و از شدت مرض تادم مرگ صحبت نکرد، و خانواده او بسیار مایل بودند که آخرین کلام او را بشنوند اما ممکن نشد، ولی آشکار بود که سخنان ایشان را می‌فهمید و گریه می‌کرد و در این حال فوت نمود. خداوند بزرگ او را ببخشاید.

### ابوبکر بن ایوب

ابوبکر بن ایوب ابن یعقوب سنجاری وارد شده به دمشق بوده است. برزالی گفته است: او مردی صالح بوده نزد ایوب بقاعی و ابن ابی الیسر سماع نمود، و نیز با شیخ یحیی منیحی ملازم و به خیوطی معروف بود که در مسجد معلم اطفال و در فسقار امام جماعت بود. و در سوال ۷۰۷ دعوت حق را لبیک گفت. خداوند او را رحمت کند.

### ابوبکر علی

ابوبکر بن علی بن یوسف کردی جراوی خواهرزادهٔ حماد دمیاطی بوده است که شیخ استاد ما در خدمت او سماع فرمود و وفات او را در ۷۶۱ هجری رقم زده است. از علی بن ساعد و زینب بنت احمد بن شکر و دیگران حدیث شنیده است.

### ابوبکر بن عمر بن عثمان

ابوبکر بن عمر بن عثمان بن سالم کردی موصلی و بعدها دمشقی مشهور به بواب الزیارة تقریباً در ۶۸۰ هجری متولد شد، و پس از رسیدن به سن بلوغ از ابن عساکر و ابن شیرازی و

ست الوزراء و دیگر علما کسب فیض و معلومات و حدیث نمود و خود محدث شد، و در شوال ۷۵۷ به سرای باقی رفت. در حاشیه چاپ شده به جای بواب الزیارة، بواب الزیادة نوشته شده است.

### ابوبکر بن عمر بن مشیع

ابوبکر بن عمر بن مشیع یاتقی الدین جزری هقصابی، مقری در ۶۲۰ به دنیا آمد و پس از تمیز به قرائت قرآن نائل شد و در موصل رشد کرده بعدها در دمشق ساکن گردید. قرائات عشر را خواند و به عربیت علاقه داشت، و در تفسیر و حدیث از عبدالصمد بن ابی الحسن استفاده کرد، و بعد از ۵۰ سالگی باز به استفاده علمی مشغول بود. از قاسم اندلسی در دمشق و علی عبدالسلام بن ابی الحسن نیز علم فراگرفت، و تفسیر کراشی را از او سماع نمود و برای درس قرائت از قدما نیز تتبع کرد، سپس در دمشق سکونت گزید. او به تمام قرائات محیط و مطلع بود و بیش از ۲۰ سال در جامع کبیر دمشق نائب خطیب و شخصی زاهد و عابد و پرهیزگار بود. ذهبی نوشته است که تجرید ابن فحام را نزد او خواندم که او خود از عبدالصمد بن ابی الحسن سماع کرده بود، عده زیادی از طالبان علم از محضر او بهره می بردند و درس می خواندند در حالی که سنش از ۸۰ سال گذشته بود. بالاخره در جمادی الآخر سال ۷۱۳ به سرای جاوید شتافت. قبرش پرنور باد.

### ابوبکر بن هواری

شیخ ابوبکر بن هواری شخصی عظیم القدر و بزرگ منش بود که اعیان مشایخ عراق را به او نسبت می دهند. او نخستین کسی است که اساس مشیخت را در عراق بعد از انقراض مشایخ رسالت پایه گذاری کرد. در کتاب قلائد الجواهر آمده است که عده ای از اکابر مشایخ مثل شیخ محمد شنبکی از او بهره یاب و به فیض معنوی رسیده اند. و اجماع مشایخ و علما در تعظیم و تکریم و مراجعه به اقوال او و صبر و مدارا بر حکم و نظریات او اتفاق داشته اند و همه او را قبول داشتند و مطیع رأی او بوده اند.

او دارای صفات حسنه و اخلاق نیکو و ادب کامل، و فروتنی بسیار و سخت دنباله رو و تابع احکام شرع اسلام و نزد اهل حدیث و علماء دین همواره معزز و محترم بود. در معارف اسلامی سخنان بسیار گرانبهایی دارد، از آن جمله:

حکمت دردل عارفان به زبان تصدیق، و دردل زاهدان به زبان تفضیل، و دردل عابدان به

زبان توفیق، و در دل مریدان به زبان شوق گویا است. و صحبت با خدا به حسن ادب و ترس مداوم و طاعت پایدار است. و صحبت با رسول خدا(ص) به پیروی از روش او و ملازمت علوم است. و صحبت با خانواده با حسن خلق و مهربانی است. و صحبت با دوستان به خوشرویی مداوم است مادامی که قصد گناهی نباشد. و صحبت با نادانان باید با دعای همیشگی برای هدایت و دلسوزی آنان باشد. و با خدا جمع شدن (همیشه به یاد خدا بودن) دوری و پراکندگی از غیر اوست، و به عبارت دیگر تفرقه و پراکندگی از غیر حق جمع شدن و نزدیک بودن با حق است، و هر کس که به محبت حق رسید در بین بندگان خدا خالص و باصفا گشت و چون حق یگانه و تنها است واجب است که شخص حق جو نیز خود را در پرستش او یگانه کند (علاقه قلبی به غیر خدا نداشته باشد). و سزاوار مشتاق حق ایثار و برتر دانستن اوست. او از هوارها بود که طایفه‌ای از اکراد هستند که در بطایح عراق سکونت داشتند و در همانجا وفات یافت و مدفون گردید. رضی الله تعالی عنه.

من [مؤلف] می‌گویم که هواریین از حواریین گرفته شده است و امروزه در زبان ما به هورین بدون الف مشهور است، و اصل کلمه از پناه آوردن عده‌ای از حواریان حضرت عیسی(ع) به عراق است که عده‌ای از آنان در کرکوک و طوز ساکن شدند و بعضی دیگر به کوههایی که امروزه به ناحیه هورین معروف است روی آوردند و در آنجا مسکن گزیدند. و خدا داناتر است.

### ابوبکر بن محمد بن قاسم

ابوبکر بن محمد بن قاسم بن عبدالله بخاری و بعدها بغدادی، شجاع‌الدین مقری مقانعی حنبلی است. علم را از احمد بن یوسف بن ابراهیم بن کرسی جزء حامدین محمد بن شعیب استماع کرد، و از تقی دقوقی اجازه گرفت، و چون به دمشق آمد از علماء حجاز نیز استفاده کرد. محدث و ادیب و مورد استناد بود، و از کتب بسیار حدیث روایت کرده است، از جمله آنها: جامع المسانید، و مسند شافعی و رموز الکنوز در تفسیر، و توابع این قدامه است. ۸۰ سال زنده بود و به سماع او شیخ محب‌الدین احمد بن نصرالله قاضی حنبلی و پدرش در قاهره حدیث آموخته نقل کردند. و نیز ابوحامد بن ظهیر با اجازه اش از او حدیث نقل کرده است، و عده‌ای دیگر نیز از او حدیث روایت کرده اند. و در سال ۷۹۰ فوت کرد. خداوند او را رحمت فرماید.

### ابوبکر بن محمد بن سلیمان

ابوبکر بن محمد بن سلیمان شهرانی حنفی است که کتاب: «الدرة المضية في شرح كواكب الدرية على القصيدة البردية» از تألیفات اوست. به سال ۱۰۴۸ به جوار رحمت حق پیوست.

### ابوبکر بن ابراهیم

ابوبکر بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان، نجم الدین ابن بهاء الدین برادر زاده قاضی شمس الدین در ۶۴۵ تولد یافت، و سبط شلفی بعدها به او اجازه افتاء و تدریس علوم داد و به علم فرائض توجه کرد و در آن استاد شد، و در بعضی از شهرهای سوریه، منصب قضا را به دست گرفت. چندی بعد او را به انحراف و زندقه (کجروی و بی دینی) نسبت دادند، او در ناصریه عراق اقامت داشت و سبک عقل بود و بصراحت می گفت: که بزودی مملکتداری و حکومت از آن او می شود. در سال ۷۰۴ مجلسی درباره او در دمشق تشکیل دادند، و بر علیه او ادعای نامهای ارائه دادند: که وی ادعای خلافت کرده و گفته است وحی بر من وارد می شود. بالأخره کار بر آن قرار گرفت که او توبه کرد، و از طرف او معذرت خواستند و گفتند که خیالی شده، و مالیخولیا و اختلال حواس او را بر این ادعا و اداشته است، و چه بسا که این بیماری بر او عارض می شد. و سخنان پرت و پلا و هذیان می گفت.

جزری در تاریخ خود گفته است که او بر ادعای خود باقی بوده است، و نیز به وفق و طلسمات عمل می کرد (برای مردم کهانت و پیشگویی می نمود)، بالأخره در ذی قعدة سال ۷۲۵ فوت کرد. در حالی که پیر شده بود. خداوندش ببخشاید.

### ابوبکر بن منصور بن غازی

ابوبکر بن منصور بن غازی بن سرحان دینوری که به صالحی نیز مشهور است در ماه رمضان سال ۶۷۵ تولد یافت. و علوم اسلامی و حدیث را از شیخ شمس الدین ابوعمر فرا گرفت، و خود مدرس و محدث گردید. و سرانجام در ذی قعدة ۷۴۶ دار فانی را بجا گذاشت. رحمة الله علیه.

### ابوبکر بن نصر

ابوبکر بن نصر بن حسن بن حسین اسمردی زین الدین محتسب، تصدی حسابداری و

خزانه‌داری را داشت، و بسیار عاقل و متین و موقر بود. و در رمضان ۷۲۰ فوت کرد.

### ابوبکر بن عثمان

ابوبکر مشهور به ملا کوچک<sup>۱</sup> پسر ملا عثمان افندی اربلی، دانشمندی بزرگ و صالح و زاهد بود. یادگاریها و ذکرهای خیر از او بجا مانده است و بین مشاهیر و خواص مردم احترام داشت. در شهر اربیل متولد و در آغوش پدر بزرگوارش عثمان افندی تربیت یافت و هم نزد او کسب علم کرد همچنانکه نزد علامه عبدالرحیم زیاری از علمای قریه زیاره نزدیک فرمانداری شقلاوه از توابع استان اربیل نیز درس خواند، و این ابوبکر بن عثمان خود پدر عمرافندی عالم بزرگوار و مشهور اربیل است که او نیز پدر ملا ابوبکر دوم، و او نیز از مولانا محمدخطی و او از عبدالرحمن روزبھانی، و او از ملا عبدالرحیم صبغة الله زیاری کسب اجازه علمی نموده اند. اما پدر او ملا عثمان افندی از صالح حیدری رحمة الله اجازه دریافت کرده است. و بر روی هم این خانواده خانواده بزرگ علمی بوده اند که به مردم فایده دادند، و از دریای موج علم پر برکت خویش به دیگران فیض رسانیدند.

### ابوبکر باپیری

ابوبکر باپیری کردی الاصل به نقاط مختلفه مانند دمشق و حلب و طرابلس مسافرت کرد، و در آن شهرها منصب و مقام فرمانداری و تصدی امور داشت، و ناشر کشف او را والی شرفیه کرد، و آخرین سمتش ولایت (فرمانداری) جعبر بود. مردی بخشنده و عالمی عامل و محتاط و با مهر و محبت بود، و تواریخ وقایع و حادثات در حافظه او زیاد جایگزین بود، در شوال ۷۵۶ به عالم باقی شتافت.

### ابوبکر کردی عمادی

ابوبکر کردی عمادی که به دمشق آمده بود، النجم در ذیل کتاب خود از او نام برده و در ترجمه احوال او گفته است که فاضل و بخشنده و سازگار و پاکدامن بوده است و علاوه بر این صفات بشاش و خوش قریحه و خوش شنو و پرافاده و استفاده حریص بود، غالباً به جانوری وحشی علاقه داشت. فقط خطش خوب نبوده است. از ابتدا چنین از او یاد نموده است: که با

۱. در اصطلاح کردی محلی او را «ملا گجکه» می گفتند.

خالویش به دمشق آمدند درحالی که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، دائیش او را در دمشق گذاشت و خود رفت و او با مدرسه کلاسه در جنب جامع کبیر دمشق نزدیک بود که در جامعه نامبرده آب کشی می کرد، و با پولی که از این راه مردم به او می دادند زندگی را اداره می نمود، و به خدمت علامه احمد کردی رسید و نزد او قرآن خواند و ختم کرد، و فقه را از شهاب عیثاوی و حدیث را از شمس داودی که او نیز نزیل دمشق بود اخذ کرد، و ملازم مجلس او شد. و قواعد عربی (صرف و نحو) را نزد حسن بورینی و نجم غزی آموخت، و در فقه و دیگر علوم استاد و ماهر گردید. پس در جامع اموی حجره ای بدست آورد و در آنجا به تدریس نشست، و با وجود مشایخ و اساتید فراوان که در جامع اموی بودند طلاب کثیری سالها نزد او درس خواندند و استفاده علمی کردند. از جمله کسانی که مسائل علمی را از او فرا گرفتند کمال عیثاوی بود. پس از ازدواج ۲ سال به قناعت متأهل بود.

غزی خواب عجیبی از او نقل می کند: می گوید: ابوبکر کردی به من خبر داد که خواب دیدم که در جامع کبیر اموی هستم و همه حضار آنجا مسیحی هستند، من در خوابم از این موضوع خشمگین شده و آن را مکروه داشتم، ناگهان یکی به من گفت به خدمت شیخ محیی الدین عربی در داخل در این مسجد وارد شو، من از گفته او شک کردم، اما داخل شدم و حضرت شیخ محیی الدین را یافتم که در محراب کوتاه مسجد نشسته و جماعتی اندک در خدمت او بودند و او تدریس می فرمود، و ایشان برایش کتاب می خواندند، پس گفتم: سرور من آیا نمی بینی که مسیحیان مسجد را اشغال کرده اند، چگونه این عمل را انکار نمی کنی؟! و دستور نمی دهی که ایشان از ورود به مسجد ممنوع گردند؟ شیخ جواب داد: غم مخور که این جماعت نصاری به وسیله کتاب من گمراه شدند. ولی این مسلمانان که در حضور منند ایشان از سخنان من بهره مند می شوند و بطوری که می بینی عده آنان کم است و آنان که با سخنان من هلاک شده اند چنانکه می بینی زیادند.

وفات ابوبکر کردی عمادی سال ۱۰۰۶ هجری در سن تقریبی ۳۰ سالگی اتفاق افتاد، و در مقبره فرادیس دمشق دفن شد. خداوند او را ببخشاید.

### ملا ابوبکر معلّم وزیر

ملا ابوبکر بن عبدالرحمن که پدرش به ملا جامی شافعی کردی حریری معروف بود به دمشق آمد و به معلّم وزیر مشهور گردید. او محقق بسیار زبردست و علم و تحقیق به او منتهی شده بود و از لحاظ وفور علم و تحقیق در علوم در انتها درجه قرار داشت. او وارِع و از مردم

کناره گیر و مخصوصاً از اختلاط با حکام خودداری می کرد با وجود اینکه از احترام و مقام معنوی نزد وزیر اعظم فاضل احمدپاشا بهره فراوان داشت.

او از اوّل ورود به دمشق با وزیر محشور بود، و این معارفه که بعدها به معاشرت انجامید در سال ۱۰۹۱ اتفاق افتاد که وزیر احمدپاشا والی دمشق بود، و این دانشمند امام وزیر بود و بسیاری از علوم را به او تدریس نمود، از اینرو به معلم وزیر مشهور گردید. خود ملاّ ابوبکر علوم را از محقق عبدالرحمن صهری اخذ کرده مطابق آنچه در اجازه نامه ای که برای علاء حصکفی مفتی شام به خط خود نوشته است و من [مؤلف] آن را خوانده ام. چون وزیر از سوریه عزل و به قسطنطنیه انتقال یافت، ملاّ ابوبکر نیز به معیت او رفت، درحالی که قلباً بسیار مایل به سکونت در شام بود، و به بعضی جهات از وزیر خواست به او اجازه دهد که در دمشق بماند. در این هنگام علامه محمّد اسطوانی وفات یافت که مدرّس سلیمیّه بود، وزیر مدرّسه سلیمیّه را پس از اسطوانی برای او معین نمود، و شغل قضاوت صیدا و اطراف آن را نیز به او داد، لذا به دمشق آمد و مشغول تدریس و قضاء گردید. او دائم به افاده و خدمت دینی و علمی به مردم می پرداخت، و درجامع اموی تفسیر تدریس می کرد که فضیلتی کرد در جلسه درس او حاضر و از او تعلیم می گرفتند.

خلاصه او آخرین کسی از محققین کرد دمشق است که ما او را درک کرده ایم. وفات او در سال ۱۰۷۷ هجری روی نمود و در آرامگاه فرادیس موسوم به مرّج دحاح مدفون شد. خداوند او را رحمت کند. (از خلاصه الاثر)

### ابوبکر بن محمّد

او شیخ عالم علامه جامع بین شریعت و طریقت، منور به انوار حقیقت، ابوبکر غیاث الدین اربلی فرزند عالم فاضل مولانا محمد هرشمی (منسوب به هرشم از قراء اربل) است. در قریه هرشم متولّد و در کنف حمایت پدرش تربیت یافته بعد از مدّتی از مدرّسه مخصوص پدرش به مدارس دائره از طرف علما و مدرّسین طراز اوّل آن زمان انتقال یافت و به تحصیل مشغول گردید تا علوم معقول و منقول را جمع کرده و به درجه قبول استادان نایل گردیده خود استاد شد. پس برمسند تدریس و افاده جلوس کرد.

در این هنگام ناگهان ندای روحی از جانب طور عرفان حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی خلیفه مولانا خالد کردی نقشبندی دریافت، پس به حضور او شتافت و در خدمت او به طریقه نقشبیه تمسک نمود، و در آن طریقت سلوک و مجاهدتها کرد، تا به همان مقام



که سالکان ریاضت کش می‌رسند از لحاظ نورانی شدن لطائف درونی، و صعود بر درجات معرفت، رسید. پس مرشد یگانه در این هنگام او را به درجه خلافت نایل کرد، آنگاه به شهر خود اربیل بازگشت و بطاعت و عبادت و تدریس و ارشاد مردم پرداخت، و از بحر زخار علوم ظاهر و باطن مسلمانان را سیراب فرمود، که خود به مقام ذی الجناحینی (دارای دو علم ظاهر و باطن) رسیده بود، و با این دو بال در آسمان سعادت پرواز می‌کرد و قلوب دانشمندان بزرگ را که طالب عرفان و سلوک در مسلك راستان بودند به نور توجه معنوی خود منور گردانید. پس جماعتی زیاد از فاضلان شهر و نجیب از او استفاده کردند و بر دست او بیعت و تحت توجه او در طریقت تمسک و سلوک نمودند، و به مقام بصیرت و اعتبار رسیدند، و تمکین شایسته نیکان را از او گرفتند. و بالجمله نه تنها شهر و اطراف خود بلکه دورترین نقطه شمالی و جنوبی عراق را منور و متبرک گردانید و تا مرز بصره تأثیر کرد، و تمام عمر خود را در بازسازی بنای علم و دین مبین اسلام و هدایت طالبان حقیقت گذرانید. او همیشه یار نیازمندان و مددکار غمزدگان و به قدر وسع خدمتگزار مسلمانان بود. خداوند از جانب مسلمین او را پاداش نیکو عطا فرماید. آمین.

آورده اند که او تفسیر بیضاوی را تدریس می‌نمود، و پس از خاتمه درس یکصد مرتبه استغفرالله می‌گفت. سر این کار را از او پرسیدند، جواب داد که نفس اماره بسوء از این درس اعجاب داشت و مرا به غرور و امیداشت این استغفار کفاره آن غرور و اعجاب و غفلت است. و بر این روش روشن و مستقیم پایدار بود، تا اینکه در سال ۱۳۲۶ق - اجل او فرا رسید و به رحمت خدا پیوست. خداوند بهشت را جایگاه او گرداند.

### ابوبکر میر رُستمی

ابوبکر میررستمی کشاف مهمات و حلال مشکلات بود، و به تیر شهاب فکر خود نکات سخت و بسته حواشی سیالکوتی بر شرح شمسی و مطول را با وجود نهایت سختی فتح نمود. آثار گرانهای دیگری نیز از او باقیمانده است، مانند دورساله مشهور بیانیه و وضعیه که در بین طلاب، معمول و مشهور است. و نیز حکایات لطیف و نکات نفیس و عجیب از او باقی است. ابراهیم فصیح حیدری در کتاب خود عنوان المجد، گوید: از بزرگترین کسی که زمان او را درک کرده ام دانشمند فاضل علامه ابوبکر میررستمی کردی است که از بزرگان علمای متبحر بود. علامه محمد خطی، و شیخ ما علامه احمد گلالی، و ابراهیم کردی و فحول دیگر از او اخذ علم کردند، او خود از علامه تیزهوش جنید زمان عبدالرحمن جلی، او هم از تحریر خطیر محمد بن خضر حیدری علوم فرا گرفتند، و اجازه افتاء و تدریس دریافتند. بر بسیاری از کتب معقوله

حاشیه دارد، مخصوصاً بر حاشیه علامه عبدالحکیم هندی بر شرح شمسیه در منطق، حاشیه پر محتوایی نوشته است. و نیز در علم بلاغت یدطولی داشت و در بیان و علم وضع رساله مشهوری دارد، که این دورساله از بهترین کتابها در دو علم بیان و بلاغت به شمار می‌روند. و آن دو از کتابهای مفیدی هستند که مورد پسند طالبان علم و دانشجویان عراقی قرار گرفتند. و شیخ علامه استاد احمد گلالی و ابراهیم رمکی به من فرمودند: که ابوبکر میررستمی برای ایشان گفته است که او هنگامی که دورساله بالا را تألیف کرد آنها را به سادات حیدری نسبت داد تا نزد طلاب رواج پیدا کنند و مشهور شوند، زیرا در عراق اهل علم به تألیف حیدریه تمایل تمام داشتند، و همین که تدریس آن دورساله شایع شد و طلاب بر آموختن آن جداً اشتغال ورزیدند، آشکار شد که آن دورساله تألیف خود ابوبکر رستمی است. این عالم ربانی در اواخر نیمه اول قرن سیزدهم وفات یافت. و میررستم دهی است نزدیک فرمانداری شقلاوه جزو استان اربیل.

### ابوبکر مشهور به مُلا گِچَکِه

عالم فاضل بلکه علامه مفضل ملا ابوبکر مشهور به ملا گچک ابن الحاج عمر افندی ابن الحاج ملا ابوبکر که او نیز شهر به ملا کوچک بوده است و پسر ملا عثمان، از سلسله علمای اربیل و از ارباب شرف و اعتبار و امتیاز و صاحبان دهات و املاک و خدمتگزاران علم و دین در ناحیه اربیل بوده اند. جد بزرگ ایشان با سید محمد بن حیدر پیرالدین جد حیا دره به عراق وارد شد و در اربیل سکونت کرد، و چنانکه شنیده ایم قبل از آن ساکن قریه صول آباد از اعمال سنندج بوده است، و کفش شریف حضرت نزد سادات آن قریه بود، و چون نعل را در کردی «صه ول» گویند، بنابراین نام قریه صه ولا و اولاً گردیده است، و هجرت او به عراق دوران نفوذ صفویه در این نواحی بوده است ملا ابوبکر مردی کوچک و کم جثه نبود بلکه معتدل و مایل به قد بلند و متین و با شهامت بود و علت ملقب شدنش به «کوچک» تفأل به نام جدش ملا ابوبکر ملقب به کوچک ملا بود، و خلاصه صاحب این ترجمه (شرح حال) دانشمندی بزرگوار و مورد اعتماد و نجیب و محل مراجعه و پایگاه علماء و پناه غرباء و یار بیچارگان بود، و آزار و مصیبتی به عالمی یا به شخص محترمی نرسید مگر آنکه در دفع آن از راه مشروع کوشید.

او در اربیل متولد شد و در مدرسه اختصاصی خودشان که از طلاب بزرگ و فاضل سرشار بود، تربیت یافت، و بر علوم عقلیه و نقلیه اطلاع وافی پیدا کرد، و در حکمت و ریاضی و

۱. «صه ول آوا» به معنی آبادی کفش، یعنی جایی که به واسطه نعل حضرت رسول رونق گرفته است.

انواع علوم معقول از حساب و هندسه و فلکیات و اصطراب و ربع مجیب و مقنطرات تخصص پیدا کرد، بطوری که در زمان خود مرجع طلاب اکراد گردیده عقل او بر علمش می چربید، و دارای اخلاق عالی و بزرگ بود. و نیز صاحب نفس مؤدب و مهذب و صاحب هیبت و وقار و مقبول الکلام بود. چشم و چراغ مشاهیر و منبع و مرجع اهالی همه شهرستانها بود، از ستاره های درخشان هدایت معروف به همت بلند و صفات حسنه و اعمال عاقلانه و پسندیده بود. و در تدریس مدرسه خودشان استقامت ورزید، و مرشد طالبان ارشاد بود که با یک چشم حدود دین را نظارت می کرد، و با چشم دیگر دنیا را اداره می نمود، پس مرد دنیا و دین و همیشه خدمتگزاری مفید و کوشا در خدمت مسلمین بود بطوری که سزاوار است در شأن او گفته شود: نزد خدا بعید نیست که عالمی را در وجود فردی چون او جمع کند. سرای او به اکابر دین و دنیا معمور و او امر او در آنان نافذ بود، و نفوذ رأیش برای آنان مانند تأثیر نگاه معشوق در دل عاشقان بود. او استاد دانشمندی چون حاج ملا خالد مفتی و ملا عبدالمجید اصولی و حاج ملا عبدالله محمدی امام جمعه سقز و غیره بوده است.

و بر این روش و سیره مبارکه مداومت داشت، تا اجلش فرارسید. خداوند قبر او را پاک و بهشت برین را جایگاه او فرماید. آمین.

### ابوالسعود حلبی کورانی

در خلاصه الاثر آمده است که: ابوالسعود بن محمد حلبی معروف به گورانی ادیب و شاعری توانا و دارای طبعی لطیف و قریحه ای پاک و از همان ابتدای جوانی گفتارش بلند و سخنانش گوشنواز بود، و شعرش گیرا و دارای جاذبه خاص و شیرین کلام. من بر قصیده غرّاء و فریده «زهره» از او دست یافتم که مطلعش چنین است:

اجل أنّها الآرام شيمتها الغدر	فلا هجرها ذنب ولا وصلها عذر
ففرسالمامن ورطة الحّب وانعظ	بحالی فان الحب ايسرها العذر
وقدهاجنی فی الايک صدح مفرد	به حلت الاشجان و ارتحل الصبر
يذکرني تلك الليالی انقضت	بلذّة عيش لم يشب حلوه مُرّ
سقيت ليالی الوصل مزن غمامة	فقد كان عيشی فی دراک هوالعمر

بلی همانا آهوان رفتارشان پیمان شکنی است  
نه دوری آنها گناه و نه نزدیکی آنها بهانه دارد

از مهلكه عشق سلامت خلاص شوو پندبگیر  
 از حال من زیرا که بهترین عشقها مشکترین آنهاست  
 صدای ترنمی در جنگل مرا بهیجان آورد  
 که بوسیله آن غمها رفع شد و صبر رخت بر بست  
 آن شبهای گذشته مرا متذکر می سازد  
 به خوشی يك زندگی که شیرینی آن باتلخی مخلوط نشده است  
 ابر پربرکت و آبدار شبهای وصل را سیراب کرد

وزندگی من در همنشینی تو به عمر محسوب شود  
 فکم قد نعمنا فیک مع ظلّ اغید      رقیق الحواشی، دون مبسمه الزهره؟  
 لقد خطّ یاقوت الجمال بخده      جداول من مسک صحیفتها الدرّ  
 و روض به جرالغمام ذیولہ      فخرله وجداً علی رأسه النهر  
 وقد ارقص الاغصان تغرید ورقه      واضحک ثغرالزهرلما بکی القطر  
 وضاع به نشر الخرافی فعطرت      نسیم الصبامنه، ویا حبذا العطر  
 بدائع من حسن البدیع كأنها      اذا ما بدت اوصاف سیدنا الغرّ

چه بسا از تو در سایه نرم تنان و نازک پوستها بهره مند شدیم که دهان آنها از غنچه گل تنگ تر است همانا سرخی رنگ زیبایی او بر گونه اش جدولهایی از مشک رسم کرد که زمینه اش چون مروارید سفید است باغی است که ابر دامن خود را بر آن گسترده است و از غایت سرور رودخانه به تعظیم آن سرفرود آورده است. آواز کبوتران آن شاخه ها را به رقص آورده همین که قطرات باران از گریه ابر حاصل شود دندان شکوفه از خنده ظاهر گردد. گلها لبخند می زنند و بوی گلها و گیاهها نسیم بهاری را معطر می کند با چه عطر خوبی؟ گویی زیباییها و نقشهایی تازه از صنع بدیع است وقتی اوصاف سرور مشهور ما آشکارا می شود. و باز از قطعات اشعار اوست:

کأنما الوجهُ وَالْخَالُ الْکَرِيمُ بِهِ      مَعَ الْعِذَارَاتِی اسْوَدَّتْ عَدَائِرُهُ  
 بَيْتُ الْعَتِيقِ الَّذِي فِي رُكْنِهِ حَجَرٌ      قَدْ اسْبَلَتْ مِنْ أَعَالِيهِ سَتَائِرُهُ  
 گویا صورت و خال زیبا و گونه و زلفهای سیاه او. کعبه است که در رکن آن حجر الاسود قرار دارد و پرده اش از طبقات بالای آن آویخته و فرو هشته می باشد.

ابوالسعود اشعار دیگری نیز دارد. وفاتش در سال ۱۰۵۶ هجری در حلب اتفاق افتاد.

طاب ثراه.

پدرش محمد نیز مثل او شاعری خوش سبک و باریک خیال بوده است، تاریخ وفات او را از اهل حلب پرسیدم اما بدان دست نیافتم، لذا در این کتاب ترجمه احوال او را جدا ننوشتیم و برای آراستن این کتاب به شعر او نام او را آوردم، و آنچه از او وارد شده غالباً دارای صنایع بدیعی است که در ترجمه احوال او مقام او را چنانکه حق اوست بیان می کند. از اشعار اوست:

بَدْرٌ أَدَارَ عَلَى النُّجُومِ بِرَاحَةٍ      شَمْسًا فَعَارَتْ فِي كُؤُسٍ رَحِيقِهِ  
شَمْسٌ إِذَا طَلَعَتْ كَأَنَّ وَمِضْهُأ      بَرْقٌ تَلَالُأ عِنْدَ لَمَعِ بَرِيقِهِ  
يُسْقَى وَإِنْ عَزَّتْ عَلَيْهِ وَرَأَمَ ان      يُشْفَى لِدَاءِ مُحِبِّهِ وَحَرِيقِهِ  
فَيُدِيرُهَا مِنْ مُقْلَتِيهِ وَتَارَةً      مِنْ وَجْنَتِيهِ وَتَارَةً مِنْ رِيقِهِ

ماهی است که ستارگان را با دست خود به گرد خورشید درآورد و خود در ساغر شراب پنهان شد. آن شراب خورشیدی است که چون طلوع کرد، درخشش آن برق می زند هنگام درخشندگی. سیراب می شود اگرچه بر او دشوار است و قصد می کند، که از درد عشق و سوزش آن شفا یابد. گاهی آن شراب را از کاسه چشمانش دور می زند، و گاهی از دو گونه اش و گاه از آب دهانش.

ایضاً گوید:

عجبت لما ابداه وجه معذبي      من الحسن كالسحر الحلال واسحر  
بوجنته ياقوت نارتوقدت      عليها عذار كالزمرد اخضر  
تعجب کردم و خوشحال شدم از آنکه صورت معشوق رنج دهنده من آشکار کرد از زیبایی و ملاحظتی سحرآمیز که در سحر ساحران سحرآمیزتر است. با چهره یاقوتی رنگ آتشی افروخت که زلف او در آن مثل زمرد سبز در میان یاقوت بود.

ایضاً می گوید:

ملك جمال انبت العزّخده      نباتاً له كل المحاسن تنسب  
فكررت لثم الخدمه لطيه      و كل مكان ينبت العزطيب  
دارای جمالی است که گونه او زیبایی و ملاحظت را در آن سبز کرده و چون سبزه ایست که تمام زیباییها... زیباییها به آن منسوب است، به علت خوشبویی مکرر گونه او را بوسیدم زیرا هر جا که زیبایی بروید پاك است.

## ابوالسعود عمادی

ابوالسعود بن محمد محیی الدین مصطفی العمادی، پدرش محیی الدین محمد از جمله کسانی است که نفس خود را از تاریکیهای بشری زدوده و میان شریعت و طریقت جمع کرده بود، در حالی که از علوم رسمی حقیقتاً سرشار بود. سال ۸۹۶ در قریه ای نزدیک به قسطنطنیه که از طرف اوقاف زاویه اداره می شد، و سلطان بایزیدخان آن را برای پدر ابوالسعود محیی الدین بنا کرده بود متولد شد، و در خانواده علمی تربیت یافت و از پستان فضیلت و شرافت سیراب شد، تا به حد رشد رسید، و مرتب به جستجوی علم بود و از محضر بزرگان علما استفاده کرد. مطابق آنچه خود در اجازه نامه شیخ عبدالرحمن معروف به شیخ زاده نوشته است و در آنجا خود را معرفی کرده است و از او نقل شده است که گفت: «نزد پدرم حاشیه تجرید سید شریف جرجانی را از اول تا آخر کتاب خواندم با تمام حواشی منقوله از او، و نیز شرح مفتاح جرجانی و شرح مواقف را نزد پدرم خواندم.» و چون در خدمت سرور و مولای بزرگ چلبی قرار گرفت تدریس مدرسه اسحق پاشا در شهر انبه کول را با ۳۰ دینار به عهده گرفت، و چون از آن عزل شد بعد از چند ماه تدریس مدرسه، داود پاشا در قسطنطنیه را قبول کرد در مقابل ۴۰ دینار. بعداً با ۵۰ دینار معاش به مدرسه علی پاشا انتقال پیدا کرد، و هنگامی که مصطفی پاشا مدرسه خود را در قصبه ککیویزه بنا کرد بدانجا رفت، سپس به مدرسه سلطان محمد در شهر بروسه منتقل شد بعد از آن قاضی قسطنطنیه گشت، و نیز مدتی قاضی لشکر استال (روم ایلی) گردید و ۸ سال در این وظیفه باقی ماند و نهالستان علم و فضل به رشحات فضایل او نمو کرد، و روزگار در حالی که از لحاظ علم تعطیل بود با نقشه های علم و هنر او آراسته و معمور گردید. پس گلستان معرفت به جلوه خود بازگشت، و درخت ادب و تربیت به سیرابی و شادابی و رشد اصلی خود رسید. و چون عمده الافاضل مولانا سعد بن عیسی بن امیرخان به رحمت خدا پیوست امر فتوی (شغل و سمت مفتی گری) پریشان و از دستی به دست دیگر می چرخید و در حقیقت سقف خانه افتاء بی ستون بود، شغل افتاء را به او تسلیم کردند، و کلیدهای اجرای احکام شرعی را به او سپردند، پس کارهای افتاء را مرتب و منظم مانند مروارید یکدست در رشته کشید، و در استحکام پایه های آن به بهترین وجه کوشید، و از اطراف و جوانب برای استفتاء و حل مشکلات به خدمت او آمدند، و این در سال ۹۵۲ بوده است.

و در این مقام حدود ۳۰ سال باقی ماند. بارها در یک روز به ۱۰۰۰ نامه جواب می داد با رعایت حسن مطلع و مقطع و مقصد، و جوابهای او به تمام دنیای اسلام پراکنده و سائر گردید. او جواب را بر منوال سؤال از طرف مخاطب به زبانهای عربی و فارسی و رومی به شعر یا نثر

می نوشت، بطوری که هر بیننده ای از مطالعه مطالب آنها کمک می گرفت، و ارباب خرد از دیدن آنها لذت می بردند.

اشتغال به درس و فتوی او را سخت مشغول می داشت، از تصنیف و تألیف به سبب کمی وقت محروم بود، جز اینکه گاهی فرصتهایی به دست می آورد و به تفسیر قرآن مشغول می شد. و در تفسیر خود به نکاتی تازه راه یافت که به ذهن کسی خطور نکرده و به گوش احدی نخورده بوده است. پس به مثل مشهور: «چه بسا پیشینیان مطالب علمی و هنری را برای آیندگان گذاشتند.» مصداق داد، و تفسیر خود را «ارشاد عقل سلیم به مزایای کتاب کریم» نامید، و چون تفسیر را به آخر سوره (ص) رسانید از طرف سلطان سلیمان خان (پادشاه عثمانی) در نهایت رغبت و شدت انتظار تقاضا شد، که تفسیر را برای او بفرستد، لذا امکان درنگ و یا سرپیچی از فرمان ممکن نشد، و آنچه موجود بود پاکنویس کرد، و به دربار فرستاد. سلطان باحسن قبول آن را پذیرفت، و او را انعام قابل توجه داد، و هر روز ۵۰۰ درهم به مقرری او افزود که محمد مشهور به منشی در تاریخ آن گفته است:

إِنَّ سُلْطَانَ سَرِيرِ اللَّيْنِ	حَفَّهُ اللَّهُ بِسَعْدِ رَاكِزِ
أَبْرَزَ الْيَوْمَ لِنَاتَفْسِيرِهِ	بِاسِهِ كُلِّ أَدِيبِ رَائِزِ
بِحِرْعَلْمِ زَاخِرِ أَمْوَاجِهِ	قَدْ عُلَّتْ كُلُّ لَبِيبِ فَائِزِ
كَيْفَ يَطْوِي وَجَلَايَاهُ لِقَدْ	سَحَرَتْ كُلُّ أَدِيبِ رَاجِزِ؟
أَذْوَعِي ذَاكَ أَمَامَ الْأَمَةِ	قَدْ حَبَاهُ بِحَبَاءِ نَاجِزِ
هَامَ لِلْمَلِكِ عَمَاداً يَعْتَنِي	شَاطِبِ كُلِّ غَوِي نَاخِزِ
إِيهَا الْمَنْشِي قُلِّ تَارِيخِهِ	(بِاحِ تَفْسِيرِ كَلَامِ مَعْجِزِ)

همانا پادشاه مسند فصاحت. که خدا او را با خوشبختی تمام حافظ باد. امروز تفسیر عمادی را به ما نمود. که هر ادیب وزین آن را بوسید. آن دریایی است از علم با امواج عظیم. که مافوق عقل هر عاقل موفقی است. چگونه پیچیده و بی استفاده مانده است. درحالی که پرتو آن هر ادیب توانا را مسحور کرده است. آن را امام و پیشوای مسلمین نگهداشت. چون با عطایای مهم بدست آورده است. عماد به مملکت آرامش و قوام بخشید. که هر ظالم گمراه و مودی را متوجه کرد. ای منشی تاریخ آنرا بگوی. (تفسیر کلام معجز شهرت یافت) - ۹۵۲. که عبارت عربی نیم شعر آخر به حساب ابجد = ۹۵۲ خواهد شد، که سال تحویل این هدیه بزرگ بدربار سلطان است. بعداً خاتمه تفسیر را نیز تکمیل کرد، و بار دوم نسخه کامل را به سلطان تقدیم داشت که پادشاه با انعام و الطاف فراوان آن را دریافت. و یکصد درهم دیگر را به مقرری روزانه

او افزود، غیر از مراسم احترام و تشکر از او. این دانشمند قامتی بلند و گونه‌های ضعیف داشت، و در طعام و لباس زیاده‌روی نمی‌کرد. او که خدایش رحمت کناد دارای وقار و هیبت و هیكلی جسیم بود. و در مجلس او کمتر اتفاق می‌افتاد که بزرگان آغاز به صحبت کنند (به واسطه عظمت مقام او). فصیح و روان نویس بود، که کلماتش مانند مروارید چیده شده و از پند و اندرز او گوهر پراکنده می‌شد، و بر افاده به ملت اسلام پایدار ماند تا اینکه خداوند او را برای حسن ملاقات و مقامات اخروی برگزید و در اوایل جمادی‌الآخر سال ۹۸۲ به رحمت ایزدی واصل شد که علما و وزراء و سایر دولتیان و انبوه بی‌شمار مردم بر جنازه او حاضر شدند و همه به استحقاق او برای رحمت و رضوان خدا شهادت دادند.

و مولی سنان حاشیه نویس بیضاوی در مسجد جامع سلطان محمدخان بر جنازه او نماز خواند، و جنازه او را تا جوار قبر ابویوب انصاری تشییع کردند و تمام مردم در تعریف صفات حسنه او داد سخن دادند، و در آرامگاهی که برای خود و فرزندان‌ش آماده کرده بود، دفن کردند. خداوند به رحمت و اسعه خود او را ببخشد.

### ابوطاهر گورانی

ابوطاهر بن ابراهیم بن حسن مدنی شافعی مشهور به گورانی دانشمندی است که در مدینه متولد و بزرگ شده همانجا وفات یافت. و تألیفاتی داشته است، از جمله: مختصر شرح شواهدرضی بغدادی. و در سال ۱۱۴۵ هجری برابر با ۱۷۳۲ میلادی وفات یافته است. خداوند او را قرین رحمت کند.

### احمد ابوزرعه

احمد ابوزرعه ابن عبدالرحیم عراقی متوفی به سال ۸۲۶ شرحی بر نظم زین الدین عمر بن مظفر وردی شافعی متوفی به سال ۷۴۷ که آن را «بهجة الوردیه» نامیده است، دارد و آن ۵۰۰۰ بیت است که اولش این است:

قال الفقیر عمر بن الوردی الحمد لله اتم الحمد  
یعنی: فقیر عمر بن وردی گفت. تمامترین و کاملترین ستایش سزاوار خدای یکتاست.  
و قاضی زکریای انصاری بر شرح احمد ابوزرعه حاشیه‌ای دارد، چنانکه در کشف الظنون آمده است.



### احمد بن اسماعیل

احمد بن اسماعیل بن محمد گورانی حنفی به سال ۸۹۳ متوفی شده است، و شرحی بر بخاری دارد که شرح متوسطی است و چنین آغاز می‌شود: «الحمد لله الذي اوحد من مشكوة الشهادة...»، ستایش سزاوار خدایی است که از چراغدان کلمه طیبه چراغی برافروخت... الخ. و آن را: «الكوثر الجاری علی ریاض البخاری» نامیده است، و در بسیاری از مطالب آن نظرات کرمانی و ابن حجر را رد نموده است، لغات مشکل را روشن و اسامی راویان حدیث را در جاهایی که مورد اشتباه است ضبط کرده است. و پیش از شروع به اصل مطلب اخلاق و رفتار پیغمبر را منحصرأ ذکر نموده، و صفات مصنف و تصانیف او را نوشته است. و در جمادی الاولی سال ۸۷۴ در شهر ادرنه ترکیه از آن فراغت حاصل کرده است. چنانکه در کشف الظنون وارد است. و باز این صاحب ترجمه بر کتاب حوزالامانی و وجه التهان فی القرائات السبع المثنائی تعلیقی نوشته است، و آن قصیده‌ای است مشهور به شاطبیه از شیخ ابی محمد قاسم شاطبیه کور متوفی به سال ۵۹۰ در قاهره. خداوند او را در جوار رحمت خود بیاساید.

### احمد بن محمد دینوری

احمد بن محمد دینوری بغدادی متوفی به سال ۵۱۸، کتاب دیوان الخازن تألیف اوست، و ادیب و فاضل بوده است. ابن خلکان گفت: پسرش نصرالله کاتب شهیر به جمع‌آوری شعرهای او پرداخت، و دیوانی از آن ترتیب داد، و آن شعری زیبا با سبکی پسندیده و معانی و مقاصد شیوا و بدیع می‌باشد. (از کشف الظنون)

### احمد بن کمال الدین

در تاریخ ابن خلکان آمده است که ابوالفضل احمد بن شیخ علامه کمال الدین ابوالفتح موسی بن شیخ رضی الدین ابی الفضل یونس بن محمد بن منعه بن مالک بن محمد بن سعد بن سعید بن ابن عاصم بن عابد بن کعب بن قیس بن ابراهیم اربلی الاصل از دودمان ریاست و فضیلت و از متقدمان اربل و فقیه شافعی ملقب به شرف الدین بوده است. او امامی بزرگ و ادیب و عاقل و خوشنام و زیباروی بوده است، کتاب: التنبیه فی الفقه را شرح کرده که شرحی روان و دلپذیر است، و نیز کتاب احیاء العلوم امام غزالی را در دو جلد کوچک و بزرگ مختصر کرده است. و در تمام درسهایش از کتاب احیاء به حفظ درس را تفهیم می‌نمود، محفوظاتش فراوان و

آمادگی زیاد داشت. از خانواده علم و فضل بود، که بعدها در محل خود پدر و عم و جد او را (رحمهم الله) نام می‌بریم. او مانند پدرش در علوم مختلفه دست داشت که عده کثیری از او استفاده برده و به دست او مجاز شدند.

در مدرسه ملك معظم مظفر بن زین الدین صاحب اربل به جای پدرش در اربل عهده‌دار تدریس شد. ورود او از موصل به اربل در اوایل شوال ۶۱۰ هجری بود. وفات پدرش نیز شب دوشنبه ۲۳ شعبان همان سال اتفاق افتاد، من در حلقه درس او شرکت کرده‌ام در حالی که صغیر بودم، و کسی را نشنیدم که مانند او درس را تفهیم کند، و مرتب بر مسند تدریس بود تا به سفر حج رفت و بازگشت، و مدت کمی در اربل اقامت کرد، سپس در سال ۶۱۷ به موصل انتقال یافت، و مدرسه قاهریه به او واگذار شد و در آنجا مدتی مشغول تدریس و افاده بود، تا بالاخره روز دوشنبه ۲۴ ربیع الآخر سال ۶۲۲ هجری دعوت حق را لبیک گفت، که ولادتش نیز در موصل و در سال ۵۷۵ بوده است. و بحقیقت او از بدایع هستی بود، و من هرگاه او را به یاد می‌آورم دنیا در نظرم کوچک می‌شود. يك بار در مورد او فکر کرده گفتم: این مرد در مدت خلافت امام الناصر بالله ابوالعباس احمد زندگی کرده است زیرا که این خلیفه در ۵۷۵ به خلافت نشست، همان سالی که این دانشمند تولد یافت. و هر دو در سال ۶۲۲ مردند. مبدأ شروع او به شرح التنبیه در اربل بود که نسخه التنبیه را از ما به عاریت گرفت و حواشی مفیدی به خط بعضی از فضلا بر آن نوشته شده بود، و بعداً کتاب او را دیدم که تمام این حواشی را در شرح خود نقل کرده است، و فاضلی که نسخه حواشی التنبیه و تمام حواشی شرح شده به خط اوست شیخ رضی الدین ابوداود سلیمان بن مظفر بن غانم بن عبدالکریم جبلی شافعی بوده که مفتی مدرسه نظامیه بغداد و از دانشمندان بزرگ عصر خود بوده است. کتابی در فقه تألیف کرده که شامل ۱۵ جلد است، و شغل‌های گوناگون و مقامات دولتی بر او عرضه شده و آنها را نپذیرفته و بسیار متدین بوده است. روز چهارشنبه سوم ربیع الاول ۶۳۱ وفات یافته در شونیزیه مدفون گردیده است، و عمر او از شصت به بالا بوده که بعد از ۵۸۰ از دیار خود به بغداد آمده است.

### احمد بن علی بن بدران

احمد بن علی بن بدران ابوبکر حلوانی، در قسمت باب صدقات شرح رافعی مذکور است که او از ابواسحاق شیرازی شنید که به اختیار خود چنین نظر داده است: که زکات فطر حتی به يك نفر مستحق هم می‌رسد، و رافعی این مطلب را از خط او از شیخ ابواسحاق نقل کرده است، و این شیخ بغدادی بود که به نام دائیش مشهور شد. در حدود سال ۴۲۰ تولد یافت، و

احادیث بسیار از قاضی ابوالطیب و جوهری و دیگران فرا گرفت و سماع نمود و ابوالقاسم سمرقندی و سلفی و خطیب موصل ابوالفضل و خلق بسیار که آخرین آنان ابن کلیب بود، از او روایت حدیث کرده‌اند. سلفی گفت: او از کسانی بوده است که در عفت و پاکدامنی زبانزد خاص و عام بود، و حمیدی از حدیث او فوایدی برای ما نقل و اخراج کرده است. و در سال ۵۰۷ دیده از جهان فرو بست.

از تصانیف او کتاب لطائف المعارف است. و حلوانی به ضم حاوسکون لام نسبت به شهر حلوان و آن آخرین دهی است در دامنه کوه. من [مؤلف] می‌گویم امروز در زمان ما این محل را «زهاو» گویند.

### احمدبن عمر

احمدبن عمر بن حسن کردی ابوالعباس معروف به وجیه است. ابن النجار گفت: فقه را در تبریز نزد فقیه تبریزی ابن ابی عمره خواند، تا در آن استاد شد. گفته می‌شود تمام کتاب مهذب تألیف ابواسحق شیرازی را در حفظ داشت، به بغداد آمده تا مرگش در آنجا باقی ماند و بر مدرسه نظامیه تصدی داشت و مشغول تدریس نیز بود. از مشاهیر فقها و مشهور به علم و دیانت و تقوی و چند بار او را دیدم که دارای مهابت و وقار مخصوص بود، و انوار علم و شایستگی از او نمایان شده در ذی الحجه ۵۹۱ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند. (ابن خلکان)

### احمدبن موسی

در طبقات سبکی آمده است: احمدبن موسی بن جوشین بن زغانم بن احمد ابوالعباس اشنه‌ی (اشنوی) وارد بغداد شد و نزد سعد متولی صاحب تتمه فقه آموخت و درس ابوالغنائم دقاق و ابوجعفر محمدبن احمدبن حامد بخاری و دیگران را سماع کرد و کتاب حدیث تنبیه الغافلین را تدریس نمود که ابوبکر مبارک و ابوالقاسم دو فرزند کامل بن ابی غالب خفاف از او روایت کرده‌اند. فقیه‌ی دانشمند بود که ابن باطیش در کتاب طبقات و ابن نجار در تاریخ خود آن را ذکر کرده است. او گفته است احمدبن موسی دارای فضل سرشار و متدین و صالح بود. و مبارک ابن کامل گفته است: احمدبن موسی زاهد و وارع و فقیه و مفتی بود که در یاران خود نظیر او را ندیده‌ام. تولدش در سال ۴۰۵، و فوتش لیلۀ شنبه دوم ذی الحجه ۵۱۵ اتفاق افتاد، و روز شنبه پهلوی مزار استادش ابوسعید متولی مدفون گردید، خداوند آنان را ببخشد، و قبر آنها را

پاك و خوشبوى فرمايد.

### احمد بن محمد بن ابراهيم بن خلکان

احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابى بكر ابن خلکان برمكى قاضى القضاة شمس الدين ابن شهاب الدين فقه را در اربل از پدرش آموخت، و بعد از مرگ پدرش به موصل رفت، و در جلسات درس امام كمال الدين بن يونس حاضر شد، سپس به حلب رفت و در محضر بهاء الدين ابى المحاسن يوسف بن شداد ماندگار شد، و كسب فضيلت نمود، و نحو را نزد ابى البقايعيش بن على النحوى تحصيل كرد و نائب قاضى القضاة بدرالدين بخارى گرديد و بالاخره خود قاضى محل شد، و پس از چندی در شام قاضى القضاة شده بعداً از اين مقام عزل گرديد و چون مدتی گذشت برای بار دوم تصدی آن را قبول کرد و بالاخره معزول گردید، از مصنفات او کتاب وفيات الاعيان است که کتابی مهم و مشهور می باشد. وفات او در ماه رجب سال ۶۸۱ در دمشق اتفاق افتاد. در ادبیات ید طولی داشت و شعر او نازکتر و دلربا تر از دامنهای زیبارویان بود که با آن طنز و جلوه گری می کنند، و از لحاظ تأثیر شیرینتر از مکیدن لب معشوق بود، و بسیار بالاتر از گفته های ما. از جمله اشعار او شعرهای زیر است:

يا من كلفت به فعذب مهجتي	رفقا على كلف الفؤاد معذب
ان فاته منك اللقاء فانه	يرضى بليق اطيفك المتأوب
قسماً بوجدى فى الهوى و بحرقتى	و بحيرتى و تلهفى و تلهب
لوقلت لى جدلى بروحك لم اقف	فيما امرت و ان شككت فجرب
قد كنت تلقانى بوجه باسم	واليوم تلقانى بوجه مقطب
ماكان لى ذنب اليك سوى الهوى	فعلام تهجرنى اذالم اذنب
قل لى باى وسيلة ادلى بها	اذكنت تبعدنى لاجل تقربى
مولاي هل من عطفة تصفى الى	قصى و طول شكائتى و تعبى
و حياة وجهك و هو بدر طالع	وجمال طرتك التى كالغيب
و فتور مقلتك التى قد اذعنت	لكمال بهجتها عيوب المعتب
و بيان ميسمك النقى الواضح العذ	ب الشهى اللؤلؤى الاشهب
و بقامة لك كالقضب ركب من	اخطارها فى الحب اصعب مركب
لولم اكن فى رتبة ارعى لها	العهدا لتقديم صيانة للمنصب
لهتكت ستري فى هواك و لذلى	خلع العذارولج فيك مؤنبى

قدخانی صبری و ضاقت حیلتی و تقسمت فکری و عقلی قدسی  
 و لقد سمحت بمهجتي و حشاشتی و بحالتی و وجاهتی و بمنصبی  
 حتی خشیت بان يقول عواذلی قدجن هذا الشيخ فی هذا الصبی

ای کسی که بتو عشق ورزیدم و عشق تو جان مرا عذاب داد بر بیقراریم رحم کن که دلم در عذاب است. اگر دیدار تو از او فوت شده است، به دیدار تو در خواب راضی است. قسم به شور و سوزش من در عشق، و قسم به سرگردانی و پریشانی و افروختگیم. اگر به من می گفتی که روح خود را فداکن بی درنگ، اقدام به امر تو می کردم و اگر شك داری امتحانم کن. سابقاً مرا با خوشرویی ملاقات می نمودی، و امروز با ترشرویی مرا می پذیری. من جز عشق گناهی ندارم، وقتی گناهی نکرده ام چرا از من دوری کنی؟ سرورم آیا عطف توجه می کنی که گوش دهی، به حکایت و شکایت مفصل و رنجهای من. بمن بگوی که به چه وسیله ای دست زنم، برای نزدیک شدن مجددم به تو اگر مرا دور کنی. سوگند برخسار تو که بدر درخشان است، و به زیبایی زلفت که در سیاهی مثل شب دیجور است. و به مستی چشم تو که از نهایت زیباییش گناهکار به گناه خود اعتراف می کند. و به لبخند تو که از دلب باریک و شیرین و اشتها آورد که دندانهای سفیدت را چون مروارید نمایان می کند. و به قامت تو که مثل نهال است و از خطرها و غرور عشق ترا بر سرکش ترین مرکب سوار کرده است. اگر در مقامی نبودم که رعایت جاه و منصب دنیایی را بکنم. هتک آبرو می کردم و حفظ ظاهر نمی نمودم و در عین قبول خواری، ملامت لائمان را می پذیرفتم. همانا صبرم نماند و راه چاره بر من تنگ شد و فکرم پریشان و عقلم اسیر گردید. همانا جسم و جان و آبروی خود را فدای تو کردم و از نام و نشان و شون خود گذشتم. تا آنجا که ترسیدم ملامتگرانم بگویند که: این پیر مرد از عشق این کودک مجنون شده است.

### احمد بن ابراهیم

در کتاب دررالکامنه آمده است که احمد بن ابراهیم بن احمد بن عثمان سنجاری و بعدها دمشقی، در پی علم رفت و از استاد های فراوانی در دمشق و قاهره و غیر آنها از قبیل ابن شحنه دبوسی و دیگران سماع نمود. و شاعر و هنرمند بود که ذهبی در معجم اختصاصی خود از او نام برده است، و در مسجدی از ناحیه غوطه خطیب بود. تولدش در رمضان سال ۶۹۶ بوده است، و اول ذیقعد ۷۴۲ وفات یافت.

### احمد بن یوسف

احمد بن یوسف بن عبدالله بن عمر بن علی بن خضر کردی گورانی الاصل قرافی شافعی که به ابن شیخ یوسف عجمی معروف است، اصولی و ادیب بود، و در ۸۱۰ در محل جراریه برحمت ایزدی پیوست. او منهای بیضاوی را که در اصول است بنظم درآورده است.

### احمد بن احمد

احمد بن احمد بن احمد بن الحسین بن موسی بن موسک الکردی الاصل، شیخ شهاب الدین ابوسعید بن شیخ شهاب الدین ابن ابی الحسین هکاری، پدرش او را نزد نورعلی به سماع واداشت، و نزد محمد بن علی بن ساعد، و موسوی، و ست الوزراء درس خواند، و از ابن الصواف احادیثی را که از نسائی سماع کرده بود سماع کرد و در طلب علم توجه زیاد نمود، و با خط زیبا و شیوای خود مطالبی زیاد نوشت. او مردان فاضل و مشاهیر را می شناخت، و در رجال صحیحین کتابی تألیف کرد که به «دین و خبر» معروف است. شخصی فروتن و خوشرو بود، به جامع حاکمی دمشق بازگشت. و او پدر جریریة است که پس از او ماند، و رفقای معاصر ما از او درس سماع کردند. و در جمادی الآخر ۷۶۲ یا ۷۶۳ وفات یافته است.

### احمد بن اسحق

احمد بن اسحق بن یحیی بن اسحق آمدی بدرالدین بن عقیف، که بعضیها نام او را محمد گفته اند در ۶۹۳ تولد یافت، پس از تمیز به درس خواندن متمایل شد و تدریس پدرش را سماع کرد، و نیز درس ابن القواس و شرف بن عساکر و دیگران را گوش داد. بعدها شغل محتسبی صالحیه را به او سپردند، و نیز حدیث ایراد می فرمود ابن رافع گفته است: او در سخن ملایم و لینت کلام داشت و دوست نیکوکاران بود. بالاخره در ذیقعه ۷۶۴ دنیا را بدرود گفت. و ابن رجب وفات او را ۷۶۵ نوشته است.

### احمد بن عبدالرحمن

احمد بن عبدالرحمن بن احمد شهرزوری نزیل قاهره معروف به جمال الدین از ابن اللتی و غیره سماع نمود و حدیث روایت کرد. و در ۱۶ جمادی الاولی ۷۰۱ فوت کرد، و علم حدیث را از ابن الصلاح سماع نموده است. تولدش در اول ذیحجه سال ۶۱۹ اتفاق افتاده

است.

### احمد بن عبدالله

احمد بن عبدالله حسین بن علی اربلی دمشقی الاصل مجدالدین معروف به مجد ملت ابن اخی قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن المجدد در ۶۹۴ هجری متولد شد و از ابن شرف علم آموخت، و به خدمت سلیمان و اسمعیل بن مکتوم و دیگران نیز رسید، و ابن قواس اجازه علمیه را به او داد، و ابن عساکر و عقیمی و دیگران نیز مراتب فضل او را گواهی کردند. به سماع و روایت علمی و حدیث علاقه زیاد داشت، و بدان توجه خاص می نمود. شماری حدیث روایت کرد و بدست آورد و تحقیق نمود. او یک بار به رؤیت هلال رمضان شهادت داد و ماه تمام شد و در شب ۳۱ رمضان (اول شوال) هلال شوال دیده نشد، لذا ابن نباته در این خصوص دو شعر زیر را سرود:

زادنا شاهد علی الصوم يوماً فابی الله ذاك والاسلام  
جرحوه فلم یفد ذاك فيه مالجرح بمیت ایلام

شاهدی روزی به روزه ما اضافه کرد، که خدا و اسلام از چنین عملی ابا کرده اند.  
مردم او را عیب کردند اما در او اثر نکرد، زیرا عیب کردن مرده بی فایده است.

و شمس ابن الخیاط در مورد او هنگامی که عمویش مرد گفته است:

قالوا قضی القاضی فیما حبذا سرور قلب عندما یصبر  
وابن اخیه میت یاتری میت هذا البیت لایقبر

گفتند قاضی مرد چه خوشا که صبر از آن شادی و خوشدلی ممکن نیست.

و برادرزاده اش مرده است عجب است که می بینی مرده این خانه دفن نمی شود و در قبر نیست.  
و مورخین اتفاق دارند که میت بعد از ابن الخیاط شاعر مذکور مدتی زیسته است و در ۷۷۰ وفات یافت.

### احمد بن عبید

احمد بن عبید بن محمد ابن عباس اسعدی و بعدها قاهری معلم ابونعیم حافظ تقی الدین در سال ۶۵۹ متولد شد، پدرش در نزد بسیاری از علماء از قبیل النجیب، و ابن علاق و عبدالهادی قیسی و دیگران او را به سماع و ادب کرد، و نیز حدیث زیاد برای او روایت نمودند. و علانی و ابن رافع حدیث را از او روایت کرده اند، و بعضی محدثین و اساتید دیگر نیز از او

حدیث نقل کرده اند، از جمله عماد کرکی و شهاب سويداوی و برهان شامی، و در شوال ۷۵۴ وفات یافت.

### احمد بن علی

احمد بن علی بن حسن بن داود جزری سپس صالحی ابوالعباس هکاری عابد در ابتدای سال ۶۴۹ متولد شد و پس از رسیدن به رشد در حلقه درس محمد بن الهادی و برادرش عبدالمجید و ابی علی بکری، و خطیب مردا، و ابن عبدالدائم، و لبدانی و عبدالوهاب بن ناصح حضور یافت، و از آنان بهره علمی گرفت، و مبارك خواص و فضل الله حلبی و یوسف سبط ابن جوزی و ذهبی و غیره به او اجازه دادند و حدیث زیاد تدریس و روایت کرد. و در حماة و سپس دمشق سکونت کرد. ذهبی گفته است او فرید دهر بود و طلاب قصد حضور او می کردند، بسیار به ذکر و تلاوت قرآن می پرداخت. سبکی گفت: از او موفق تر در عبادت ندیدم، بالاخره در شعبان ۷۴۳ فوت کرد و ۹۴ سال و ۶ ماه عمر کرد. و طالبان علم زیاد از او استفاده کردند و مجاز شدند، بعدها زینب بنت الکمال نیز به حضور او آمد.

### احمد بن محمد

احمد بن محمد بن اسماعیل بن علی بن محسن اسعردی صالحی مرستانی، از فخر که شیخ و استاد خانقاه حمص بود استفاده علم و عرفان نمود، و در ذیحجه سال ۷۴۷ وفات یافت. خداوند او را به رحمت خود شاد فرماید.

### احمد بن محمد

احمد بن محمد بن ابی القاسم ابن بدران کردی دشتی حنبلی ابوبکر، برای بار دوم نزد جعفر همدانی حاضر شد، و از ابن رواحه و ابن نفیس و ابن خلیل و ابن صلاح و ضیاء و صفیه سماع کرد، و خود حدیث بسیار روایت کرد، غالباً گوشه گیر بود و جزوه هائی برای خود نوشت، و از روی مسند طیالسی در مصر حدیث تدریس و روایت فرمود، و در دارالحدیث اشرفیه مرتباً به روایت حدیث مشغول بود. ذهبی گفته است که او به روایت حدیث افتخار می کرد و اهمیت زیاد قائل بود و همیشه در طلب روایت و دریافت حدیث صحیح در انتظار و جستجو بسر می برد، برزالی از دست او فارغ التحصیل و مجاز گردید. محل تولدش حلب و در ۶۳۴ متولد شد، و سرانجام در جمادی الآخر سال ۷۱۳ در شهر دمشق به سرای باقی شتافت. می گویم ابن ابی



المجد برای ما حدیث از او نقل کرده است، با اجازه ای که فقط به او داده بود، و تاریخ اصفهان از ابونعیم را با اجازه اش نزد او خواندم و چیزهای بسیار دیگر نیز.

### احمد بن یحیی

احمد بن یحیی بن محمد بن البدر جزری الاصل دمشقی صالحی امام و مقری خوش قریحه و فقیه، شهاب الدین زاهد ابوالعباس حنبلی، که ذهبی در طبقات القراء ترجمه حال او را چنین آورده است: همدوره و رفیق ما در زمان تحصیل گفت: مقامات را نزد شیخ جلال الدین بدوی خوانده مدتی در خدمت شیخ مجدالدین به بحث پرداخت و در علوم ماهر شد. در سطح قاسیون اصول فقه را تدریس نمود. مدتی هم صحبت شیخ شمس الدین ابن مسلم شد که از لحاظ دین و عقل و انصاف و پاکدامنی از مردمان نیکوکار بود. به واسطه تسبیب زندگی می کرد<sup>۱</sup>. تولدش پیش از ۶۷۰ و از اصحاب ابن طبرزد و دیگران سماع نمود. ابتدا از افراد بن شاهین و او هم از جدش حدیث شنید، جماعتی تجوید از او فرا گرفتند و حدیث روایت کردند، او ناطق بحق و گوشه نشین بود. که بالاخره در ربیع الاول سال ۷۲۸ وفات یافت.

### احمد بن یحیی بن محمد

احمد بن یحیی بن محمد بکری شمس الدین شهرزوری، کاتب مشهور در سال ۶۵۴ متولد شد و فقه شافعی را آموخت، در خط نویسی و موسیقی محکم و مشهور گردید، در نزد پادشاهان به شهرت و اعتبار بهره مند شد، و ابوسعید ایلخانی و وزیر غیاث الدین و جمعی زیاد از اولاد وزراء و قضات و امرا در مورد او حدیث و روایت نوشته اند و مرتب در علم ترقی می نمود<sup>۲</sup> تا اینکه در ربیع الاول ۷۴۱ دنیا را وداع گفت در حالی که اثر پیری در ریش او ظاهر نشده بود (موی سپید در صورت او وجود نداشت) جز به مقدار کمی او می گوید:

قدقنعنا بخمول عن غنی و بعزالیأس عن ذل التمنی  
فکریم القوم لاساله فلما ذایعرض الباخل عنی

ما به گمنامی قناعت نموده از ثروتمندی دست کشیدیم، و به عزت ناامیدی از لذات از خواری خواهش و سؤال گذشتیم.

۱. تسبیب: تجارت و کسب و کار مختصر و کم درآمد.

۲. همیشه در زمان خود بر دیگران مقدم بود.

حتی از نجیب‌ترین فرد طایفه توقعی ندارم، پس چرا شخص خسیس به من گوشه می‌زند و دوری می‌کند.

### احمدبن یوسف خلاطی

احمدبن یوسف بن احمدبن عمر خلاطی محب‌الدین نزد ابرقوثی و دمیاطی و غازی شطویی و دیگران درس خواند. و استاد ما عراقی و جماعتی از او حدیث نقل کردند مدتی به نجاری اشتغال داشت، بعداً از آن دست کشید، و بالاخره در رمضان ۷۶۷ فوت کرد. خدا او را رحمت کند.

### احمدبن یوسف ماردینی

احمدبن یوسف بن احمد معروف به ابن خطیب موصلی است. ابن حبیب در مورد او می‌گوید: او شعر می‌گفت و عروض می‌دانست، و در شهرهای سوریه مسافرت می‌کرد، و امرا و اشخاص سرشناس را مداحی می‌نمود، و دارای حسن خط بود. در سال ۷۷۰ در حیات دنیا را بدرود گفت در حالی که شصت سال از عمر او می‌گذشت، و شهاب‌الدین ابن حجر سال وفات او را ۷۷۱ نوشته و آن به صحت مقرون است. تاریخ اول از غلط بودن نسخه اصلی است که این ترجمه از آن ضبط شده است. و خدا داناتر است.

### احمدبن یوسف

احمدبن یوسف بن سعدالله آمدی حنبلی تقریباً در سال ۷۱۰ در آمد به دنیا آمد. ذهبی در معجم مختص او را چنین ذکر می‌کند: امام مقری و محدث شهاب‌الدین ابوالعباس به بغداد و مصر و دمشق مسافرت کرد و به جستجوی علم پرداخت از حجازی سماع نمود، و از احمدبن محمدبن اخوة، و دیگران کسب فیض و تکمیل تحصیل نمود، و علوم متنوعه را بدست آورد.

### احمدبن یوسف سعدی

احمدبن یوسف سعدی حرانی بعدها آمدی شهاب‌الدین بن جمال‌الدین در علوم مختلفی از قبیل فقه و عربیت (صرف و منطق و نحو و ادبیات) و معان و دیگر علوم استاد بود، و رساله‌ای دارد که در آن به بعضی از مسائل مشکله منظومه جمال‌الدوله نسطوری نصرانی جواب منظوم داده است. چون جمال‌الدوله شرط کرده بود که اگر به منظومه او جواب داده شد و

مسائل مشکل آن حل گردید، مسلمان شود، وقتی احمد بن یوسف به تمام آنها جواب داد و حل نمود، جمال الدوله فرار کرد. و از خط شیخ بدرالدین بن سلامت ماردینی مهمان حلب نقل شده است، که اولین شعر جمال الدین نصرانی این است:

یا عالماً بحبه قد خصنا      و عاملاً نحواً لعلی قد خصنا  
فعلمه سوده فسادنا      و لطفه بنا نفی فسادنا

ای دانشمندی که ما به محبت او مخصوص شدیم و ای عمل کننده به علم که ما را به درجات عالی رغبت دادی. علم او خود او و ما را بزرگ کرد و لطف او بدهای ما را برطرف کرد. و اولین شعر جواب شیخ شهاب الدین به نصرانی این شعر است:

یا فاضلاً بفضله قد احسنا      و جانباً من ثمره حلوالجنا  
ای ادیبی که خود را با ادب و فضل آراستی و ای چیننده ثمر درختی که میوه شیرین دارد و چیدنش بهترین چیدن است.

### احمد بن اسماعیل

در معجم المؤلفین آمده است که: احمد بن اسماعیل بن عثمان بن احمد بن رشید بن ابراهیم شهرزوری همدانی تبریزی گورانی و بعداً قاهری شافعی و سپس حنفی شرف الدین شهاب الدین از علمای روم بود و شرح احوال او گذشت.

### احمد بن شیخ عبدالله شاذلی

شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن شیخ محمد صادق بن شیخ نعمت الله ولی بن شیخ زکریا بن شیخ عبدالرحمن بن شیخ سلیمان ابن شیخ خالد بن شیخ حسن بن شیخ علی ابی الحسن شاذلی قدس الله اسرارهم دانشمندی فاضل و موفق در علوم ظاهر و باطن بود. در قریه کاکوزکریا از توابع سنندج<sup>۱</sup> به دنیا آمد، و تحت حمایت پدر و مادرش تربیت شده در مدرسه اختصاصی خودشان درس خواند، سپس در تحصیل علم کوشید تا به درجه دانشمندان رسید و در خود قریه به تدریس و ارشاد مسلمانان پرداخت، و با همسرش (رحمت خانم) به سفر حج رفت، و بعد از انجام مناسک از راه دریا برگشتند، و داخل شهرهای ایران شدند و در ولایت جام اقامت گزیدند، در آنجا زنش وضع حمل کرد و پسری به دنیا آورد که او را عبدالرحمن

۱. کاکوزکریا از توابع مریوان است.

نامیدند. ۵ سال در جام توقف کرد و سمت شیخ الاسلامی داشت، سپس از مردم کنار گرفت، و چون پسرش عبدالرحمن بزرگ شد، او را با خود به حج برد، و پس از انجام فریضه به مدینه منوره آمدند، و شیخ احمد آنجا وفات یافت، شیخ عبدالرحمن<sup>۱</sup> به کردستان ایران بازگشت و در قریه کاکوزکریا اقامت گزید و تا حین مرگ آنجا باقی بود. و به واسطه بقاء شیخ احمد مذکور در جام به شیخ احمد جامی مشهور شد، و گرنه او اهل کردستان بود به اعتبار پدر و اجدادش.

### احمد مجروحی

احمد بن عثمان بن ابی بکر کردی سهرانی شافعی معروف به مجروحی که قبلاً به دمشق آمده بود، در سال ۱۰۲۵ دوباره به دمشق وارد شد و مهمان حمزه کردی که یکی از مقامات ارتشی شام بود گردید، و مدتی به اولاد او درس داد بعد به عمارت شمس احمد پاشا انتقال یافت، و در آنجا به تدریس عربی و فارسی پرداخت و کتابهایی را تألیف و ترقیم کرد. از شمس میدانی استفاده علمی نمود و در سال ۱۰۳۵ به حج رفت، و به خدمت قاضی مصر مولی شعبان بن ولی الدین در قاهره وارد شد و در زمان او حسابداری اوقاف گردید، بعد به دمشق آمد و در ۱۰۵۰ به کشور روم رفت و با بعضی از علماء روم تماس گرفت، و مدرسه یونسی را از قاضی احمد زریابی مالکی تحویل گرفت و در سال ۱۰۵۱ برگشت و برای بار دوم در ۱۰۶۰ به روم مسافرت نمود، و در فراغت مدرسه قحماسیه را از ملا احمد بن ملا حیدر کردی سهرانی علامه مشهور صاحب تحقیقات فائقه تحویل گرفت. و این ملا احمد مؤلف حواشی بر اثبات واجب از جلال الدین دوانی و مؤلف حاشیه بر شرح عقاید دوانی مذکور بوده است. جماعتی از او بهره علمی گرفتند، بعد به دمشق آمد و در مدرسه آنجا تدریس کرد، و در تحقیق و تدقیق مقامی والا داشت، که من در شرح احوال او به همین اندازه اکتفا کردم زیرا تاریخ صحیح تولد و وفات او را نیافتم و فقط منظور ذکر این شخصیت و تعریف احوال اوست و احتمال قوی آن است که سنش از ۷۰ تجاوز کرده باشد و اما مجروحی چون از مدرسه قحماسیه فراغت یافت به روم سفر کرد آنجا نیز مدرس شد، و بعد از مدتی مدرسه را از او گرفتند و برگشت، و بار سوم به روم رفت. در آنجا به بهترین حال برگشت و به درس و بحث پرداخت. او خوش محاوره و دارای فضل و اطلاع کافی بر تاریخ و حدیث بود. تقریباً ولادتش در سال ۱۰۰۹ و در دمشق پیش از غروب شب جمعه آخر ربیع الثانی ۱۰۶۹ فوت کرد، و در مقبره باب الصغیر دفن گردید و سهرانی بضم

۱. این دانشمند کرد غیر از مولانا عبدالرحمن جامی شاعر و عالم و عارف مشهور قرن نهم است.

سین و سکون‌ها نسبت است به سهران شهری از شهرهای کردستان و خدا داناتر است.

### احمد بن رسول

ابراهیم فصیح حیدری گفته است: از بزرگترین استادانی که من به خدمتش رسیده‌ام و از او استفاده علمی کرده‌ام: شیخ من ولی علامه جامع علوم معقول و منقول، زاهدی که به خاطر رضای خدا از ملامت ملامتگران نمی‌ترسید، مولانا احمد بن رسول گراوی مشهور به واعظ در شهر اربیل بود، در مدرسه اش روی زمین می‌خوابید و جز شبهای جمعه به منزل نمی‌رفت او دانشمندی عامل و پند دهنده‌ای پندپذیر و در نظر خاص و عام دارای وقار و هیبت بود. و بیشتر خوراکش نان خشک و آب بود، و از امراء چیزی نمی‌پذیرفت، خلاصه اوصاف حسنه اش از شمار بیرون، و از شدت تقوی و خداترسی و امر به معروف و نهی از منکر در نظر مردم چون شیرزیان بود، و از کارهایی که خدا بدان راضی نیست با اینکه مرتکب آن پادشاه و حاکم هم بود، منع می‌فرمود.

فصیح حیدری گوید: من نصف کتاب شرح مطالع را با حواشی آن از سید محقق میرزا جان نزد او خواندم، همچنین نیمه شرح تهذیب دوانی را با حاشیه میرابوالفتح. و او بحمدالله نسبت به من محبتی زیاد داشت. و خود او علم را از پدر فاضل خویش و عده‌ای دیگر از علماء از جمله فاضل عبدالله کردی، و فاضل شریف صبغة الله بن ابراهیم بن عاصم حیدری و دیگران فرا گرفت.

### احمد بن حیدر اول

او دانشمندی ادیب و نویسنده‌ای اصیل بود که علوم عقلی و نقلی را جمع کرده به شاگردان فایده می‌رسانید و دنیا از او بهره‌مند شد. از مسکنش ماوران به شام انتقال یافت مدتی در مدرسه قحماسیه ساکن بود، بعد آنجا را ترك کرده به مسکن اصلی خود ماوران برگشت و به خدمت علم و دین مشغول گردید. تألیفات بسیار دارد که همه با ارزش و مفید است از جمله حاشیه‌ای بر شرح دوانی است که آن را محاکمات می‌نامند، زیرا در این کتاب به اقوال حاشیه‌نویسان و جرح و تعدیل و ترجیح و تعزیر آنها پرداخته است. و این حاشیه، سابقاً در عراق تدریس شده است، و بتدریج به هند رسید و در آنجا هم تدریس آن متداول گردید. دیگر از آثار او ردالروافض است و دیگر اثبات غسل دو پا در وضو و ابطال مسح به جای غسل آنها است مگر با شروط ثابت در کتاب و سنت. دیگر رساله‌ای ارزنده در تفسیر آیه «الله نور السموات

والارض...». دیگر حاشیه ای بر کتاب شفای بوعلی سینا در حکمت است. و این شرح در کتاب عنوان المجد تألیف ابراهیم فصیح حیدری آمده است. باز حیدری در مورد او گوید: در سفر حج جد ما احمد بن حیدر با علامه عبدالحکیم سیالکوتی در کشتی بر روی دریا ملاقات کرد، و با همدیگر آشنا شدند، و الفت گرفتند و حکایات و سخنان دوستانه در بین آنها مبادله شد. و بعد از بازگشت جدم از سفر حج نسخه ای از محاکمات را به عبدالحکیم سیالکوتی اهدا نمود، او نیز متقابلاً نسخه ای از کتاب مطول به خط مؤلف آن علامه سعدالدین تفتازانی برای جدم فرستاد که به حاشیه احمد بن حیدر محشی بود. در این مورد تا این اندازه برایم ممکن شد که از کتاب عنوان المجد استفاده کنم، و امیدوارم در آینده بتوانم اطلاعات بیشتری را از احوال او بدست آرم رحمة الله تعالی.

### احمد مجلی

مُجَلُّ برون سرد قبیله ای از اکراد است که در کوههای مشرف بر شهر اشنو ساکنند، و به لغت کردی آنجا را «دولی مجل» یا دره مجل گویند که محلی است نزدیک به شهر رواندوز، و این احمد مجلی شاگرد علامه حبیب الله میرزاجان شیرازی باغلوی است که خود او شاگرد جمال الدین محمود شیرازی بوده و او نیز طلبه جلال الدین دوانی بوده است که خداوند همه را قرین رحمت فرماید. جمع زیادی از علما نزد این دانشمند درس خواندند. مانند: سیدملا عبدالکریم چوری پسر مولانا ابوبکر مصنف مشهور، و میرزا ابراهیم همدانی، و شیخ الاسلام زین الدین بلاتی، چنانکه خود او نزد حسین خلخالی متوفی به سال ۱۰۱۰ نیز درس خوانده است که خلخالی نیز نزد میرزاجان شیرازی تلمذ نموده است. و احمد مجلی صاحب این ترجمه به شیخ کردی اشنوی مشهور است. تاریخ وفات او را نمی دانم ظاهر این است که کمی بعد از سال ۱۰۰۰ هجری وفات نموده است.

### احمد عسالی

شیخ احمد بن علی حریری عسالی شافعی، شیخ خلوتیه در شام، شخصی مبارک، ولی، عابد و زاهد و نزیل دمشق یکی از افرادی است که همه بر صلاح و زهد و ورع او متفق بوده اند. پدرش کردی الاصل و از شهر حریر آمد و به ده عسال در حومه دمشق وارد شده در آنجا احمد از او متولد گردید، احمد در کودکی به دمشق آمد و از بعضی صوفیه طریقت و راه و رسم عرفان را فرا گرفت، سپس به حلب رفت و در آنجا از عارف بالله احمد ارغوانی نیز کسب فیض کرد، و

طریق خلوتیه را از او دریافت، و به دمشق بازگشت، و در محله صالحیه مدتی ساکن بود، و بزرگان و قضات و اعیان سوریه به خدمت او رفت و آمد داشتند و از او متوقع دعای خیر بودند و به مصاحبتش تبرک می‌جستند، و حتی بعضی از آنها از او طریقت را دریافت کرده و تحت توجه او به سلوک پرداختند، و کثیری از مردم دمشق از علم و عرفانش بهره‌مند گشتند که به واسطه فراوانی از آنها نام نمی‌بریم. نشانه‌های ولایت و آثار قطبیت از او آشکار بود، و او در تمام احوال مورد رضایت و احترام عموم بود. یکی از علماء مورد اعتماد دمشق گفته است: که او در زمان حیات عسالی به مصر رفت، پس با بعضی از خبرگان به علم زایرجات (علم جفر و حروف) تماس گرفت و از آنها راجع به قطب آن زمان سؤال کرد، پس آنها اشعاری به نام عسالی صاحب این شرح حال و مسکن و شمائل و نزدیکان او ارائه دادند، همیشه مورد قبول مردم و دارای شهرت زیاد بود، تا وقتی که محافظ شام احمدپاشا معروف به گچگ عمارتی برای او در نزدیکی مسجدالقدم ساخت و این در سال ۱۰۴۵ هجری اتفاق افتاد که اشتهار او بیشتر و خیر او در اطراف و اکناف شایعتر گردید. و از جمله کسانی که از علم و عرفان او بهره گرفتند: استاد کبیرایوب و سیدمحمدعباسی. استاد ما و دیگران بودند. وفات او در شب جمعه ۱۸ ذیحجه الحرام ۱۰۴۸ هـ.ق اتفاق افتاد که روز جمعه پس از نماز مقابل قبة الحجاج نماز جنازه بر او خواندند درحالی که جنازه او از انبوه مردم محصور بود و در عمارت مزبور به خاک سپرده شد. و عسالی به ضم عین مهمله و بعدسین مهمله و الف و لام نسبت است به قریه‌ای از قراء جبه در اطراف دمشق و او قطب معروفی است. و در مورد او خبرهایی نوشته‌اند (احادیثی در مورد قطب مدار و قطب اوتاد آمده است). و خلوتیه نیز معروف و به خلوت منسوبند، زیرا خلوت از لوازم طریقه و مراتب سیر و سلوک ایشان است.

### احمد طالبانی

شیخ احمد ابن شیخ ملامحمود طالبانی از افاضل زمان و محل امید و پایگاه اهل ادب و عرفان است، در قریه طالبان از اطراف فرمانداری چمچه‌مال در ۱۱۹۴ هجری متولد شد، و تا حد رشد در مدرسه پدرش پرورش یافت، سپس به فراگیری علوم پرداخت و بر اقران خود در علم و فقه ممتاز شد، و نزد پدرش به طریقه قادری وارد و تمسک کرد، و در سلوک مراتب این طریقه چندان کوشید که به مقام اولیاء و مرشدان بزرگ رسید، و پس از اندک زمانی به شهر کرکوک آمد و در قسمت مرتفع شمالی آن شهر سکونت کرد، و در آنجا حجره‌هایی برای خود و مهمانها و افراد خانواده و مریدان سالک در طریقت ساخت. همچنین مسجدی زیرزمینی به

صورت سردابه بنا کرد که در آنجا نماز و شعار و اوراد و اذکار دینی می خواندند. او همیشه ملازم کتاب و سنت و نیز مواظب آداب و ترتیب قوم بود. مدام به ذکر و فکر و دوری از تجملات دنیا، و درس و تربیت طالبان و سالکان مشغول بود، و خداوند بزرگ با توجه خاص خود او را زیر نظر داشت، و بر جاده حقیقت پایدارش فرمود، و پیروان زیادی از شهرهای ایران و عراق و سوریه و روم برای او فراهم نموده آوازه صلاح و سداد او به تمام دنیا منتشر و در هر جا توسعه یافت. و خداوند او را ۱۰ پسر نجیب و لایق عطا کرد، که آنان: «عبدالرحمن خالص، عبدالغفور، عبدالفتاح، عبدالکریم، محیی الدین که مادر ایشان حفیده میراسمعیل زنگنه بود. و عبدالعزیز و محمد صالح و حسین، که مادر این سه شاناز از امراء عشیره داوده بوده است. و محمد عارف که مادرش اهل زهاو بوده است، عبدالقادر» که همه ده فرزند از اولیاء صالحین بودند. شیخ احمد طالبانی در ۱۲۵۷ به رحمت ایزدی پیوست. و در صحن رباط در کنار پدرش دفن گردید. خداوند ایشان را ببخشاید.

### احمدبن حیدرثانی

احمدبن حیدر بن احمدبن حیدر، از بزرگترین علماء و فضلا از لحاظ علم و ادب و زهد و تقوی بوده است، او حواشی زیاد بر اکثر کتب علمی معقول و متداول میان طلاب عصر خود و بعدها نیز داشته است، از جمله حاشیه ای بر شرح عصام الدین اسفراینی بر متن سمرقندی در علم بیان دارد. این دانشمند بزرگوار سه پسر داشت که همه از دانشمندان بزرگ بودند «عبدالله و عبدالعزیز و خضر» که در موضع خود ترجمه احوال آنها خواهد آمد اگر خداوند خواسته باشد. اما به تاریخ ولادت و وفات او دست نیافتیم و ظاهر این است که ولادت و وفات او بعد از ۱۰۰۰ هجری بوده است. امید است در آینده بر آن وقوف یابیم. انشاء الله.

### احمدبن علی گلالی

مولانا احمدبن علی گلالی بالکی (منسوب به بالك) محلی از فرمانداری چومان علامه ای بسیار فهیم و دارای صفات حسنه فراوان و فضائل بی شمار، و همیشه روزه دار، و خدارا خالصانه عبادت می نموده است. علوم را از عده ای از علماء از جمله: ملا محمد خطی و ملا ابوبکر میررستمی، و ملا علی رستی فرا گرفت. و بالاخره از عبدالرحمن روزبهانی رحمه الله اجازه گرفت. ابراهیم فصیح حیدری می گوید: چندسال در بغداد ملازم خدمت استاد گلالی بودم، و مغنی اللیبیب و کتاب سیبویه و خلاصة الحساب، و تحفة المحتاج ابن حجر هیتمی



مکی و حکمة العین با حاشیه سید و جمیع علم بیان از کتاب مطول با حاشیه سیالکوتی و اشکال التاسیس و جمع الجوامع و حاشیه های آن از ابن ابی شریف، و شیخ الاسلام زکریای انصاری جز قسمتهای اول آن، و شرح مختصر المنتهی با حاشیه سید سند جز بعضی از مقدمات آن، و شرح عقاید عضدیه از محقق دوانی با حاشیه جدمان علامه شریف بن حیدر که آنرا محاکمات می نامند، و شرح مطالع با حاشیه سیدسند جز بعضی مقدماتش، و شرح محقق دوانی بر تهذیب منطق با حاشیه میرابوالفتح جز اوایل آن و شرح اندلسیه در عروض، و شرح ایساغوجی با حاشیه محیی الدین، و شرح الفیه سیوطی و بعضی از شرح کافیه مولانای جامی، و شرح تصریف تفتازانی، و کتابها و مقدمات دیگری از انواع علوم که همه را در عنفوان جوانی نزد او خواندم. خداوند سعی او را مشکور و جزای خیر او را عطا فرماید. این دانشمند زاهد و عابد و قائم اللیل و صائم النهار بود، و از لحاظ علم و عمل کسی چون او را ندیده ام جز به ذکر خدا و تدریس علوم لب به سخن نمی گشود، و خود این استاد تحفة المحتاج را به حجة الاسلام شیخ یحیی مزوری و شیخ عبدالرحمن روزبهانی درس داده بود، و این دو نفر از کسانی بودند که در دوستی و احترام شیخ احمد گلالی افراط می کردند، چون خبر وفات او را شنیدم نزدیک بود از غصه بمیرم و گفتم که بعد از او بر علم و عبادت سلام باید گفت. و او در تمام علوم معقول و منقول بحری سرشار بود، و مشکلی براورش ننمود که با کوچکترین نگاه و دقتی آن را حل ننموده باشد. خداوند او را رحمت کند و قبر او را پاک و خوشبوی دارد. آمین.

### ملا احمد میره کی

ملا احمد میرکی از دانشمندان فاضل بوده است که ابراهیم فصیح حیدری در مورد او گوید: در علم آداب دست طولایی داشت و بسیاری از علماء از دانش سرشار او استفاده کردند، و او از علامه شریف صالح حیدری و علامه ابراهیم بن عاصم حیدری و علامه محمد خطی، و ملا ابوبکر میررستمی، و ملا علی رستی، و عبدالرحمن روزبهانی رحمهم الله کسب فیض و استفاده درس و بحث نمود، و سال ولادت و فوت او را نمی دانم، اما چنانکه معلوم است معاصر فصیح حیدری بوده است.

### ملا احمد گلالی

احمد بن داود گلالی کردی نزیل دمشق دارای مذهب شافعی و مؤلفی بزرگوار بوده است. علم را از عده ای دانشمندان بزرگ اخذ نمود: از آن جمله علامه محمد خطی، و

ملا ابوبکر میررستمی و ملا علی رستی بودند که بالاخره از دست علامه شیخ عبدالرحمن روزبهانی مجاز گردید. از مؤلفات او «صفوة التفاسیر» است. و در سال ۱۲۶۹ در دمشق به جوار رحمت حق پیوست. خداوند او را رحمت کند.

### ملا احمد عمر گنبدی

ملا احمد ابن الحاج ابراهیم عمر گنبدی است، و گنبد از دهات اطراف کوی سنجق است. ملا احمد گنبدی دانشمندی بزرگوار و نجیب و صاحب اصل و نسب بوده است. این دانشمند بزرگ از عده ای دانشمندان و ادبای وقت استفاده علمی و کردی کرد، و نزد آنان درس خواند، از جمله استادان او مولانا روزبهانی بود، و او حواشی لطیفه بر بسیاری از کتب در علوم عقلی نوشته است. و نیز شرحی زیبا و روان و جامع بر کتاب الصغری در منطق تألیف سید شریف محقق قدس سره دارد، چنانکه ابراهیم فصیح حیدری در کتاب عنوان المجد از او یاد کرده است.

او با مولانا محمد فیضی افندی زهاوی مفتی عراق مناظراتی دارد. به علم و ادب، بسیار مغرور و شادمان بود و صورت اجازه نامه او را که مولانا ملاحیمی مزوری به او داده است، دیده ام که دوستم ملا عمر گنبدی مدرس جامع امام قاسم کرکوک برای من فرستاده است که عین آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس سزاوار خدای جهان است، و درود و سلام بر سرور پیمبران حضرت محمد و خویشاوندان و یاران او باد.

أما بعد: همانا من به فرزند قلبی خود ملا احمد بن حاج ملا ابراهیم عمر گنبدی اجازه دادم که صحیحین بخاری و مسلم و بقیه کتابهای حدیث را از من روایت کند، و همچنین کتب فقه و سایر علوم را، همچنانکه استادان بزرگوار من مرا اجازه فرمودند. و من بی نشان یحیی بن خالد کردی مزوری می باشم که خداوند از گناهان هردو درگذرد. تاریخ ۱۲۵۴ هجری.

و عادت علمای آن زمان چنین بود که نام استادان اجازه دهنده خود را حتی الامکان برای تبرک در اجازه نامه شاگرد مجاز خود می نوشتند.

### احمد بن عبدالسید

احمد بن عبدالسید بن شعبان صلاح الدین اربلی ادیبی آبرومند بود. او صاحب

امیرمعظم اربل بود. مدتی امیر براو متغیر شده او را محبوس نمود، سپس آزادش کرد و بعد به سوریه رفت و از آنجا به مصر مسافرت کرد، و در مصر با ملک کامل پیوست و مقامی بزرگ نزد او یافت. اما بعد از مدتی ملک کامل نیز از او رنجید و او را به زندان فرستاد و بعد از آزادی به منزل خود برگشت تا آنگاه که درها قوت کرد. محل ولادت او در اربل بوده است، دیوان شعر و دیوان دوبیتی دارد. شعرش روان و دلپذیر است در ۵۷۲ متولد و در ۶۳۱ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند.

### احمد تیمور پاشا

احمد بن اسمعیل بن محمد تیمور عالمی ادیب و مورخی مصری از اعضاء مجمع علمی عربی مصر بود، محل تولد و وفات او قاهره و از دودمان علم و عزت و کردی الاصل به دنیا آمد و تربیت شد. جدش محمد تیمور با لشکر عثمانی به مصر آمد بعد از آنکه فرانسویان از آنجا خارج شدند، و ترقی کرد تا از نزدیکان محمد علی پاشا گردید و در آزادی بندگان او را مساعدت کرد، و به سمت کاشف و نگهبان مخصوص تعیین گردید، و در ۱۲۶۴ هجری وفات یافت، بعد از او فرزندش اسمعیل پدر (احمد) صاحب این ترجمه نمو کرد و ترقی یافت، و مدیریت تعدادی مؤسسات و مناصب دیگر را در زمان عباس و سعید و اسمعیل عهده دار شد، و بالاخره رئیس دیوان خدیو مصر گردید و سال ۱۲۸۹ وفات یافت. او در حالی فوت کرد که احمد سه ماهه بود، پس خواهرش عایشه او را تربیت کرد، و هنگام تولدش به نام احمد توفیق مشهور شد، و در بچگی او را توفیق می گفتند و سپس در کلمه احمد کوتاه شد، و به احمد تیمور اشتهار یافت. پایه های علوم را در مدرسه فرانسوی قاهره بنیان نهاد، و نزد علمای عصر ادب را فرا گرفت، و کتابخانه ارزشمندی را جمع آوری کرد.

او کریم النفس و محبوب و متواضع بود، از مردم گرفتگی داشت، و در ۲۹ سالگی زنش فوت کرد و بعد از او به خاطر اینکه میبای با بچه هایش بد باشند، زن اختیار نکرد، و فقط در کتابخانه خود گوشه گرفت و از همه چیز برید، و به مطالعه و فهرست نویسی کتابها پرداخت، تا اینکه به مصیبت مرگ فرزندش محمد در ۱۳۴۰ هجری مبتلا شد، و بیقرار بود و بالاخره از شدت تألم و بی تابی به حمله قلبی گرفتار شد که به مرگش انجامید.

و من [زرکلی]، صاحب الاعلام شب شنبه های هر هفته با او جلسه ای داشتم که کتابهای خطی خود را به من می نمود، که هر کدام را می خواستم نزد خود نگاه می داشتم و هفته بعد آن را مسترد می نمودم. من بعد از وفات او جلسه ای برای انتشار مؤلفات او ترتیب دادم که مرتب در

پیشرفت مقصود کوشیدند، و مورد تشکر من واقع شدند. از جمله کتابهای او: «التصویر عند العرب» خطی، و «نظر تاریخی در حدوث مذاهب اربعه» چاپ شده، و «تصحیح قاموس المحيط» چاپ شده و «تصحیح لسان العرب» چاپ شده، و «یزیدیه و منشأ نحلّه ایشان» و «تاریخ العلم العثماني» و «ضبط الاعلام» و «برقیات للرسالة والمقاله» و «لعب العرب»، و «قبر السیوطی» و «ابوالعلاء المعری و عقیده اش» و «القاب و رتب» همه چاپ شده و «معجم الفوائد» خطی که مادر همه مؤلفات اوست. و «آثار نبویه» و «اعیان قرن چهاردهم هجری»، و «تراجم مهندسان»، که در مجله هندسه آن را منتشر کرده است، و «نقد قسمت تاریخی دائرة المعارف فریدو جدی» خطی، و «امثال عالیه» و «تذکره تیموریه»، که اولی در مجله هندسه، و دومی که دو جلد است به چاپ رسیده اند. و «اوهام و شعرای اعراب در معانی» و «ذیل طبقات الاطباء» و «مفتاح الخزانة» و «فهرست خزانه الادب بغدادی» و «ذیل تاریخ جیرتی» و «الفاظ عامه مصری» و «قاموس کلمات عالیه» که همه خطی بودند، و بعد از وفاتش کتابهای او به دارالکتب المصریه نقل شد که قریب ۱۸۰۰۰ جلد کتاب داشت. خاتمه. (آنچه نقل کردم از اعلام زرکلی است.)

### احمد شوقی

احمد شوقی بن علی بن احمد شوقی، مشهورترین شعرای عصر اخیر ملقب به امیر الشعراء در سال ۱۲۸۵ هـ.ق متولد شد و مولد و مدفنش قاهره بوده است. خود او شرح حال خود را چنین نوشته است: «از پدرم شنیدم که اصل ما به اکراد سپس به عرب برمی گردد.» در زیر سایه و تحت توجه مالک مصر تربیت یافت، در بعضی مدارس حکومتی علم آموخت، و دو سال را در قسمت ترجمه از مدرسه حقوق گذرانید، و خدیو توفیق پاشا در سال ۱۸۸۷ میلادی او را به فرانسه فرستاد و در شهر مونیلیه به تحصیل رشته حقوق پرداخت، و به زبان و ادبیات فرانسوی آگاه شد، و در ۱۸۹۱ به مصر بازگشت. پس به سمت ریاست مکاتبات فرانسوی در دیوان خدیوی عباس حلمی منصوب گردید، و در ۱۸۹۶ در مؤتمر مستشرقین در جنیف برای تمثیل حکومت مصری نماینده شد. وقتی جنگ جهانی اول شروع شد و عباس حلمی از مقام خدیوی کناره گرفت، مقامی غیر مصری به وی پیشنهاد شد. در ۱۹۱۵ به اسپانیا مسافرت کرد و بعد از جنگ جهانی اول در ۱۹۱۹ میلادی بازگشت و عضو مجلس سنا گردید و در ۱۹۳۲ م (۱۳۵۱ هـ) چشم از جهان فرو بست.

در اکثر فنون شعر (مدیحه، غزل، مرثیه، وصف) دست داشت. به موازات ارتفاع درجات

شغلی دولتی به شرح واقعات سیاسی و اجتماعی در مصر و شرق عالم اسلامی پرداخت، سپس شعر او بر زبانها افتاد، در حقیقت همه زندگیش برای شعر بود، و از مشاهدات و حوادث اتفاقی الهام می‌گرفت، ثروت او زیاد شد، و درعین خوشگذرانی و نعمت فراوان در شب نشینی‌های شاعرانه (انجمنهای ادبی) شرکت می‌کرد، و منزل او به کرته ابن هانی موسوم بود، و باغی داشت که آنرا لانه بلبل می‌نامید، غالب غروبها در قاهره مجلس انسی از ظرفا و ادبا و سایر دوستان باغ او را رونق می‌داد، و با ایشان توقف می‌نمود تا آنگاه که به نکته‌دانی و برتری سخن می‌رسید. و غالباً صحبت آنها به جدل در سیاست یا مناقشه حزبی می‌کشید، و ادامه پیدا می‌کرد و سایر مباحث را تحت الشعاع قرار می‌داد.

او نخستین کسی است که حکایات شعری تمثیلی را به روانی به زبان عربی درآورد و نظم و نثر در دست او نرم و بر زبان او روان بود. او به سبک مقامات حریری نثر مسجع می‌نوشت، اما موفق نشد و چون در نثر به دلخواه خود بهره نمی‌گرفت به شعر باز می‌گشت. از آثار او «شوقیات» در چهار جزء است، و آن دیوان شعر در دولتهای عربی است که خطی و منظوم است، و مصرع (کلیو باطره) نیز خطی و حکایتی منظوم است. «و مجنون و لیلی خطی»، و «قمبز» خطی، و «علی بیگ» خطی، و «علی بیک کبیر»، و «عذراء الهند» و قصص دیگر. و امیر ارسلان شکیب در سیرت او دیوانی دارد به نام «شوقی یا صداقت ۴۰ ساله» خطی، و از عقاد و مارنی والدیوان نیز در مورد او نوشته‌هایی موجود است و خطی است. قبل از رسیدن به سن کهولت نقدی بر شعر خود نوشته است که در دیوانش موجود است. و نیز احمد عبدالوهاب (ابی العز) کتابی در مورد او نوشته است تحت عنوان «۱۲ سال در خدمت امیر الشعراء» که خطی است، و آنتوان جمیل نیز کتابی به نام شوقی در مورد او نوشته است که خطی است. و کتاب «العربیة و شاعرها الاکبر» از اسعاف تشابهی است، که در مورد او تدوین کرده است که آن نیز خطی و به سبک مقامه است. و از ادوار حسین و محمود حامد شوکت کتاب «شوق علی المسرح» خطی است. و نیز «مسرحیه در شعر شوقی» نیز مخطوط است، و کتاب «امیر الشعراء شوقی بین العاطفة و التاريخ» خطی است و از محمد خورشید است. و کتاب «شوقی امیر الشعراء فی العصر الجدید» از عمر فرخ احمد و خطی است. و کتاب «الشاعرین شوقی و حافظ» از احمد عبید است. و کتاب «ابی شوقی» از پسرش حسین شوقی است (از اعلام زرکلی جزء اول. منظور این است که در نواحی مختلف در اطراف شوقی کتاب و مؤلفات زیادی نوشته شده و در زمان حیات و بعد از مرگش نیز انتشار یافته‌اند. و فی الحقیقه او سزاوار چنین شهرت عظیمی است.

### احمد بن الیاس

احمد بن الیاس ملقب به «ارجانی صغیر» و بقاموس ماشی شافعی کردی دمشقی الاصل شاعر مفلق و بدیعه گوی و لغوی ماهر و ادیب محقق و تیزهوش و بخشنده و روشنفکر بود پدرش کرد و از اطراف شهر زور بود که به دمشق آمد و خطیب قریه بنک شد، و با زنی در آن قریه ازدواج کرد، و چند پسر و دختر از او متولد شدند. اوائل قرن حاضر<sup>۱</sup> به دنیا چشم گشود و پس از تمیز مقدمات مذهب شافعی را نزد پدرش آموخت و به جستجوی علم پرداخت، پس به دمشق رفت و به مدرسه سیمساطیه وارد شد، و نزد استادان آنجا کسب علم نمود، و بیشتر نزد استادش شیخ احمد منینی ملازم بود و در خدمت او تمرین و ممارست می نمود. و آشپز مدرسه شد، اما همیشه به انتقاد می پرداخت و در اعتقاد سهیم بود و همیشه زندگیش به تنگی و تلخی می گذشت و حرکات او بدون زحمت نبود (برای زندگی رنج زیادی می کشید) و اشتباهاتی از او سر می زد، لذا ترسان از دمشق فرار کرد، و به اسلامبول پایتخت عثمانی آمده به خدمت یکی از اعضاء دولت مشغول گردید و در پناه او به امنیت و آسایش رسید و محرم اسرار و همدم خاص گردید، و مدت کمی غافل از مقام و منزلتی که داشت به خیانت و کارهای پستی که برخلاف نام خانواده و از پدرش به ارث نبرده بود، پرداخت، از این رو در شغل جدید نیز پایدار نشد و به واسطه اشتباهش دوباره از شغل، محروم و دچار بدبختی گردیده صاحبکارش از او دوری گزید، و این صفات بد در او باقی بود که به طرابلس شام آمد و در آنجا ازدواج کرد، و ماندگار شد و شغلی پیدا کرد، و اندک روزگاری در آنجا ماند، بعد قصد موطن اصلی خود کرد، ولی آن را قرارگاه همیشگی خود نساخت، و به مصر رفت، پس نزد وزیر فرید و صدروحید محمدپاشا شهیر به «الراغب فی اسنی المراتب» رفت، و او را به وسیله یک قصیده ستود. (تمام این مطالب در «سلك الدرر» نوشته شده است.) صاحب این ترجمه احمد بن الیاس قصاید بدیعی دارد که فصاحت و بلاغت آن عقل را می رباید. و نیز مکتوباتی به نثر دارد که همه در نظر بزرگان ادب مورد قبول واقع شده است. او نزد این وزیر با احترام و شادمان باقی بود و همراه او به حلب مسافرت کرد و در آنجا وفات یافت، مرگ او روز یکشنبه ۱۲ رجب سال ۱۱۹۹ اتفاق افتاد، و در خارج باب قنسرین در تربت شیخ ابن ابی النمیر مدفون گردید. خداوند او را قرین رحمت فرماید.

۱. منظور قرن دوازدهم هجری قمری است.

## احمد بن اسماعیل گورانی

شیخ عالم فاضل کامل مولی شمس الملة والدین احمد بن اسماعیل گورانی عالم به علم اصول و خود فقیه حنفی بود، در شهرهای موطن خود تحصیل نمود، سپس به قاهره رفت و در آنجا فقه آموخت، و قرائات دهگانه را به طریق اتقان و احکام<sup>۱</sup> خواند، و نیز حدیث و تفسیر آموخت و علماء معاصر او در علوم او را اجازه دادند، و ابن حجر در حدیث او را مجاز کرد، و شهادت داد که او حدیث خوانده است، مخصوصاً صحیح بخاری را از لحاظ روایت و درایت مطالعه و ممارسه نموده است. او مخصوصاً در قاهره تدریس کرد و غالب به فحول درس گفت، و همگان بفضیلت فراوان او گواهی دادند. پس مولی یگان یکی از بزرگان قسطنطنیه وقتی از سفر حجاز بازگشت و داخل قاهره شد با گورانی ملاقات کرد، و چون از مراتب فضل او مطلع شد، او را با خود به کشور روم برد، و چون مولی یگان به حضور سلطان مرادخان رسید سلطان به او گفت: آیا هدیه ای برای ما آوردی؟ گفت: بلی يك نفر مفسر و محدث به همراه آورده ام، سلطان پرسید او کجاست؟ جواب داد که بر در سرا ایستاده است سلطان کس به دنبال او فرستاد، داخل شد و سلام کرد، و ساعتی با او صحبت نمود. چون مقام علمی او را دریافت، مدرسه جدهش سلطان بایزیدخان غازی را در اسلامبول به او داد. در این روزگار پسر سلطان مرادخان محمد امیر در شهر مغنیا بود که پدرش عده ای از معلمین را برای تعلیم او فرستاد اما او فرمان را امتثال نکرد و چیزی نخواند حتی قرآن را ختم نکرد، پس سلطان در جستجوی کسی بود که هیبت و وقار مخصوصی داشته باشد، و چون شخصیت گورانی را برای او تعریف کردند، او را معلم فرزندش کرد و به دست خود چوبی به او داد که اگر امر استاد را مخالفت کرد با آن چوب او را تنبیه کند، پس نزد او رفت و بر او وارد شد، در حالی که چوب تعلیمی سلطان در دست داشت، و گفت: پدرت مرا برای تعلیم تو و در صورت مخالفت امرش برای تنبیه تو فرستاده است. سلطان محمدخان از این سخن خندید، مولی گورانی در همین مجلس او را سخت کتک زد و تنبیه فرمود تا آنجا که سلطان محمدخان از او ترسید، و در مدت کمی قرآن را تمام کرد. سلطان مرادخان از این موضوع خوشحال گردید، و اموال زیادی برای استاد گورانی فرستاد، پس سلطان محمدخان هنگامی که بعد از مرگ پدرش بر تخت سلطنت جلوس کرد، وزارت خود را به استاد گورانی پیشنهاد کرد، اما او نپذیرفت، و گفت: همانا هر کس که در دستگاه تو خدمت می کند به امید رسیدن به منصب وزارت و وکالت است، و اگر ببینند که تو وزارت را به دیگری دادی دل آنان از

۱. «اتقان و احکام» یعنی محکم و اساسی نه ناقص و سرسری.

تو منحرف می‌شود و کار سلطنت تو مختل می‌گردد. سلطان محمدخان او را تحسین کرد و قضاء لشکر را به او تفویض نمود و قبول کرد. وقتی به امر قضا پرداخت کار تدریس و دادگستری بدون اینکه به سلطان عرض کند به کسانی که لایق بودند عطا نمود، سلطان این امر را نپسندید اما شرم داشت که آن را اظهار کند، پس با وزراء مشورت کرد آنان چنان رأی دادند که سلطان به او بگوید که شنیده‌ام اوقاف جدم در شهر بروسه به هم خورده و از تدارک و انتظام آن ناچارم، پس چون سلطان این موضوع را مطرح کرد، مولی گورانی گفت: اگر فرمان دهی آن را اصلاح کنم. سلطان گفت: این مقتضی زمانی طولانی است، پس قضاوت شهر بروسه و تولیت اوقاف آنجا را به او واگذار کرد، مولی گورانی آن را قبول و به شهر بروسه رفت. پس از مدتی سلطان یکی از خدمتگزاران خود را با حکمی نزد او فرستاد که متضمن امری خلاف شرع بود، مولی گورانی نامه سلطان را پاره کرد، و خادم را تنبیه نمود. سلطان از این عمل عصبانی و او را معزول کرد، و منافرت و عداوت قلبی در بین آنان ایجاد شد، لذا گورانی به مصر رفت، و پادشاه آنجا در این هنگام ملک فای تیبای بود، در نهایت احترام او را پذیرفت و نزد او به قبولی تمام نائل آمد، و مدتی با عزت و آبرویی بزرگ زندگی کرد و جاه و جلال بسیار یافت. چندی بعد سلطان محمدخان از رفتار خود نسبت به استادش پشیمان گردید، و نزد فایتیبای کس فرستاد و از او تقاضا کرد که مولی گورانی را نزد او برگرداند، سلطان مصر نامه سلطان عثمانی را به اطلاع او رسانید، ضمناً به او گفت: نرو که من بیش از او مقام ترا رعایت می‌کنم و برای تو احترام قائل می‌شوم، مولی گفت: همچنین است و دلم بسیار می‌خواهد که در خدمت و ملازمت تو باقی بمانم، فقط میان من و او اوارادت و محبتی عظیم است همان محبت که بین پدر و فرزند برقرار است، و این مدت که من اینجا بودم به واسطه جریانی بود که بین من و سلطان گذشت و خود او می‌داند که من قلباً به او متمایل هستم، پس اگر پیش او برنگردم تصور می‌کند که از طرف تو مانعی ایجاد شده است، آنگاه بین شما و او عداوت پیدا می‌شود، پس سلطان فای تیبای دلیل او را پسندید، و پول زیاد به او بخشید و لوازم سفر را چنانکه لازم بود برای او فراهم ساخت و با او هدایای بزرگی برای سلطان محمدخان فرستاد. وقتی مولی گورانی به قسطنطنیه رسید، سلطان محمدخان منصب قضاء بروسه را برای بار دوم به او تفویض کرد و این جریان در سال ۱۸۶۲ اتفاق افتاد، و مدتی در این شغل و مقام باقی بود، سپس مفتی اسلامبول شد و هر روز دو بیست درهم و در ماه ۱۰۰۰ درهم و در سال ۵۰۰۰۰ درهم علاوه بر هدایا و تحف و برده و کنیز که برایش ارسال می‌داشت برای او مقرر گردید، و در ظل حمایت و عنایت سلطان در نعمت سرشار و زندگی خوش و پر بار زیست. در این هنگام تفسیری بر قرآن نوشت که آن را «غایة الامانی



فی تفسیر سبع المثانی» نامید، در این تفسیر مؤاخذات و انتقادات زیادی بر تفسیر علامه زمخشری و تفسیر علامه بیضاوی وارد کرد. باز شرح بخاری را نیز تصنیف کرد و آن را «کوثر الجاری علی ریاض البخاری» نام نهاد، و در این شرح ایراداتی بر شرح کرمانی و ابن حجر نوشته است و حواشی لطیفه دلپذیری بر شرح جعبری بر قصیده شاطبیه نیز تصنیف کرد، و حدیث و تفسیر و علوم قرآنی را نیز تدریس نمود تا اینکه عده زیادی طلاب نزد او مجاز و در علوم مذکور استاد شدند. و تمام اوقاتش به درس و افتاء و تصنیف و عبادت مصروف می شد.

یکی از شاگردانش حکایت می کند که شبی نزد استاد گورانی گذرانید، چون نماز عشا را به جا آورد شروع به تلاوت قرآن نمود از اولش می گوید من خوابیدم، بعد بیدار شدم باز او مشغول تلاوت بود، دوباره خوابیدم و بیدار شدم، باز او را مشغول تلاوت یافتم، و تا طلوع فجر قرآن را ختم کرد. او گفت: از خدمتگزارش پرسیدم، جواب داد این عادت همیشگی اوست، وی که خدایش رحمت کند مردی باوقار و بلندقامت و دارای ریشی بزرگ بود، و ریش خود را رنگ می نمود، و همیشه بحق ناطق و واعظ خیر بود. و چون با سلطان و وزیر او مخاطب می شد به نام خودشان ایشان رامی خواند، و القاب قائل نمی شد، و چون به ملاقات سلطان می رفت سلام می کرد، ولی خم نمی شد (تعظیم نمی کرد)، و با سلطان دست می داد، اما دست او را نمی بوسید. و روز عید و مراسم رسمی پیش سلطان نمی رفت جز وقتی که او را دعوت می نمود. و از شخصی مورد اعتماد شنیدم که او روز عرفه نزد گورانی رفت، و روزی بارانی بود در زمان سلطنت سلطان بایزیدخان، پس يك نفر از خدمتگزاران پیش او آمد، و گفت: پادشاه به شما سلام می رسانید و خواهش می نمود که فردا او را سرافراز فرمائید. مولی گورانی گفت: امروز روز گل است و نمی آیم و از آن ترسم که کفشم گلی شود، پس خدمتگزار رفت، طولی نکشید دوباره آمد گفت: سلطان سلام عرض می کند و دستور فرمودند تا محل نزول سلطان سواره تشریف بیاوری تا کفش شما گلین نشود، و اینچنین محترمانه به حضور سلطان رفت، او نصیحت سلطان می کرد و همیشه به او می گفت که همانا خوراک و لباس تو حرام است و احتیاط بر تو لازم است، و گاهی اتفاق می افتاد که با سلطان غذا می خورد. سلطان می گفت: ای استاد تو هم حرام خوردی، استاد گفت: آنچه در جلو دست تو قرار دارد حرام و آنچه جلو دست من است حلال است، پس سلطان ظرف را چرخانید، و مولی غذا خورد، سلطان گفت: از جانب حرام غذا خوردی. مولی گفت: حرام در قسمت تو نفوذ کرد، و حلال در قسمت من، بنابراین طعام دگرگون شد نه ظرف. روزی به او گفتند که شیخ ابن الوفا به ملاقات مولی خسرو رفت و به ملاقات تو نیامد؟ جواب داد: او صحیح رفتار کرده است، زیرا مولی خسرو عالمی عامل است و زیارتش واجب. اما من اگر چه عالم

می باشم، ولی با سلاطین نشست و برخاست دارم، و زیارتم درست نیست، گورانی رحمه الله بر هیچکس از دوستان خود که در مقام و منصب از او بیشتر بودند حسادت نمی ورزید. و اگر نزد او چنین مطلبی دایر می شد، می گفت: شخص عیوب خود را نمی نگرد. و اگر فلانی بر من برتر نبود خداوند چنین منصبی به او نمی داد.

او به سال ۱۸۹۳ وفات یافت. رحمه الله علیه. در سال فوتش امر کرد که در خارج قسطنطنیه چادری برای او برپا کردند که بهار آنجا ساکن شد، باغی نیز در همان حوالی خرید، و مردم از هر طبقه به زیارت او می آمدند. در یکی از این روزها نماز صبح را خواند، و دستور داد در نقطه معینی از خانه اش تختی برای او نصب کردند، چون سنت ضحی (نماز چاشت) انجام داد از باغ به خانه برگشت و روبرو به قبله بر پهلوی راست خوابید، و گفت، هر کس نزد من در شهر قرآن خوانده است ایشان را خبر کنید، پس آنان را خبر کردند و در خدمت او حاضر شدند. مولی گفت: من بر شما حقی دارم و امروز روز دادن پاداش آن حق است. پس همه بر من قرآن بخوانید تا عصر، وزراء نیز به حضور او آمدند چون از موضوع خبر یافتند، و وزیر داودپاشا به واسطه علاقه و عوالم دوستی زیاد که بین او و استاد وجود داشت گریه کرد. مولی گفت: داود چرا گریه می کنی؟ همانا من درد دنیا به عزت و سلامت و درستکاری و سربلندی زیستم، و به امید و خواست خدا این زندگی را به سلامت و سعادت ختم می کنم (انشاء الله دارای حسن خاتمت خواهم بود). پس به وزرا گفت: از جانب من به بایزید (منظور سلطان عثمانی بایزیدخان)، سلام برسانید و به او سفارش می کنم که شخصاً به نماز جنازه من حاضر شود، و بدهکاریهای مرا پیش از دفن از خزانه بپردازد. و سلطان به هردو وصیت او رفتار کرد. خداوند بزرگ او را ببخشد. وفات او ۵ سال پیش از ولادت مفتی ابی السعود بود که او در ۱۸۹۸ تولد یافت. و این بایزیدخان نوه سلطان بایزید است که تکیه ای برای پدر ابوالسعود ساخته است. رحمهم الله.

### شیخ احمد علامه اول

او شیخ احمد بن شیخ مصطفی تختی ابن شیخ شمس الدین اول ابن شیخ عبدالغفار اول ابن ملاکشایش ابن شیخ محمد مردوخی (اول کسی از مشایخ مردوخی که به کردستان وارد شد) بوده است. او در قریه تخته از توابع شهر سنندج در سال ۱۰۱۹ متولد شد و نزد پدر محترم و بزرگوار خود تربیت یافت و رشد کرد، و در تمام علوم متداوله آن زمان ترقی کرد. از پدر بزرگوار خود اجازه گرفت، و در مدرسه پدرش به تدریس طالبان علم مشغول شد. پس به مردم فایده رسانید و از علم خود دریغ نکرد بلکه سخاوت ورزید و به علامه مشهور شد و حقاً این لقب لایق

اوست، زیرا یکی از یگانگان دهر و نوادر زمان و نیکوکاران دوران بود، مرتب به افاده و خدمت به مسلمانان ادامه داد تا اینکه در همان دهکده تخته سال ۱۱۰۴ هجری وفات یافت. طاب الله تراه. و به روایت صحیح در ۱۱۳۴ هجری فوت کرده است که ماده تاریخش در شعری که برای رثاء او ساخته اند «غمین دل» می باشد، که به حساب ابجد با تاریخ دوم مطابقت دارد. درحین فوت دو پسر به جا گذاشت:

- ۱- شیخ محمدوسیم کبیر مدرس مدرسه قه لاجولان مرکز امراء بابان در کردستان عراق.
- ۲- شیخ محمود و اوپدر شیخ احمد دوم و جد شیخ قسیم و شیخ محمدسعید است که بزودی ترجمه احوال آنان می آید. انشاءالله تعالی.

### شیخ احمد ثانی

او شیخ احمد بن شیخ محمود ابن شیخ احمد علامه که قبلاً شرح احوال او گذشت به سال ۱۱۰۶ هجری در قریه تخته متولد شد و در مدرسه آباء و اجداد خودشان در تخته تربیت یافت و سریعاً ترقی کرد و نتیجه گرفت، و دانشمند و صالح و زاهد و عابد بود تا اینکه در ۱۱۸۱ وفات یافت و دو فرزند عالم از خود به جای گذاشت به اسامی شیخ محمد قسیم و شیخ محمدسعید که ترجمه احوال آنان بزودی خواهد آمد. انشاءالله الرحمن.

### شیخ احمد بن شیخ محمد معروف نودهی

او شیخ احمد بن شیخ محمد معروف بن شیخ مصطفی بن شیخ احمد بن شیخ محمد نودهی برزنجی است. این شیخ بزرگوار در میان مردم به «کاک احمد شیخ» مشهور بوده که فرید زمان و یگانه دوران و جامع علم و عمل و زهد و تقوی و شریعت و طریقت بود، او اخلاق عالیه ای داشت که در دیگران بدان حد سابقه نداشت، و در واقع پسر پدر بزرگوار چو جلدش حضرت رسول اکرم (ص) بود. و این صفات حسنه و اخلاق حمیده را از او به ارث گرفته بود. آن حضرت در سلیمانیه به سال ۱۲۰۸ هجری پا به عرصه وجود گذاشت و تحت تربیت پدر بزرگوار خود که حائز و صاحب دو فضیلت بزرگ علم و عمل بود، یعنی حضرت شیخ معروف نودهی، رشد کرد و تربیت یافت. پس در مدرسه جامع کبیر سلیمانیه که در منطقه کردستان بر دیگر مدارس برتری داشت به تحصیل علوم مشغول گردید، و بزودی در علوم ظاهره به بالاترین درجات ممکن رسید که تألیفات و تعلیقات او بر این ادعا گواه است همچنین او نزد پدر

بزرگوارش به طریقه قادریه وارد شد، و در این راه نیز به حدی ریاضت کشید و سلوک کرد که خلیفه پدرگردید، و به درجهٔ مرشدیت کامل واصل شد. حقیقت مطلب این است که آثار و احوال او و پیروانش در پیروی از شریعت غرای محمدی و زهد و ادب بهترین دلیل بر کرامت حضرت کاک احمد و فضائل معنوی اوست. همانا این شخص مبارک به فضائل و صفاتی مخصوص بود که مانند او در عالم کمتر یافت می‌شود. جز افرادی که در روزگار نادر الوجود باشند، و از جمله این صفات خوب: دوام او در خدمت خلق خدا، و اطعام طعام بیچارگان و بی نیاز کردن نیازمندان و پناه دادن مسکینان بود، و دیگر دوام او در توسل برای کسانی که به او نزد امرا و متنفذان توسل می‌جستند. بسیار اتفاق افتاده است که مکرر در یک روز در قضیه واحدی به متصرف سلیمانیه مراجعه کرده است به واسطه اصرار و التماس بیچاره‌ای که به او تشبث کرده بوده، که بالاخره به سبب اخلاص امرا و اعتقاد و احترام به او آن بیچاره به خواستهٔ خود می‌رسید و موفق می‌شد، و اینهمه به واسطهٔ اخلاص او در بندگی خدای جهان بود.

باز از جمله صفات حسنهٔ او کوشش و مجاهدت در احترام حفظه و قاریان قرآن بود به طوری که خانه‌ای از سخاوتمندان ثروتمند و نجباء شرافتمند در سلیمانیه نماند جز آنکه یکی از حافظان قرآن را در هر روز یا هر هفته راتبه و غذا و یا پول غذا عهده‌دار می‌شد. و دیگر از خصائل عالیله او کوشش در ترویج علماء دین و طلاب علم بود بطوری که مردم معتقد شدند که ایشان از فرشتگان رحمت در زمین هستند، زیرا آنان حاملان شرع اسلامی می‌باشند و حقیقتاً نیز همچنان است برای عالمانی که به علم خود عمل کنند.

دیگر انتشار مواعظ دینی در محیط نفوذ خود یعنی سلیمانیه و اطراف آن بود به واسطهٔ فرستادن خلفاء از اهل علم به آن نقاط، و نوشتن و نشر مواعظ او در اطراف، و ارسال مکتوباتش یا نامه‌های او برای مردم به طرق مختلف بود، که مکتوبات او در عقاید و صلوات و روزه و سایر ارکان دینی و دفع پلیدیهای نفسانی و دیگر مسائل بود. و باز از اوصاف کریمهٔ او کوشش و مجاهدت و رفتن او به مسافرتها برای اصلاح بین دودسته از مسلمانان منازع و مخاصم یا بین زن و شوهرش بود، و برای این منظور حکایاتی عجیب مشهور است که ذکر آنها به طول می‌انجامد. اینها از یک طرف، و از طرف دیگر او مراسم طریقت را به دوام ذکر و فکر و سرزنش مریدان از مخالفت کتاب و سنت تجدید نمود، و اگر ما بخواهیم تمام احوال و صفات او را بررسی کنیم احتیاج به کتابی بزرگ خواهیم داشت، ولیکن او را به خدا و رحمت او که نثار روحش باد می‌سپاریم و علو مقام و توجه او را به احوال خودمان از خدا مسألت می‌نمائیم. این شیخ بزرگ بر این روش خداپسندانه پایدار بود تا اینکه در سال ۱۳۰۵ هجری در

سلیمانیه وفات یافت، و در حجره مقابل جامع کبیر دفن شد. قبر او پاک باد.

### احمد مُفتی چاومار

او ملا احمد بن ملامحمد بن ملاحمد بن ملاحمد مشهور به «ملاکبیر» پیرحسینی است. در حدود ۱۲۲۰ متولد شده و در مدرسه مخصوص به خانواده خودشان درس خواند و نزد پدر علامه اش در شهر سلیمانیه و همچنین در خدمت سیدجلیل شیخ معروف نودهی برزنجی در مدرسه جامع کبیر شهر و ملا عبدالله رش در مدرسه مسجدی که الآن به مسجد سیدحسن مشهور است در سلیمانیه درس خواند و تربیت دینی و علمی یافت، و بعد از اخذ اجازه علمی در مدرسه مسجد مشهور به مسجد مفتی نزدیک سرای حکومت مدرس شد و شاگردان زیرک بلکه عالمان ادیب به دور او جمع شدند، و از دانش سرشار او سود بردند: مانند ملا عبدالرحمن پنجوینی و ملامحمد زهاوی و غیر آنان از علما و ادبا.

در دقت و تیزهوشی او حکایت می شود که مثلاً در عبارتی از عصام الدین در علم وضع که کتاب آن خطی بود اشکالی برای محمد زهاوی پیش آمد، بنزد او رفت که آن را حل کند در حالی که مشغول وضو گرفتن بود، چون اشکال را پرسید، گفت: ای فرزند این عبارت به فلان کلمه در فلان موضوع احتیاج دارد، که با همان کلمه مشکل حل گردید. پس وقتی نسخ متعدد عصام الدین را بررسی کردند، آن عبارت را مطابق بیان او یافتند و در تاریخ ۱۲۵۵ بعد از وفات مرحوم شیخ معروف نودهی، رئیس علمای سلیمانیه و اطراف گردید، و بر پایه و قاعده مجدمؤئل (بنیانگذاری و بازسازی عظمتها و افتخارات گذشته) بر بازسازی نکات و مسائل علمی گذشته که فراموش شده بود پایداری کرد و ادامه داد. تا اینکه در سال ۱۲۸۸ اجل او فرا رسید، و فرزند عالم و فاضل او ملامحمد امین به جای پدرش برمسند تدریس نشست.

ملاحمد مفتی چاومار سالهای بسیار مفتی سلیمانیه بود و منصب افتا در خانه او باقیماند، و بعد از او این سمت به پسرش ملامحمد امین سپس به نوه اش ملا عبدالعزیز مفتی (طاب تراهم) منتقل شد. و شهرت او به چاومار (چشم مار) به واسطه درخشش و زیبایی چشمانش بود. والله اعلم.

### احمد نودشی

او حاج ملا احمد بن ملا عبدالرحمن نودشی است، که خود و پدرانش در قریه نودشه (اورامان) متوطن بودند، در حدود ۱۷ نفر از این سلسله متوالیاً دانشمندان و علمای دین بودند و

جد اعلای آنان از شمال سابلغ (مهاباد) به این قریه (نودشه) آمده در آنجا مسکن گزید، او و اولادش علمای بزرگی بودند که به علم و دین خدمت کردند، و چند قرن با اخلاص کامل مسلمانان را ارشاد نمودند، خداوند اعمال صالحه و خالص آنان را پاداش خیر عطا فرماید. صاحب ترجمه در قریه نودشه سال ۱۲۲۷ هجری به دنیا آمد، در تاریخ ولادت او این بیت فارسی را سروده اند:

هاتفی از سرالهام به تاریخش گفت: بود احمد خلف امجد عبدالرحمن

که حروف مصرع آخر به حساب ابجد سال تاریخ ولادت اوست. (۱۲۲۷)

پدرش ملا عبدالرحمن عالمی بزرگوار بود و احمد تحت نظر و زیر توجه پدری چون او تربیت یافت، و نزد او و علمای دیگر مطابق معمول وقت در کردستان درس خواند، اما پیش از مجاز شدن ملا احمد و تکمیل تحصیلات او پدرش نودشه را ترک نموده به شهر سنندج رفت و در آنجا با احترام تمام به شغل امامت و تدریس مشغول گردید، و در اثنای آن که ملا عبدالرحمن در سنندج می زیست و ملا احمد پسرش در نقاط مختلف سرگرم تحصیل بود، حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی را در سلیمانیه ملاقات نمود. پس به او دستور داد: به پدرت بنویس که به سلیمانیه بیاید و به جای سنندج در اینجا تدریس کند. ملا احمد در جواب عرض کرد: ای شیخ برای پدرم مشکل است و تصور نمی کنم بتواند و مایل باشد که به سلیمانیه منتقل گردد. شیخ فرمود: بلکه او به سلیمانیه می آید و در آنجا اقامت می گزیند، و سرانجام نیکی خواهد داشت. و ملا احمد به پدرش نوشت و او به سلیمانیه آمد، و امام و مدرس مدرسه مسجد محله مه لکه ندی شد، و پس از مدتی مفتی سلیمانیه گردید و به عزت و احترام تا هنگام وفاتش در آنجا باقیماند. اینک به شرح حال فرزند ارجمندش ملا احمد برمی گردیم:

او هنگام انتقال پدرش به سلیمانیه طلبه بود، مدتی نزد پدرش باقی ماند، سپس به رواندوز رفت، و در خدمت ملا محمد خطی پایدار ماند، تا به انتها رسید و به دست او مجاز شد، و به سلیمانیه بازگشت و تا مرگ پدرش ملازم و معاون او بود. پس از وفات پدر به جای او به سمت فتوی (مفتی سلیمانیه) تعیین و منصوب گردید، و به خدمت علم و دین و افتاء پرداخت، و در علوم و طرز تدریس و کار افتا و ارشاد و حل مشکلات دینی و علمی مسلمانان از دانشمندان بزرگ گردید.

اما عده ای در وظیفه افتاء با او دشمنی کردند، و او در ابقاء خود می کوشید، تا اینکه به بغداد رفت و به مفتی بغداد (محمد قیسی افندی زهاوی) متوسل شد، و در اطراف موضوع ابقاء در شغل افتاء با او صحبت کرد، و زهاوی او را مساعدت فرمود و به والی توصیه کرد، و به

حکومت سلیمانیه راجع به او نامه نوشت.

اما هنگامی که او در بغداد منتظر جواب بود به مسجد حضرت غوث الاعظم عبدالقادر گیلانی قدس سره برای زیارت مشرف شد، پس از اداء فریضه جمعه به حلقه ذکر درآمد و در آنجا شخصی غریب او را دید، و به او گفت: ای فلان تو برای این جدال و نزاع آفریده نشده‌ای، وظیفه‌ات را ترك کن. بعد از این جریان چون به حضور مفتی بغداد (زهاوی) رسید، او را به حصول مقصود و موافقت حکومت بر ابقاء در سمت افتاء مژده داد، اما ملا احمد در جواب او عرض کرد: سرور من خداوند به تو مژده جنت دهد. من از شغل افتا پشیمان شده و آن را ترك کرده بزودی به سلیمانیه برمی‌گردم و از آنجا به موطن خود اورامان می‌روم، و هیچ چیز نخواهم جز باقیماندن در وطن و به قناعت زیستن.

با وجود آنکه مفتی زهاو او را ملامت کرد به سلیمانیه بازگشت، و از آنجا به بیاره رفت، هنگامی که حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی آنجا ارشاد می‌فرمود. پس مانند مریدی کوشا نزد او اقامت کرد و مدتی به سلوک پرداخت، سپس به قریه نودشه بازگشت و در آنجا به امامت و تدریس مشغول گردید. ضمناً در ارادت و اخلاص به مرشد خود وفادار ماند و در تمام طول حیات مرشد بزرگوارش اوقات خود را در این ده به تدریس و ارشاد مسلمانان مصروف می‌داشت، و از طلاب زیرک استفاده می‌نمود و فضلا و ادبای زیاد بردست او در علوم عقلی و نقلی فارغ التحصیل شده و اجازه افتاء و تدریس گرفتند، مانند ملا عبدالقادر کانی کبودی (مدرس بیاره)، و ملا عبدالرحمن پنجوبینی و علماء و مشاهیر دیگر. و بعد از وفات شیخ عثمان سراج الدین به نائب او یعنی فرزند ارشدش شیخ محمد بهاء الدین تمسک جست و در آداب طریقت با توسل به پیروی از کتاب و سنت ملازم حضور او گردید. و در سال ۱۲۹۴ با او به زیارت حج رفت. و یک سال بعد به اورامان بازگشتند، و بعد از وفات حضرت بهاء الدین از رفتار بعضی مردم نودشه متأثر شده به سنندج مهاجرت کرد و در مسجدی که به اسم خود ایشان بود اقامت کرد، و معتمدالدوله از اعیان سنندج او را گرامی داشت، و نیمه واردات قریه عیسی آباد از توابع سنندج را برای مخارج او و مدرسه اش تخصیص داد، و بر همین منوال عمر پربرکت خود را به افاده و استفاده و ارشاد و تدریس و عبادت گذراند تا اینکه در ۱۳۰۲ هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست.

خداوند تربت او را پر نور و روح او را قرین رحمت فرماید. صاحب این ترجمه دانشمندترین فقهای کردستان ایران در مذهب شافعی بود، همچنانکه مولانا یحیی مزوری اَفَقَه فقهای کردستان عراق بشمار می‌رفت که هردو ستاره‌های درخشان و نوربخش در آسمان اسلام

بودند. رحمهما الله. ملا احمد نودشی دو پسر از خود به جای گذاشت به اسامی: ملا عارف و ملازین العابدین. ملا عارف به جای پدرش به تدریس پرداخت، و ملازین العابدین به زادگاه اصلی خود نودشه بازگشت، و علوم مختلف را نزد مولانا عبدالقادر مدرس بیاره به پایان رسانید. و بعد از وفات ملا عارف فرزند دانشمند او ملا محمد مشهور به مولانا به جای او امام و مدرس گردید، و او عالمی ادیب و مدرسی نام آور بود. در نودشه نیز بعد از وفات ملازین العابدین پسرش ملا بهاء الدین جانشین پدر شد و چون مولانا ملا محمد به رحمت خدا پیوست و پسری نداشت که به جای او تدریس کند، ملا بهاء الدین از نودشه به سنندج آمد و در مسجد جدش به انجام وظیفه دینی پرداخت و در آنجا باقی بود تا فوت کرد. خداوند او را قرین رضوان و غفران خود فرماید.

تذکر: بعد از فقدان ملا محمد مولانا قریب ۲۰ سال ملا اسعد پسر بزرگ ملازین العابدین از نودشه به سنندج آمده و به جای مولانا در مسجد مذکور عهده دار امامت و تدریس بود، و بعد از فوت او ملا بهاء الدین برادرش جانشین او گردید، نه جانشین ملا محمد مولانا. البته مؤلف به واسطه دوری مسافه از این موضوع بی خبر بوده است و از مرحوم ملا اسعد نام نبرده است. طاب تراهم وجعل الجنة مثواهم<sup>۱</sup>. (مترجم)

### حاج شیخ احمد شمس الدین

او مرشد بزرگ ادیب و عالم فاضل و نجیب حاج شیخ احمد ملقب به شمس الدین بن قطب زمان شیخ عثمان سراج الدین، به سال ۱۲۶۰ در قریه بیاره متولد شد، و در حمایت و رعایت پدر بزرگوار خود تربیت یافت، و در سلوک طریقت و سیر در تصوف به قاعده و آداب نقشبندیه زیر توجه مخصوص او ترقی کرد، و نیز در سایه علماء و صلحای بزرگ مانند ملا حامد کاتب و استاد های مهم دیگر مانند ملا احمد نودشی و مولوی سید عبدالرحیم تایجوزی در تحصیل موفق شده میادی و او اسط و درجات عالیّه علوم اسلامی را با موفقیت طی کرد، و به برکت انفاس پدر معظم و برادر ارشد خود شیخ محمد بهاء الدین و شخصیت های مهم خود شخصیتی بارز در عالم اسلام و انسانی مهم و نمایان در علوم ظاهره و باطنه گردید. و در تربیت و ارشاد طالبان حقیقت و سالکان طریقت، و توجیه مسلمانان و منور کردن قلوب ایشان به انوار قدسیه که موجب ترك دنیا و زینت های آن و رغبت به آخرت و نعمت های جاویدان بود، کوشید. و خود

۱. شرح احوال ملا محمد مشهور به مولانا در قسمت الحاقی آخر کتاب به طور تفصیل مندرج است.



مرشدی عظیم و جدی گردید، چنانکه در میدان علوم ظاهره، عقلی و نقلی شهبواری موفق و گوی سبقت را از اقران ربود. حواشی فارسی که بر کتاب منظومه کردی العقیده المرضیه تألیف سید عبدالرحیم مولوی کردی نوشته است بر بزرگی قدر و اطلاع سرشار او در علم اصول دلالت می‌کند، که نسخه آن نزد ملامحمد یوسف بن ملاسعید سعدآبادی در قریه پنجوبین و همچنین در کتابخانه حاج ملامحمد خالد مفتی در سندیج موجود می‌باشد. صاحب ترجمه با وجود ارشاد سالکان در تهجد و قیام شبها برای عبادت و اداء نوافل متخصص و کوشا بود، بحدی که مشهور است در تمام دوران کوتاه حیاتش از ابتداء تکلیف تا وفات نماز شب و تهجدش ترك نشد. رحمه الله.

بعد از وفات پدرش حضرت شیخ سراج الدین تکیه‌ای در قریه احمدآباد حومه شهر خورمال بنا نهاد، و به اسامبول مسافرت نمود، و از سلطان عبدالمجیدخان پادشاه عثمانی خلعت دریافت کرد، که عبارت بود از قرآن مجید و تارهایی از موی ریش مبارک حضرت زسول اکرم (ص) که الآن بعضی از آن موها در خانقاه طویلی و بعضی در خانقاه بیاره است، و برکات عظیم و معلوم و قابل درکی دارد که خود ما بارها به مناسباتی این برکات را دریافته ایم. و به سفر حج رفت درحالی که علامه سیدحسن چوری از نواده‌های حضرت ملاابوبکر مصنف رحمه الله با او بود، و بعد از رجوع از حج در محل خود اقامت و به همان ارشاد و افاده و تعلیم مسلمانان که قبلاً مشغول بود پرداخت اما با کوششی بیشتر در خدمت دین. تا اینکه در سال ۱۳۰۸ هجری به مرض طاعون شهید شد. و جنازه شریف او را از قریه احمدآباد به آرامگاه پدرش در خانقاه طویله انتقال دادند و در آنجا دفن کردند.

از جمله تعهد و پای بندی او به سنت نبوی مطابق آنچه از استاد طریقتم حضرت شیخ علاء الدین ابن شیخ عمرضیاء الدین قدس سره‌ما شنیده ام این است که فرمود: موقع هیجان مردم از طاعون در شهر زوریک صبح از خواب بیدار شدم پدرم آمد و فرمود در مقابل قریه احمدآباد چادری برافراشته دیدم که عده‌ای مأموران عالیمقام در آن حضور داشتند، سپس دعای خیر کرد و فرمود: از خدای بزرگ مسألت می‌کنم که برادرم احمد را حفظ کند و گفتند که ظهر همان روز از ده احمدآباد مردی آمد و گفت: حاج شیخ احمد به طاعون مبتلا شد و مرا نزد شما فرستاد و وصیت کرده است به اینکه چون مرض بر من سخت گرفت سخن خود را به قول لا اله الا الله خاتمه می‌دهم و به آرزوی دخول در جمله کسانی که پیغمبر نسبت به آنان فرموده است: من کان

۲. شرح احوال حاج ملاخالد مفتی در قسمت الحاقی آخر کتاب به طور تفصیل مندرج است.

آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة، سکوت می‌کنم. پس اگر برادر بزرگوارم شیخ عمر نزد من آمد و من مجال سخن گفتن داشتم با این کلمه طیبه با من آغاز سخن کند، و اگر مجال سخن از دست داده بودم با من صحبت نکند تا مجبور به جواب نشوم و فضیلت مذکور را از دست ندهم. شیخ علاءالدین فرمود چون پیش او رفتیم دیدیم که سكرات موت بر او غالب شده است (قادر به سخن گفتن نیست). لذا سکوت نمودیم تا جان به جهان آفرین تسلیم کرد. فوراً پدرم به من امر فرمود که جنازه او را از خانه به مسجد ببرم. زیرا خانه به ورثه انتقال یافته و در آن فرزندان ناتوان و خردسال هستند. لذا او را به مسجد بردم در حالی که پدرم می‌گفت: همانا شیخ احمد زنده است زیرا من کلمه جلاله را از قلب او شنیدم. پدرم به ملاحامد گفت: ای استاد او را بشوی که او جز چنین نمیرد، پس او را شست و جنازه اش را به قریه طویله نقل کردیم تا در آنجا او را دفن کنیم. قبرش پاک و بهشت جایگاهش باد. و از خداوند بسیار مهربان مسألت داریم که ما را از جمله پیروان امثال او محسوب کند، و عمر ما را بر کلمه لا اله الا الله ختم گرداند، وزیر پرچم حضرت رسول اکرم ما را محشور فرماید، بمنه و فضله آمین.

آن مرحوم چهار فرزند از خود به جای گذاشت به اسامی: هدایت الله، حبیب الله و عبدالله و حسن. که هنگام فوت پدرشان نابالغ بودند. بعدها خوب تربیت شدند و جزو صلحا بودند، و جز حبیب الله دیگران احفاد و اعقاب موجود دارند، که خداوند آنان را به فضل خود حفظ کند.

### ملاحامد دیلیژی

حاج ملاحامد در قریه دیلیژه از توابع ناحیه قره داغ در سال ۱۲۵۰ متولد شد و در مدارس مرکز ناحیه تربیت یافت و ترقی کرد تا در علوم استاد شد. او جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب حافظه قوی و فکری روشن و نظری صائب بود. میان او و ملا عبدالرحمن پنجوینی مناظراتی در مسائل فقهی روی داده است. و به طلاب تیزهوش درس گفت که از جمله آنان پسرش ملامحمد سعید عالم بزرگوار و فاضل بود که در مسجد خمخانه در سلیمانیه مقیم بود. این دانشمند عالیقدر در سال ۱۳۱۸ در سلیمانیه وفات یافت. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. حواشی و تعلیقات و مسائل فقهی در فتوهای صادره طبق نیاز مسلمانان از او به جا مانده است. و از آثار او رساله ای در علم کلام، و رساله ای در فتوهای فقهیه است، که هر دو خطی در کتابخانه پسر مرحومش ملامحمد سعید موجود است و هنوز به چاپ نرسیده اند.

### احمد فائز

حاج ملا احمد فائز ابن حاج ملا رسول ابن ملا شریف دیلیژی قره داغی حدود سال ۱۳۱۵ در سلیمانیه تولد یافت، قرآن کریم و کتب کوچک اخلاقی و عقیدتی و احکام اسلامی را خواند و فراگرفت سپس به علوم عربیه شروع کرد، از قبیل صرف و نحو و منطق و بلاغه و غیره، تا مسلط شد، و نزد استاد شیخ بابا علی رحمه الله اجازه گرفت، و به امامت و تدریس مسجد ابن طبق سلیمانیه معین شد، و در آنجا باقی ماند و برای مسلمانان امامت نموده به علم و دین خدمت می کرد تا سال ۱۳۴۵، و از این تاریخ به بعد سمت واعظ و مرشد در ناحیه میرگه سور از توابع اربیل تعیین و مشغول گردید. سپس به امامت و تدریس در جامع کبیر شهر خانقین منصوب شد، و در خدمت علم و دین پایدار و به دوام در خدمت اجتماع باقی ماند تا اینکه خداوند او را در حدود سال ۱۳۹۰ هجری به جوار رحمت خود برد (در خانقین) و همانجا دفن گردید. رحمت حق بر روان او باد.

### احمد فائز برزنجی

سید احمد بن سید محمود نوه شیخ حسن گله زردی برزنجی در قریه گله زرد به سال ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۴۲ میلادی تولد یافت. علوم را نزد شیخ مصطفی برزنجی و ملا احمد پیر حسینی مشهور به مفتی چاومار تحصیل کرد تا اینکه به حد سزاوار خود و امثال خود رسید، و داخل وظایف دینی در دولت عثمانی شد، پس منصب قضا را در ناحیه کوی سنجق و شهرهای: الکوٹ و المنتفک و کربلا تصدی کرد، پس در ولایت قسطنطنیه قاضی شد، بعد به استان موصل منتقل و عضو مجلس معارف عام در استانبول گردید و در همانجا به سال ۱۳۳۷ هـ (۱۹۱۸-م) فوت کرد، خداوند او را رحمت کند. او مؤلفات زیادی به عربی دارد. اول آنها «کنز اللسن المکنون» است که ۱۱ علم از ۱۲ علم معمول آن زمان را در آن گنجانیده است و به ۱۵ وجه خوانده می شود، و مشتمل است بر ۶ زبان و ۲ قصیده که یکی از آنها فارسی و دیگری ترکی است، و ۴ شعر به زبان روسی و فرانسوی و کردی به شرح زیر: ۱- در علم کلام، ۲- در تفسیر، ۳- در حدیث، ۴- در فقه، ۵- در صرف و نحو، ۶- در حکمت، ۷- در منطق، ۸- در معانی و بیان، و تمام اینها به زبان عربی است، ۹- قصیده ترکی است در مدح سلطان عبدالحمید ثانی، ۱۰- قصیده فارسی است در مدح سلطان وقت، ۱۱- چهار بیت است (کردی، روسی، سوم و چهارم فرانسوی). و از عجیب ترین عجایب این است که چون کتاب افقی خوانده شود، کلمات ترکی و فارسی و فرانسوی و روسی و کردی به کلمات عربی تبدیل می شوند، و تمام

علوم مذکوره و قصاید و اشعار در این هنگام به علم لغت و وجوب طاعت سلطان و فضائل آل عثمان تبدیل می گردد و هرگاه از اواخر هر جدول و در آخر کتاب کلمه واحدی بر چینی، از مجموع این کلمات شعری عربی در تاریخ تألیف کتاب حاصل شود، و آن بیت این است: مانیل ما ابدعت من عجائبی  
لذا اتی التاریخ (من غرائبی) ۱۳۰۴

یعنی: کسی نمی تواند این نوآوری مرا که از عجائب کارهای من است انجام دهد از این رو است که جمله «من غرائبی - از هنرهای زیبا و عجیب من» ماده تاریخ این کتاب است. ۱۳۰۴

و تألیف دوم او «السحر الحلال فی تعریفات العلوم» است که بر ۱۲ منوال خوانده می شود، و در استامبول به چاپ رسیده است. و سایر تألیفات: ۳- خلاصة العقيدة فی شرح درة الفريده، ۴- تحفة الاخوان فی شرح فتح الرحمن فی المعانی والبیان، ۵- انفس الفوائد فی شرح الفرائد در علم کلام، ۶- خیر الاثر فی النصوص الواردة فی مدح آل سیدالبشر، ۷- الدرر المنظوم فی ایضاح ما شتمل علی سبعة علوم، ۸- بهجة البیان فی شرح تحفة الاخوان، ۹- ارشاد العباد الی سبیل الاعتقاد، ۱۰- السیف المسلول فی القطع بنجاة اصول الرسول، ۱۱- نص القرآن فی وجوب اطاعة السلطان، ۱۲- ابھی القلائد فی نظم الفرائد در علم کلام.

و از مؤلفاتش به ترکی: البدر الکامل فی اختصار التصریف والعوامل، والتسهيلات البرزنجية فی عوامل جدولیة در علم نحو، اجلد الطرف فی اختصار الصّرف، رسالة الحمیدیه فی اختصار النحو والصرف، زبدة الآمال فی ترجمة نصوص الآل.

و از مؤلفات فارسی او: روضة الازهار فی شرح غایة الاختصار در فقه می باشد.

### احمد بن اسماعیل برزنجی

احمد بن اسماعیل بن زین العابدین بن محمد هادی بن زین الدین بن جعفر بن حسن بن عبدالکریم برزنجی حسینی موسوی مدنی عالمی مشارک در علوم مختلف بود و به سال ۱۳۳۲ هجری در مدینه منوره وفات یافت. از مؤلفاتش رساله ای در مناقب حضرت عمر بن الخطاب است. و رساله مقاصد الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب (ع). والنصیحة التامة لملوک الاسلام والعامه.

### ملا احمد رهش

او عالم فاضل و مشهور به ملا احمد رش از اهالی قریه باش به رد نزدیک شهر پنجوین،

در حدود ۱۳۱۳ هجری متولد شد. همینکه به حد تمیز رسید داخل مدارس شد و در پنجویں و میروان تحصیل کرد، و از مراتب علمی گذشت و به درجه عالی رسید. او در فهم دروس ساعی بود و متون مهم را حفظ کرد، و در تحقیقات کوشا بود. در کانی سانان میروان نزد حاج عبدالله، و در قریه چور نزد سید محمد جوهری، و در بالک نزد ملا محمود جوانرودی، و در بیاره نزد ملا عبدالقادر مدرس، و در مکریان نزد حاج ملا عبدالله پسوی، درس خواند. و بعد از فارغ التحصیل شدن در خدمت ملا عبدالقادر حالش دگرگون شد. پس نزد مرحوم شیخ علاء الدین رفت و طریقت را از او گرفت و تا اندازه ای تشویش در وی او به آرامش مبدل گردید، و در ۱۳۳۹ نزد شیخ معزی الیه در بیاره مدرس شد، و بعد از چند ماهی از آنجا به سلیمانیه و به قریه گلاله رفت و مانند یک طلبه نزد ملا ابوبکر افندی مشهوراً توقف کرد. و از او استفاده علمی فراوان نمود و مجدداً از او نیز اجازه گرفت، و به ناحیه مخمور رفت و نزد بشیر بن ابراهیم آغا مدرس مدرسه مخمور گردید و ۸ سال آنجا ماند. سپس به قریه ده یمه کار تغییر مکان داد. و نزد شیخ محمد پاشا مدرس شد. ۵ سال نیز آنجا بود، بعد به قریه مورتکه رفت و نزد علی محمد مالک قریه دو سال مدرس شد، و در تمام این سالها در تدریس کوشش کرد، و به افاده ایجاد مشغول بود و مردمی فراوان از او استفاده کردند، و عده ای از علما و فضلاء نزد او پرورش یافته به درجه تدریس و افاده رسیدند. بالاخره در ۱۳۷۳ اجل او فرا رسید، و در همان حال و با همان کار (تدریس و ارشاد مسلمین) که سخت مورد اعتقاد و علاقه او بود چشم از جهان فرو بست. نور الله مرقده.

### ادریس بدلیسی

در کتاب شقایق النعمانیه آمده است: عالم فاضل مولی ادریس بن حسام الدین بدلیسی در دیوان بعضی از امرای عجم موفق و مشغول بکار بود. و چون فتنه ابن اردبیل واقع شد، به مملکت عثمانی (روم) رفت و سلطان بایزیدخان برای او نهایت احترام قائل شد و شهریه و مالیه برای او تعیین کرد. و بدلیسی زیر توجه و حمایت او زندگی خوشی داشت و سلطان به او فرمان داد که تاریخ آل عثمان را به فارسی بنویسد. پس آن را تصدیف کرد. چون زود در نساء فارسی بر پیشینیان تفوق داشت و شخصی بی نظیر و قرین بود، و هیچکدام از دنیا نویسندگان به او به پای او نرسیدند. او رسائلی عجیبه در مسائل و مطالب متفرقه دارد که شماره آنها

این دائرة مندر همان است که مشهور به «ملا گچک» بوده است و شرح احوالش گذشت.

ممکن نیست. خلاصه او از نوادر روزگار و نوابغ اعصار بود، و در اواخر سلطنت سلطان اعظم سلیمان خان به جوار رحمت حق انتقال یافت.

### اسعد بن عبدالله حیدری

اسعد بن عبدالله بن صبغه الله کبیر بن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر حیدری عالمی فاضل و نجیب بود. ابتدا نزد پدرش تلمذ کرد و در مدرسه او طالب تحصیل علوم گردید، و ترقی کرد و به درجه والائی رسید و مجاز شد و در بغداد به تدریس و افاده پرداخت، و مدرسی فایق و استادی لایق در علوم عقلیه و نقلیه شد، و تألیفات زیاد و مفیدی دارد، از جمله آنها: حاشیه ای بر تحفه شیخ ابن حجر مکی است و در این حاشیه ارزشمند حاشیه نویسان تحفه را محاکمه کرده است. دیگر حاشیه بر حاشیه عبدالحکیم بر حاشیه خیالی بر شرح عقاید نسفی است. دیگر حاشیه بر حاشیه لقانی بر شرح مصری بر حاشیه تفتازانی بر تصریف زنجانی است که به سعدینی مشهور می باشد. دیگر حاشیه بر حاشیه قره باغی است در منطق. دیگر حاشیه بر حاشیه طحطاوی بر در مختار است. دیگر رساله ای در شرح لغزها است که شامل علوم بسیار است. این فاضل که خدا رحمتش کند در بغداد فوت کرد، و بر تاریخ وفاتش دست نیافتم، فقط ظاهراً وفات او بعد از ۱۲۵۰ هجری اتفاق افتاده است. قبرش پاک و خوشبوی باد.

### اسعد جلی

او حاج ملا اسعد بن حاج ملا عبدالله ابن ملا عبدالرحمن جلی است چنانکه از خط او استفاده می شود. و در سال ۱۲۲۶ هجری به دنیا آمده نزد پدرش حاج ملا عبدالله تربیت یافت و رشد کرد و در علوم ارتقا یافت، تا اینکه به خواندن کتاب شرح عصام الدین بر رساله وضعیه رسید. در این هنگام پدر بزرگوارش فوت کرد. او بعد از فقدان پدر تحصیل را ادامه داد، در خدمت ملا محمد خالصی در کوی سنجد، و بردست او مجاز شد و محمد آقا پسر حویز آقا دختر خود را به ازدواج او در آورد در حالی که او ۲۳ ساله بود و این وصلت در محرم ۱۲۵۰ واقع شد که در آخر همان سال عبدالله جمال الدین پسرش در ۲۲ شوال متولد شد. سپس به دمشق مسافرت کرد و اجازه روایت حدیث را از محدث بزرگ شیخ عبدالرحمن کزیری گرفت و این سفر در ۱۲۶۰ بود. بعد از آن به بیت الله شریف مسافرت نموده پس از ادای فریضه حج مستقیماً به وطنش بازگشت و به تدریس و خدمت علم و دین پرداخت. بعد از مدتی به بغداد آمد و از شیخ عبدالرحمن روزبهانی اجازه علوم گرفت، و باز به شغل سابق (تدریس و افاده) ادامه داد و در

سال ۱۲۸۰ برای بار دوم به مکه رفت. بعد از وصول و به جای آوردن مناسک کامل حج در مکه بیمار شد و در آن حرم شریف فرمان یافت، و به جوار رحمت حق پیوست. رحمه الله. و در همان شهر مبارک در جنت المعلى به خاک سپرده شد. و در این سفر مبارك اثر فرزند عالم جلیل او حاج ملا عبدالله جلی با او همراه بود که بزودی ترجمه احوال او می آید. اگر خدا خواسته باشد.

### اسعد افندی رواندوزی

ملا اسعد ابن حاج ملا عمر خیلانی از عشیره کردیه خیلان ساکن اطراف رواندوز بود. او عالمی بزرگ و به علوم عقلی و نقلی وارد بود، و مخصوصاً در ریاضیات و فلکیات دست بالائی داشت. در تدریس و افاده به مسلمانان و تربیت و به ثمر رسانیدن اهل علم سالهای زیاد استقامت کرد. و از جمله علمائی که در نتیجه این زحمت پربرکت برای خدمت به علم و دین آماده شدند فرزند دانشمند بزرگوارش ملا عبدالکریم افندی رواندوزی بوده است، و بر همین منوال خدمت به علم و دین و ارشاد مسلمین را ادامه داد، تا وفات یافت و به جوار رحمت حق پیوست.

### ملاً اسعد بوریدری

او دانشمندی فاضل و آگاه و در ریاضیات تخصص داشت، در قریه بوریدر از ناحیه ژاورود اورامان<sup>۱</sup> ایران تولد یافت و مشغول تحصیل گردید، و در مدارس مختلف اطراف به جستجوی علم پرداخت و بالاخره به سلیمانیه و کرکوک و رواندوز رفت، و مدتی در رواندوز نزد استاد اسعد افندی رواندوزی درس خواند سپس به کرکوک بازگشت و نزد دانشمند معظم ملاعلی حکمت افندی ابن عبدالوهاب از اهل قریه سیاه منصور در ناحیه قره حسن از توابع کرکوک که در آن هنگام مدرس خانقاه سیداحمدخانقاه بود، استفاده کرد، و این استاد مردی شجاع و بزرگ منش بود که روزگار جز بندرت نظیر او را ندیده است. پس نزد او باقی ماند و ریاضیات و اصطراب و ربع مجیب و رساله حساب و تشریح الافلاک را خواند و لیاقت و نبوغ در فراگیری آنها نشان داد، و از او اجازه گرفت و چون خانقاه محل سیداحمد بود و با او صداقت و محبتی حاصل کرد، پس از استاد خود طلب اجازه کرد و استاد او را اجازه داد و تحصیل را تمام کرد و به وطن خود (بوری ده ر) بازگشت، و در آنجا اقامت گزید و به تدریس طالبان دانش و خدمت علم پرداخت. می گویند: مرحوم ملا اسعد شبی از شبها استادش

۱. ژاورود از توابع میروان است و در متن کتاب اورامان آمده است.

سیدعلی حکمت افندی را در اجتماعی از شرابخواران در خواب دید در حالی که او ساقی مجلس بود. وحشت زده از خواب بیدار شد و در تأویل آن سرگردان ماند، اما تاریخ خواب را یادداشت کرد، پس خبر رسید که سیدعلی در همان شب فوت کرده است لذا شراب را به شراب طهور بهشتی تأویل و تعبیر کردند.

ایضاً لطیفه دیگر این است که ملاسعد شخصی از دوستان علی حکمت را دید که آن شخص استادش را بعد از وفاتش در خواب دیده از احوال بعد از مردنش جويا شده بود، استاد گفت: بحمدالله رستگار شدم ولی کار سخت است، اما نه به آن شدت که ما در دنیا می گفتیم. او از بوریدر به قریه پایگلان نقل مکان کرد و در آنجا بعد از چند سالی اشتغال به همان شغل شریف تدریس و تعلیم و ارشاد مردم به اعتقاد و ایمان و اطاعه اوامر و اجتناب از نواهی در ۱۳۵۵ هجری از دنیای فانی به سرای باقی شتافت. رحمه الله وغفرله.

### اسعد بن یحیی

ابوالسعادات اسعد بن یحیی بن موسی بن منصور بن عبدالعزیز بن وهب ابن هبان بن سوار بن عبدالله بن ربیع بن ربیع بن هبان سلمی بخاری فقیه شافعی شاعر موصوف و مشهور به «بهاء» فقیه و از علم خلاف سخن می گفت. جز اینکه علاقه شعر بر او غلبه داشت و به پادشاهان خدمت می کرد و جوایزی از آنان دریافت می نمود. به شهرها مسافرت کرد و بزرگان را مدح گفت و اشعارش در دست مردم فراوان است و قصائد و قطعه‌ها از آن یافت می شود، و من بر دیوان او وقوف نیافتم و ندانستم که آیا دیوان شعر او به صورت کتاب جمع شده است یا نه؟ بعدها در کتب تربت اشرفیه دمشق دیوانی مفصل در مجلدی بزرگ از او یافته شده است. و از جمله شعر او قصیده‌ای است که به وسیله آن قاضی کمال الدین بن شهرزوری را در بحر کامل ستوده است و نمونه آن چند شعر زیر است:

وهواك ما خطر السلوباله	وَأنت اعلم فی الغرام بحاله
ومتى واش إليك بآنه	سال هواك فذاك من عداله
اوليس للكلف المعنى شاهد	من حاله نعنیک عن تسآله
جذرت ثوب سقامه	وهتکت سترغرامه وصرمت حبل وصاله
افزلة سبقت له ام خلة	مألوفة من تيهه ودلاله؟
ياللعجائب من اسير دأبه	يفدى الطليق بنفسه بماله
بابی وامی نائل بلحاظه	لاتتقى بالدرع حد نباله



رِیان من ماء الشبابة والصبا      شرقت معاطفه بطیب زلاله  
 تسرعی النواظر فی مراکز حسنه      فکاد تفوق فی بحار جماله  
 فکفاه عین کماله فی نفسه      وکفی کمال الدین عین کماله

قسم به عشق تو فکر تسلی و آرامش در دل او نگذشت و تو در عشق او از هر کس به حال او آشناتری.

هرگاه سخن چینی پیش تو گفت که او از عشق تو غافل شده است، این سخن از ملامتگران است.

آیا غمهای درونی او شاهدهی نیست برای آنها از حال او که ترا از سؤال بی نیاز کند. لباس دردها و بیماریهای او را پاره کردی و پرده عشق او را دریدی، و ریسمان وصال او را بریدی.

آیا لغزشی در کار او بوده است، یا با خصلتی آشنا بوده از تکبر و ناز او. جای تعجب است از اسیری که عادتش این است با جان و مال خود اسیران دیگر را آزاد کند. پدر و مادرم فدای کسی باد که با زره جنگی نمی توان خود را از تیر نگاه او حفظ کرد. از شادابی جوانی و کودکی سیراب است همچون آبی که از روشنی و پاکی آن در تمام پیچ و خمها بدنش تراوش کرده است.

چشمها به مراکز زیبایی او خیره شده است و نزدیک است در دریای جمال او غرق گردند. علوم و هنرهائی که در وجود او موجودند برای او بس است و برای کمال الدین همان دانشها حقیقت کمال است.

و شیخ جمال الدین ابوالمظفر عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن سنینیزه<sup>۱</sup> واسطی در حالیکه ما در کشور خود بودیم نزد ما آمده بود و او از مشاهیر شعرای عصر خود محسوب می گردید. در مدرسه مظفریه مهمان ما شد در صورتی که به کشورها رفته و ملوک و امارا را مدح گفته و از آنها جوائزی عالی دریافت کرده بود. چون در مجلس ما نشست هر کس توجهی به شعر و ادب داشت حاضر شد و بین او و ایشان گفتگوها و مذاکراتی جاری شد، و او سنش بالا بود. پس گفت: بهاء سنجاری با من هم سفر شد در یکی از مسافرتها از سنجار برأس عین یا بالعکس، میان راه در نقطه ای فرود آمدیم و او فرزندی داشت به نام ابراهیم که به او انس گرفته بود. آن پسر از ما دور شد بها برخاست و او را می جست چندبار صدا زد: ای ابراهیم اما ابراهیم از بُعد مسافه صدا را

۱. این دیدار در سال ۶۲۳ بوده است.

نمی شنید، و آن مکان دامنه کوه بود و صدا را منعکس می نمود. هر بار که او صدا می زد یا ابراهیم، صدایش جواب می داد: یا ابراهیم، ساعتی نشست سپس این اشعار را در بحر طویل بر من خواند: (این خلکان).

بنفسی حبیب جارو هو مجاور      بعید عن الابصار و هو قریب  
یحیب صدی الوادی اذا مادعوته      علی انه صخر و لیس یحیب  
فدای دوستی شوم که ستم کرد در حالی که نزدیک من است، و با اینکه نزدیک است از چشم دور است.

چون او را صدا زدم از دره جواب می شنوم، زیرا او سنگ است و جواب نمی دهد.  
تولد او در سال ۵۳۳ و وفاتش در سال ۶۲۲ در سنجار اتفاق افتاده است. خداوند او را رحمت کند.

### اسماعیل بن ابراهیم حیدری

اسماعیل بن ابراهیم حیدری برادر صبیغه الله کبیر حیدری از بزرگان علماء و نوابغ زمان بود، این عالم بزرگ تألیفات زیادی دارد، از آن جمله: حاشیه ای بر شرح غصدیه قوشچی و حاشیه ای بر قره داغی، و شرحی لطیف بر رساله اسطرلاب، و حاشیه ای بر خیالی و غیر اینها نیز داشته است. خداوند او را بیامرزد.

### اسماعیل بن ابراهیم

اسماعیل بن ابراهیم بن ابی بکر جزری و بعدها دمشقی ذهبی از یوسف بن یعقوب ابن المجاور و دیگران حدیث سماع کرد، و خود راوی حدیث گردید. کتاب معلق را نوشت. و در حاشیه «ت» در دمشق به تاریخ جمادی الثانی سال ۷۴۹ فوت کرد. برای اطلاع بیشتر از احوال او به ذیل طبقات الحفاظ از تقی بن فهد رجوع کنید. احمد رافع این مختصر را نوشته است.

### اسماعیل بن ابراهیم کردی

اسماعیل بن ابراهیم کردی شیخ مدرسه عادلیه دمشق بوده است، و ذهبی در آخر طبقات القراء از او نام برده است، در اصحاب تقی صائغ به سال ۷۲۷.

### اسماعیل بن ابراهیم کردی

اسماعیل بن ابراهیم کردی عمادالدین در سال ۶۹۰ متولد شده است و به آموختن فقه پرداخت. در منصب قضاء غزه از سبکی نیابت کرد. سپس به دمشق آمد و گویا از سنجر جاولی قسمتی از مسند شافعی را سماع نمود، و در طبقه مفتی مسلمانان موصوف و مشهور است. در ۱۱ ذیقعده الحرام سال ۷۵۵ به مرگ ناگهانی (مفاجات) فوت کرد. سبکی گفته است: روز پنجشنبه همراه من سوار شد و صبح روز جمعه در حالی که خوش و سالم بود او را دیدم و همان روز بعد از نماز جمعه فوت کرد.

### اسماعیل گورانی

اسماعیل گورانی حنفی شمس الدین مفسر و محدث بود و در قسطنطنیه فوت کرد. از آثار او تفسیر قرآن است، که آن را غایت الامانی نامیده است. و دیگر شرح صحیح بخاری است.

### اسماعیل بغدادی مشهور به اسماعیل پاشا

اسماعیل بن محمد امین بن سلیم بابانی، و از لحاظ تولد و مسکن بغدادی الاصل مورخی ادیب و آگاه به کتابهای مختلف و مؤلفین آنها بوده است. از آثار او: ایضاح المکنون فی اسامی الکتب و الفنون فی الذیل علی کشف الظنون، در دو جلد، و هدیه العارفين فی اسماء المؤلفين و آثار المصنفين، نیز در دو جلد است. بالاخره در ۱۳۳۹ چشم از جهان فرو بست.

### اسماعیل کردی

اسماعیل بن محمود بن محمد کردی شافعی رشیدالدین، کتاب سراج العابدین فی شرح الاربعین از اوست که در ۷۷۵ از تالیف آن فارغ شده است، و در همان سال نیز وفات یافته است.

### اسماء بنت أحمد

اسماء دختر احمد بن احمد بن الحسین ابن موسك هکاری خواهر جویریة بود. در سال ۷۱۵ متولد شده بعد از رشد و تمیز نزد احمد بن ادریس ابن جریر حموی مسلسل (انا) الصدر البلوی حاضر و به استفاده مشغول گردید. و در فضل رمضان از ابن عساکر (انا) مکی

بن علان مطالعه زیاد کرد، و نیز در قاهره به روایت حدیث پرداخت. و بعد از ۷۷۰ منسأ ابو حامد بن ظهیره را سماع نموده است.

### اسماعیل بن قاسم

اسمعیل بن قاسم بن عیذون بن هارون بن عیسی بن محمد بن سلمان مشهور به ابوعلی القالی قوی حافظه‌ترین اهل زمان برای لغت و شعر و ادب بوده است. در ملاذکُرد بر فرات شرقی نزدیک دریاچه (وان) تولد یافت. ورشد کرد و داخل عراق شد. بعدها در بغداد شروع به تحصیل نمود. و ۲۵ سال آنجا اقامت کرد، پس از آن در سال ۳۲۸ به مغرب رفت، و در دوره عبدالرحمن ناصر به قرطبه آمد و در آنجا مقیم شد. و حکم منتصر ابن ناصر (والی قرطبه) او را دوست داشت و برآمدن به حضور خود تشویق نمود، و حکم قبل از زمامداریش و نیز بعد از آن (در حال زمامداری) او را با جوایز و انعام فراوان بر تألیفات تشویق می نمود، و از فراوانی بخششها سینه و قلب و مغز او را باز و فکر او را برای نوشتن مطالب و مسائل مختلف آماده مینمود، در زمان او به سال ۳۵۶ ابوعلی در قسطنطنیه فوت کرد. مطابق سال ۹۶۷ میلادی و ولادت او در ۲۸۸ برابر با ۹۰۶ میلادی بوده است. تألیفاتی دارد که مشهورترین آنها کتاب نوادر خطی است که آن را امالی القالی گویند در اخبار و اشعار، و دیگر البارع است از بزرگترین و وسیعترین کتابهای لغت. دیگر: المقصور و الممدود و المهموز است، که گفته اند در این موضوع نظیر این کتاب تالیف نشده است. و الامثال خطی که به ترتیب حروف نقطه دار مرتب شده است. اما نسبت القالی به قالی که لا بین طراپوزان و ملاذکرد است که او در آنجا نبوده است. فقط بعضی از اهالی آنجا با او در بغداد مصاحبت داشته اند، لذا به آن منسوب شده است، و او اهل مغرب بود که در مغرب او را بغدادی لقب داده اند، به واسطه آمدنش به بغداد.

### اسمعیل ولیانی

شیخ مرشد عالم فاضل جلیل شیخ اسمعیل بن شیخ محمد نودهی بن شیخ علی بن شیخ بابا رسول برزنجی یگانه روزگار خود در افاده و ارشاد مسلمین و خدمت به دین مبین بوده است. او در قریه نودی از توابع قه لا چوالان و مرکز امرای بابان از استان سلیمانیه تولد یافت و تاریخ تولدش ۱۰۸۱ هجری بوده است، و در میان خانواده متدین و محترم خود بزرگ شد و به قرائت قرآن شروع نمود و آن را ختم کرد. سپس به فراگرفتن کتب متداوله و اعتقادی و ادبی معموله آن زمان پرداخت، بعد به قرائت صرف و نحو و بتدریج سایر علوم پرداخت تا به حد نهائی رسید،

سپس نزد پدر بزرگوار خود شیخ محمد نودهی به طریقه قادری تمسک کرد و مشغول سلوک و طی آداب این طریقه گردید، و به حد خلافت رسید، پس او را خلیفه خود کرد. بعد از چندی به بغداد رفت، و با مرشد کبیر شیخ احمد احسائی مقیم بغداد که در آن هنگام در تکیه واقع در محل رأس القریه بود بر کنار شط دجله و به تکیه احسائیه معروف بود، و امروز به تکیه خالدیه شهرت دارد، ملاقات کرد. و چون این تشریف دست داد به طریقه اش تمسک نموده بر دست او و زیر توجهاتش سلوک کرد، و در مدت کمی آثار برکت و انوار واضحه را در او احساس نمود، و او را در کردستان خلیفه خود فرمود. و مدت زمانی در قریه قازانقایه مستقر بود. سپس به قریه ولیان نزدیک قازانقایه انتقال یافت، و به ارشاد و اناره قلوب مسلمین مشغول گردید. پس مردم کردستان از او استفاده فراوان کردند و اتفاقاً امیر احمد بیگ زنگی مؤید از طرف سلطان عثمانی او را زیارت نمود و قریه ولیان را به او بخشید. چنانکه قریه گله زرده را به برادرش شیخ حسن عطا کرد که بهره آن در اطعام سالکان و فقیران مصرف شود. پس شیخ اسمعیل در قریه ولیان باقی ماند، چنانکه شیخ حسن نیز در قریه گله زرده توقف و سکونت کرد. و مدتی مدید به افاده و ارشاد و وعظ مشغول بود. سپس به قریه ریفیه که نزدیک ده عقره واقع شده است، رفت و در آنجا مرشد مسلمانان بود تا در سال ۱۱۵۸ اجل او فرا رسید، و در آرامگاه خود قریه مدفون گردید. طاب ثراه.

شیخ ولیانی در ارشاد و توجیه مردم و خدمت عمومی به مسلمانان از اولیای بزرگ بود، و عده کثیری از علما و فضلا و صلحا را تربیت فرمود، از جمله آنان برادرش شیخ حسن و برادرزاده اش شیخ محیی الدین و غیره بودند. و در تاریخ وفات او گفته اند:

امام بانوار الطریقه قدرنی و بحر باسرار الحقیقه قدطما  
سمی ذبیح الله ارخت مادحا دلفقدك (۱۱۵۸) اسمعیل قدبکت السما

امامی بود که از انوار طریقت پر شده و دریائی است که از اسرار حقیقت موج می زند. همنام ذبیح الله (اسمعیل) است که در مقام مدح تاریخ فوت او را چنین گفته ام: ای اسمعیل از مرگ تو آسمان گریه کرد.

او ۱۰ پسر به جای گذاشت به اسامی: عبدالرزاق، عبدالقادر، عبدالرحمن، رسول، عبدالکریم، محمود، یحیی، معروف، عبدالله و عبدالسلام، و نیز فرزندان او اولاد زیاد از خود به جا گذاشتند که در منطقه سلیمانیه پراکنده شدند، و سادات قازانقایه و خاوی و قرچی وار و

کانی خاکی و هه شه زین و کانی که وه از ذریه او می باشند. و نیز سادات قریه لون در ناحیه گاورد (جنوب غربی سنندج) از اولاد او هستند. جد ایشان مسمی به شیخ اسمعیل ملقب به «گرده له» از قریه ولیان به قریه کاشتر مهاجرت کرد و بعداً از کاشتر به لون آمد، پس در آنجا ماندگار شد و فرزندان نجیب از او به جا ماندند. و نسب این شیخ اسمعیل به وسیله چند پشت به جدش شیخ اسمعیل ولیانی می پیوندد.

### مولانا الیاس کبیر

شیخ محمد قزلبچی<sup>۱</sup> رحمه الله در رساله خود «التعریف بمساجد السلیمانیه» گفته است: مولانا الیاس در قلعه گوران واقع در ۶ فرسنگی قصبه سردشت متولد شده بعد از تمیز داخل مدرسه گردید و قرآن ختم کرد و کتب متداوله ابتدائی را خواند. آنگاه به تحصیل علوم همت گماشت و در جستجوی دانش شهرها و قصبات مختلف را زیر پا گذاشت. به مصر سفر کرد و نزد حافظ ابن حجر عسقلانی محدث معروف تلمذ کرد. و حدیث را با اسانیدش از او فرا گرفت و اجازه روایت حدیث را به او داد و آخرین اجازه اش در علوم عقلیه از علامه سید شریف محقق گرفت. او در حافظه و فراگیری سریع مطالب مشهور و اعجوبه، و در تفسیر و حدیث امام و رهنما بود. اما شهرهای زادگاهش او را در خود احاطه کرده بودند. و قطعه ای از او در شرح بخاری در دست بعضی از وراثت بیسواد او دیده ام. شاگردانش زیاد بودند از جمله آنها: ملا الیاس بروژه بی، و دیگر ملا عبدالکریم شهرزوری از اهالی قریه گرگه دره در شهر بازار از توابع سلیمانیه معروف به خه رقه ره ش یعنی پالتو سیاه، و دیگر شیخ بدرالدین التای تائی از قریه تا ناحیه گاوده از توابع سنندج، و دیگر علامه شیخ عبداللطیف وارث میرزا محمد گورانی. این دانشمند اوائل نصف اول قرن دهم هجری وفات یافته است. و مولانا الیاس آخرین نزیل دمشق و دانشمندترین دانشمندان آنجا در اوائل قرن عاشراست. و در شهر دمشق مدفون است. رحمه الله و طاب ثراه. (اقتباس از ذکر احوال او در سلك الدرر).

### الیاس ایوبی

الیاس ایوبی در ۱۲۹۱ متولد و در ۱۳۴۶ هـ برابر با ۱۹۲۷ میلادی وفات یافته است. او

۱. شیخ محمد ابن شیخ حسین ابن علامه ملا علی قزلبچی و برادر استاد احمد تورجانی زاده است. برای ترجمه احوال شیخ حسین و احمد تورجانی زاده به قسمت الحاقی آخر کتاب رجوع شود.

مورخی مشهور است که در مصر مرد. از او دو جلد تاریخ مصر در عهد خدیواسمعیل چاپ شده است. و قطف الازهار فی اهم حوادث الامصار نیز چاپ شده و به جا مانده اند.

### الیاس بن ابراهیم کردی

الیاس بن ابراهیم بن داود بن خضر کردی نزیل دمشق شافعی صوفی، ولی خدا، عالم، عامل، حجت قاطع، پرهیزگار عابد، محقق موشکاف، خاشع و خاضع، فقیه بسیار دانا، دور از دنیا و مایل به آخرت و متوجه به خدا بود. چنانکه شاگرد فاضلش فرضی سعدی بن عبدالرحمن بن حمزه نقیب خیر داده است. تولدش در سال ۱۰۴۷ هجری و فاضلی بود که در شهرهای کشور خود به طلب علم برخاست و در این نقاط نزد جماعتی از استادان بزرگ از جمله: مصطفی بغدادی ابن الغراب، و برادرش شیخ محمود، و شیخ طاهر بن مدلیج مفتی بغداد، و علی عیسی فاضل، و شیخ ابوالسعود قباقیبی شامی درس خواند و اول کار در حضور عمویش شیخ داود، تاج العارفین بغدادی و سعدالدین بغدادی استفاده علمی کرد. و وقتی بدمشق آمد نزد عده ای از مشایخ ایضاً شروع به درس نمود، از جمله: شیخ نجم الدین فرضی، و شیخ عبدالقادر صفوری و شیخ محمد بلبانی صلحی، و شیخ ابراهیم قتال، و شیخ حیدر کردی، و شیخ عثمان قطان، و شیخ یونس مصری نزیل و استاد حدیث در دمشق، و شیخ احمد نخلی مکی محدث، و شیخ محمد سلیمان مغربی، و شیخ ابراهیم بن حسن کردی نزیل مدینه منوره، و سید شیخ بابارسل برزنجی مدنی، و شیخ یحیی شادی و دیگران.... کسب فیض کرد، و او را اجازه دادند، که ذکر همه ایشان بطول می انجامد. بالاخره در علوم ممتاز شد، و با سعی و کوشش به تدریس و افاده و استفاده و مطالعه مشغول شد، و لذت علم را بر لذات معمولی رجحان داد. زن و فرزند و آب و زمین و علایق دنیوی را اختیار نکرد، بلکه ابتدا در دمشق با زنی ازدواج کرد، و او را طلاق داد. بیش از ۴۰ سال شب و روز پهلو بر زمین نهاد حتی در شب مردنش. همیشه دیگران را بر خود ترجیح می داد، لباس خشن می پوشید، و لباس تازه و خوب خود را می بخشید. مردم اعتقاد عجیبی به او داشتند و کراماتش آشکار بود. ابتدا در بادرثیه درس می گفت، سپس تا سال ۱۳۰۲ درس را ادامه داد، و در این سال به جامع عداس تغییر مکان داد، و در آنجا در حجره ای ساکن بود تا مُرد. پیوسته درس می گفت و فایده می رسانید، و مردمی زیاد از او بهره مند شدند که شماره آنان ممکن نیست. از تالیفات او: حاشیه بر حاشیه عصام الدین اسفراینی می باشد که آنرا تا باب استثناء رسانیده است، و حاشیه بر شرح استعاره، و شرحی بر شرح عقاید عضدیه از جلال الدین دوانی، و حاشیه بر این شرح، و حاشیه بر حاشیه ملاعلی یوسف قره باغی، و حاشیه

بر شرح عوامل جرجانی از سعدالله، و حاشیه بر شرح جمع الجوامع، و حاشیه بر شرح ایساغوجی از فناری، و حاشیه بر شرح رساله وضع از عصام، و حاشیه بر فقه اکبر امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه، و شرح بر شرح عقاید سعد، و حاشیه بر شرح سنوسیه قیروانی و غیر آنها از حواشی گوناگون. و در علم تصوف نیز رساله هائی دارد، اما تعلیقات و نوشته های او بشمار است.

چند بار برای زیارت به قدس رفت در حال پیاده و بر قدم تجرید، و زیارت حضرت خلیل الله (ع) را انجام داد، و حج کعبه نمود، و روضه منوره را در مدینه منوره زیارت کرد. او مواظب بر عبادات سنت از روزه و صدقات و عیادت بیماران، و حاضر شدن بر جنازه ها و حضور در جلسه درس علوم، با وجود سابقه محکم او در انواع علم بود. اگر چه زیاد با حکام آمد و شد داشت، با پندها و مواظب دینی مزاحم ایشان بود، و در حضور آنان شفاعتش قبول بود، و جوایز حکام را نیز نمی پذیرفت، حتی وزیر رجب پاشا کافل دمشق وقتی که والی دمشق بود یک بار شیخ را زیارت کرد و به او معتقد شده او را دوست داشت، و توقع دعای خیر از او نمود. الیاس به او گفت قسم به خدا دعای من به سقف اتاق نمی رسد و برای تو سودی ندارد، در حالی که مظلومان در زندان تو ترا نفرین و دعای شر کنند. وزیر ۱۰۰ دینار به او تقدیم کرد، شیخ از قبول آن سرباز زد و به او گفت: آن را به ستمدیدگانی که جریمه از آنان گرفته ای برگردان. و پیوسته بر این روش بود تا وفات نمود. و مرگ او در شب سه شنبه ۱۶ شعبان سال ۱۱۳۸ اتفاق افتاد، در حالی که سن او نزدیک به صد سال یا از آن تجاوز کرده بود، و او تا هنگام مرگ از حواس و عقل کامل بهره مند بود. و در آرامگاه باب الصغیر دفن شد. بیشتر مردم از مرگ او مطلع نبودند. استاد بزرگ شیخ عبدالغنی نابلسی در تاریخ وفات او اشعار زیر را سروده است:

قدکان فی بلدتنا کامل	و هو الامام المفرد الواحد
شیخ العلوم الیاس نجم الهدی	و من هو الموجود و الواجد
من بعده مات التقی ارخوا	مات الیاس التقی الزاهد (۱۱۳۸)

در شهر ما شخصی کامل بود، که او امام تنها و یگانه بود. استاد علوم الیاس ستاره درخشان هدایت است و او کسی است که هم دارای وجود است و هم وجود او دارای صفات عالی است. بعد از او تقوی مرد تاریخ فوت او را بنویسید: (الیاس پرهیزگار و زاهد مرد)<sup>۱</sup>.

۱. عربی این جمله (نیم شعر آخر) تاده تاریخ وفات او است به حساب ابجد = ۱۱۳۸.



### الیاس اربلی

ابوالفضل الیاس بن جامع بن علی اربلی، در بغداد فقه آموخت و حدیث سماع کرد و تعلیقات و تخریجات مفیدی دارد، و به خدمت علم و دین اشتغال جست. و در تاریخ نیز تصنیفاتی دارد. در حسن کتابت و رعایت شروط ممتاز بوده است. در کتاب جامع المختصر آمده است: روز دوشنبه ۱۵ ماه ربیع الآخر وفات یافته است و ولادت او یکشنبه ۱۷ شعبان سال ۵۵۱ بوده است. در بیرون شهر نزدیک مقبره احمد زرزاری زاهد معروف به ابن الدبیشی دفن گردید. و این در طبقات اشنوی وارد است.

### امیر بن بختیار

فقیه زاهد ابو محمد قطب الدین اشنوی نزیل اربل از پیشوایان علم و دین بود. از عبدالله بن احمد بن محمد موصلی حدیث روایت کرده است. در جمادی الآخر ۶۱۴ در سن ۷۰ سالگی وفات یافته است.

### حاج شیخ امین خال

شیخ امین بن شیخ محمد بن شیخ اسمعیل بن شیخ مصطفی بن شیخ عثمان در شهر سلیمانیه به سال ۱۲۶۰ متولد شد و نزد پدر محترم خود شیخ محمد تربیت یافته، تحصیل را بار اول نزد او آغاز نمود. سپس به فراگیری علوم دینی پرداخت مطابق عادت اهل شهر در آن زمان. و نزد دانشمندان میرز و مشهور درس خواند تا ترقی کرد و به مقام شاخص و جالبی در میان اهل علم و دین دست یافت. پس در مسجد پدران خود که امروزه به مسجد شیخ امین خال معروف است مستقر شد و به اداره وظایف دینی و خدمت به علم مشغول گردید. اما او بر همین وظیفه تدریس و خدمت علمی و دینی بدون صفای قلب و روشنی نفس قناعت نکرد، و اخبار ارشاد مرشد عصر حضرت شیخ محمد بهاء الدین فرزند شیخ عثمان سراج الدین گوش دل او را نواخت لذا به قریه طویل رفت، و به طریقه نقشیه تمسک جست، و به سلوک و ریاضات و تصفیه نفس و تهذیب و تنویر قلب و سایر لطائف پرداخت، تا بمنزلهت پاکان و برگزیدگان رسید. پس حضرت بهاء الدین او را خلیفه خود ساخت، و به او امر کرد که به محل و مسجد و وطن اصلی خود در سلیمانیه برای ارشاد مردم و خدمات دینی برگردد. در امتثال امر مرشد بدانجا بازگشت، و برای طاعت و اشتغال به عبادت به روش کتاب و سنت گوشه گرفت، و گروه بیشمار از مرید و منسوب به دور او جمع شدند. و یلداوم به ختمهای معمول نقشی و ذکر و فکر پرداخت، و دل

آنان را نورانی و به واجبات بینا نمود. و بر این مسلک مبارک به وجه احسن استقامت کرد و ادامه داد، و داخل دنیا و طمع کاریهای آن نشد، و فقط به درآمد بعضی مغازه‌ها و خانه‌های موروثی قناعت کرد، و به هیچ نقطه از نقاط طمع‌انگیز و دلفریب دنیوی توجه ننمود، بطوری که مخالفانش راهی برای طعن و عیبجویی او نمی‌یافتند. و روایت و حقوقاتی از طرف مقامات عالیه حکومت به او عرضه شد، اما او از قبول آنها ابا ورزید. و به همین روش و طریقه پاک و شریف استمرار داشت، تا آنکه خداوند در سال ۱۳۵۰ هجری عمر او را خاتمه بخشید. و زن و فرزند و نواده‌هایش را تربیت دینی و نیکو فرمود. و ادعا داشتند که ایشان از اولاد ملا ابوبکر مصنف می‌باشند، و تا اکنون به شجره یا مدرک محکمی که مورد استناد باشد اطلاع نیافته‌ام، و غالب عقیده‌ام این است که جد اعلای آنان ملا عثمان مزبور در اول ترجمه از نواده‌های ملا ابوبکر مصنف بوده است. و خدا داناتر است.<sup>۱</sup>

### حاج شیخ امین سازانی باوه کوچکی

او از سادات قریه باوه کوچک در شهر حلبجه است و باز می‌گردند به سادات قریه سازان بر کنار رود سیروان. در حلبجه و ابا عبید و بیاره به تحصیل مشغول شد، تا اینکه به پایان رسانید، و نزد مولانا عبدالقادر مدرس بیاره اجازه گرفت، سپس در قریه باوه کوچک زادگاهش مستقر گردید و تدریس طلاب را ادامه داد، در حالی که به واردات حاصله از بساتین و زراعت معمولی قانع و بدانها اکتفا می‌نمود. و آرزو داشت که حج بیت الله شریف را انجام دهد و به محل خود بازنگردد (در مکه یا مدینه فوت کند) پس تصادفاً به حج رفت و در مکه مکرمه فوت کرد. و پسری بعد از خود بجا گذاشت که نامش محمد بود مشغول تحصیل شد تا به دور انتها رسید و به رحمت خدا پیوست.

ولادت همین دانشمند رحمه الله تقریباً در سال ۱۲۹۰ هجری و مرگ او در ۱۳۳۳ رخ نمود و بر همان عقیده و ایمان و اخلاص دنیا را وداع کرد. و خدا داناتر است.

۱. این دانشمند پدر نویسنده و مورخ و دانشمند و قاضی مشهور شیخ محمد خال بوده است. ترجمه شیخ محمد

خال نیز در قسمت الحاقی کتاب درج شده است. (مترجم)

# ب

## بابارَسُول بَرزنجی

سید بابارَسُول بن عبدالسید بن عبدالرَسُول بن قلندر بن سید بن عیسی الاحدب ابن حسین بن بایزید بن عبدالکریم بن شیخ عیسی بَرزنجی اول در قریه بَرزنجه از توابع سلیمانیه سکونت اختیار کرد. سید بابارَسُول در حدود ۹۷۰ هجری در قریه بَرزنجه تولد یافت و بعد از تمیز به آموختن قرآن پرداخت. سپس کتابهای کوچک معمول و متعارف را به درس خواند و بعد به تحصیل کتب علمی مشغول گردید و ترقی کرد. پس در مدارس مختلفه در پی علم رفت و نزد عده ای از علماء بزرگ درس خواند. و در خدمت عالم فاضل شیخ شکرالله بن شیخ نعمت الله خالدی<sup>۱</sup> فقه آموخت. و کتاب مصابیح و شرح معالم را نزد او خواند و علوم را از عالم جلیل ملاموسی توکلی اخذ کرد. و جمع الجوامع را نزد مولانا سیدحسن چوری مکنی به ملا ابوبکر مصنف فرا گرفت و نیز کتاب وضوح در شرح محرر که خود ملا ابوبکر تألیف کرده بود نیز نزد مؤلف مورد مطالعه و مذاقه قرار داد، پس به حد مناسب برای دریافت اجازه رسید، و ملا ابوبکر او را برای تدریس و افاده علوم به دیگران اجازه داد. و به بَرزنجه بازگشت. و بر کرسی تدریس و ارشاد و خدمت مسلمانان نشست. و همانا استاد بزرگوارش مولانا ابوبکر او را ستایش فرموده است، و در مورد شاگردش آنچه سزاوار اوست ایراد فرموده است. در مدارج

---

۱. نسبت است به حاج خالد کازاوی از اولاد تاج العارفین پوشینی نرگسی الاصل.

عرفان احوال او به نهایت ترقی رسید و احوال واردشدگان شهر زور بر او منکشف گشت، و جمع کثیری از علما و فقها و صلحا در خدمتش کسب معلومات و برکات نمودند و به زیارت او می آمدند، و ریاست در علوم طریقت به او خاتمه یافت و احوال مردم را شرح می داد، و مشکلات منازل ایشان را رفع می نمود، و کار تربیت مریدان به وسیله او و برابراه گردید و اجماع مشایخ به احترام و تعظیم او قائل بودند او در تصوف و اشارات زبانی گفتار بسیار زیبا و ارزشمند دارد. گاهی می گوید: مراقبه و رابطه حالت قرب را اقتضا می کند، و قرب حالت محبت را مقتضی است، و یاز دیگر گوید: رابطه و مراقبه برای بنده عبارت است از آنکه مراقبت حق کند «خدا را در دل و نظر برای همیشه حاضر داشتن» به حقیقت و راستی و اخلاص در تیمم آداب و شؤون و اعمال و اقوال خود پیروی حضرت مصطفی (ص) کند. خود او می فرمود: «سودمندترین علوم علم به احکام بندگی نمودن است، و بالاترین دانشها، دانش یکتاپرستی است و با وجود اشتغالش به تدریس و وعظ و ارشاد علاقه مخصوص به شکار و سواری داشت و بعضی از اوقات خود را در این دو ورزش مصروف می نمود. با چند زن ازدواج کرد: اول آنها عائشه دختر ملا محمد نائب قاضی بود. پس دختری بدنیآ آورد به نام مریم که خود و دخترش در حیات شیخ بآبارسول فوت کردند. دوم فاطمه صبیئه شیخ عزالدین بن شیخ شمس الدین شوشی عباسی مرشد در قریه شوش نزدیک قصبه عقره تابع شهر موصل و این همسر برای شیخ ۶ پسر به اسامی عبدالصمد و عبدالکریم و عبدالسیدسوم و علی و اسمعیل و اسحق، و سه دختر به نامهای: ساره و عایشه و آسیه بدنیآ آورد. سوم فاطمه بنت شیخ شکرالله ابن الشیخ نورالله خالدی بود، که این همسر نیز ۶ پسر به اسامی حسن و حسین و یوسف و احمد و محمد و ابراهیم، و ۵ دختر به نامهای زلیخا و بلقیس و هاجر و رابعه و حفصه برای او بدنیآ آورد. چهارم زرین، که او نیز یک پسر به نام حیدر بدنیآ آورد، و او جد سادات اباعبیده و اطراف آن در شهر حلبجه از توابع استان سلیمانیه است. پنجم «انصاف» که ۴ پسر به اسامی: ذوالنون و عبدالرسول و بایزید و زین العابدین را بدنیآ آورد.

پس مطابق آنچه از کتاب بحرالانساب نقل کردیم و نوشتیم: سیدبآبارسول ۱۷ پسر داشته است و آنان: «عبدالصمد و عبدالکریم و عبدالسید و علی و اسمعیل و اسحق و حسن و حسین و یوسف و احمد و محمد و ابراهیم و حیدر و ذوالنون و عبدالرسول و بایزید و زین العابدین» بودند، و گفته می شود که او پسری دیگر داشته است که اسمش سلطان بوده است، و بیشتر شاخه های نسب سادات برزنجی به ایشان بازمی گردد.

از ذریت سیدعبدالصمد سادات قریه سرگه لو است که از پیروان آنان سیداحمد سردار

است که خلیفه حضرت مولانا خالد نقشبندی بوده است و او جد سیداحمد مشهور به سیداحمد خانقاه در شهر کرکوک بوده است. و از ذریه سیدعبدالکریم پسری است به همان نام (عبدالکریم)، او نیز پسری داشته است به نام عبدالله که بلاعقب مرده است. و از ذریه سیدعبدالسید سه پسر بوجود آمدند که آنان (سیدمحمود و سیداحمد و سیدمحمد) بوده اند. و از ذریه سیدعلی ساکن قریه و زرینه نزدیک برزنج: «شیخ محمد نودهی مشهور به کبریت احمر، شیخ عیسی، شیخ بایزید و شیخ حسین» بوده اند. خداوند آنان را رحمت کند. و شیخ محمد نودهی ۵ پسر فاضل داشته است: که ایشان شیخ اسمعیل ولیانی، شیخ حسن گله رزده، شیخ احمد غزائی، و علی نوسه، و شیخ محمد سوره بوده اند. که بزودی ترجمه احوال ایشان و ترجمه مشاهیر اولاد ایشان خواهد آمد، انشاءالله تعالی. و اولاد شیخ عیسی در قریه قه لاگاه ناحیه سنگاو بودند. و اولاد شیخ بایزید و شیخ حسین پراکنده اند و از آنان بعضی در برزنج باقی ماندند، و بعضی نیز به دو قریه لوتر و نیلوجه در ناحیه مهرگه انتقال یافتند. و از ذریه سیداسمعیل بن بابارسل بعضی از سادات برزنج هستند. و از ذریه شیخ حسین مشهور به المعی عالم تیزهوش و فاضل سیدطاهای کبیر و شیخ حسین ابن شیخ بایزید است که دومی عالم و شاعر و ادیب بود. دیگر از ذریه او سادات قریه میل ناصر و قریه قه لخان لو است در دهستان طوزخورمانو است. همچنانکه از ذریه او شیخ عبدالصمد است که در عصر خود قاضی سلیمانیه بود، و سادات قریه کونه کوتر، و دو دانشمند بزرگ و دو دوست و مدرس در سلیمانیه: سیدعبدالکریم و سیدعبدالرحیم (طاب ثراهما) بوده اند. و باز از ذریه سیدحسن بن بابارسل سادات مشهور به کاکه سوری، و سادات ساکن در قریه (پیرحسن، و ساکنان قریه واژه در شهر بازار عراق بوده اند. و از ذریه سیدمحمد بن بابارسل مهاجران به مدینه منوره کسانی بودند که در مدینه سکونت کردند و کسانی نیز به کردستان بازگشتند مانند: سیدابراهیم بن سیدمحمد مدنی. و از نواده های او سادات قریه به رده زرده و اطراف آن است. و از ذریه سیدحیدر بن بابارسل سادات قریه ابی عبیده و بعضی قراء دیگر است. پس سید حیدر چهار پسر داشته است که ایشان عبدالرحیم و عبدالکریم و قاسم و عبدالله بودند. اما سیدعبدالرحیم پیش از ازدواج فوت کرد و عبدالکریم و قاسم پسرانی داشتند که در حلبجه و اطراف آن پراکنده بودند. اما عبدالله پدر شیخ حیدر است که در اباعبیده ساکن بود. و ذریه و نواده ها و نبیره هائی تا آنجا که خدا خواست از او پیدا گشتند. و از ذریه عبدالرسول و بایزید بعضی از سادات هستند که خود و اولادشان در قریه برزنج سکونت کردند و الآن نیز معروفند. و اما سیدحسین پدر سیدیوسف و سیداحمد پدر سیدابراهیم ذوالنون و زین العابدین نیز از اولاد بابارسلند. مشهور

آن است که ایشان اولاد ذکور باقی نگذاشتند، اما ابراهیم جد سادات قریه به زده زده ابراهیم بن سید بابارَسُول نیست بلکه او ابراهیم بن سید محمد مدنی است که بعد از مرگ پدر به کردستان بازگشت چنانکه قبلاً نوشتیم.

### شیخ بابا علی تکیه‌ئی

عالم جلیل و شیخ نبیل بابا علی بن شیخ علی الملاتکیه‌ئی از نسل امام حمزه مدفون در قریه تکیه از توابع قره داغ است. که او نیز از اولاد امام موسی کاظم است (رضی الله عنه). صاحب ترجمه در سال ۱۲۷۵ در قریه تکیه تولد یافت و در بیت شریف خودشان تربیت شد، سپس در خود قریه به تحصیل پرداخت و بعد از وصول به حد رشد به مدارس علمیه مرکز قره داغ و شهر سلیمانیه رفت و در آن مدرسه‌ها نزد علمای بزرگ درس خواند از آن جمله شیخ محمد کاژوی که مدتی در خدمت او باقی ماند و استفاده کرد و بین آنان نکاتی لطیف جریان داشت که مشهور است و شیخ محمد کاژوی در این هنگام در مسجدی که اخیراً به مسجد حاج رسول دیلیژی مشهور است مدرس بود. در سنوات اخیر آن مسجد از ریشه کنده شده و تبدیل به فلکه‌ای در خیابان گردیده است، و بجای آن مسجدی در نزدیک مقبره گردی سیوان بنا شده است. سپس تصمیم گرفت که به شهر اربیل مسافرت کند، و در نزد حاج عمرافندی درس ریاضیات بخواند. پس به مرحوم کاک احمد شیخ قدس سره مراجعه کرد و به او توسل جست تا نامه‌ای به عمرافندی بنویسد و توصیه کند که او را در مدرسه‌اش بپذیرد. پس نامه نوشت و کاک احمد در نامه‌اش به عمرافندی مژده داد که آن دشمن که از او در آزار هستی بزودی در حال عذرخواهی پیش تو می‌آید و از آزار او خلاص می‌شوی. پس شیخ بابا علی به اربیل رفت و نامه را به حاج عمرافندی تقدیم کرد، و پیش از وصول نامه دشمنش نزد او آمده از او پوزش طلبیده بود و با هم آشتی کرده بودند. وقتی عمرافندی نامه را قرائت کرد و بر این کرامت حضرت کاک احمد اطلاع یافت، شوق و ترس توأم (حالتی جذبه مانند که از مشاهده اولیا یا کرامت آنان برای مردم دست می‌دهد) او را فرا گرفت، و بها خاست و شیخ بابا علی را بوسید در حالی که می‌گفت: تو صاحب مدرسه منی، چونکه این کتاب نامه را از دست این ولی گرفته‌ای. پس بابا علی در مدرسه اقامت کرد و نزد او تا آنجا و آنوقت که خداخواست درس خواند. عالم جلیل حاج ملا عبدالله ولری در بیاره برای من حکایت کرد که: من و شیخ بابا علی در خدمت حاج عمرافندی در اربیل درس ریاضیات می‌خواندیم، و مشغول خواندن رساله بهاء الدین عاملی مسمی به خلاصة الحساب بودیم، بابا علی به من گفت: ای ملا عبدالله من مجال سخن گفتن با

استاد عمرافندی ندارم، از تو می‌خواهم که به کلام و تقریر او گوش دهی و مقصود را درک کنی، سپس آنچه را که از او استفاده کردی به من تفهیم کنی، والا هر طور بخواهم ترا می‌گشایم (واضح است این سخن شوخی و برای تفریح بود)، پس من آماده می‌شدم درس را گوش می‌دادم و می‌فهمیدم سپس آن را برای باباعلی تکرار می‌کردم تا اینکه کاملاً ارضاء و اقتناع می‌شد (درس را خوب فهم می‌نمود) همچنین او برای من تعریف کرده گفت: من و شیخ باباعلی به بیاره آمدم و در اوائل تعیین ملا عبدالقادر کانی کبودی برای مدرس مدرسه آنجا، و تاریخ در حدود ۱۳۰۵ بود، مدتی در آنجا باقی ماندیم سپس از هم جدا شدیم و هر کدام به محل خود رفتیم و بعد از اخذ اجازه علمی در مسجدی که امروز به مسجد شیخ باباعلی مشهور است، و مرحوم عبدالرحمن پاشا بابانی آن را بنا کرده است اقامت گزید، و به تدریس طلاب پرداخت و شروع به افاده و بخشش از دریای بیکران علم خود به دیگران و خدمت بندگان خدا نمود، و شمار زیادی از دانشمندان و افاضل از دست او مجاز شدند، از آنجمله فرزند فاضل بزرگوار اوشیخ نوری است که انشاء الله ترجمه احوال او بزودی می‌آید. و هر کدام از شیخ بابا رسول بیدنی، و شیخ عبدالکریم خانه شوری و شیخ رسول تکیه‌ای، از شاگردان او بودند و از دانش سرشار او استفاده نمودند، و آنان در برابر استاد خود شیخ باباعلی مانند مریدان مخلص در حضور مرشد خود بودند (نسبت به او محبت و عقیده مریدی و مرادی داشتند)، و به ولایت و کرامت او معتقد بودند و از صمیم قلب احترام او را نگه می‌داشتند. و با آن همه تقوی و صلاح دارای سخنان لطیفه و نکات عجیبه و غریبه بود، و بیشتر این نکات هنگامی از او شنیده می‌شد که در گفتگو با حاج ملا رسول دیلیزی و با مرحوم ملا رشید بیگ‌دار شمالی، و ملا حسین پسکندی، و ملا عبدالعزیز مفتی، و ملا سعید مبعوث دورهم می‌نشستند، که اینان مجموعه دوستانی بودند که اوقات خود را بعد از درس و انجام واجبات به سخنان مفید و فتاوی و مسائل شرعی و نکات لطیفه ادبی که ذکر تمام آنها طولانی است صرف می‌کردند و براین روش ادامه می‌دادند. خلاصه شیخ باباعلی براین حال دوام داشت تا در سال ۱۳۵۹ در سلیمانیه فوت کرد.

### بابا شیخ قره‌داغی

بابا شیخ ابن صالح بن شیخ احمد ابن شیخ قادر ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر ابن شیخ معروف دهره قوله از نسل شیخ محمد مردوخ (خداوند همه را رحمت کند)، در حدود سال ۱۳۰۰ هجری متولد شد و در مدارس قره‌داغ که به علم و عرفان آباد بودند، وارد تحصیل شد، و تربیت یافت و ترقی کرد تا در علوم عقلی و نقلی سرآمد گردید، و بالاخره فارغ التحصیل

شد، و در قریه شیوی قاضی که اختصاص به او و عموزاده هایش داشت (ملك آنان بود) ساکن شد. و پس از مدتی به قریه بی سه لمین که در محیط صحرای شهرزور بود به قصد زراعت جهت کسب معاش رفت، و پیش از ازدواج در حالی که جوان عالم و فاضلی بود وفات یافت. رحمه الله تعالی.

و حضرت استاد مولانا شیخ عمر قره داغی (استاد مؤلف) رحمه الله، گاهی نام او را به زبان می آورد، و می فرمود: که او دانشمندی بزرگ بوده است. وفاتش در حدود ۱۳۲۵ هجری بود، قبر او پاک و روانش تابناک باد، آمین.

### بابا شیخ قره داغی

او باباشیخ بن شیخ معروف ابن شیخ عمر خلیفه مولانا خالد (قدس سره) بوده است او برادر پدر و مادری شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد امین پسران شیخ معروف است. در حدود سال ۱۲۶۰ در سلیمانیه متولد شد و چون در میان خانواده اش به حد تمیز رسید در مسجد منسوب به خودشان در سلیمانیه به تحصیل پرداخت تا اینکه با طی مراتب در علوم عقلیه و نقلیه ترقی کرد و به حد انتها رسید و اجازه گرفت، سپس در همان مسجد به تدریس مشغول گردید، و حواشی دقیقی بر تقریب المرام شرح تهذیب الکلام نوشت که آن را به چشم خود دیده ام. او دانشمندی فاضل و تیزهوش و کوشا بود، و استاد علامه ما شیخ عمر قره داغی او را به عنوان عمی باباشیخ ذکر می کرد، و ستایش می نمود، و مقام علمی او را بزرگ می شمرد، لیکن پیش از ازدواج به رحمت خدا پیوست. تاریخ فوتش بر من معلوم نیست. و قبرش در گردی سیوان سلیمانیه است. رحمه الله و طاب تراه.

### شیخ بابا رسول بیدنی

عالم و فاضل بزرگوار شیخ بابا رسول پسر شیخ احمد پسر شیخ عبدالصمد پسر شیخ سلیمان صوله بی قره داغی برزنجی از نسل سید قلندر است، که خداوند همه ایشان را رحمت کند. سال ۱۳۰۳ هجری در قریه بیدن از توابع استان سلیمانیه تولد یافت، و نزد استاد ولی امجد ملا محمد بیدنی به درس خواندن داخل شد، سپس پدرش شیخ احمد فوت کرد، مادرش که خواهر شیخ حسین مرشد صولی بود او را به شیخ محمود مفتی حلبجه تسلیم کرد، و او درس خواندن را تحت توجه شیخ نامبرده شروع نمود تا به حد رشد رسید، پس به همراهی رفیقش شیخ عبدالکریم خانه شوری به مدارس مختلفه در جستجوی علم رفت و کوشیدند تا به نهایت



رسیدند، و هر دو در حلبجه و اطراف آن مدتی تدریس کردند. سپس با استاد عبدالقادر ابن مؤمن به قزل رباط رفتند، و در آنجا مدرس مدرسه محمود پاشا جاف گردیدند، و مدتی در این مدرسه نزد محمود پاشا ماندند، آنگاه به سلیمانیه بازگشتند، و در مدرسه ملا امین مام رستم به تدریس پرداختند. و مدتی نیز نزد ملا محمود کوکویی، و مدتی نزد با باعلی تکیه ای استفاده کردند. بعداً از سلیمانیه به بیاره آمدند، نه در حالت عادی و با اختیار، بلکه مانند فرد مجذوب و مجلویی<sup>۱</sup>، و زمان زمان ارشاد حضرت شیخ نجم الدین (قدس سره) و ایام تدریس ملا عبدالقادر مدرس مشهور بود، پس شیخ با بارسول از حالی به حالی تغییر می نمود، و از غفلت به انتباه برای طاعت و تقوی متمایل می شد، و جاذبه صحبت حضرت شیخ نجم الدین بر او غالب آمده از حضورش مستفید گشت، و در مقابلش به قدری تسلیم بود که مانند مرده زیر دست غسل و طالب مخلص در حضور مرشد کامل بود و خلاصه جسماً و روحاً در حضور و خدمت و صحبت او قرار گرفت، بطوری که جز در اوقات مخصوص و استثنائی قادر به مفارقت او نبود، و با اینکه نزد ملای بیاره نیز درس می خواند و خود نیز به طلاب مستعد درس می داد. و با مداومت بر این اوصاف یکی از بزرگان علماء و مدرسان مشهور گردید، و از طرفی نیز از مریدان صوفی و زاهدان منقطع از دنیا گشت.

و من [مؤلف] به اعتقاد خودم کسی را چون او بریده از دنیا و رسیده به چنان نعمتهای معنوی جز تعدادی انگشت شمار ندیده و نیافته ام، و عده ای از نخبگان علماء اخیار که به حضرت شیخ نجم الدین علاقه و ارادت داشتند از مصاحبت و برکت او نیز استفاده می کردند؛ مانند: سید محمد چوری، و ملا محمد سعید عبیدی، و ملا عبدالعزیز پریمی، و شیخ رسول تکیه یی، و جز آنان... پس او مانند شمس (واسطه العقد) گردن به تدایشان و موجب دلگرمی اجتماع آنان و امام جماعتشان بود، و همه ایشان در حضور مرشد جلیل جمع می شدند، و از همنشینی و نصایح او بهره مند گشته و استفاده روحی و معنوی می بردند، و واقعاً این ارتباط روحی بی نظیر در دنیا لایق ایشان بود. شیخ با بارسول برای من حکایت کرده گفت: من با جمعی از دوستان در حضور حضرت شیخ نجم الدین بودم در حالی که او از نورانی شدن لطایف درونی مانند قلب و روح و خفی و اخفی به وسیله اذکار قدسیه صحبت می فرمود، و نیز از تدرج و ترقی تدریجی به ذکری که در عرف اهل تصوف آن را سلطان الاذکار می گویند، تعریف می نمود، و می گفت که انسان وقتی به آن درجه رسید، انوار معرفت بر جمیع ذرات وجود او

۱. مجلویی اسم منسوب از مجلوب به معنی جلب شده، اسم مفعول از جَلَب.

مستولی می شود، و جمیع آن ذرات خدا را به ذکر مخصوص به خودشان یاد می کنند، خواه سر یا سینه و شانه و اطراف باشد، بابارسول گفت هنگامی که حضرت پیر از ذکر شانه صحبت می فرمود، شانه من ذکر می کرد، و هنگامی که از ذکر دست خبر می داد، دست من بی اختیار ذاکر بود، و هنگامی که ذکر زانورا شرح می داد زانوی من به ذکر می افتاد به طوری که خودم اذکار آنها را حس می کردم و می شنیدم شنیدنی آشکار بدون دخالت گوش و من در چنین حالتی بودم تا اینکه شیخ به بیانات خود خاتمه داد.

و چون شیخ بابارسول از سلیمانیه به بیاره آمد دوستش شیخ عبدالکریم خانه شوری با او بود، و مدتها مانند دو یار همدل و همسفر با هم بودند و هیچکدام از دیگری جدائی نمی کردند فقط لقاء و توجه شیخ (قدس سره) و جاذبه روحیش اعماق قلب او را فرا گرفته و بر عقلش غلبه یافته تمام عشق و علاقه او را بخود مخصوص کرده بود، مثل اینکه اختیار از او سلب شده باشد، و چنین حالتی فقط سزاوار امثال اوست، زیرا خداوند در درون کسی دو قلب نیافریده است<sup>۱</sup> و همانا دل تنها خانه ای است که وقتی از دوست پر شد، برای دوستان یا چیزهای دیگر جائی نمی گذارد. و با چنین احوالی شیخ بابارسول و شیخ عبدالکریم همچنان همعنان و هماهنگ ماندند تا مرحوم شیخ معروف بن شیخ عبدالرحمن نرگسه جاری (همان کسی که حضرت شیخ عمر ضیاءالدین (قدس سره) او را خلیفه خود ساخته بود، و در قریه احمدبرنده ساکن بود و مردم را ارشاد می کرد و مدرسه و طلاب رانیز اداره و تحت توجه داشت)، فوت کرد و همین که شیخ معروف مرد، و محلش از امام و مدرس خالی گردید، شیخ نجم الدین در تنفیذ وصیت شیخ معروف به اقامت شیخ عبدالکریم در قریه احمدبرنده امر فرمود، و مشارالیه از بابارسول جدا شد و بدان قریه رفت و مانند وصی برای اولاد شیخ معروف گردید، پس به وظیفه واجب امامت و تدریس و موعظه و ارشاد مسلمین و رعایت مصالح اولاد مرحوم شیخ معروف به حق قیام و اقدام کرد، اما بین بین به زیارت بیاره می رفت تا به خدمت مرشد خود شرفیاب شود و شیخ بابارسول را نیز ملاقات نماید، شیخ بابارسول نیز متقابلاً او را زیارت می نمود و به ملاقات او شاد می شد. شیخ بابارسول به توقف در بیاره و لذت حضور حضرت پیر ادامه داد، و قادر به مفارقت و جدائی از او نبود تا تاریخ ۱۳۳۵ هجری. در این سال شیخ بابارسول در حالی که نزدیک به کهولت بود با دختر عموی خود ازدواج کرد و با او در بیاره باقی ماند که شیخ نورالدین بن شیخ نجم الدین به جای پدر نشست، و پس از یکسال او نیز فوت کرد. و مولانا عبدالقادر مدرس بزرگوار نیز در

۱. مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ. (سوره اخزاب. آیه ۲)

۱۳۳۸ فوت کرد و وضع بیاره تغییر یافت. کمی بعد حضرت شیخ علاء الدین برادر مرحوم شیخ نجم الدین که «قبلاً در دورود اورامان ارشاد می فرمود» به بیاره بازگشت و چون مرشد تمام عیاری به جای برادر جلوس کرد. و شیخ بابار رسول را مانند مدرس با احترام و تجلیل و تقدیر هر چه تمامتر بر مدرسه بیاره گماشت. اما شیخ بابار رسول بواسطه بعضی پیش آمدها و تغییرات در بیاره جایگیر نشد و به شهر حلبجه رفت، و در خانه دوستش شیخ عبداللطیف بن شیخ محمد قره داغی تقریباً ۶ ماه ساکن شد، سپس به قریه صوله انتقال یافت، و در مدرسه خالویش شیخ حسین مدرس شد و دو سال آنجا بود. بعد به قریه زه لهره ش در شهر زور رفت، و مدرس حسین بیگ پسر محمود پاشا شد، و آنجا ماند، تا مرحوم استاد ملامحمد سعید عبیدی مدرس در قریه ابی عبیده بسال ۱۳۴۳ وفات یافت، پس مشایخ قریه و خانواده آن مرحوم متفقاً رأی دادند که شیخ بابار رسول را به جای مدرس قبلی به اباعبیده بیاورند، لذا نزد او رفتند، و او را با خانواده اش آوردند، پس در اباعبیده به عنوان مدرس پایدار ماند تا در سال ۱۳۶۶ هجری وفات یافت. و جز از یکسال یا کمتر که برای تدریس به قریه صوله رفت دیگر در صوله توقفی نداشت و به محل خود برگشت تا اینکه در تاریخ مذکور اجل او را دریافت. قبرش پاک و بهشت جایگاهش باد، و پهلوی مقبره اباعبیده نزدیک به راه منشعب از اباعبیده به حلبجه در میان جماعتی از سادات اباعبیده مدفون شد. خداوند همه را رحمت کند.

و اگر من احوال شیخ بابار رسول را بنویسم و از اخلاق عالیّه او مانند: «صدق، وفا، امانت، حیا، بخشندگی، بریدگی از دنیا، و عزت نفس و ادراک حقایق و اصلاح مردم، و کوشش برای روبراه شدن کار مسلمانان و انتظام جامعه روحانیت و تألیفات ایشان و تنویر و توجیه مردم و تشویق ایشان به این صفات، و محبت و شوق خدمت کردن به دین مبین»، پرده بردارم احتیاج به تدوین کتاب مفصلی دارد<sup>۱</sup>، ولیکن با این مختصر اکتفا می کنم تا نمونه ای از احوال او پیش برادران دانشمند، و دیگران معلوم گردد، که به او و امثالش از بندگان شایسته خدا اقتدا کنند. و از خداوند بزرگ مسألت می نمائیم که همه را زیر پرچم حبیب خود حضرت محمد (ص) در روز حشر خلاق و حساب آنها جمع آورد، آن راحل بزرگوار پسری از خود به جای گذاشت به نام محمد که الآن در قریه آوه کله نزدیک به صوله مسکن خویشاوندان سید او پیشنامز است و فرزندی است صالح. خداوند او را در خدمات دینی موفق فرماید. آمین.

۱. شیخ بابار رسول قصائدی پراکنده به دوزبان کردی و فارسی دارد، که جز مقدار کمی از آنها به چاپ نرسیده و اگر آنها جمع می شد دیوانی بود. و در شعر تخلص «کردی» یا «ملول» و یا «بابا» را اختیار کرده است.

### سید باباشیخ کاژاوی

او سید نجیب و عالم جلیل شیخ باباشیخ ابن شیخ عبدالله بن شیخ محمد کاژاوی است که نسبش طبق شجره‌ای که آن را دیده‌ام به حاج خالد کاژاوی نوه شیخ ابی‌الوفاء محمد تاج‌العارفین در قریه پوشین واقع در جنوب برزنجه متصل می‌شود، و این محمد تاج‌العارفین در کتب تراجم به ابوالوفانرجسی مشهور است، از نسل سیدمحمود مظفربن امام محمد باقر(رض). شجره نسب ایشان را دیده‌ام که به مهر بسیاری از سادات بزرگوار مهور است. از جمله حضرت سیدکاک احمد شیخ ابن شیخ معروف نودهی آنرا گواهی کرده‌اند ایشان در ۶۰۰ سال قبل یا بیشتر در کردستان به دین خدمت کرده‌اند، و مردم را به راه خیر و صلاح و فلاح ارشاد نموده‌اند. صاحب ترجمه حدود سال ۱۳۰۲ در بانه متولد شده و در بیت شریف خودشان که پایگاه بلنددین و دانش بود تربیت یافت و به مدرسه اختصاصی پدرانش داخل گردید و مشغول درس شد. کم‌کم ترقی کرد، و طبق عادت مردم آن دوره به مدارس مختلفه رفت و زحمت کشید، پیش از وصول بحد کمال و فراغت از تحصیل پدرش شیخ عبدالله فوت کرد، و عمویش شیخ یحیی به اداره مدرسه قیام نمود، و باباشیخ در پی کسب علوم به خارج از بانه رفت و در بیاره نزد مولانای بزرگ ملاعبدالقادر مدرس (قدس سره) اقامت کرد تا اجازه گرفت و به محل خود بازگشت، و سخت به تدریس و خدمت دین پرداخت، و با کمک عمویش حاج شیخ یحیی تا سال ۱۳۳۶ افاده نمودند و تدریس و ارشاد کردند که ناگاه آتش جنگ جهانی اول بدان نواحی سرایت کرد و از آنجا به ناچار هجرت کردند، و به قریه چویسه نزدیک پنجون آمدند. و حاج شیخ یحیی در آنجا فوت کرد. خداوند او را رحمت کناد. پس سیدباباشیخ ناچار به انتقال عائله خود و عمویش که قریب ۲۰ نفر بودند، در این سال سخت و قحط و غلا، به اورامان شدند، و به قریه ده‌مه‌یو رسیدند پس ازمندی به قریه بارام‌آوا رفتند و در آنجا دو سال ماندند که به حقیقت شیخ علاء‌الدین در این روزهای سیاه نسبت به آنان کمک و مساعدت چشمگیری فرمود تا بالأخره از نکبات آن سال خلاص شدند و بحمدالله استراحت یافتند. سپس به قریه آلمانه انتقال یافت و نزد «فرج‌الله بیگ» مالک آلمانه که از نسل مصطفی سلطان بود، مدرس شد. این فرج‌الله بیگ مردی محترم و صاحب عقل و ادب و کرامت و بخشندگی بود، و به سید باباشیخ و خانواده اش خدمت نمود و مدرسه را برای او تعمیر کرد، پس باباشیخ فایده کامل در آن مدرسه به مسلمانان رسانید، و هر دو با هم در ۱۳۵۰ به حج رفتند و بحمدالله تندرست بازگشتند و حاج سیدباباشیخ مانند سابق به تدریس ادامه داد، اما تجارت را نیز به آن ضمیمه کرد، تا ثروتی برایش فراهم آمد و نصف قریه آلمانه را خرید و مدتی محدود از آن استفاده کرد. و سیدباباشیخ

در مدت تحصیلش در بیاره به مرحوم شیخ نجم الدین تمسک کرد، و با شیخ بابر رسول که آنجا بود دو دوست یکدل و خوش رفتار و راست کردار بودند، و بر این صداقت تا هنگام مرگ اذامه دادند. همچنین سید باباشیخ علاقهٔ محبت به مرحوم شیخ علاء الدین داشت، رحمهم الله بفضله. صاحب ترجمه سال ۱۳۷۵ هجری با این خوی و روش مسلمانانه و اعتقاد راستین در قریهٔ آلمانه وفات یافت، و فرزندان را از خود بجا گذاشت، از جملهٔ ایشان حاج سیدعلی است که در صفحات آتی ترجمهٔ احوال او نیز خواهد آمد.

### سیدبابا شیخ زنبیلی

او سید باباشیخ ابن سید عبدالکریم بن سید محمد بن سیدعلی ابن سیدباباشیخ بن سیدعبدالقادر ابن سید محمود بن سیدعبدالغفور بن سیدمصطفی ابن سیدحسن ابن سیدجامی ابن سیدعبدالکریم ابن سیدحسن ابی بکر مشهور به مصنف پیرخضری شاهونی رحمهم الله بوده است، که در حدود ۱۳۰۵ هجری متولد شد و در خانه خودشان که مرکز علم و فضل و ارشاد بود بزرگ و داخل مدرسه گردید، قرآن را ختم و کتابهای کوچک معموله را آموخت، آنگاه به تحصیل انواع علوم عربیه پرداخت و علوم عقلی را بدان افزوده بویژه ریاضیات را از علوم عقلیه با دقت تمام و اهتمام فرا گرفت تا اینکه بحد دانشمندی بزرگ که صاحب دو علم ظاهر و باطن باشد رسید و در ردیف آنان قرار گرفت. و چون او از خانوادهٔ بزرگ و صاحب آبرو و ثروت از لحاظ مال و ملک بود، دست تصرف زیادی در املاک و زمین و باغ داشت و بهرهٔ آنها را بدست می آورد، و آن را در وجه زائران و سایر طبقات مسلمانان مصرف می نمود.

او مدرسه ای داشت که به نوابغ اهل علم معمور بود و او شخصاً در این مدرسه تدریس و افاده می نمود، تا اینکه کثرت مراجعین و زائران و مهمانان او را از تصدی تدریس بازداشت (ازدحام مردم و مهمانداری و پرداختن به امور آنان تمام وقت او را گرفت)، لذا مدرسه و تدریس را به مدرس معینی وا گذاشت که خواهان وجه معاش مطابق معمول محل بود. و این خانواده بر همین منوال دوام یافت تا سال ۱۳۳۶ هجری که سر بازان روسیه بر منطقه مکرری و زنبیل هجوم آوردند، و شیخ بالضرورة با زن و فرزند و برادران و خانواده به سلیمانیه هجرت کردند، و تا هنگامی که لشکر روسیه تزاری به کشور خود بازگشتند و اوضاع آرام شد در آنجا ماندگار شدند، سپس با مهاجران دیگر به محل خود مراجعت نمودند بر همان روش سابق زندگی و وظیفهٔ خود را شروع و ادامه دادند.

و ایشان «خانواده باباشیخ زنبیل» باز به خدمت علم و دین پرداختند تا آنگاه که در ۱۳۶۳ اجل او فرا رسید. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. او چند فرزند بجا گذاشت اما من بر اسامی و احوال آنان مطلع نشدم، جز پسر بزرگش معروف به سیدعزیز که در محل خود به وظایف واجبه قیام کرده است. خداوند او را حفظ کند، و به آنچه موجب رضایت و محبت اوست موفقش فرماید. نکته ای که در این مورد باید گفته شود این است سید باباشیخ جد سوم صاحب ترجمه است که او در قریه چور مریوان میان عموزادگانش از سادات چور ساکن بود. و فتنه ای میان ایشان برپا شد، پس خود و اولادش از چور کنار گرفته، به قریه بیژاوه نزدیک حلبجه مهاجرت کردند، و سپس به ده کانی تورفتند و آنجا ماندند، و بچه آوردند تا زمان حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی و فرزند ارشدش بهاء الدین که بین آنان مصاهرت واقع شد، و شیخ عثمان سیدعبدالکریم را خلیفه خود کرد، و دختر خود را برای او ازدواج کرد، پس بوسیله این خویشاوندی سببی این خانواده جزو شیوخ نقشبندی شدند، یعنی علاوه بر نسبت سیادتشان با خانواده نقشبندی نیز نسبت پیدا کردند.

### بهاء الدین امام

استاد بهاء الدین بن محمد در سال ۱۲۹۵ هجری تولد یافته بعد از تمیز قرآن کریم را ختم کرد. بعداً کتابهای کوچک معموله را خواند، و داخل مدارس علمی شد، و علوم عربیه را آموخت و کم کم ترقی کرد، و تقریباً در ۱۳۱۴ به ناحیه مکریان سفر کرد و به خدمت دانشمند بزرگ حاج ملاعبدالله ولزی که به اطلاع فراوان و تخصص در علوم عقلی مخصوصاً ریاضیات مشهور بود رسید، و در ۱۳۱۶ به اورامان بازگشت و در مدرسه بیاره و ملازمت مولانا عبدالقادر مدرس درآمد، و تحصیل بقیه علوم را ادامه داد. همچنین در خدمت حضرت شیخ عمر ضیاء الدین به طریقه نقشیه تمسک کرد و بقیه حیات خود را به سلوک و طی آداب طریقت نزد آن حضرت گذرانید، و بر طاعات و مشغولیات طبق روش نقشیه مداومت نمود. و در این اوان از استاد ملاعبدالقادر مدرس اجازه علم نیز گرفت، و در بیاره با اشتغال بسلوک و مجاهدت در طریقت با هم مسلکان خود باقی ماند، مانند برادرش ملاعزیز، و ملاعبدالله مریوانی کانی سانانی، و ملا محمود کانی میران، و ملا صلاح الدین فاوجی، و ملامصطفی خورمالی، و غیر ایشان. و در طریقت به مقام مناسب رسید، و شیخ نجم الدین او را خلیفه خود کرد، و در حجره ای از حجرات خانقاه بیاره بدون علاقه دنیوی به عبادت ادامه داد. تا سال ۱۳۳۰ که در این سال با زنی از خویشاوندان خود ازدواج کرد. و این زن از او سه پسر بدنیا آورد: احمد و محمد و عزیز،

و فقط يك دختر. و تا سال ۱۳۳۷ بر حال و روش خود باقی بود. در این تاریخ حضرت شیخ نجم‌الدین به رحمت خدا پیوست، و پسرش شیخ نورالدین بجای او نشست بعد از آن ملا بهاء‌الدین به زادگاهش بازگشت و چند ماهی آنجا اقامت کرد، تا اینکه حضرت شیخ علاء‌الدین برادر حضرت شیخ نجم‌الدین (قدس سرهما) از خانقاه دورود به بیاره آمد و در آنجا استقرار یافت، ملا بهاء‌الدین به بیاره آمد و به شغل امامت (پیشنمازی مسجد خانقاه بیاره)، و ادای واجبات (وعظ و تبلیغ و تعلیم آداب اسلام) به مریدان پرداخت، و اطاق مخصوصی داشت که در آن ساکن بود، و در اطاق خودش یا قرآن تلاوت می‌کرد و یا به مطالعه کتب می‌پرداخت، یا به طلاب درس می‌داد بویژه کسانی که تمایلی به علم فرائض نشان می‌دادند. و اوقات او چنین می‌گذشت، و کمتر او را فارغ و غافل و بدون اشتغال به ذکر یا عبادت یا تلاوت قرآن یا تدریس و تعلیم می‌یافتند. و با اینهمه عبادات و کارهای خداپسندانه به آنچه از حاصل بستان خود فراهم می‌نمود، قانع بود، و از وجوه اوقاف بیاره بندرت و بسیار کم چیزی می‌خواست. و بهمین روش و حال آمر به معروف و ناهی از منکر استمرار ورزید تا سال ۱۳۶۷، در این تاریخ از شیخ اجازه گرفت که برای خود در پشت اطاق مرقد مشایخ بیاره قبری حفر کند. و حضرت مرشد اجازه داد، و چون چند ماهی از صدور این اجازه گذشت در فصل تابستان ماه شعبان ۱۳۶۸ هجری مریض شد و از همین مرض به رحمت خدا پیوست. و در همان قبر که قبلاً آماده کرده بود، بخاک سپرده شد. خداوند او را رحمت کند و قبر او را پاک و منور فرماید.

اما پسران و دخترانش: ارشد اولاد او احمد در زمان تحصیل علم فوت کرد. همچنین دخترش در زمان حیات پدر چشم از جهان فرو بست، و دو پسر بعد از خودش باقی ماند محمد و عزیز. اما محمد نزد من [مؤلف کتاب حاضر] و بابا رسول علوم را به حد کمال رسانید، و از دست بابا رسول اجازه گرفت که الآن امام و خطیب مسجد جامع خورمال می‌باشد، ولی عزیز از کسب حلال و تجارت زندگی کرده و می‌کند. خداوند او را موفق گرداند.

### ملا باقر بالکی

عالم بزرگوار و فاضل سرشناس حاج ملا باقر فرزند شیخ حسین بوده است که در قریه هه‌نی من از توابع سنندج در حدود سال ۱۳۲۰ هجری متولد شد و در محل و زادگاه خود شروع بخواندن کرد و قرآن را ختم نموده کتب اعتقادی و حکایات اخلاقی معموله گلستان و غیره را فرا گرفت، سپس به آموختن علوم عربیه صرف و نحو و غیره پرداخت و در مدارس موجود آن

نواحی کوشش نمود تا اینکه در ۱۳۳۸ به خدمت دانشمند و ادیب و ریاضی دان بزرگ ملا سعد مدرس «بوریدر» واقع در ناحیه ژاورود رسید و شمسیه در منطق را نزد او خواند و در بین طلاب بزرگی و تیزهوشی و زودفهمی و خوش خطی و نویسندگی و فضل شهرت یافت، و در واقع نیز همچنان بود، و بین من [مؤلف] و او بارها در زیارات معمولی او از بیاره و مرشد بزرگش حضرت علاء الدین دیدار دست می داد و در آن هنگام کتاب عصام الدین در استعاره را می خواندم. و بعد از چند ماهی شنیدیم که به مدرسه مفتی ملا عبدالله عالم جلیل و مشهور سندیج ابن ملا محمود دشی رفته است، و اندک مدتی نیز نزد او باقی ماند و در اواخر بهار آن سال شنیدیم که از این عالم بزرگ اجازه افتا، و تدریس را دریافت کرد، و به قریه چور از ناحیه مریوان بازگشت، و نزد سادات چوری اولاد علامه سیدحسن چوری معروف در سمت مدرسی مدرسه چور اقامت نمود. مردم از این وضع تعجب می کردند زیرا او تحصیل علم معمولی را تکمیل نکرده بود. با این وصف بعد از استقرار او در مدرسه چور در اندک مدتی طلبه های تیزهوش و طالب حقیقی علم و مشهور به علم و فضل به دور او پروانه وار گرد آمده در نهایت امتنان و رضامندی از تدریسش نزد او درس می خواندند و شهرت او و علم سرشارش بالا گرفت، تا اینکه اکثر مردم متفقاً گفتند که علم او وهبی<sup>۱</sup> است نه کسبی. و بعد از چند ماه توقف در قریه چور با زنی ازدواج کرد و یک پسر و دو دختر را برای او دنیا آورد، سپس زنش وفات یافت و خود ملا باقر تا ۱۳۴۱ در چور باقی ماند، و چون مدرس قریه بالك ملا محمد جوانرودی به قریه دره تفی در مریوان نقل مکان کرد، و ملا باقر از قریه چور به بالك آمد. پس فرصت تدریس و افاده علوم به عموم مردم توسعه یافت. زیرا قریه بالك به زارعان و کشتکاران ثروتمند آباد بود، و آقایان مالکان قریه به خدمت مدرس پرداختند و طلاب را با آغوش باز پذیرفتند، و به مدرس محترم و طلابش فوق العاده احترام می گذاشتند و شماره طلاب در محضر او پیوسته روبه افزایش بود، که از اطراف و اکناف می آمدند و از دانش پربرکت او مستفید می شدند، و تحت توجه او به سر حد کمال می رسیدند و از دست او اجازه می گرفتند. و آثار بزرگ و باارزشی در تدریس و فایده رساندن به طالبان علم از او ظاهر می شد. خداوند او را جزای خیر عطا فرماید.

ملا باقر یکی از علماء اربعه ممتاز در منطقه سیدباباشیخ آلمان، ملا محمود دره تفی کاکه حمه بیلو و ملا باقر بالك. والحق اخلاق و تواضع و محکم جوشیدن با مردم و شوخیهای

۱. علم وهبی یعنی علمی که صاحب آن برای بدست آوردنش چندان زحمت نکشیده و توفیق و تائید خدا همراش بوده است.



ادیبانه اش به احترام علمی و بزرگداشت او اضافه می نمود. و پس از مستقر شدن او در قریه بالك به بیاره آمد، و نزد حضرت شیخ علاء الدین بطریقہ نقشبیه تمسک کرد، و محبت و ارتباط روحی مناسبی نزد مرشد عظیم برای او حاصل شد، پس هر سال سه یا چهار مرتبه حضرت شیخ علاء الدین را زیارت می نمود. و چون من در ۱۳۴۷ مدرس بیاره شدم میان من و او الفتی زیاد حتی بیشتر از سابق بواسطه کثرت دیدار و تفاهم فراوان در مسائل علمی پیدا شد، و گاهی جماعتی از علما با ما جمع می شدند و مکالمات و مسائل فقهی با محبت و اخلاص و صدق و صفا میان ما جریان داشت، بطوری که انسان حس می کرد که در آن مجلس روحانیت و برکات زیادی موجود است، و همانا فرشتگان رحمت ما را احاطه کرده اند، مخصوصاً اجتماع من با او و سائر دانشمندان بزرگ در زیارت عادی من از تعدادی دوستان در سال ۱۳۶۱ هجری که از بیاره به مصاحبت فرزندم محمد فاتح به خانقاه دورود آمده بودیم، و از آنجا به قریه آلمانه برای ملاقات سید جلیل حاج سید باباشیخ آلمانه و از آنجا نیز به قریه چور، و از آنجا به قریه بالك رفتیم، و در این سفر با عده ای از علماء برخورد کردیم و ملاقات داشتیم و راجع به بعضی مسائل فقهی با هم صحبت کردیم، و در نهایت خلوص و صدق و صفا در قضایای مورد بحث تفاهم حاصل می نمودیم، و در این اجتماعات قدسی طلاب گاهی قضایای لطیفه می خواندند و از سماع آنها ذوق و حال و آرامش روان برای ما حاصل می شد بطوری که هرگز جز در اوقات شاذ مثل آن را ندیده ام. و هرگاه این سفر را بخاطر می آورم به اندازه ای متاثر می شوم که طاقت شرح آن را ندارم و بعد از انتقال من از بیاره و اقامتم در جامع حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (قدس سره) در بغداد، خداوند مرا به سفر حج بیت الله الحرام موفق فرمود، و خدمت حضرت شیخ عثمان سراج الدین ابن مرحوم شیخ علاء الدین که برای ادای فریضه حج آمده بودند و برادرش مولانا خالد و برادرزاده اش شیخ عابد و پسرش عبدالملک و برادر دیگرش شیخ امین و عده ای از علما یعنی: «ملا باقر بالك و ملا محمد امین کانی سانانی و ملازاهد ابن ملا محمد سقزی و سید عبدالمجید کلجینی، و جمعی دیگر از صلحاء در ملازمت شیخ بودند، رسیدیم و بسیار لذت روحی بردیم، اما بعد از چند روز پراکنده و از هم جدا شدیم، و از آن تاریخ دیگر او را ندیده ام.

این دانشمند معظم در ۱۳۹۳ هجری وفات یافته به روضه رضوان پیوسته است. قبرش پاک و روانش شاد و بهشت جایگاهش باد.

# ج

## مُلا جامی تکیه‌بی

شیخ محمدعلی قره‌داغی در مجله مجمع علمی کردی شماره ۲/۲ نوشته‌ای دارد که مفادش این است: او سید جامی بن سیدحسین بن سیداحمد بن سیدادریس بن سیدسیف‌الدین بن سیدعوض است، و این سیدعوض جد سادات قریه خه‌ربانی واقع در حلبجه و جد جماعت نسل شیخ جامی در قریه تکیه از قراء ناحیه قره‌داغ بوده است. سیدملا جامی عالمی بزرگوار و فقیهی بارع بود و در علوم مختلفه دینی دستی طولانی داشت، و فقط متاسفانه آثار او از بین رفته است و چیزی از آن به ما نرسیده است، و جز مقدار اندکی از آنها را نشنیده‌ایم، از جمله آنها: حواشی بر کتاب اظهار برکوی، و شرح مولانا عبدالرحمن جامی از کافیة ابن الحاجب رحمهم الله می‌باشد. ایضاً تاریکی و ابهام مقداری زندگی سیدجامی را احاطه کرده است جز اینکه در حاشیه کتابهای موجوده در کتابخانه شیخ عبدالله خریانی تتبع کردیم و این نتیجه گرفتیم که سیدملا جامی از وطنش تکیه مهاجرت کرد و از آن دوری گزیده و برای اندوختن علم تلخیهای غربت را چشیده و به موصل و اربیل و صهران (سوران) و کوی سنجق مسافرت کرده و با جنگهای کریمخان زند همزمان بوده است، و از خلال این آثار ممکن است که ما ولادت او را در حدود سال ۱۱۲۰ هجری حدس بزنیم، زیرا حواشی مخطوطه او در سنوات ۱۱۴۱، ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ استنساخ شده است، و این حواشی را در اربیل و موصل و شهرهای دور نوشته است، و غالب مدت که طلاب بر حسب عادت ممکن است به نقاط دوردست بروند، حدود ۲۰ سال

است، و سیدملا جامی دانشمندی بزرگ و خطاطی مشهور بود، و مرتب میان ساکنان قریه تکیه مقام و منزلت رفیع داشته و دارد با اینکه مدت زیادی از وفاتش می گذرد، و او را شیخ جامی گه وره (بزرگ) مینامند. او بنیانگذار مسجد بزرگ و محکم پایه (تکیه) بوده است، و سیدملا جامی جد دو طایفه عمده قریه تکیه بوده است. اعقاب زیادی داشته است که در میان آنان عالمان و صالحان بوده اند، و او جد پنجم نویسنده این مطالب (محمدعلی قره داغی) است. تمام شد به اختصار.

از یادداشتهای او آشکار می شود که قسمتی از اواخر عمرش در اوایل ایام شیخ عبدالله خریانی بوده است. و این شعر فارسی از سیدجامی و به او منسوب است:

جامی از بندگی خویش ملول      دارد از خواجگیت چشم قبول

یعنی: خداوندا همانا بنده توجامی از کوتاهی در اداء حق بندگی تو متأسف است. ولیکن او آرزوی قبول از لطف و بخشش تو دارد.

### مُلا جامی چوری

شیخ محمد قزلبی در رساله التعریف بمساجد السلیمانیه شرحی نوشته است که عین آن این است: از جمله ایشان یعنی از سادات چور سیدعلامه جامی چوری است که دارای تعلیقات مشهور می باشد و بوداق سلطان حاکم ولایت مکرری مدرسه جامع احمر برای او در شهر سابلاغ بنا کرد، و مدرسه ای دایر و معمور بود، و در اوائل قرن دوازدهم هجری وفات یافت. خداوند تربت او را پاک دارد من (ملا عبدالکریم مؤلف) می گویم: مشهور و به حد تواتر رسیده است که ملا جامی چوری ابن ملا عبدالکریم متوفی در سال ۱۰۵۰ هجری و ملا عبدالکریم ابن ملا ابوبکر مصنف است که او از زادگاهش قریه چور به سابلاغ مسافرت کرد، و از آنجا به شهر وان در ترکیه وارد شد و مدتی در آنجا اقامت کرده سه جلد از تفسیر قرآن خود را تألیف کرد. آنگاه به وطن اصلیش چور بازگشت و آنجا فوت کرد، و در جوار پدرش مولانا ابوبکر مصنف دفن شد. قبرهایشان پاک و معطر و خداوند آنان را در پرده ای از رحمت خود بیوشاند. و نیز چنانکه مشهور است ملاجامی چوری در قصبه قه لاجوالان در اوائل قرن دوازدهم هجری مدرس بوده است، و همانا در همین اوان به شیخ حسن مشهور به شیخ حسن گله رزده فرزند شیخ محمد نودهی درس گفته است. زیرا شیخ حسن مذکور در سال ۱۰۸۸ هجری متولد شده است. و باز در شجره نسب ملا عبدالقادر مدرس بیاره چنین یافتیم که نسبت او به ملا مراد می پیوندد که

او نیز نسبش به سید جامی ابن سید محمود جان ابن ملا ابوبکر مصنف رحمه الله می‌رسد و این سید جامی نیز در ولایت بابان بوده است، چنانکه نوشته شده، و این نوشته از طرف بسیاری از بزرگان و مشایخ و علمای مشهور مهر شده است. و نمی‌دانیم که ملا جامی چوری کسی است که در جامع احمر شهر سابلغ مدرس بوده است و بعداً قضا و قدر او را از سابلغ به ولایت بابان برای هجرت در اوائل قرن دوازدهم سوق داده است؟ یا اینکه ملا جامی همان کسی است که پسر سید محمود جان ابن مولانا ابوبکر مصنف است؟ و مانعی ندارد که هر دو پسر عم یکدیگر بوده و دارای اسم واحدی بوده باشند، منظورم ملا جامی چوری ابن ملا عبدالکریم است و جامی چوری ابن سید محمود جان ابن ملا ابوبکر مصنف است. و امید است خدای بزرگ در آینده ما را در تحقیق این موضوع موفق کند تا به کتاب حاضر خود اضافه کنیم. اگر خدا خواست.

### شیخ جرجیس اریلی

در کتاب غایة المرام آمده است: شیخ جرجیس اریلی علامه آگاه به منطوق و مفهوم و عارف به همه علوم معقول و منقول، صاحب قدم محکم و همت بلند، غوطه‌ور در جواهر انظار و شناگر در بحار افکار بود. نزد شیخ عبدالله اصم در اریل درس خواند، پس از آن به قریه ماوران رفت، و نزد شیخ اسمعیل و شیخ فتح الله و شیخ صبغة الله فرزندان ابراهیم حیدری تلمذ کرد و از آنان استفاده نمود، و ظاهراً علمش کامل شد و قدرش بالا گرفت و جمعی انبوه از علم او مستفید شدند، سپس از دنیا کنار گرفت و به سیاحت پرداخت، و مدتی طولانی سیاح بود بعداً به اریل بازگشت و به تدریس شروع کرد و طلاب از اطراف به حضور او آمدند، پس از آن به موصل رفت و مدتی آنجا تدریس نمود بعد به وطنش عودت نمود و آنگاه به موصل بازگشت. صاحب غایة المرام گوید: اثبات واجب و شرح آن را پیش او خواندم، سپس به مسقط الرأس و محل انس خود برگشت هنگامی که استاد ما (موسی) مُرد، وزیر محترم سلیمان پاشا او را دعوت کرد و در این موقع او در عقره بود، لذا مدرسه شیخ موسی را به او تفویض کرد، و من قسمتی از شرح ملخص را نزد او خواندم. بعدها فریضه حج را به جای آورد و شهرهای مشهور و بزرگ را گردش کرد، در اکثر این شهرها درس گفت و جاه و منزلت بزرگی نزد پادشاهان داشت. چنانکه گفته‌اند:

إِذَا جَاءَ مُوسَىٰ وَأَلْقَى الْعَصَا فَقَدْ بَطَلَ السَّحْرَ وَالسَّاحِرَ

یعنی: وقتی موسی آمد و عصا را به زمین انداخت بازار سحر تباہ و ساحران ناامید شدند. (کنایه از غایت احترامی است که به هر جا وارد می‌شد طبقات مختلفه برای مقام علمی

او قائل و نسبت به امر او مطیع می شدند). طریقت را از شیخ شریف اسمعیل برزنجی (ولیان) گرفت، و از شیخ احمد بغدادی نیز استفاده طریقت و عرفان نمود. از او مسألت کردم که چیزی از احوال و بعضی از شرح طریقت و مشایخ خود را برای من بنویسد. بعد از وصول به این محل نامه او رسید. و این خلاصه و برگزیده در آن نوشته بود: از اولین استادان او در علم عبدالله اصم مکنی به ابی محمد و ملقب به اسکندری بود، که خداوند در علوم عقلی و نقلی او را فتحباب عطا کرده است، در علوم مختلفی مطلع و قبلاً جز مقدار کمی از متون نخوانده بود. و در علم وحدت و تجرید نیز استاد بود، شعر لطیف هم دارد که در جای دیگر مذکور است. پس نزد فاضل علامه فتح الله حیدری درس خواند، و بعد از او نزد برادرش اسمعیل افندی مشغول شد، و سپس نزد برادر علامه اش صبغة الله (و من احسن من الله صبغة) علوم عقلی را مذاقه کرد، و بعضی از تفسیر قاضی و قسمتی از حواشی آن را نیز. و آنگاه او را مجاز کرد به اجازه عامه برای جمیع مرویات او و شنیده ها از او. و همانا اجازه تدریس کتب صحاح سته احادیث نبوی و روایت آنها را نیز دارد. ولی نگفته است که اجازه حدیث را از که گرفته است. و البته شیخ او در طریقه قادریه سید اسمعیل بن سید محمد برزنجی که نزد عموم بخوبی شهرت دارد، و نیز طریقه قادریه و نقشیه را پازهم به سیر و سلوک از شیخ احمد بغدادی اخذ کرد که خود او نیز از شیخ قاسم خانی صاحب سیر السلوک که در حلب به سقاط القفل مشهور است! زیرا هرگاه اراده خروج از هر دروازه شهر داشت قفلها خود بخود می افتادند (گشوده می شدند)، کسب طریقت کرده بود. انتهى.

عمر او الآن قریب ۷۰ سال شده است و شعر لطیف دارد، این اشعار از اوست:

ورب حمامة فی الدوح باتت	با شجان و حزن مستکن
علی ایام وصل حیث فاتت	تعید النوح فنا بعدفن
اقاسمها الهموم اذا اجتمعنا	وتروی قصة الاشواق اعنی
علی حکم الهوی فیما اقتسمنا	فمنها النوح والعبرات منی

یعنی:

چه بسا کبوتر شب را در بوستان گذرانیدند	و با غمها و اندوهها آرام گرفت
برای از دست رفتن ایام وصال است	که نوحه را بنغمه های متنوع تجدید می کند
هرگاه با هم گرد آئیم غمها را تقسیم کنم	و حکایت عشقبازیها را برای من بازگویی کند
بقاعده عشق و به فرمان او بین خود قسمت کنیم	نوحه گری از او، و اشکهای ریزان از من
باز در غایت العرام از او وارد است که والی موصل سلیمان پاشا جلیلی او را دعوت کرد،	
پس بدانجا رفت و در مدرسه پدر و جدش تدریس کرد، یعنی مدرسه جامع پاشا، بعد از جامع	

وزرا نیز عهده‌دار خطبه نماز جمعه شد، و نیز متصدی مدرسه محمدپاشا جلیلی (علاوه بر مدرسه خودش) گردید. و درخانه وزیر نامبرده ناگهانی مرد سال ۱۲۶۰ هجری. و همین دانشمند صاحب ترجمه به جماعتی از دانشمندان مشهور موصل اجازه تدریس داد (دانشمندان فراوانی قبلاً در حضور او طلبه بودند، و از علم او کامیاب شدند و بدست او مجاز گردیدند).

### جعفر بن اسماعیل برزنجی

جعفر بن اسماعیل بن زین العابدین بن محمد برزنجی حسینی فقیه و عالم به اخلاق پیغمبران بود در جامع الازهر درس خواند و در مدینه منوره در مسائل فقه شافعی مفتی گردید، و در همانجا وفات یافت. از آثار او: «تاج الابتهاج علی النور الوهاج فی الاسراء والمعراج»، و «الکواکب الانور علی عقد الجواهر فی مولد النبی الازهر»، و «نزهة الناظرین فی مسجد سید الاولین و الآخِرین» است. وفات او به سال ۱۳۲۷ هجری ۱۸۹۹ میلادی اتفاق افتاد.

### جعفر بن حسن برزنجی

جعفر بن حسن بن عبدالکریم بن محمد بن بابار سول برزنجی مدنی فقیه و ادیب بود. در ماه شعبان در مدینه منوره متولد گردید، و پس از رشد و تحصیل متصدی افتاء شافعیه در مدینه شد (مفتی شافعی مذهبان)، و در همان شهر متبرک وفات یافت. از آثار او نظم «مولد النبی و قصة المعراج» و «مناقب سید الشهداء سیدنا حمزة العرین لاسماء صحابة البدرین»، و «الفضل اللطیف باجازة الشرع الشریف»، می باشد. و به سال ۱۱۸۷ هجری مطابق ۱۷۶۴-م وفات یافته است. و در کتاب سلك الدرر نوشته اند که جعفر بن حسن متولد شد و صالحانه و مسلمانانه رشد و تربیت یافت، و در سخنرانی و انشاء استاد شد، و در مسجد شریف نبوی خطیب و مدرس گردید. و تالیفاتی سودمند و منشآت بلند و باارزش تألیف و ترتیب داد. از جمله رساله ای است که آن را: جالبه الکرب باسما اصحاب سیدالعجم و العرب نامیده است، و موضوعش اسما اصحاب حاضر در دو جنگ بدر و اُحد بوده است، و او در عصر خود فردی ممتاز بود. وفاتش در شعبان ۱۱۷۷ بوده و در بقیع دفن گردیده است. رحمت خدا بر روان او باد.

### مُلاً جلال خورمالی

سید علامه دهر و یگانه روزگار مولانا ملا جلال الدین ابن سید علی ابن سید عمر حسینی

از نسل عبدالله بن امام موسی کاظم (ع) است، چنانکه گذشتگان او گفته اند؛ در صفحه هائی که به مصحف شریف خطی که با دست یکی از اجداد ایشان سید ابراهیم رحمه الله تعالی در سال ۵۳۰ هجری نوشته شده است: سید جلال در قریه قای نه یچه در شهر زور متولد شد و در مرکز گلنبر رشد کرد تا اینکه به سن تمیز وارد شد، پس به درس خواندن شروع کرد و قرآن کریم ختم نمود و به آموختن علوم عربیت پرداخت، و به مدارس موجود در منطقه و غیر منطقه رفت، و در علوم عقلیه و نقلیه اطلاعات کافی بهم رسانید و اجازه گرفت، و در جامع کبیر خورمال مدرس گردیده در ظل احترام و خدمات امراء بزرگ بابان زندگی کرد، و او را کمک نمودند، و بوستانها و زمینها و خانه هائی به او و طلبه هایش در اطراف خورمال اختصاص دادند. و در اطراف رود زه لم درهٔ بیاره به اندازهٔ کفایت عائله اش و اهل مدرسه و مهمانها زمینهای در اختیار او گذاشتند و بدون احتیاج به کسی دیگر وضع ایشان مرتب و مرفه گردید. پس فارغ البال به تدریس و افاده به طلاب علم و خدمت دین و نشر فتاوی در وقایع بین مسلمانان پرداخت. او معاصر دو دانشمند علامه شیخ عبدالله مدرس قریهٔ خهریانی، و ملا ابراهیم مدرس بیاره بود، و این سه نفر با هم مانند سه ستون دانش و دین در منطقه بودند، که طالبان معلومات از نقاط پراکنده مشتاقانه در حضور آنان گرد آمدند و فایدهٔ نیکو رسانیدند با سخنان منطقی و نصایح نیکو و راهنمایی خیر به مسلمین خدمت کردند بر پایه آیه کریمه: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن. آخر نحل. و هر کدام با مخارجی که از محل موقوفه در اختیار آنان بود، مرجعی برای فقرا و پایگاه راحت بخشی برای مسکینان شدند. ایشان مردم را اطعام می کردند، و به فریاد ستمدیدگان می رسیدند، و میان خود آمد و شدها و ملاقاتها و جلساتی برای آرامش خاطر و رفع خستگی و راحت روان داشتند، و اجتماعی سودمند و بزرگ و مهم تشکیل می دادند که در این اجتماعات نکات خوشمزهٔ ادبی و لطیفه ها جریان داشت بطوری که مردم در اینگونه مجالس با تربیت و فرهنگ اسلامی آشنا می شدند. و ملا جلال الدین با بعضی از طلاب خود غالباً در بوستانهای موقوفهٔ مدرسه واقع در درهٔ بیاره به گردش می پرداختند، و از صفای هوا و آبهای شیرین و سایهٔ درختان شمر که مانند باغهای بهشت بود استفاده می کردند، و تاکنون نیز باغاتی در این دره یافت می شود که به باغ مسجد مشهورند و اسم مسجد بر آنها اطلاق می شود، و من از مردم علت آن را پرسیده ام، در جواب گفته اند که این زمینها موقوفات مسجد جامع خورمال هستند. و علاوه بر آنهمه اشتغال به طاعات و عبادات و اتصاف به فضائل تدریس علوم و ارشاد و نصیحت مسلمانان در خدمت مرشد نجیب و عالم به هر دو علم ظاهر و باطن و تصوف و نورانیت روحی شیخ حسن گله رزده به طریقۀ قادریه تمسک کرد و نزد او

سلوك نمود تا اینکه او را در ارشاد مردمان به آداب ذکر و فکر و ورع و تقوی و تزکیه نفس و توجه کردن به عالم قدس خلافت داد، و بر این خدمات بزرگ و وظایف مهم مدت زمانی پایدار ماند، تا اجل مبرم او فرا رسید، هنگام تابستان وقتی که در دره بیاره بر حسب عادت خود به سیر و سیاحت مشغول بود به رحمت خدا پیوست. و این موضوع از بعضی نامه‌ها که میان مولانا خالد وعده ای از امراء موجود در خورمال مبادله شده است مستفاد می شود (زیرا مولانا خویشاوندی و رحمت خاصی با او و اولادش داشت)، در ایام تحصیلش مدتی در مدرسه ایشان درس خوانده بود، و من از حضرت شیخ علاءالدین (قدس سره) شنیدم که مردم مشغول حفر قبر او بودند و از نماز ظهر غافل ماندند، وقتی آنان در چنین حالی بودند ناگاه شنیدند که یکنفر می گوید: الله اکبر پس صدا را شنیدند و برای نماز بیدار و آماده شدند (از غفلت بخود آمدند) و در آنجا کسی را ندیدند. و از این کرامت آشکارا تعجب کردند.

این فقید سعید بعد از خود چهار پسر به جای گذاشت: محمد و محمد امین و مصطفی و جلال الدین صغیر، همنام پدر. محمد و محمد امین پیش از ازدواج مردند ولی مصطفی عالمی فاضل و مشهور در گلنبر گردید، و نزد حضرت مولانا خالد نقشبندی به طریقه نقشبیه داخل شد و به دین خدمت کرد. او نیز بعد از خود سه پسر بجا گذاشت: محمد، علی، کاک امین، علی و کاک امین به علم نپرداختند، اما محمد عمر خود را در تحصیل صرف نمود تا عالمی فاضل گشت، و در خورمال ساکن شد، سپس در قریه سهرگت ماندگار شده پسری فاضل را بعد از خود به یادگار گذاشت که اسمش عبدالرحمن بود. و این عبدالرحمن نیز پسری دانشمند از خود بجا گذاشت که نامش ملامحمود بود و از این نیز فرزندی باقی مانده که اهل علم و نامش بختیار بود، خداوند او را موفق کند. اما جلال الدین صغیر دانشمندی مناسب بود، و پسری بجا گذاشت به اسم ملاعبدالله که او نیز فرزندی محمد امین نام گذاشت، و دختری رابعه نام که با شیخ محمد علی پسر شیخ میکائیل بن شیخ علی طویلی خلیفه شیخ عثمان سراج الدین (قدس سره) ازدواج کرد.

و این است مقدار معلومات من در مورد مولانا جلال الدین کبیر و نسل او تاکنون.

### شیخ جلال قره داغی

شیخ جلال ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر ابن شیخ معروف دهره قولی یکی از دوازده پسر شیخ عبداللطیف است که در حدود سال ۱۲۹۵ هجری تولد یافت، و در مدرسه پدرش در قره داغ تربیت شد و مدارج علوم را طی کرد تا



اینکه دانشمندی مشهور گردید، و به سمت امامت و تدریس مسجد حاج عزیز خیاط در سلیمانیه معین شد و به امامت و تدریس و وعظ و ارشاد و خدمت مسلمین به بهترین وجه قیام کرد و عالمی فاضل و زاهدی گوشه گیر و دور از دنیا بود، جز بقدر ضرورت و نیازش. به احوال خود و مراقبت و تزکیه نفس مشغول بود، و به حقیقت او دانشمندی مبارک اثر و باریک نظر و دور گرفته از مواضع تهمت و خطر و متخلق به اخلاق اسلاف صالحه و خاموش و آرام و در صورت لزوم ناطق به حق، و آمر به معروف و ناهی از منکر به اندازه توانائیش بود. و استاد و سرور من شیخ عمر قره داغی در هر فرصت او را زیارت می نمود، و از او آرامش خاطر می یافت، و به عنوان عموم شیخ جلال از او یاد می نمود، چونکه شیخ جلال به منزله عموی او بود، و هر دو از شجره واحده بودند، و در جد دوم شیخ جلال و جد سوم شیخ عمر بهم می پیوستند. خداوند ایشان را قرین رحمت فرماید. وی بر این حال خوش استقامت و مداومت داشت تا اینکه در ۱۳۵۰ هجری اجل او فرارسید برابر با ۱۹۳۰ میلادی، و پس از خود تنها پسری به نام محیی الدین بجا گذاشت که در امامت مسجد مذکور جانشین پدرش گردید او فرزند شایسته و دارای لطف سخن و ذوق سلیم و حسن اخلاق بود.

### جویریّه بنت احمد

جویریّه بنت احمد بن احمد بن حسین بن موسک بن موسی است که به هکاری مشهور بوده است در چهارم رمضان سال ۷۰۴ هجری دنیا آمد و مسموعات ابن صواف را از نسائی و مسند حمیدی شنید. و آنچه علی بن عیسی بن قییم از مستخرج اسمعیلی و جزء سفیان آموخته بود از او آموخت و ایضاً کتاب البعث ابن داود و غیره را از نوری ثعلبی آموخت، و صحیح مسلم را از شریف موسی، و از ابن شحنه و ست الوزراء صحیح بخاری را فرا گرفت. و از حسن بن علی کردی مسند عبد و مسند دارمی و اربعین طائی را، و کتاب عقل داود بن محبر و مجلسین امالی حرفی، و جزء سوم از فوائد علی بن خزیمه را فرا گرفت. و از جلال بن طباع الفرج بعد الشدة تألیف ابن ابی دنیار را آموخت. و این فرا گرفته ها و مسموعات را بارها تدریس کرد، و به دیگران آموخت، و بیشتر به درس و بحث عمر خود را گذرانید. ابو جعفر بن کدیک شرح حال او را نوشته است و از پیریش یاد کرده خودش مدتی قبل از جویریّه مُرده است، بعضی از مشایخ و استادان، و بسیاری از همدرسان و رفقای ما حدیث از او سماع نموده اند. و در ۲۲ صفر ۷۷۳ وفات یافته است قبرش پاک و بهشت جایگاهش باد.

## جُنید بَغدادی

در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خزازقواریری زاهد مشهور اصلش از نهاوند است، محل ولادت و رشد او عراق، و شیخ زمان و یگانه روزگار خود بوده است. سخنانش در مورد حقیقت مشهور و مدون است، نزد ابی نوردوست امام شافعی فقه آموخت، و بعضی گفته اند که او در مذهب سفیان ثوری فقیه بوده است، و با خالویش سری سقطی و حارث محاسبی و دیگران از مشایخ بزرگ که خدا از ایشان خشنود باد نیز مصاحبت مینمود. و ابوالعباس بن شریح فقیه شافعی نیز با او ملاقات کرده است، و این ابوالعباس چون در اصول و فروع صحبت می کرد حاضران متعجب می شدند، او به ایشان می گفت آیا می دانید که این علم و فهم و فصاحت و بلاغت را از کجا حاصل کرده ام؟! این از برکت همنشینی با ابوالقاسم جنید است. در مورد عارف از جنید سؤال کردند؟ جواب داد عارف آن است که رازدل ترا بدون اینکه خودت صحبت کنی و بر زبان آری بگوید. او می گفت: مذهب ما به اصول کتاب و سنت مقید است. يك روز دیده شد که تسبیحی در دست دارد به او گفتند با همه بزرگی مقام که تو داری تسبیح بدست می گیری؟ جواب داد این راهی است که بوسیله آن بخدا رسیده ام و از آن جدا نمی شوم (آن را ترك نمی کنم). و نیز جنید گفته است که خالویم سری سقطی به من فرمود: با مردم سخن بگوی (برای مردم سخنرانی و موعظه کن) در حالی که من در دل خود مهابتی از صحبت کردن در میان مردم احساس می کردم و نفس من به من می گفت که مستحق این کار هستی، شبی پیغمبر را در خواب دیدم و آن شب جمعه بود به من فرمود با مردم سخن بگوی بیدار شدم و پیش از صبح به سرای سری سقطی آمدم و در را زدم به من فرمود: ما را تصدیق نکردی تا اینکه به تو گفته شد، فردای آن روز در مسجد جامع نشستم و میان مردم منتشر کردند که جنید نشسته است و با مردم صحبت می کند، يك پسر مسیحی با من رو برو شد و گفت: ای شیخ معنی این فرمایش پیغمبر (ص) چیست: اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله. پس ساکت شدم و سر به زیر افکندم و گفتم اسلام بیاور (مسلمان شو) زیرا وقت مسلمان شدن تو رسیده است، و آن شخص مسلمان شد. شیخ جنید گفت از هیچ چیز به اندازه شنیدن چند بیت بهره مند نشدم! به او گفتند که آن چیست؟ جواب داد که در راه قراطیس می گذشتم از خانه ای صدای کنیزی شنیدم که آواز می خواند به آن گوش دادم، چنین می گفت:

اذا قلت اهدی الهجر لی حلال البلی	تقولین لولا الهجر لم یطب الحب
وان قلت هذا القلب اجرقه الهوی	تقولی بنیران الهوی شرف القلب
وان قلت ما اذنبت قلت مجیبة	حیاتک ذنب لایقاس به ذنب

یعنی:

اگر بگویم دوری تو لباس بلا را به من بخشیده است  
 تو گوئی اگر فراق نبود عشق و محبت خوش نبود  
 و اگر بگویم که عشق تو قلب مرا سوخته است  
 تو گوئی قلب با آتش عشق شرافتمند گردد  
 و اگر بگویم: من گناهی ندارم، تو در جواب گوئی  
 زنده ماندن تو گناهی است که با گناهان دیگر قابل مقایسه نیست.

پس فریاد زدم و بیهوش افتادم، در چنین حالتی ناگهان صاحب خانه از خانه بیرون آمد و گفت: سرور من این چه حالی است؟ گفتم از تأثیر آنکه شنیدم چنین شدم، پس گفت ترا به شاهد می‌گیرم که آن کنیز را از جانب خود به تو بخشیدم. گفتم: اینک او را قبول کردم و در راه خدا آزاد نمودم. سپس او را برای یکی از یارانم در محل سکونت خود تزویج کردم. پسری نجیب برای او بدنیا آورد که به بهترین وجه تربیت شد و رشد کرد.

جنید سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ هجری مصادف با نوروز خلیفه عباسی در آخرین ساعات روز جمعه در بغداد فوت کرد، و روز شنبه در شونیزیه بغداد نزدیک دائیش سری سقطی (رضی الله عنهما) بخاک سپرده شد. و هنگام مرگش قرآن را ختم کرده و دوباره از سوره بقره شروع نموده و چون ۷۰ آیه آن را تلاوت کرد، چشم از جهان فرو بست. خداوند او را رحمت کند. و از آن جهت به خراز مشهور است که صنعت خز داشت (پوست خز را آماده لباس می‌کرد). و نیز بدان جهت او را قواری می‌خواندند که پدرش شیشه ساز بود. و نهند به فتح نون است، و سمعانی به ضم نون و بعد از الف و او مفتوح و نون ساکن و دال مهمله گفته است، و آن شهری است از شهرهای کوهستانی مغرب ایران و گفته شده است که نوح علیه السلام آن را بنا نهاده است و اسم آن نوح آوند بوده است که آوند به معنی «بنا کرد، ساخت» می‌باشد پس آن را مستعرب کرده «نهند» گفته‌اند. و شونیزیه به ضم شین معجمه و سکون (و) و کسر (ن) و سکون (ی) و آخرش (ز) مقبره مشهوری است در غرب بغداد که قبور جمعی از مشایخ در آنجا قرار دارد. خداوند از همه آنان راضی باد.

### جاگیر کردی

جاگیر که خداوند قبر او را پاکیزه و مرقدش را نورانی کند، از عرفای بزرگ کرد است. شیخ یوسف نهبانی رحمه الله در کتاب جامع الکرامات می‌گوید: امام شعرانی گفته است که او

«جاگیر کردی» از مشایخ بزرگ و عرفای مشهور است که تاج العارفین ابوالوفا او را مدح گفته و نام او را با عظمت یاد کرده است، و درباره او فرموده است: «از خداوند مسألت کرده ام که جاگیر مرید من شود، پس خدا او را به من بخشیده است» و شیخ جاگیر می گوید: «من عهدی را از مریدی نگرفتم (بیعت مریدی را قبول نکردم) مگر آنکه نام او را قبلاً در لوح المحفوظ نوشته دیده ام». و او گفت: هر مرید و بیعت کننده ای از اولاد ما است. او در سال ۵۵۰ هجری وفات یافت در عراق نزدیک پل رصاص به مسافت یک روز دور از سامرا سکونت داشت، و در همانجا مُرد و طائفه اش در نزدیک مرقد او دهی بنا کردند که آباد بود برای رفاه زائران و طلب برکت از روح او. (قدس سره)

### جهلان کردی

در کتاب جامع الکرامات آمده است که او یکی از دوستان و همنشینان زبده شیخ یونس فنی ماردینی بوده است. و سراج گفت: برای ما روایت شده است که از دوستان شیخ یونس فنی ماردینی مردی کُرد بوده است به نام جهلان. و او احوالی خارق العاده داشته است، از آنجمله اینکه در آسیای یکی از نقاط موصل حاضر شد و زنی زیبا را یافت که آسیابان او را به تأخیر می انداخت به منظور غرضی فاسد، بالاخره فقط شیخ جهلان و زن مذکوره باقی ماندند آسیابان گفت: ای جهلان گندمت بیاور، جهلان گفت: زن قبل از من آمده است (نوبت این زن است) پس با او مخالفت و مشاجره نمود. شیخ در حال پریشانی و عصبانیت از آسیا خارج شد و گفت هر دو زود بیرون شوید، شیخ پایش را بلند کرد و نفس کشید، پس سنگ آسیا مانند تیر بیرون جهید، و از دیوار آسیا به بیرون پرتاب شد، و به کوهی که در آنجا بود، منتقل شد. پس آسیا شکافته شد و آسیابان در آن فرورفت، مانند میخی که به دیواری فرورود، و قسمت بزرگی از آسیا شکست و خراب شد، و به این اکتفا نکرد، تا اینکه گفت: به عزت خدا سوگند، نمی گذارم هرگز آباد شود. پس مالکش چندبار آن را تعمیر نمود و فوراً خراب می شد، سپس از ناتوانی آن را بجا گذاشت، و از تعمیرش صرف نظر نمود. و تاریخ فوت او را ذکر نکرده اند. خدا از او راضی باد.

# ح

## حامد عمادی

حامد بن علی ابراهیم عمادی دمشقی حنفی مفتی دمشق و پسر مفتی قبلی آن، در فقه و فرائض و ادبیات تفوق یافت او شخصی موقر و دارای هیبت بود. ۳۴ سال در منصب افتاء ماند، و مؤلفات زیادی دارد، از جمله: فتاوی در دو جلد بزرگ. و تفصیل بین التفسیر و التاویل، وضوء الصباح فی ترجمه ابی عبیده الجراح، و ترجمه شیخ الاکبر، و شرح خطبه اکتشاف، و رساله ای در اقیون، و مجموع رسائل و دیوان شعر، و شرح بیته الرقمتین. او غالباً دروس خود را با خطبه‌هایی از انشاء خودش شروع می نمود که آن خطبه‌ها در مجلدی بزرگ جمع شده اند. تولد او به سال ۱۱۰۲ هجری و وفاتش در ۱۱۷۱ در دمشق اتفاق افتاد. خداوند بزرگ او را ببخشاید.

## ملاحامد بیسارانی

حامد بن ملاعلی بیسارانی، گفته می شود که نسبتش به ادیب کُردملا مصطفی بیسارانی می پیوندد، حدود سال ۱۲۲۵ در قریه بیساران نزدیک سنندج یا در قریه ککلی آوا به فتح کاف اول و سکون کاف دوم و لام مفخم کاک علی آوا، یعنی قریه ای که کاک علی آن را بنا کرده است، متولد شد. بعد از رسیدن به حد تمیز به درس قرآن پرداخت، بعداً کتابهای کوچک و سپس کتابهای علمی را تحصیل کرد، و به مدارس مختلفه رفت، تا در علوم پیشرفت کرده به حد

دریافت اجازه رسید. در این هنگام اخبار ارشاد حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی در قریه بیاره گوش او را نواخت پس به خدمتش رفت درحالی که جوانی ۲۵ ساله بود، مجذوب روحانیت او شد و به طریقه نقشینه تمسک کرد، و به سلوک و صحبت او استمرار ورزید، و مکتوباتی در جواب سؤالات مردم از خارج می نوشت، املانی لطیف و انشائی عالی داشت، و بالأخره از خواص حضرت مرشد گردید، پس او را مقام خلافت بخشید و خواهر زوجه خود را که برادرزاده حضرت مولانا خالد بود به ازدواج او درآورد و بیش از پیش نزد او ترقی کرد، و هنگامی که حضرت شیخ عثمان از بیاره به سلیمانیه رفت و به پیشنهاد امیراحمد پاشا ابن سلیمان پاشا بابانی در خانقاه مولانا خالد ساکن شد، در این موقع ملاحامد ملازم خدمت شیخ و مثل خلیفه او بود، و هرگاه شیخ به محلی مسافرت می نمود، در اداره خانقاه می کوشید و از طرف او نیابت می کرد. وقتی که دوران احمدپاشا سهری شد و اوضاع تغییر کرد، و عبدالله پاشا به امارت قیام نمود، حضرت سراج الدین سلیمانیه را ترک کرده به بیاره عودت فرمود و چندی بعد به قریه طویله انتقال یافت که مسقط الرأس او بود، و ملاحامد مدام ملازم حضور شیخ بود، و با زوجه مزبوره ازدواج کرده و دوپسر عبدالمجید و شمس الدین را برای او بدنیآ آورد که اگر خدا خواست بزودی شرح احوال آنها می آید. صاحب ترجمه چنانکه کاتب مرشد بود مردم را نیز موعظه می کرد، و به طلاب تدریس می نمود، و کتاب را برای خود استنساخ می کرد، و کتابهایی نیز تألیف کرد، که یکی از آن تألیفات شرح مثنوی است در سه جلد که الآن نزد حاج ملا عثمان پسر ملاعزیز مدرس قریه پریس نزدیک حلبچه است. و یکی دیگر شرح فارسی او بر کتاب ذات الشفا فی سیره مصطفی که ملامحمدجیشانی علامه شهیر آن را شرح نموده است. دیگر شرح فارسی او بر منظومه ابن رسلان در فقه و عقیده است. دیگر حاشیه بر منظومه گلشن راز در تصوف به فارسی است. و نیز منظومه ای کُردی در عقاید دارد. و نیز از آثار خطی او نسخه ای کامل از تحفه ابن حجر است که حاشیه مزوری نیز تا «کتاب جماعت» بر آن نوشته است و الآن در کتابخانه خانقاه بیاره است. او ادیبی فاضل و عالیقدر بود که در مناسبات تولد فرزندان مرشدش قصائدی پرآوازه و محکم به فارسی دارد. همچنین در تهنیتها و تعزیتها نیز اشعاری بدیع و شگفت انگیز سروده است. و در حدود ۱۳۱۲ هجری در بیاره وفات یافت. خاکش پاک و جنت جایگاهش باد.

### حسن بن علی بن قاسم

در طبقات سبکی آمده است: حسن بن علی بن قاسم شهرزوری، ابوعلی قاضی در

شعبان ۴۹۷ هجری بدینا آمده پس از رشد نزد شیخ ابی منصور رزاز به تحصیل علم و فقه پرداخت و در موصل تدریس کرد، و در سوم ذیحجه سال ۵۶۴ به ابدیت پیوست. انتهی از ترجمه ابن باطیش.

### حسن بن علی بن عبدالله

حسن بن علی بن عبدالله شهرزوری در سال ۶۱۴ متولد شد، و بعدها به بغداد آمد و از مؤتمن بن قعیره و غیره سماع درس و حدیث نمود، امامی عالم و عامل و زاهد بود قرطبی نوشته است که چندسال مفتی بغداد بوده است. او کتاب مهذب شیخ ابواسحق شیرازی را درحفظ داشت. بالأخره در ذیقعدہ سال ۶۸۲ وفات یافت.

### حسین بن عبیدالله

در طبقات اسنوی آمده است که قاضی ابوعلی حسین بن عبیدالله (به تصغیر) بندینچی ارشد اصحاب شیخ ابی حامد و صاحب تعلیق مشهوره از او به نام جامع است که تعلیق جامع کتابی پرارزش و نادر است، و نزد من نسخه ای از آن موجود است. ایضاً صاحب الذخیره کتابی ارزشمند است که من بر آن آگاهی یافته ام از مؤلفات اوست. و قاضی ابوعلی مؤلف مذکور شخصی صالح و پرهیزگار بود، شیخ در طبقات خود گفته است: در اواخر عمر به شهر خود رفت، و در جمادی الاولی ۴۲۵ وفات یافت. در حاشیه کشف الظنون وفات او را ۴۹۵ نوشته اند.

### حسن بن بشر آمدی

حسن بن بشر بن یحیی آمدی ابوالقاسم عالم ادبیات و به روایتی شاعر نیز بوده است و شعر دارد. اصلش از آمد و محل تولد و وفاتش بصره بوده است. از کتابهای او: المؤلف و المختلف خطی است در اسماء شعرا و کنیه آنان و القاب و انساب ایشان و در موازنه و مقایسه بین بختری و ابی تمام، و در معانی شعر بختری نیز بحث کرده است، و نیز در مورد معانی خاصی و معانی مشترک شعر، و نثر منظوم، و تبیین غلط قدامه بن جعفر در کتاب نقد الشعر، و تفضیل شعر امرؤالقیس بر سایر شعراء جاهلیت، مطالبی در کتاب مزبور آورده است. و دیگر از مؤلفات او: کتاب فَعَلْتُ وَأَفْعَلْتُ می باشد که در مورد این دو صیغه شرحی بسیار مهم و مفید نوشته است. و دیوان شعری صدورقی نیز از او به جای مانده است.

### حسن بن داود ناصر

حسن بن داود ناصر، ابن ملك معظم عیسیٰ از طایفه بنی ایوب ابومحمد مجدالدین ملقب به ملك امجد صاحب كرك، از امرای دولت ایوبیه است. او از فضلا بود و به مراتب ادب آشنائی داشت، و در تدریس غالب علوم مشارکت می کرد به سال ۶۷۰ هـ.ق برابر با ۱۲۷۱ م وفات یافت.

### حسن کُردی

حسن بن موسی مولدش آلبانی و اصلش کُرد و محل سکونتش دمشق بود، وی یکی از فضیلائی متصوفه است. شرح حکم ابن العربی، و شرح رساله شیخ ارسلان و شرح مواقع النجوم ابن العربی، و شرح عوامل جرجانی و غیره... از مؤلفات و نوشته های او بوده اند. در سال ۱۰۴۸ هجری مطابق ۱۷۳۶ م، به سرای جاودانی شتافت. و در کتاب سلك الدرر چنین آمده است: که حسن بن موسی البانی المولد کُردی نزیل دمشق شیخ عارف و علامه مدقق پیشوای اهل حقیقت و یگانه وقت و فرید دهر، صوفی و قطب و خاشع و مربی و زاهد و متقی و جامع بین ظاهر و باطن بود، و تألیفاتی دارد؛ از آن جمله: شرح حکم از شیخ محیی الدین عربی، و شرح رساله شیخ ارسلان رحمه الله، و شرح تصریف عربی و حاشیه بر شرح عقاید قیروانی. او به دمشق آمد ابتدا در مدرسه سلیمانیه مقام گرفت بعد به جامع عِداس، در کوی قنوات تغییر مکان داد، سپس به خانه ای در محله قیمریه رفت و نقیب الاشراف دمشق مولی سیدحسن را در خانه خود اسکان داد، و خانه ای چسبیده به خانه خود را برای او گرفت (انتخاب کرد)، و در آنجا پایدار ماند، علمش آشکار و صیت دانش او اشتهار یافت و به تدریس و افاده پرداخت، دارای کرامات و خارق عادات بود، و در حصول رضای خدا ملامت ملامتگران در او اثر نداشت، و مردم عقیده فراوان به او داشتند. حدود ۱۰ روزی بیمار بود، و از این بیماری وفات یافت، و در قبرستان مرج الدحداح دمشق مدفون گردید. و بزودی به جای خود ترجمه احوال فرزندش عبدالرحمن از نظر خوانندگان می گذرد.

### حسن بن احمد بن زفر

در کتاب طبقات اسنوی مسطور است: حسن بن احمد بن زفر اربلی حکیم عزالدین بوده است. ذهبی گفته است: عده زیادی با ما شنیده اند، که او در نقل خود صادق بوده است، و سماع تقریرات و تدریسهای او به اثبات رسیده است. او کتابهایی تألیف کرده، در تاریخ و سیرت



نبوی نیز تألیف داشته و عدۀ کثیری با ما درس او را سماع کرده اند. اما در مذهب و عقیده اش گمراه و تابع فلسفه خود بود غالب تاریخش ترجمه شعر است، و با آن ترجمه های عجیب و تازه ای همراه است که بر فضل سرشار او دلالت دارد. و او در دَویریه حمد صوفی بود. ذهبی گفته است: از او شنیدم می گفت: پدرم پولی برای من بجا گذاشت و من آن را در شهوات صرف کردم، تا به کلی تلف و تمام شد، پس از آن چیزی به عنوان گرو و وثیقه در مقابل يك جواله جو نزد يك کشاورز گذاشتم و هدیه ای برای او حاضر کردم و به زنش دادم، زن گفت که شوهرم در کشتزار است نزد او رفتم و با او صحبت کردم، ناگهان در سر راه من و در وسط کشتزار چیزی گرد افتاده جلب نظر کرد، من آن را برگرفتم و بسته ای کوچک و سنگین و لفافه پیچیده بود به او گفتم: من پیش از تو به منزل می روم، آنگاه کمی از او فاصله گرفته بسته را باز کردم و در آن ۷۰ دینار یافتم، شب را نزد او خوابیدم و صبح همدیگر را آزاد کردیم و به شهر رهسپار شدم، و حال من بعد از آن به این پول عوض و روبراه شد، در جمادی الآخر سال ۷۲۶ هجری وفات یافت.

### حسن بن عُمر کُردی

حسن بن عمر بن عیسی بن خلیل بن ابراهیم کُردی که به جیزه مصر آمده بود، در حدود سال ۶۳۰ هجری در دمشق بدنیا آمد، پدرش سرپرست تربت ام الصالح و فراش آنجا بود پس فرزند خود را نزد ابن اللتی آورد و مسنددارمی و عبد و دو جزء ابی الجهم و مائة السیرسجیة، و جزء اول ابن السماک، و اول مشیخة الفسوی، و جزء دوم از جلد سوم حدیث مخلص، و مسند عمر از نجار، و مجلس حرفی، و اربعین طائی و غیر آنها را سماع نمود. و باز از مکرم موطای امام مالک، و جزء فلکی<sup>۱</sup> را سماع کرد، و از همان مکرم، و نیز از حسن بن سالم بن سلام جزئی را که در آن تفسیر مالک بود استفاده کرد، و از سخاوی نسخه فلیج و بلدانیه را آموخت، و یک ختم قرآن را برای او تلاوت کرد، سپس به مصر رفت و در جیزه سکونت اختیار کرد، و به دکانی در جلو دروازه مسجد جامع کاغذ می فروخت و در جامع مغریه مؤذن بود، و برای مردم سند و قبالة می نوشت. در سال ۷۱۲ اطلاع حاصل کرد که مردم اتهاماتی بر او وارد کردند و او را به تفریح گرفتند و بر او شوریدند.

این دانشمند حدیث زیاد می گفت، سپس دچار ثقل سامعه گردید بطوری که شنیدن بر او مشکل گردید تا آن اندازه که سبکی جزء اول ابن السماک را در ۶ مجلس به او تلقین کرد. ابن

۱. جزء فلکی نام کتابی است در هیأت و نجوم.

رافع از قول سبکی گفت که سبکی به من خبر داد که او سه ختم دوری دسنوسی برای الحسن سخاوی قرائت نمود، که سومی جامع بین آنها بود. تولدش در ذی الحجة سال ۶۳۹ در تربت ام الصالح دمشق بود و پدرش فراش بوده است. و در ۱۳ ربیع الآخر سال ۷۲۰ در جیزه وفات یافت. او آخرین کسی بود که در مصر از شیوخ نقل حدیث کرد، جز ابن اللتی. ابن رافع در جزء اول کتابی که در مورد شیوخ مصر در سال ۲۰ نوشته است، گفت: او باقیمانده علمای حدیث و اسناد دهنده احادیث بسیار در شهر خود بود. او در معجم خود گفته است: علّت ظهور او طبق حکایت پدرم این بوده است هنگامی که حسن بن عمر کردی در عشره نهم از عمر خود بود یکی از طلاب از حال او جو یا شد (یعنی موقعی که به اسم او اطلاع حاصل کرد). به او گفتند که مؤذن معزیه مصر بوده است در آنجا جو یا ی او گردید به او گفتند که در جیزه می باشد در جیزه گفتند که به مسافرت رفته است، پس به دنبال او رفتند و او را نیافتند تا اینکه در سال ۷۱۳ دوباره گفتند که در معزیه مؤذن است به آنجا مراجعه کردند و من همراه پدرم بودم که نشانی او را در جیزه دادند بالاخره در جیزه او را یافتند و پدرم نزد او چیزی خواند. و محدثان را به او هدایت می کردند. و از هر طرف به او روی آوردند.<sup>۱</sup>

### حسن بن محمد

حسن بن محمد بن عبدالرحمن بن علی بن ابی البرکات ابن ابی الفوارس اریلی، بدرالدین ابن ابی السدید، در ربیع الآخر سال ۵۰۸ در دمشق متولد شد، و از ابن الدائم و ابن ابی عمر و برادرزاده اش ابراهیم و الفخر و دیگران سماع نمود و حدیث را نقل و تشریح کرد. او پسردائی قاضی نجم الدین بن شمس الدین بن ابی عمر است. در مورد استادانش: او از امام ابوالفرج بن ابی عمر ثالث، و از فخر ثالث درس سماع کرده است و کتاب طهارت را از ابن داود آموخت و حدیث نقل کرد، و برزالی و ابن سیدالناس و ابن رافع درس او را سماع نموده اند و جماعتی از شیوخ مصر از او برای ما حدیث نقل کردند، از آن جمله اسمعیل بن ابراهیم حاکم بود.

۱. به دلیل آنکه احادیث را با سند خوب می دانست، و در امانت و عدالت مشهور بود لذا مردم به او اعتماد و اعتقاد داشتند.

### حسن نورینی پشدری

شیخ حسن بن محمد ابن ابراهیم کُردی صهرانی نودینی شافعی محقق فهامه و مؤلف استاد از بزرگان علمای کرد بوده است، و در رفع مشکلات و حل مسائل پیچیده علمی و غور در معانی ید طولانی داشته است. در حدود سال ۱۰۷۵ به دمشق آمد، ابتدا به ملا ابوبکر ابن ملا جامی خصوصیت پیدا کرد و در تدریس مدرسه سلیمیه جانشین او شد، زیرا او بواسطه بیماری عارضه قادر به تدریس نبود و حلقه تدریس را در جامع اموی در مقام خضر تشکیل داد من در آنجا او را دیده ام در حالی که مسائل بسیار دقیق و مشکل را تدریس و تقریر می فرمود که دلالت بر نظر دقیق و تحقیق زائد الوصف او داشت. دوست ما ملا محمد ابن رستم صهرانی که از اقربای او بود مرا خبر داد که صاحب ترجمه در صهران نزد مولی رسول صهرانی درس خوانده است و در دیار بکر نیز از مولی قهره قاسم، و مولی عمر بن انجلی صاحب شرح بهائیه در حساب و حاشیه بر میرابوالفتح در آداب نیز استفاده علمی نموده است، و برای من گفت که او ابن انجلی را از تمام اساتیدی که دیده بود برتر می دانست. در دمشق با نهایت دقت شرحی بر بهائیه نوشت، و رساله ای نیز در شرح سوره مطففین دارد. او با دقتی بسیار عجیب شرحی بر قطر ابن هشام را شروع کرد و قسمت عمده آن را نوشت ولی تکمیل نکرد. در زهد و ورع به درجه ای بود که دیگران بدان نرسیدند. احوالی داشت و خوارقی که دلالت بر علو مرتبت او در مقام ولایت دارد. ملا محمد مذکور برای من حکایت کرد که ملاحسن صاحب این ترجمه به من گفت که او در وطن خودش قرآنی می نوشت، روزی برای کتابت نشسته بود ناگهان دید که دوات طوری از مرکب پر شد که اطراف خود را پر کرد، ترسناک و وحشت زده برخاسته قریب ۱۰ قدم دوید سپس متوجه شد و دید که دریائی از جوهر در پشت او جاری است، بعد فرو نشست (مرکب در جای خود فرو رفت و ناپدید شد)، آنگاه به جای خود بازگشت و شروع به نوشتن کرد. و از اینگونه حکایات خارق العاده را زیاد برای من نقل کرد. و هنگامی ملا ابوبکر بن ملا جامی فوت کرد او بدنبال احتیاجات خود به روم مسافرت نمود، و بعد از مدتی در روم اجل او فرارسید. و در چهل سالگی به رحمت خدا پیوست.

### شیخ حسن عمادی

شیخ حسن کُردی عمادی شافعی نزیل دمشق یکی از محققین در علوم است که تبحر او در علوم عقلی مورد شهادت همگان بود. در حدود سال ۱۰۳۱ به دمشق آمد و ازدواج کرد و نزدیک مدرسه ظاهریه خانه ای خرید و در دمشق تدریس نمود، و اکثر طالبان علم دمشق در زمان

او از وجودش بهره مند شدند. تندنویس و درست فراگیرنده بود، بسیاری از کتب را به خط خود نوشت، از جمله آنها حاشیه شیخ زاده است. و تمام کتابهای خود را وقف طلاب علم دمشق نمود. نویسنده می گوید: این کتابها نزد طایفه سعسانی است، و نیز کتابهای دفتریش که محتوی کتب بسیار ارزشمند و قیمتی هستند. در آخر عمر تدریس دارالحدیث احمدیه نیز به شیخ ملاحسن داده شد که در آنجا نیز مدتی درس گفت. خلاصه او از افراد برجسته زمان خود از لحاظ علم و فهم و فضل و کمال بود. وفات او در ۱۰۴۸ اتفاق افتاد و در قبرستان فرادیس دفن شد. رحمه الله.

### حسن بن عدی

حسن بن عدی بن صخر بن مسافر کردی، تاج العارفین، شمس الدین ابو محمد در موصل کشته شد. از تصانیف او الحلوۃ لاریاب الخلوۃ و محک الایمان و هدیه الاصحاب است، و شعر زیاد نیز دارد.

### حسن نقشبندی

حسن بن محمد بن حسن بن محمد نقشبندی از واردین قسطنطنیه و مشهور به حسام الدین بوده است. و شرح الشمائل ترمذی از اوست. در سال ۱۲۸۲- هـ مطابق با ۱۸۶۵ میلادی، وفات یافت.

### سید حسن مکنی به ابی بکر مُصنّف

او سید حسن بن سید هدایت الله بن سید بدایت بن سید یوسف جان بن سید یعقوب جان است که بین مردم به ملا ابو بکر مُصنّف معروف بوده است، و از نسل سید بایزید بن سید محمد زاهد مشهور به پیر خضر شاهو است. تاریخ و مکان ولادت او ضبط نشده است جز اینکه او نوه ملا بدایت، و برادر تنی ملا الیاس مالک قریه که لاتی از قراء کلاترزان تابع سنندج می باشد، و ظاهر است که او در آنجا متولد شده است. و از تاریخ وفاتش پیداست که بعد از نهصد و اند هجری قمری متولد شده است. صاحب ترجمه در خانواده علم و عبادت و سیاست تربیت یافت و به تحصیل وارد شد، و بعد از طی مقدمات به مرحله تحصیل علوم رسید پس بر حسب معمول در مدارس مختلفه به دنبال علم رفت، و به واسطه ولع زیاد به ازدیاد معلومات به کشورهای دوردست اسلامی مسافرت کرد از جمله به مصر و حجاز. و در شهرهایی مانند مکه و مدینه کسب

علم نمود، در مدینه مدّتی اقامت کرد چنانکه در مقدمه کتاب طبقات الشافعیه آمده است، که این کتاب را عادل نویهض تحقیق کرده و بر آن تعلیقاتی افزوده است. بالاخره به کردستان بازگشت، و مدرس مدرسه متصل به مسجد جامع سور گردید که امیر حمزه بابانی کُردی از دودمان بابان آن را پیش از هزاره دوم هجری ساخته بود، و ۱۸ سال در آنجا مدرس بوده کتاب وضوح را در آنجا تألیف کرد و آن شرح محرر رافعی از فقه شافعی در ۴ جلد ضخیم است و خطی است و تاکنون چاپ نشده است. دیگر کتاب سراج الطریق است در تصوف و اخلاق و کتاب ریاض الخلود است در حکایات و وقایع گذشته. و کتاب آفتاب و آن شعر است در استغاثه و فریادخواهی و ستایش حضرت رسول به زبان فارسی است، و در ابتدای این منظومه بعد از بِسْمِ اللَّهِ... این شعر آمده است:

آفتاب رخ تو نور هُدی      طلعتت شرح نصّ کَرْمنا

یعنی: آفتاب رخسار مبارک تو نور هدایت کننده بسوی دین است.

و همانا سیمای صورت مبارک و نورانی تو بیان آیه لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... می باشد و عصر تدریس او در جامع سور با ایام حکومت هه لوخان اردلانی همزمان بود، و او کسی است که مدرسه را تجدید بنا کرد و ملا ابوبکر را به تدریس آن گماشت و این حاکم اعتقاد فراوان و محبت زیادی به صلاحیت و بزرگواری او داشت.

روایت می شود، او شبی از صاحب ترجمه ملا ابوبکر مصنف دیدن کرد و او را در حال نوشتن دید و چراغی نزد او نیافت! فقط سنگی که چراغ را هنگام روشن شدن روی آن می گذاشت محل را روشن می نمود. از مشاهده این حال اعتماد و اعتقاد حاکم به کرامت او بیشتر گردید. لذا به پاس احترام و بخاطر تهیه محل معیشت او نصف قریه نه نه را به فتح دونون، به او بخشید. که این قریه بر جهت شرقی نهر گرده لان واقع است که بعد از تفکیک و تقسیم مولانا سهم خود را تحویل گرفت، و در زمینهای متصله به کوه چشمه کم آبی بود که در لغت کُردی آن را چوری ناو گویند، روی این زمین دهی تازه را بنا نهاد که چور نامیده شد و اسم منسوب آن چوری است که بعد از آباد شدن و به ثمر آمدن این درختان آن را بر اولاد ذکور خویش و طلاب علوم دینی و مهمانان وارده بدانجا وقف کرد، و صورت وقفنامه به شرح زیر است: به نام خداوند بخشاینده مهربان: به نام خدائی که در ازل و ابد پادشاهی از اوست، و ستایش لایق خداست، ستایشی که ستایشگران او همیشه بدان مشغولند. و درود و سلام بر محبوب او باد آنکه پیغمبری بعد از او نبوده و نیست، و بر اولاد و یاران و سربازان او باد. اَمَّا بَعْدُ: ابوبکر حسن بن هدایت الله پیر خضری می گوید: قریه چور را بر اولاد اولاد اولاد و نواده های

ایشان وقف کردم که منافع آن را برای خود و برای کسانی که مخارج زندگیشان بر عهده ایشان است، و بر مهمانان و طلاب و فقراء مسلمان و صلحای ایشان مصرف کنند. خداوند از ما بپذیر. آمین. و خود در چور به ارشاد و تدریس و خدمت مسلمین و پناه دادن فقرا و اصلاح بین مردمان در تمام طول حیات شریف خود علی‌رغم خواسته‌های نفسانی و عصبانیت از بدر رفتاری مردم، ادامه داد. تا در سال ۱۰۱۴ هـ وفات یافت، و در قسمت جنوبی قریه چور به خاک سپرده شد. فرزندان فیاض بجا گذاشت، و به آنان سفارش کرد که به اولاد و نواده‌های او سید گفته نشود و فقط به عنوان «ملا» اکتفا شود، از ترس غرور و افتخار به نسب و فرط شوق و تمایل به تحصیل علم و شخصیت. و ایشان مدتی از روزگار مطابق وصیت او رفتار نمودند و هیچگاه ذریه او از یکی یا دو یا چند نفر از دانشمندان خالی نبوده است، و حتی افرادی از ایشان نبوغ یافتند. که اگر خدا خواست بزودی ترجمه احوالشان می‌آید. خلاصه آنکه آنچه ما در مورد این شخص بزرگ و اولاد او دریافته‌ایم این است که فرزندان او کسانی که در شجره‌های ایشان به عنوان فروغ می‌آیند، چهار فرزند است که ملا عبدالکریم بزرگتر ایشان بود و او پدر ملا جامی است و سادات چوری از او منشعب می‌شوند. و سادات قلعه چوالان و چوارتا در منطقه بابانیه عراق و سید حسن چوری نیز از اولاد او می‌باشند. و ملا محمد نیز جد سادات قریه چناره از توابع فرمانداری دربندیخان جزو اُستان سلیمانیه و نیز جد سادات قریه کس نزان در اطراف شهر سقز است و یکی از آن سادات شیخ نجم‌الدین بن شمس‌الدین است. و ملا یوسف خان نیز جد سادات تایجوزیه است که سید عبدالرحیم مشهور به مولوی صاحب دیوان ادبی و تألیف اعتقادی به زبانهای عربی و کردی و فارسی از آنها است. و ملا محمود جان نیز جد ملا مراد بازیا است که در قریه رشه کانی ناحیه تالان وفات یافته و همانجا مدفون است، و مولانا ملا عبدالقادر مدرس مدرسه بیاره نیز از همین سلسله است چنانکه در شجره نسبش ثبت است. و ملاحسین جد قسمتی از سادات چور ساکن در خود قریه بوده است که به زراعت و فلاحت روزگار خود را مصروف داشته است، و خدا داناتر است.

### شیخ حسن بن شیخ محمد برزنجی

اوشیخ بزرگوار و دانشمند فاضل و نجیب شیخ حسن ساکن و متوفی در قریه گله زه رده پسر شیخ محمد نودهی پسر شیخ و ندرینی پسر شیخ بابا رسول برزنجی است، رحمهم الله تعالی. این دانشمند در قریه نودی در ناحیه شهر بازار در حدود ۱۰۸۸ هجری متولد شده او نوزادی اصیل و

خوش بخت و با شخصیت و بعدها معلمی آراسته به اخلاق عالیه بود. و در خانواده ای که از لحاظ علم و عمل و اصل و نسب مقام بلندی داشتند تربیت شد، و چون به سن تمیز رسید قرآن کریم را ختم و کتابهای کوچک معمولی اخلاقی و ادبی و دینی را خواند، سپس به تحصیل علم پرداخت، و به مدارس مختلفه برای کسب علوم سفر کرد و نزد بزرگترین مدرّسان زمان در قصبه قه‌لاچوالان از جمله نزد شیخ محمدوسیم بزرگ و علامه سیدملاجمی چوری و دیگر علمای مشهور درس خواند، پس چون به سطح بالا رسید اجازه گرفت. او در عالم آشکارا و مشهور بود، چنانکه در طریقت نیز نزد مرشد بزرگ خود یعنی پدرش که به کبریت احمر مشهور بود، و نزد خلیفه اش شیخ عبدالله السویدی و مرشد بزرگ شیخ احمد احسانی در بغداد و بالاخره نزد برادر بزرگترش شیخ اسمعیل معروف به قطب ولیانی (قدس الله اسرارهم) سلوک نموده طریقت را فرا گرفت. پس به همراه برادر از قریه نودی به اطراف قره داغ رفتند تا اینکه احمدبیگ از امرای زنگنه به زیارت آن دو موفق شد، و نامبرده در دستگاه آل عثمان و والی بغداد آبرویی داشت. پس مرسومی از دولت برای شیخ اسمعیل و شیخ حسن در دو قریه ولیان و گله زرده گرفت، و واردات آن دو محل را در وجه معاش این دو برادر و عائله و مریدان و مهمانان و طلاب ایشان خرج کرد. پس شیخ اسمعیل در ولیان و شیخ حسن در گله زرده اقامت کردند و به خدمت علم و دین و ارشاد مسلمین پرداختند. شیخ حسن رحمه الله در عبادت خدا و هدایت مردم بسیار علاقمند بود، و از علما و غیره مردمی فراوان پیرو او شدند، و از شهرها و کشورهای دور و نزدیک به او روی آوردند، و از جمله مریدان او شیخ مصطفی نودهی پسر برادرش شیخ احمد غزائی بوده است، و دیگر شیخ جعفر مجذوب، و علامه ملاجلال مدرس خورمال، و فرزندش سیدعبدالجبار، و حاج عبدالرحیم درگزی و ملامحمود غزائی، و ملااحمد مدرسان قصبه قه‌لاچوالان، و شیخ عبدالله هراتی و دیگران که از کثرت عدد بشمار نیایند.

صاحب ترجمه برای حج بیت الله الحرام از راه شام به حجاز مسافرت کرد، و با علما و اولیای سوره چون شیخ مصطفی، شامی و غیره... ملاقات کرد، و در این سفر فرزندش شیخ محیی الدین معروف به ولی کامل با او همراه بود، و شادمان و خوشحال از این سفر مبارک اثر بازگشت، و به همان ارشادات و افادات و برکات دینی و علمی خود مشغول شد بطوری که جز در موارد نادر اوقات خود را ضایع نمی نمود. او راجع به وقت شناسی و از دست ندادن فرصت توجه مخصوص داشت، و در مسجد قریه گله زرده پنجره های زیاد ساخته بود برای دلالت بر تغییر فصول و اطلاع از اوقات و اختلافات وقت نمازها. نتیجه آنکه شیخ حسن شخصی بود جامع شریعت و طریقت و دارای روح واقعی اسلامی، و غیرتمند و شجاع، در رعایت حدود و حقوق

خداوند از ملامت ملامتگران یا خشم و سختگیری ظالمان نمی ترسید. آورده اند وقتی نادر پادشاه ایران با لشکر فراوانش رو به موصل رفت، و به قریه موبکه واقع در ناحیه سورداش رسید، و از کسانی که در منطقه دارای نفوذ کلام هستند جویا شد او را به شیخ حسن هدایت کردند، لذا نامه ای به او نوشت و در آن مراد و مرام و احوال خود را برای او ذکر کرد، و در خصوص مقصود خود از او کمک خواست. به او نوشت: «از جانب من به دانشمند بزرگوار و شرافتمند جوان و نجیب، صاحب آثار و اوصاف حسنه و سخاوت و کرم، سیدحسن کلمات بلند و نسیم های عطر آگین و دروهای ارجمند هدیه باد و بعد مطلب مهم و اولین هدف من ترویج مذهب جدت حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه می باشد که منبع علوم و حقایق بوده است، و دوستی من نسبت به اجداد بزرگوار شما پرواضح است، و آمدن شما به حضور ما لزوم شدید دارد، به محض وصول امریه ما نزدما بیانید تا از آن وجود و همراهان و مریدانت تبرک بجوئیم، و در غیر اینصورت بزودی آتش خشم من بر شما وارد شود، والسلام». و حضرت شیخ چنین جواب او را داده است: «بِسْمِ اللَّهِ... ستایش سزاوار خداست، و سرانجام نیکو برای پرهیزگاران، و تجاوز به کسی نشود جز از طرف ستمکاران. و درود و سلام خدا بر سرور ما حضرت محمد و اولاد و یاران او باد، و بعد: نامه شما را دریافتم، اما ادعای دوستی اجداد من، نمی دانم آیا این دوستی آمیخته با بغض اصحاب است یا نه؟ و اگر با بغض اصحاب توأم است در قیامت موجب عذاب و نکال است و برای تو جز ضرر فایده ای ندارد. و اما ادعایت که هدفم ترویج مذهب حضرت امام جعفر صادق (ع) است، آن حضرت اگرچه از بزرگترین تابعان و کاملترین مجتهدان بوده است، اما بسبب انقراض اصحابش مذهبش مدون نگردید، و ما اگر می دانستیم که مذهب مدون دارد حتماً از او پیروی می کردیم، زیرا ما ذریه او بوده هستیم. و راجع به آمدن من، چون کم قوه و مریضم قادر به آمدن نیستم اما ترا وصیت ها و نصیحت هایی می کنم که اگر آنها را دانستی و بکاربستی نجات یافتی: از آن جمله اینکه تو با سلاطین عثمانی جنگ مکن زیرا اهل کشف اطلاع داده اند که تا نزدیک قیامت آنان باقی خواهند بود، و ایشان دارای اوصافی هستند که در غیر آنان یافت نشود. دیگر اینکه آنچه در سرداری از تخریب موصل و جنگ با اهالی آنجا، چنین کاری مکن، زیرا که موجب نابودی لشکر تو می شود. دیگر اینکه به توبه و استغفار شتاب کن پیش از اینکه آتش غضب خداوند بر تو فرود آید که همانا یکی از نزدیکان تو تصمیم گرفته اند که ترا بکشند، و درود بر پیروان هدایت و حق باد». و این موضوع را از کتاب النودهی تألیف شیخ محمدخال ضبط و نقل کرده ام، ولی من (مؤلف) معتقدم که در جواب ترکی هست که از دست نویسندگان و اشتباه آنان است، زیرا من از بعضی علمای معتبر



شنیده‌ام، از جمله عالم جلیل شیخ عبدالکریم مدرّس قریه احمدبرنده که در جواب این جمله نیز هست: «أما شما (نادرشاه) به نزول غضب شاه برمن اشاره نموده‌اید، ما را مترسان و آگاه باش که دوستان خدا ترس و غمی ندارند، و اینک من ترا می‌ترسانم از حيله بعضی از خویشاوندان نزدیکت بر تو، زیرا او می‌خواهد ترا بکشد. والسلام». و همانا آنچه حضرت شیخ حسن نادر را به آن انداز و تهدید کرد، به وقوع پیوست. زیرا لشکر نادر به عقب رانده شده شکست سختی خوردند و از موصل بدانجا رفتند که رفتند و در چهارم رمضان ۱۱۵۶ هجری برابر با ۱۷۴۲ میلادی بطوری که در کتاب القلم السامی فی ترجمه‌الشیخ الفلامی، و أمانة الادباء فی تاریخ الموصل الحدباء مذکور است که بالاخره بعد از شکست خوردن نادر و بازگشت او به ایران و رسیدن به محل خود در سال ۱۱۶۰ بدست یکنفر از خویشاوندان خود کشته شد، در بین راه و جریان حمله‌اش به اکراد خراسان جهت سرکوب ایشان، چنانکه در دائرةالمعارف اسلامی ذکر شده است. و در کتاب کشف‌المحن در مناقب سیدحسن و دیگر کتابهای تاریخ، و آنچه از کتاب شیخ محمد خال نقل کرده‌ام نیز این خبر موجود است.

و مرحوم شیخ حسن ۸ پسر به اسامی: محی‌الدین و عبدالجبار و معروف و عبدالصمد و عیسی و عبدالرحیم و محمدعارف و عبدالکریم از خود بجا گذاشت که این فرزندان در پی تحصیل و امرار معاش به نقاط مختلفه متفرق و منتشر گشته و از خویش فرزندان زیادی بجای گذاشتند. و سادات موجوده در قراء گله زرده و قره داغ و سرزُل و کانی سپیکه و داراغه و قووله و عمرکده و شوریجه و تیمار و سند ولار و باقلان و کوی سنجق از ذراری و اعقاب شیخ حسن هستند و از آنان نیز نواده‌ها و نبیره‌های فراوان منشعب و متفرّع گشته است. خداوند همه را در دارین موفق فرماید.

### حسن آمدی

حسن آمدی ابوبکر از دانشمندان قرن دوازدهم هجری است که رساله‌ای در مجاز و استعاره دارد که در تاریخ ۱۵ ربیع‌الآخر ۱۱۹۲ هجری از کتابت آن فارغ شده است.

### شیخ حستن مولان آبادی

او شیخ حسن بن شیخ ابراهیم بن شیخ میکائیل از نسل شیخ زکریای مهاجر که به ناحیه

خورخوره از توابع سقز در حدود ۸۰۰ هجری مهاجرت کرده است<sup>۱</sup>، و به شیخ نعمت الله ولی ابن شیخ زکریای شاذلی حسنی تمسک و بیعت نموده است. صاحب ترجمه تقریباً در ۱۰۴۰ هجری تولد یافته نزد پدر مرشد و دانشمند و فاضل خود تربیت شد، و قرآن مجید را ختم نمود و مبادی علوم را خواند، پس در مدارس متنوعه بلاد در پی علم رفت تا اینکه در علوم راسخ شد، و در مصر علوم را به پایان رسانید. بعد به عراق برگشت و مرشد بزرگ شیخ محمد نودهی برزنجی را زیارت نمود، و شاگردی او کرد، و به طریقه اش نیز تمسک نمود و پس از مدتی سلوک به درجه کمال رسید تا اینکه نودهی او را خلیفه خود کرد، سپس به وطن بازگشت و در قریه مولان آباد اقامت نمود و به افاده علوم و ارشاد طالبان و تنویر مسلمانان به وسیله نصایح و وعظ و برپا داشتن شعائر و احیای آثار اسلام مشغول شد بطوری که قلوب مردم متمایل به او شدند و برای دریافت آداب طریقت و اوراد و اذکار به دور او جمع شدند، و با وجود کثرت کار و اشتغال به امور تعلیم و ارشاد و نصیحت مردم، فرصتی گرانها برای خود پیدا کرد که قرآن شریف را با دست خود نوشت بطوری که از لحاظ زیبایی و صفا و شیوایی خط و دوری از عیب و نقص در دنیا بی نظیر بود. حکایت می شود: که او همچنانکه از مرشد بزرگوار شیخ محمد نودهی طریقت فرا گرفت، ارشد اولادش نیز از شیخ اسمعیل مشهور به قطب و لبانی طریقت اخذ و به او تمسک کرد، و ممکن است اینکار بعد از وفات شیخ محمد نودهی رحمه الله واقع شده باشد. شیخ حسن در ۱۱۳۶ هجری به رحمت خدا پیوست که به حساب ابجد شیخ حسن حق تاریخ وفات اوست. قدس الله سره و طاب ثراه.

### شیخ حسن قره داغی

اوشیخ حسن بن شیخ عبدالله بن شیخ عثمان بن شیخ عبداللطیف کبیر بن شیخ معروف مردوخی متوفی در دهه قوله پائین ترین نقطه دره بیاره و بلندترین نقطه شهر زوراست، اودر خانه خود که بیت العلم بود و در مدرسه پدراننش که مرکز فراگیری و درس و بحث بود تربیت شد، و قرآن کریم را ختم و کتابهای کوچک ابتدائیه را آموخت، بعد به علوم عربی شروع کرد، و با نظم کامل درجات علمی را طی کرده در انواع علوم عقلیه و نقلیه مهارت و استادی یافت و اخیراً به بغداد رفت و در مدرسه سلیمانیه که مولانا محمد فیضی افندی مفتی زهاوی در آنجا تدریس می کرد، اقامت گزید تا علوم را تمام کرد و از او اجازه گرفت، سپس به وطنش قره داغ برگشت،

۱. ۸۰۰ هجری تاریخ تقریبی مهاجرت شیخ زکریای مهاجر به خورخوره می باشد.

و بعد از مدتی به بغداد رفت و بعدها کوشش نمود که در شهر کفری مدرس گردد، پس موفق شد، و در کفری مقیم و مدرس و مشغول خدمت و دین گردید، و طلاب از اطراف و اکناف به او روی نهادند، و در تمام ربوع (گرمیان) مانند خورشید نمایان گردید، از کفری به دربندیخان در شرق و به کرکوک در غرب. پس آن منطقه را به نور علم و اخلاق عالیه و تدریس و ارشاد منور کرد، و طالبان راستین علم و دین از او استفاده و او نیز بی دریغ افاده دانش می کرد و از این منبع نور عالم را روشن می کرد. خداوند از طرف مسلمین پاداش نیک به او عطا کند. صاحب ترجمه روی این برنامه و روش پسندیده پایدار ماند، تا اینکه در حدود ۱۳۱۵ اجل او فرارسید. قبرش پاک و بهشت جایگاهش باد.

### سید حسن چوری

او سید حسن بن سید عبدالقادر بن سید ابراهیم بن سید عبدالرحمن بن سید ابراهیم مشهور به ملا میرزا ابن سید عبدالغفار ابن سید ابراهیم ابن سید ملا عبدالکریم ابن مولانا ابی بکر مصنف رحمهم الله تعالی بوده است. در حدود سال ۱۲۵۵ هجری قمری متولد و در زادگاهش قریه چور بزرگ و تربیت شد و در خانه پربرکت و مدرسه معمر خودشان پرورش یافت، و بعد از رسیدن به حد رشد و آموختن قرآن و غیره... به قراء و قصباتی که مدرسه و مدرس مشهور داشتند رفت، بالاخره به حضور صاحب فضل جلی مولانا ملا علی قزلبی در ترجان اطراف بوکان از توابع مهاباد رفت، و این مدرس بزرگوار به وفور علم و دقت و تأمل و تحقیق معانی در بین مردم مشهور بود سید حسن دو سال نزد او باقی ماند و مشغول تحصیل شرح شمس در منطق با حاشیه عبدالحکیم سیالکوتی هندی گردید، تا اینکه تمام آن را با دقت خواند و ختم کرد. مطلب شنیدنی اینکه در هفته دو یا سه روز اختصاص به درس او داشت، در آن روزها شروع به درس می کردند از ابتدای وقت معمول تا ظهر، که اگر درس تمام می شد هیچ، و الا بعد از نماز ظهر و استراحت باز می گشتند و بین ظهر و عصر نیز مشغول بودند و چون کتاب مذکور و حاشیه اش تمام کرد، استاد به او گفت: بعد از این در علوم بیشتر از آنچه خوانده ای مخوان! زیرا ما در این مدت به موارد بسیاری از انواع علوم برخورده ایم و تو در آنها دارای بصیرت هستی و دیگر محتاج به مطالعه و تدریس و تفهیم از طرف دیگری نیستی، پس اجازه عمومی در تدریس و افاده تمام علوم متداوله زمان را به او داد. و به وطن خود چور برگشت و مقام و شأن مدرسه چور را به سابق بازگردانید و ترقی داد. و به تدریس مفید شروع نمود، و طلاب از تمام نقاط پراو وارد شدند و قریه چور و مدرسه آن دانشگاه مهمی برای اشاعه علم و دین گردید با وجود اشتغالش به

تدریس تألیفات ارزشمند و مفیدی ترتیب داد و تألیف کرد، از آن جمله: رساله ای است در علم کلام معروف به رساله کلامیه که از صفات خالق سبحانه بحث می کند که تقریباً در ۲۰ سال آن را تألیف نمود، یعنی در این کتاب هر چه را تحقیق و مورد رضایت و اطمینانش بوده نوشته است دیگر حاشیه مدونه بر حاشیه سیالکوتی بر شرح شمسی است که قبلاً چیزی بر این منوال و سبک نوشته و تألیف نشده است و آن خطی است و هنوز چاپ نشده است، و دو نسخه از آن موجود است، یک نسخه نزد سیداحمد بن سیدمحمد امین از سادات قریه چاولکان از توابع سنندج. و نسخه دوم آن در مدرسه چور در کتابخانه باقی است. دیگر حاشیه مدونه بر کتاب گنبدی برهان است در غایت دقت و لطافت، و نسخه ای از آن نزد من (مؤلف) موجود است. دیگر حاشیه بر الفیه جلال الدین سیوطی در علم صرف و نحو و خط است که به فریده مشهور است دیگر حاشیه ای است بر شرح ملاعلی اشنوی بر تصریف زنجانی. و حاشیه ای بر تهذیب منطق. و حاشیه عبدالله یزدی. و حاشیه بر تشریح الافلاک عاملی. و حاشیه بر رساله اسطرلاب عاملی. و نیز فتاوی فقهیه دارد که در بیان احکام فقهیه در موضوعات پراکنده است. و شنیدم که سید حسن مدتی در قلعه مریوان در مقام شیخ الاسلامی اقامت کرد که علما در احکام مهم به او مراجعه می نمودند، و درست نمی دانم که چه مدتی در آنجا سکونت داشته است. و این دانشمند بزرگوار مدرس و مرشد و محل رجوع و امید مردم بود، و نیز پناهگاه بیچارگان و یتیمان و فقراء. زحمات دیگری نیز بر عهده داشت از ناحیه اداره املاک و دهات مملوکه، و محاکمات طولانی مردم، و حج بیت الله الحرام در حدود سال ۱۳۰۷ در مصاحبت مرشد بزرگوار حاج شیخ احمد شمس الدین ابن مرحوم حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی قدس الله اسرارهم. و نیز شنیدم که حاج سید حسن نزد حاج شیخ احمد در مدینه منوره بعد از دریافت جواب مناسب و موافق حال از بعضی مسائل و مطالب مخصوص او که شیخ به عرض حضرت رسول در عالم روحانیت رسانیده بود، تمسک کرد، و هر دو نفر مرشد و مرید از این سفر تندرست برگشتند.

و پدر من (مؤلف) علاقه خاصی به حاج سیدحسن داشت، و یک نسخه دلائل الخیرات به پدرم عطا فرموده است. وی با ایمان کامل خدمات دینی و علمی را ادامه داد تا بالاخره در سال ۱۳۲۲ فوت کرد، و در قریه چور در اطاق ملکی خودش که به مسجد متصل بود دفن شد. رحمه الله تعالی. بسرانی نجیب و شریف از خود بجا گذاشت که عبارت بودند از سیدبزرگوار حاج سیدعبدالقادر شیخ الاسلام که بجای پدرش مدرس شد و ارشد اولاد او بود. و دیگر سیدآقا حسین که مردی فاضل و آراسته به اخلاق عالیه بود. و دیگر سیدمحمد مشهور به

آقامحمد که عالمی ادیب و گویا از لحاظ علم و ادب و تواضع و کرامت و دوری از دنیا و تجملات آن نعم البدل پدر بزرگوارش بوده است، و به حضرت شیخ نجم الدین تمسک کرد، و با دختر مولانا عبدالقادر مدرس بیاره ازدواج نمود و پسری برای او بدنیا آورد که نامش عطاء الله بود که او نیز دانشمندی شایسته و یگانه گردید، که مدرس و همیشه آماده انجام دادن امور و شؤون دینی در قریه چور تا الآن نیز بوده و هست. دیگر از پسران حاج سیدحسن ملا عبدالکریم است که به عقیده من کوچکترین فرزندان او و مردی شریف بوده است که سخنان لطیف و نکات باریکی از او بیادگار مانده است. خداوند همه را ببخشد. و از پسران حاج سید عبدالقادر سیداحمد ملقب به شیخ الاسلام است (مانند پدرش) و نیز از فرزندان ملا عبدالکریم سید ابراهیم است که او نیز دانشمند علوم دینی است و مراتب علمی را به آخر رسانیده است. از خداوند برای آنان و برای خود موفقیت را مسألت دارم که با منت و فضل و بزرگی خویش همگان را مورد عفو و مرحمت قرار دهد. که او بارحمتی رحیم کنندگان است.

### شیخ حسن قره چیواری

او شیخ بزرگوار و دانشمند نجیب و مرشد نسیب شیخ حسن بن شیخ عبدالکریم بن شیخ عبدالقادر بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل معروف به قطب ولیانی است. او در حدود سال ۱۲۶۱ هجری متولد شد، پدرش قبل از رسیدن فرزند به سن بلوغ وفات یافت، وی در همین حال علاقه و محبت فراوانی به دانش در خود یافت، لذا به قرائت و تحصیل مشغول گردید و به عنوان طالبی صادق در پی انواع علوم به مدارس نقاط مختلفه رفت و نیز در طاعت و عبادت حق بردوام کوشا بود، و سنت پیغمبر را در پیش گرفت. بعد از مدتی جادبه محبت روحی مرشد زمان و یگانه دوران حضرت کاک احمد شیخ ابن شیخ معروف نودهی ساکن در جامع کبیر شهر سلیمانی او را بسوی خود جذب کرد، و به دیدارش تشرّف حاصل کرد، و به آداب او تمسک کرده زیر پرچم توجهات معنوی او درآمد. و طریق کامل و شرع در عبادت (نماز و روزه و خلوت) پیش گرفت، و تمرینات و ریاضات شایسته مرید مخلص در دین را انجام داد، و به مقام رشد و ارشاد و افاده مسلمانان رسید. پس صاحب ترجمه به قریه قهلامیکائیله رفت و در آنجا اقامت گزید و چندی به ارشاد پرداخت، پس به قریه قهره چی و ارا انتقال یافت و در آنجا توقف کرد، و تکیه ای بنا نهاد، و به ارشاد صحیح مشغول گردید. در حالی که کاملاً پیرو کتاب و سنت بود، و همت بلند و بخشندگی را پیشه کرد، و از هر چه بوی ملامت ملامتگران می داد دور بود، و پیروان خود را به پیروی از شریعت غرای محمدی (ص) و در پیش گرفتن راه زاهدان و پاکان هدایت

کرد. از آداب او یکی این بود که حتی الامکان به حرام و شبهه نزدیک نمی شد، تا درجه ای که چون به مسافرتی دور می رفت چادر برای خود و مریدانش می برد و توشه و وسائل زندگی لازم را هم با خود حمل می کرد، تا خود و همراهانش از آنچه متعلق به خودشان است بخورند و مزاحم دیگران نشوند و مال دیگران را نخورند، از لحاظ حیا و پرهیز از عار و ننگ که مبادا در قیامت تبدیل به آتش گردد. خوشا به چنین رهبر و مرشدی که آنچنان بر راه مستقیم و محکم و رع و تقوی باشد. او بزرگتران و کوچکتران را یکسان موعظه می نمود، و در بیان حق و عمل بدان شخص را در نظر نداشت. پیروان خود را به تحصیل قرآن و ادامه بر نماز و روزه مخصوصاً روزه روزهای دوشنبه و پنجشنبه و دوری از حرام و اشتغال به کارهای بی معنی و بی فایده از رفتار و گفتار امر می کرد پس به این طریق در منطقه خود احکام شرع اسلام و آثار سلوک در طریقت را بین مسلمانان تجدید کرد، و در آخر عمر از قره چی وار به قریه قادر کرم انتقال نمود، در آنجا نیز به فکر خدمت به دین بود، و تکیه ساخت و به ارشاد مشغول گردید. تا اینکه در ۱۳۲۴ هجری قمری خداوند او را به جوار رحمت خود برد، و بعد از خود فرزندی به جا نگذاشت اما برادرش شیخ محی الدین که مردی صالح بود بجای او نشست، و در تمام زندگی به وظیفه واجب جانشینی قیام کرد، و با مسلمانان به نیکوئی رفتار کرد. مرحوم شیخ بعد از خود خلفایی گذاشت که از جمله آنان سید صالح نعیمی و حاج شریف و ملا محی الدین مریوانی، و شیخ رشید، و شیخ فرج، و شیخ محی الدین، و پسران شیخ محمود بن شیخ احمد هسه زینی، و شیخ احمد بن شیخ حسن بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل ولیانی. رحمهم الله بودند.

### حسن عبیدی

دانشمند فاضل ملاحسن بن محمدرحیم در حدود سال ۱۳۳۰ در قریه ابی عبیده متولد شد، و به تحصیل شروع نمود، در خدمت طلاب مستعد و استادان میرزادرس خواند تا به درجه عالی از علوم رسید. بعدها در خدمت استاد شیخ بابار رسول به درس و بحث و فحص پرداخت، تا علوم متداوله و عادی آن زمان را تکمیل کرده خود یکی از علمای بزرگ گردید. او به استاد بابار رسول و خانواده اش خدمت می کرد، و در آماده کردن احتیاجات آنها می کوشید، و با اینحال طلاب موجود در مدرسه را نیز درس می داد، و در حقیقت معاون و یار استادش گردید، و استاد او را امین خود کرد و به او اعتماد داشت. بعد از وفات شیخ بابار رسول بجای او به تدریس نشست. و بالاخره در حدود ۱۳۷۰ هجری وفات یافت. خداوند بر او ببخشد و خاک او را پاک و روانش تابناک باد. آمین.

### حُسَین بن علی

در طبقات سبکی آمده است: حسین بن علی بن قاسم بن مظفر بن علی شهرزوری که کنیه او ابو عبدالله بوده است، اهل موصل بود و در بغداد توقف داشت، و المستنجد بالله او را متصدی و مسؤول قضاوت بغداد کرد، و در بغداد از ابوالبرکات محمد بن محمد بن خمیس جهنی حدیث نقل کرد. و در جمادی الاخر سال ۵۵۷ هجری فوت کرد. خداوند او را رحمت کند.

### حُسَین بن نصر

حسین بن نصر بن عبیدالله بن محمد بن علان بن عمران نهاوندی ابو عبدالله بن ابی الفتح در بغداد نزد ابواسحق شیرازی به تحصیل علم و شرع پرداخت، و حدیث را از ابی یعلی بن فرار و ابوالحسین بن النقر و ابومحمد صریفینی و خطیب و غیره سماع کرد و سلفی و دیگران از او حدیث روایت کرده اند. قاضی نهاوند شد. تولد او ۴۳۲ و وفاتش ۵۰۹ در نهاوند اتفاق افتاد. رحمه الله.

### حُسَین گورانی

شرف الدین ابو عبدالله حسین بن ابراهیم هذبانی که به گورانی معروف است، و او را اربلی نیز گفته اند، در «عبر» نام او مذکور است و گفته است که او شافعی مذهب و علامه بوده است. در لغت دستی بالا داشت و به سال ۵۴۸ در اربل متولد شد و از خشوعی و غیره علوم را سماع کرد، خطب ابن نباته و دیوان متنبی و مقامات حریری را حفظ کرد. سرانجام در دوم ذیقعده سال ۶۵۶ به رحمت خدا پیوست. روحش شاد باد.

### حَسَن بن یحیی بن حُسَین

حسین بن یحیی بن حسین بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان (خلکان به معنی خلیل برمکی) اصلاً اربلی و نزیل صالحیه دمشق مشهور به زکی الدین در ۶۶۰ تولد یافت، از کمال بن عبد و الیاس اربلی سماع نمود و خود در قاهره و دمشق حدیث روایت کرد و تدریس نمود، برزالی در معجم خود گفته است که مردی بسیار خوب و اهل قرآن بوده است، از گواهی دادن رنج می برد، و صالحان را دوست می داشت، اشتغالات دولتی داشت که آن را ترك کرد. در ۱۶

ذیحجه ۷۳۱ در ده غوطه از توابع شهر دمشق وفات یافت. خداوند او را رحمت کند.

### حُسین خَلاطی

حسین خلاطی لاجوردی از کشور خود پیاده به دمشق آمد، و در آنجا اقامت گزید. سپس به قاهره نقل مکان نمود، و بر طوق او را احترام گذارد، و در خانه‌ای فرود آمد و جیره و معاش برای او تعیین کرد، ولی او نپذیرفت، در حالی که مخارجی زیاد داشت. مطلبی به خط شیخ برهان محدث خوانده ام که: در سفر اول با او ملاقات کردم، به من گفت: هرگاه کارت تمام شد به شهر خودت برمی‌گردی؟ گفتم می‌خواهم که به قاهره وارد شوم و نزد بلقینی بخوانم. گفت: بلکه به حلب برگرد و نزد ازرقی بخوان، زیرا قاهره شهر گرمی است و با مزاج و بنیه تو موافق نیست، و دو حدیث را از من پرسید، و من مطابق آنچه که در شرح حدیث گفته‌اند جواب او را دادم. پس گفت: این جواب نیست. از او جواب درست را پرسیدم، گفت وقت دیگر گفته می‌شود. شیخ برهان گفت: عجائب و غرائب زیادی از او ذکر می‌شده است، و روزگاری دراز زندگی کرد و حالش برای مردم معلوم نشد، و ندانستند از کجا روزی می‌خورد، مردم می‌پنداشتند که او سنگ لاجورد را حل می‌کند. بعضی می‌گویند علم شیمی می‌دانست، عده‌ای دیگر می‌گویند که گوهری قیمتی نزد او بود، بعضی نیز معتقد به کرامت و ولایت او بودند، و بعضی نیز می‌گویند که او دانشمند بود و به علم طب آگاهی و معرفت داشت، و در حقیقت نیز به علم پزشکی ماهر و وارد بود، و در بعضی علوم و هنرها بحث می‌کرد و مردم یکی بعد از دیگری به او مراجعه می‌کردند، یکی از او دعا می‌خواست، دیگری دوا طلب می‌کرد و بزرگان از امراء و غیره به ملاقات او می‌آمدند و او را زیارت می‌کردند.

### حُسین بن سعد آمیدی

حسین بن سعد بن الحسین آمیدی ابوعلی لغوی از شعراء بوده است که در آمد متولد شد و رشد کرد و به بغداد و سوریه انتقال پیدا کرد و در اصفهان اقامت گزید، و به سال ۴۴۴ هجری در همان شهر وفات یافت. خداوند رحمتش کند.

### حُسین بن علی قیمری

در اعلام زرکلی وارد است: حسین بن علی قیمری ناصرالدین امیر کردی الاصل و عرب صاحب قیمریه جوانیه در دمشق بود، و مدرسه قیمریه را بنا کرد، و ساعتی بر بالای دروازه



آن ساخت که تا آن زمان سابقه نداشت، او کسی است که شام را به ملک ناصر صاحب حلب تسلیم کرد وقتی که توران شاه ابن صالح ایوب در مصر کشته شد، او دلیر و موفق بود ظاهر او را اقطاع داد (یعنی قطعات خوبی زمین به او داد)، و او را در ساحل عنوان و منصب مقدم لشکر داد و در آنجا مرد. و او در موکب و خیل و حشم و تجمل و اطرافیان و نزدیکانش به مثابه پادشاهان بود. و نسبت او قیمری به قیمریه است که از شهرهای کردنشین می باشد.

### حُسین بن عبدالعزیز

در طبقات اسنوی وارد است که: ابو عبدالله حسین بن عبدالعزیز بن محمد خبازی بروجدی یکی از تلامذ ابو اسحق شیرازی بوده است. شیرویه گفته است: او فقیهی دانشمند و مراعات کننده فقراء و آمر به معروف بود. درس خواند و حدیث روایت کرد، و در سال ۴۹۷ وفات یافت (خانه اش خراب شد و خود زیر آوار ماند). سمعانی گفته است: که سال ۴۹۶ وفات یافته است، که ابن الصلاح نیز چنین ذکر کرده است. خداوند او را رحمت کند.

### حُسین المعی برزنجی

شیخ حسین بن شیخ بایزید بن شیخ اسمعیل بن شیخ بابار سول دانشمندی بزرگ و تیزهوش و نجیب بود. و بواسطه قوت ذهن و فراوانی هوش بین علماء به المعی ملقب شد (در اصطلاح المعی کسی است که درباره تو چنان گمان برد و حدس زند مثل اینکه مطلب درونی ترا شنیده و آگاهی حاصل کرده است). او شاعر و ادیب بود، و تعدادی مؤلفات دارد. از شیخ بابار سول بیدنی شنیدم که المعی در زمان خود عادت داشت: مسائل مشکله و الغاز را به بلاد اسلامی می فرستاد برای روشن شدن جواب صحیح و حل مشکلات و هر کس که جواب صحیح می داد به جوایزی قیمتی نائل می شد، و خود المعی از کسانی بود که در این مسابقات بر اقران و امثالش امتیاز داشت، و گوی سبقت از آنان می ربود. او جد سادات قریه خیوه ته در ناحیه بازیان است، و تاریخ ولادت و فوت او را با مدرک مضبوط نمی دانم اما از قرائن معلوم می شود که از نوزادان ۱۱۸۰ هجری و از متوفیان ۱۲۵۰ می باشد.

### حسین بن احمد بن حیدر

او عالمی بزرگوار بود و تعلیقات و حاشیه هائی دارد، از آن جمله حاشیه او بر میرابوالفتح در آداب بحث است. خدا او را قرین رحمت خود فرماید.

### شیخ حسین قاضی

شیخ محمود نقیب از اشراف سلیمانی است در سال ۱۳۲۵ هجری مطابق با ۱۸۱۰ میلادی در آنجا متولد شده است، علوم را نزد جدّ مادری خود حضرت شیخ معروف نودهی خواند، پس دانشمندی ممتاز و ادیبی بزرگ شد. او فطراً ادیب و شاعر بود و به زبانهای عربی و کردی و فارسی شعر زیاد دارد، همچنانکه دارای تألیفات متعدده نیز بوده است که از جمله آنها کتاب سراج السالکین به زبان فارسی است، و دیگر منظومه‌ای فارسی صنعان و ترسا، و دیگر منظومه عربی در قصه لیلی و مجنون و دیگر مولودنامه حضرت رسول اکرم (ص) به کردی است. با دانیس کاک احمد شیخ در ۱۲۶۹-۱۸۵۳ م به بغداد رفت، و در آنجا مهمان ریاست مدرسان بغداد «محمد فیضی افندی زهاوی» شدند در آخرین شب سفرشان ادیب عبدالباقی عمری آنها را ملاقات کرد، و با صاحب ترجمه اظهار دوستی نمود، و در خوش آمد و خیر مقدمش چنین سروده است:

شَرُفَتْ بَغْدَادُ كَمَا شَرُفَ الْاَلْ عَرَشُ بِنَعْلِي جَدِّكَ الْاَعْلَى...

یعنی: از قدومت بغداد مشرف شد همچنانکه عرش به نعلین حضرت جدّ بزرگوارت مشرف گشت.

و فوراً صاحب ترجمه در اشعار زیر او را چنین جواب داد:

جسمی بجمیعہ بحق الباقی      فی الحب غداً منازل الاشواق  
اما جلدی فقد غدا ذالهب      من فرقتکم فکیف حال الباقی

یعنی: به حق خدای باقی تمام وجود من در عشق دیدار شما فرودگاه شوق و ذوق شده است اما قلب من از دوری شما می سوزد و آتش آن زیانه می کشد، پس حال دیگران چگونه باشد.

و از اشعار عربی اوست:

عَشِيَّةً بَتَّ عَلِيَّ بَابِهِ      وَقَد رَأَى دَمْعِي جَرِي سَائِلًا  
فَقَالَ لَا تَبِكْ عَلِيَّ بَابِنَا      فَقُلْتُ لَهُ: لَا تَنْهَرِ السَّائِلَا

یعنی:

شبی بر درگاه او بروز آوردم      در حالی که اشک مرا روان دید  
پس گفت بر در خانه ما گریه مکن      در جواب او گفتم که گذارا از درمان  
بالاخره این دانشمند بزرگوار و هنرمند ادیب در ۱۲۹۲- ه = ۱۸۷۵- م به جوار

مرحمت خداوند پیوست. خداوندش رحمت کند.

### مُلاَحُسینِ پشدری

او دانشمند بزرگ و موجب افتخار زمان، نیک‌مرد روزگار در قریهٔ فورالدین تابع فرمانداری قلدوزه بدنیا آمد و به تحصیل داخل شد، و سعی بلیغ بکار برد و در راه کسب علوم شریفهٔ عقلیه و نقلیه کوشید، پس توفیق او را رفیق و تحقیق با او موافق افتاده در علم مهارت یافت و بر امثال خود در روزگار برتری یافت، و اواخر دوران تحصیلش به بغداد آمد و در مدرسهٔ سیدمحمد فیضی افندی زهاوی رحمه الله اقامت گزید و به افاده و تعلیم و تربیت و تدریس و تحقیق پرداخت. از تألیفات او: کتاب ترشیح الادراک فی شرح تشریح الاقلاک بهاء الدین عاملی در علم هیئت است که آن شرحی کامل و رسا و دارای نکات لطیفه و آسان است، مواقع مشکله و گنگ را توضیح داده و واقعاً حق توضیح ادا کرده است، و با آمدن روز به چراغ نیازی نیست، و به همین علت‌ها در دست طلاب و دانش آموزان قرار گرفت و دست بدست شد و تعلّم آن معمول گردید، و آن تاکنون نیز خطّی باقی مانده و به چاپ نرسیده است، و نزد من نسخه‌ای از آن به خط شیخ عبدالرحمن بن شیخ عبدالباقی از مشایخ قریهٔ چنده تابعهٔ فرمانداری ده‌ر به نندی خان موجود است که در مدرسهٔ مذکوره به سال ۱۲۸۱ هجری آن را نوشته است و تصریح کرده است که آن را از روی نسخه‌ای که به خط مؤلفش ملاحسین بوده مسوده شده است. و مؤلف در اول شرح چنین نوشته است: وَبَعْدَ: [محتاج‌ترین مردمان به رحمت پادشاه بسیار دانا حسین پشدری مؤلّد و ملاحضری نسب، انتهى.] و تاریخ تألیف را ذکر نکرده است و ظاهر آن است که بعد از سالهای ۶۰ و ۷۰ از سدهٔ ۱۳ هجری بوده است، همچنانکه ما تاریخ ولادت او را نمی‌دانیم. و این مطلب از بسیاری مردم شنیده‌ام و از دانشمندان دریافته‌ام که ملاحسین پیش از آمدنش به بغداد فارغ التحصیل و مجاز بوده است، و بعد از ورودش بدانجا و تعیین شدن به عنوان مدرس مدرسهٔ امام اعظم (رض) اجازه مجدد را به عنوان تبرک از محمد فیضی افندی زهاوی گرفت. و خدا داناتر است.

### مُلاَحُسینِ پسکندی

او عالم پاکیزه و زاهد ملاحسین بن حاج خلیفه پیروت پسکندی از خلفاء مرحوم کاک احمد شیخ بوده است که خداوند او را رحمت کند. در سال ۱۲۸۲ در قریهٔ پسکندی چشم به جهان گشود و پس از رسیدنش به حد رشد به شهر سلیمانی انتقال یافت و به تحصیل علم پرداخت و همینکه مستعدّ و آماده شد، به خدمت فاضل شهیر ملا عبدالرحمن پنجوینی درآمد، هنگامی که او در مدرسهٔ مسجد نقیب سلیمانیه مدرس بود، و چون استادش به پنجوین زادگاه

خود برگشت ملاحسین در ملازمت او بود، و نزد او باقی ماند تا بالأخره بر دست او فارغ التحصیل شد و اجازه تدریس را از او دریافت کرد، بعد به سلیمانیه بازگشت و امام و مدرس مسجدی در محله سرشقام گردید که همین مسجد بعدها به مسجد ملاحسین پسکنندی مشهور شد و چون در آنجا استقرار یافت باب تدریس و افاده و توفیق و تحقیق بر طلاب گشوده شد، و از هر طرف به دوروی آوردند. و به نحو احسن بدانان فایده رسانید. کما اینکه علاوه بر تدریس و افاده علوم طلاب را به اوصاف حسنه و اخلاق عالیه و مداومت بر طاعت و عبادت ارشاد می فرمود، و از جمله طلاب او حضرت استاد من (مؤلف این کتاب) یعنی علامه شیخ شهیر به ابن القره داغی رحمه الله بوده است. که استاد من برای من حکایت کرد: «جمع الجوامع را در اصول فقه نزد او خوانده ام» و نام پسکنندی همیشه بر زبان استاد من (قره) می بود، و احترام و تعظیم مخصوصی برای او قائل می شد چنان احترامی که به مقام بلند او سزاوار است. صاحب ترجمه در واقع مردی دانشمند و بی آزار و مؤدب و محترم و با متانت و وقار و دارای شکوه و نجابت خاص بود، و قار او به حدی بود که جز در موارد حق و مفید و لازم صحبت نمی کرد و علاقه و محبت و ارادت خاصی به مرحوم کاک احمد شیخ داشت. احفاد حضرت شیخ نیز متقابلاً پسکنندی را محترم می داشتند در اواخر حیاتش مدتی مدرس مدرسه جامع کبیر گردید. ملاحسین پسکنندی بر این حالت خدایسند (تدریس و ارشاد و افاده و خدمت به علم و دین) باقی بود، تا اینکه در ۲۸ ذیقعدہ ۱۳۶۷- هـ اجل او فرارسید. قبرش پاک و بهشت جایگاه او باد. پسری صالح بعد از او بجا مانده است که بر اخلاق و رفتار پدرش ثابت است و او جناب ملا عبدالسلام می باشد که خداوند به کرم خود او را حفظ فرماید. آمین.

### حُسین بن عبدالحق اربیلی

او دانشمند بسیار آگاه ملاحسین بن عبدالحق اربیلی متوفی در ۹۴۰ هجری است که از نوادر روزگار و نوابغ عصر و در تمام دانشهای اسلامی استاد و ماهر بوده است مخصوصاً در حکمت و کلام، و تالیفی دارد؛ از آن جمله حاشیه بر شرح جدید تجرید تألیف نصیر طوسی که در اولش این عبارت آمده است: (بهترین سخنی که از آسمان توحید نازل شده است... الخ) و مشهور است که این اولین حاشیه بر شرح جدید تجرید است، و بنایش این است که خواجه نصیرالدین طوسی کتابی در حکمت و کلام تألیف کرد، و آن را تجرید نامید، و فوایدی را در ضمن آن ارائه داد، و پیش از هر کسی علامه محمود بن عبدالرحمن بن احمد اصفهانی بر آن شرح نوشت، و بعد از او مولانا علی قوشچی آن را شرح کرد، بطوری که نزد علماء مرغوب و

مورد پسند واقع شد. پس شرح اول بر تجرید قدیم طوسی به وسیله محمود اصفهانی و شرح دوم بر آن از مولانا علی قوشچی است که بشرح جدید معروف است. و اولین کسی که براین شرح جدید حاشیه و تعلیقاتی نوشته است همین حسین بن عبدالحق اربیلی است. خداوند او را بیخشاید. (از کشف الظنون).

### مُلاحُسین ده شتیوی

او دانشمندی ادیب و درستکار و راستگو و آرام بود، در حدود ۱۳۳۵ در قریه ده شتیو از فرمانداری پشدر تابع استان سلیمانیه متولد شد و به درس خواندن شروع کرد، و در تحصیل علوم کوشید و ترقی نمود، در اثناء تحصیل به بیاره آمده چند ماهی نزد من (مؤلف) اقامت کرد و نزد من رساله‌ای در علم منطق خواند، سپس به وطنش بازگشت و در کسب علم مداومت ورزید تا به دریافت اجازه علمی موفق شد و در بسیاری از نقاط پشدر و رانیه و کوی سنجق به امامت و تدریس مشغول شد و اخیراً به سلیمانیه بازگشت و در آنجا به امامت و تدریس طلاب اشتغال ورزید، و بالاخره سال ۱۴۰۰ هجری دعوت حق را اجابت نموده به سرای جاودانی شتافت. رحمه الله.

### حمزة بن یونس

حمزة بن یونس بن عیاش عدوی اربلی صالحی قطان برادر محمد در ماه صفر ۶۵۸ در حلب چشم به جهان گشود، و از احمد بن عبدالدائم قطعه‌ای از مشیخت، تخریج ابن خباز، و جزء هفتم از حکایات حافظ بن عبدالغنی را جمع کرد، و از عبدالوهاب ابن محمد ابن ناصح چند جزء، و از ابی عمر و فخر علی و محمد بن کمال، و محمد علی بن ملاعب، و زینب بنت مکی و دیگران سماع نمود و حدیث روایت کرد، که برزالی در معجم خود به این موضوع اشاره کرده است، و گفته است که حمزة بن یونس شیخی صالح بود و در صالحیه در ناحیه کوم مسکن گرفت، و به حج رفت، و ابن رافع به اجازه او از او حدیث نقل کرده است و گفته است که در جمادی الاخری ۷۲۲ هجری وفات یافت. من (مؤلف) می گویم: او برادرزاده استاد مادر اجازه یونس بن محمد بن یونس بن حمزه است، که بعد از سال ۸۰۰ زندگی کرده است، و برای ما حدیث را به اجازه ابوالتائب و غیره روایت نموده است. خداوند او را قرین رحمت فرماید.

### حمزه بن بیرم

حمزه بن بیرم کردی نزیل دمشق و شافعی مذهب و استاد صوفی امام عالم علامه عابد ناسک پیشواروش یکی از مشاهیر صوفیه در دمشق بود، چنانکه در نوشته‌ای به خط شاگرد فریض سیدسعدی حسینی و ابن حمزه خوانده ام که در سال ۱۰۳۸ متولد شد و بعدها به دمشق آمد آنجا را وطن خود ساخت، و مدرسه فارسی آنجا را تولیت نمود، و در آنجا فتوحات مکیه و دیگر کتب را تدریس نمود و جماعتی به خدمت او آمدند و به آنان اجازه حدیث داد، او در ابتدای کارش به دارالخلافه روم سفر کرد، و در دمشق وقتی می خواست سوار بر اسب شود و بجایی رود پیروان و خدمتگزاران دور او را می گرفتند، و در آخر این کار را ترک کرد، و فاتش روز پنجشنبه بیستم محرم افتتاح سال ۱۱۲۰ در دمشق اتفاق افتاد، و در آرامگاه باب صغیر نزدیک قبر بلال حبشی (رض) مدفون گردید. خداوند بزرگ به حرمت آن دو وجود مبارک (بلال و حمزه بن بیرم) از او و از ما راضی باد. آمین.

### حیدر بن محمد

این محمد (پدر حیدر) اول کسی است از حیادیه که از ماوراءالنهر به کردستان مهاجرت کرد و چون بدانجا رسید در ماوران اقامت گزیده با زنی از طایفه باشور از نسل عبدالله بن عمر خطاب (رض) ازدواج کرد، و این زن حیدر (صاحب این ترجمه را) برای او بدنیا آورد، و در تحت تربیت پدرش بزرگ شد که پدرش خود عالمی جلیل و عابدی اصیل بود، و به تحصیل علوم عقلی و نقلی شروع کرد، و در فقه شافعی به تعمق و تحقیق پرداخت، و اجازه تدریس علوم را از زین الدین بلاتی دریافت چنانکه بعداً از شیخ عمر مدرس قریه زیندوی نیز اجازه گرفت، سپس در قریه حریر سکونت کرد تا وقتی که پایان عمرش فرارسید. و بر تدریس و خدمت علم و دین و پرورده کردن طلاب قیام و دوام داشت پس خداوند او را در سطح کردستان به مزید نشر علوم توفیق داد و مرجع افتاء ولایت گردانید، و نویسنده بزرگ و صاحب اعتباری در مذهب امام شافعی گردید، او با شیخ ابن حجر هتیمی معاصر بود و حاشیه‌ای بر کتاب تحفة المحتاج شیخ نوشت، و از جملات آخر نتیجه می گیریم که صاحب ترجمه از موالید تصنف اخیر قرن دهم هجری است، و اندکی بعد از سال ۱۰۰۰ هجری درگذشت. خداوند او را رحمت کند و خاکش را پاک و معطر فرماید.

### حیدر بن احمد

حیدر بن احمد بن حیدر بن محمد که حیدر ثانی است عالمی جلیل و ادیبی نسیب و مدرسی مفید و مؤلفی روان نویس بود. دارای تألیفات زیاد بوده است از جمله: حاشیه بر شرح مختصر المنتهی در علم اصول فقه. و دیگر حاشیه بر شرح تجرید در علم کلام، دیگر حاشیه بر شرح حکمة العین، و حاشیه بر شرح عقاید عضدیّه از مؤلفات جلال الدین دوانی، و دیگر حاشیه بر حاشیه عقاید نسفیه، و حاشیه بر اشکال التأسیس در هندسه، و حاشیه بر شرح عصام الدین بر رساله عضدیّه، و حاشیه بر اثبات واجب از دوانی، و مؤلفات دیگر است. او به تدریس و کوشش در ترقی علم و دین ادامه داد تا اجل او فرا رسید، و خدا رحمت خود را بر او تمام گردانید.

### حیدر بن صبغه الله کبیر

او حیدر بن صبغه الله بن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر بن محمد است، و این شخص عالمی جلیل با معلوماتی ارزشمند و همتی عالی و در تدریس و افاده به طلاب عیناً مثل پدر بزرگوار خود بوده است، وَمَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ (کسی که مانند پدر خود باشد ظلم نیست). حواشی و تعلیقاتی دارد که از مهمترین آنها حاشیه بر تفسیر بیضاوی است، و حاشیه بر رساله محمد امین جهة الوحده در علم منطق. او در بغداد فوت کرد. خداوند قبر او را پاک سازد.

### حیدر طویلی

او عالم بزرگ و فقیه سترگ و زاهد اصیل شیخ حیدر بن شیخ علی طویلی از خلفاء شیخ عثمان سراج الدین (قدس سره) و رحمهم الله تعالی بوده است. صاحب ترجمه در قریه طویله از قراء اورامان عراق تقریباً در سال ۱۱۶۵ متولد شد، و در خانه خود که در حقیقت بیت طاعت و زهد و قناعت بود رشد کرد، سپس به تحصیل شروع نموده قرآن مجید و کتب کوچک اعتقادی معموله را تمام کرد، و در قریه طویله که سرشار از مردان عالم و متدین بود به آموختن علوم دینی و فقه پرداخت تا اینکه خود دانشمندی مشهور گردید و در علوم معقول و منقول صاحب بهره وافر شد و به انتها رسید و اجازه دریافت کرد، ولی داخل دنیا نشد و ازدواج نکرد، و وظیفه و حقوق نپذیرفت، و در خانه خود باقی ماند و مسؤول خرج خود بود، و به طلاب علم و دین محضاً الله درس می گفت و ارشاد می نمود. مخصوصاً کسی که مایل به فقه و اصول فقه بود. بعد از فراغتش از تدریس روزانه مشغول طاعت می شد، از قرائت قرآن و صلوات بر پیغمبر (ص) و مطالعه کتب سودمند یا نوشتن چیزی که از آن خوشش می آمد. او خطی بسیار زیبا و کم نظیر داشت. و به

خط خود کتاب الفضیله عقاید منظومه سید عبدالرحیم مولوی کردی را نوشت. و محاسن الغرر فی شمائل سیدالبشر از ملامحمد جیشانی را که منظوم است تحریر کرده و چنان مشهور است که او در تمام زندگیش لقمه ای حرام نخورد و سخنی بر زبان نیاورد که موجب سرزنشی باشد، و منزله و آبرومند و مبارک باقی ماند، و مردم به او تبرک می جستند، و مرجعی مهم برای حل مشکلات فقهی بود، و غالب اوقات خود را به تلاوت قرآن می گذراند، و در زمان حیات شیخ بهاء الدین عمر خود را در قریه طویله بر این منوال گذرانید و بعد از رفتن به بیاره در زمان حضرت شیخ عمر ضیاء الدین و شیخ نجم الدین قدس سرهما بر این روش عالی استمرار داشت. و در عهد حضرت شیخ علاء الدین (قدس سره) به سال ۱۳۵۳ دعوت حق را لبیک گفت. طاب ثراه، و در مقبره عامه بیاره معروف به مله گای چنار مدفون گردید.



# خ

## خالد بن احمد

خالد بن احمد بن حیدر بن محمد از علماء بزرگ و نوابغ هوشمند است، که صاحب بهره بزرگ در علوم عقلیه و نقلیه و دارای افاده کامل برای عموم بود، بر کتب علمی زیادی حواشی و تعلیقات نوشته است. خداوند او را از جانب مسلمانان پاداش خیر عطا کند.

## مولانا خالد نقشبندی

اوضیاء الدین خالد بن احمد بن حسین از عشیره جاف میکائیلی و از احفاد پیر میکائیل دورانی از اولاد و ذراری حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بوده است. به سال ۱۱۹۳ در ناحیه قره داغ استان سلیمانیه متولد شد و در همانجا رشد کرده وارد تحصیل گردید و توفیق رفیق او بود بزودی در علوم پیشرفت نمود و در خدمت علمای متبحر به فراگیری کتب معتبره فقه و علوم عقلی و نقلی پرداخت، مانند سید عبدالکریم برزنجی و برادرش سید عبدالرحیم و ملا صالح تره ماری و صبغة الله زیاری و بالأخره شیخ قسیم سنندجی. و از دست شیخ قسیم مجاز شد. ابتدا در مسجد عزیز آقا متصرف واقع در بازار سلیمانیه مدتی اقامت و تدریس و امامت کرد، پس از آن به مسجد عبدالرحمن پاشا که الآن به مسجد باباعلی مشهور است با فوت استادش سید عبدالکریم برزنجی در سنه ۱۲۱۳ رفت و در آنجا مدرس شد، و در این هنگام تمام علوم را تدریس می کرد، و به طلاب زیرک افاده می داد، و بی دریغ از علم فراوان خود که چون بحر موج

بود بر آنان نثار می فرمود که خداوندش پاداش نیکو مرحمت فرماید. سپس به حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول (ص) موفق شد، ابتدا از دمشق عبور کرد، و با علماء آن شهر ملاقات نمود، و از اولیاء آنجا تبرک جست، آنگاه به حرمین شریفین رسید، و مناسک و زیارت را کامل فرمود، و از جانب بعضی از راستان و صلحای حرمین بشارت گرفت، که بزودی از جانب مرشد کامل به مراد رسد، و آن مرشد او را تزکیه و تربیت کند و به او فایده کامل رساند. پس از این مژده توشه برداشت و به شهر خود بازگشت، و مانند سابق در محل خود بر کرسی تدریس نشست، و بر همین روش باقی ماند تا اینکه روزی یکی از مریدان سید غلامعلی عبدالله دهلوی مرشد بزرگ نقشبندی او را ملاقات کرد، و دهلوی در آن روزگار مملو از علما و اولیا و محدثین بزرگ بود، مانند سید عبدالعزیز محدث دهلوی و این مرید برکات و کرامات مرشد خود را برای او بازگفت، و او را بسوی مرشد دعوت کرد، پس مولانا از سلیمانی به دهلوی مسافرت کرد، و بعد از تشرّف به حضورش به طریقه او تمسک کرد و مدتی نزد او سلوک کرده اجازه خلافت از او گرفت و با اجازه او به کردستان برگشت، وقتی به منطقه خود رسید، مردم با گرمی و محبت به استقبال او شتافتند، بواسطه کثرت فیض و برکتش. پس مدتی در سلیمانیه باقی ماند، سپس به زیارت حضرت عبدالقادر گیلانی به امر مرشدش به بغداد رفت و مرقد او را زیارت کرد، و ششماه در مرقد او باقی ماند بعد به سلیمانیه بازگشت و مرشد سالکان طریقت و مدرس طالبان شریعت بود، و وصول او به سلیمانیه به سال ۱۲۲۶ هجری بود. چندی بعد از سلیمانیه منزجر شد و به بغداد انتقال یافت و در تکیه ای که الآن به تکیه خالدیه مشهور است ساکن شد و بر مسند ارشاد مستقر گردید و جمهور علماء و عامه مردمان طالب از او استفاده کردند. بعد از مدتی محمودپاشا امیر بابان نزد او آمد به امید اینکه مولانا خالد به وطن بازگردد پس موافقت فرمود و به وطن بازگشت، و این محمودپاشا تکیه مشهور به تکیه مولانا را برای او بنا نهاد و دهات و قنواتی وقف آن کرد که منافع آنها صرف زندگی واردین و طلاب و ساکنان آن گردد، مولانا خالد در آنجا مدتی بر ارشاد و تدریس استمرار ورزید، سپس بطور کلی انزجار حاصل نمود و سلیمانیه را برای آخرین بار ترک کرد، و به بغداد برگشت، و مانند گذشته در تکیه خالدیه ساکن شد، و در سال ۱۲۳۸ به دمشق هجرت کرد، در آنجا نیز به عنوان مرشد طریقت و مدرس به حال مردم مفید واقع شد و مسلمانان در هر دو علم ظاهر و باطن از وجود پربرکت او استفاده کردند، چندی بعد به زیارت بیت المقدس رفت، و برای بار دوم حج و زیارت روضه منوره حضرت رسول اکرم (ص) را انجام داد، و به شام مراجعت کرد، و بر همان روش به خدمت دانش و دین مشغول گردید، تا اینکه در ۱۲۴۲ هجری قمری بر اثر بیماری وبا، اجل مبرم و محتوم او را به کام خود کشید و به جوار رحمت حق پیوست، و

در کوه فاسیون دفن شد. طاب تراه وجعل الجنة مثواه. حین الفوت پسری رادر شکم مادر بجا گذاشت که بعدها چشم به جهان گشود و مسمی به نجم الدین گردید، این فرزند رشد کرد و نزد عمویش تربیت شد و بعدها مرشد گردید، که در این زمان نسل و اولاد و احفاد او در عراق یافت می شوند. خاک همه آنان پاك و معطر باد حضرت مولانا خالد بعد از رسیدن به اجازه تدریس تا آخر عمر بر تدریس مداومت داشت، و بعد از نیل به درجه ارشاد روزها درس می گفت و شبها ارشاد می فرمود، و در هر دو علم فایده زیاد داد و خدمت فراوان کرد. و در عرفان و طریقه نقشیه مرشدان بزرگی چون شیخ عثمان سراج الدین طویلی، و ملا عبدالله جلی، و شیخ طاهر بامرنی، و سید عبدالله نهری، و شیخ فتاح عقری، و شیخ اسمعیل کونه کوتری برزنجی، و سید احمد سردار سرگلوئی برزنجی، و شیخ هدایت اربلی، و شیخ عبدالله حیدری، و شیخ موسی جیوری، و شیخ محمد جدید، و شیخ معروف تکریتی، و شیخ محمدخانی، و دیگر مرشدان دانشمند فراوانی تربیت نمود، و به آنان اجازه ارشاد و خلافت بخشید که هر کدام از آنان نیز خلفا و مریدانی پروردند و با خدا آشنا نمودند.

خلاصه اینکه مولانا خالد مانند نوری بود که نورهای دیگر از آن منتشر و مشتعل گردید. او تألیفاتی دارد، از جمله آنها: تعلیقاتی بر حاشیه خیالی و سیالکوتی در علم کلام است که در آستانه به سال ۱۳۰۷ هجری چاپ شده است. دیگر عقدا الجواهر فی الفرق بین کسی الماتریدی و الاشعری که با شرحش چاپ شده است و نسخه اش زیاد است، دیگر شرحی است بر اطباق الذهب از جارا الله زمخشری به فارسی، و شرح مقامات حریری که آن را کامل نکرده است. دیگر حاشیه مدونه او بر جمع الفوائد فی جامع الاصول و مجمع الزوائد از کتابهای حدیث تألیف حافظ زمان محمد بن سلیمان مغربی است که در آن چهارده حدیث مسند را جمع کرده است. دیگر حاشیه بر نهایت رملی در فقه شافعی است تا باب جمعه در ۲ جلد. دیگر شرح بر عقائد عضدیه، و رساله ای در عبادات است که آن برای مریدان حنفیه خود نوشته است که بخواهند شافعی شوند، چنانکه از دیباچه اش معلوم است. دیگر حاشیه او بر تتمه محقق سیالکوتی است از حاشیه عبدالغفور لاری بر جامی. و کتاب دیگر او دیوان شعر اوست به کردی و فارسی و عربی که در سال ۱۳۰۰ در استانبول به چاپ رسیده است. دیگر: جالیة الاکدار فی تقلبات الامصار است. و نیز: جلاء الاکدار والسیف التبار بالصلاة علی النبی المختار. و دیگر شرح فارسی او بر حدیث ایمان است که آن را فرائد الفوائد نامیده و در آن اسامی اهل بدر به ترتیب حروف منقوطة ذکر کرده است، و بدانها توسل جسته بطوری که کسی قبلاً به چنین چیزی دست نیافته است. و باز رساله ای در آداب ذکر طریقه نقشیه و رساله ای در

اثبات رابطه است. و دیگر مکتوبات عربی او به پیروان خود می باشد، و همچنین مکتوبات فارسی او به مریدان (نامه ها به مرید و منسوب خودش که آنان را نصیحت و ارشاد خیر کرده است) و شرح احوال او را بسیاری از علماء از قبیل مفسر مشهور آلوسی، و شیخ عثمان بن سند وائلی، و شیخ محمدخانی در کتب فصیح و ارزشمند خودشان نوشته و مفصلاً به رشته تحریر آورده اند و بحمدالله خداوند مرا نیز موفق کرد که جلد اول کتاب یادی مهردان را به مولانا خالد نقشبندی اختصاص دادم که مشتمل بر ۶۰۰ صفحه است و در آن مرشد و ارشاد و اساتید و خلفاء و دیوان ها و مکتوبات او را تا آنجا که توانسته ام جمع آوری نموده ام، و سهاس خدای را که در ۱۴۰۰ هجری این کتاب طبع و نشر شده طالبان از آن مستفید شده اند.

### شیخ خالد بن شیخ حسن شاذلی

او خالد بن حسن بن شیخ ابی الحسن شاذلی قدس الله اسرارهم می باشد، شیخ ابوالحسن در بین راه از کشور خود به حرمین (مکه و مدینه) وفات یافت، و فرزندش شیخ حسن را بجا گذاشت و او عالمی جلیل بود که به تدریس اشتغال داشت و از مال خویش مخارج خود و طلابش را تأمین می کرد و صاحب فرزندان زیادی بود که خداوند همه آنان را قبل از وفات از او گرفت جز سه نفرشان: عبدالله، خالد و طاها. اما شیخ طاها در مصر توقف کرد، و شیخ عبدالله به دمشق رفت و در آنجا سکونت نمود، و شیخ خالد به کردستان مهاجرت کرد، و در ناحیه مریوان از توابع سنندج اقامت گزید. سپس به قریه هزارکوه که الآن به کاکوزکریا مشهور است نقل مکان نمود، همان قریه که میرزا محمد همدانی آن را خرید و به مزدگانی نجات پسرش از مرض به وسیله دعای شیخ آن را به شیخ خالد بخشید، پس وقتی آن ده به شیخ خالد هبه شد آن را خالدیه نامید و از مریوان بدانجا کوچ کرد، و در آن مستقر گردید، و به خدمت اسلام و ارشاد مسلمانان پرداخت. ولادت شیخ خالد در سال ۶۴۴ هجری یعنی ۱۲ سال پیش از وفات شیخ ابوالحسن شاذلی بود زیرا وفات شیخ در سال ۶۵۶ اتفاق افتاده است، ولی بر تاریخ وفاتش بطور صحیح اطلاع نیافتم. و حضرت شیخ خالد صاحب این ترجمه رأس سادات شاذلیه ساکنین کردستان هستند.

### خضر بن نصر بن عقیل

ابن خلکان گوید: ابوالعباس خضر بن نصر بن عقیل بن نصر اربلی فقیه شافعی، و ادیبی فقیه و آشنا به مذهب و فرائض و خلاف بود، در بغداد نزد کیهراسی و ابن الشاشی درس خواند،

و با عده ای از مشایخ آنجا ملاقات کرد، سپس به اربیل مراجعت نمود، و در آنجا امیر منصور سرفیکتن زینی نائب صاحب اربیل مدرسه قلعه را برای او بنا کرد و تاریخ این بنا ۵۳۳ بود، و مدتی در آنجا تدریس کرد. او نخستین کسی است که در اربیل تدریس نمود، و تألیفاتی نیکو و فراوان در تفسیر و فقه و غیره دارد. و نیز کتابی دارد که در آن ۲۶ خطبه مسنده از حضرت رسول ذکر کرده است، و مردم بسیار از آن استفاده کرده اند. او مردی صالح و زاهد و قانع و خداترس و ذاتی پربرکت بود، و حافظ بن العساکر در تاریخ دمشق از او یاد کرده است، و او راستایش نموده است. به دمشق آمد و پس از چندی به اربیل بازگشت، از جمله کسانی که بدست او مجاز شدند: شیخ فقیه ضیاء الدین ابو عمر و عثمان بن عیسی بن دریاس هذبانی شارح مهذب بود که انشاء الله در حرف عین شرح حال او را ذکر می کنیم. و نیز برادرزاده اش عزالدین ابوالقاسم نصر بن عقیل بن نصر و اشخاص دیگر از او اجازه گرفتند و به مقام عالی تدریس در علم و عرفان رسیدند. تولد او به سال ۴۷۸ هـ و فوت او شب جمعه ۱۴ جمادی الآخر ۵۶۷ هجری در اربیل اتفاق افتاده است. و در آنجا در مدرسه ای در ربض که واقع در تنها قبه ای است دفن شد و قبرش زیارتگاه مردم است، و من آنرا فراوان زیارت کرده ام. به محض فوت برادرزاده نامبرده اش جای او را اشغال نمود (در دو مدرسه)، که او نیز فاضل بود، و در سال ۵۳۳ در اربیل متولد شده بود. مظفرالدین پادشاه بزرگ اربیل بر او خشم گرفت و از اربیل او را اخراج کرد، و از آنجا به موصل رفت. و ابوالدیریا قوت رومی که انشاء الله در حرف (ی) ذکر او می آید در بغداد به او نوشت:

يَا ابْنَ عَقِيلٍ لَا تَخَفْ سَطْوَةَ الْعَدِيِّ      وَإِنِ أَظْهَرْتَ مَا أَضْمَرْتَ مِنْ عِبَادَاتِهَا  
وَأَقْصَتْكَ يَوْمًا عَنْ بِلَادِكَ فَتِيَّةً      رَأَتْ فِيكَ فَضْلًا لَمْ يَكُنْ فِي بِلَادِهَا  
لِذَاعَادَةِ الْغُرَبَاءِ تَكَرُّهُ أَنْ تَرَى      بِيَاضِ الْبُرْزَةِ الشَّهْبِ دُونَ سَوَادِهَا

یعنی:

ای ابن عقیل از قهر دشمن مترس  
اگرچه آنچه در ضمیر دارد برزیردستانش ظاهر کند  
ترا جوانانی از شهر خودت دور کردند  
زیرا در تو علمی دیدند که در کشور آنها وجود نداشت  
و عادت کلاغها چنین است که نمی خواهند ببینند  
سفیدی بازهای تیز پرواز را فقط سیاهی آنها را می نگرند  
و در این اشعار اشاره کرده است به جماعتی که بر او حسد ورزیده و با او دشمن بوده اند

تا اینکه دل شاه را از او تیره ساخته‌اند و منجر به تبعیدش گردیده است. و این انتقال در ۶۰۲-۶۰۳ بوده است و عرفه نیز آنرا تأیید کرده، و ابن باطیش سال ۶۰۶ نوشته است. عزالدین در بیرون شهر موصل در سرای ابن شهرزوری سکونت گزید و صاحب موصل جیره و مقرری برای او تعیین کرد. و براین منوال باقی بود تا اینکه روز جمعه ۱۳ ربیع الاول سال ۶۱۹ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند. و در مقبره تل التوبه مدفون گردید. او خاله‌زاده شیخ عمادالدین ابی حامد محمدبن یونس است که در خانواده بزرگ خود روز شنبه ۲۸ محرم الحرام ۶۳۳ وفات یافته در مقابل صوفیه دفن شد. خداوند همگان را از مغفرت خود بهره مند گرداناد. آمین.

### ملاً خضر رودباری

او یکی از علمای بزرگ و ادبای برجسته است که در قریه رودبار اورامان در حدود ۱۱۴۰ هجری تولد یافت و در قریه مزبوره که مجمع علما و فضلا بود بین علماء تربیت و بزرگ شد، مخصوصاً در عهد احمدسان رودباری، ابتدا قرآن کریم را ختم و کتب کوچک فارسی ادبی و اخلاقی را آموخت، و بعد وارد تعلم فقه و علوم عربیه شد، و در شهرهای مختلفه ولایات اردلانی و بابان به جستجوی علم پرداخت، بالأخره در ولایت بابان در قصبه قه لاجوالان مستقر شد، و نزد علامه شیخ وسیم کبیر تختی مردوخی که در دنیا به فضل مشهور بود مشغول درس خواندن شد و نزد او فارغ التحصیل گردید و اجازه گرفت و به اورامان برگشت و در زادگاهش رودبار مدرس و محل مشورت و مرجع امیرمحل احمدسان گردید و به معیت او به سفر شیراز رفت (دوره کریمخان زند). صاحب ترجمه ادیب بود و رسائلی تألیف کرد، از جمله آنها دولت نامه به لهجه گورانی است که من (مؤلف) آن را به لهجه بابانی در منظومه ای به نام اقبالنامه در آورده ام و دیگر منظومه عقیده اسلامی است که بعد از مقدمه و بیان محتویات گوید که استادم شیخ وسیم چنین گفته است:

پیشهش فرماوان یا گه و گرد که سیم      استادی شیخی محمد وسیم

یعنی: استادم شیخ محمد وسیم که در عزیزی<sup>۱</sup> به منزله همه خویشاوندان نزدیکم می باشد چنین فرموده است.

او نویسنده ای خوش خط بوده و صحیح مسلم را در نوشته ای به خط او دیده ام که در

۱. عزیزی در کردی به معنی محبوبیت بسیار و محبت فراوان است.

ظرف ۵۰ روز آن را تحریر کرده است، و در گردشگاه تابستانی هه واردر کوههای اورامان بالای قریه رودبار آن را تمام کرده است. این استاد جلیل چند سالی بعد از سنه ۱۲۰۰ وفات یافته است. خداوند او را قرین رحمت و رضوان خود بفرماید.

### خضربن حسن

در طبقات سبکی آمده است: خضربن حسن بن علی وزیر کبیر قاضی القضاة برهان الدین سنجاری زرزادی بوده است. و در طبقات کبری چنین گفته است که در نسخه چاپی با ترجمه آتی مخلوط شده و ما این ترجمه را از طبقات وسطی می آوریم. در طبقات وسطی بر این منوال آمده است: خضربن حسن بن علی قاضی القضاة وزیر برهان الدین سنجاری زرزاری برادر قاضی القضاة بدرالدین در سال ۶۱۶ متولد شده در ایام ملک ظاهر رکن الدین (ببیرس) قاضی مصر شد و مشغول قضاوت بود تا بر ضد او تفتین شد، و ملک او را عزل و حبس نمود و بیکار و فقیر باقی ماند، و جز تدریس در معزیه کاری یا سمتی برای او نماند. بعدها در ایام ملک سعید وزیر شد، و نسبت به بدخواهش نیکی کرد و او را مؤاخذه ننمود. سپس برای بار دوم معزول و تنبیه شد، و بار دیگر به وزارت منصوب گردید، بعد از سمت وزارت عزل و قاضی دیار مصر شد و ۲۰ روز در این سمت باقی بود، و سپس فوت کرد. و گفته اند که مسموم گردید. اخلاق حسنه اش زیاد و مردانگیش کامل بود. او از عبدالله بن کمط بعضی حدیث روایت کرده است، و برزالی از او روایت نموده است.

### خضربن احمد

خضربن احمد بن حیدر بن احمد بن حیدر عالم علامه مفید در تدریس و ارشاد به اسلام و وعظ و نصیحت مسلمین بوده است. تعلیقات و حواشی دارد، از جمله حاشیه بر تحفه شیخ ابن حجر است. رضی الله عنهما.

### خضربن محمد اُخرس

خضربن محمد بن خضربن احمد بن حیدر بن احمد بن حیدر است، که عالمی بزرگ و دارای فراست و هوش فراوان و قدرت علمی بالایی بوده است، طلاب را تدریس نمود و به عموم افاده داده دانش را بی دریغ پراکند. تألیفاتی دارد، از جمله تفسیر آیه الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... است و آن تفسیری است که چشم ها بدان روشن و دلها بدان آرام گیرد. خداوند او

را ببخشاید، و به فضل خود جزای خیرش عنایت فرماید.

### خلیل اسعردی

خلیل بن حسین اسعردی دانشمندی است از فقهای شافعیه که کتابهایی را تألیف کرده است از آن جمله: ازهار الفصون من مقالات ارباب الفنون، و القاموس الثانی فی الصرف والنحو والمعانی، و منهاج السنّة السنیة فی آداب سلوک الصوفیه، و در تفسیر هم تفسیری مختصر دارد و هم تفسیری مفصل که تمام نشد، سال ۱۱۶۷ متولد و ۱۲۵۹-هـ برابر با ۱۸۴۳-م وفات یافته است. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد.

### خضر کُردی

خضر بن ابی بکر همدانی کُردی، شیخ ملک ظاهر (ببیرس) بود، و سلطان او را زیارت می کرد و بر اسرار او مطلع بود، و از کرامات او یکی این بود که: او شاه را دید در حالی که مردی فقیر و عمامه پیچیده ای در مسجد خوابیده بود. پس گفت این پادشاه گردد و همچنان شد مناوی گفته است. و نیز سخاوی نقل کرده است: که سلطان در ماه چندبار به زیارت او می آمد و با او صحبت می کرد، و در سفرها او را همراه خود می برد، و از او می پرسید: کجا پیروزمی شویم؟ پس جایی یا وقتی برای او معین می نمود و درست درمی آمد (همان وقت فتح حاصل می شد)، و در فتح کرک همین سؤال کرد و خضر او را از این فتح نهی کرد، ولی سلطان مخالفت کرد، پس افتاد و پایش شکست، ایضاً او را به فتح قلعه کردها در ۴۰ روز مژده داد، و همانطور واقع شد، و شطحیات بسیار می گفت. روزی فریادی کشید و گفت: ای سلطان اجل من به اجل تو نزدیک است سلطان بر او خشم گرفت و محبوس کرد، ۴ سال در زندان بماند، و در محرم ۶۷۶ هجری فوت کرد، و در قلعه مصر در مقبره ای که ملک ظاهر برای او ساخته بود دفن شد، و ملک ظاهر ۲۰ روز بعد از او زیست، و بعداً مرد و در دمشق دفن گردید.

### مُلاخضر بن ملارسول

عالم بزرگوار معروف به ملاخضر کبیر در قریه شیخ المارین تابع فرمانداری چوارتا سکونت داشت، و او پسر علامه بزرگ ملارسول از اهالی قصبه عقره نزدیک عمادیه بود، و یقین نمی دانم که آیا ملارسول به شیخ المارین مهاجرت کرد؟ یا پسرش ملاخضر کبیر بعداً بدانجا آمده و مسکن گزیده است؟ به هر صورت ملاخضر کبیر عالمی بزرگوار و ادیبی مشهور بوده



است، و در قریه مذکوره به تدریس و افاده به طلاب اشتغال داشت، و خدمتی ارزشمند به دین اسلام انجام داد. و او دخترش را برای عالم جلیل ملا ابراهیم بن ملا علی بن ملا یوسف بن ملا عزیز از نسل سید حماد بریفکانی ازدواج کرد که اولادش به عنوان ملا مشهورند نه به عنوان «شیخ یا سید»، به علاقه و امید به اینکه اولادش دانشمند شوند، و به خدمت علم و دین اهمیت دهند، و دختر ملا خضر برای شوهرش ملا ابراهیم پسری آورد به اسم محمد و عالمی جلیل شد، و در قه لاچوالان و هه زارمرد تحصیل کرد و اجازه گرفت، و با عائشه دختر ملا احمد هزارمردی ابن ملا محمد مشهور به ابن الحاج ازدواج کرد و اجازه گرفت، سپس ملا محمد به قریه پنجون رفت و عائشه ۴ پسر نجیب برای او به بار آورد، که آنان عبارتند از ملا عبدالرحمن مشهور به پنجونیی، و ملا عبدالرحیم، و ملا محمد امین، و ملا عبدالله که انشاء الله بعداً قسمتی از احوال آنان را ذکر می کنیم. صاحب ترجمه ملا خضر کبیر فوت کرد و پسرانی به جا گذاشت، از آن جمله ملا محمود شیخ المارینی است که او نیز عالم بوده است، و بعد الفوت فرزندان از خود بجا گذاشت از آنان یکی ملا عبدالله است که عالمی بزرگوار بود، و چون فوت کرد پسرانی از او نیز یادگار باقی ماندند که یکی از آنان ملا عبدالرحمن بود، در شیخ المارین بدینا آمد ولی در قریه سالیوا یا نزدیکی آن فوت کرد، و این ملا عبدالرحمن نیز پسرانی به خلف گذاشت که یکی از ایشان ملا محمد شیخ المارینی است که در تاریخ تحریر این کتاب در حال حیات است که در ۱۹۱۲ متولد شده و بعداً درس خوانده و تحصیل علوم عربیه کرده است و در علم آگاهی تمام بدست آورده، در قریه شیخ المارین اقامت کرد و در شغل امامت و مدرسی به طلاب و عموم مسلمانان خدمت نمود. و او علوم را از مرحوم سید شیخ عزیز (دول به موئی) برزنجی و نیز از پدرش ملا عبدالرحمن اخذ کرد، چنانکه خود او نوشته است، و در محل خود باقی ماند در حالی که برای دین سودمند و خدمتگزار بود تا اینکه در سال ۱۹۷۸ حکومت آنان را از شیخ المارین به مجمع سید صادق در شهر زور کوچ داد. و من این شرح را از نوشته این شخص (ملا محمد) اقتباس کرده ام. و خلاصه دانشمندان زیادی از نسل ملا خضر کبیر پیدا شدند که ما بر احوال آنان دست نیافته ایم، و لذا به این نمونه کوتاه اکتفا کردیم و خدا خود مدد کار است.

# د

## داود بن محمد

در طبقات اسنوی چنین آمده است: ابوسلیمان خالدی اربلی قاضی داود بن محمد بن حسن بن خالد خالدی اربلی حصکفی (زیرا او در فرمانداری حصن کیفا) بزرگ شده بود. در موصل به سال ۴۹۳ متولد شد و در آنجا از جماعتی علوم را سماع نمود و برای مأموریتی به دمشق رفت، سپس در موصل سکونت کرد، و در آنجا (موصل) به سال ۵۷۳ وفات یافت. ذهبی نیز در تاریخ خود آن را ذکر کرده است. رحمه الله و طاب ثراه.



## رضابن موسی الشاذلی

شیخ رضابن شیخ موسی بن شیخ محمود بن شیخ یوسف بن شیخ عبدالرحمن بن شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن شیخ محمد صادق بن شیخ نعمت الله ولی بن شیخ زکریا بن شیخ عبدالرحمن بن شیخ سلیمان بن شیخ خالد بن شیخ حسن بن شیخ ابی الحسن الشاذلی قدس الله اسرارهم بوده است. این شیخ رضا ملقب به معین الدین عالمی کامل و مرشدی وارسته و اصیل بوده است که در کشور خود رشد نمود و علوم را کسب کرد و به حد کمال رسید، پس به مکه مکرمه زاده الله شرفا مسافرت کرد، برای استفاده از محضر شیخ بن حجر هیتمی، پس نزد او درس خواند تا فارغ التحصیل شد و اجازه به او اعطا فرمود، و این متن اجازه اوست: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ستایش سزاوار خدای جهانیان است، خدایی که چون نسبت به بنده ای اراده خیر نمود او را به جستجوی دین و ادار می کند و رشد و تکامل در دین را به او الهام فرماید و درود و سلام بر سرور ما محمد (ص) باد آنکه بعد از او پیغمبری نیامده و نخواهد آمد، و بر اولاد و یاران و پیروان و گروه او باد.

أَمَّا بَعْدُ: امیدوار عفو خدای برتر احمد بن حجر می گوید: چون افضل السادات حسنی ها شیخ رضا کردی کاکوز کزایی در مقابل مسجد الحرام مدتی مدید نزد ما تدریس کرد، و کتابهای زیادی خواند، تا اینکه به فضل خدا به درجه انتها رسید. پس سزاوار بود که بر مسند تدریس نشیند، لذا به او اجازه دادم که تدریس کند، و خدا خود مددکار است و از او کمک ویاری

می جوئیم، و درود خدا بر سرور پیامبران مرسل و جمیع آل و اصحاب او باد، و آخرین دعای ما این است که ستایش سزاوار خدای جهانیان است.» سپس به کردستان برگشت و به خدمت علم و دین و نصیحت مسلمین پرداخت، تا اینکه جان به جهان آفرین تسلیم کرد. خداوند او را رحمت کند و خاکش را پاک دارد.

### رضی الدین زکریائی

این شخص فاضل تحت تربیت پدرش بود، بعد از رشد به تحصیل قرآن پرداخت، بعد به علم و فقه توجه نمود، و از تأثر برکت قدس خداوندی علوم ظاهره و باطنه را تکمیل نمود، و صرف اوقات در طاعت و قرب عادت او بود، و بین الطلوعین و بین الغروبین زنده و بیدار و قائم به عبادت خدا بود، تا آنگاه که خداوند او را به جوار رحمت خود انتقال داد. و سید عبدالصمد در کتاب نورالانوار نوشته است که او در کتاب قاموس الانساب به خط شیخ رضا شاذلی دیده است: شخصی که اسمش فقیه احمد و قدش کوتاه بود و به عربی صحبت می کرد به مدرسه ما آمد و ادعا نمود که از سادات بغدادی و از اولاد شیخ عبدالرؤف بن شیخ نعمت الله ولی است و بعد از مدتی به قریه طویله انتقال یافت و در آنجا مشهور شد به فه قی احمد غزائی، و نمی دانم که آیا تاهل کرد یا نه؟ اینجا سخن قاموس الانساب تمام شد. و در نورالانوار گفته است: من اطلاع یافته ام که او تاهل کرد و پسرانی داشت و در سفر حجاز از نسبش تحقیق کردم ادعایش صحیح بود، و آشکار شد که او فه قی احمد بن شیخ محمد بن شیخ عبدالاحد بن عبدالواحد بن محمود بن عبدالصمد بن علی بن عبدالرؤف بن شیخ نعمت الله ولی بن شیخ زکریا حسن الشاذلی است که همه در قریه کاکوزکریا ساکن بوده اند، و نیز از اهل خبره دریافتیم که فقی احمد غزائی جد اعلای شیخ عثمان سراج الدین طویلی است! زیرا مادرش (حلیمه خاتون) دختر فقی ابوبکر از اولاد احمد غزایی یعنی از نسل اوست، چنانکه مشهور است و خدا داناتر است.

### رَمَضان بن عبدُالله

رمضان بن عبدالله بن عبدالرحمن کردی معروف به زمن که کنیه اش ابوالعبداست در سال ۷۰۷ هجری متولد شد، و از محضر ابرقویبی استفاده و تحصیل نمود، و حدیث روایت کرد و در قریه خوبرقه که دهی در نزدیک دمشق است امام جمعه شد. او مردی صالح بود. ابن رافع در معجم خود از او یاد کرده است، و نوشته است که در ۷۶۹ هجری وفات یافته است. خداوند او را

قرین رحمت فرموده در بهشت عدن جای دهد.

## ملا رَضا و اعظ

ملا رضابن ویسی از عشیره زنگنه عالمی فاضل و نجیب و تیزهوش و آبرومند بود، و به عربی و ترکی و کردی و فارسی صحبت می کرد، و به مناسبت مقام در هر زبان اشعاری به شاهد می آورد و چه بسا به اشعار خواجه حافظ شیرازی استشهاد می نمود. به مدارس زیادی رفت و آمد داشت و علوم را از هر نوع تحصیل کرد، و بالاخره نزد علامه محمد فیضی افندی زهاوی فارغ التحصیل شد در مدرسه سلیمانیه بغداد. بعد از اتمام تحصیلاتش به کرکوک برگشت و امام و مدرس شد و به خدمت علم و دین پرداخت، و به مرشد عالم علامه حاج شیخ علی افندی خالصی تسلیم و تمسک کرد، و نزد او شاگردی و سلوک نمود، و از او کراماتی حکایت می کرد، و در جامع او به طلاب تدریس کرد، و نیز برای مردم موعظه می نمود. تقریباً ۸۰ سال ارشاد و خدمت کرد و حدود ۱۰۰ سال عمر داشت در حالی که قریحه و حافظه اش کامل بود و در آخر عمر شخصاً از کرکوک به بغداد کوچ کرد به منظور زیارت پسرش نورالدین واعظ که در بغداد سکونت داشت، مدتی در بغداد توقف کرد و بیمار شد و در حدود ۱۳۸۳ هجری چنانکه محاسبه نموده ام فوت کرد و در مقبره اعظمیه دفن گردید. رحمه الله و طاب ثراه.

## شیخ رضا طالبانی

او شیخ رضابن شیخ عبدالرحمن خالص بن شیخ احمد بن شیخ محمود طالبانی مرشد بزرگ و مؤسس خانواده طالبانیه است. شیخ رضا در قریه قرخ قرب چه مچه مال تولد یافت، و به قرائت و خواندن مشغول شد، و در تکیه پدرش در کرکوک به تحصیل علم پرداخت و به انتها رسید و در علم و فقه تسلط یافت. او نویسنده ای توانا و شاعری نادر و مسلط به لغات عربی و کردی و فارسی و ترکی بود، و دیوانش جمع و چاپ شده و بارها منتشر و در دسترس ادب دوستان قرار دارد، اشعارش به فصاحت و سلاست و صنایع بدیعی و بلاغه ممتاز است، و هیچیک از اقرانش در شعر به درجه او نرسیدند. وقتی در علم و ادب مشهور گردید، به رشته طریقت داخل نشد، و به دلخواه خود در اجتماع با دوستان و خویشاوندان ادیب و شاعر و مشایخ و امراء شرکت و به این منوال زندگی را می گذرانید، به استانبول سفر کرد، و بعد به قاهره رفت، ولی قضا و قدر موافق او نبود، و با وجود فراوانی علم او به فقه و لغت و ادب به همان طریق (بی شغل و بی تدریس) باقی ماند. در اطلاع او به فقه و لغت حکایت می شود که با برادرش حاج شیخ

علی به بغداد سفر کرد، و در منزل نقیب مهمان شدند، و سخن بر سر حدیث: دَعَّ مَأْرِيكُ اِلَى مَا لَا يْرِيكُ در گرفت. حاج شیخ علی یُریبُ به ضم یا می خواند، اَمَّا یکی از علماء حاضر با او معارضه می کرد، و این معارضه طول کشید. شیخ رضا به برادرش گفت: ای شیخ با آنان جدال مکن زیرا ایشان سخت مردد می باشند، و به عربی گفت: دَعَّمُ اِنَّهُمْ... کانوافی شک مریب وقتی کلمه مریب از قرآن را به ضم میم شنیدند شرمند شدند و دانستند که یریب از باب افعال است (حرف مضارعش مضموم است)، او در آخر زندگی‌اش به بغداد رفت، و با پسرش شیخ عبدالله در تکیه پدرش که نزدیک جامع مرویه بود ساکن شد، و در آنجا ماند تا در ۱۳۳۳ هـ.ج. فرارسید و در مقبره متصله به جامع حضرت عبدالقادر گیلانی (قدس سره) دفن شد. طاب

### ملارشید بیگ بابان

او ملارشید بیگ بن فتاح بیگ از خانواده بابان است که در ۱۳۰۰ در سلیمانیه متولد و پس از رشد به تحصیل علم وارد و مشغول گردید، و هوش فوق العاده داشت. در مدارج علوم عقلی و نقلی ترقی کرد، و در مدرسه نقیب سلیمانیه با ملا عبدالرحمن پنجوینی ملاقات نمود و چون استاد پنجوینی به پنجوین بازگشت ملارشید با رفیقش ملاحسین پسکندی به حضور او رسیدند پس در پنجوین و ملازمت او ماندند، تا علوم را به اتمام رسانیدند. و ملارشید با دختر استادش ازدواج کرد و به سلیمانیه برگشت، و چند ماهی در مسجد شیخ سلام مدرس بود، و در مدرسه دولتی عثمانی نیز درس داشت، و بعد از جنگ بین الملل اول از سلیمانیه به استانبول رفت، و تا پایان حیات آنجا باقی ماند. تألیفات سودمندی دارد، که از آن جمله شرح مفیدی بر الفیه جلال الدین سیوطی در نحو و صرف و خط دارد که به فریده معروف و جداً شرحی سودمند است، و یک نسخه از آن در کتابخانه شیخ محمدخالد در سلیمانیه موجود است دیگر از آثار او شرح صحیحین بخاری و مسلم به زبان کردی است که آن را اقتران النیرین و مجمع البحرین نامید، و این کتاب را در شهر استانبول تألیف کرد، و او یک نسخه از مسوده هر کدام از تألیفات خود را برای دوست خود ملاحسین پسکندی می فرستاد که آن را نگهدارد تا تمام می شود و سپس چاپ گردد. و حسن اتفاق آنکه آن را تکمیل نموده نسخه کامل را برای مشارالیه فرستاد و بعداً وفات یافت. و جزء اول این کتاب بر نفقه و تعهد و اهتمام حاج عبدالقادر جبار طبع شد، با آماده کردن و تقدیم محمدعلی قره داغی و جزء دوم آن را نیز برای چاپ آماده کرده است و شاید چاپ شود. و باقی اجزاء مسوده نزد حاج ملا عبدالسلام ابن مرحوم ملاحسین پسکندی است. حفظه الله تعالی. صاحب ترجمه در حدود ۱۳۶۳ هجری وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه.

### شیخ رسول تکیه‌نی

شیخ رسول بن شیخ محمد از نسل امام حمزه ابن امام موسی کاظم است که در حدود سال ۱۳۰۳ در تکیه تولد یافت و در خود قریه به تحصیل پرداخت، بعد از رشد در مدارس مختلفه بلاد پی علم به مسافرت و مجاهدت مشغول شد و به سلیمانیه رفت، و در مسجد شیخ بابا علی مدتی اقامت نمود، سپس به مدرسه جامع کبیر در فرمانداری حلبجه انتقال یافت و در خانه شیخ مصطفی مفتی سکونت کرد که خواهرش زن او بود و به مناسبت آنکه او دانی فرزندانش بود، مانند جزیی از افراد عائله گردید. پس درس خواند و ترقی نمود، و در خانه مفتی خدمتگزار بود، تا به حد کمال در علوم رسید، پس شیخ مصطفی دختر خود را از زن سابقش برای او ازدواج کرد، و او را در جامع خود مدرس و امام و معاون خویش ساخت تا وقتی که شیخ مصطفی فوت کرد. رحمه الله. و شیخ رسول در زمان حیات شیخ مصطفی مرتب یار او بود و معاونتش می نمود و طوری خدمتگزاریش می کرد که نظیر نداشت مخصوصاً بعد از وفات او شیخ رسول پایگاه محکم و امید اولادش در خوشی و تلخی بود، و نیز بعد از وفات مفتی مسجد خانم واقع در حلبجه را پس از خرابیش به کمک مسلمانان تعمیر و آباد کرد، و با وظیفه امامت بدانجا منتقل شد، و در این وضع باقی بود تا اینکه خداوند به سال ۱۳۵۸ عمر او را تمام کرد. رحمت حق بر روان او باد. شیخ رسول بعد از خود دو پسر بجا گذاشت، اول محمد که الآن بجای پدرش امام است و دوم احمد که او نیز کاسب و مردی با دیانت و امانت است. حفظهما الله تعالی

### مُلا رسول تلانی

او از اهل قریه تلان نزدیک قریه سرگه لو از توابع سلیمانیه است، که در حدود ۱۳۳۰ هجری تولد یافت، و پس از رشد به تدریس مشغول و در مدارس به فعالیت و جستجو پرداخت، و بالاخره نزد استاد ما شیخ عمر قره داغی در تکیه مولانا خالد سلیمانیه به تحصیل ادامه داد و کوشید تا به نهایت رسید و اجازه تدریس گرفت و به ده خود برگشت و در آنجا مدرس و واعظ و خدمتگزار علم و دین شد، و به اهل دین خدمت می کرد و به بهترین وجه به فکر آسایش و ارشاد و مشکل گشایی مسلمانان بود. خداوند او را پاداش خیر عطا فرماید. بعد از گذشت قریب یکسال از تدریسش به شهر سلیمانیه انتقال یافت و در مسجد نقیب به تدریس پرداخت، و چندان طول نکشید که دچار مرضی مزمن و مهلك گردید و به سال ۱۳۸۵ خداوند او را به حضور خود دعوت نموده به فرادیس جنان شتافت. تا آنجا که من اطلاع دارم. رحمه الله تعالی.

## مُلا رسول دِی لیژهبی

او حاج ملا رسول ابن ملا شریف دیلیژی است که در دیلیژه در حدود ۱۲۸۰ هجری متولد شد، چون به حد تمیز رسید به درس خواندن شروع کرد، و در مدارس مرکز ناحیه قره داغ و شهر سلیمانیه بدنبال علم رفت و مجاهدت نمود تا به نهایت رسید. و در خدمت حضرت کاک احمد شیخ (قدس سره) منسوب شد و تمسک کرد، و سلوک نموده تربیت عرفانی یافت تا از مریدان اختصاصی و در اقامه حلقات درس و ذکر و تهلیل و وعظ خلیفه او گردید. او در امر به معروف و نهی از منکر جدی بود و از ملامت ملامتگران باک نداشت، و خالصاً الله انجام وظیفه مسلمانی می نمود. به مجالس و باشگاهها و قهوه خانه ها داخل می شد و مردم را موعظه می فرمود، و به صراط مستقیم خداشناسی فرا می خواند، او در مسجد بارچاوش به امامت مشغول شد و در همانجا سکونت داشت. شب و روز اوقات خود را به تدریس و عبادت و ذکر و فکر و ارشاد می گذرانید، و بالاخره با عده ای زیاد از مسلمانان در ۱۳۳۵ از سلیمانیه به بیستان در حدود بانه آمدند تا با روسهای تزاری مقابله و جهاد کنند (در جنگ بین الملل اول). که خداوند او را پاداش خیر عطا کند در این هنگام علاقه فراوان و شبه انتسابی به حضرت شیخ نجم الدین (قدس سره) پیدا کرد و متقابلاً شیخ نیز او را بسیار دوست می داشت، و با قصائدی شیخ را مدح گفت زیرا صاحب ترجمه ذوق ادبی سرشار داشت، و اشعار زیادی دارد که اگر جمع آوری می شد دیوانی از شعر بود. و در شعر تخلص او فوزی بوده است امید است که قسمتهای موجود آن را چاپ کنند که برای او میراثی باشد. بارها من (مؤلف) به دیدارش مشرف شده ام. مردی بود دارای قدی متوسط و صاحب وجاهت و نجابت و فراست، با ریشی معتدل و سفید، و بر این وضع مبارک و مقدس خود باقی ماند تا اینکه در حدود ۱۳۳۸ دار فانی را وداع گفت. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. و قبرش در سیوان سلیمانیه است.



# ذ

## زَکریای ماردینی

زکریای بن ارغون ماردینی در ماردین به مردم در فقه حنفیه خدمت کرد و شیخ بدرالدین ابن سلامت از او علم و فقه اخذ کرد و در خدمت او درس خواند و فراوان استفاده برد.

## زکریای شاذلی

شیخ زکریای بن شیخ عبدالرحمن اهدل بن شیخ سلیمان بن شیخ حسن بن قطب سید ابی الحسن شاذلی قدس الله اسرارهم بوده است. صاحب ترجمه در قریه خالديه که امروز به کاکوزکریا معروف است، متولد شد، و پدرش شیخ عبدالرحمن به دست کفار مغول شهید گردید، در حالی که شیخ زکریا ۱۱ ساله بود، او در خود قریه به قرائت مقدمات پرداخت تا به حدّ رشد رسید و در علوم محکم و قوی شد، بعد به مصر مسافرت کرد، و در جامع ازهر ماندگار شد، تا در علوم تبحر حاصل نمود. سپس به مکه مکرمه روی آورد و دو سال نیز در آنجا ماند، آنگاه به مدینه منوره آمد سه سال نیز آنجا توقف نمود. بعداً به شهر بخارا رفت و طریقه نقشبیه را از مرشد آنجا بعد از سلوک در خدمتش فرا گرفت، و به بغداد برگشت، در بغداد نیز طریقه قادریه را اخذ کرد و ریاضتها کشید تا در آن نیز کامل شد. پس به سوی بلخ روان شد. آورده اند که دختر شاه به مرضی دچار شده بود شیخ برای او دعا کرد و شفا حاصل نمود، شاه دختر را برای او ازدواج کرد. پس به زادگاهش کردستان بازگشتند، وقتی که آن دو در بین راه در شهر کرمان بودند

همسرش پسری بدنیا آورد که او را نعمت الله نامیدند، لذا به شیخ نعمت الله کرمانی موسوم گردید، پس از این ولادت برای رسیدن به وطن به راه خود ادامه دادند، تا به قریه کاکوزکریا (خالدیه سابق) رسیدند، پس شروع به ارشاد و تعلیم و تدریس کرد، و به مردم بهره های دینی و علمی و اخلاقی رسانید، و هرچه از مبانی خیریه در آنجا از بین رفته بود تعمیر و بازسازی کرد. و از او حکایات و موجبات و نشانیهای افتخار زیاد است، که در کتاب «نورالانوار» که سیدعبدالصمد اهل قریه تودار آن را تألیف کرده است. یادداشت شده، و اگر خواستی به آن مراجعه کن. و به راستی خداوند او را موفق کرد و املاک و دهات و حیوانات و ثروت زیاد در اطراف کاکوزکریا و نقاط دورتر از آنجا نیز به او بخشیدند، و خالدیه به واسطه حادثه خارق العاده ای که آنجا اتفاق افتاد به کاکوزکریا نامیده شد همچنین خداوند اولاد زیادی به او عطا کرد که ۱۲ نفر بودند به اسامی: ۱- شیخ نعمت الله ولی کرمانی. ۲- باباعلی مدفون در نفس قریه. ۳- شیخ حسن مدفون در قریه سورکه ول. ۴- شیخ محمد شریف مشهور به شیخ شربتی. ۵- پیریونس مدفون در قریه هه نجیران. ۶- امیرطاهر کلان. ۷- بابا شیخ مدفون در بیساران. ۸- امیرمتوکل مشهور به پیر توکل گاران. ۹- شیخ عطار مشهور به بابا ذوالنون در قریه ونینه. ۱۰- شیخ یوسف که در دره قریه سورکه ول مدفون است و به سه وزه پوش مشهور است. ۱۱- شیخ محمدامین که او نیز در همان دره در محلی معروف به نه یزل مدفون است. ۱۲- پیرمحمد که در خردسالی در قریه کاکوزکریا فوت کرد. خداوند همه را رحمت کند. شیخ زکریا در ارشاد نیز موفق بود و خلفاء زیاد تربیت کرد که مشهورترین آنان به شرح زیر است: ۱- شیخ عبدالخالق شهرزوری که در همه علوم عقلی و نقلی وارد بود و همه جا اشتهار داشت. ۲- شیخ عبدالغفار مردوخی اورامی عالم و فاضل و در بین مردم به نجابت و بزرگی معروف بود. ۳- شیخ عبدالصمدی که جهانگرد و تارک دنیا و به علوم اسلامی وارد بود که بالاخره به حضور شیخ زکریا رسید و به او تمسک کرد و به درجه ولایت نائل شد. ۴- ملا محمود مراغی که نسبش به سلطان سیدعلی نواده سلطان ابراهیم و نواده امام موسی کاظم (ع) می رسد. ۵- پیر ابراهیم مدفون در دره غربی سروآباد اورامان. ۶- ملا یعقوب جان جد سوم مولانا ابوبکر مصنف چوری که او از نسل سیدمحمد زاهد مشهور به پیرخضر است. خداوند همه را رحمت کند. صاحب نورالانوار می گوید: در حاشیه کتاب حاوی به خط ملا یعقوب جان دیده ام که حضرت مرشد بزرگ شیخ زکریا برای من و اولادم دعای خیر کرد که خداوند نور چراغ علم را تا قیامت در خانواده ملا یعقوب و اولادش خاموش نگرداند. انتهی. بالاخره شیخ زکریا نیز شهید شد و در تپه ای مقابل آرامگاه جدش حضرت شیخ خالد حسنی شاذلی به سال ۷۷۵ مدفون گردید. و ماده

تاریخ فوت او «وصال رحمت» است در شعر زیر:

وصال رحمت، اورا گشت تاریخ

چو شد مخصوص رحمت شیخ زکریا

که در این شعر شبه جمله «وصال رحمت» مطابق حروف ابجد ۷۷۵ می شود که معادل با سال فوت و شهادت اوست.

### زینب بنت سلیمان

زینب دختر سلیمان بن ابراهیم بن رحمت اسعدی است که صحیح مسلم را از ابن زبیدی سماع کرد، و ایضاً بخاری را از ابن عبدالواحد، و ابن صبیح و علی بن حجاج سلفی و زینب سماع نمود، و اجازه شرکت در جماعت برای ارشاد و موعظه و روایت حدیث به او دادند و در بعضی مورد تنهائی گزید. و در ذیقعدہ ۷۰۵ در حالی که سنش از ۸۰ متجاوز بود فوت کرد. در حاشیه کتاب نوشته شده است که در قاهره متولد شد، و در قرافه فوت کرد و همانجا مدفون است. رحمهما الله.

### زاهدین صلاح الدین

حاج ملازاهدین حاج ملاصلاح الدین ابن ملامحمد ابن حاج عوض از اهالی پاره از توابع کردستان سنندج و فعلاً تابع باختران (کرمانشاه) است. جدش حاج عوض از مریدان شیخ عثمان سراج الدین طویلی است و کرامات و خوارقی مشهور دارد. و پدرش ملاصلاح الدین از مریدان شیخ عمر ضیاء الدین و اهل طاعت و تقوی بوده است، و خود ملازاهد از مریدان مرحوم شیخ علاء الدین بن ضیاء الدین است. پدرش وقتی فوت کرد، او به حد بلوغ نرسیده بود، و در قصبه پاره مشغول خواندن درس بود، بعدها مبادی علوم را طی کرد و در مدارس نقاط مختلف دربی علم به گردش و تحمل زحمات فراوان تن داد و به قریه بیاره آمده مدتی در مدرسه آنجا مقیم بود و درس خواند، سپس به اطراف سلیمانیه نیز رفت و نزد ملامحمد مشهور به رئیس در قریه که لاله از توابع چوارتا مدت زمانی اقامت و استفاده کرد، و در اواخر تحصیلش به بیاره بازگشت، و قسمتی از کتاب تقریب المرام شرح تهذیب الکلام را در آنجا خواند، و اجازه علم از من (عبدالکریم مدرس مؤلف کتاب حاضر) گرفت، و به پاره برگشت و مدرس طلاب گردید و برای مسلمانان موعظه کرد، و خداوند او را در خدماتی که در راه دین انجام داده است تاکنون موفق فرموده است، همچنین او را در اداء فریضه حج توفیق داد که پس از انجام مناسک تندرست به وطنش برگشت. و او در محل مرجع فتوای دینی می باشد. الآن که

تاریخ ۱۴۰۱ هجری قمری است از نعمت حیات بهره مند است و در خدمت مخلوق و از روزی خدا مرزوق است. خداوند به فضل و کرم خود او را موفق فرماید. آمین.

لازم به تذکر است که حاج ملازاهد اکنون نیز که این ترجمه تحریر می شود بحمدالله در حال حیات است و بازنشسته آموزش و پرورش و کمافی السابق در پناه بقناعت با حقوق بازنشستگی زندگی را در طاعت و عبادت و ارشاد و نصیحت مسلمین مصروف می دارد. مترجم.

### زکریای مهاجر

او دانشمند ادیب شیخ زکریا مشهور به مهاجر است، زیرا وطنش را ترك و به کردستان مهاجرت و کوچ کرده است. این عالم در قریه بست از ناحیه خورخوره سقز در حدود هشتصد و اند هجری سکونت گزید، و چون شهرت ارشاد شیخ نعمت الله ولی ابن شیخ زکریا حسنی شاذلی در شهر کرمان را شنید به خدمت او رفت و بعد از مشقت زیاد و قبول رنج و تلخی سفر به حضور او رسید و به طریقه اش تمسك جست و سلوك لازم را برای وصول به مقصود انجام داد، تا اینکه شیخ او را خلافت داد، و چون حضرت شیخ نعمت الله ولی نزد حاکم کرمان دارای جاه و مرتبت خاص بود، از او خواست که قریه بست را به شیخ زکریا بسپارند تا غله آن را در وجه طلاب و واردین صرف کند، و خواسته او نزد حاکم قبول شد و حکم تحویل آن را برایش نوشت. پس شیخ زکریا به بست بازگشت، و به ارشاد و خدمت مسلمانان پرداخت. او اولاد و اعقابی دارد که بعضی از آنان در آن قریه و اطرافش تا عصر ما باقی مانده اند و شیخ ابراهیم بستی از اولاد اوست که خلیفه شیخ شهاب الدین حسنی شاذلی است و پسرش شیخ حسن مشهور به شیخ حسن مولاناوا خلیفه شیخ محمد نودهی برزنجی است که در قریه مه ولان آوا نزدیک به بست اقامت گزید، تا وقتی که در ۱۱۶۳ هـ وفات یافت. رحمهم الله تعالی.

### ملاً زاهد رباطی

او ملازاهد ابن ملامصطفی ابن ملامحمد رباطی است، و رباط قریه ای است در ناحیه سه نگا و قرب قره داغ، در حدود ۱۳۳۰ متولد شده نزد پدرش بعدها درس قرآن و خواندن و نوشتن و مبادی علوم را شروع کرد، ولی پیش از بلوغ او پدرش فوت کرد، و خود او به تحصیل ادامه داد، و با مجاهدت برای کسب معرفت بیشتر به مدارس مختلفه اطراف رفت، هنگامی که در ۱۳۴۴ من در قریه نرگسه جارحلیجه مدرس بودم مدتی نزد من اقامت کرد، و پس از انتقال من (مؤلف) به خانقاه بیاره به عنوان مدرس مدتی دوباره پیش من آمد، و الفیه جلال الدین سیوطی

مشهور به فریده را خواند، بعد به تحصیل و قرائت شرح عقاید نسفیه با حاشیه خیالی پرداخت، و بعد از مدتی به مدرسه مولانا عبدالقادر صوفی در قریه فقهی جنبه از ناحیه وارماوا نقل مکان کرد، و در آنجا به اتمام تحصیل موفق شد، و از مدرس مذکور اجازه تدریس دریافت کرد. و در قریه نه مهل شهرزور به مدرسی تعیین و مشغول انجام بهترین وظیفه (تعلیم و تربیت) گردید، اما بعد از یکسال تدریس یا کمی بیشتر در عنفوان جوانی و شادابی حیات در عین اشتغال به تدریس و عبادت و خدمت، فوت کرد. او در حقیقت مانند اسمش زاهد بود یعنی به اصطلاح اسم و مسامیش موافق و مطابق همدیگر بودند. و فوت او در حدود ۱۳۵۵ هجری اتفاق افتاد. رحمة الله علیه.

# س

## سعدی خادم السجادة

شیخ سعدی بن ملاخضر از اولاد حضرت عثمان بن عفان (رض) و از سلسله پیرمیکائیل دودان است که در کوی سنجق به سال ۱۱۵۰ متولد شد و سجاده شریفه در اختیار ایشان بود. در کوی سنجق به درس و تعلیم پرداخت تا در علوم مهارت یافته به حد کمال رسید و در ردیف علمای متبحر و انگشت شمار درآمد، تألیفات ارزشمند و متعدد دارد که یکی پس از دیگری آنها را به رشته تحریر درآورده است که اگر کتابهای مؤلفه او را روی هم می گذاشتند به قدر قامتش ارتفاع داشت. از جمله آثار او کتاب: حول مشکلات آیات القرآن است که علمای بغداد از قبیل محمد طبقچه لی و غیره... آن را تقریظ کرده و اعتراف نموده اند که او فرید عصر و یگانه دهر بروزگار خود بوده است. او در ۱۲۶۰ هجری وفات یافت در حالی که سنش ۱۱۰ سال بود. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد.

## سعید بن عبدالله

در طبقات سبکی آمده است: سعید بن عبدالله بن قاسم بن مظفر شهرزوری ابوالرضا از اهل موصل از خانواده مشهور ریاست و فضل بوده است، و او برادر محمد بن عبدالله متقدم بود. در بغداد از زاهرا بن طاهر شجافی و محمد بن عبدالباقی انصاری، و اسمعیل بن عمر سمرقندی سماع کرد، بعداً به خراسان رفت و نزد محمد بن یحیی فقه آموخت، و از عبدالله فراوی و

وجیه بن طاهر و غیر آنان نیز استفاده کرد، و جماعتی از او حدیث روایت کرده اند. بالاخره در ماه جمادی الآخر ۵۷۶ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند.

### سلاربن حَسَن

سلاربن حسن بن عمر بن سعید شیخ کمال الدین ابوالفضائل اربلی تلمیذ شیخ تقی الدین ابن الصلاح و شیخ الشیوخ محیی الدین نوری بوده است، که شیخ نوری در مورد او فرمود: «او شیخ ماست که تمام اهل عصرش بر امامت و بزرگی قدر و برتری او در علم مذاهب در این نواحی متفقند». در حل مشکلات و معرفت معانی پوشیده محل رجوع عموم و همگان بر پیشوائی و علو قدر و پاکی و عفاف او همصدا و معترف بودند. نزد جماعتی از علماء تحصیل نمود که از آن جمله امام ابوبکر ماهانی بوده است، و بادرانی او را به مدرسه خود اعاده داد و مرتب تا حین فوت در این مدرسه بود، و به منصب دیگر وارد نشد. شریف عزالدین گفت در زمان او مدار فتوای شام به او میچرخید، و کسی بعد از او در شام مثل او نبوده است. در جمادی الآخر سال ۶۶۰ و اندی فوت کرد. از فتاوی او در مورد کسی که به طلاق قسم بخورد و دوزن داشته باشد و نیت چیزی نکند؟ که گفته است او مخیر در بین آن دوزن است، اراده به طلاق هر کدام از آنان کند طلاق بر او واقع شود (او بر شوهر حرام گردد). پس اگر گویی در این فتوا مخالفتی بر فتوای قاضی حسین است که رافعی نقل کرده است، در مورد کسی که گفت حلال خدا بر من حرام باشد اگر داخل خانه شود، و شخص دارای دوزن باشد، قاضی گفته است در چنین موردی هر زن يك طلاقش واقع شود، نجومی نیز مثل او فتوی داده است. من می گویم چنین نیست زیرا حلال خدا مفرد مضاف است، پس هر حلال را شامل می شود، پس شامل دو طلاق هم میشود. و اگر گویی طلاق عام است به واسطه محلی بودن به «أل» «الطَّلَاق» می گویم «ال» در طلاق بر عموم اطلاق می شود به واسطه شیوع عرف در آن هرگاه لفظ الطلاق بر زبان کسی جاری شود، در عرف عموم بر يك طلاق اطلاق می شود. و ممکن است ایضاً گفته شود: حلال مفرداتش برای زن است، پس شامل هردو میشود و طلاق مفرداتش طلاقات است نه مطلقات، پس شامل هردو نیست بلکه یکی از آن دو طلاقش واقع شود، چون عموم در مطلق نیست بلکه در خود طلاق است، بر عکس حلال خدا بر من حرام است و خود طلاق عمومیت ندارد چون با عرف عموم معارض است، چنانکه گفتیم در حقیقت این تحریر جواب است.

### سلیمان بن خالد شاذلی

او شیخ سلیمان بن شیخ خالد بن شیخ حسن ابن قطب زمان سید ابوالحسن شاذلی قدس الله تعالی اسرارهم است که مردی فاضل و درستکار و تارک دنیا و وارسته و اهل تقوی و پرهیز کامل بود، تا آن اندازه که به زاهد ملقب گردید، و او را سلیمان زاهد می گفتند، وی به دست یکی از سرکشان به نام بوداق شهید شد و قبرش با قبر پدر در پائین قبر جدش شیخ خالد شاذلی است، قدس الله اسرارهم العزیز آمین و این قبر در محل مخصوصی است در کاکوزکریا که برای عموم شناخته شد و مشهور است.

### شیخ سلیم سنندجی

او عالم بزرگ و ادیب توانا و صوفی عاشق شیخ سلیم بن شیخ احمد بن شیخ عبدالکریم ابن شیخ عبدالغفار بن شیخ محمد کریم بن شیخ محمود بن شیخ احمد علامه ابن شیخ مصطفی تختی مردوخی است. شیخ سلیم در شهر سنندج حدود ۱۲۷۴ هجری متولد و در خانه خودشان که مرکز علم و ادب و صلاح و عفاف بود تربیت یافت، او شاخه درختی پرثمر از باغی پر نعمت و لایق بود. و چون از لحاظ سن به وقت آموزش رسید قرآن کریم را ختم کرده بعد کتب کوچک ادبی و اخلاقی معموله را تمام کرده سپس داخل مدارس علمی گردید و علوم معقول و منقول را تحصیل و در آنها به حد کمال رسید و بالاخره تمام کرد، و به شغل مدرسی تعیین و منصوب گردید و مشغول تدریس و تعلیم و افاده و خدمت به دین و نصیحت مسلمین شد. او ذوق ادبی سرشار و طبع شعر بلندی داشت، و قصائدی به عربی دارد که در نهایت درجه فصاحت و علو شعر رسیده است، به همین سبب علماء و ادبای کرد او را «امرؤ القیس اکراد» لقب دادند. همچنین دارای قوه ساختن شعر فارسی بصورتی بس عالی بود. در دوران جوانی شهرت او در علم و ادب مصادف با دوران ارشاد حضرت مجدد شریعت و طریقت شیخ عمر ضیاء الدین بن شیخ عثمان سراج الدین بود، پس جاذبه محبت او را گرفت و به محبوب مطلوب رسانید و نزد او تمسک کرد، و در زمره طالبان و مریدان حقیقی او درآمد، و عشق و جذبات او بدون خوف ملامت گردید، و شیخ او را بسیار دوست می داشت، و با نکات ادبی با او صحبت می فرمود. شنیده ام که او وقتی به قریه بیاره رسید و شیخ را زیارت کرد علماء که در آنجا حضور داشتند شیخ خطاب به آنان فرمود: به من بگوئید که سلیم به چه چیز نیازمند است؟ هر کس هر چه به فکرش رسید گفت: اما شیخ در جواب همه فرمود: خیر، خیر، خیر. دور نروید، سلیم جز به یک حرف محتاج نیست، و آن (ت) می باشد یعنی محتاج به تسلیم است که (ت) چون به سلیم اضافه گردد تسلیم گردد، پس



خداوند بزرگ او را موفق فرمود و در حضور حضرت ضیاء الدین سلوک کرد و نعمت حضور و سرور برای او دست داد، و فوائد و عوائد کامل را از او استفاده کرد، قصائدی رسا و فصیحی را در جذبات عشق و ستایش مرشدش سرود و در آخر قصیده ای طولانی چنین می گوید:

من احصح فی الحسن و حُسْنَهُ حُسَيْنَا	من حسنہ قدتَمَّ و ما خالط شینا
من ذك له الصَّم و كانت له لینا	من كان بدور فلك الدین سهاه
من زان سنا طلعتہ الملة زینا	من ذب عن الدین دجی البدعة ذبا
من عزه یمشون حوالیه هوینا	من زمرة اصحاب جلال و جمال
من افئدة الخلق ازأحت هی زینا	شمس لسنهاها اقلت کل شمس
مولاه غدا قلبه طور له سینا	اعنی عمرالثانی و من فیہ تجلی
فیہ اختلق الکل علی فقده مینا	ذایوسف اخوانه اصحاب جمال
دانت له اخوانه من عزه دینا	اذصار عزیزاً هوفی مصر کمال
تالله لقد اثرک الله علینا	قالوا له اذ قد ظهر الحق لذیهم

یعنی:

او کسی است که در حسن تمام وبی عیب است  
 کسی است که در زیبایی و اعمال نیک چون حسین باشد  
 کسی است که ماههای چارده آسمان دین در مقابل او کم نورند  
 کسی است که سنگ سخت در برابر او نرم شد  
 کسی است که تاریکی بدعت را از دین زدود  
 کسی است که روشنی رویش ملت را آراست  
 گروههای معظم و با عزت و احترام  
 از بزرگی او مجذوب و بدور او گرد آمده اند  
 خورشیدی که از نور آن همه خورشیدها غروب کردند  
 و از دلهای خلق زنگ کفر را زدوده و دور کرده است  
 مقصودم عمر دوم یعنی کسی است که خدا در او تجلی کرده است  
 و قلب او از تجلی نور حق طور سینا شده است  
 این یوسف است و برادرانش زیبا هستند  
 که در مورد فقدان او دروغ بستند  
 او پادشاه مصر عظمت و علم و کمال است

برادران در برابر جلال او پست شدند  
 و هنگامی که حق برای آنها آشکار شد  
 گفتند: بخدا سوگند که خداوند ترا بر ما برتری داده است  
 این مرید صادق و ادیب موافق ۱۳۳۷ هجری در سنندج به سن ۶۳ سالگی وفات یافت.  
 رحمه الله.

### مُلا سعید مفتی

ملا سعید مفتی از اهالی ناحیه سُویلِ مصفر بر وزن رُجَبیل تابع فرمانداری چوارتا از استان سلیمانیه در حدود ۱۲۹۵ هجری متولد شده سپس داخل درس و بحث و تعلیم و تعلم شد و به مدارس مختلفه رفت و بالاخره با علامه ملا عبدالرحمن پنجوینی آشنا و به خدمت او پیوست و مدتی در ملازمت او بود، و استفاده علمی شایان نمود، تا اجازه تدریس از او گرفت. پس از مدتی به سمت مفتی و مدرس فرمانداری کفری تعیین گردید، پس علاوه بر وظیفه افتاء به طلاب نیز تدریس کرد، و سود رسانید، و پرچم علم و دین و تقوی را برافراشت آنطور که سزاوار چنین مقام و خدمت و فداکاری باشد. تا اینکه حدود ۱۳۴۰ هجری خداوندش به سرای ابدیت دعوت فرمود، و در باغ ملکوی خود با همسرش یکی بعد از دیگری دفن شدند. خاکشان پاک و رحمت خدا به روان ایشان باد.

### ملا سلیمان ماوهت

او عالمی بزرگ و معاصر مرحوم ملاحسین پسکندی و در ناحیه ماوهت از توابع سلیمانیه مدرس بود، و در آن ناحیه برای افتاء و نشر احکام شرعی یگانه مرجع بود، بعد از خود پسرانی عالم و فاضل بجا گذاشت. از جمله آنها ملا جلال و ملا عبدالعظیم است که دومی اکنون در حال حیات است و در شهر سلیمانیه امام مسجدی است. خداوند او را حفظ کند.

### ملا سلیمان بن فه قی عثمان

ملا سلیمان ابن ملا عثمان ابن حیدر از اهالی قریه بناوه سوته در ناحیه پنجوین است. تقریباً در ۱۳۰۰ بدنی آمد و بعد از رشد پا به دایره درس و تحصیل نهاد و در پنجوین و دیگر نقاط به جستجوی علم درآمد، تا اینکه به حد کمال رسید. پس در قریه سردوش امام و مدرس شد، و با رابعه دختر ملا شمس الدین ابن ملاحامد کاتب حضرت سراج الدین ازدواج کرد ولی طولی

نکشید که رابطه به رحمت خدا پیوست بعد ملاسلیمان با طلیمه دختر ملامحمد از اهالی قریه میولاك ازدواج کرد و این همسر برای او پسری بدنیا آورد که او را عبدالله نامید و عالمی شایسته و صالح گردید که در ۱۳۹۸ هجری به رحمت خدا پیوست و در قصبه سیدصادق مدفون گردید و پسری از او بجا ماند به نام عبدالرحمن که الحال در قصبه سیدصادق شهرزور کاسب است اما خود ملاسلیمان صاحب ترجمه در حدود ۱۳۳۸ فوت کرده است. خدایش رحمت کند.

### ملا سعید ساداوا

او ملاسعیدبن علی بن خدامراد است. بعد از تمیز به درس خواندن مشغول شد و علوم را در مدارس مختلفه دنبال گرفته به خانقاه بیاره آمد زمانی که من در آنجا مدرس بودم، سیوطی می خواند، و نزد من فریده مبادی المنطق و بلاغه و عقاید را خواند، و اجازه گرفت و در قریه ساداوا نزدیک پنجوین اقامت کرده به خدمت علم و دین و ارشاد مسلمین پرداخت، و بدون تقصیر و یا وقفه بر تدریس استمرار و مداومت کرد، و زندگی را از کسب حلال خود می گذراند. اوائل سال ۱۳۹۹ به قصبه پنجوین نقل مکان نمود و پس از چند ماه بیمار شد و در سال ۱۴۰۰ وفات یافت. طب ثراه. پسری به نام محمد یوسف بجا گذاشت که عالمی بزرگ و صالح است، خداوند بدانچه موجبات دوستی و رضایت اوست توفیقش دهد. آمین.

### ملا سعید کوله جو

این دانشمند از علمای عامل و دارای اخلاص و خدمتگزار دین بود. در شهر کفری و نقاط دیگر کردستان عراق درس خواند تا به سرحد کمال رسید و فارغ التحصیل و مجاز شد و در قریه کوله جو از ناحیه سنگ آباد نزدیک فرمانداری که لار امام و مدرس شد و در وظایف مفید امامت و خطابت جمعه و نصیحت مردم کوشش کرد و ادامه داد و در کارها بی اندازه خلوص نیت داشت. و بر این حالت و اوصاف سالم و پسندیده خود مستمر بود تا اینکه در ۱۳۸۲ هجری برابر با ۱۹۶۵ میلادی فوت کرد. بازمانده او فرزندی است به نام علی که بر امامت و اقامه شعائر دینی در قریه پایدار بمانده است و خداوند او را به حج خانه خود نیز موفق فرمود. و ستایش سزاوار اوست که خدای یگانه و بی همتا است.

# ش

## شبيب بن حسين

در طبقات سبکی آمده است: شبيب بن الحسين بن عبدالله بن حسين بن شباب قاضي ابوالمظفر بروجردی است. ابن سمعانی گفته است که شبيب بعد از ۴۷۰ به بغداد آمد و نزد شيخ ابواسحق تعلم کرد تا در علم مشهور و شخصیتی بارز شد و او امامی بود اهل جدل و مفتی و ادیب، و شاعری خوش خلق و دارای منطقی شیرین و فروتن. از فقیه ابواسحق و اسمعیل بن مسعدة الاسمعیلی و ابونصر زینبی سماع نمود، و در اصفهان و بروجرد از بسیاری دانشمندان درس و تعلیم گرفت. می گویم (مؤلف): بروجرد یکی از ارکان بلاد کردی بختیاری است که در دورترین نقطه شمالی اکراد واقع شده است. در طبقات چنین آمده است که صاحب ترجمه قاضي بروجرد بود و در رجب سال ۴۵۱ در آنجا متولد شده است. ابن سمعانی گفته است که دروسی نزد شبيب در بروجرد خوانده ام. وی پس از مراجعت از سومین حجت در چهارم ربیع الاول ۵۳۴ جهان را وداع گفت. اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ.

## شبللی بن جنید

شبللی بن جنید بن ابراهیم بن خلکان قاضي ابوبکر زرزایی به سال ۵۷۶ در اربیل متولد شد و با اجازه از ابن کلیب و غیر او حدیث روایت کرده است. قاضي اخمیم شد و در همین شغل و همین شهر فوت کرد به سال ۶۵۳. خداوند او را رحمت کند. واخمیم شهری است قدیمی در

زمین بلندی در ساحل نیل. (معجم البلدان).

### شعبان شیروانی

ابوالفضل شعبان شیروانی از اهل شیروان امامی عادل و عالم و زاهد بود، در آمل (طبرستان) نزد قاضی ابی لیلی بنداربن محمد البصری، علم آموخت، و از جماعتی حدیث روایت کرد، و به شهر خود برگشت و مردم از او بهره مند شدند و در شعبان ۴۹۴ فوت کرد. (سمعی در کتاب ذیل ذکر کرده است).

### شعبان اربلی

شعبان بن ابی بکر بن عمر اربلی در اربیل به سال ۶۲۴ تولد یافت، و در حلب بزرگ شد، و به صحبت جمال الدین بن ظاهری پیوست، و با او از جماعتی علما در دمشق و مصر سماع کرد، و ابن الظاهری در دمشق شیخ شد. و علامه تاج الدین ابن الفکاح و غیره از او حدیث سماع کردند، و از عثمان شاری و علی بن شجاع، و محمد بن انجب نعال، و عبدالغنی ابن بنین و غیرهم حدیث روایت کرد، و استاد های خود را می شناخت، و چیزهای خوبی حکایت می کرد. در ماه رجب سال ۷۱۱ در دمشق فوت کرد. خداوند او را رحمت کند.

### شهدة الدینوری

فخر النساء شهده دختر ابی نصر احمد بن الفرّج بن عمر الابرّی نویسنده دینوری الاصل که محل تولد و وفاتش بغداد بوده است از علماء محسوب است و خطی خوب می نوشت، و خلقی بسیار از او درس سماع کرده اند، و درس او عالی بود که در آن کوچک و بزرگ به هم می پیوستند، و خود او از ابی الحطاب نصر بن احمد بطروانی ابی عبدالله حسین بن احمد بن طلحة النعال سماع نمود، و طلحة از دیگران چون طلحة بن محمد زینبی و غیر ایشان مانند ابی الحسین علی بن الحسین بن ایوب، و ابی الحسین احمد بن عبدالقادر ابن یوسف و فخر الاسلام ابی بکر محمد بن احمد شاشی نیز، و نام او بعد از آوازه علم او اشتها یافت، و وفات او روز یکشنبه بعد از عصر ۱۳ محرم سال ۵۷۴ بوده است، و در باب ابرز دفن شد، و عمر او کمی بیش از ۹۰ سال بود. خداوند او را به غفران خود شاد کند. و ابری به کسر همزه و فتح با نسبت به ابر است که جمع ابرّة (سوزن خیاطی است). و او به آن منسوب بوده است زیرا او یا سازنده یا فروشنده سوزن خیاطی بوده است. و پدرش ابونصر احمد روز شنبه ۲۳

جمادی الاولی ۵۰۶ وفات یافته است و فوتش در بغداد بوده است. او نیز در باب ابرزدن شده است. خداوند او را ببخشاید.

### شرف الدین کردی

شرف الدین کردی اربیلی در حسینیه مصر مدفون است، و صاحب کرامات ظاهره و مناقب آشکار بوده است. برهان متبولی گفته است: در مصر بعد از شافعی و نفیسه کسی از او سریعتر برای حصول احتیاجات دینی مردم نبوده است. و بعد از ۷۰۰ هجری فوت کرده است. مناوی شرح حال او را نوشته است. خداوند او را قرین رحمت خود فرماید.

### شمس الدین اول مردوخی

او شمس الدین اول ابن شیخ عبدالغفار اول ابن ملا گشایش ابن شیخ محمد مردوخی نزیل اورامان کردستان است، که در سال ۹۱۲ متولد شد و او مردی صالح و زاهد و عابد و دانشمندی بزرگوار بود مخصوصاً در علم زیج و ریاضیات و علم حروف وارد بود. بعد از مدتی از اورامان به قریه ده ره هرد در ناحیه کلاترزان کوچ کرد، و در آنجا به وعظ و تدریس و خدمات دینی پرداخت تا وقتی که همانجا فوت کرد. در حین فوت سه فرزند بجا گذاشت: شیخ عبدالغفار ثانی مشهور به عبدالغفار اردلانی، و شیخ مصطفی مشهور به شیخ مصطفی مهاجر تخته‌ای، و شیخ حسن جدّ مشایخ مردوخی قره‌داغی. مرگش به سال ۹۸۵ اتفاق افتاد.

### شمس الدین ثانی

او شمس الدین ثانی بن شیخ عبدالغفار ثانی اردلانی بن شیخ شمس الدین اول بن شیخ عبدالغفار اول ابن ملا گشایش ابن شیخ محمد مردوخی است. صاحب ترجمه در قریه حسن آباد مرکز امرای اردلانی در سال ۱۰۲۳ به دنیا آمد، و در خانه خود پرورش و رشد یافت، و در علم ترقی کرد، و بالأخره عالمی بزرگ گردید، و ضمناً خطاطی زیبا نویس بود، کتابهای معموله درسی را به خط خود می نوشت، و نسخه‌های آن در کتابخانه شیخ محمد مردوخ ملقب به آیه‌الله کردستانی در سنندج موجود بوده است. این دانشمند هنرمند در ۱۱۱۳ هجری به رحمت خدا پیوست. طاب تراه.

### شمس الدین کس نزاری

او شمس الدین ابن شیخ فضل الله ابن شیخ شریف ابن شیخ سعید ابن شیخ عبدالله ابن شیخ شمس الدین ابن شیخ عمر ابن شیخ شمس الدین ابن شیخ محمود مشهور به مولانا ابن شیخ محمد ابن شیخ حسن مکنی به ابی بکر مصنف چوری است، رحمهم الله تعالی. صاحب ترجمه اهل علم و فضل و سیادت بود. در قریه کس نزان از قراء ناحیه سقز متولد شد، بعد از رسیدن به حد رشد به بیاره اورامان عراق آمد و به طریقه نقشیه در خدمت حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره) تمسک کرد و در خدمت او مانند سالکی بسیار جدی سلوک نمود، سپس حضرت مرشد او را خلافت داد و به وطنش برگشت، و آنجا به خدمت دین پرداخت. تا زمانی که حضرت ضیاء الدین وفات یافت و شیخ نجم الدین بجای او نشست، و بعد از جلوس مرحوم شیخ علاء الدین ابن ضیاء الدین در خانقاه بیاره سال ۱۳۳۹ به بیاره آمد و به حضور شیخ رسید و مدتی در خدمت او بود. سپس برای استرداد املاک خود و اجدادش در ناحیه هورین و میدان به او توسل جست، پس حضرت شیخ امریه رد املاکش به او را بدست آورد و به او داده و آنها قراء هرشل و کویرگ و بانی بی و دیگردهات بود. ولیکن از طرف امرای آن نواحی از تحویل گرفتن و تصرف کردن شیخ شمس الدین ممانعت به عمل آمد، و او همچنان در بلا تکلیفی باقی ماند، و مراجعات به بغداد و خانقین را ادامه داد، تا اینکه در دهه نزد امیر محترم و صالح حاج ابراهیم بیگ بن سلیمان بیگ جاف مریض شد و در ۱۳۴۲ هجری به رحمت خدا پیوست. جنازه او به قریه هه رشه ل از ناحیه میدان انتقال داده شد و آنجا دفن گردید. رحمت حق بر روانش باد. او پسری محترم و فرهنگ خواه و عالم و آراسته به اخلاق عالیه که اسمش نجم الدین بود بجا گذاشت که مدتی در سلك آموزش و پرورش معلم بود، بعدها به دایره دادگستری و قضاء منتقل شد و در محکمه شرعیه سلیمانیه نویسنده گردید تا موقعی که بازنشسته شد و به سال ۱۳۹۷ هجری چشم از جهان فرو بست. که خداوند او را قرین رحمت و رضوان داراد.

### شمس الدین ملاحامد

او شمس الدین بن ملاحامد کاتب حضرت شیخ عثمان سراج الدین (قدس سره) است که در قریه طویله در حدود ۱۲۹۵ هجری متولد شد، و در خانواده خود رشد کرد و درس خواند و فقه و عربیت و خط آموخت و نزد پدر باقی ماند تا وقتی که حضرت شیخ ضیاء الدین به بیاره آمد که او نیز به بیاره نقل مکان کرد، و بعد از وفات حضرت ضیاء الدین در سال ۱۳۱۸ هجری که پسرش حضرت شیخ علاء الدین به ده ره شش نزدیک حلبجه و سپس به سروآباد در اورامان

ایران آمد صاحب ترجمه در مصاحبت او و ضمناً کاتب و امام خانقاهش نیز بود. در ۱۳۲۷ هجری به مریوان آمده در قریه نی امام شد و سالی یا بیشتر آنجا توقف کرد، پس از آن به خانقاه دورود به خدمت شیخ علاءالدین بازگشت و آنجا ماند تا وفات یافت. خداوند بر او رحمت فرموده خاکش را معطر سازد. این دانشمند سه پسر از خود بجا گذاشت ملا احمد، کاکه حمه، ملا علی کاکه حمه در بیاره فوت کرد، ملا علی در دورود از دنیا چشم پوشید، چنانکه مورد اعتقاد و آرزوی او بود، و ملا احمد در جنگ با روسها نزدیک شهر سنندج شهید شد، و این شهید پسری از خود بجا گذاشت که اسمش حاج محمد رؤوف بود و اکنون در سلیمانیه ساکن می باشد.

### شهاب الدین شاذلی

او شیخ شهاب الدین ابن شیخ رضی الدین ابن شیخ رضا حسنی شاذلی ساکن قریه کاکوزکریا از مولید ۱۰۲۰ هجری است، و در کنف تربیت پدر عالم و عابدش پرورش یافت و شروع به درس خواندن کرد تا در علوم ظاهره تکمیل شد در حالی که ۱۷ ساله بود، و به طریقه نقشیه داخل و در این قسمت نیز مقامات طی کرد، و خلیفه گردید، وقتی که ۲۲ سال داشت. بر خدمت علم و دین مداومت کرد، و طلاب را درس داد و سالکان را ارشاد کرد و به بیچارگان خدمت نمود، و تا آنجا که استطاعت داشت به ملت اسلامی بهره رسانید، و پس از اندک زمانی خداوند او را به زیارت بیت الله الحرام موفق نمود، مناسک حج و زیارت را انجام داد، و سفرش مدتی طول کشید، پس به وطن و خانه خود بازگشت در حالی که مریدش سید عبدالصمد بن سید صالح توداری که او نیز پسر سید محقق سید شریف علامه (قدس سره) بود به همراه داشت، و سید عبدالصمد کسی است که کتاب نورالانوار را به فارسی تألیف کرده است (در ترجمه احوال سلسله های سادات کردستان) و بعضی معلومات را برای ما به ارث گذاشت، که خداوند از طرف ما به او پاداش خیر عنایت فرماید. صاحب ترجمه از اولیاء بزرگ بود و خدمتی زیاد کرد، و از دست صفویان قزلباش رنجها دید ولیکن بر خدمات دینی خود استمرار ورزید، و مردی مستجاب الدعوه بود، تا آن اندازه که وقتی لشکر صفویه آمدند و بر کاکوزکریا تاختند، ایشان را دعای شر کرد. خداوند آنان را به مرض اسهال دچار کرد، و شمار زیادی قزلباش در مدت کمی مردند. و کرامات زیاد از او حکایت می شود از لحاظ قبول بودن دعاهایش که اینجا مجال ذکر آنها نیست و بسیاری از علما و فضلا به رشته مریدان او درآمدند، از جمله آنان ملا عبدالرحمن بانی که قصیده فارسی در مدح استادش سروده است که آن در کتاب نورالانوار مندرج و موجود است. و از مشاهیر خلفای او این جمع کثیر می باشند: «سید ابراهیم، شیخ محمد شیرزاد،



سید عبدالله اورامی، سید فتح الله موصلی، شیخ کریم برزنجی، سید عبدالصمد توداری، سید مصطفی نهری، شیخ عبدالرحمن مردوخی، شیخ رسول قره داغی، سید شمامه بانچیوی، سید محمد اباریقی در بغداد، شیخ ابراهیم خورخوره بی (بستی)، خلیفه رستم حه وتاشی، شیخ مصطفی مردوخی تخته ای، سید محمد مَولان (پسر عمیش)، سیدبایزید ساوجبلاغی، سید احمد بن ملاموسی توکلی، سید ملاحمزه دونیزی، شیخ حسن ابوالمعالی موصلی، شیخ ابویوسف عطاء مصری، شیخ محمد زاهدزهاوی، شیخ محمد دیوانی، سید هیبت الله طالشی، شیخ عبدالحمید داغستانی، شیخ موسی گیلانی، سید مولانا، رجب الدین طاوگوزی، شیخ امام المله بی، شیخ محمد خانقاهی، شیخ محمد جوانرودی، شیخ محمود خانقینی، شیخ عبدالرحمن حافظ دیاربکری، شیخ سند السنوسی، شیخ عبدالله قماطه ابن شیخ محمد ابن شیخ احمد ابن شیخ محمد ابن شیخ احمد شهاب الدین رملی، سید احمد زینی مکی، سید عبدالله جلیلی مدنی، سید صلاح حماتی» و اینان همه دانشمند و دارای هردو علم ظاهر و باطن و به اصطلاح (ذی الجناحین) بوده اند، و بعضی از آنان تألیفاتی دارند، و قسمت عمده ایشان علاوه بر کسب طریقت نزد مرشد شیخ شهاب شاذلی علوم ظاهره و معتاده را نیز نزد استادان بزرگ تحصیل نموده و اجازه دریافت داشته و تدریس نموده اند. خداوند همه را ببخشاید.

---

۱. مترجم له قصائدی بلیغ به زبان کردی دارد، اما پراکنده است و فقط قسمت کمی از آن جمع شده و من بعضی از آنها را در کتاب خودم (کشکول میراث ادبی کردی) منتشر کرده ام. و همیشه در صدد بدست آمدن قصائد دیگری از این شاعر که گاهی در شعر تخلص او (شهاب) و گاهی (حاجی) است، می باشم.

# ص

## صالح بن اسماعیل بن ابراهیم

صالح بن اسماعیل بن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر بن محمد جدّ حیا دره که به کردستان عراق رسیده است، عالمی بسیار دانا و جامع فضایل علم و عمل و بسیار پرهیزکار و دور از دنیا بود. اجازات علمی فراوان به او رجوع می شد، و تألیفاتی سودمند دارد، از آن جمله حاشیه ای بر خلاصه الحساب بهاء الدین عاملی است که جداً حاشیه مفیدی است. خداوند او را رحمت کند و قبرش پاک باد.

## صلاح الدین گورانی

صلاح الدین بن محمد گورانی حلبی ادیب و مشارک در بعضی علوم بود که قاضی حلب شد و در همانجا وفات یافت. از آثار او: رواج البضایع فی ذوی الصنایع فی مائة ملیح غلام، الجوارى الفوادى فى الجوارى الفوادى، مناقب الصفاى مناقب شیخ ابی بکر بن ابی الوفا، نورمصاییح الداجی فی المعنى والاحاجی، سلاسل القرار فی تقييدالقرار است. در سال ۱۰۴۹ هجری زنده بوده است مطابق ۱۶۳۹ میلادی.

## صالح بن احمد هکاری

صالح بن احمد بن عثمان بن حامد بن علی هکاری بعلی صلاح الدین قواس شاعر عابر

در ۶۳۳ متولد شده با فقراء مصاحبت و ملازمت می نمود، و در شعر رنج می برد، و رؤیا را تعبیر می گفت، از نثار علم و هنر و ادب و اخلاق حسنه خود به مردم دریغ نداشت، و در ۷۲۳ وفات یافت. او صاحب اشعاری موزون و سائر و دایر در بین مردم است (مانند ضرب المثل در افواه عام بود).

داء ثوی بفؤاد شفه سقم      لمحنتی من دواعی الهم والکمد  
 باضلعی لهب تذکوشرارتہ      من الفتی فی محل الروح بالجسد  
 یوم النوی ظل فی قلبی به الم      و حرقتی و بلانی فیہ بالرصد

یعنی: دردی در قلب من جا گرفته که شدت بیماری آن دل را نازک کرده است بواسطه ابتلا به انگیزه های غم و غصه. در استخوانها و دنده های من آتشی است که شراره اش زبانه می کشد، از عشق جوانی که به جای تن و روان من است. روز جدایی درد دل من المی وارد کرد، که سوزش و گرفتاریهای من تمام از آن جدایی کمین کرده بودند.  
 و گفته می شود که او به ۶۳ وجه قرائت آشنا بود (قرآن را با قرائات مختلفه می خواند) ذہبی و برزالی در مجمع خودشان از او نام برده اند، و او را به دیانت و تواضع و فضیلت ستوده اند.

### صالح بن ابی بکر

صالح بن ابی بکر بن ابراهیم بن ابی بکر بن اسمعیل بن محمد سنجاری الاصل و اسکندرانی تقی الدین در سال ۶۶۶ در دمنهور وحش دنیا آمد، و در اسکندریه نشو و نما کرد، و از محمد بن ابراهیم بن ترجم، و محمد بن عبد الخالق بن طرخان، و ابرقوهی و غیره استفاده علوم کرد، و دمیاطی و ابن دقیق العید و دیگران به او اجازه تدریس دادند که ابن رافع در معجم خود آن را ذکر کرده است، و گفته است که او رئیسی بود فقیر نواز که فقرا را زیاد دوست می داشت. و در قاهره امین شرع بود، سپس مدتی متصدی مشیخت طبرسیه بود، و حدیث نقل می کرد، و وفات یافت، و بدر نابلسی او را در معجم خود ذکر کرده است. و در حاشیه (ت) آمده است که در ۷۴۹ وفات یافته است. چنانکه در ذیل طبقات الحفاظ بن فهد نیز آمده است (ابن رافع ذکر کرده است).

### صالح اشنهی

صالح بن مختار بن صالح بن ابی الفوارس تقی الدین ابوالتقی و ابوالخیر اشنهی عجمی

الاصل و فرائزی المولد، مصری، در رمضان متولد گردید و از احمد بن عبدالدائم و فخری و ابن ابی عمرو اسحق بن اسد و عامری استفاده علمی کرد، و محمد بن هادی و عبدالله بن خشوعی و مکی ابن عبدالرزاق به او اجازه دادند، و ابوالحسین بن ایبک نیز جزیی به او درس گفت، و در نیمه جمادی الاولی سال ۷۳۸ هجری در ۹۶ سالگی فوت کرد، و زمانی در قبه شافعی اقامت کرده است. و ذهبی درباره او گفته است که صالح و بابرکت بوده است. و ابن رافع گفته است: که او صالح و بخشنده و ساکن در آرامگاه شافعی بود. و سابقاً مؤذن و دوزنده بود، و در آخر عمر حج کرده در مکه حدیث روایت می کرد.

آشنه به ضم همزه و سکون شین و فتح نون قریه ای است<sup>۱</sup> در آذربایجان، و آخرین کسی که از او برای ما حدیث نقل کرده است و خود از او سماع نموده، زین الدین بن حسین مراغی در مدینه منوره بوده است.

### صالح خانقینی

شیخ صالح بن ملامحمود ابن شیخ عبدالرحمن ابن ملامحمد مشهور به ابن خیاط قره داغی که جد دوم او در قره داغ ساکن بوده است، و جد اولش در بغداد و پدرش در خانقین و چون پدرش مُرد او بجایش نشست، و در امامت و خطابت و تدریس و ارشاد به بهترین وجه جانشینی کرد، و جهاتی برای منفعت مسلمانان داشت که در حدود امکان تقصیر نمی کرد، و در واقع عالمی جلیل و فاضلی نجیب و اصیل بود. با مرحوم شیخ نجم الدین ابن ضیاء الدین علاقه روحی داشت زیرا مرید او بود، و بردست او به طریقه نقشیه تمسک کرد و هر شب ختم نقشبندی را انجام می داد، مخصوصاً شبهای سه شنبه و جمعه. یک دفعه به قصد زیارت اولیا به بیاره آمد، من (مؤلف) با او ملاقات کردم، و چند ساعتی با سخنان لطیف او مأنوس شدم. او بر عادت مبارک و خصال حمیده خود مداومت نمود تا در ۱۳۶۳ اجلس فرارسید، که رحمت خدا بر روان او باد.

### ملاً صالح کوزه پانکی

ملا صالح کوزه پانکی عالمی بزرگوار و ادیبی نجیب از اهل قریه کوزه پانک یکی از قراء اطراف اربیل بود، پس از رشد شروع به تحصیل نمود و در مدارس موجود در آن نواحی به جستجوی علم پرداخت، بالاخره نزد عالم ملا فتح خطی نوه ملامحمد خطی هنگامی که او در

۱. اشنویه شهری است مرزی در آذربایجان غربی که زبان آنها کردی، و مذهبشان سنی شافعی است.

قریه دبیبه که در صحرای دزه یی از توابع اربیل مدرس بود، مستقر و مقیم شد، و علوم را نزد او تمام کرد و از دست او اجازه گرفت مردی با شهامت و غیرتمند و متدین و راستگو بود، حق می گفت و راه راست می نمود اما تندخو بود و زود عصبی می شد، و خیلی هم زود آرام شده کظم غیظ می نمود، و در خود اربیل ساکن و در مدرسه مسجد شیخ نوری مدرس بود و به طلاب به وجه مفیدی درس می داد و فایده می رسانید و علم خود را دریغ نمی داشت، و عده ای از دست او فارغ التحصیل شدند و اجازه گرفتند که بعدها از دانشمندان مشهور گردیدند. در کردی دارای ذوق ادبی بود و قصائدی دارد، و نیز بر کتب درسی تعلیقاتی سودمند نوشته است و تألیفاتی از او بجای مانده است؛ از جمله حاشیه مدونه بر تفسیر: المَدَارِکُ که حاشیه ای نفیس و سودمند است و سزاوار طبع و انتشار، که تاکنون چاپ نشده است، و این حاشیه نکات لطیفه و عجیبه و نادره ای در بردارد. او بالاخره در ۱۳۹۳ هجری بعد از بیماری چند ماهه در اربیل فوت کرد. خداوند او را رحمت کند و خاکش را پاک دارد.

### مُلاً صالح زاله ناوی

او عالم فاضل ملا صالح بن عبدالقادر ابن خدابخش از عشیره ولی به لام مفخم (بزرگ) است، که در حدود ۱۳۳۸ هجری متولد شد و بعدها به درس خواندن شروع کرد، و قرآن کریم را ختم نموده به بیاره آمد و در آنجا سکونت کرد و به تحصیل علم عربی پرداخت (صرف و نحو و منطق و بلاغه و اصول). چندی بعد درس فقه را نیز شروع نمود و مقدار کافی پیشرفت، و بالاخره نزد من (مؤلف) فارغ التحصیل شد و به وطنش بازگشت و در قریه قه لاته بزآن نزد حاج ابراهیم رئیس عشیره شاطریه امام و مدرس شد، و به تدریس طلاب و تعلیم احکام دین به مسلمانان مشغول گردید، و بعد از قریب ۸ سال به دربندیخان انتقال پیدا کرد و مشغول وظیفه همیشگی خویش (تدریس طلاب و امامت و ارشاد دینی) شد، و با استقامت بر حسن اخلاق و نجابت ذاتی خویش به خدمات دینی ادامه داد، و در ۱۳۸۵ اجل او فرا رسیده در دربندیخان دفن گردید. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد.

### شیخ صاحب قره داغی

شیخ صاحب بن شیخ محمود بن شیخ عبداللطیف قره داغی مردوخی در حدود سال ۱۲۹۰ هجری از زبیده خاتون دختر شیخ عثمان سراج الدین طویلی (قدس سره) بدنیا آمد و نزد پدرش تربیت یافت و علوم عقلی و نقلی را آموخت و در آنها به حد کمال رسید، اما اجل او

فرارسید و به سال ۱۳۲۰ هجری در حلبجه به جوار رحمت حق پیوست. خداوند او را ببخشاید و خاک او را مقدس فرماید.

### مُلا صاحب طویلی

او صاحب بن ملا نذیر کبیر طویلی است که صالح و صاحب کرامات فراوان بوده است. صاحب ترجمه در حدود ۱۳۲۵ در قریه طویله بدنیا آمده در خردسالی پدرش فوت کرد و چون به حد تمیز رسید وارد تحصیل شد و قرآن کریم و بعضی از کتابهای ابتدایی را به درس خواند و آنها را تمام کرد. سپس برای ادامه تحصیل به مدارس نقاط مختلفه مسافرت کرد. و اولین مدرسه ای که وارد شد مدرسه خانقاه دورود بود که شیخ علاء الدین پسر حضرت ضیاء الدین آن را بنا نهاده بود و مدرس عالمی بر آن گماشت. ما در آن مدرسه طالب علم بودیم که در ۱۳۳۷ ملا صاحب طویلی بدانجا آمد و در سن ۱۲ سالگی تصریف زنجانی را شروع کرد و به قدر امکان در تعلیم و تربیت خود کوشید، اما بعد از مدتی این مدرسه را بجای گذاشت و به محل خود بازگشت و به درس خواندن در مدارس موجود حلبجه پرداخت، و بعد از ترقی در تحصیل به ناحیه قره داغ آمد و نزد علامه شیخ نجیب قره داغی و فرزند دانشمندش شیخ مصطفی باقی ماند پس نزد پدر و فرزند با کوشش درس خواند، و هرگاه یکی از آنها غایب بود از دیگری استفاده می نمود، تا علوم را به انتها رسید، و از علامه شیخ نجیب اجازه گرفت و به قریه طویلی برگشت، و در مسجد بزرگ آن به عنوان امام و مدرس تعیین شد، و به تدریس و ارشاد و موعظه مردم شروع کرد، و به قدر توانائی در نشر احکام اسلام از علم خود کوشید. و به سبب غزارت علم خود و بزرگی آباء و اجدادش دارای احترام و اعتبار بود. در آخر عمرش از طویله به مرکز فرمانداری حلبجه انتقال پیدا کرد، و در آنجا ساکن شد، و طولی نکشید که به مرض مزمن گرفتار شد و به مرگش انجامید، و این واقعه در ۱۳۹۵ هجری اتفاق افتاد. خداوند به فضل بی پایان خود او را در بهشت شادمان دارد.

### مُلا صادق اویهنگی

ملا صادق یا ملا محمد صادق اویهنگی در حدود ۱۳۰۰ هجری تولد یافت، و بعدها در زادگاهش به تحصیل پرداخت، چندی بعد به سنندج رفت و نزد علمای بزرگ درس خواند و سعی بلیغ نمود تا علوم عقلی و نقلی را کامل کند و فقه شریف را نیز آموخت و فارغ التحصیل شد، پس به وطن برگشت و اقامه تدریس کرد، و علاوه بر تدریس امامت و خطابت و وعظ و

ارشاد را نیز بر عهده داشت، و به طلاب افاده فرمود و آنان را به وجه احسن تربیت نمود و مسلمانان را به طاعت و وظایف خلقیه و اعمال صالحه توجیه کرد، و در اصلاح فیما بین و نزدیک ساختن قلوب مردم به یکدیگر جد و جهد نمود و در هر حال شخصاً خود را ملازم با امتثال او امر و اجتناب از نواهی ساخت، پس مورد اعتقاد مسلمانان اطراف خود شد که عموم مواعظ او را می شنیدند و به راهنماییهای خداپسندانه او عمل می کردند تا اینکه در حدود ۱۳۶۵ هجری دعوت حق را لبیک گفت. خداوند او را رحمت کند و از طرف مسلمانان جزای خیرش دهد. (این دانشمند اهل تصوف و عرفان و مرید حضرت شیخ حسام الدین ابن بهاء الدین بود و در تمام عمر از دسترنج خود زندگی کرد و با زحمت خود به کشاورزی و غرس و تربیت اشجار می پرداخت و بابت درس و امامت و ارشاد از مردم چیزی نمی گرفت، و گویا مجاز مرحوم علامه ملا عبدالله دشی مفتی کردستان بود. صاحب ترجمه علاوه بر تبحر در علوم عقلی و نقلی ادیب و شاعر مفلح بود و به عربی و فارسی و کردی شعر می سروده است، و تا آنجا که من اطلاع دارم علم فرائض را به نظم کشیده و طی اشعاری عربی مرحوم ملا عبدالله مفتی آن را تقریظ نموده است.) مترجم.

### صبغة الله کبیر

صبغة الله ابن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر بن محمد مشهور به صبغة الله کبیر که در زمان خود عالترین عالمان عراق بود، در ماوران متولد شد، و در آخر به بغداد نقل مکان کرد و آنجا اقامت نمود و بطور کلی مرکز دایره علوم دینی گردید، چه بسا دانشمندان که بر دست او فارغ التحصیل شدند و چه بسا مسائل مشکل را به او رجوع می نمودند. تألیفات بسیار و با ارزش دارد، از جمله: حاشیه بر تفسیر بیضاوی، حاشیه بر حاشیه محاکمات بر عقاید دوانیه از جدش علامه احمد بن حیدر، و حاشیه بر حاشیه محقق عصام الدین برجانی، و حاشیه های او بر کتب حکمتیه مشکل. و او در هر علم پیشوائی بزرگ بود و به روشن کردن مغز و فکر اهل عراق به علم و هنرها مداومت کرد، تا در ۱۱۸۷ اجل او فرا رسید. مطابق آنچه که ابراهیم فصیح حیدری در کتاب عنوان المجد ۲۴۰ نوشته است.

### صبغة الله بن أسعد

صبغة الله بن اسعد بن عبدالله ابن صبغة الله کبیر عالمی بزرگ و مقید بر القاء وافهام مطالب و مسائل وافاده علم به مردم بود، و با وجود اشتغال به تدریس تألیفات مفیدی را تدوین و

---

تحریر کرد، از جمله حاشیه او بر شرح شمسیه در منطق و ایضاً حاشیه بر شرح قره داغی در منطق و بر شرح عصام الدین در استعاره و بر حاشیه عبدالحکیم هندی بر مطوّل و کتب و مطالب دیگر می باشد.



# ط

## طاها آرَبلی

در طبقات اسنوی آمده است: کمال طاها آرَبلی، ابومحمد طاها بن ابراهیم بن ابی بکر آرَبلی ملقب به کمال الدین فقیهی ادیب بود که سال ۵۹۴ در آرَبل متولد شد و به جوانی به مصر رفت، و مردم بسیار از او بهره گرفتند، و جماعتی از او حدیث روایت کرده اند، از جمله دمیاطی است. و در جمادی الاولی سال ۶۷۷ کمی بیش از ۸۰ سالگی فوت کرد. رَجَمَه الله.

## شیخ طاها سنوی

شیخ طاها ابن شیخ احمد ابن شیخ قسیم بن شیخ احمد ثانی بن شیخ محمود بن شیخ احمد اول مشهور به علامه بن شیخ مصطفی تختی در سنندج متولد شده در خانه خود که بیت علم بود رشد کرد، و در مدرسه خودشان که مدرسه آبرومند و با سابقه و پایداری بود درس خواند، و در علم ترقی کرد و بسیار مهارت یافت و به نهایت رسید. آنگاه به تدریس پرداخت و به دیگران فایده علمی رسانید، و از معلومات خویش بی دریغ بر طالبان نثار و تقدیم نمود. اما مقدر خواست که به بغداد هجرت کند، پس بدانجا مهاجرت نمود، و با عزت و احترام اقامت گزید، و به طلاب درس گفت و به مسلمین بهره رسانیده دریای علم را در قلب مخلصان فرو ریخت، و حواشی نوشت و کتابها تألیف کرد. از جمله آنها رساله ای در اصطلاحات حدیث، و رساله ای در رد بر مسیحیان، و رساله ای در وجوه نظم و اعتباراتش، و شرح المنار نسفی در اصول فقه، و شرح بر دو

قسم تهذیب از سعدتفتازانی (قسم منطق و قسم کلام) که من (مؤلف) آنها را دیده‌ام و با دقت آنها را خوانده‌ام. و در اعتقاد من شرح او بر قسم کلام بهتر از شرح پسرعم او شیخ عبدالقادر مهاجر است در بسیاری از موارد. همچنانکه شرح قسمت منطقش نیز شرحی است نفیس که سابقاً نظیرش نیامده است، و تقاریظ علمای بغداد را بر دو شرح دیده‌ام، مانند مفتی زهاوی و علامه محمد طبقچه‌لی، و دیگر دانشمندان بزرگ. و نسخه دو شرح نزد نوّه اوسید عبدالقادر سنوی در بغداد یافت می‌شود، و کاش هر دو به فرم افست چاپ می‌شدند بخاطر حفظ نمونه خط بلند آن عالم هنرمند. و امید است که خداوند به فضل خود اسباب چاپ آن را فراهم کند و چون وارد بغداد شد در آنجا باقی ماند و مقرری دریافت کرد و مقام قضاء شهر موصل را بدست گرفت. و در حدود ۱۳۰۰ فوت کرد.

### سید طاها برزنجی

سیدطاها کبیر پسر سیدرسول بن سید بایزید ابن سید اسمعیل ابن سیدبابا رسول کبیر رحمهم الله، عالمی جلیل و فاضلی اصیل بود، و در خدمت علم و دین و منفعت به مسلمانان پایدار ماند تا وقتی که اجل او فرا رسید و در سال ۱۲۳۲ هجری مطابق با ۱۸۱۷ میلادی در قریه برزنجه وفات یافت. خداوند او را رحمت فرموده خاکش رامعطر دارد.

### شیخ ملا طاها بالیسانی

شیخ ملا طاها ابن شیخ علی بالیسانی در قریه بالیسان از قراء خوشنا و تابعه استان اربیل تولد یافت، وقتی به حد تمیز رسید شروع به درس نمود و قرآن را ختم کرد و کتب کوچک متداول را یاد گرفت، سپس به یادگیری علوم عربیه پرداخت و به رسم معتاده مدارس آن زمان در نقاط مختلفه به جستجوی علم مشغول شد تا به نهایت درجه رسیده و فارغ التحصیل گردید. پس به تدریس و امامت وفایده رسانیدن به مردم و خدمت به اسلام مشغول و بطور کلی خلق کثیری از او بهره گرفتند، و چون پدرش مرد که از خلفای حضرت شیخ عثمان سراج الدین بود، خود به شیخ بزرگوار و عالم مشهور شیخ ابی بکر اربیلی تمسک کرد، و چون این شیخ در ۱۳۲۶ فوت کرد، ملا طاها به بیاره آمد و به مرحوم شیخ نجم الدین ابن شیخ عمر ضیاء الدین تمسک کرد، و بعد از وفات او به برادرش شیخ علاء الدین خود را تسلیم کرد. و در تمام این دوراها خود و برادرانش به آداب طریقت و ذکر و فکر اشتغال داشتند، و به کسب و زراعت زندگی می‌کردند، و خانه ایشان به روی زائران از علماء و طلاب و سایر طبقات مسلمین باز بود. خداوند با منت خود

از جانب مسلمانان او را پاداش نیکو عطا فرماید. آمین. حضرت شیخ علاءالدین به زیارت او می‌رفت، و هنگام ورودش به سلیمانیه در خانقاه حضرت مولانا خالد فرود می‌آمد و میان من (مؤلف) و صاحب ترجمه در یکی از این سفرها (ملازم شیخ بودم) معارفه و آشنایی حاصل شد بزرگترین فرزندش به نام شیخ علی بود، به من گفت: یا عبدالکریم من ۱۲ سال از پسرم بزرگترم زیرا پدرم مرا مجبور کرد که زودتر ازدواج کنم در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم، و خلاصه او از لحاظ ادب و زهد و تقوی از نوادر روزگار بود، علاوه بر علم فراوان و منفعت بسیار برای اسلام و مسلمین. وقتی بیاره مدرس نداشت حضرت شیخ علاءالدین او را وادار ساخت که به بیاره آمد و به تدریس پرداخت، و طلاب فراوان به دور او گرد آمدند که از جمله آنان ملا صادق پسر خلیفه حارث ماویلی است که با من دوست بود، و من در این موقع در قریه نرگسه جار حلبچه مدرس بودم و تصادفاً به بیاره آمدم، سپس مقدر شد که با اجازه شیخ بیاره را ترک کرده و به وطنش بازگشت، و بعد از چند ماه خانه‌ای ساخت که آن خانه بر سر او فروریخت و شهید شد و به رحمت حق ملحق شد. و این حادثه در ۱۳۴۰ هجری اتفاق افتاد، خدا رحمتش کند. پسرانی عالم و فاضل بجا گذاشت که آنان شیخ علی و شیخ عمر و شیخ محمد و غیره بودند. خداوند به رحمت خود آنان را توفیق خیر مکرمت فرماید.

### مُلا طاهَا شَقلاوی

او عالمی بزرگ بود و به تخصص در ریاضیات شهرت داشت، و من در یکی از سفرهایش به اورامان که به زیارت حضرت شیخ علی حسام‌الدین رحمه الله، به قریه باخه کون قرب بیاره آمده بود، او را دیده‌ام و در این هنگام سنش قریب ۵۵ سال بود که بعد از زیارت به وطن بازگشت و در حدود ۱۳۶۰ وفات یافت در حالی که قریب ۶۰ سال داشت. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد.

# ع

## عابد عُبیدی

عالم و فاضل و وارِع و زاهد، ملا عابد از اهالی قریهٔ ابی عبیده از توابع فرمانداری حلبجه (به مسافه يك ساعت راه از حلبجه)، در حدود ۱۳۲۵ هجری در قریه مذکوره بدنیا آمد، و در خانوادهٔ صلحاء بین افرادی پرهیزگار و خدا ترس تربیت شد، بعد از تمیز به مکتب خانه رفت و قرآن مجید را ختم نموده کتب کوچک ادبی و اخلاقی را به درس خواند، آنگاه به تحصیل علم در مدرسهٔ استاد ملا سعید عبیدی در خود قریه آغاز نمود و مقدمات را تمام کرد، و بعد در مدارس نقاط مختلفه برای تکمیل معلومات به مسافرت و تحمل رنج و زحمت پرداخت، تا در قریهٔ فقی جنه به مدرسهٔ مولانا عبدالقادر صوفی در ناحیه وارماوا راه یافت، و مدتی از محضر این دانشمند استفاده کرد تا به نهایت رسید و اجازه گرفت. سپس به محل خود بازگشت و به امام و مدرس قریه نرگسه جار نزدیک حلبجه منصوب گردید، حدود ۱۳۵۰ هجری یعنی سه سال بعد از انتقال من (مؤلف) از نرگسه جار به بیاره. و با جدیت به تدریس طلاب و نشر احکام دین پرداخت، و به حضرت علاء الدین تمسک نمود و به طریقهٔ نقشیه وارد شد، و به آداب طریقت با مداومت بر اداء فرایض و سنن و تهجد و غیره اشتغال یافت، و کسی از او یاد ندارد که حتی یکشب وظایف عبادت و مشغولیات خود را ترك کرده باشد. و بدون انقطاع به تدریس طلاب نیز مشغول بود، و محل معاش او کسب شرعی و زراعت به وجهی دور از آلودگی بدنیا و محرمات آن اداره می شد (الحمد لله). و این جذبات روحی بر او غالب بود، و در مدت حیاتش در او باقی

ماند. در ۱۳۵۳ به قریه بیاویله در شمال حلبجه رفت و مرحوم شیخ در آنجا دو اتاق متصل به مسجد را برای او ساخت، اتاقی برای خودش و اتاقی برای طلابش، صاحب ترجمه در بیاویله بر حالت موصوفه پایدار ماند، و بر نشر احکام دین و امر به معروف و نهی از منکر به قدر امکان خود استمرار ورزید، و در همانجا به سال ۱۳۶۰ هجری وفات یافت. خداوند او را رحمت کند و خاکش پاک باد.

### عارف بن مُلاً عبدالصمد

ملا عارف بن ملا عبدالصمد در حدود ۱۲۹۰ هجری در قریه بالك متولد شد و بعد از تمیز نزد پدرش قرآن کریم را ختم کرد و کتابهای کوچک اخلاقی مقدمه را خواند و علوم عربیه و فقه را آغاز کرد و مداومت نمود و در مدارس اطراف برای تکمیل علم به گردش و تحمل زحمات پرداخت تا به نهایت رسید. صوتی نیکو داشت و خطی زیبا و هیكلی متوسط و باوقار. هنگامی که حضرت شیخ علاءالدین در خانقاه دورود اورامان اقامت داشت، به خدمت او رفت و امام خانقاه و کاتب شیخ شد و امور ختم و تهلیل و ذکر نقشیه را نیز بر عهده داشت. غیر از اینکه او همیشه صلوات شریفه بر حضرت رسول را نیز ملازمت می نمود، و روزهای جمعه با صدای بلند و با علاقه زیاد و ذوق و لذت شعله ور روحی صلوات را می خواند بطوری که نزدیک بود از حال طبیعی خارج شود، و قصائد ثنائیه را نیز می خواند، و می گفت: السلام ای سید عالیجناب السلام ای شافع یوم الحساب الی آخر مثنوی سلام نامه بر حضرت رسول (ص)<sup>۱</sup>. بعد از مدتی بواسطه انزجاری شخصی و خصوصی از خانقاه دورود به ده یه نگچه میروان کوچ کرد، و بعد از چند ماه دیگر به خانقاه بیاره برگشت، و در آنجا نیز به همان اشتغالات قبلی مشغول شد. بعد از جنگ جهانی اول در ۱۳۳۶ خانقاه از مدرس خالی ماند. شیخ امر تدریس را به او وا گذاشت، و در این موقع من (مؤلف) در بیاره طلبه بودم و سیوطی و الفیه بن مالک می خواندم. او موقع شروع تدریس بسم الله... می گفت و شعری را نیز با صدای بلند می خواند و به شوخی می گفت: «فهم معنی لذیذتر از خوردن مویز سیاه است»، و از شوخیها و خوشمزگی هایش اینکه هنگام نماز ما را به حضور در جماعت امر می کرد، و گاهی می گفت: من وضو ندارم و می فرمود: فعلاً بیائید نماز بخوانید، پس از آن وضو بگیرید. یعنی در دعوت به نماز جماعت نیز شوخ و خوشمزّه بود. که بالاخره در ۱۳۳۰ به رحمت خدا پیوست. رحمه الله.

۱. این سلام نامه که مثنوی است در آخرین نسخه های دلائل الخیرات محشّی چاپ بمبئی قدیم مسطور است.

## شیخ عارف قزل رباطی

او مردی عالم و عابد و نیکوکار و عمل کننده به علم و شرع خود. شیخ عارف ابن شیخ حسین هورینی، جدش منسوب به شیخ عثمان سراج الدین و پدرش منسوب به شیخ عمر ضیاء الدین و خود او نیز مرید مطیع مرحوم ضیاء الدین و بعد از او پسرش شیخ نجم الدین و سپس شیخ علاء الدین قدس الله اسرارهم بود، حضرت شیخ عمر پدر صاحب ترجمه را که شیخ حسین بود به قریه هه رگینه نزدیک پنجوین که ملک خودش بود فرستاد و او را مراقب حصول و تحویل واردات آنجا و ارسال آن به خانقاه بیاره فرمود. لذا شیخ حسین آنجا مقیم شد و با دختر شیخ محمد از مشایخ ساکن در آن ناحیه ازدواج کرد، پس شیخ عارف (صاحب ترجمه) را برای او بدنیآ آورد، و پس از تمیز به درس قرآن و کتب صفار مشغول شد، و سپس کتب علمی عربی را شروع کرد، و قبل از آنکه علوم را بطور کامل بخواند و فراگیرد پدرش فوت کرد، و درس را ترك نموده به خدمت حضرت ضیاء الدین پیوست، و داخل طریقه نقشبیه شد، و در آداب آن با جدیت کوشید، و وقتی حضرت ضیاء الدین تکیه نقشبیه را در قزرا بات سعیدیه بنا نهاد، و او را در آنجا برای تلقین و ذکر و ختم و تهلیل و مسائل مربوطه به آداب طریقت خلیفه خود کرد پس به بهترین وجه به انجام وظیفه قیام کرد، و با مردم به نیکوترین وجه معاشرت نمود، و اداره امور خانقاهی و حسن اخلاق او مشهور شد، و در همانجا ازدواج کرد، و در تکیه مانند مرشد باقی ماند، و چون حضرت ضیاء الدین به رحمت خدا پیوست و حضرت نجم الدین بجای او نشست، ایضاً در خدمت او تجدید بیعت کرد، و در نهایت محبت و اخلاص تحت توجه او به سلوک پرداخت، و حضرت شیخ او را مانند پدرش خلیفه خود کرد و با خط مبارک خودش دیدم که ترتیب ذکر نفی و اثبات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را برای او نوشته است. و چون مرحوم شیخ نجم الدین فوت کرد و برادرش حضرت علاء الدین به بیاره برگشت به ملازمت او درآمد و طریقت را از او نیز اخذ کرد و خالصانه به او ارادت ورزید، و آداب اخلاص را چنانکه بود ادا و رعایت نمود و بر نشر قواعد طریقت و پیروی کتاب و سنت نبوی استقامت ورزید، و هنگام تابستان به بیاره می آمد و دوماه یا کمتر آنجا می ماند. و بر این رسم و آداب ادامه داد، تا در سال ۱۳۶۰ عمر او به پایان رسید. خداوند او را قرین مغفرت خود فرماید. این دانشمند بعد از خود دو پسر بجا گذاشت: اول شیخ محمد معصوم و دوم شیخ احمد که او بهترین خلف از بهترین سلف بود. قابل ذکر است که بگوئیم: ملا معروف امام کانی میران مریوان با دومین دختر شیخ محمد مذکور ازدواج کرد همچنانکه ابوالشیخ امین در قریه ساداوا سومین دختر او را گرفت. پس زن ملا معروف پسری آورد که درس خواند و عالمی فاضل به اسم ملا عبدالله گردید، وزن ابوالشیخ

امین نیز پسری آورد که نامش امین بود. پس شیخ عارف و ملا عبدالله و الشیخ امین پسران سه خواهرند. خداوند بر عموم مسلمانان و بر ما نیز ببخشاید، به حرمة ذی الجاه الرفیع. آمین.

### مُلاً عارف چنگنیانی

عالم و عابد و فاضل ملا عارف ابن ملا قادر از اهالی قریه چنگنیان شهر بازار واقعه در ناحیه شمالی شهر سلیمانیه است، ملا عارف در حدود ۱۳۰۰ هجری متولد شد. نزد پدر درس خواند تا کتب ابتدائیه را آموخت و تمام کرد، سپس در پی کسب علم در مدارس مختلفه آن دوره مخصوصاً مدارس شهر سلیمانیه به گردش و مسافرت پرداخت تا علوم را تمام کرد. پس به وطن برگشت و به تدریس طلاب مشغول شد و در امامت و خطبه جمعه به پدرش کمک می نمود، و ایشان (پدر و پسر) به وسیله واردات بوستانها و مزارع ملکی خود از میوه های مختلف در باغستانهای اطراف قریه زندگی می کردند و از واردین و مهمانان نیز به قدر امکان پذیرایی می نمودند، و طعام می دادند و بر طاعت خدا و ادای شعائر اسلامی مداومت داشتند. تا ملا قادر فوت کرد، و بعد از فوت پدر ملا عارف به امور و وظایف پدرش مدتی دراز قیام کرد و بر خیرات سابق افزود، و در زمان صحتش هر روز تلاوت ۴ جزؤ قرآن را بر خود نذر کرده بود، که در تمامی طول حیات خود به این نذر وفا کرد. صحبت او در دل رفقا و طلابش بسیار مؤثر بود. از جمله طلابی که از محضر درس او استفاده کرده اند مرحوم ملا محمدابن ملامحمود مراد و مرحوم ملامحمدبن کریم از عشیره ماعشیره قاضی است که هر دو مدتی نزد او درس خواندند و به برکت صحبت او از صلحاء خلق گردیدند. او خود ادیب بود و در معرفت اشعار ادیب مشهور ملا خضر نالی تخصص داشت، همچنین او از دوستان ملا محمود مفتی متخلص به (بیخود) ادیب مشهور بود. صاحب ترجمه در قریه چنگنیان تا سال ۱۳۷۲ باقی بود، پس از آنجا دلگیر شد و به شهر سلیمانیه نقل مکان کرد، بعداً در جامع محمود پاشا در قزرا بات رفت که تحت تالیه امیر حسن بیگ بن علی بیگ بن محمود پاشا بود، و چند سال آنجا ماند بعد به سلیمانیه برگشت، و در مسجد جامع ملا شریف ساعتی رحمه الله مستقر شد و مدرس و مواظب بر امامت آن مسجد گردید تا در ۱۳۸۳ اجل او فرا رسید و در سن قریب هشتاد سال دعوت حق را لبیک گفت، و دو فرزند به اسامی عصام و معتصم بجا گذاشت که الآن ملا عصام امام مسجدی در سلیمانیه است.

### مُلاً عارف پنجوینی

او ملا عارف بن ملامحمود کوخلانی است که بعد از رشد شروع به درس نمود و زحمتها

کشید و علوم را آموخت و صاحب ذهن روشن و هوش فراوان و جرأت تحقیق و قوت جدل در برابر کسی که با او در مسائل علمی بحث می کرد، بود. و ما در بعضی اوقات ایام تحصیل با هم بودیم. اما او در مدارس نقاط مختلفه در سفر و حرکت بود. و چون به مدرسه ای وارد می شد زیاد توقف نمی کرد. در سنندج نزد علامه ملا عبدالعظیم مجتهد درس خواند و نیز نزد ملا رشید بیگ، و ملا عزیز بریسی، و شیخ بابا علی در سلیمانی، و استاد شیخ عمر بن قره داغی، درس خواند و بعد از آنکه در علم پخته شد در اماکن بسیاری سکونت کرد، و بالاخره در مدرسه جامع عثمان پاشا پنجوین مدرس و امام و واعظ و ناشر احکام فقهی گردید، و در راه هدف که ترقی علوم اسلامی برای هدایت مسلمانان بود به ملامت ملامتگران اهمیت نمی داد و از مردم نمی ترسید، و در ایام تحصیلش به حضرت شیخ علاء الدین در طریقه نقشبیه تمسک کرد، و مدت زمانی جذبه بر او غالب شد، و به سال ۱۳۸۰ در پنجوین وفات یافت. خدا او را ببخشاید. ملا عارف دو پسر بجا گذاشت بزرگتر آنان جلال است که عالمی بزرگ و محترم است، و در مسلک مدرسین علوم تربیتی قرار گرفته است، که خداوند او را حفظ کند.

### عائشه تیموریه

در اعلام زرکلی آمده است: عائشه عصمت دختر اسمعیل پاشا ابن محمد کاشف تیمور شاعره ادیبه از نوایغ مصر بود، او به عربی و فارسی و ترکی شعر می سرود، محل تولد و وفات او قاهره بود، با محمد توفیق بیگ استامبولی ازدواج کرد و همراه او در سال ۱۲۷۱ هجری به آستانه منتقل گردید. پدرش در سال ۱۲۹۰ هجری فوت کرد و خود به مصر بازگشت و به ادبیات و شعر مشغول شد، و مقالاتش در روزنامه ها منتشر گردید و شهرتش بالا گرفت، کتاب حلیه الطراز از اوست که خطی است، و دیوان شعر عربی و نتایج الاحوال فی الآداب، خطی. و کشف او که دیوان شعر ترکی است، و خطی. و صاحبه الترجمة خواهر تنی احمد پاشا تیمور بوده است.

### عائشه بنت محمد

عائشه بنت محمد بن یحیی بن بدر بن یعیش الجزری الصالحیه، از فخر درمشیخت سماع نمود، و حدیث روایت کرد، و در صالحیه دمشق در ماه ربیع الاول سال ۷۴۳ فوت کرد. خاکش معطر باد.



### عبدالحی بن یوسف

عبدالحی بن یوسف کردی نزیل دمشق از مشاهیر علما است. در علوم عقلی ید طولی داشت. به خدمت اویس پاشا رسید و چون او والی مصر شد عبدالحی او را همراهی می کرد، و قاضی او گردید، و در این شغل مال فراوان بدست آورد. سپس به دمشق برگشت و در منزل خانه نشین شد، و برای جمعه و جماعات جز مقدار کمی بیرون نمی آمد، و در مورد قاضیان و والیان متردد بود. او اصلاً شافعی مذهب بود بعد حنفی شد، و تدریس معینیه را بر عهده گرفت، و در بیت المال حقوقی داشت و با احمد پاشای استاندار هنگامی که متصرف یکی از شهرهای شام بود، مصاحبت نمود، و سخن او نزد محافظ بالا گرفت، و از او ضرری به یك فرد نرسید، و چون حسن بورینی مُرد، قاضی دمشق از طرف او مدرسه شامیه برانیه را به او مفوض داشت. و چند ماه در دست او بود، سپس از طرف حکومت تولیه مدرسه شامیه را به شهاب عیثاوی سپردند، و عبدالحی در عزلت و انزوا باقی ماند تا وفات یافت و فوت او در جمادی الآخر ۱۰۲۵ هجری اتفاق افتاد. خداوند او را رحمت کند.

### عبدالحکیم هویه‌ئی

او از سادات قریه هویه است که نسبش به سید محقق شریف علامه (قدس سره) می پیوندد، چنان که من شجره ایشان را دیده ام. او پس از تمیز و دروس اولیه و ختم قرآن داخل رشته درس و بحث و طلبگی شد، و برای بدست آوردن علم در مدارس مختلفه به گردش پرداخت، تا اینکه از مدرسه خانقاه مولانا خالد نقشبندی (قدس سره) در سلیمانیه نزد استاد محقق شیخ عمر شهیر به ابن القره داغی رحمه الله با هم گرد آمدیم و آشنا شدیم، پس نزد او ماند و اصول خواند تا پخته شد و به انتها رسید. در مسجد ملا عبدالرحمن در محله سرشقام امام گردید، سپس به قریه خاوی در قره داغ آمد و از آنجا نیز به قریه فرقان در استان کرکوک آمد، بعداً به قریه قره بلاغ منتقل شد، و نزد شیخ محمد نجیب بن شیخ عبدالوهاب طالبانی مدرس شد، سپس به جامع محمودپاشا در قصبه قزرا بات رفت، بعدها به مسجد شیخ فتاح در شهر خانقین آمد و بر امامت و تدریس تا مدتی مداومت کرد، و در زمان حیات به دردها و رنجها و مرضهایی دچار شد، و با این وصف شاکر و صابر و دوراندیش و خوشرو و خوش زبان و از مال خود بخشنده بود. بالاخره بر اثر عمل جراحی که بر روی شکم او انجام دادند، در حدود ۱۳۷۹ در خانقین فوت کرد. خداوند او را قرین رحمت و رضوان خود فرماید. پسرانی نجیب و عزیز و مؤدب از خود بجا گذاشت که خداوند آنان را حفظ کند. (من که مترجم این صفحات هستم

اطلاع دارم که یکی از برادرزادگان صاحب ترجمه به نام سید ابراهیم ابن سید محمد حسن هویه‌ای برای تحصیل در خدمت او بود و ضمن تکمیل معلومات در خدمت عمویش همواره در خوشی و ناخوشی و در ولایت غربت او را تنها نگذاشت، و از دل و جان او را خدمتگزاری می نمود. و این سید ابراهیم بعد از فوت مرحوم عمویش در خاتقین به تجارت و کسب حلال پرداخت و گویا اکنون نیز زنده است. او که دارای صوتی بسیار دلنشین و اشعار عربی را با آهنگ مخصوص و مؤثر می خواند از مادری به نام فاطمه خانم که او را به اختصار خانم می گفتند بدنیا آمده است، و مادرش خواهر پدري مترجم و خانمی پرهیزگار و عابده بود که در ۱۳۵۷ هجری قمری در قریه هویه هنگامی که از دیدار تنها پسرش محروم بود، چشم از جهان فرو بست. رحمهما الله. مترجم)

### عبد الرحمن بن عثمان

عبد الرحمن بن عثمان بن موسی، صلاح الدین ابوالقاسم پدر شیخ تقی الدین صلاح الدین بوده است. نزد ابی عصرون فقه و علم آموخت، در حلب سکونت داشت، و در مدرسه اسدیّه حلب مدرس بود، و طالبان را درس می گفت. و در ذیقعدّه سال ۶۱۸ هجری دنیا را وداع گفت. روحش شاد باد.

### عبد الرحمن اهدل

شیخ عبد الرحمن اهدل بن شیخ حسن بن شیخ سلیمان بن شیخ خالد بن شیخ حسن بن ابی الحسن شاذلی قدس الله اسرارهم در قریه کاکوزکریا متولد شد، همان قریه که پدرش آن را خالدیه نامید. تولدش در حدود سال ۷۰۰ هجری است، پس در خانه و نزد خانواده خود تربیت یافت. و به هر دو علم ظاهر و باطن نائل گردید و دارای اوصاف و کرامات زیادی شد که هنگام تلاوت حزب البحر جدش ابوالحسن شاذلی این کرامات برای او دست می داد و به وسیله او ظاهر می شد و بواسطه ظهور کرامات او بعضی یهودی و مسیحی مسلمان شدند. و اگر کسی بیشتر اطلاع بخواهد به کتاب نور الانوار تألیف سید عبدالصمد توداری رحمه الله تعالی مراجعه کند.

### عبد الرحمن بن شیخ احمد

شیخ عبد الرحمن ابن شیخ احمد جامی بن شیخ عبدالله بن شیخ محمد صادق بن شیخ

نعمت الله بن شیخ زکریا ساذلی حسنی است. مشهور است که پدرش شیخ احمد با مادرش رحمت به حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول (ص) رفتند و از راه دریا بازگشتند و از کشتی پیاده شدند، و راه جنوب ایران را پیش گرفتند، و به شهر جام رسیدند و مدتی آنجا ماندند، و شیخ الاسلام آنجا شد، و عبدالرحمن در همین شهر تولد یافت و به مناسبت اینکه نورالدین عبدالرحمن جامی پسر شیخ احمد جامی بود عبدالرحمن به جامی اشتها یافت، و گرنه این پسر و پدر هر دو از اهل و سلسله مشایخ حسینیة ساذلیه ساکنان کردستان بوده اند. و شیخ عبدالرحمن (مولانای جامی) صاحب ترجمه دانشمندی ادیب و بزرگ بود و تألیفات متعددی دارد، از آنجمله کتاب فرض و سنت است که فارسی منظوم است بدین مطلع:

حمد بیحد خدای یکتا را      آنکه جان داد و عقل و دین مارا  
و شیخ احمد برای بار دیگر به مسافرت حج رفت، و در مدینه منوره شرفها الله وفات یافت اما عبدالرحمن در زادگاه خود جام به ابدیت پیوست. رحمت خدا بر روان هر دو باد، و خاکشان پاک و معطر، و نامشان جاوید باد.

(البته شخصیت علمی و عرفانی مولانا عبدالرحمن جامی و تألیفات مفید و مهم او بیشتر از آن معروف است که محتاج به تعریفی بیشتر در این کتاب باشد و به نظر من منظور مؤلف محترم فقط اعلام این مطلب بوده است که آن حضرت از سلسله مشایخ و مشاهیر کردمی باشد، و این موضوع تاکنون مکتوم بوده است. مترجم)

### عبدالرحمن بن ابراهیم کردی

عبدالرحمن بن ابراهیم کردی صهری<sup>۱</sup> شافعی نزیل دیار بکر علامه محقق بوده است. از ملا چلبی جزری کردی علم اخذ کرد، و نیز نزد او فارغ التحصیل گردید. از مؤلفاتش رساله ای در شرح و تفسیر سوره یس و حاشیه او بر حاشیه عصام بر جزء اخیر قرآن و بیش از ۴۰ رساله دیگر نیز می باشد. يك رباعی فارسی نیز دارد که در آن ابتداء تحصیل علوم خود را ذکر کرده است و آن عبارتست از:

شدهزار و بیست و پنج از هجرت خیر الانام      گشت از آن پس بنده مراستاد صرفی را غلام  
شهر ثانی از شهر چاروچل بعد از هزار<sup>۲</sup>      دردی آمد شکر الله صدر تدریس مقام  
مردم ایران و ترکیه برای استفاده علمی به خدمت او روی آوردند. وفاتش به سال ۱۰۶۵

۱. صُهران. اسم محلی است در مصر.

۲. ۱۰۴۴ هجری.

یا ۱۰۶۴ هجری در دیار بکر اتفاق افتاده است. و صُهری به ضم (ص) نسبت است به صهران.

### عبدُالرَّحْمَنِ اربلی

عبدالرحمن ابن قنینو بدرالدین اربلی ادیب ابومحمد در بلاغت و حسن نظر مشهور بود، پادشاهان را ستایش می گفت، و در این راه زحمتهای کشید و در سال ۷۱۷ در حالی که ۷۷ سال از سنش گذشته بود فوت کرد.  
از اشعار او قطعه زیر است:

وَعَرِيْزَةٌ هَيْفَاءُ بِأَهْرَةَ السَّنَا      طَوْعُ الْعِنَاقِ سَقِيْمَةٌ الْأَجْفَانِ  
غَلَّتْ وَمَأْسٍ قِوَامُهَا فَكَأَنَّمَا      الْوَرَقَاءُ تَسْجَعُ فِي عَضُونِ الْبَانَ

یعنی: درخشنده باریک میان که درخشندگی او واضح است، معانقه اش آسان و چشمانش بیمار است. لباس زیر پوشید و خرامید بطوری که گویی کبوتری است که بر بالای شاخه درخت بان (سرو) آوازی خواند.

### عبدُالرَّحْمَنِ بُرُوجردی

عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن نصیر بروجردی (قاضی ابوسعید) در بغداد نزد شیخ ابواسحق فقه آموخت و حدیث را از ابن هندی و ابن مأمون و غیر آنان سماع نمود. و در سال ۵۲۱ زنده بوده است.

### عبدُالرَّحْمَنِ بن جَعْفَر

عبدالرحمن بن جعفر شافعی که به دمشق آمده بود علامه و ادیب و محقق دقیق و پرهیزگار و شایسته و متدین و زاهد و درستکار و وارع بود، و به سال ۱۱۰۰ در قریه ای از نواحی ارض روم متولد شده در زادگاه خود قرآن را به درس خواند و مشغول قرائت بعضی مقدمات شد، سپس از ده خود به حلب رفت بعد از ۴۰ سالگی، و مدتی آنجا ماندگار شد آنگاه به مصر رفت، و از علماء آنجا نیز استفاده کرد، و از جمله آن علماء: علامه کبیر شیخ احمد ملوی، و شمس محمد سجینی بودند و بر دست این دو نفر اجازه گرفت و به وسیله آنها در علوم کامل شد، و از بقیه علماء مصر سایر علوم را فرا گرفت، مانند شیخ خفی و براوی و صعیدی و غیره. و بار دوم به مصر آمد و تا سن ۵۳ سالگی آنجا بود، و یکبار از مصر به حجاز رفت، و بار دوم بعد از استقرار در دمشق در ۶۸ سالگی به حجاز مسافرت کرد، و از علماء حرمین استفاده نمود، و او را اجازه افتاء

و تدریس علوم به طلاب دادند. که از جمله آنان علامه شهیر شیخ محمد حیاة سندی است در ۵۶ سالگی به دمشق رفت و در آنجا به حضور محدث شیخ اسمعیل عجلونی و فقیه شیخ علی کریزی و علامه فاضل شیخ علی داغستانی وارد شده به دمشق، رسید، و مدتی زیاد تدریس کرد و طلاب فراوان از محضر او استفاده کردند. و تعلیقی بر کتاب لسان القوم دارد و بعضی تعلیقات بر فقه نوشته است، و در مدرسه سمیساطیه دمشق ساکن شد. همچنین چندی در مدرسه قلاقنسہ بوده است و در ابتدای کار از مردم چیزی نمی گرفت و قبول نمی کرد، و زاهد بود. یکی از شاگردانش خبر داد که مال فراوانی بر او عرضه کردند قبول نکرد و به صاحب مال گفت: بنگر که کسی از من محتاج تر به این مال است به او برسان. چون نام خدا را می شنید می لرزید و بیهوش می شد و بعداً آفاقه می یافت و می گفت: بزرگ است عظمت پروردگار من. و زبانهای عربی و فارسی و ترکی و کردی را کاملاً می دانست و خلاصه از بزرگان و محققین بزرگوار بود که در سال ۱۱۷۲ در دمشق وفات یافت و در صالحیه در سطح فاسیون دفن شد. و قبل از فوت چند سالی رنج کشید (رنج پیری را تحمل کرد). خداوند او را رحمت کند و خاکش پاک باد. از سلك الدر

### عبدالرحمن جلی

او علامه دهر و فرید عصر عبدالرحمن بن ملا عبدالله اول ابن ملا محمد مشهور به: ملازاده در قریه شیواشان ابن ملا ابراهیم ابن ملا حسن ابن ملا ابراهیم ابن ملا ابوبکر ساکنان قریه گلاس از فرمانداری پشدر که عموم آنان مشهور عام و خاص بودند. صاحب ترجمه در قریه شیواشان متولد شد و تاریخ ولادتش بر ما معلوم نیست و از بعضی قرائن آشکار میشود که حدود ۱۱۴۰ هجری متولد شده است. و چون به سن تمیز رسید به درس مشغول شد و در خانه خود که در حقیقت خانه علم و عمل صالح بود قرآن را ختم کرد، و کتب کوچک متداوله را خواند، پس کتابهای مقدمات عربی را شروع نمود و به تدریج بالا رفت و در علوم پخته و وارد شد و تنها به تحصیل در آنجا اکتفا نکرد، بلکه به مدارس مهم اطراف رفت، و در هر کدام بر مقام علمی خود افزود، تا اینکه نزد سید محمد بن خضر حیدری مستقر شد که او علامه روزگار خود بود و مدتی نزد او ماند تا علوم را تمام کرد و اجازه تدریس از او گرفت، طبق قواعد و اصول آن زمان، پس از فارغ التحصیل شدن در قریه جلی نزدیک کوه اوا کرد شمال کوی سنجق سکونت کرد و بر تدریس و نشر احکام دین مقاومت و مداومت نمود تا اینکه عبدالرحمن پاشا بابانی بر قصبه کوی سنجق مستولی شد و مسجد و مدرسه ای در آنجا ساخت و به انتقال ملا عبدالرحمن از کوی سنجق فرمان داد که در آنجا به امامت و تدریس پرداخت و او را احترام گرفت و انعام داد و در

تعظیم و تکریم او کوشید و به تمام معنی او را تأیید و یاری کرد، پس مرجع مسلمانان و پناهگاه صاحبان مشکلات دینی و علمی گردید (در کوی سنجق و اطراف آن) و همانا علاوه بر تدریس و وظایف واجبه به تألیفات ارزشمند پرداخت، از جمله حاشیه‌اوبر شرح مولانا عبدالرحمن جامی بر کافیه ابن الحاجب، و حاشیه اش بر شرح کمال الدین فسوی بر شافیه، و حاشیه اش بر حاشیه ملا عبدالله یزدی در منطق و حاشیه اش بر جلال در منطق، و بر شرح عقاید نسفی از تفتازانی، و بر مختصر و مطول در علم بلاغه، و بر شرح جمع الجوامع، و بر شرح مختصر المنتهی، و بر شرح منهاج البیضاوی در اصول فقه، و حاشیه اش بر منهج المکیه، و شرح قصیده همزیه از شیخ احمد بن حجر هیتمی، و این شرح به خط ملا سعدی کوی سنجقی خادم سجاده شریفه نوشته شده است. و باز حاشیه او بر فتح المبین شرح اربعین نووی، و حاشیه او بر اشکال التأسیس فی الهندسه و بر شرح چغمینی و نیز رساله‌ای در اثبات واجب و شرح بر خلاصه الحساب بهاء الدین عاملی که این شرح جداً مفید است و نسخه‌ای از آن نزد عالم فاضل طیب ابن ملا عبدالله بحرکی اربلی موجود است، و حواشی بر تفسیر بیضاوی، و بر تحفة المحتاج ابن حجر، و خلاصه در حدود ۳۰ جلد تألیف دارد که هیچکدام از آنها چاپ نشده‌اند، و امید است که خداوند در آینده ورثه را موفق فرماید که آنها را طبع کنند. بالاخره سال ۱۲۱۷ فوت کرد. رحمه الله.

### عبدالرحمن گُردی

عبدالرحمن بن حسن بن موسی شافعی که مولدش در کردستان و محل رشد و وفاتش در دمشق بود و ذکر پدرش در جای خود آمده است، شیخ صوفی و عارف و صالح و پرهیزگار و پاکیزه و ادیب و از مشاهیر مشایخ صوفیه در دمشق و مورد اعتقاد خاص و عام بود، مردم او را دوست می‌داشتند و احترامش نگاه می‌داشتند، و با اخلاقی حسنه و استقامتی پسندیده و مصلحت‌جو و احوالی مورد ستایش و طبعی ستوده. و چون پدرش در ۱۱۴۰ فوت کرد در حالی که فصوص الحکم شیخ محی الدین عربی را می‌خواند. در روز فوتش شاگردان او جمع شدند و صاحب ترجمه را آوردند و به جای پدر نشانند. و مردم گمان نمی‌بردند که او لایق تدریس و افاده به دیگران باشد، تا اینکه یکی از شاگردان به جلسه درس او رفت تا تقریر او را دریابد از لحاظ مسخره به آنکه او قدرت تدریس ندارد بواسطه عدم آشنائی به تدریس که در او سراغ داشتند. پس او را دید که تدریس و تقریر می‌کند چون پدرش، از آن روز دیگر شغل پدر را گرفت، و به تقریر پسندیده و تدریس مورد قبول طلاب شروع کرد، و به درس دادن طالبان در

کتب و علوم مختلفی مانند فتوحات و غیر آن استمرار ورزید و تا هنگام مرگش مورد تجلیل و تعظیم خواص و عوام بود و تا آخرین لحظه زندگی مستقیماً در جایگاه پدرش به تدریس و افاده و استفاده ادامه داد. و مکان پدرش در برابر خانه بنی حمزة النقباء در دمشق واقع در کوچه کاسبین نزدیک طواویس بود. در آخر کارش خانه‌ای برای او ساختند که اصلاً قهوه خانه بود و در آن اشخاص پست و اشخاص گمنام و گمراهان و اهل گناه و فسق و فجور جمع می شدند، پس خداوند آن محل را از ظلمات گناه به نور علم و دین تبدیل و تعویض کرد، و یکی از مبارکترین بناها گردید، و آن در محله عماره در دمشق واقع بود بواسطه تنگی باب فرادیس. اما شیخ عبدالرحمن مدتی کم در آن سکونت کرد. خلاصه او از صلحا و مشایخ مورد اعتقاد مردم بود. مریض شد و ۶ ماه بیماریش طول کشید و بالاخره فوت کرد و وفات او روز شنبه دوم صفر ۱۱۹۵ بود و در حجره مذکور دفن شد، و قبرش معروف است. خدا بر او رحمت کند و صاحب ماکمال محمدین محمد شهریه ابن الغزی با قصیده بدیعه و ممتاز که در دیوانش ثبت است او را مرثیه گفت که مطلعش این است:

خَطْبُ الْمِّمِّ وَسَوْءُ الْخَطْبِ قَدَدَهُمَا      وَأَنْهَدْرُكُنْ ذَوِي الْعِلْيَاءِ وَأَنْدَهُمَا

یعنی:

مصیبتی وارد شد و بدمصیبتی فراگیر شد      پایه صاحبان درجات بزرگ راسست کرد و فرو ریخت

### عَبْدُ الرَّحْمَنِ خَالِصٌ

شیخ عبدالرحمن متخلص به خالص ابن شیخ احمد ابن شیخ ملا محمود زنگنی، یکی از مشاهیر صلحاء و زاهدان و مرشدان است، و نیز از علماء عامل و نافع برای مسلمانان به حال و مال و وعظ و خدمت بود، خداوند او را ببخشاید. در ۱۲۱۲ هجری تولد یافت و در بیت علم و عمل صالح تربیت شد، و چون بحد تمیز رسید به درس خواندن مشغول شد، و کتب معموله را در عقاید و ادب و حکمت و حکایات پس از ختم قرآن قرائت نمود، سپس ترقی کرد و به تحصیل ادامه داد، و از علوم مدرسین بهره یاب شد تا به نهایت رسید و فاضلی کامل العیار شد و از اهل علم و دین گردید، سپس به تصوف وارد شد و نزد پدر بزرگوارش شیخ احمد ریاضت کشید و سلوک کرد و تربیت معنوی شد، و تمرینهای سخت تصوف را تحت توجه پدر تحمل و اجرا کرد و لطائف درونی او به انوار اذکار و مراقبت و حضور و تأمل و تفکر در عظمت خلقت کهکشانیها و زمین نورانی شد، و ذرات وجودش به نور حضور منور گردید. پس پدرش او را برای ارشاد طالبان راه هدی و خدمت اهل و دین مجاز گردانید. این سید بزرگوار و این انسان عالم اصیل

جامع اخلاق عالیّه و بحدی متواضع بود که در مورد او گفته اند: «او بنده خدا بود و معنی عبودیت و خودراهیچ دانستن در برابر خدا، دانسته بود، پس ذره ای از ذرات عالم را نمی دید جز از لحاظ علاقه به پروردگارش» و طوری شده بود که بواسطه این علاقه به همه چیز احترام می گذارد. با مردم از بزرگ و کوچک به اندازه مشروع تواضع می کرد، و چنان مشاهده می نمود که ملك مال خداست هیچ چیز از آنچه نزد او و به ظاهر متعلق به اوست باقی نماند و نمی تواند آنها را خزانه کند، بنابراین متوکلانه هر چه داشت برای مردم صرف می کرد مطابق اوامر خدا و در راه او و با محبت او. و به تواتر از او نقل شده است که می فرمود: «بمیرد مردی که مال جمع کند بدان اندازه که زکات بر او واجب شود». سخاوت او خارق العاده و در قوه دیگری نبود، و در تکیه او انواع مردم وجود داشتند، و با همه آنها مانند صاحبخانه محترم با مهمانان محترم رفتار می کرد، از هر نوع و هر شخص و هر صنف که بودند، او الفت دهنده و جمع کننده دلها بود، و دوستانی داشت با اهل خانواده آنان که برای عموم مرهم شفابخش دردها روشنی بخش چشمها و موجب رفع دلتنگی بیماران آنها و دفع گرفتاری گرفتاران بود. خداوند از طرف مسلمانان جزای خیرش عطا فرماید. او مرشدی ادیب بود با ادبی مترقی و شعری در سطح بالای لطافت به لغات مختلفه: (اورامی، زنگنه، ترکی، و فارسی) شعر می سرود دیوانش چاپ شده و مطالعه اش دلیل صدق ادعای من در حق اوست. او مجذوب حق و جاذب خلق بود. خلفا و مریدانی از اهل فهم و کشف و کرامات با دعاهاى مستجاب داشت. از ابیات صوفیانه او به فارسی دو شعر زیر است:

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری      دل است کعبه معنی تو دل چه پنداری  
هزار حج پیاده کنی به آن نرسد      که يك نفس دل بیچاره ای بدست آری

و عمر شریف خود را به بهترین وجه در خدمت دین گذرانید، تا وقتی که در ۱۲۷۵ اجل او فرا رسید. آن مرحوم پسرانی نجیب بجای گذاشت که بزرگترین ایشان حاج شیخ علی خالصی بوده است. و دومی شیخ عبدالقادر فائز، و سومی شیخ رضا ادیب مشهور است، و چهارمی شیخ عبدالواحد. که خداوند همه را رحمت کند.

### عبد الرحمن روژیانی

ملا عبدالرحمن بن حسین بیگ از عشیره روژیانی ساکنان قریه قرقان قسمت شرقی کرکوک بودند. او یکی از علمای مشهور و نوابغ بزرگ است که نزد استادان بزرگ در کردستان درس خواند و با طلاب زیرک هم صحبت می شد، و در خدمت استاد علامه ملا عبدالرحیم زیاری درس خواند، زیاری نسبت است به قریه زیار نزدیک شقلاوه از توابع اربیل، و ملقب بود به



صبغة الله زیاری و او خود ملازم خدمت مولانا خالد نقشبندی بود در زمان تحصیل که بعد از اخذ اجازه از دست او به بغداد رفت و در تکیه خالدیه در عصر حضرت مولانا خالد مدرس شد، که قبلاً مرید و دوست مخلص او نیز بود. و بعد از انتقال مولانا خالد به شام ملا عبدالرحمن از تکیه خالدیه به جامع احمد پاشا در میدان مشهور به جامع احمدی تغییر مکان داد، و تدریس مفید کرد و جماعتی از علما در حضور او فارغ التحصیل شدند. از جمله ایشان ملا محمد گلولانی معروف به الیائی است، زیرا او در آخر تعلیقاتش بر کتابها یا محمد(ص) می نوشت، و سپس در کتابت فقط به «یا» اقتصار می کرد، عالمی فاضل و استاد ملا علی قزلیجی بود. ایضاً از فارغ التحصیلان مجاز او ملا محمد خطی مدرس قصبه رواندوز که نزد امیر محمد پاشا امیر سوران بود، که این ملا محمد استاد ملا احمد نودشی بوده است. صاحب ترجمه تألیفات زیادی نیز دارد، از جمله: حاشیه بر اثبات واجب الوجود از جلال الدین دوانی و حاشیه بر شرح حکمة العین، و تعلیقات بر کتابهای بسیار دیگر. او رزهد و صلاح و تقوی مقام بلندی داشت، و بر این شیوه مرضیه که پیش گرفته بود (از خدمات دینی و غیره) ادامه داد، تا اینکه خداوند در سال ۱۲۷۰ وفات او را مقدر فرمود. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد. بعد از خود دو پسر از او بجا ماند: ۱- ملا محمد که بعد از پدرش برای تدریس در جامع احمدی معین شد. ۲- ملا احمد که او نیز از علماء بزرگ بود. همچنین دختری به نام اسماء که با درویش حیدری ازدواج کرد، و از او پسرانی و دخترانی بدنیا آمدند که یکی از دختران منیره است که با سید عبدالله گیلانی ابن سید محمد نقیب ازدواج کرد و پسرانی از او بدنیا آورد که یکی از آنان سید یوسف گیلانی متولی اوقاف قادریه در عصر ماست، و او مردی با شهامت و محترم و مسؤول مخارج متنوعه املاک قادری است، که خداوند به فضل خویش او را حفظ فرماید. بعد از مرگ استاد روزیانی علما و ادبا و شعرا در مرگ او مرثیه ها گفتند، از جمله شاعر شهیر عبدالباقی عمری می گوید:

وَصَلَاةٍ مَشْفُوعَةٍ بِصَلَاتِ	قَدْ قَضَى عُمُرَهُ بِزَهْدٍ وَتَقْوَى
حَلِّ لِلطَّالِبِينَ مِنْ مُشْكَلاتِ	بَيْنَانِ الْبَيَانِ فِي الْبَحْثِ كَمْ قَدْ
مِثْلُهُ لِأَتْنَى وَلَا هَوَا تِ	وَيُقْطِرُ الرَّاقِ مِحْوَرُ فَضْلِ
مِنْ حُلَى كُلِّ فَاضِلٍ عَاطِلَاتِ	بَعْدَهُ أَضْحَى الْمَدَارِسُ حَتَّى

یعنی:

و به نماز پیوسته به نماز دیگر	همانا عمر او به زهد و تقوی گذشت
مشکلات عالمان را حل نمود	باسرانگشت بیان خود چه بسا
که مثل او نیامده و نخواهد آمد	او در تمام مملکت عراق محور فضل بود

بعد از او مدارس خراب شدند تا آن اندازه که از زیور وجودهرفاضلی بی بهره اند  
 ابراهیم فصیح حیدری در کتاب عنوان المجد گفته است: از بزرگترین کسانی که من از  
 آنان استفاده کرده ام و ملازم مجلس او بوده ام علاقه فهامه نحیر صاحب ید طولانی در علوم عقلیه  
 بزرگ علمای عراق مشهور آفاق، تیزفهم روزگار محقق دوران، عالم پرهیزگار خدا ترس و  
 پاکدامن مولانا عبدالرحمن ابن حسین بیگ روزبهرانی بوده است. قدس سره و طب  
 ثراه.

### عبدالرحمن نودشی

عبدالرحمن نودشی عالمی نامور و پدر مولانا ملاحمد نودشی از اهالی قریه نودشه  
 اورامان بود که در حدود ۱۱۹۰ هجری متولد شد، و در خانه ای که از ۱۸ نسل قبل ساکن همان  
 قریه بودند، و اهل آن خانه همه بر افرازدگان پرچم علم و دین و تدریس و ارشاد برای طالبان  
 حقیقی بودند، دنیا آمد. من (عبدالکریم مدرس مؤلف) شنیده ام که جد اعلاى ایشان از اطراف  
 مراغه و به نودشه مهاجرت کرده در آنجا اقامت گزید و سکونت کرده است. او پس از تمیز شروع  
 به درس خواندن نمود و تربیت یافت و ترقی کرد، و در مدارس مختلفه در طلب علم به سفر و  
 گردش پرداخت تا پخته شد و فارغ التحصیل گردید و به وطن خود بازگشت و به همان مشغله پدر  
 و اجدادش پرداخت (هر کس شبیه پدر باشد بر او ظلمی نرفته و خود او کاری بد نکرده است).  
 بعد از مدتی از نودشه به شهر سنندج نقل مکان نمود، و در آنجا امام و مدرس نافع برای اسلام و  
 مسلمانان گردیده سپس از سنندج به سلیمانیه عراق و مسجد ملکندی رفت در حدود سال  
 ۱۲۵۶. و استاندار سلیمانیه او را محترم شمرد، و بر تفریر و تدریس او را مستقر و منصوب نمود. و  
 نیز رتبه افتاء (مفتی بودن) رانیز بدو داد. پس در آنجا به شغل مدرسی و سمت مفتی گری باقی  
 ماند تا اینکه اجل او فرا رسید. رحمت خدا به روان او و خاکش پاک و معطر باد.

### عبدالرحمن ابوالوفا نقشبندی

عبدالرحمن ابن حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی نقشبندی فصل بهار در بیاره  
 به تاریخ پنجم محرم الحرام ۱۲۵۳ متولد شد، در خانه اش که خانه ولایت و رعایت پیروی کتاب  
 و سنت و توجه به تزکیه نفس و پاک کردن آن از چرکهای علائق مادی فاسده بود، رشد کرد، و بعد  
 از تمیز داخل تحصیل گردید، قرآن را نزد ملامحمود دسه ای که عالمی صالح و زاهد بود ختم  
 کرد، و پس از اختتام مبادی داخل دروس عربیه شد و نزد استاد ملاحمد کاتب شهیر شروع

کرد، و چون ترقی کرد و حافظه و ملکه کافی در مقدمات برای او حاصل شد، بعضی مواد عالی را نزد او و نزد استاد مولانا احمد نودشی و مولوی کردی و غیر ایشان از علماء موجوده در حضور پدرش حضرت سراج الدین خواند، تا آنچه مقصود او بود حاصل شد، و با وجود علمش ادیبی بلند مقام بود. دیوان شعر عالی دارد. بعداً تحت توجه و تربیت والد ماجدش به رشته طریقه نقشیه نیز وارد شد و سلوک ممتاز نمود، تا به مقام ولایت و ارشاد رسید. و پدرش در ارشاد مسلمانان بر آداب طریقه نقشیه او را اجازه داد، یعنی به پیروی کتاب و سنت و زهد کامل و کوشش مداوم در عبادت. و در حقیقت مرشدی بود که قلب مریدان را نورانی می کرد، و سلوک دهنده ای بود که مریدان را به سلوک سودمند و نزدیک به حصول مقصود دستور می داد. شنیده ام در بعضی حالات به بعضی از مریدان توجه می نمود که مدت زیادی از زحمت تمرین در تصوف و سلوک ایشان نگذشته بود، و با همین توجه قلب او را به نور معرفت الله منور می فرمود، و آن مرید بدون رنج و تمرین زیاد به مراتب معنویه دست می یافت، تا اینکه پدرش او را منع فرمود و گفت: ای فرزندم! همانا علمی که بدون زحمت بدست آید قدرش شناخته نشود، و ارزش آن رعایت نگردد، که خدای سبحانه و تعالی گفت: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا (کسانی که در مورد معرفت ما و بخاطر ما جهد کنند و متحمل زحمت زیاد شوند، ما ایشان را به راههای معرفت خود هدایت می کنیم). بعد از وفات پدر بزرگوارش در سال ۱۲۸۳ هجری حاج شیخ عبدالرحمن به بغداد نقل مکان فرمود، و در یکی از حجره های مسجد حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی غوث الاعظم (قدس سره) ساکن شد و مدتی آنجا ماند، سپس به حج بیت الله الحرام رفت و برگشت، و بعد از وصالش به بغداد به رحمت حق پیوست و زندگی فناپذیر را تمام کرد، به تاریخ ۱۲۸۵ هجری و در مقبره متصله به جامع حضرت عبدالقادر دفن گردید، خاکش معطر و بهشت مستقرش باد.

### عبدالرحمن خیاط

عبدالرحمن بن ملا محمد قره داغی مشهور به ابن خیاط در قصبه قره داغ سال ۱۲۵۳ متولد شده بعدها به درس خواندن شروع نمود و پس از پختگی در مبادی و مقدمات لازم به تحصیل علوم عربیه از عقلی و نقلی پرداخت و به بغداد سفر کرد، و ملازم حضور محمد فیضی افندی زهاوی در مدرسه سلیمانیه بغداد شد، و اجازه تدریس را از او گرفت، و به مدرسه مدرسه با باگورگور تعیین شد، و با جد و جهد و دقت و مطالعه و آمادگی و آگاهی شروع به تدریس نمود، و در تفهیم طلاب و سعی و مناقشه و مناظره با آنها و کوشش در تحقیق و حل مواضع و مسائل

مشکلات اقدام جدی کرد، پس آوازه تدریس و کوششهای او انتشار یافت و علاقه شدید در طلاب برای جمع شدن در حضور او بیش از سایر مدرسان پیدا شد، از حاج نجم الدین واعظ شنیدم که گفت: از مرحوم شیخ عبدالوهاب نایب شنیدم که گفت: ما در حضور سید علامه غلام رسول هندی مقیم در منطقه کرخ بودیم، همچنانکه نزد استاد علامه عبدالرحمن قره داغی حاضر می شدیم و هنگامی که پیش او برای درس می آمدیم از پله ها به محل یا کلاس درس بالا می رفتیم و بما می فرمود: دیروز از سید غلام رسول فلان و فلان درس استفاده گردید، و او در فلان موضوع چنین و چنان گفت، ولیکن محتاج به تحقیق بیشتری است، خاتمه. و نمی دانم که آن اطلاع از فراست علمی و احاطه به مباحث موضوع سرچشمه می گرفت، یا از کشف و کراماتش بود، زیرا شیخ عبدالرحمن همچنانکه در علم ظاهر عالمی بزرگوار بود در عرفان و علم باطن نیز در طریقت نقشیه به حضرت سراج الدین تمسک کرده نزد او سلوک نموده بود و لطایف قلب او نورانی و بصیرت (عقل و بینش روحی) برای او حاصل شده بود حاصل آنکه شیخ عبدالرحمن خیاط مانند مجمری آتش نورانی متحرک بود که اینجا و آنجا (دور و نزدیک) را روشن می نمود و نور می پاشید، و در ذهن شنونده سخنانش تأثیر مخصوص داشت، و او را به شعور و احساس فراوان روبرو می ساخت. صاحب ترجمه به موازات آنکه مشغول تدریس می بود، به تألیف نیز اشتغال داشت، و تألیفات ارزشمند از خود بجا گذاشت: از جمله آنها: دقایق الحقایق فی النحو، و فهم الوصول شرح منهاج الاصول در اصول فقه، و تحقیق العالی فی شرح قصیده الامالی، و ملخص الاقوال فی خلق الاعمال، و اسنی المطالب فی علم الواجب در علم کلام، و تحفة اللیب در منطق، و مواهب الرحمن در علم بیان، و ایقاظ در علم وضع، و فتاوی فقهیه، و اجوبه البهیه فی جواب اسئلة الهندیه و تنبیه الاصدق، فی بیان التقليد والاجتهاد والافتاء والاستفتاء، و حاشیه بر تفسیر بیضاوی، و حاشیه بر تحفه شیخ ابن حجر هیتمی، و حاشیه بر مختصر المنتهی و حاشیه بر عبدالحکیم سیالکوتی بر شرح شمسی در منطق. و خلاصه زندگی پرثمر و مبارک او در تحصیل علم و تدریس و تألیف و طاعات و عبادات گذشته است. و اضافه بر اینها او در تطبیق آداب نقشبندیه و استفاده کامل روحی استمرار می ورزید. بالأخره در ۱۳۳۵ هجری اجل او فرا رسید، و در بالای غرفه تدریسش در تکیه باباگورگور سلیمانیه دفن شد. رحمه الله و طاب ثراه.

### عبدالرحمن پنجوینی

او عالم محقق بزرگوار و فاضل دقیق و نجیب استاد استادان ملا عبدالرحمن ابن ملا

محمد ابن ملا ابراهیم است، رحمهم الله. در حدود ۱۲۵۰ هجری در قصبه پنجویین چشم بدنیا گشود، و چون به حد تمیز رسید خواندن قرآن کریم را شروع و آن را ختم نموده سپس کتب صغار معموله را تمام کرد و آنگاه به علوم عربیت (صرف و نحو و...) شروع کرد، و چون علاقه و آشنائی در عربیت برای او حاصل شد، رفت و آمد به مدارس مختلفه را در پی علم آغاز کرد و بالأخره به شهر سلیمانیه رسید و در آنجا تحصیلات را از معقول و منقول دنبال گرفت تا بحد نهائی رسید. پس نزد علامه حاج ملا احمد مفتی مشهور به چاومار اقامت کرد و نیز به حضور دیگر علما در عراق و ایران شتافت و تفصیل این مراحل جهت اطلاع عموم چنین است که: «او در قصبه پنجویین باقی ماند تا اینکه کتاب سعدا الله کبیر رانزد پدرش خواند بعد به سلیمانیه رفت و نزد ملا عبدالقادر شیخلماری نیز ماندگار شد، و شرح جامی بر کافیه رانزد او خواند، سپس نزد مفتی مشهور به چاومار آمده حواشی جامی بر عبدالغفور لاری و عصام الدین و همچنین بعضی رسالات را در منطق نیز خواند. سپس به شهر سنندج رفت و حاشیه عبدالله یزدی و آداب بحث رانزد ملا محمد فخرالعلما تدرّس کرد. سپس به تورجان رفت و نزد مولانا ملا علی قزلبی شرح شمسی و شرح مطالع و بعضی فقه را آموخت. آنگاه به اورامان رفت و علم کلام و هیئت و مقداری فقه رانزد مولانا ملا احمد نودشی در قریه نودشه تحصیل کرد. بعد به قصبه رواندوز رفت و فلکیات و کتاب شرح چغمینی رانزد علامه ملا عمر خیلانی آموخت. و به تورجان بازگشت و بیان و بدیع و بعضی ریاضیات را نزد قزلبی خواند و در همین سفر عبدالحکیم شرح شمسی رانزد فاضل سید حسن چوری که در اینموقع خود او نزد قزلبی مستعد قریب به اخذ اجازه بود، به درس خواند. و بالأخره از مولانا علی قزلبی اجازه تدریس گرفت، و در حالی که دانشمندی وارد در علوم عقلیه و نقلیه بود به زادگاه خود پنجویین بازگشت و ازدواج کرد و به تدریس و خدمت به طالبان علم و نشر احکام دین اشتغال ورزید، و بعد از گذشت مدت زمانی در حالی که ۴۰ سال داشت مطابق نوشته امین زکی بیک مورخ کُرد، به سلیمانیه نقل مکان کرد، و در مسجد نقیب به تدریس نشست، و باز پس از مدتی از ماندن در سلیمانیه نیز دلگیر شده به زادگاهش پنجویین بازگشت و آنجا در نهایت آسایش مقیم شد، و نشاط قبلی در تدریس و مطالعه و استحضارات علمی را بازیافت، و جداً در نشر علوم اسلامی و آگاه نمودن مردم با بعضی از امور شرعی که در آن نقصی فقهی واقع شده است کوشید. و مباحثات فراوان بین او و علمای دیگر واقع شد. و در هر حال زمان اوزمانی پر برکت و فرصت با میمنتی برای خدمت علم بدون مانع و منازع بود، و بردست او علمای بسیاری مانند: ملا حسین پسکنندی، و ملا رشید بیک بابانی، و ملا سعید آغچه لری، و ملا سعید سهیلی مفتی در قصبه کفری، و ملا فتاح خطی، و ملا عزیز

رخزادی<sup>۱</sup>، و ملا عبدالعزیز بناوه سوتی مدرس قریه دره تفی مریوان، و غیر آنان از دانشمندان و ادیبان، مجاز شدند. که خداوند همه را از طرف مسلمانان پاداش خیر دهد. و با ادامه تدریس او فتاوی فقهای زیادی نیز دارد همچنانکه حواشی و تعلیقات بسیاری بر کتب مشکله علمی عربی و ادبی عقلیه نیز دارد. مانند حاشیه بر سعدالله کبیر و بر حسام کاتی و فناری و بر حاشیه عبدالله یزدی، و تهذیب المنطق، و گلنبوی ایساغوجی، و گلنبوی آداب، و گلنبوی برهان، و شرح شمسی، و شرح عقاید نسفی و شرح چغمینی، و تشریح الافلاک در هئیت، و بر مختصر و مطول، و شرح مطالع و شرح مقاصد و دیگر تعلیقات و حواشی مفیده مانند رساله اش در تحقیق کلام نفسی خالق سبحانه و تعالی. او عمر شریف خود را در اینگونه کوششها و اقدامات خداپسند و اعمال نیکو گذرانید. تا در شب جمعه بعد از نماز عشا در ماه ذیقعدہ الحرام ۱۳۱۹ هجری اجل او فرا رسید. و صبح فردا قبل از نماز جمعه جنازه او در یکی از حجره های مسجد محل تدریسش دفن گردید. خداوند روح او را قرین مرحمت و مغفرت و رضوان خود فرماید، و خاکش پاک و معطر باد، و تا روز جزا قطرات باران رحمت خود را بر او نثار دارد.

او دارای سه پسر بود: ملا جلال و ملا اسعد و ملا احمد. ملا اسعد هنگام تحصیل در سلیمانیه فوت کرد، و بعد از علامه پنجوینی فقط ملا جلال و ملا احمد باقی ماندند که ملا احمد امام و مدرس بود، و در حدود ۱۳۵۰ درگذشت صاحب ترجمه سه برادر نیز داشت به اسامی: ملا محمد امین، ملا عبدالرحیم، و ملا عبدالله. که دو برادر اول در پنجوین به تجارت مشغول بودند، و ملا عبدالرحیم ادیب فرزانه و جوانی خوش منظر و آبرومند و مشهور بود، و ملا عبدالله حج بیت الله را انجام داد و در ممالک عربی به سیاحت پرداخت تا اینکه خداوند عمر او را به آخر رسانید. و اما نسب ملا عبدالرحمن پنجوینی بطوری که از گفته خودش استنباط می شود: از ذریه سادات حسینی بریفکائی است زیرا یکی از سادات به نام سید حماد ارغب به تحصیل علم بوده است، و اولاد خود را از قبول لقب سیادت منع کرده است، و آنان را به عنوان ملا (ملقب به اهل علم بودن) ترغیب کرد، و یکی از اولاد او به نام ملا عبدالکریم بود که دارای فرزندی بود، از وطن مهاجرت نموده به قریه خوشنوا و از توابع اربیل رفت و این فرزند به نام ملا عزیز بود، او نیز پسری داشت که نامش ملا یوسف بود، او نیز دارای فرزندی شد به نام ملا علی، که او هم پسری

۱. ملا عزیز رخزادی دانشمندی عالیقدر و صالح و پرهیزگار بوده است که پس از انتقال ملا عبدالقادر مدرس کانی کوه ای از کوچک چرمک به بیاره، او در سنگ سفید امام و مدرس مسجد مرحوم سید محمد سعید امین السادات بوده است، و طلاب زیرک فراوانی داشته است. که مرحوم سید عنایت الله مدرس هویه و مرحوم ملا عنایت الله دشی که بعدها وکیل عدلیه و استاد ملا محمود مفتی کردستان بود از آن جمله بوده اند. (مترجم)

به نام ملا ابراهیم داشت، و این ملا ابراهیم تصادفاً هنگام تحصیلش به شیخ العارین<sup>۱</sup> رسید، و در مدرسه ملاخضر بزرگ اقامت کرد، و نزد او درس خواند تا علوم را تمام نموده مجاز شد (ملاخضر به او اجازه تدریس داد)، و دختر خود را به زنی به اوداد، و نگذاشت که به وطنش بازگردد پس این زن پسری آورد که اسم او ملا محمد بود، او نیز در وطنش و در سلیمانیه تحصیل کرد، و در قریه جیشانه نزدیک سلیمانیه درس خواند و در خدمت ملا احمد بن ملا محمد جیشانی فارغ التحصیل گردید، و دختر او را گرفت و در پنجون اقامت گزید، و این زن (دختر ملا احمد استادش) برای او پسرانی بدنیا آورد که همین ملا عبدالرحمن صاحب ترجمه و برادرانش بودند. پس صاحب ترجمه ملا عبدالرحمن ابن ملا محمد ابن ملا ابراهیم ابن ملا علی ابن مایوسف ابن ملا عزیز، ابن ملا عبدالکریم از ذریه سیدحمادای بریفکانی است. فقط صاحب ترجمه گفته است: من دوست دارم طبق وصیتی که نزد ماست عنوانم ملا باشد، و بدان افتخار می کنم. خدا او را رحمت کند.

### ملا عبدالرحمن رشانی

او عبدالرحمن ابن فقی عبدالله رشانی است که در حدود ۱۲۸۰ هجری متولد شده و چون تمیز پیدا کرد به درس خواندن شروع نمود، و تا حد رشد و طی مراحل ابتدائی نزد پدر باقی ماند، پس در مدارس پنجون و اطراف آن علم را دنبال کرد، و چون قدری ترقی نمود در خدمت علامه ملا عبدالرحمن پنجونینی تلمذ کرد، و هم نزد او فارغ التحصیل شد و در قریه کانی میران مریوان به عنوان مدرس تعیین گردید. در آن موقع امراء آن ناحیه رغبت و توجهی چندان به مدرس و مدرسه نشان نمی دادند، تا اینکه حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره) به مریوان آمدند و چون داخل قریه کانی میران شد از اسبش فرود آمد و برابر مدرسه توقف فرمود به قدری که حاضران خسته شدند. از او رمز این توقف را پرسیدند فرمود: توقف من اینجا از سنتهای دین من است، و چگونه توقف نکنم به احترام طلاب غریبی که وطن و خانواده خود را بخاطر تحصیل فقه که مدار اسلام بر آن است و بخاطر نشر احکام شریعت غرای محمدی ترك کرده اند؟ و چگونه در برابر و به احترام مدرسی نه ایستم که مانند پدری مهربان رنج تربیت آنان را تحمل می نماید؟ پس اینجا با احترام می ایستم تا از ثواب ایشان نصیبی داشته باشم. و از این تاریخ امراء مریوان خدمتگزار مدرسین و طلبه های آنان شدند و ایشان را محترم داشتند و به خدمت

۱. شیخ العارین یا شیخلمارین قریه ای است از توابع شقلاوه سلیمانیه عراق. (مترجم)

آنان راغب شدند، بلکه در خدمتگزاری طالبان علم رقیب همدیگر شدند (با همدیگر رقابت می نمودند)، و آثار این رغبت میان امراء و اهالی مریوان تا این تاریخ نیز علی رغم وجود موانعی زیاد باقی مانده است. بعد از مدتی صاحب ترجمه از کانی میران به قریه به ئیله نقل مکان نمود، و چند سال در آنجا ماند، بعد به قریه سه له سی رفت و در آنجا ماند، تا اجل او به ظن من (مؤلف) در ۱۳۳۴ فرارسید. در حین فوت دو پسر به نام محمدسعید و علی بجا گذاشت که دومی نزد من (مؤلف) درس خواند، بعد در پی تحصیل بجای دیگر سفر کرد، و به رحمت خدا پیوست. اما محمد سعید باقی ماند و درس خواند تا پخته شد و بجای پدرش امام گردید و بعد از مدتی به قصبه قلعه منتقل شد و خداوند او را به حج مشرف فرمود، با پسرش ملازاهد و هر دو برای زیارت من در مدرسه ام به مسجد حضرت عبدالقادر گیلانی (قدس سره) آمدند، و بعد از این ملاقات هر دو راهی سفر حج شدند و پس از انجام مناسک و زیارت روضه منوره به سلامت به وطن بازگشتند، پس حاج ملا محمد سعید فوت کرد و ملازاهد الآن زنده است و در قصبه پنجویین می باشد. و مرحوم حاج ملا عبدالرحمن دایی سیدمجید امام و خطیب قصبه شانه دری، و حاج ملا فرج در قصبه سیدصادق بود، همچنین او با جدّه من (مادر پدرم) خاله زاده بوده است. و رشان قریه ای است نزدیک مرکز فرمانداری پنجویین خداوند ما و ایشان و سایر مسلمانان را بیا مرزد.

### عبدالرحیم بن حسین عراقی

در کشف الظنون آمده است: زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی متوفی به سال ۸۰۵ دارای تألیفات سودمند زیادی بوده است؛ از آنها: الدرر السنیة فی نظم السیرة النبویه است، و آن الفیه (۱۰۰۰ شعر است از بحر رجز)، و زین العابدین عبدالرؤوف مناوی متوفی در حدود سال ۱۰۳۱ آن را شرح کرده است. و دیگر الفیه او در اصول حدیث است و آن کتاب تازه ای است غیر از کتاب ابن الصلاح که به شعر آن را تألیف کرده است تا آرامبخش جان باشد، و در حافظه باقی بماند، و نیز در تفسیر و تأویل زیباتر باشد، و این الفیه مقام بزرگی را بدست آورد، چون کلمات مشکل در آن نیست، با اهتمام فقها و علماء که جداً روی آن کار کرده اند و آستین کوشش را برای شرح و توضیح مقاصد آن بالا زده اند. حتی دریافته ام که امام علامه شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی با شرحی نفیس آن را توضیح داده است، و نام شرح خود را فتح المغیث بشرح الفقه الحدیث نهاده است. انتهى. و عباس غراوی در ترجمه احوال او نوشته است: او حافظ زین الدین عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن ابن ابی بکر بن ابراهیم مهرانی المولد و عراقی الاصل و کردی و شافعی و حافظ حدیث در عصر



خود بود. در انباء العمر گفته است: در جمادی الاولى سال ۷۲۵ تولد یافت و ملازم خدمت مشایخ حدیث شد. و نزد عبدالرحیم ابن شاهد حبش ابن عبدالهادی، و علاءالدین ترکمانی و شیخ شهاب الدین بن بابا درس خواند، و ابوالفتح میدومی را دید و زیاد از او استفاده کرد، و او نیز از بزرگترین مشایخ حدیث نقل می کرد، و از ابن الملوك و غیره نیز سماع حدیث نمود. سپس به دمشق رفت و از ابن خباز و ابی العباس مرداوی و غیر آنان نیز درس گرفت، و ازمن (عباس غراوی) نیز به همین ترتیب. بارها به دمشق و حلب و حجاز رفت، می خواست به عراق نیز برود، ولی از ناامنی راه تصمیمش سست شد، و به اسکندریه رفت، و قصد رفتن به تونس داشت، ولی نتوانست. و کتاب تخریج احادیث الاحیاء را تصنیف کرد، و در یک مجلد آن را خلاصه نمود. و علوم حدیث را به نظم آورد و آن را شرح نوشت و نکته هائی از آن بکار برد، و کتابهای بزرگ و کوچک دیگر را نیز تصنیف نمود، و این کتاب تخریج احادیث الاحیاء در این علم از زمان شیخ جمال الدین اسنائی مورد نظر و مطالعه و تدریس قرار گرفت، و بعدها نیز همچنین و در این علم کتابی از آن محکمر ندیده ایم و با فهم این کتاب غالب اهل عصر او فارغ التحصیل شدند، و از مشهورترین آنها نورالدین هیتمی است که آن را با او تمرین کرد و کیفیت تخریج و تصنیف را به او یاد داد، و او کسی است که دیباچه کتابهایش را بخاطر او و به نام او نوشته است، و شیخ ما عراقی در سال ۸۸ قضاء مدینه را برعهده گرفت، و سه سال این مسؤولیت را داشت. سپس به قاهره رفت و فرزندی نجیب قاضی القضاة ولی الدین بجا گذاشت، و عراقی پس از خروج از حمام در دوم شعبان در سن ۸۱ سال و سه ماه وفات یافت. انتهى. و در اعلام زرکلی آمده است از کتابهایش: المعنی عن حمل الاسفار فی الاسفار فی تخریج احادیث الاحیاء خطی است، و نکت منهاج البیضاوی فی الاصول، و ذیل علی المیزان و الالفیه فی مصطلح الحدیث، و شرح آن فتح المغیث، و تحریر در اصول فقه، و نظم الدرر السنیة فی سیرة النبویه، و الفیه فی غریب القرآن، خطی و القرب فی محبة العرب، خطی. و تقریب الاسانید و ترتیب المسانید، خطی. و ذیل برذیل العبرذهبی. و معجم ترجم به جماعة من اهل قرن الثامن للهجرة. و تقیید و ایضاح در مصطلح الحدیث، خطی. و شرح التقریب خطی. و کتابهای دیگر نیز. انتهى.

### عبدالرحیم زیاری

او علامه عصر و یگانه روزگار عبدالرحیم ملقب به صیغه الله زیاری است. و زیاری نسبت است به قریه زیارة بر وزن تجارت، و آن قریه ای است نزدیک مرکز فرمانداری شقلاوه، و

او پسر ملا مصطفی زیاری است که در شمار علمای بزرگ بوده است. ولادت و وفات او نزد من ضبط نیست، اما از بعضی قرائن چنان معلوم است که ولادتش در حدود ۱۱۸۰ هجری بوده است، و در قریه زیارت در خانه علم و کرامت پرورش شد و علوم را از پدرش ملا مصطفی فرا گرفت تا به رشد علمی رسید و در هر علمی خبره شد، و اجازه تدریس را از پدر گرفت چنانکه از علامه صالح حیدری نیز اجازه گرفت، که او نیز از پدرش اسمعیل حیدری و او هم از پدرش ابراهیم حیدری، و صالح حیدری بسیاری از اجازات علمای اربیل و بالاتر به او باز می‌گردد. صاحب ترجمه یعنی عبدالرحیم زیاری کسی است که به مولانا عبدالرحمن روژیانی اجازه داده است، که او نیز به مولانا محمد خطی اجازه داد و او نیز به ملا احمد نودشی، و او هم به ملا عبدالقادر مدرس بیاره، و او هم به ملا محمد جوانرودی، و من (مؤلف) برای تبرک از ملا محمد جوانرودی اجازه گرفتم، تا در سلسله اجازات ایشان قرار گیرم (اجازه نامه مؤلف را که اصلاً از استاد مستقیم خود علامه شیخ عمر بن القره داغی دریافت کرده است، ملا محمد جوانرودی نیز امضا و تأیید کرده است). خداوند همه را رحمت کند، و برکات ایشان را بر ما نثار فرماید. آمین.

### شیخ عبدالرحیم برزنجی

او عالمی بزرگوار و ادیبی نجیب عبدالرحیم بن شیخ قاسم بن شیخ حسن بن شیخ بایزید بن شیخ اسمعیل ابن شیخ بابار سول کبیر برزنجی است. رحمهم الله. او از فضلاء و دانشمندان و مدرسان بزرگ است که مقیم شهر سلیمانیه بود، و به طلاب درس گفته و آنان را به انتها مرتبه علم رسانیده و مجاز فرموده است، و مسلمانان را بوسیله ارشاد و موعظه و نشر احکام دین نفع رسانید و خدمت کرد، و او برادر شیخ عبدالکریم برزنجی مشهور است، بعد از وفات برادرش چند سالی در حال حیات بود، سپس اجلس فرار رسید و در سلیمانیه به جوار رحمت حق پیوست و بر تاریخ وفات او آگاهی نیافته‌ام. رحمه الله.

### عبدالرحیم مولوی

اودانشمند دوران و یگانه ادیب زمان سید عبدالرحیم بن سید سعید بن سید شریف بن سید محمود بن سید یوسف جان بن سید جمال الدین بن سید کمال الدین بن سید ملا یوسف جان ابن سید حسن ابی بکر مشهور به مصنف چوری است از سلسله سید محمد زاهد پیر خضر شاهوئی بوده است. رحمهم الله تعالی. صاحب ترجمه در قریه سرشاته از قراء تاوگوزی برکناره شرقی نزدیک برودسیروان بدنیا آمد، ولادت او در حدود سال ۱۲۲۵ هجری بود، و چون به حد

تمیز رسید نزد پدر بزرگوارش ملاسعید درس خواندن را شروع کرد، و خانهٔ او به بیژاوه نزدیک حلبجه انتقال یافت، و بعد از چند سالی پدرش فوت کرد و او تحصیل را ترک نموده در خانه باقی ماند. اما پس از اندک مدتی خداوند او را موفق و شعور رشد و لذت علم او را بیدار کرد و به مدارس برگشت، و از اینجا به آنجا تغییر مکان داده در حلبجه و اطراف به جستجوی علم پرداخت، و در قصبهٔ پاه و خانه‌گاه و پس از آن در سنندج بدنبال دانش رفت، و دوست و همدرس او شیخ عزیز با او همراه بود (از مشایخ جانوره) از منتسبان به شیخ زکریای مهاجر ساکن قریهٔ بست ناحیهٔ خورخوره از توابع سقز، و با همدیگر در مساجد درس خواندند، تا اینکه در مسجد دارالاحسان سنه<sup>۱</sup> با هم جمع شدند (در یک حجره و از درس یک مدرس استفاده کردند)، ولی صاحب ترجمه بعد از مدتی به قصبهٔ بانه رفت و شیخ عزیز دوستش در سنندج باقی ماند. مولوی مدتی در بانه توقف کرد و بین او و دوستش در سنندج نامه‌های ادیبانه مبادله می‌شد، زیرا که او به آبله مبتلا شده بود و مولوی با اشعار و سخنان به نکات ادبی خوشمزه او رادلخوش می‌داشت، و آرام می‌نمود، و با او به نامه صحبت می‌کرد، سپس به سلیمانیه رفت و در آنجا مدتی نزد دانشمند بزرگوار ملاعبدالرحمن نودشی (که شرح حال او گذشت) باقی ماند و از محضر او استفاده کامل نموده علوم را تمام کرد و اجازه تدریس گرفت، و به شهر زور برگشت و در دهات مشغول تدریس شد وقتی در پریس ساکن شد، وقت دیگر در قریه چرستانه بعد در گونبه و شمیران، و بالاخره به زادگاه خود سرشاته بازگشت و به عشیره و نزدیکان خود پیوست. تا وقتی که در سال ۱۳۰۰ دنیا را وداع کرد، و بالای تپه‌ای که یکی از صحابهٔ حضرت رسول آنجا مدفون است و آن را مقبرهٔ اصحاب گویند دفن شد. بعد از اخذ اجازه تدریس از دست مفتی سلیمانیه (ملاعبدالرحمن نودشی) به حضرت شیخ عثمان سراج الدین تمسک نمود، و جذبات روحی بر او غلبه کرد. او ادیبی بلندمقام و به زبان کردی و عربی و فارسی وارد بود، و حضرت سراج الدین (قدس سره) او را خلافت داد، به همین مناسبت شأن و مقامی در وعظ و ارشاد و القاء ادبیات در مناسبات مختلفه برای مولوی فراهم شد و لذا یگانه عصر خود گردید، و بر حسب امکان تدریس نیز می‌نمود، و تعدادی تألیفات نیز فراهم کرد، از آنجمله منظومه<sup>۲</sup> او در بحر رجز در اصول دین است که مشتمل بر ۲۰۳۱ بیت عربی است و آن از لطیفترین و دقیقترین منظومات است که من (مؤلف) شرحی کامل در ۷۰۰ صفحه بر آن نوشته‌ام و چاپ شده و در

۱. «سنه» مخفف سنندج است.

۲. این منظومه ارزشمند را فضیله می‌نامند.

عالم اسلامی منشور گردیده است. دیگر منظومه‌گردیده است که آنهم ۳۰۰۰ بیت در عقاید است که آن را نیز شرح کرده ام و تاکنون چاپ نشده است، که از خداوند متعال و مددکار توفیق طبع و نشر آن را نیز امیدوارم، و این منظومه به نام عقیده مرضیه است، و وجه تسمیه این منظومه روی واقعه‌ای از کرامات مولوی است؛ و آن چنین بوده است که حضرت رسول (ص) از این اشعار عقیدتی اظهار خشنودی فرموده است (پس از آنکه مولوی در عالم کشف و حال آن را در خدمت حضرت عرضه کرد مترجم). و عقیده فارسی نیز دارد که از باب اعتقادات و از زیباترین ادبیات فارسی است، و کتب و رسالات دیگر نیز دارد. و نیز او را دیوان غزلیات است که ما آنها را جمع و طبع کرده ایم، به عنوان دیوان مولوی، و نوشته‌های مفیدی نیز دارد که ما آنها را گرد آورده ایم و در آینده اگر خدا خواست طبعش می‌کنیم. خلاصه اینکه او عجوبه زمان و نادره دوران و وجودش از برکات دیانت اسلام بود. خداوند از جانب مسلمانان او را پاداش خیر عطا کند.

### عبد الرحیم چُرستانی

او عالم فاضل و وارع زاهد از اهالی قریه چرستانه جنوب حلبچه به مسافت ۴ ساعت راه است در حدود ۱۲۹۳ هجری بدینا آمد و بعد از تمیز داخل مدرسه شد و برای تحصیل علم به گردش پرداخت. پس در علوم عقلی و نقلی و تعمق در فقه شافعی کوشش نمود و اخیراً در مدرسه بیاره نزد علامه ملا عبدالقادر مدرس شهیر به صلاح و تقوی و کرامت به فعالیت پرداخت و نزد او زیاد درس خواند، و منفعت علمی و روحی زیاد گرفت، و به استاد خدمت می‌کرد. روزی در جمع شاگردان و علمای دیگر استاد نسبت به او فرمود: عبدالرحیم از همه ما صالحتر و از همه شما عالمتر است. و در حقیقت در زهد و قناعت و ملازمت پیروی سنت نبوی ضرب المثل بود. پس علوم را در بیاره تمام کرد و به وطنش بازگشت، و در چند نقطه درس گفت در دشت دزه‌ئی نزدیک اربیل، در خانقاه سید احمد در شهر کرکوک، در فرمانداری چمچه‌مال، در قریه آلبلاغ نزدیک سلیمانیه، و در قریه احمد پرنده در عهد مرحوم شیخ معروف بن شیخ عبدالرحمن نرگسه جاری، و در قریه برزنجه نیز. و این قریه آخرین منازل خدمات دینی او بود. شنیده‌ام که اهل برزنجه وظیفه امامت را در دو قسط می‌پرداختند هر قسط برای ۶ ماه، در سال وفاتش قسط اول را گرفت، و چون ۶ ماه اول تمام شد فوت کرد در حالی که چیزی از وظیفه دریافت شده به مردم ده مدیون نبود، و به عقیده من وفاتش در سال ۱۳۳۴ بوده است. این دانشمند تألیفات مفیدی دارد و دارای حواشی و تعلیقات بر اغلب کتب می‌باشد، مانند تعلیقات او بر گلنبوی برهان در منطق، و بر رساله آدابیه، و بر کتاب فرائض شیخ معروف نوده‌ئی و غیره. و دو پسر بجای گذاشت که هر دو

بسیار صالح و در نهایت درجه اعتبار و آبرو بودند: ملا محمد و ملا عبدالله، و این دومی را خداوند چهل سال تمام، در تدریس موفق فرمود، و از خیار علما محسوب است.

### عبدالرحیم بن مُلا عثمان

او عبدالرحیم بن ملا عثمان بن حیدر از اهل قریه بناوه سوته پنجوین و برادر تنی ملا سلیمان بود، پدرش در حالی که هنوز پسرانش بالغ نشده بودند فوت کرد و هر دو پسر به بیاره آمدند و مدتی آنجا ماندند و درس خواندند، و از برکات مشایخ و شخص مدرس استفاده کردند، از خود صاحب ترجمه شنیدم که او جزو ۱۸ یتیمی بود که در بیاره می‌زیستند و درس می‌خواندند. او گفت: مادر سرمای پائیز خود را به لحافهای کهنه و نازک می‌پیچیدیم، و حضرت شیخ عمر ضیاءالدین باناظرش می‌آمد در حالی که با او آب جوش و قند یا نبات همراه بود (محلول)، و از آن به ما می‌نوشانید که از سرما خوردگی محفوظ باشیم! خداوند جزای خیرش دهد. چون درس را تمام کرد در ناحیه مریوان اقامت کرد، و در قریه نی به تدریس نشست و به مردم فایده رسانید و خدمت نمود او از معلمین مخلص دین و خود جداً اهل دین بود، و در سال ۱۳۵۵ وفات یافت، و پسری از او به اسم محمد باقی ماند که در یکی از دهات شهرزور امام مسجد است خداوند او را حفظ کند.

### مُلا عبدالرحیم هوشاری

ملا عبدالرحیم هوشاری (هوشار ناحیه ای است نزدیک سقز) از نوزادان سال ۱۲۹۵ هجری قمری است که پس از تمیز وارد تحصیل شد و به مدارس مختلفه رفت و کوشید تا به حد رشد علمی رسید. سپس به مدرسه بیاره آمد و نزد مولانا عبدالقادر مدرس در علوم تلمذ کرد همچنانکه در طریقت نزد حضرت شیخ عمر ضیاءالدین (قدس سره) تمسک و سلوک کرد و در بیاره ماند تا وقتی که نزد استاد مذکور فارغ التحصیل شد و به وطن خویش بازگشت و به عنوان امام و مدرس خدمتگزار دین و مرشد مسلمانان ساکن آنجا گردید، و بر آداب طریقت نیز استقامت ورزید، و حتی بعد از وفات حضرت ضیاءالدین به فرزندش شیخ نجم الدین تمسک نمود، و بعد از فوت او خود را تسلیم حضرت شیخ علاءالدین کرد. قدس الله اسرارهم و در ایام تدریس در بیاره بارها او را ملاقات کرده ام، و چند بار با مرحومین ملا محمد اهل قریه سنته و ملا اسعد علائی خطیب مسجد جامع سقز او را زیارت نموده ام و دارای صوتی بلند و دلپسند بود که صلوات و توشیحات را با صدای رفیع خود برای ما می‌خواند. بالاخره در ۱۳۶۳ جان به جهان

آفرین تسلیم کرد. خداوند همگان را بیامرزد.

### ملا عبدُ السلام بانی

حاج ملا عبدالسلام از علمای بزرگ و صاحبان آبرو و صالح و محترم بود، در حدود ۱۲۶۰ در قریه‌ای از قراء مکریان بدنیا آمد و داخل درس خواندن شد، و پس از طی مقدمات به تحصیل علوم و فقه مبارک پرداخت و چون علوم را تمام کرد در اطراف سا بلاغ یا مهاباد فعلی مدرس گردید و به شیخ الاسلام ملقب گردید، سپس به قصبه بانه رفت و آنجا ساکن شد و در مسجد جامع که امروز به نام او مشهور است به عنوان امام و مدرس تعیین گردید، او دانشمندی بزرگ و باوقار و شکوه و صاحب عزت و سعه صدر و در کارها با کفایت بود، و در جامع خود با اخلاص تمام در خدمت اسلام و مسلمین باقی ماند و برای طلاب علوم دینی بسیار سودمند بود، تا اینکه در سال ۱۳۳۶ خداوند او را به جوار رحمت خود انتقال داد، و پسری بعد از خود بگذاشت به نام ملا محمود که او نیز فوت کرد، و دو پسر بجا گذاشت ملا محمد، و ملا یحیی. ملا محمد بجای پدر نشسته به وظایف دینی پرداخت، و ملا یحیی نزد استاد مولانا عمر شهیر به این قره داغی درس خواند تا تکمیل کرد و به وطن خود بازگشت و طولی نکشید که مرگ او را دریافت در ۱۳۵۵ و دو پسر از او بجا ماند: عبدالغفور و عبدالرحمن، عبدالغفور در قریه گوره دی در فرمانداری چوارتا امام شد، و اما عبدالرحمن الآن در سلك سپاهی و در میان لشکر است و دارای اخلاق حمیده و رفتار پسندیده می باشد. خداوند او را به فضل خود حفظ فرماید.

### شیخ عبدُ السلام بیسارانی

شیخ عبدالسلام دانشمندی بزرگ و محترم از خانواده عزت و بزرگواری و از ذریت سیدبابا شیخ بیسارانی بن شیخ زکریا حسنی شاذلی رحمهم الله تعالی بوده است. او از مولید ۱۲۹۵ هجری بود و بارها او را دیده‌ام که احترام عظیمی در انظار داشت، و در محل خود دارای نفوذ کلمه و آمر به معروف و ناهی از منکر و مواظب بر تدریس و مداوم بر او را و اذکار صبح و غروب بود، او از منسوبین شیخ علی حسام‌الدین ابن مرحوم شیخ محمد بهاء‌الدین (قدس سرهما) بود در حدود سال ۱۳۵۵ هجری به جوار رحمت حق انتقال یافت که خداوندش رحمت کند و خاکش معطر باد.

### عبدالصمد بن عمر

در طبقات سبکی آمده است: عبدالصمد بن عمر بن محمد بن اسحق ابوالقاسم دینوری فقیه و واعظ و زاهد بود. حدیث را از ابی بکر بن نجار سماع کرد، و نزد ابوسعید اصطخری فقه آموخت. و ازعی و ضمیری از او حدیث روایت کرده اند، و او مورد اعتماد و صالح و درستکار بود. در مجاهده با نفس و راستگویی و تحمل سختیها و تشویق بکار نیک و تحذیر از کار بد ضرب المثل بود. او برای دار و فروشان سعه‌دهندی را به اجرت می‌کوبید، و از این راه قوت خود و عائله را فراهم می‌نمود. و چون مرگ او فرا رسید به گفتن این عبارت شروع کرد: (ای سرور من ترا برای این ساعت ذخیره کرده‌ام). روز سه‌شنبه ۷ روز از ماه ذیحجه مانده در سنه ۳۹۷ در بغداد فوت کرد. طاب ثراه.

### شیخ عبدالصمد برزنجی

شیخ عبدالصمد فضل‌الدین ابن شیخ حسن گله‌رزده برزنجی از بزرگان علماء سرشناس و مشهور کُرد بوده است، و تألیفات زیادی دارد و در سال ۱۳۲۴-هـ مطابق ۱۸۶۰-م به دعوت حق لیبیک گفته است. رحمه‌الله.

### ملا عبدالصمد هجیجی

او در قریه هجیج اورامان در حدود سال ۱۲۶۰ تولد یافت و بعدها به درس خواندن مشغول و در پی علم به مدارس مختلفه و شهرها و قراء گوناگون سفر کرد و بالاخره با محکم شدن پایه آگاهی دینی و علمیش اجازه گرفت و در قریه بالك مریوان به عنوان مدرس و امام تعیین گردید. و به قدر توانائیش وظایف خدمت به دانش و دین را انجام داد، و از کوشش خسته نشد جز اینکه دارای عزت نفس و شخصیت محترم بود که او را از دست زدن بکارهایی منع می‌کرد، اگرچه حاکم نیز او را مجبور می‌نمود، و خلاصه بهترین روش مسلمانی را انتخاب کرده بود که از زور ظالمان و لومه لائمان در برابر حق باکی نداشت، زیرا عزت نفس از ایمان است، و اگر دانشمندان عزت نفس را رعایت و حفظ کنند مقام و منزلت آنها نزد مردم حفظ می‌شود. او بر عادت و روش خود پایدار ماند تا سال ۱۳۲۲ هجری فوت کرد. پسرانی اصیل از اهل ادب و دانش و معرفت داشت که دوتن از آنان در شمار علماء بودند: ۱- ملاعارف که امام خانقاه دورود گردید، و شرح حال او را در سطور گذشته ذکر کرده‌ام. ۲- استاد ملاعبدالواحد است که به من (مؤلف) درس گفته و از یمن فضل و تعلیم و تربیت او استفاده فراوان برده‌ام، او با پدرم دوستی

داشت و در افاده علمی به من زیاد خدمت نمود. خداوند از جانب من جزای جزیل به او عنایت فرماید. او بر پایه اخلاق مرحوم پدرش باوقار و غیرتمند و دارای عزت نفس و ادب و احترام بود. و دو نفر دیگر از فرزندان صاحب ترجمه بعضی اطلاعات و آگاهیهای علمی و دینی داشتند اما علم را تمام نکردند و آنان ملا عبدالخالق و میرزارشید بودند، و دو نفر آخر از فرزندان او مشغول کسب و تجارت و ایشان محمد و احمد نام داشتند، که احمد در جنگ بین عثمانیها و عشایر با لشکر روسیه تزاری (در جنگ بین الملل اول در ۱۳۳۴) شهید شد، در نزدیکی کاکوزکریا. رحمهم الله.

### ملا عبدالعظیم مجتهدی

از مشاهیر علماء سنندج و از موالید ۱۲۸۵ هجری و اصل او از اطراف خورخوره است پس از رسیدن به حد تمیز با طلبی صادق و علاقه وافر به درس خواندن شروع نموده بعدها بدنبال علم و در جستجوی گوهر گرانبهای معلومات دینی به شهرها و مدارس مختلفه سفر کرد تا اینکه به مدرسه مبارکه بیاره رسید و در آنجا مدتی نزد استاد ملا عبدالقادر مدرس باقی ماند و از او استفاده های علمی زیاد نمود. و در حضور حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره) تمسک کرد و زحمتهای در سلوک طریقه نقشیه کشید و قلبش به انوار توجهات معنوی مرشد بزرگش منور و از اسرار او متأثر گردید، پس مرشد در نظر او محبوبترین خلق شد، و او واقعاً محب صادق و مرید عاشق بود، که متقابلاً حضرت مرشد نیز او را عزیزترین مریدان خود قرار داد. و صاحب ترجمه در تمام طول زندگی با برکت خود بر این ارادت و محبت پایدار بود. چون در علوم به سرحد کمال رسید به شهر سنندج رفت و در مسجد محله قطارچیان مشهور به مسجد طوبی خانم به امامت و مدرسی معین شد و مدتها در این شغل مبارک باقی بود و خلق بسیاری از او فیض یاب شدند، و در احکام دینی مرجع مردم بود. حواشی او بر تحفه شیخ ابن حجر هیتمی مشهور است. رحمهما الله تعالی. او از مطالعه کنندگان و محققین بزرگ تحفه ابن حجر بود، و به تدریس آن توجه خاص و تعلق خاطر داشت. بالاخره مطابق اطلاعی که دارم در ۱۳۶۰ هجری دعوت حق را لبیک گفته به سرای جاودانی شتافت. خداوند او را رحمت کند و خاکش پاک باد.<sup>۱</sup>

۱. چون مرحوم مجتهد دارای مقام علمی بسیار والا بود، شرح حال مفصل او را در قسمت الحاقی آخر کتاب به قلم مترجم بخوانید.



### ملاعبدالعظیم سروآبادی

ملاعبدالعظیم سروآبادی از علمای بزرگ و از لحاظ دین و تقوی و ادب و اخلاق بسیار مشهور بود، اصل او از اطراف خوشناو، و بعد از شروع تحصیل و حصول پختگی و اطلاع فراوان در علم اقامت در آن قریه نصیب او شد. و تحت رعایت و توجه مالکان آنجا که از اعیان عشایر بودند و او در نظر آنان بسیار محترم و محبوب بود با حقوق و وجه معاش سالیانه که در تمام طول حیاتش وضعی مرفه داشت به تدریس و امامت و خدمات دینی پرداخت او کتابی داشت که آن را المنقول می‌نامید، این کتاب جامع مسائل فقهی از هر باب و هر بحث بود و هنگام روبرو شدن با سؤالات مردم بدان مراجعه می‌نمود، و عین سؤال یا نظیر آن را می‌یافت، و بدینوسیله مشکل سائلان را حل می‌فرمود. او در حدود ۱۳۲۵ هجری وفات یافت. پسرانی صالح و اهل علم داشت: ۱- ملاعبدالمجید که بعد از وفات پدر بجای او نشست، و در امامت محل نایب و جانشین پدرش گردید، و مقرری سابق در ایام پدرش را می‌گرفت. ۲- ملاعبدالرحیم که شخصی صالح و پرهیزگار و سازگار و اهل عبادت و تقوی بود. ۳- ملاعبدالکریم که در آغاز جوانی و هنگام کسب علم چشم از جهان فرو بست، و این ملاعبدالکریم صدایی دلنشین داشت، و به ادبیات و اشعار و سروده‌ها آشنا بود. ۴- ملاعبدالحکیم که او نیز از صلحاء بود. رحمهم الله.

### عبدالعزیز اشنوی

عبدالعزیز بن علی بن حسین بن شیخ ابوالفضل اشنهی به ضم همزه و سکون «ش» و ضم «ن» و کسرها صاحب فرائض مشهور نزد ابواسحق شیرازی به کسب علم و فضل پرداخت، و از ابی جعفر بن مسلمه و غیره حدیث سماع نمود، و ابوالفضل ابن نجّار و محمدتوقان از او حدیث سماع کرده‌اند. این نوشته ابن السمعانی است و بیش از این در مورد اشنوی چیزی ننوشته است. جز اینکه حدیث به او استاد داده، ولی ابن النجّار نامی از او نبرده و نیاورده است. و نیز در طبقات اشنوی آمده است: که اشنوی از بغداد بیرون آمد و به سفر رفت و دوباره به آنجا برگشت بخاطر استرداد قلمی که آن را عاریت گرفته بود، و پس از تحویل قلم به کشور خود برگشت و مرد. و اشنو شهری است از توابع آذربایجان غربی متصل به اربل که امروزه در تقسیمات اداری بین آنها حدفاصلی نیست.

### عبدالعزیز ماردینی

عبدالعزیز بن عثمان بن ابراهیم بن مصطفی ماردینی، به جستجوی علم و تحصیل کمالات پرداخت و پس از توفیق به طالبان دین و دانش سود رسانید و تدریس کرد، او فاضل و عاقل بود، اما در جوانی بر اثر طاعون وفات یافت، و پدرش به مرگ او داغدار و مصیبت زده و متألم شد اما در راه خدا و برای اطاعت امر او این مصیبت را تحمل نمود. رحمهما الله.

### ملاعبدالعزیز مفتی

او عالم فاضل ملاعبدالعزیز ابن حاج ملامحمد امین بن الحاج ملاحمد مفتی مشهور به چاومار ابن ملامحمود پیرحسینی ابن ملاحمد ابن ملامحمد معروف به ملای کبیر رحمهم الله تعالی، بود. که در ۱۲۸۸ در سلیمانیه بدنیا آمد، و پس از تمیز در مسجد مخصوص به خودشان شروع به تحصیل نمود، و بعد از قرائت قرآن و کتب کوچک معموله به مقدمات دروس عربی شروع نمود و دروس علوم عقلی و نقلی و کتب مربوط بدانها و فقه شریف را با سعی و اهتمام به پایان رسانید، پدرش حاج ملامحمد امین مفتی در ۱۳۱۵ فوت کرد. در حالی که هنوز ملاعبدالعزیز پسرش تحصیل را به پایان نرسانده بود. و علی رغم این مانع و مصیبت بزرگ چون او ارشد اولاد و مسجد نیز مختص به خودشان بود، مردم او را جاننشین پدرش کردند و در مقام او نشاندند، و چون خود او نقص درجات علمی را در خویشتن سراغ داشت، از اقوام نزدیک و دوستانش اجازه گرفت و به مدرسه مبارکه بیاره رفت، و ملامحمود برادرش نیز با او همراه بود، در آنجا مدتی درس خواندند، سپس به حضور ملاعبدالرحمن در پنجوین رفتند و هر دو در مدرسه اش توقف کردند و کوشیدند تا وقتی که اجازه علمیه را از دست او گرفتند. با علم به اینکه قبلاً اجازه افتا و تدریس را از ملای بیاره نیز گرفته بودند (چنانکه من مؤلف این کتاب شنیده ام) و بعد از بازگشت به سلیمانیه با برادرش در مسجد به عنوان امام و مدرس مشغول شد و طلاب به دور او جمع شدند، و او به تدریس و افاده به مسلمین پرداخت. و چون دانشمندی بزرگ بود در نظر اجتماع دارای شخصیت و در شهر خود بسیار محترم و ذیشان بود. متنفذان آن نواحی در بدست آوردن رتبه افتاء برای او کوشیدند، علاوه بر عنوانهای امام و مدرس که در تمام طول حیاتش مفتی شهر سلیمانیه نیز بود، و در عزت و احترام زندگی می کرد. و به سبب دارا بودن همین مقام علمی و اجتماعی عضو مجمع علمی عثمانی گردید، و مدال مجیدیه به او تقدیم گردید، و امورات مهمی به او محول شد مانند ریاست مجلس معارف سلیمانیه، و وکیل جمعیت

مشایخ اسلامی که مرکزش استانیول بود همچنین در ۱۳۱۸ مفتی شهر نورسه در ترکیه گردید اما او نپذیرفت، چنانکه در ۱۳۲۰ عنوان مفتی گری شهر اورنه نیز به او پیشنهاد شد و قبول نکرد. و بعد از جنگ جهانی اول و استقرار حکومت محلی در عراق مانند سابق در مقام افتاء سلیمانیه باقی ماند و همان شخصیت و مکانت اجتماعی را دارا بود، و صاحب دیوان و مهمانان و واردین، و خلاصه مرجع و پایگاه مهم دینی و دنیائی برای عموم بود. تا اینکه اجل میرم و محتوم او را دریافت، و روز سوم شوال ۱۳۶۶- هـ برابر با ۲۰ ماه آب ۱۹۴۷- م. خداوند او را رحمت کند و خاکش پاک و جنب جایگاهش باد. هنگام فوت مفتی برادرش ملا محمود ملقب به بیخود که اهل علم و ادب بود، به واجبات دینی و امامت و تدریس مسجد و سایر وظایف برادر مرحومش پرداخت، و تا هنگام مرگ این جانشینی را به بهترین وجهی انجام داد، که بزودی شرح حال او در «حرف میم» می آید اگر خدا خواسته باشد.

### عبدالعزیز هکاری

در طبقات سبکی آمده است: ملا عبدالعزیز ابن احمد ابن عثمان الشیخ عمادالدین ابوالعز هکاری قاضی محل و معروف به ابن خطیب اشمونین، از عبدالصمد بن عساکر و غیره حدیث سماع نموده است. او در باره کسی که در ماه رمضان با زنش مجامعت کرده است رساله ای نوشته و در آن نظر خود را بیان کرده است. تصانیف زیادی دارد و در ادب و شعر نیز آثاری از او بجای مانده است. وی به سال ۷۲۷ هجری در قاهره وفات یافت.

«در طبقات اشنوی آمده است: ابن خطیب اشمونین عزالدین عبدالعزیز بن احمد بن عثمان کردی که به ابن خطیب اشمونین مشهور است، دانشمندی نجیب و رئیس باوقار و صاحب شکوه بوده است، که تدریس نمود و فتوی داد، و بر مسأله عربی که در ماه رمضان با زنش جماع کرده است کتابی قیمتی و ممتاز تصنیف کرده است که شامل ۱۰۰۰ فایده است. قضاء قوصیه را برعهده گرفت، سپس در محله<sup>۱</sup> قاضی شد، و بعدها در اواخر سال ۷۲۷ به قاهره آمد، و مقرر شد که تدریس مدرسه معزیه مصر را هنگام تولیه زرعی در شام قبول کند، و اندکی بعد از این وفات یافت. انتهی. و در حاشیه کتاب طبقات اشنوی آمده است بعد از آنکه قاضی بدرالدین ابن جماعه به علت کوری از قضاء دست کشید، صاحب ترجمه قاضی القضاة شد.

۱. محله: به فتح «م» شهری است در کشور مصر و آن چند نقطه است. نگاه کنید به: معجم البلدان، صفحه

مدرسه معزیه مدرسه‌ای است که ملك معراييك تركمانی و در ماههای سال ۶۵۴ هجری بر بالای نیل ساخته است و جای آن امروز در آخر خیابان مصر قدیم از جهت جنوبی قرار دارد، و معروف است به جامع امیرلواء عابدی بيك. و در این مورد به کتاب نجوم الزاهره ۱۴/۷ و ۱۵۹/۹ به خط مقریزی ۳۵۴/۱ که در آن ایضاً آمده است رجوع شود: زرعی عبارت است از جمال الدین ابوریع سلیمان بن خطیب مجدالدین عمر بن سالم زرعی متولد سال ۶۴۵ هجری و متوفی به سال ۷۳۴، و به زرعی معروف شد زیرا او در حکم از طرف زرع مدتی نیابت کرد و پیش از آن در تولیت قضای قاهره مستقل بوده است، از طرف بدرالدین ابن جماعه در سال ۷۱۰، سپس بعد از یکسال عزل شد و قاضی شام گردید. و این عزل و نصب در سال ۷۲۳ اتفاق افتاده است. و این بدان معنی است که هکاری تدریس معزیه را در این سال ۷۲۳ عهده دار شده است. ایضاً در حاشیه آمده است که وفاتش در ۸ رمضان سال مذکور واقع شده است. رحمه الله تعالی.

### حاج ملاعبدالعزیز مدرس (ده‌ره تفی)

عالم فاضل و موقر و محترم حاج ملاعبدالعزیز ابن سلیمان از اهالی قریه هرگینه نزدیک پنجوین، در حدود سال ۱۲۸۰ در قریه نامبرده تولد یافته است، بعد از تمیز به درس و کتاب پرداخت، قرآن را ختم کرده و کتب متداوله اخلاقی را تمام کرد، آنگاه به درس علوم عربیه از صرف و نحو و منطق و فقه و غیره مشغول شد و در پی علم به مدارس شهرها و دهات سفر کرد، و بالاخره به خدمت علامه ملای پنجوین رفت و در ملازمت او بماند تا از دست او اجازه گرفت. پس در قریه ده‌ره تفی ناحیه مریوان، امام و مدرس شد، و به امامت و تدریس طالبان علم پرداخت. و چون او مردی باوقار و دارای عزت نفس و آراسته به اخلاق پسندیده بود، مردم از هر طبقه او را دوست می‌داشتند، و صاحب نفوذ کلمه و مروج احکام دین بود. با اینهمه از او سخنان خوشمزه و نکات لطیفه در محاوره با علماء و بعضی از امراء حکایت می‌کنند. اما او هر چند زیاده‌تر صحبت می‌فرمود احترامش بیشتر می‌شد، زیرا همیشه رعایت حال و مقال و مقام می‌نمود (به مقتضای حال سخن می‌گفت) او به بعضی از طلاب الفیه ابن مالک را تدریس می‌کرد، پس در بیت تقریر خواص فعل: بَتَا فَعَلْتَ وَ آتَتْ وَ يَا فَعَلَى یعنی فعل را بوسیله (تَ وَ تِ وَ ی) و سایر علامات و ضمائیر مخصوصه می‌شناسند، او بنا به مزاج و خوشمزگی و نکته‌پردازی فرمود: بَتَا فَعَلْتُ - به ضم «ت» تقریر کرد. پس یکی از طلاب از او سؤال کرد: ای استاد مشهور بَتَا فَعَلْتَ - به صیغه مخاطب است، در جواب فرمود: فرزندم، معنی ندارد که انسان خود را به افعال و تنبلی

نسبت دهد تا وقتی که آرزو و قوت عمل در او باقی است<sup>۱</sup>. و خلاصه با عبارات لطیفه درس را شیرینتر و قابل فهم تر می نمود. بر همین اوصاف در افاده علم و خدمت دین باقی ماند و با نام نیک زندگی دینی و علمی خود را ادامه داد، تا اینکه در سال ۱۳۳۷ اجل او فرارسید و به سرای جاودانی شتافت. خداوند او را ببخشاید و مستقرش فردوس برین باد.

### ملا عبدالعزیز بریسی

او دانشمند فاضل بزرگوار و مدرس توانا و رستگار ملا عبدالعزیز ابن محمد از عشیره هورحسن ساکن در اطراف قصبه سیدصادق شهرزور در حال حاضر می باشد. او در ۱۳۰۳ متولد شد و بعد از تمیز به تحصیل پرداخت و توفیق با او مساعد بود، پس قرآن را ختم کرد و کتب کوچک معموله را تمام نمود و بعد به درس عربی در مدارس موجود در منطقه و اباعبیده و دیگر نقاط مشغول شد، و بالاخره به مدرسه بیاره رفت، و ضمن تکمیل تحصیل در رشته منسوبان حضرت شیخ نجم الدین (قدس سره) درآمد و به طریقت وارد شده عقیده محکمی به او پیدا کرد، و بعد از تمام کردن علوم با وساطت شیخ به سمت امام و مدرس قریه بریسی تعیین گردید، پس با توجه امیرجاف (حامد بیگ) در آنجا باقی ماند و به وظیفه واجب امامت و تدریس و ارشاد مردم به سوی احکام دین پرداخت. و چون او دانشمندی عالیمقام در فهم معانی و حل مشکلات و آراسته به اوصاف راستی و فروتنی و بعضی نکات لطیفه دیگر بود، در قلوب عموم مردم خصوصاً علماء حلبجه محبت او جای گرفت. و هیچ هفته ای از دیدارهای خوش و صمیمانه میان او و سایر علماء و اصناف در جامع کبیر یا مسجد محمدپاشا یا مسجد دیگر خالی نبود (یعنی همیشه و لا اقل هفته ای یکبار مجلس انس داشتند) و از مسائل علمیّه دائره صحبت و بحث می کردند، و جواب سؤالات و اشکالات فقهیه وارده را با همفکری عموم می دادند و یا مشکلات عارضه اجتماعی را حل می نمودند، و چه بسا با جمله های لطیف و خوشمزه از نکات عجیبه صحبت می کردند بطوری که شنونده هر چه غم و غصه داشت فراموش می کرد، و وارد افاق وسیع و شادتری از عالم انسانیت می شد، و بعد از اجتماع در این مجالس و اماکن مقدسه به خانه امام آن مسجد یا متولی آن می رفتند یا به خانه شیخ مصطفی مفتی، و یا شیخ عبداللطیف قاضی، و شیخ رسول، یا غیر ایشان، پس ناهار یا شام می خوردند و وقت خود را با لذت و خوشی

۱. «فَعَلْتُ» صیغه هفتم ماضی به معنی کردی است که استاد «فَعَلْتُ» صیغه سیزدهم به معنی کردم خوانده است، و نکته همین جاست.

می گذراندند، بطوری که اگر مراقب احوال آنان می شدی يك ذره اثر خستگی یا غم و غصه در قلب هیچکدام از افراد مجلس مشاهده نمی کردی، و همیشه مجلس عُمدهٔ از صاحب ترجمه بود و شیخ مصطفی و شیخ عبداللطیف و شیخ بابارسلول، و شیخ رسول، و گاهی شیخ عبدالکریم یا استاد ملا عبدالقادر صوفی در سفر مخصوص به حلبجه یا بیاره حاضر می شدند، و در اینگونه اوقات وضع مجتمع ایشان بهتر و شادابتر می گردید، و این الفت و محبت همچنان در تزیاید بود. و ایشان با آن هیأت اجتماعی دست اصلاح گر و سازنده ای برای ترقی اوضاع جامعه در حدود امکان و توانایی خود بودند، هیچ مشکلی در حضور آنان مطرح نمی شد، مگر اینکه در حل آن می کوشیدند. و هیچ فردی سرکوب شده و ستم دیده را نمی یافتند، جز اینکه به انواع و سائل او را کمک می کردند، و نهایت غرض و هدف آنان فقط خشنودی خدا و پیغمبر بود و نظر یا منظور خاص دیگری نداشتند. و هرکدام از آنان در قریه ای که تدریس می کردند یا محلی که در آنجا به وظیفه قیام می نمودند از شهر یا ده، تأثیر بلیغی در تنویر مسلمانان و تهذیب احوال آنان داشتند، باروشهائی که با طبیعت ایشان متناسب بود بدون هیچگونه زحمت و تحمیلی پس ایشان بهترین مثال و نمونه برای گذشتگان صالحه و اصلاح کنندگان جامعه از امت حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی (ص) بودند. از خداوند سبحانه و تعالی مسألت داریم همچنانکه در این دنیا تحت پرچم علم و دین ما را جمع فرمود به همان طریق ما را زیر لوای حضرت صاحب لواء حمد و مقام محمود (ص) حشر کند و به فضل و رحمت خود با ما معامله کند، روزی که دارائی و فرزندان فایده ای ندارد، جز آنکه با دلی پاك و پراز ایمان و یقین به پیشگاه خدا آمده باشد، به حرمت منت و رحمت و کرم او، آمین. و چند پسر اهل علم و دین را جا گذاشت که ایشان عبارت بودند از: حاج عمر، حاج ملا عثمان، حاج ملا علی، و ملا صدیق، حفظه الله و ایانا به رحمته و چون طایفه او با طایفه ما (طائفه مؤلف یعنی عشیره قاضی) قوم و خویش نزدیکند، و بین ما و ایشان قرابت سببی موجود است، یکی از پیران عارف برای ما ذکر کرد که مادر جد من از عشیره ایشان هورحسن می باشد، و به همین جهت صاحب ترجمه از دانیهای ما هستند، لذا من صاحب ترجمه را به عنوان خالو در اکثر اوقات خطاب می کردم، و با این نسبت در میان طوایف بخود می بالیدم. سرانجام آن مرحوم در قریه پریس به سال ۱۳۶۰ وفات یافت. خدا او را رحمت کند و خاکش را پاك و بهشت را جای او گرداند.

### شیخ عزیز دول په موئی

شیخ عزیز دول په موئی پسر شیخ محمدابن شیخ رسول ابن شیخ حسن ابن شیخ عبدالله ابن شیخ علی کوسج ابن شیخ محمد نودهی رحمهم الله می باشد. این دانشمند در حدود ۱۳۰۵ هجری متولد شد و چون به حد تمیز رسید شروع به تحصیل قرآن در مسقط الراس خود یعنی قریه دول په مو از توابع برزنجه نمود، و کتابهای کوچک را تدریس نموده سپس به علوم عربی صرف و نحو و منطق و بلاغه و غیر آنها متوجه و مشغول گردید، و به موازات آنها به درس فقه نیز پرداخته در تعدادی از مدارس سلیمانی و شیخلمارین و پنجوین و بالک درسها خواند و زحمتهای متحمل گردید، در بالک نزد ملامحمد که به علم و صلاح مشهور بود مشغول شد، بعد به شیخلمارین بازگشت و علوم را کامل کرده به دهکده زادگاه خود رفت درحالی که توکل کامل بر خدای وکیل و رحیم و علیم داشت. و در نهایت زهد و قناعت به تدریس طلاب و ارشاد و نصیحت مسلمانان اشتغال ورزید. و بر وظایف خود از خدمات دینی و افاده و ارشاد مسلمین کمافی السابق مداومت نمود، و در حدود ۱۳۸۵ هجری دعوت حق را لبیک گفته در مقبره قریه مدفون گردید. رحمه الله و طاب ثراه.

### عبدالغفار مردوخی

شیخ عبدالغفار ابن ملاکشایش بن شیخ محمد مردوخی نخستین کسی است از مردوخیها که در سال ۸۴۷ در اورامان کردستان مشهور به شاره ورامان، تولد یافت، نزد پدرش تربیت شد و به حد کمال علمی رسید، و از نوابغ روزگار خود گردید، بعد از اتمام و تکمیل تحصیلات به قریه دگاشیخان (۶ ساعت از اورامان فاصله دارد)، رفت، و در آنجا مقیم شده به تدریس طلاب پرداخت، و برادران ایمانی (خواهران و برادران) مسلمان را هدایت فرمود تا در سال ۹۳۴ وفات یافت، و در مقبره قریه به خاک سپرده گردید. و پسری بجا گذاشت که به شمس الدین اول معروف است، و ترجمه احوال او قبلاً گذشت.

### عبدالغفار ثانی مردوخی

او عبدالغفار ثانی مشهور به عبدالغفار اردلانی به واسطه انتقالش به سوی امراء اردلانی می باشد. پدرش شمس الدین اول ابن عبدالغفار اول ابن شیخ محمد مردوخی است. در قریه دگاشیخان تولد یافت و علامه عصر خود گردید، و در علوم ریاضیات و طب و نجوم استاد بود، و نزد مرشد عصر شیخ شمس الدین ساکن در قریه شوش نزدیک فرمانداری عقره در شمال

موصل تمسک نمود، و بعد از سلوک تحت توجه و با اخذ اجازه از او به قریه دگاشیخان برگشت و به تدریس و ارشاد اشتغال جست، و به مسلمانان خدمت کرد و از علم خود بی دریغ به مردم فایده رسانید، و پسری به او عطا شد که او را شمس الدین نامید بیاد جدش شمس الدین اول و نیز برای تبرک جوئی به اسم مرشدش شمس الدین شوشی رحمه الله که ترجمه احوال او قبلاً آمده است. صاحب ترجمه عبدالغفار در سال ۹۶۹ بدینا آمده و در سال ۱۰۲۶ در قریه حسن آباد مرکز امارت اردلانی نزدیک سنندج وفات یافت.

### عبدالقادر عبدالانی

عبدالقادر عبدالانی ابن عبدالله ابن اسمعیل عبدالانی کردی شافعی قادری فقیه و صوفی بود. ابتدا به حلب وارد شد و سپس به دمشق آمد و در آنجا اقامت کرد تا وفات یافت و تألیفاتی دارد از آنجمله: سلاح السفر فیما یوجب الظفر، و آن رحلت به حجاز است. و دیگر: جمع الاوفی فی الصلوات علی المصطفی، و دیگر رغبة الزوار فی الارتحال لزیارة الابرار، و دیگر ریحانة الشمیمة فی شرح الموضحة القویمة، دیگر فضل الخلفاء الاربعه، و دیگر تحفة الاحباب فیما ینبغ به الخطاب، و دیگر فردوس التدریس فی شرح قصیده محمد بن ادریس. و دیگر زبدة اللیالی فی شرح عقیده الامام الغزالی، و دیگر جود الموجد فی جحود الوجود. و دیگر کنز الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنى، دیگر فتح الربانی فی آداب طریقه الکیلانی، و دیگر عین الصحوفی عوامل النحو و دیگر تحفة الاحبة فی علم اصول الحدیث. این کتابهای اوست که از اعلام زرکلی استفاده کرده ام، با چند کتاب دیگر. صاحب ترجمه در ۱۱۴۳ هجری متولد شد و در سال ۱۱۷۸ هجری وفات یافت. و در اعلام زرکلی الموضحة القویمة فی فضل خلفاء الاربعه نیز به او نسبت داده شده است. و در کتاب سلك الدرر آمده است: عبدالقادر بن عبدالله بن اسمعیل شافعی عبدالانی کردی نزیل دمشق قادری، شیخ عالم فاضل و ارفع زاهد محقق دانشمند دارای زهد و دوری از تجمل و افتخار به افتقار با وجود کمال اجتهاد در طاعت و عبادت و سلوک کامل در راه و رسم طائفه اش، و با علم و فضل تمام بود. در شهر خود به سال ۱۱۴۳ تولد یافته از علمای شهر خود علم و هنر اخذ کرد، و در علوم ظاهر و باطن محکم و راسخ گردید، در ۱۱۶۴ با عده ای به حلب و از آنجا به شام رفت و در شام رحل اقامت افکند و به دنبال خانواده اش کس فرستاد که از محل خود به شام آمدند، و با دختر کوچک شیخ محمود کردی استادش که او نیز به دمشق وارد شده بود ازدواج کرد. و به مصر و مکه و مدینه رفت و از علماء آن دیار نیز اجازه گرفت، و خانه اش خانه ولایت و تصوف بود، چنانکه مشهور است. شیخ حسن



کردی صالحی نزیل دمشق به من خبر داد: که صاحب ترجمه برادرانی داشته است بیش از ۳۰ نفر. و هم از تألیف در همین حدود (۳۰ تألیف داشته است) او شعر نیز می گفت، مردم به او عقیده بسیار داشتند. خلاصه او یکی از افراد فضلی کرد در دمشق از لحاظ علم و زهد و ورع بود. وفاتش در دمشق روز چهارشنبه کمی قبل از ظهر ۱۴ ذیحجه الحرام ۱۱۷۸ اتفاق افتاد. و در سطح فاسیون در صالحیه دمشق دفن شد. که خدایش ببخشد.

### عبدالقادر اربلی

عبدالقادرین محیی الدین صدیقی اربلی قادری صوفی در ادرنه فوت کرد از تألیفات فراوانش: آداب المریدین و نجات المسترشدین، و تفریح الخاطر فی مناقب شیخ عبدالقادر، و النفس الرحمانیه فی معرفه الحقیقه الانسانیه، و الدرالمکنون فی معرفه سرالمصون، و در حدیقه الازهار فی الحکمه و الاسرار، می باشند.

### عبدالقادر نوری برزنجی

عبدالقادر نوری برزنجی فاضل بود. از آثارش: مقتطفات الادبیه للطلبه الاعدادیه، حسن الترتیب و الانتخاب للطلاب الانجاب که در ۱۳۲۳ هجری به چاپ رسیده است.

### ملا عبدالقادر شیخلماری

او از سلسله علمای قریه شیخلمارین از ناحیه سهیل تابع فرمانداری چوارتا از استانداری سلیمانیه بود. و من (مؤلف) معتقدم که او پسر ملا عبدالله شیخلمارینی و عالمی ادیب بود که در شهر سلیمانیه مدتی سکونت داشت، و ملا عبدالرحمن پنجوینی کتاب شرح جامی را نزد او خوانده است چنانکه در ترجمه او گذشت. و بعد از مدتی به بغداد رفت و امام مسجد سلیمانیه بغداد شد، تا وقتی که علامه محمد فیضی افندی زهاوی در آن مدرسه مدرس گردید، خانه صاحب ترجمه نزدیک آن مسجد بود، و خداوند مقدر فرمود که دختر خود را برای سعید افندی پسر محمد فیضی افندی زهاوی ازدواج کرد، و از این دختر امجد زهاوی و عبدالرحمن زهاوی بدنیآ آمدند. مرحوم شیخ عبدالقادر مدتی بعد از وفات محمد فیضی افندی زهاوی در سنه ۱۳۰۷ وفات یافت، و در همان حجره که مفتی زهاوی مدفون است در خود محوطه مسجد دفن شد. خداوند ایشان و ما و سایر مسلمین را بیامرزد. آمین.

### شیخ عبدالقادر مهاجر

علامه عصر شیخ عبدالقادر ابن شیخ محمد سعید ابن شیخ احمد ثانی ابن شیخ محمود ابن شیخ احمد اول علامه ابن شیخ مصطفی تختی ابن شیخ شمس الدین ابن شیخ عبدالغفار اول ابن ملاکشایش بن شیخ محمد مردوخی در سال ۱۲۱۱ در سنندج بدنیا آمد، از پستان بزرگواری و سیادت شیرخورد، و در دامن شرف و مردانگی پرورش یافت، و با علم صحیح و عمل صالح تربیت شد، و بر اخلاق سلیمه و اوصاف حمیده نشو و نما کرد، سپس در علوم عقلیه و نقلیه به حد کمال رسیده بر آداب پدر و اعمام بزرگوارش متأدب شد، و از او فردی یگانه و دانشمندی بی نظیر و عالمی عامل و بزرگ و بخشنده بوجود آمد، و در ۱۲۳۶ که پدر محترمش فوت کرد بجای او نشست، و زمان و ترتیب او را تجدید کرد، و چون پدران کرامش به طلاب تدریس کرد، و بر روش حق و صواب ادامه داد و استقامت ورزید تا سال ۱۲۷۲ که در این تاریخ در شهر فتنه ای کور به عنوان فتنه مذهبی واقع شد، که او و اولادش ناگزیر به هجرت شدند و به عراق روی آوردند و به شهر سلیمانیه وارد شدند. اهالی سلیمانیه با عزت و احترام فراوان ایشان را استقبال کردند و در مسجدی که سابقاً مشهور به مسجد ملاعلی نظامی بود، ایشان را مستقر و مقیم نمودند، که همان مسجد امسال (سال تألیف کتاب حاضر ۱۴۰۰ هجری بواسطه واقع شدنش در مسیر نقشه خیابان طولانی و سراسری شهر خراب شد). چون شهرت ورود این عالم بزرگ به عراق منتشر شد، متصرف (استاندار) سلیمانیه قدم این شخصیت بزرگوار علمی را به عراق به عرض سلطان عبدالمجید سلطان عثمانی رسانید، و همراه نامه نسخه ای از کتاب تقریب المرام فی شرح تهذیب الکلام که شیخ مهاجر قبل از هجرتش به عراق در سنندج تألیف کرده بود، تقدیم حضور سلطان نمود. پس دل سلطان به این مهاجرت مبارک شاد شد، و ایشان را با اکرام و تعظیم تلقی فرمود و فرمان صادر کرد که حقوق و مدد معاش کافی برای اداره زندگی این خانواده بر قرار و پادار کنند و در جواب نامه شیخ نامه زیر را نوشت: «بسم الله... بعد از سلام و درود بر شما از نامه و اثر شما مقام علمی شما بر ما مکشوف شد و من روز تشریف فرمائی شما را به عراق تفأل بخیر دانستم که مصادف با روزی است که سپاهیان پیروز ما داخل شهر سیواس تهول شدند اینک شهریه را برای شما تخصیص دادیم که زندگی شما را کفایت کند، و اگر کافی نبود بعد از فراغ از زحمات جنگ به ما بنویس و از دعای خیر ما را فراموش مکن. والسلام».

و در این هجرت برادر کوچکترش شیخ نسیم نیز همراه او بود، همانطور که چهار فرزندش نیز با او ملازم بودند: «شیخ محمد سعید، شیخ عبدالکریم، شیخ محمود، و شیخ احمد

حجة العلماء»، پس در مسجد مذکور به شغل مقدس تدریس و تعلیم و ارشاد مسلمین و نصیحت مردمان مشغول شدند. او تألیفاتی دارد که از جمله آنها: تقریب المرام شرح تهذیب الکلام از سعدتفتازانی است و رساله اثبات واجب، تعلیقات مدوَّنه او بر حاشیه لاری بر هدایه و شرح آن قاضی، و رساله ای در کلام. این خانواده بر روش و قواعد خویش استمرار داشتند و به طلاب زیرک بهره رسانیدند، تا اینکه در سال ۱۳۰۴ هجری اجل او فرا رسید پس از ۹۳ سال عمر پر برکت که تمام آن در حرکت علمی و در خدمت به اسلام و مسلمین گذشت. و در پایین تپه ای که در مقابل مسجدش واقع بود دفن شد. و آن طرف اول از مقبره سیوان است. و بعد از وفات او یکی از پسرانش در سلیمانیه ماند و او شیخ عبدالکریم بود که مسجد و مدرسه مختص به آن را بنا کرد، و در آنجا به تدریس مشغول شد، که ترجمه احوال او انشاء الله در صفحات آتی از نظر خوانندگان می گذرد. اما باقی فرزندان او به وطن اصلی خود (سنندج) بازگشتند، و در آنجا اقامت گزیدند و تلك الايام نداولها بین الناس (اینگونه روزگار را دست بدست بین مردم می گذرانیم). از خداوند بزرگ مسألت می کنیم که ایشان را در خلعت رحمت خود فروپوشد. آمین.

### ملا عبدالقادر کانی که وه بی

او علامه جلیل و مدرس نجیب و اصیل استاد استادان، صاحب علوم فراوان و برکات نمایان عبدالقادر بن شیخ عبدالرحمن بن سید یوسف بن سید موسی بن سید احمد بن سید ملا مراد بن سید سیف الدین بن سید حسین بن سید علی بن سید رستم بن سید شهاب الدین بن سید زبیر بن سید جامی بن سید محمود جان بن سید حسن مکنی به ابو بکر مصنف چوری است. رحمهم الله تعالی. آمین. صاحب ترجمه در حدود سال ۱۲۸۰ هجری در قریه کانی که وه ناحیه بازیان متولد شده بعد از تمیز به درس خواندن مایل شد و خداوند او را توفیق داد که قرآن کریم و کتب مبادی را ختم کرده به تحصیل علوم عربیه در مدارس محلی پرداخت و داخل سلیمانیه شد و در مدارس فراوانی درس خواند. شنیده ام که او به حضرت سید کاک احمد شیخ تمسک نمود و هنگامی که در سلیمانیه بود نزد مرحوم ملا عبدالرحمن پنجوینی استفاده کرد، و بالاخره به ملازمت خدمت مولانا ملا احمد نودشی رسید و نزد او پایدار ماند تا علوم را تکمیل کرده از دست او اجازه دریافت نمود و در مدرسه سید محمد سعید بانچویی امین السادات در قریه کوچک چهرمو از توابع سنندج به عنوان مدرس معین شد، و پس از اندک مدتی حضرت شیخ عمر ضیاء الدین، ملا عبدالله پسوی و ملا عمر سردشتی را یکی پس

از دیگری به کوچک چه رمو فرستاد و ملا عبدالقادر را به بیاره دعوت فرمود که به عنوان مدرسی به بیاره آمده و در آنجا اقامت گزیند. ملا عبدالقادر بعد از مشورت از استاد خود (ملا احمد نودشی) که در آن تاریخ در سنندج سکونت داشت و نیز بعد از استخاره دعوت شیخ را اجابت کرد و به بیاره آمد و در آنجا مدرس مدرسه بیاره مبارکه شد، در این موقع مدرس و طلاب در مسجد قریه بیاره سکونت داشتند. زیرا بنای خانقاه بیاره در تاریخ ۱۳۰۷ بود، همین که در تدریس پای برجا شد حضرت مرشد دختر خود (فاطمه) را به نکاح او در آورد تا دل او بکار تدریس و خدمت علم و دین در بیاره مطمئن شده، در مقابل گرسنگی و تشنگی و سختی معیشت مقاومت کند، زیرا مال دنیا نزد آنان کم بود و تصمیم داشتند که از دنیا دور گیرند و به کم قناعت کنند. و بعد از آن ایضاً در خدمت شیخ به طریقه نقشیه تمسک کرد، و مشغول سلوک و زحمات پرورش روح خود گردید، و لطائف قلبش به نور معرفت الله منور گردید، و شیخ او را برای توجهات معمولی و تلقین آداب و اذکار طریقه نقشیه به مردم خلیفه خود ساخت، پس مولانای مدرس ذیجناحین (دارای دو علم ظاهر و باطن) گردید و طلاب از اطراف و اکناف بخدمت او شتافتند، و او با تدریس و افاده از دریای بیکران معلومات دینی و اجتماعی خود بی دریغ به آنان خدمت می کرد، و از نظر علم و دین ایشان را تربیت می نمود. و چون او دارای روحانیت و نورانیت و مورد تأیید لطف خدا بود و قلب او منور و در علم و تقوی سرآمد گردید دم گرمش در طلاب تأثیر فراوان داشت و موجب توفیق آنها بود. مکاشفات بسیار و دعاهاى مستجاب فراوان از او حکایت می کنند و بسیاری از دانشمندان که واقعاً عالم عامل و در تصوف و زهد و افاده به مردم کوشا بودند از محضر درس او استفاده نموده و از دست او اجازه گرفته بودند، یعنی پس از مدتها افتخار طلبگی در خدمتش از تحصیل فراغت یافتند و خود استاد و مدرس شدند. که اگر نام آنان را ذکر کنیم بر حفظ آنها قادر نیستیم. از آن جمله: شیخ قاسم مفتی عراق، ملافتح خطی، ملا ناصح کرکوکى، ملا عبدالله عبیدی، ملا محمد سعید عبیدی، ملا عبدالرحیم چرستانی، ملا عبدالقادر ملامؤمن، شیخ مصطفی مفتی حلبجه، ملا عبدالقادر صوفی، شیخ بابارسول، و ملا عبدالرحیم هوشاری، و سید بابا شیخ کاژاوی، و کثیری دیگر... از علماء و مدرسین مشهور، که هر کدام از آنان فوائد و خدمات دینی و علمی فراوان به طلاب و عامه مسلمین رسانیدند. صاحب ترجمه از سال ورودش به بیاره تا ۱۳۳۸ در مقام مدرسی در آنجا باقی بودند، و در این موقع فرشته قابض ارواح با اعزاز تمام و با تاج گل‌های بهشتی و مزده جنات النعیم<sup>۱</sup> به حضور آن

۱. اشاره به آیه: ان للمتقين عند ربهم جنات النعیم.

یگانه عالم متقی آمد، و آن نفس مطمئنه را با سرافرازی ندای ارجعی<sup>۱</sup> زد، و خشنود جهان فانی را وداع گفت رحمه الله و طاب ثراه. که پس از ترتیبات شرعی در جلو مرقد حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره العزیز) دفن گردید. عطرالله مرقده و نورالله مضجعه آمین.

نکته ای که قابل ذکر و لازم است در نظر گرفته شود، این است که سیدجامی در سلسله نسب مولانا عبدالقادر مدرس غیرسیدجامی چوری عالم مشهور است که صاحب تعلیقات بر شرح عصام در استعاره و تعلیقات دیگر نیز بوده است؛ زیرا او پسر سیدملاعبدالکریم ابن سیدحسن مکنی به ابی بکر مصنف است. و سیدجامی چوری علامه زمان خود بوده است، و شیخ محمد قزلبچی در کتاب التعریف بمساجدالسلیمانیه نوشته است که میربوداق در سال ۱۰۸۹ در سابلاغ مسجدی برای او ساخت که آن را مسجد شور می گفتند و مدرسه اش آباد بوده است و اوائل قرن دوازدهم هجری فوت کرده است. و اما سیدجامی در سلسله نسب ملاعبدالقادر مدرس پسر ملامحمودجان برادر عبدالکریم است چنانکه در سلسله نسب اول ترجمه آشکار است، ولی در این موضوع برای من خلطی و اشتباهی روی داده است که ناشی از چند امر است:

- ۱- همانا عدد پدران تا ملاابوبکر ۱۳ نفرند با علم به اینکه عدد پدران بین سیدحسن چوری و ملاابوبکر هفت نفر می باشند و معلوم است که سیدحسن چوری و ملاعبدالقادر مدرس معاصر بوده اند، و این فرق فراوان نه عقل و نه عرف و عادت آن را نمی پذیرند.
- ۲- اینکه مشهور بلکه متواتر است که سیدجامی چوری به شیخ حسن ابن شیخ محمد نودهی هنگامی که در اطراف قهلاجوالان بوده است در اوائل قرن دوازدهم هم یعنی ۱۱۰۱ درس گفته است. پس وقتی سیدجامی مدرس شیخ حسن بوده و همان سیدجامی ابن ملامحمود جان باشد، لازم می آید که مدت میان ولادت ملاعبدالقادر مدرس و سیدجامی که ۱۸۰ سال است در برگیرنده ۱۲ پدر باشد و این نیز دور از عرف و عادت و غیر منطقی است.
- ۳- بین مطلعین مشهور است که ملامحمودجان در حال جوانی مرده است و ازدواج نکرد و فرزندی بجای نگذاشت، علاوه بر اینکه او مسمی بسیدجامی است. ظاهراً به نظر من قول اصح و بواقع نزدیکتر این است که سیدجامی در سلسله نسب ملاعبدالقادر ابن سیدملامحمودجان ابن ملاابوبکر مصنف نیست بلکه پسر شخصی بالاتر از جد ملاابوبکر است، مطابق حاشیه نسبش یعنی او ابن سیدمحمدجان ابن هدایت الله ابن الحسن است، زیرا

۱. اشاره به آیه: ارجعی الی ربك راضیه مرضیه.

هدایت الله ابن الحسن در اجداد ملا ابوبکر مصنف موجود است، و این با واقع مطابقت دارد، و نسخه بردار شجره غلط و اشتباه نوشته است و محمودجان را بجای محمدجان نوشته است. حاصل اینکه سید ملا عبدالقادر نسل جامی نوه ملا ابوبکر مصنف نیست بلکه از نسل جامی نامی است که پسری از اجداد ملا ابوبکر است، و او محمدجان ابن هدایت الله ابن الحسن است. و سید جامی چوری کسی است که به شیخ حسن گله رزده درس گفته است و او همان سید جامی چوری پسر ملا عبدالکریم بن ابی بکر مصنف است که ممکن است از سابلاغ به ولایت بابان نقل مکان کرده باشد بواسطه اتفاقی که در آن زمان پیش آمده است. خواننده محترم توهم تتبع و تحقیق کن شاید به اصل موضوع صحیح در این مورد دست یابی. و درود و سلام خدا بر سرور ما حضرت محمد و اولاد و اصحاب او باد.

### عبدالقادر ابن ملامؤمن

دانشمند ادیب متخلق به کرامت و حسب و آراسته به زیور علم و ادب ملا عبدالقادر بن ملامؤمن در حدود سال ۱۲۹۰ چشم بدنیا گشود. پدرش ملامؤمن معلم دو امیر: محمودپاشا و عثمان پاشا پسران محمدپاشای جاف بوده است، و بین امرا و اعیان مشهور بود. ملا عبدالقادر نزد پدر خود درس را شروع کرد تا به حد رشد رسید، پس در مدارس موجود شهر حلبچه و اطرافش در جستجوی علم به حرکت و سفر پرداخت، سپس به مدرسه بیاره رفت و نزد استاد بزرگ مولانا عبدالقادر مدرس باقی ماند و کوشید تا در علوم بحد عالی رسید و اجازه گرفت و مردم معتقد شدند که او عالمی بزرگ و یکی از مردان مهم روزگار است. بعد از اخذ اجازه در قریه پریس مدرس شد و طلاب زیرک و باسواد به دور او گرد آمدند، و مردم به خدمتگزاری ایشان (استاد و طلاب حضورش) کمر بستند، اما سخاوت او به درجه افراط بود بطوری که هیچ چیز در دست او نمی ماند، با اینکه پول زیادی به او می رسید. در مورد سخاوت او حکایاتی زیاد می کنند که از عادت بعید است و اصولاً خرج او برای مردم از خوارق عادات بود. اتفاق افتاد که شیخ بابارسول بیدنی و شیخ عبدالکریم احمد برنده ای و ملا احمد ابن فقی علی از اهالی حلبچه که همه از زیرکان و طلاب مشهور بودند نزد او همزمان برای تحصیل گرد آمدند، و هنگامی که امیر محمودپاشا از او خواهش نمود که به مدرسه مسجد او در قصبه قرزاباد سعیدیه برود، و برای او و طلابش راتبه و مقرری مناسب جهت گذران آنها مقرر داشت. از پریس به قرزاباد رفت درحالی که سه طلبه مذکور و دیگران با او بودند و این انتقال در حدود ۱۳۲۰ یعنی دو سال بعد از وفات حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره) بود و او در آنجا با طلبه هایش

مستقر و مشغول افاده و استفاده و نشر احکام دینی شدند، ولیکن بواسطه غربت و جدائی او از دوستانش و از علما و دوستان و انیسان مخصوصاً دوری از حضرت شیخ نجم الدین که به افراط او را دوست می داشت، خیلی زود از دوری احباب بشیمان گردید، و قلبش پریشان شد، بطوری که قناعت با نان خشک در حلبچه و اطراف آن را بر ثروت و جاه و خوشگذرانی در این محل ترجیح می داد، لیکن چاره ای نداشت از صبر و تحمل تلخی دوری از احباب و یارانش. مخصوصاً وقتی که سه نفر طلبه مزبور که با او به قرزآباد رفته بودند از او جدا شدند و به سلیمانیه برگشتند، بر غمش افزوده گشت. ولی او با این وصف همانجا باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۲۶ هجری فوت کرد. خداوندش رحمت کند و خاکش پاک دارد. اینجا واقعه ای خوشمزه است که امیر محمودپاشا صاحب مدرسه و جامع دستور داد که در قرزآباد برای خودش قبری حفر کنند و چند نفر حافظ قرآن بر آن بخوانند که متبرک شود، اما وقتی که استاد عبدالقادر مرد و آن قبر حاضر بود او را در آن دفن کردند به اعتماد اینکه محمودپاشا آن را به او می بخشد، و از قضا وقتی که محمودپاشا این موضوع را شنید دلش برای او سوخت و برای جواز نقلش از علماء استفتاء نمود، بدلیل اینکه آن قبر ملک اوست، و نیز بدلیل اینکه برای دفن ملا عبدالقادر در آنجا از او اجازه نگرفته بودند پس حاج شیخ عارف قرزآبادی گفت: ما پریشان شدیم و قبرش را نبش کردیم، و به قبر دیگری که برای او حفر شد بعد از ششماه نقل کردیم، اگرچه ششماه از فوت و دفن اول گذشته بود تغییری در جنازه یا کفن او نیافتیم جز مقدار سکه ای از کفن که زرد شده و تغییر رنگ داده بود، و مردم حاضر که جنازه تغییر نکرده او را دیدند ذکر و تسبیح و تکبیر خدا را بجای آوردند. و خدای تعالی در دل محمودپاشا القا کرده بود که مردم را به نبش قبر او مجبور کند تا اینکه این کرامت بزرگ و این فخر عظیم بر مردم آشکار گردد. بلی از وعده های خدای بزرگ به بندگان راستین خود می باشد که در مقابل صدق ایشان را پاداش نیکو کرامت فرماید: «لهم مایشاؤن عند ربهم وذلك جزاء المحسنين - نیکوکاران از پاداش نیکو هر چه را بخواهند نزد خدای خالق آنان موجود و آن پاداش نیکوکاران است».

### ملا عبدالقادر صوفی

او عالم عاقل و فاضل غیور و صاحب طاعت و عبادت و مداوم بر احیای بین الطلوعین و غروبین «همیشه بین طلوع فجر و طلوع آفتاب و غروب آفتاب و غروب شفق سرخ بیدار و آماده و ایستاده به عبادت بوده است» ملا عبدالقادر بن محمد اهل قریه ژاله ناو واقع در کناره شرقی رود سیروان از عشیره ولی در حدود سال ۱۲۹۰ هجری متولد شد و بعد از تمیز به تحصیل

شروع کرد و بدان ادامه داد، و اینجا و آنجا درس خواند و زحمت کشید تا به مدرسهٔ بیاره آمد، و در آن محفل مبارک علمای عامل و طلاب کوشا در تحصیل علوم و سالکانی که ریشهٔ محبت دنیا را از دل خود برکنده بودند، داخل شد، و شرف لقاء حضرت شیخ عمر ضیاء الدین نیز برای او دست داد، و در تور اخلاص و ارادت روحی ایشان افتاد و به آن حضرت تمسک کرد، و در بیاره با اشتغال به علم و طاعت خالص باقی ماند تا علوم را تکمیل کرد و فارغ التحصیل شد و عالمی فاضل و لایق گردیده آمادگی عالی برای تدریس پیدا کرد، لیکن در دل او خیال اینکه بیاره را ترک کرده در دهی یا شهر دیگری مدرس شود نگذشت، و باقیماندن در آنجا و قناعت بدانچه خدا روزی کرده است اختیار کرد، و تا وفات حضرت شیخ ضیاء الدین (قدس سره) در بیاره باقی ماند. بعداً با حضرت شیخ نجم الدین ارتباط روحی مانند ارتباطی که با پدرش داشت برقرار کرد، تا اندازه ای که او و حضرت شیخ حجره ای را بر بالای پلکان محل عبور طلبه هائی که از آنجا به مدرسه می رفتند انتخاب کردند، و در بیشتر اوقات باهم بودند. نتیجه آنکه ملا عبدالقادر در بیاره به اینصورت تا حدود ۱۳۳۳ اوائل جنگ جهانی اول باقی ماند، و در این تاریخ با موافقت حضرت شیخ نجم الدین به شمیران منتقل شده در آنجا مدرس و امام رئیس عشیره محمد بن سان احمد گردید و نیز در آنجا ازدواج کرد، و اقامت گزید و طلاب در اطراف او گرد آمدند، و وضعی جدید در زندگی خود تأسیس کرد، و درآمد خود را در خیرات و میرات و تدریس طلاب و ارشاد مسلمانان صرف نمود. و زنش زینب دختر حاج ملا عزیز و ازوئی بود که پدر زنش در آن هنگام در قریه ای به نام خیل یا قو نزدیک قریه هورین زندگی می کرد، و در آنجا تا سال ۱۳۳۸ یا ۳۹ باقی ماند، بعد به قریهٔ فه قی جنه که در آن هنگام مرکز ناحیه وارماوا بود رفت، و مدیر این ناحیه در آن ایام حسین بیک ابن حسن بیک ابن محمد پاشای جاف بود، پس صاحب ترجمه ایضاً به دورهٔ جدید و وضعی دیگر افتاد و امیر حسین بیک به خدمت و احترام او قیام کرد، مانند قیام مریدی به خدمت مرشدش، یا مانند احترام یکی از افراد رعیت از امیر و حاکمش. پس عالم و حاکم و مفتی و قاضی و همه کاره همان استاد (عبدالقادر صوفی) بود، و امیر حسین بیک همیشه آماده انجام دادن اوامرش بود، و طلاب به دور او جمع شدند، و فی الواقع استاد ملا عبدالقادر در این برهه از زمان خدمتی بیشتر از سابق بدین و اهل آن نمود، و به طلاب مستعد تدریس فرمود، و بسیاری از علماء و مدرسان در خدمت او فارغ التحصیل شده از دست او اجازه گرفتند. او یار بیچارگان و نیازمندان بود و بدانچه کرده بود از استقامت براداء امانت وفا کرد، و این وضع ادامه داشت تا حدود سال ۱۳۶۳ که اوضاع تغییر کرد، و خاطر او مکدر شد و به قریهٔ بانی خیلان نزدیک کناره غربی رود سیروان رفت، و در آنجا مسجدی بنا کرد و خانه ای برای



خود وزن و فرزندانش ساخت، و با توکل بر خدا به خدمت علم و دین پرداخت، خداوند نیز او را مدد فرمود و بر نعمتش افزود، و بر این وضع که گفتیم پایدار بود تا سال ۱۳۷۲ هجری که در این تاریخ هنگامی که نماز مغرب را برای مردم به امامت می خواند ناگهان سخته کرد و نصف بدنش در رکعت اخیر سست و خشک شد، و تا صبح روز دیگر در این حال باقی ماند، آنگاه امانت روحش را به امین آن تسلیم نموده دعوت حق را لبیک گفت. و در مقبره پائین قریه دفن گردید. خداوند او را رحمت کند و خاکش را پاک دارد و بهشت را جایگاهش فرماید. و از قادر منان مسألت داریم که او را در آخرت معزز و محترم فرماید همچنانکه در دنیایش اعزاز و احترام گرفت. آمین.

### ملا عبدالقادر جلالی

عالم و ادیب و خطاط و منشی توانا عبدالقادر ابن ملاجلال الدین ابن عبدالرحمن نودشی تقریباً در ۱۳۰۰ هجری بدنیا آمده و مولدش نودشه اورامان بود، که در حقیقت محل علماء و فضلا بود. ملا عبدالقادر در چنین زادگاهی درس را شروع کرد، و چون پایه او در علم محکم گردید به مدارس نقاط دیگر در جستجوی تکمیل معلومات خویش سفر کرد، و یکبار به سنندج محل اقامت عمویش علامه ملا احمد نودشی و پسر عمش ملا عارف آمد، و پس از مدتی به مدرسه بیاره رفت تا در علم و ادب کامل شد، بعداً اجازه گرفت، و در قریه دگاگا که تقریباً با خانقاه دورود ۴ ساعت فاصله دارد، به عنوان امام و مدرس سکونت یافت او انسانی شریف و صاحب حظی و افر از وقار و ادب و احترام و آگاهی فراوان در فقه شریف بود، و خانه او همچون اجداد و اعمالش مرکز فتوی و منشاء علم و شرع بود و نیز در معرفت صرف و نحو مخصوصاً شافیه ابن الحاجب تخصص داشت، و سالهای متمادی به طلاب تدریس کرد، و بقدر امکان به دین اسلام خالصانه خدمت نمود. تا اینکه در سنه ۱۳۶۵ به رحمت خدا پیوست. خداوند او را رحمت فرماید و خاکش پاک دارد.

### عبدالقاهر شهرزوری

ابوالسعادات، حجت دین، فقیه دانا به فرائض و نحوی و واعظ، عبدالقاهر بن حسن بن علی شهرزوری و بعدها موصلی، در سال ۵۳۷ هجری در موصل بدنیا آمده است و در جمادی الاولی فوت کرده است. و آثار او مختصر فی الفرائض، و کتابی در علم نحو است.

### عبدالکریم بن محمد بن ابی السعود مفتی عمادی

او در گلستان بزرگی و سعادت پرورش یافته و رشد کرد تا اینکه پدرش وفات یافت و جدش کفالت او را برعهده گرفت، و دامن لباس بخشش خود را بروی پوشانید، و در زیر سایهٔ هُما پایه خود چند سال او را پرورش داد، تا از اهل مکارم و فضل و احسان گردید، ابتدا در مدرسهٔ محمودپاشا تدریس کرد، و آن از لحاظ تعظیم و احترام جدش بود برخلاف عادت (زیرا تازه کار و جوان بود و در تدریس سابقه نداشت)، پس مدتی در آنجا تدریس کرد، بعد به مدرسهٔ ابویوب انصاری (رض) نقل مکان کرد، و سپس در یکی دیگر از ۸ مدرسهٔ معموره به تدریس پرداخت، و بعد از مدتی به مدرسهٔ سلطان سلیمان آمد، و مدتی را در این انتقالات و تغییر مدارس گذرانید، تا اینکه ۸ یا ۹ سال از نصب او در مدرسهٔ اخیر (سلطان سلیمان) و تدریس او گذشته بود، که به رحمت حق پیوست و در حالی که سنش از سی سال تجاوز نکرده بود فرمان خدا را اجابت نمود، و این حادثه در ۹۸۱ هجری اتفاق افتاد.

صاحب ترجمه که خداوند او را ببخشاید مردی مؤدب و آبرومند بود، که در وجود او کرم و نجابت و دوراندیشی و سایر اوصاف پسندیده جمع بود، و در حسن خط و نویسندگی نیز در میان مشاهیر این هنر ممتاز و مشهور بود، خوش لباس، و در معامله و ملاقات با مردم خوشرو بود، و به تدریس معتاد بود که بر این عادت مستحسن تا هنگام مرگ مداومت نمود خداوند به فضل و کرم خود او را ببخشاید.

### عبدالکریم بن سلیمان

ملا عبدالکریم بن سلیمان بن مصطفی بن حسن قاضی دینوره و سننده ابن عبدالوهاب کردی شامی خالدی شافعی نزیل دمشق عالمی بزرگ و زاهد و عابد بود. از مشخصات او این است که در بلاد خود درس خواند و کوشش فراوان کرد، و از بسیاری محققان مشایخ، علم و دین و ادب اخذ نمود، و از جمله کسانی که صاحب ترجمه از او حدیث سماع کرده است، عمویش محمد است که او نیز از میرزا محمد گورانی حدیث اخذ نمود و او از پدرش عبداللطیف، از ملا الیاس از کلات از گوران صاحب و مؤلف کتاب التسهیل علی العوامل او نیز از حافظ بن حجر عقلانی با اساتید مشهوره حدیث فرا گرفت. و فقه را از ملا احمد عمرآبادی او نیز از ملا الیاس ثانی بروزی (قصبه‌ای در بانهٔ قدیم)، و او از ملا الیاس اول، فرا گرفت و تفسیر را از ملا یوسف گورانی (سیدیوسف اصم تکیه‌یی) از شیخ عبدالکریم شهرزوری (گورگه‌دره‌ئی) مشهور به خه‌رقه‌ره‌ش از ملا الیاس مذکور با سند یاد گرفت، و تفسیر بیضاوی

را از ملا محسن ابن ملا سلیمان رشانی بعضی را به درس خواندن و بعضی را به گوش دادن و سماع درس دیگری در روضه منوره آموخت، و رشانی نیز از سید میرزا ابراهیم همدانی، او نیز از ملا احمد مجلی تلمیذ میرزا جان. و فرائض (علم توریث) را از قاضی شکرالله سقزی، و او از شیخ بدرالدین ثانی از ملا الیاس مذکور اخذ کرد. و نحو را از ملا عبدالصغیر موحشی (نسبت است به قریه موحش از قراء گوران) آموخت. و روایاتی در مورد او غیر از این روایات نیز هست. او در علوم و معارف بسیار مقتدر و مطلع بود، وارد دمشق شد و در آنجا اقامت گزید غالب فضلی مشهور دمشق از او علوم اخذ کردند. از آن جمله: علامه سید محمد بن کمال الدین نقیب، و شیخ محمد عیشی، و استاد ما ابراهیم فتال، و سید دانشمند شمس الدین محمد حسنی، و او در ولایت صاحب عزمی محکم بود و کشف و کرامت بسیار از او ظاهر شده است: از جمله آنکه روزی به تبه ای در دمشق رفت و شاگردانش با او بودند، و شمس عیشی در شب آن روز محتلم شده از غسل کردن غفلت نمود (فراموش کرده بود)، و چون برای نماز ظهر حاضر شدند، وضو گرفت و خواست که به نماز داخل شود، ملا عبدالکریم شانه اش کشید و به او گفت: غسل کن آنگاه نماز بخوان، پس رفت و غسل انجام داد و برگشت و نماز خواند. و از این نوع حکایات زیاد دارد. اللهم افض علينا من برکاتهم و اسلك بنا مسالك کراماتهم. آمین.

### عبدالکریم شهرزوری

عبدالکریم بن علی شهرزوری و بعدها قوسی زین الدین سرپرست دیوان زکات در قوص بود. او هجو بسیار می گفت، از آن جمله شعری است در هجو شرف الدین ابن هتبه:

و کرشة مملوثة من الحزامطنبه      شبهتها ورمیها بدمها مختصنبه

یعنی: او را تشبیه کردم به کیسه ای پر از نجاست و کثافت که طناب پیچ شده باشد که آن را بدور افکنده و در خون خود خضاب و غلطیده است. که شاید منظورش قاضی شهاب ابن النجیب ابن هیبه باشد.

و او در هزلیات خود کلمات دور از ذهن و لاطائل بسیار به نظم آورده است در حدود ۷۱۰ فوت کرد. جمال جعفر گفته است: او حال بحال می شد، گاهی سنگ آسیا می سائید، گاهی در بعضی کاروانسراها از مردم کنار می گرفت و لباس درویشان می پوشید و از اشعارش غالباً شعر هزل و لهورا می خواند و زمزمه می کرد، که من (مؤلف) از لحاظ سخافت و عدم رعایت ادب و نزاکت اشعارش را جز یک شعر ننویشتم و از آن صرف نظر کردم.

### عبدالکریم بن المصنف

علامه بسیار فهیم نادره دوران سیدملا عبدالکریم ابن مولانا سیدحسن مکنی به ابی بکر مصنف و مشهور به چوری پیرخضری در قریه چور از ناحیه مریوان از توابع سنندج متولد و در بیت کرامت و سعادت و دانش و فضیلت رشد کرد و تربیت شد، علم را از پدر بزرگوارش فرا گرفت، سپس نزد فاضل ملا احمد مجلی رفت و مجل بروزن سرد قبیلله ای است از اکراد، که بعضی چنین گفته اند، و بعضی دیگر گفته اند که مجلی منسوب است به مجلان، و آن قریه ای است. و او خود شاگرد ملاحیب الله مشهور به میرزاجان شیرازی است که او نیز تلمیذ جمال الدین محمود شیرازی شاگرد جلال الدین دوانی بوده است و صاحب ترجمه نزد استاد مجلی رساله اثبات واجب و شرح حکمة العین و شرح مختصر ابن حاجب از قاضی عضدالدین را به درس خواند، سپس به چور بازگشت در حالی که پدرش در حیات بود، و در بت علم و نشر معارف اسلامی کوشید. یکی از تصانیف او تفسیر قرآن است که تا سوره نحل رسیده و در سه جلد آن را فراهم کرده است. و دیگر کتابی است در مواعظ و نصایح (مسمی به انذار الاخوان) که نسخه خطی آن نزد ملا عبدالسلام موجود است. و علامه زمان، امام کبیر ملا ابراهیم بن حسن کردی گورانی (شارانی) نزیل مدینه از او اخذ علم نموده است. وفات او در ۱۰۵۰ هجری اتفاق افتاده است. طاب ثراه.

من (مؤلف) گویم: متواتر است که او در قریه چور فوت کرده و در جوار پدر معظمش مولانا ابوبکر مصنف مدفون گردیده است. خداوند رحمت خود را بر روان هردو نثار فرماید. همچنین شنیده ام که او به شهر وان در ترکیه سفر کرد، و چنان دریافته ام که تفسیر خود را نیز در آنجا تألیف کرده است، آنگاه به وطنش مریوان بازگشته و در آنجا مانده است تا بیک اجل به امر خدای عزوجل فرا رسید و عمرش به آخر آمد.

### شیخ عبدالکریم بن مهاجر

او در شهر سنندج تولد یافته با سه برادرش شیخ محمد سعید و شیخ محمود و شیخ احمد در مصاحبت حضرت شیخ نسیم و پدر بزرگوارش شیخ عبدالقادر (مؤلف تقریب المرام شرح تهذیب الکلام) در سال ۱۲۷۱ به همراه سایر افراد عائله به شهر سلیمانیه مهاجرت کردند و در سایه پدر بزرگوار خود بودند تا آنکه عمر او تمام شد، و بعد از وفات مرحوم شیخ مهاجر بعضی از برادران شیخ عبدالکریم به سنندج برگشتند و بعضی از آنها به پایتخت سلطنت عثمانی (استانبول) رفتند اما او در سلیمانیه به عنوان مدرسی محترم و یک پیشوای مذهبی مکرم

باقی ماند و در جای پدر به تدریس طلاب و ارشاد مسلمانان ادامه داد، و همانا از مسجد ملاعلی نظامی که پدرش در آنجا ساکن بود به مسجد جدیدی که برای خودش بالای مسجد سابق بنا کرده بود انتقال یافت، و به موازات و همراه آن مدرسه و حجره هائی برای تدریس طلاب و استراحت مهمانان ساخت، و با عزت و احترام زندگی کرد تا اینکه اجل او نیز فرا رسید و به رحمت خدا پیوست، و پسری محترم از پسرانش بنام شیخ عبداللطیف را بجا گذاشت که به وظیفه واجبه امامت بعد از وفات پدر قیام کرد، ولی بواسطه عدم مساعدت وضع اقتصادی (تنگی معیشت و کمی درآمد) او برای تأمین کفاف روزانه به صنعت ساعت سازی اشتغال ورزید و بعدها ساعت ساز ممتازی گردید اما پس از مدتی ساعت سازی را نیز ترك کرد و به دندانسازی پرداخت و در این صنعت نیز استادی ماهر شد. او مردی بود آراسته به اخلاق و اوصاف عالی و با شهامت و غیر تمند، صاحب خانه ای بود که همیشه به اطعام طعام مهمانان چنانکه مناسب امر او موافق وضع معتاد خانوادگی بود، دایر و معمور و مشهور بود، تا اینکه خداوند او را به سرای باقی دعوت کرد و اجل محتوم بزندگی او خاتمه داد. و پسرانی نجیب از او باز ماندند که عبارت بودند از عبدالله و باباعلی و محمدسعید و غیره خداوند او را به رحمت خود شاد و بازماندگانش را موفق فرماید.

### شیخ عبدالکریم بن شیخ عبدالقادر قازان قایه‌یی

شیخ عبدالکریم بن شیخ قادر (قازانقایه‌یی) ابن شیخ حسین ابن شیخ محمود ابن شیخ اسمعیل ولیانی است رحمهم الله تعالی، چنان مشهور است که مرشد بزرگ شیخ اسمعیل ولیانی (قدس سره) تکیه ای در شهر کرکوک بنا کرده و در آن مدتی فرزندش شیخ یحیی مشهور به شیخ یحیی دیوانه اقامت کرده بود، و بعد از وفات شیخ یحیی شیخ عبدالکریم بن شیخ اسمعیل معروف به شیخ عبدالکریم فلوی در آنجا سکونت کرد بعد به قریه خاوی در قره داغ برگشت، و تکیه به همان نحو که بود باقی ماند تا او به آنجا برگشت، و شیخ عبدالقادر در قازانقایه به آنجا وارد و به ارشاد مشغول گردید تا به رحمت خدا پیوست. سپس پسرش شیخ عبدالکریم (صاحب ترجمه) در آنجا مقیم شد و این شیخ دانشمندی بزرگوار و صالح و زاهد بود، پس در تکیه اجدادش خدمت علم و دین را شروع کرد، تا در سال ۱۲۸۰ هجری دعوت حق را لبیک گفت. خداوند او را رحمت کند و خاکش پاک دارد. شیخ عبدالکریم سه پسر را به اسامی: شیخ حسن قره چی واری، و شیخ حسین، و شیخ محیی الدین بجا گذاشت. خداوند همه آنان را زیر چتر رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

### شیخ عبدالکریم بن شیخ قاسم برزنجی

عالم علامه و استاد استادان شیخ عبدالکریم بن شیخ قاسم بن شیخ حسین بن شیخ بایزید بن شیخ اسمعیل بن شیخ بابارسل برزنجی رحمهم الله تعالی، که زمان و مکان ولادتش نزد من مجهول است جز اینکه هر کجا بوده است تربیتی علمی و دینی یافت، و بعد از تمیز به درس خواندن وارد شد و تربیت و ترقی و پختگی یافت، و در علوم عقلیه و نقلیه متبحر شد. و بعد از اتمام علوم در مسجد عبدالرحمن پاشا در سلیمانیه که الآن به مسجد باباعلی مشهور است ساکن شد، و او دورانی پر برکت و خدمات علمی بلند و چشمگیر داشت. جماعتی از دانشمندان در خدمت او فارغ التحصیل شدند، و از دست او اجازه تدریس گرفتند، از جمله آنان دانشمند جلیل ملاابراهیم بیاری ابن ملا اسمعیل ابن ملاحسین بیاری است که در آن نواحی علم و فضلش مشهور بوده است، و حضرت مولانا خالد نقشبندی در زمان تحصیل مدتی در بیاره نزد او درس خوانده است. پس به مردم فائده رسانید و به دین خدمت می نمود، تا اینکه خداوند او را به حضور خود باز خواند، و با مرض طاعون به درجه رفیعۀ شهادت رسید، و به سرای باقی شتافت. و وفات او از وقایع سال ۱۲۱۳ هجری بوده است. او با شیخ عبدالرحیم برزنجی عالم مشهور نیز برادر بوده است خداوند او را زیر پوشش رحمت خود جای دهد.

### شیخ عبدالکریم خانه شوری

او دانشمند ارجمند و فاضل خردمند شیخ عبدالکریم بن شیخ سیداحمد بن سیدمحمد (خانه شوری) ابن سید عبدالرحیم مصری و منهوری است. جد او سید محمد در لشکر خدیوی داخل بود هنگامی که با سعودیان جنگ می کردند، که بعد از انتهای جنگ به بغداد آمد، و سید قطب کامل حضرت عبدالقادر گیلانی را زیارت کرد، و آنجا خوابی مربوط به حیات و استراحت خود را دید، که بر وجوب مسافرتش به قریه خانۀ شور بین عشیره باباجانی دلالت می کرد، و شیخ رسول بن شیخ محمد شهرزوری از اهل قریه ته په گه وره و خلیفه حضرت کاک احمد شیخ در آن وقت مرشدی ساکن در قریه خانۀ شور بود. پس سید محمد پیش او آمد و با شیخ رسول ملاقات کرد، و هر دو مراتب محبت و ارادت خود را تأکید و دوستی متقابل را تجدید نمودند، و سیدمحمد با خواهر شیخ رسول ازدواج کرد، و نزد او مستقر شد، و بعد از مدتی پسری برای او بدنیا آورد که او را احمد نامیدند، پس به سن بلوغ رسید و رشید شد، و با دختر شیخ رسول ازدواج کرد و با پدرش آنجا ماندند، و این زن نیز برای سید احمد پسری آورد که او را عبدالکریم نامیدند. پس صاحب ترجمه عبدالکریم بن سیداحمد (خانه شوری) بن شیخ محمد

ساکن در خانه شور که او نیز ابن سید عبدالرحیم ساکن مصر و متوفی در همانجاست. شیخ عبدالکریم در حدود ۱۳۰۳ در قریه خانة شور تولد یافت. و چون بحد تمیز رسید به درس خواندن شروع کرد و پس از ختم قرآن کریم و مقدمات لازم از خانه شور به قریه احمد برنده در شهر زور رفت که در آنجا تکیه و بارگاهی از شیخ بزرگوار شیخ معروف نرگسه جاری رحمه الله. برپا بود و این سفر بواسطه خویشاوندی سببی میان شیخ معروف و شیخ رسول خانة شوری بود، پس شیخ معروف طوری او را تحویل گرفت و تکفل نمود، مثل اینکه فرزند خود را تحمل و تکفل کند، و به خدمت و مراعات و توجه به اوقیام کرد، و او را به نظر مرحمت و توجه خاص تحت حمایت خویش قرار داد. شیخ عبدالکریم مدتی در قریه احمد برنده باقی ماند، سپس به خانة شیخ محمود مفتی در حلبچه نقل مکان کرد و مدتی آنجا نیز توقف نمود و در مدرسه اختصاصی درس می خواند. و هنگام اقامتش در حلبچه شیخ بابارسلول بن سید احمد بن سید عبدالصمد بیدنی ایضاً به حلبچه آمد، و با هم ملاقات و رفاقت و صحبت کردند، و مانند دو برادرتنی یا دو دوست هم عقیده و هم زبان شدند. و تا آنجا که ما می دانیم تا زنده بود، این محبت و مودت بین آنان پایدار بود، پس هر دو در مدرسه جامع کبیر که اختصاص به خانة مفتی داشت درس خواندند سپس در ابی عبیده و سپس در قریه پریس نزد استاد ملا عبدالقادر بن ملا مؤمن و چندی بعد با استادشان به قریه قزراآباد نزدیک شهر بان آمدند و مدتی نیز آنجا ماندند، سپس به سلیمانیه برگشتند و با همدیگر در مسجد ملا امین مام رستم سکونت کردند، و مدرس آن مسجد در این هنگام ملا محمود کوکونی بود. بعداً به مسجد شیخ بابا رفتند، و بالاخره به مسجد بیاره آمدند و با اطمینان خاطر و آسایش تمام در آنجا جای گزیدند، و به تحصیل ذیقیمت و مهمی مشغول شدند، تا وفات مرحوم شیخ معروف در ۱۳۳۱ آنجا بودند، پس شیخ مرحوم وصیت کرد که شیخ عبدالکریم به قریه احمد برنده بازگردد، و در آنجا امام و مدرس باشد. و شیخ عبدالکریم وصیت او را بجا آورد، و حضرت شیخ نجم الدین نیز در این امر او را مساعدت کرد، و امر مخصوصی به انتقال او را بدانجا صادر فرمود. با این انتقال بین او و شیخ بابارسلول مفارقت وجدائی واقع شد، اما ایشان متناوباً به زیارت همدیگر می آمدند. شیخ عبدالکریم در احمد برنده باقی ماند، و طلاب فراوان به دور او گرد آمدند که بدیشان درس می داد و مسلمانان را وعظ و ارشاد می فرمود، و خدمات شایان خود را به اسلام و مسلمین ادامه داد، تا در قریه احمد برنده اجل او فرارسید و به رحمت حق پیوست. و شیخ بابارسلول تا ۱۳۳۷ وقتی که حضرت شیخ نجم الدین وفات یافت در بیاره باقی بود، و نیز بعد از وفات او تا هنگام فوت شیخ نورالدین بن شیخ نجم الدین آنجا ماند، و بعد از وفات شیخ نورالدین نیز تا وقتی که مولانا

عبدالقادر مدرس خانقاه بیاره در ۱۳۳۸ به لقاء الله پیوست، و بعداً نیز تا بازگشت حضرت شیخ علاء الدین از خانقاه دورو به بیاره و استقرارش بر مسند ارشاد که شیخ بابارسلول را به عنوان مدرس مدرسه بیاره معین فرمود، در بیاره باقی بود. اما شیخ بابارسلول بواسطه عوارض و موانعی در تدریس مداومت نکرد و به حلبجه رفت و قریب شش ماه نزد شیخ عبداللطیف قاضی توقف نمود، سپس به قریه صوله رفت و نزددائیش شیخ حسین مدرس شد، و بعد از دو یا سه سال به قریه زه لهره ش انتقال پیدا کرد، و در آنجا نزد حسین بیگ پسر محمودپاشا مدرس شد، و مدتی بعد به قریه اباعبیده رفت، و چون مدرس آنجا استاد ملامحمد سعید فوت کرد او مدرس و مورد احترام بود، که پس از یک سال آنجا را نیز خالی کرده بجای دیگر رفت و دوباره برگشت. این سالها میان او و شیخ عبدالکریم (صاحب ترجمه) که مدرس قریه احمدبرنده بود، اتصال محکم و آموشد برقرار بود، همچنین با بیاره و علمای حلبجه نیز مکاتبات و مراودات داشت، و همه آنها طوری با هم الفت داشتند که چون دانشمندان ساکنین در یک شهر بودند، و هرگاه می خواستند با خوشحالی دورهم جمع می شدند. وضع بدین منوال بود تا اینکه شیخ عبدالکریم در ۱۳۶۱ هجری وفات یافت. و بعد از او نیز شیخ بابارسلول در ۱۳۶۳ وفات یافت و به رحمت خدا پیوست، و قبر او در مقبره عمومی حضرت ابی عبیده انصاری که واقع در نزدیکی راه پائین تر از قریه ابی عبیده به حلبجه و تقریباً آخر مقبره است. در بقعه ای با جمعی از بزرگان اباعبیده مدفون می باشند. رحمهم الله تعالی

### عبدالکریم مدرس (مؤلف)

اینجناب عبدالکریم ابن محمد متولد در قریه تکیه نزدیک مرکز ناحیه خورمال ابن فتاح ابن سلیمان ابن مصطفی بن محمد از عشیره هوزی قاضی که در حال حاضر در مرکز ناحیه سیدصادق در قریه مایندول بالای چشمه سراوسبحان آغا و در قراء مجاور دیگر زندگی می کنند در ماه ربیع الاول فصل بهار سال ۱۳۲۳ هجری متولد شده ام، و چون تمیز یافتم به تحصیل شروع کردم و قرآن مجید را ختم و کتابهای کوچک دینی معموله را تمام خواندم. در این موقع که آغاز تحصیل من بود پدرم فوت کرد، اما خداوند مرا موفق فرمود و به فضل خودیاری کرد، که مادر و عموها و سایر نزدیکانم در ادامه تحصیل من کوشیدند، من نیز به درس خواندن و استفاده علمی پایداری کردم تا در اول محرم ۱۳۳۱ به درس تصریف زنجانی در علم صرف شروع کردم و به مدارس مختلفه اطراف رفتم و به جستجوی علم پرداختم و ترقی نمودم و تحت توجه یکی از علما از دوستان مرحوم پدرم قرار گرفتم، و نزد او مقدمات صرف و نحو تا مبحث تمیز از کتاب



شرح جامی را خواندم، تا جنگ جهانی اول به سلیمانیه رفتم، و ابتدا در مسجد ملکندی مستقر شدم، سپس در مسجد ملا محمد امین بالیکدزی در محله سرشقام اقامت کردم، و در آنجا مدتی ماندم و شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک را رحمهما الله در آنجا خواندم، و چون آثار خشکسالی و قحطی شدید ظاهر شد از سلیمانیه به اورامان برگشتیم و به مدرسه خانقاه دورو که زیر نظر و مدیریت حضرت شیخ علاءالدین ابن حضرت ضیاءالدین عمر بن شیخ عثمان طویلی اداره می‌شد، داخل شدم. پس مرا چون پدری مهربان از لحاظ مادی و معنوی رعایت فرمود. و در آنجا ماندم و درس نحو و منطق و آداب بحث و تشریح و فلکیات و فقه را خواندم، و وسائل استفاده از مطالعه در دسترس من زیاد بود، تا اینکه حضرت شیخ در ۱۳۳۸ به مرکز اصلی خود خانقاه بیاره انتقال یافت. چند ماهی من با او مفارقت نمودم و بعداً به امر او به بیاره رفتم، و در مدرسه ابی عبیده نزد استاد دانشمند و عالیقدر، ملا محمد سعید عبیدی ساکن شدم، و به برهان گلنبوی در منطق شروع کردم و مدتی آنجا ماندم، سپس وضع چنین مقتضی شد، که نزد عالم فاضل ملا محمود در بالک رفتم و ۸ ماه نیز نزد او درس خواندم، و فرائض شیخ معروف نودهی را تمام کردم، و شرح عقاید نسفیه را شروع کردم و به مبحث رؤیت از آن رسیدم، آنگاه به امر مرشد حضرت شیخ علاءالدین (قدس سره) به بیاره بازگشتم که ملا احمد ره‌ش را مدرس آنجا ساخته بود، و نزداو شرح عقاید را تمام و منظومه مولوی را به زبان کردی در عقاید نیز خواندم و کتاب مختصر المطول را در علم بلاغه شروع کردم تا به باب احوال مسندالیه رسیدم، و در این موقع استاد ملا احمد را اضطرابی حاصل و از بیاره دلگیر شد و به سلیمانیه رفت و من در خدمت او بودم، در ربیع الاول ۱۳۴۰ به سلیمانیه رسیدیم و به عنوان مهمان به خانقاه حضرت مولانا خالد وارد شدیم، و مدرس آنجا علامه شهیر به ابن قره داغی شیخ عمر بود که خداوند او را از طرف عموم مسلمانان پاداش نیکو دهد. پس فرمان داد که من در مدرسه او باشم، و استاد ملا احمد به قریه گه‌لاله رفت و مدرس مسجد آنجا شد و نزد حاج محمد آقا ابن عباس آغامیراوده‌لی با احترام ماندگار شد. و بعد از اقامت نزد استاد بن قره داغی، افقهای جدیدی برای کسب علوم و تحقیق و تدقیق و نوشتن حواشی و تعلیقات و تحقیقات و حاشیه نویسی بروی من باز شد و مافات را جبران نمودم، و علومی که برای من بسیار مهم بود تحصیل نمودم، پس کتاب اقصی الامانی در بلاغه را نزد او خواندم، و فریده را در نحو، و کتاب برهان در منطق و تشریح الافلاک با حواشی آن از عاملی و رساله حساب و اشکال التاسیس در هندسه و تقریب المرام فی شرح تهذیب الکلام در اصول دین، و جمع الجوامع در اصول فقه، و اضطراب و ربع مجیب و حاشیه لاری بر قاضی در حکمت با حواشی شیخ عبدالقادر مهاجر را در خدمت او

سماع نمودم. و در فقه المنهج و شرح آن از قاضی زکریا جز مقدار کمی آنها را خواندم، و مبحث خلع از تحفه رانیز با دقت بررسی کردم و آموختم، و در خدمت او فوائد زیادی از علوم مختلفه را استفاده نمودم که نزد غیر او به چنان بهره هائی نرسیدم. علاوه از فوائد استفاده از اخلاق عالیه و عزت نفس، و قناعت، و اعتماد بر خدای بزرگ. پس مرا به دریافت اجازه علمیّه فرمان داد و در مجلسی بزرگ از کبار علماء به اعطاء اجازه مشرفم فرمود، که در آن سروران: شیخ بابا علی تکیه یی، و شیخ محمد نجیب قره داغی، و شیخ جلال قره داغی، و شیخ معروف برادر استاد و خود حضرت استاد، و تعدادی از دوستانش حضور داشتند، و اوراق اجازه نامه را با دست مرقوم فرمودند، و در همان مجلس استاد کبیر شیخ محمد نجیب قره داغی آن را برای حاضران قرائت فرمود، که در حقیقت مجلس باغی از باغات حقایق و لذائذ روحی و محفلی ملکوتی بود. خداوند روح همه را بروح وریحان در جنت نعیم بهره مند فرماید. و این محفل در ۱۳۴۳ ماه شعبان فصل بهار اتفاق افتاد. پس من با چند نفر طلاب زیرک به قریه نرگسه جار نزدیک حلبجه بنا بر اتفاقی که سابقاً بین من و شیخ صدیق ابن شیخ معروف خلیفه حضرت شیخ علاء الدین رخ داده بود رفتیم، و طلاب نزد من گرد آمدند، و دایره افاده به طالبان علم و خدمت مسلمانان وسعت یافت، و تا آخر سال ۱۳۴۸ در آنجا باقی بودم. بعد از عید قربان نامه ای از بیاره به من رسید، پس به بیاره رفتیم و مرشد من حضرت شیخ علاء الدین مرا به مدرسی مدرسه خانقاه بیاره مشرف فرمودند، و در محرم ۱۳۴۸ مدرس آنجا شدم، و زن و فرزندم را نیز به بیاره انتقال دادم، و چون در بیاره مقیم شدم طلاب زیرک به دور من جمع شدند و از هر طرف به بیاره روی نهادند، و به تدریسی وسیعتر و نافعتر از سابق بر حسب امکان خود شروع نمودم. طلاب از من استفاده کردند، من نیز از مناظرات و مناقشات علمیّه و تفکرات دقیقه آنان بهره مند گشتم، همچنانکه از علما و فضیای بزرگ که به زیارت شیخ می آمدند و در بیاره توقف می کردند بهره های علمی فراوان بردم که غالباً بین من و ایشان مکالمات و سؤال و جواب علمی واقع می شد، علاوه بر کتب فراوان و متنوعه در کتابخانه مدرسه بیاره که موضوع مبهمی را برای من باقی نمی گذاشتند جز آنکه بکلی آن را درک و به حافظه می سپردم. و تمام این نعمات بزرگ برای من موجود بود، به اضافه برکات محاسن شریفه نبویه (بر صاحب آن درود و سلام باد)، که در اتفاقی خاص در

۱. این دو سه تار موی ریش مبارک حضرت رسول اکرم (ص) ابتدا در خزانه دولت عثمانی (اسلامبول) بود قریب یکقرن پیش هنگامی که حاج شیخ احمد بن شیخ عثمان سراج الدین (قدس سرهما) در بازگشت از سفر

بیاره موجود بود، به علاوه برکات صاحب‌دلان و دارندگان ارواح لطیفه و انفاس شریفه موجوده در آنجا که نسیم شادمانی و سعادت دارین از آنها استشمام می‌شد. و اضافه بر اینها فراغ قلب و نشاط روحی که با توفیق خدای بزرگ برای من میسر شده بود، آنچنانکه برای امثال من در سن من میسر نبود. و اینها همه رحمت و لطف و برکت از خدای بزرگ و پاک و منزّه بود. پس ستایش برای این نعمتهایی بزرگ و چشمگیر سزاوار اوست، ستایشی که شکر الطاف او را وفا کند، و ازدیاد جود و کرمش را تلافی نماید. مخفی نماناد که حضرت شیخ علاء‌الدین (قدس سره) با توجه خاص مرا تأیید می‌فرمود و با هر چه در دسترس او از استطاعت مادی و معنوی قرار داشت طلاب را بی‌دریغ یاری می‌نمود. از خداوند مسألت می‌نمایم او را به بهترین وجه نیکوترین پاداش عطا فرماید. در خانقاه بیاره و حجره‌های متعدد آن اجتماعی نزدیک به یکصد طلبه از بزرگ و کوچک فراهم شده بود که با جدیت تمام شب و روز در تحصیل علوم و کسب معالی می‌کوشیدند، و در هر برهه از زمان طلاب موجود در مدرسه خانقاه بیاره را به اصناف و درجاتی تقسیم می‌کردیم: دارندگان پایه‌های عالی (مستعد) به میانه خوانان درس می‌گفتند، و میانه خوانان که معرفت و استعداد و قابلیت واقعی داشتند به مبتدیان و تازه خوانان (سوخته‌ها) درس می‌گفتند و دروسی از شرع و سیر پیغمبر و اخلاقیات و تجوید را برای آنان مقرر کرده بودیم بطوری که هر شاگردی از آنان مطابق استعداد خود استفاده می‌بردند. و در مدت تدریس من در بیاره یعنی ۱۳۴۸ تا ۱۳۷۱ در تدریس مناسب و مدام و اجازه دادن به طلاب زیرک موفق بودیم و در آن مدت در بیاره لااقل قریب ۴۵ نفر به نهایت درجه علمی و به اصطلاح به آخرین ماده رسیدند و به اجازه تدریس موفق و خود در نقاط مختلفه مستقلاً مدرس شدند، که در حقیقت هر کدام به مقدار لازم از علوم مسلط و سزاوار تدریس و افاده و ارشاد به حق بودند. که ستایش فقط سزاوار خدای ولی التوفیق است. و چون زمان تغییر کرد و ضعف و پیری بر شیخ غلبه یافت، انتقال از بیاره را برای خود مناسب دیدم، و در فصل بهار برابر با رجب ۱۳۷۱ به سلیمانیه رفتم و

---

حج به ترکیه رفت و از سلطان عثمانی دیدن فرمود، سلطان آترا به عنوان بزرگترین هدیه که لایق چنین شخصیتی دینی باشد به خدمتش تقدیم نمود. بعدها به دو قسمت تقسیم شد: یک قسمت در مرقد شیخ سراج‌الدین پدرش در طولی و قسمت دیگر در مرقد حضرت شیخ ضیاء‌الدین در بیاره قرار گرفت که در صندوق مخصوص و جایگاه ویژه پشت پرده ای منقش نگاهداری می‌شود و روی این پرده قصیده‌ای فارسی در وصف این تبرک عظیم با خطی زیبا قلابدوزی شده است که اینجانب در دوسفر زیارتی به بیاره آنها را زیارت نموده‌ام. علی صاحبها آلاف صلاة وسلام. (مترجم)

در مسجد حاجی خان در ملکندی به عنوان مدرس معین و منصوب شدم، و مسلمانان و دوستان مرا استقبال کردند. و طلاب در آنجا نیز گرد آمدند و اهالی خیر در محله غرفه‌ها و حجره‌های جدید برای طلاب مدرسه ساختند، و مدتی استراحت کردیم و فارغ‌البال به وظیفه پرداختیم، اما تدبیر ما چیزی خواهد و تقدیر خدا چیزی دیگر! و در اوائل تابستان ۱۳۷۴ به شهر کرکوک منتقل شدم، و در تکیه محترم حاج شیخ جمیل طالبانی با آسایش و احترام تمام ماندگار شدم، و به دو پسرش شیخ علی و شیخ عبدالرحمن فقه و اصول فقه تدریس کردم و فی‌الواقع از آندو و از برادران دیگرشان اکرام و تعظیم فراوان یافتیم، و مخصوصاً دو برادر در آسودگی خاطر من می‌کوشیدند، و این خود جزو اخلاق و صفات حمیده آنان و نیز از بزرگواری و مرحمت خاص پدر ایشان بر من بود، که غالباً آه می‌کشید و می‌گفت: کاش من قادر به حرکت و جوان می‌بودم تا خودم شخصاً به خدمت تو قیام می‌کردم، و حقیقهٔ این فقط از اصل بزرگواری و شرافت معنویت و ایمان سرچشمه می‌گیرد، و من در آنجا نیز در عین فراغت و آرامش خاطر به طلاب بسیاری درس می‌دادم، و بحمدالله در کرکوک هم بر اینحال بودم تا اینکه مدرسهٔ سیدنا عبدالقادر گیلانی (قدس سره) در بغداد به وفات مدرس بزرگ مرحوم شیخ محمد قزلبچی بی‌سرپرست و بلا تکلیف ماند، پس به بغداد رفتم و برای امامت عریضه‌ای تقدیم داشتم، و امتحان مربوطه نیز قبول شدم و برای امامت در جامع احمدی نزدیک وزارت دفاع تعیین شدم. سپس عریضهٔ دیگر برای تدریس در مدرسهٔ حضرت شیخ گیلان تقدیم کردم بعد در امتحان مربوطه به آن نیز شرکت نموده موفق شدم و در جامع غوثیه چنانکه خود آرزو داشتم مدرس شدم، و حمد و ثنا از ابتدا تا انتها سزاوار خداست، و شکر و سپاس بر نعمتهای ظاهر و باطن که به ما عطا فرمود لایق اوست، و وقتی در مدرسهٔ جامع مبارک غوثیه مقیم شدم و شمار بسیاری از طلاب کشورهای مختلفه جاوه و ترکیه و مراکش و الجزیره و خود عراق (از اعراب و اکراد) بدانجا روی آوردند، و با من دو مدرس دیگر نیز بودند: ۱- حاج عبدالقادر خطیب، ۲- کمال الدین طائی. و سالها در مداومت بر تدریس و بحث و فحص و افادهٔ کامله بر ما گذشت تا به سال ۱۳۹۳ هجری برابر با ۱۹۷۳ میلادی، وارد شدم و ابلاغ بازنشستگی را دریافت کردم. ولی سادات کرام و نقیبان عالی‌مقام اولاد سیدنا شیخ عبدالقادر مرا مشرف کردند، و به باقی ماندن در محل خودم در حضور و آستانهٔ گیلانی برای فتوی دادن و راهنمایی مسلمانان به احکام شرعی و قیام به امامت در نمازهای ظهر و عصر تکلیف کردند، و من الآن که سال ۱۴۰۱ هجری است در قید حیات هستم، و در حجرهٔ مدرس در جامع حضرت شیخ عبدالقادر (قدس سره) اقامت دارم. اینک تحدثاً بنعمة الله و منه و کرمه علی، می‌گویم که پروردگار در زندگی مرا از جهات بسیاری موفق و منصور فرموده است

که قادر بر شمار و نگهداری و ثبت آنها نیستیم؛ اما اجمالاً مختصری از آن الطاف و نعم را برمی شمارم: ۱- دوام تدریس بعد از اجازه گرفتن و فارغ التحصیل شدنم تا امروز که بحمدالله حتی بعد از بازنشستگی و رسیدن به سن پیری هنوز هم بتدریس و بحث علمی به قدر امکان قادرم و جلسات و حلقات درس و افاده علوم نزد من هنوز تعطیل نشده است، ۲- همیشه در تدریس و خدمات دینی موفق بوده ام و در نظر دوستان و سایر افراد مسلمین و صلحاء مایل به علم و دین محترم بوده ام. ۳- همیشه و مرتباً از لحاظ زندگی مرفه و آسوده خاطر بوده الان نیز بحمدالله در وسعت و آسایش و قدرت و نفوذ می باشم. ۴- خداوند مرا در ۱۳۸۸ هجری به حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت سیدالامام(ص) موفق فرمود در حالی که در رفتن و برگشتنم همراه عده ای از علماء و دوستان بودم. ۵- الحمدلله به فارغ التحصیل کردن و اجازه تدریس دادن به جماعتی از طالبان علم توفیق یافته ام که اگر ایشان را بشمارم از ۵۰ دانشمند بیشترند. ۶- به تألیف رسالات و کتابهایی به زبانهای کردی و عربی و فارسی به شرح زیر توفیق یافته ام:

۱- رساله شمشیرکاری بر فرق نسیم رستگاری در رد کسانی که تقلید و اجتهاد را انکار می نمایند، (فارسی).

۲- رساله ایمان و اسلام که منظومه است به زبان کردی.

۳- رساله اساس السعاده که به زبان کردی در آداب اسلام و ارکان ایمان منتشر شده است.

۴- رساله ناوی چه یات در تاریخ پیمبران بزرگ و احوال ایشان به زبان کردی.

۵- چلچرای اسلام در چهل حدیث شریف و تفسیر آن به زبان کردی.

۶- نورو نجات در مدح حضرت سرور کائنات و یاران او و صفات مبارکه و شریفه آنان به زبان کردی.

۷- مولودنامه و معراجنامه به زبان کردی.

۸- دورشته منظوم به شکل قاموس عربی کُردی.

۹- شه ریعتی اسلام ترجمه ای از کتاب منهاج امام نووی در احکام فقه مطابق مذهب امام

شافعی رضی الله عنه، کردی.

۱۰- بهار و گلزار کردی به نظم و نثر در ارشاد و حکمت و ادب و تفسیر بعضی آیات و

احادیث شریفه.

۱۱- وتاری ثابینی پوروژانی هینی در خطب منبری به عربی و بیان آن به زبان کردی.

۱۲- بارانی ره حمهت به زبان کردی در دین.

- ۱۳- یادی مردان در بیان حال حضرت مولانا خالدی الجناحین و ادبیات و مکتوبات او به زبان کردی.
- ۱۴- دیوانی مه‌وله‌وی و شرح غزلیات ادبی او در تصوف و آنچه همانند آن است به کردی.
- ۱۵- شرح دیوان شاعر کرد مشهور به نالی به زبان کردی.
- ۱۶- دیوان محوی به زبان کردی.
- ۱۷- دیوان فیه‌قی قادرهمه وه‌ندی و تعلیق آن به زبان کردی.
- ۱۸- اقبالنامه حکمت منظوم به زبان کردی. که اینها کلاً چاپ و منتشر شده‌اند.
- ۱۹- کتاب صرف الواضح در علم صرف برای مبتدیان عربی خوان به زبان عربی.
- ۲۰- کتاب مفتاح الآداب در علم نحو که آن نیز برای مبتدیان است، به زبان عربی.
- ۲۱- کتاب خلاصة البیان در وضع و بیان.
- ۲۲- کتاب المفتاح.
- ۲۳- کتاب الورقات.
- ۲۴- کتاب الغریزه.
- ۲۵- کتاب الوجیهة. و این کتابهای چهارگانه در منطق و برحسب درجه بندی مطالب است.
- ۲۶- کتاب المقالات فی المقولات العشرة.
- ۲۷- جواهر الفتاوی، و آن سه جلد است که محتوای فتوای علمای ما واقع در نشر احکام فقهیه است.
- ۲۸- کتاب الوسيلة فی شرح الفضيلة و این کتاب شرح واضحی از مطالب منظومه مسماة به فضیله است، که عالم بزرگوار و ادیب نجیب سید عبدالرحیم ملقب به مولوی آن را به نظم کشیده است و موضوع آن اصول دین است و مجموع اشعار آن ۲۰۳۱ بیت است.
- ۲۹- کتاب مواهب الحمیة فی حل الفریدة است، که اصل فریده منظومه جلال‌الدین سیوطی است و مولوی در شرح خود مشکلات آن را حل و راه فهم آن را آسان ساخته است و این کتابها نیز چاپ شده و بین اهل علم و دین آنها را انتشار داده‌ام. و خدای یکتا را براین توفیق ستایش می‌کنم.
- ۳۰- کتاب نورالقرآن به نظم و نثر در تاریخ قرآن و تجوید و آنچه بدانها تعلق دارد.
- ۳۱- کتاب حج‌نامه در آداب مناسک حج که نثر و نظم است.

- ۳۲- شرح منظومه العقیده المرضیه، از سید عبدالرحیم مولوی.
- ۳۳- کتاب شه مامه‌ی بین دار، در پند و اندرز. این کتابها به زبان کردی هستند و تاکنون چاپ نشده‌اند.
- ۳۴- شرح دیوان ملامصطفای بیسارانی به زبان کردی.
- ۳۵- یادی مهردان در بیان احوال شیخ عثمان سراج الدین طویلی و چهار پسر او و نواده‌هایش به زبان کردی (جلد دوم).
- ۳۶- کتاب پیروان که از خلفای مشهور حضرت شیخ عثمان سراج الدین و اولاد او بحث می‌کند.
- ۳۷- کتاب بنه‌ماله کانی کوردستان که از ترجمهٔ احوال مردان برخاسته از خانواده‌های معروف به علم و دین در میان کردها بحث می‌کند. و این چهار کتاب کردی و هنوز چاپ نشده‌اند. و بحمدالله و المنة اینک به خدمت قرآن کریم نیز توفیق پیدا کردم با تألیف و تحریر تفسیر کردی در ۹ جلد که تاکنون جزء اول و دوم آن چاپ شده و منتشر گردیده است. و جزء سوم آن زیر چاپ است، و از خداوند سبحانه مسألت می‌کنم که ما را به طبع و نشر آن و طبع و نشر سایر جزوات تفسیر (مجموعاً ۹ جلد) موفق فرماید.<sup>۱</sup> و با این ۹ جلد تفسیر تعداد مؤلفات اینجانب به ۴۶ مجلد می‌رسد.
- ۴۷- کتاب نورالاسلام<sup>۲</sup> به زبان عربی که از بعضی آداب و امور اعتقادی بحث می‌کند که دانستن آن برای هر مسلمانی لازم است، و الحمدلله این کتاب نیز طبع و نشر شده است.
- ۴۸- کتاب حاضر که جلودست من است در ترجمهٔ احوال علمای خودمان (کُرد) از زمان قدیم تا امروز. و البته این کتاب اگر چه مانند قطره‌ای از دریا است اما نمونه‌ای مهم و قیمتی است که نسل آیندهٔ ما را به پی‌گیری و دنباله‌روی راه آنان ارشاد می‌نماید، و نیز آنان را به الحاق و اضافه کردن ترجمهٔ احوال مشاهیر و دانشمندان دیگری که بدست من نرسیده است و ایشان بدان دست یابند، وادار می‌کند این ترجمهٔ احوال خودم بود که به برادران تقدیم داشتم.<sup>۳</sup>
- 
۱. الآن که این کتاب ترجمه می‌شود جلدهفتم تفسیر نامی نیز منتشر شده ولی متأسفانه در ایران نسخه‌اش کمیاب است. (مترجم)
۲. این کتاب نیز به وسیله اینجانب به فارسی ترجمه شده و اکنون زیر چاپ قرار دارد - مترجم.
۳. بحمدالله اینجانب احمد حواری نسب بعد از اتمام و انتشار کتاب علمائنا... (کتاب حاضر) يك نسخه از آن را بدست آوردم و اینک آنرا به فارسی برگرداندم تا همگان از زحمت استاد استفاده کنند و به عظمت کردیت بیشتر آشنا شوند.

و از خداوند بهبود حال و مآل خود و سایر برادران و دوستان را با من و کرم بی پایانش مسألت می‌کنم. آمین.

### عبدالله ابن محمد اربلی

عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن اربلی جمال‌الدین ابومحمد جندی معروف به ابن سدید در حدود ۶۶۸ متولد شده است، و از فخر بن البخاری و ابن ابی عمر و دیگران علوم را اخذ و سماع نمود، و حدیث را نیز فرا گرفت. ابن رافع چنین گفته است. و نیز ابن رافع نوشته است که در ۱۶ رمضان ۷۴۱ در قاهره مرده است. و او برادر بدرحسن بن محمد است.

### عبدالله بن موسی جزری

عبدالله بن موسی جزری نزیل دمشق دانشمندی نیکوکار و فهیم و دارای معرفت و ادب و وقار بود، و ملازم خدمت شیخ تقی‌الدین بن تیمیه شد، و در مسجد تنها اقامت گزید، و از فخر بن البخاری و غیره حدیث روایت کرد، بعدها مجاور مکه شده به عبادت پرداخت، و عماد بن کثیر او را ستایش گفته است. در ماه صفر سال ۷۲۵ وفات یافت، و جنازه او برای تبرک در دید عموم قرار گرفت.

### عبدالله بن حسین اربلی

در طبقات اسنوی آمده است: مجد کُردی اربلی، ابومحمد عبدالله بن حسین بن علی اربلی ملقب به مجدالدین که پدر شهاب‌الدین ابن مجد قاضی دمشق بوده است. مجد مذکور به مذهب عارف و به علم قرآنی آگاه بوده است، و شخصی نیکوکار و متدین و عابد و نیکوشنو و خوش اخلاق بود که سماع خیر می‌نمود و به دیگران می‌شنوانید و در کلاس درس می‌گفت. در ذیقعد ۶۷۷ در ۶۶ سالگی وفات یافت. در حاشیه طبقات اسنوی آمده است که کلاس از مدارس شام است. و در قسمت شمال به جامع اموی متصل بوده است، و ملک نورالدین محمود بن زنگی سال ۵۵۵ آن را ساخته است، و در قبرستان صوفیه دمشق دفن شده است. (ذیل مرآت الزمان).

### عبدالله بن قاسم شهرزوری

ابومحمد عبدالله بن قاسم شهرزوری ابن مظفر بن علی بن قاسم، ملقب به مرتضی پدر



قاضی کمال الدین که شرح حال پسر و پدرش بعداً می‌آید، (اگر خدا خواست). ابو محمد به فضل و دینداری مشهور بوده و در موعظه سخنش گیرا و دلپذیر و پر از صنعت تجنیس بود (جناس که یکی از صنایع بدیعی است در سخن او زیاد بود)، مدتی در بغداد اقامت داشت و مشغول فقه و حدیث بود و شعرش مترقی و در فصاحت مقام بلندی داشت. ولادتش در شعبان ۴۶۵ اتفاق افتاد. و وفاتش در ربیع الاول سال ۵۱۱ واقع شد و در قبرستانی که به نام ایشان معروف است به خاک سپرده شد. رحمه الله. در طبقات اسنوی نمونه‌هایی از اشعار او آمده است، از آن جمله است:

یا هند ما جئکم زائراً      الا وجدت الارض تطوی لی  
ولا تثیت العزم عن بابکم      الا تعثرت باذیالی

یعنی: ای هند بدیدار شما نیامده‌ام جز اینکه زمین را زیر پای خود طی شده یافتم و نیت جدایی و بازگشت از درگاه شمارا نکردم جز اینکه دامنم گیر کرد و بواسطه دامنگیری لغزیدم.

### عبدالله بن قتیبه دینوری

عبدالله بن قتیبه نحوی متوفی در سال ۲۷۶ کتاب جامع نحو را تألیف کرد و آن دو کتاب است به نام جامع کبیر و جامع صغیر یعنی مطول و مختصر می‌باشند. و کتاب دلائل النبوة نیز از اوست. و این از کشف الظنون اقتباس شده است. و در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، و گفته‌اند: مزوزی نحوی لغوی صاحب کتابهای المعارف، و ادب الکاتب، است. او فاضلی مورد اعتماد بود که در بغداد سکونت داشت، و در آنجا از اسحق بن راهویه و ابی اسحق ابراهیم بن سفیان ابی بکر بن عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه زیادی و ابی حاتم سجستانی و محدثین دیگر از این طبقه حدیث روایت کرد. و پسرش احمد و ابن درستویه فارسی از او حدیث روایت نموده‌اند و تمام تصانیف او مفیدند، غیر از کتابهایی که در بالا ذکر شد، کتابهایی دیگر نیز مانند غرائب القرآن الکریم، و غریب الحدیث، و عیون الاخبار، و مشکل القرآن، و مشکل الحدیث، و طبقات الشعراء و الاشریه، و اصلاح الغلط، و التفقیه و الخیل و اعراب القرائات، و الانواء، و المسائل و الجوابات، و المیسر و القداح و غیر اینها، دارد. ولادتش ۲۱۳ و وفاتش ذیقعد ۲۷۰ یا ۲۷۱، و گفته‌اند: اول رجب، و گفته‌اند: نیمه رجب سال ۲۷۶ هجری بوده است و قول اخیر اصح می‌باشد. و فوت او ناگهانی بود، فریادی کشید که از دور شنیده شد، سپس فوت کرد. رحمه الله تعالی. پسرش ابو جعفر احمد بن عبدالله فقیه بود و تمام مصنفات پدرش را از او روایت می‌کنند، او قاضی مصر شد و در ۱۸ جمادی الآخر

سال ۳۲۱ در حالی که بر مسند قضا بود مرگ او فرا رسید. و مولدش بغداد بود. رحمه الله.

### عبدوبن سلیمان کردی

عبدوبن سلیمان کردی قصیری متوطن در جبل اقرع از توابع حلب شافعی بنده صالح و صوفی و خلوتی مشهور است یکی از علماء به زیارت اورفت در اطراف خانه او چارپایان دید که برای زائران شمرده نمی شدند، پس در دل خود گفت که برای چارپای خود علف بخرد، از ترس اینکه مبادا میان اینهمه چارپایان فراوان از گرسنگی بمیرد، او می گوید: چون وارد حضور شیخ شدم بداهه به من گفت آیا از نبودن علف می ترسی چارپایت بمیرد، گفت دانستم که قصد مرا کشف کرد (با مکاشفه و کرامت نیت مرا دانست). شیخ در حالی که از وفور برکات و کرامات ستاره روشن و بنده ای مقبول حق و مطلوب خلق بود در ۹۴۴ فوت کرد. از کتاب جامع الکرامات نبهانی.

### عبدالله کردی بغدادی

عبدالله کردی بغدادی و بعداً دمشقی ابتدا به درس و تحصیل علوم اشتغال جست و بر امثال خود تفوق یافت، سپس حال او عوض شد و کتابهایش را به آب انداخت و راه طریقت و سلوک را پیش گرفت، و در تصوف به درجه و مقامی عالی نائل گردید، و به دمشق رفت و در کلاسه که اسم مدرسه ایست، سکونت گزید. مشهور است که او یکی از ابدال هفتگانه بود و کرامات مشهور داشت، گفته اند گاهی يك هفته نمی خورد و نمی آشامید، و گاهی به قدر غذای ۷ نفر می خورد. شخصی از مشاهیر دمشق که دوستار او بود، به نام رجب یکبار او را زیارت کرد که تب داشت، شیخ به او گفت: تب را گرفتم، و تمام عمر از تب شفا یافت (هرگز دچار تب نشد). و گفته اند که شیخ وقتی به بستان واعظ در دمشق وارد شد، به واعظ گفت: ای سرور ما يك اشرفی به تو عطا کردیم و بعد از چند روز همان اندازه برای او وظیفه قرار دادند (به حقوقش اضافه کردند). و خلیل پاشا نائب شام زیاد او را دوست داشت و فراوان به زیارت او می آمد. وقتی عزل شد، شیخ او را به درجه ای بالاتر اشاره کرد، که به او می دهند. و سه دفعه به او گفت: ما ترا به خدا سپردیم. وقتی به سرای حکومتی رسید، وزیر بزرگ شد، و پدر زن سلطان گردید پس اشاره شیخ صاحب ترجمه به وقوع پیوست. وفاتش تقریباً در سال ۱۰۰۳ در دمشق بوده است، و در مقبره فرادیس دفن گردید. انتهی. از کتاب خلاصة الاثر.

### عبدالله کردی

عبدالله کردی شافعی علوانی امام علامه که نجم الغزی در کتاب ترجمه خود او را نام برده است: او می گوید: بارها از شهر خود به حج بیت الله رفته و چند بار وارد شام شده در آنجا از بدرالغزی و غیره کسب فیض نموده طریقت را از سیدی ابی الوفا ابن شیخ علوان حمیدی اخذ کرده است و چون به او اجازه داد (اجازه نامه کوچکی برای او نوشت). پس گفت: ای سرورم: اجازه بزرگ برایم بنویس، گفت: اجازه بزرگ چیست؟ به او جواب داد آن کتابی است که صفتش چنین و چنان است، و رنگ جلدش به فلان صنعت است و زیر تمام کتابهاست و واقعاً نیز همینطور بود. پس شیخ ابوالوفا گفت: چه کسی ترا به آن خبر داد؟ آقای من و شیخ و سرور من شیخ کبیر علوان و شب در خواب به من خبر داد و فرمود: به ابوالوفا بگو: اجازه بزرگ به تو عطا کند و بدانچه گفتم، اشاره فرمود: پس شیخ ابوالوفا با اجازه پدرش اجازه کبری به او داد. نجم می گوید: شیخ ابوالجود تبرونی حنفی مفتی حلب در تاریخ روز سه شنبه ۵ جمادی الاولی سال ۱۰۱۲ هجری این حکایت را برای من بازگفت. وفات صاحب ترجمه در شهر خود بعد از آنکه مدتها در دمشق می زیسته است حدود سال ۱۰۰۶ هجری اتفاق افتاده است.

### عبدالله گلالی

عبدالله گلالی کردی. ابراهیم فصیح حیدری در ترجمه او گوید: فهامه معمر عبدالله گلالی کُردی بسیاری از فحول علما از او کسب علم نموده و اجازه گرفته اند مانند: شیخ علامه احمد گلالی، و شیخ علامه ابراهیم رمکی و دیگران. و او علوم را از علامه فهیم محمدبن آدم، و او نیز از علامه بزرگ محمدبن عبدالله بایزیدی و او نیز از بزرگترین محققان علامه زمان امام همام جدماصبغه الله حیدری اخذ علم و کسب فیض نموده اند. خداوند همگان را ببخشاید.

### شیخ عبدالله خربانی

اما نسب او: عبدالله بن شیخ اسمعیل بن شیخ محمد کوسج ابن سیدخضر ابن سیداوین ابن سیدنورالدین ابن سیدعوض از نسل امام حمزة ابن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم اجمعین است. اما ولادتش: این فاضل بزرگوار در حدود ۱۱۵۹ هجری مطابق آنچه محمدعلی قره داغی در مجله علمی کردی (۲/۲) نوشته است: در قریه خربانی واقع در شمال فرمانداری حلبجه متولد شد. و اما تحصیلاتش: بر کسی پوشیده نیست که او از بیت علم و فضل و کرامت، و

پدرش شیخ اسمعیل از اهل علم بوده است، چون بحد تمیز رسید، قرآن کریم را نزد پدرش ختم کرد، سپس کتب کوچک متداوله در دین و اعتقاد را به درس خوانده سپس مبادی علوم عربیه را شروع کرد، و از مدارس نزدیک مانند مدرسه بیاره و خورمال و حلبجه که همیشه با طلاب و مدرسین مشهور آباد بوده اند استفاده کرد. و چون بحد کمال رسید در بلاد منطقه شمال طبق اصول معموله به گردش در جستجوی علم پرداخت، و در قریه تهره مار از ناحیه سوردانش در مدرسه سیدعبدالکریم در شهر کرکوک طبق نوشته ای که به خط خود او در آخر یکی از کتابها موجود است و بالاخره در مدرسه علامه بزرگوار سیدخضر حیدری بن احمدثانی حیدری بن حیدر بن احمد اول بن حیدر درس خواند. او پسر عم علامه مشهور عراق مولانا صیغه الله کبیر حیدری بوده، و تا هنگام رسیدن به نهایت نزد علامه سیدخضر باقی ماند و بر دست او فارغ التحصیل شد، و اجازه تدریس علوم و گواهی نامه پایان تحصیل را از او گرفت. و چون مجاز شد به قریه خهریانی (زادگاهش) بازگشت، و بوجه تحقیق و بر مبنای فکر سلیم و اخلاصی که سزاوار او و پشت کار او بود مشغول تدریس شد، و طلاب اذکیا و جویندگان واقعی فضل که در فهم و محکم کاری و تدقیق مشهور بودند به دور او گرد آمدند، از آن جمله حضرت مولانا خالد نقشبندی از عشیره میکائیلی که بعد از اتمام تحصیلات علوم ظاهره علم تصوف و عرفان و تربیت روحی را نیز کامل نمود و یکی از اقطاب بزرگ علم و ادب و ارشاد و خدمات اسلامی گردید. و دیگر ملا احمد حلبجی، و دیگر ملا معروف بن طالع و دیگر ملا یوسف نشاری، و ملا یاسین طویلی، و ملا محمد زهاوی مشهور که در حدود ۵۰ سال مفتی پایتخت عراق بود، و ملا خضر مشهور به نالی ادیب و شاعر مشهور، و بسیاری دیگر از فضلاء نام آور. و همانا مترجم له یکی از نوابغ روزگار بود در جمع علوم دینی و عربی از صرف و نحو و منطق و بلاغه و اصول فقه و... و او مکرر و مرتب مطول علامه سعد تفتازانی را تدریس می فرمود، بواسطه محکمی عبارات و غموض اشارات و در برداشتن اسرار بلاغت در آیات قرآن کریم. و آنچه در منطقه اشتهار داشت این بود که یکی از طلاب علوم نزد او درس می خواند، کتاب مطول را تمام کرد، و اجازه گرفت، و به وظیفه تدریس در محل دیگر پرداخت، و ازدواج نمود و پسری آورد، و چون این پسر نیز رشد کرد به مدرسه استاد پدرش (شیخ عبدالله خریانی) آمد و علوم را تکمیل کرد و مطول را در حضورش با تاسی از پدر خواند و فارغ التحصیل شد. بعدها او نیز ازدواج کرد و صاحب پسر شد که پسر او هم پس از تمیز و رشد لازم به تحصیل شروع نمود، و چون به مرحله اخیر در علم رسید به مدرسه استاد پدر و جدش (صاحب ترجمه) رفت، و او هم مطول تفتازانی را در خدمت استاد جد و پدرش فرا گرفت، و از دست مبارک علامه شیخ عبدالله خهریانی، اجازه گرفت (تا

سه پشت در يك خانواده از فیض و برکت او بهره مند شدند). صاحب ترجمه هیچگاه از ده خریانی دور نشد، و مرتب از مردم کنار، و فقط با تمام وجود آماده و در خدمت دین و دانش بود به مدت ۵۰ سال یا کمتر. سپس به خانقاه مولانا خالد در سلیمانیه آمد، بعد از آنکه مولانا در حدود ۱۲۳۸ آنجا را ترك نمود. و طبق حکایاتی که از مردم شنیده ام اعتقاد شخص من (مؤلف) این است که انتقال علامه خریانی بدانجا بعد از تاریخ ۱۲۴۲ یعنی بعد از وفات مولانا خالد در شام بوده است. و البته شیخ عبدالله خریانی در سلیمانیه دیری نپائید، و کمافی السابق به خریانی بازگشت. اما زندگی اجتماعی او حلقه ای از حلقات زنجیر طلائی (هنرها و صفات حمیده متعاقب هم) بود. زیرا او با علمای بزرگ و اشخاص برجسته و نجیب که در علم و عمل و شخصیت علمی و اجتماعی زبانزد عموم بودند، مانند مولانا ابراهیم بیاری که یکی از ۲۵ دانشمند از سلسله واحد علم و تدریس بود، و مولانا جلال الدین خورمالی که یگانه روزگار خود بود، و غیر آنان از علمای برجسته، مجالست داشت، و این مجالست و انس و الفت همواره همراه با ادبیات و اشعار و کشف مسائل علمی و ادبی و فقهی و اجتماعی بود. علاوه بر آن علامه خریانی شخصی محبوب و در بین مردم محترم و معزز، مخصوصاً مورد احترام شایان در نظر امراء بایان بود، که این امراء از دل و جان با پول و کتاب و مخارج زیاد و تأمین بودجه برای خدمت به مدرسه و مراجعه کنندگان و طلاب و مهمانان او خدمت می کردند، به نحوی که اگر بحث را بطور کلی و مجموع بیان کنیم احتیاج به کتاب جداگانه ای داریم، پس عمرش با بزرگواری و جلال و شکوه و سعادت واقعی گذشت. باید دانست مرحوم مترجم له مناسبت و محبت و الفت و ارادت به مرحوم حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی داشت که او خلیفه مولانا خالد بود، و در آن ایام در بیاره سکونت داشت. و حضرت سراج الدین دو دختر از دختران خود را برای دو پسر از پسران شیخ عبدالله خریانی ازدواج فرمود. شیخ عبدالله ۵ پسر بجای گذاشت که از علمای بزرگ بودند و ایشان عبارت بودند از: شیخ محمود که ساکن حلبجه و مفتی آنجا بود، و شیخ محمد و شیخ معروف و شیخ عبدالکریم و شیخ عبدالرحیم. رحمهم الله. این دانشمند معظم ۹۵ سال در خدمت علم و دین زحمت کشید، و بالاخره در ماه رجب ۱۲۵۴ هجری به جوار رحمت حق انتقال یافت، و در مقبره قریه به خاک سپرده شد. خاکش پاک و بهشت جایگاهش باد.

### ملا عبدالله آلانی بیتوشی

او شیخ عبدالله بن ملامحمد بیتوشی آلانی است که در قریه بیتوش در حدود سال ۱۱۳۵ یا کمتر متولد شد، و در آن قریه بین خانواده و عشیره خویش رشد کرد و خانواده اش از اهل علم

و ادب و عزت و افتخار بودند، وقتی به سن تمیز رسید طبق معمول داخل مدرسه تعلیم قرآن گردید در اندک مدتی قرآن را ختم کرد، پس کتب متداوله فارسی مانند گلستان سعدی که در نصایح و حکم و آداب پسندیده و امثال آن تألیف شده است به درس خواند، آنگاه به آموختن علوم عربیه در مدرسه ای که پدرش آنجا مدرس بود، همان پدری که در علوم عقلی و نقلی مقام والائی داشت و طلاب را تدریس می نمود و به آنها از برکات علم خود بی دریغ فایده می رسانید، مشغول شد. خانه او خانه علم و فضل و تدریس و خدمت به دین بود، و علمای بزرگی از آن برخاسته بودند که یکی از آنان ملامحمد پدر بیتوشی، و دیگری خود ملا عبدالله بیتوشی، و برادر تنی او ملامحمود بود که از لحاظ سن از ملا عبدالله هم بزرگتر بود، بیتوشی چنانکه گفتیم در مدرسه پدرش به آموختن علوم اشتغال داشت و در حالی که در سنین اوائل بلوغ بود پدر بزرگوارش به رحمت و نعمت ابدی انتقال یافت. پس بیتوشی ناچار شد نزد استاد ماهری برود که برای او در تدریس علوم مفید و در حقیقت نفس او قدسی باشد همچنانکه پدرش اینچنین بود. از این جهت نزد علامه فهیم و یگانه عصر ملامحمدابن الحاج در قریه سنجوی به فرمانداری سردشت رفت و نزد او به تحصیل دانش پرداخت، و چند سال ملازم خدمت او بود تا اینکه در اصول و فروع علوم عربیه پخته شد سپس به قریه ماوران در قصبه اربیل رفت، و مدتی نیز در آنجا اقامت کرد، و از علوم صاحب فضل ظاهر و نور با هر مولانا صبغه الله حیدری ابن ابراهیم حیدری استفاده و کسب فیض کرد که او در این هنگام در ماوران مدرس بود پیش از آنکه به دارالسلام بغداد برود، پس نزد او علوم عقلی و نقلی که تدریسش متداول بود خواند تا به نهایت درجه ای که در بین محصلین کردستان معمول بود رسید (فارغ التحصیل شد) و به مسقط الراس خود یعنی قریه بیتوش بازگشت، ولی در آنجا قرار نگرفت و ماندن درجائی که برای وصول آرزوی او مساعد نبود، او را خوش نیامد. پس تصمیم گرفت که از آنجا رو به بغداد یا بالاتر برود، و در حقیقت برای این قصد انگیزه ای ظاهر نکرد، و ترك این زادگاه و وطن با وطن و محل دلخواه خودش که رفقا و همنشینان پاکدل و باصفا در آنجا باشند مساوی نبود، علاوه بر وجود اقوام و نزدیکان و دوستانش در آنجا که بریدن از همه اینان کار مشکلی بود. و اعتقاد من بر آن است که داعی و سبب خروج او از وطن چند مورد بود:

۱- مدرسه پدرش را مدرس دیگر اشغال کرده و به سهولت ممکن نبود که آن را برای خود یا برادرش ملا محمود بازستاند، و این بواسطه دوری آنان از آنجا بعد از وفات پدرشان بود، علاوه بر اینکه دریافته بود که اگر در بازگشت به مدرسه پدرش اصرار کند بین او و برادران و افراد عائله اش ممکن است فتنه ای ایجاد شود.

۲- تنگی معیشت در ناحیه از لحاظ اقتصادی و ندرت وجود محل مناسب برای تدریس بطوری که در رفاه باشند، و استعداد اجتماع طلاب در آنجا فراهم باشد.

۳- وجود آتشفشان و التهاب درونی در دل از کثرت علم و معرفت به قواعد علوم و دوست داشتن دست یابی به مقامی که شرایط بروز دادن معلوماتش با احترام و قدرت فراهم باشد.

به هر حال بیتوشی با برادر بزرگش ملا محمود که در مسافرت او را بجای پدر و استاد خود گرفته بود، عزم سفر کردند و به قصد بغداد از وطن خارج شدند، و بخدمت استادان علامه سرشناس در میان علمای عراق صیغه الله افندی حیدری کبیر که بیتوشی در ایام تحصیلش در ماوران نزد او کسب فیض نموده و درس خوانده بود در اوائل نیمه دوم از قرن دوازدهم هجری رسیدند، و او را زیارت کردند، و این زیارت قبل از ۱۱۷۰ هجری بود و در خدمتش مدتی دیگر باقی ماند، سپس هر دو برادر از بغداد خارج شده رو به بصره رفتند، و ظاهراً قصد بصره یا جای نزدیک به آن یا هر جا که خدا مقدر کرده باشد داشتند، پس به بصره و سپس به کویت و سواحل خلیج فارس مسافرت کردند و به ولایت احساء از توابع هجر در بحرین رسیدند. پس به امر حاکم شهر شیخ عرعر برادرش ملا محمود به مدرسی یکی از مدارس آنجا منصوب شد، و خود بیتوشی (صاحب این شرح حال) نیز در مدرسه دیگر (غیر مدرسه برادرش) به تدریس نشست، چنانکه محقق شیخ ملا محمد خال در کتاب خود به عنوان البیتوشی نوشته است. و هر دو برادر در احساء باقی ماندند، و تا سال ۱۱۷۸ هجری به تدریس و تألیف پرداختند، و ملا عبدالله با شیخ احمد بن عبدالله انصاری خزرچی احسانی که بعدها حاکم احساء شد تماس گرفت، و او کسی است که بیتوشی منظومه مشهوره به کفایه را به نام وی تألیف کرده است، و میان ایشان علاقه ای محکم و برادری صادقانه و خالصانه حاصل شد. شیخ محمد خال حفظه الله می گوید: که مدرسه ملا عبدالله در شهر میرزا از استان احساء بود، و بین او و برادرش ملا محمود مراسلات موجود بود، و بوسیله نامه از حال همدیگر باخبر می شدند، چنانکه خود بیتوشی بعد از فراغت از نوشتن منظومه ابن ارسلان دمشقی عباراتی نوشته است که عیناً نقل می شود: «سپاس سزاوار خدای یکتا است برای اتمام این منظومه مبارکه از شیخ عالم زاهد محقق مدقق ابن ارسلان الدمشقی که خدا تربتش را پاك دارد و از طرف ما به او جزای خیر دهد، بر دست فقیر عبدالله کردی در استان احساء از هجر بحرین در شهر میرزا به سال ۱۱۷۱ در سلخ ذیقعه، آه...» و ایضاً در آخر کتاب بهجة المرضیة به خط خود نوشته است «الحمد لله مقابله نسخه مصححه در نهایت دقت تصحیح خاتمه یافت، با بذل کدیمین و عرق جبین از طرف

فقیر کاتب نسخه عبدالله، و استاد عالم عامل برادر نسبی شیخ محمود در هجر بحرین آه از ذلت غربت. به تاریخ ۱۱۷۲ هجری». سپس در پشت کتاب فراید القلائد فی مختصر شرح الشواهد چنین نوشته است: «سپس داخل در تملک بنده کوچک محتاج به خدای بی نیاز عبدالله بن محمد کردی آلانی بیتوشی در احساء در حدود هجر بحرین در اواخر سال ۱۱۷۵ بخیرید شرعی گردید». و بالاخره در آخرین صفحه کتاب مذکور نوشته است: [مقابله شد بر دست حقیر عبدالله کردی در عصر چهارشنبه روز نصف محرم الحرام ۱۱۷۶ با سه نسخه، و آغاز مقابله روز ۲۷ ذی الحجه بود، و این مقابله در هجر بحرین به انجام رسید]. سپس با این دو شعر کتاب مذکور را به خط خود تقریظ کرده است:

اشکر صنیع الفاضل العینی، فکم عادت علیک من العلوم عوائد  
ان کنت تشهد بالکمال لغیره فله علی دعوی الکمال (شواهد)

یعنی: تشکر کن کار فاضل عینی را، چه بسیار فوآندی از علوم بر تو عائد گردیده است. اگر تو به کمال و فضل دیگری شهادت دهی گواهان زیادی بر رد دعوی کمال شهادت می دهند. سپس بیتوشی و برادر بزرگش میل وطن کردند و با هم به قریه بیتوش بازگشتند و حاکم آنجا به پیشباز آنان آمد و خوش آمد گفت، و اهل قریه و علماء اطراف به دیدار و زیارت ایشان آمدند. پس شیخ محمود بجای پدر نشست و پرچم تدریس را در آنجا برافراشت تا وفات یافت، رحمه الله. اما صاحب ترجمه تا اوائل سال ۱۱۸۰ در آنجا مقیم بود، و در ۱۱۷۹ در بیتوش بر منظومه خود در علم عروض و قوافی شرح نوشت، و در آخر شرح می گوید: «این شرح در نواحی کرد در سال ۱۱۷۹ در مدرسه تابستانی بیتوش ایام حکومت یوسفیه (منسوب به یوسف بن شیخه بیک بیتوشی حاکم مقاطعه بیتوش) تمام شد». و در اوائل سنه ۱۱۸۰ هجری در بیتوش رساله ای به استاد ملا محمد ابن حاج حسن در قریه هه زارمه رد نوشت. سپس ملا عبدالله بیتوشی بار دوم در اوائل سال ۱۱۸۰ به احساء رفت، در بصره نزد دوستش شیخ درویش گوازی عباسی از آل عبدالسلام وارد شد، و بعد از مدتی از طریق دریا به احساء رسید. چنانکه در آخر حاشیه ای که برهامش کتاب البهجة المرضیه فی شرح الالفیه نوشته است، می گوید: «از نویسنده اش عبدالله در نهایت تلاطم امواج و اضطراب دریای بیقرار و آرام و پرهیجان، که خداوند بزرگ از آن و سایر مهالک ما را نجات دهد در سال ۱۱۸۰ هجری» که در همان سال به احساء رسید. و آنچه در آخر جزء ثانی از کتاب تحفة المحتاج نوشته است ما را بر این ادعا دلیل است، آنجا که می گوید: «مقابله با تعدادی نسخ صحاح کامل شد، در اوائل شهر ربیع الاول در احساء به سال ۱۱۸۰ هجری» و در سال ۱۱۸۰ بدست خودش يك نسخه از اجزاء



اربعه شرح البهجة الوردية الصیغره برای شیخ الاسلام قاضی زکریا الانصاری استنساخ کرد، که در آخر جزء اولش می‌گوید: «کاتب حقیر آن عبدالله بن محمد آلانی بیتوشی خانخلی می‌گوید: فراغت حاصل شد از نوشتن آن روز یکشنبه سلخ صفر سال ۱۱۸۱ از هجرت پیغمبر (ص). و در آخر جزء دوم می‌گوید: این جزء در عصر روز دوشنبه اواسط ربیع الآخر سال ۱۱۸۱ هـ در احساء معموره و آباد تمام شده است. و در آخر جزء سوم می‌گوید: عصر پنجشنبه سلخ جمادی الاول سال ۱۱۸۱ به انتها رسید، و اما آخر جزء چهارم خراب شده و تاریخ فراغت از آن معلوم نشد» و در آخر سال ۱۱۸۱ بیتوشی به درد گریه از علاقه شدید به وطن دچار شد، پس به بیتوش میان اقوام و نزدیکانش بازگشت و مدتی طولانی آنجا بود و در اواخر شعبان ۱۱۸۶ از بیتوش به قریه هزارمرد به زیارت استادش ابن الحاج مدرس رفت، و آنجا با خط زیبای خود تقریظی به نثر و نظم بر رساله استاد مذکور به نام: ایقاد الضرام علی من لم یوقع طلاق العوام که در همان سال تألیف شد و به خط خود مؤلف نوشته شده است، نوشت. که در آخرش می‌گوید: «تمام شد به دست تقریظ کننده سال ۱۱۸۶ هجری.» چنانکه او به خط خودش حاشیه‌ای بر متن جزء سوم از شرح البهجة... که شرح آن گذشت، نوشته و در آخرش می‌گوید: «تمام شد در شب نصف رمضان سال ۱۱۸۶ در قریه هزارمردمرد به قلم فقیر عبدالله بن محمد. عفی الله عنهما» و رفتن بیتوشی به قریه هزارمرد مصادف شد با زمان وجود شیخ معروف نودهی در آنجا که نزد ابن الحاج شاگرد بود، و نودهی در آن هنگام ۲۰ ساله بود، بیتوشی ۵۰ سال از عمر خود را گذرانده و به عنوان مهمان در حجره مخصوص شیخ معروف وارد شد، و در مدت بقاء بیتوشی در آنجا هم صحبت بودند، و شیخ معروف از صحبت او استفاده بسیار کرد، و باب الهام و القاء نظم و نثر و ادب مترقی بر او گشوده شد، و خداوند بر گشودن ابواب توفیق قادر است. و در اواخر سال ۱۱۸۸ هجری برای سومین و آخرین بار بیتوشی کردستان را ترک نمود و به بغداد و از آنجا به بصره رفت، اوائل سال ۱۱۸۹ به بصره وارد شد، و در مدرسه رحمانیه آنجا به عنوان مدرس تعیین گردید، و بعد از فاصله کمی صادق خان زندی با لشکریان خودش بدانجا هجوم آورد و ۱۶ ماه شهر را محاصره کرد، و بیتوشی در تله محاصره افتاد، و بعد از گذشت يك سال از محاصره به نظم الزواجر واقتراف الکبائر تألیف شیخ ابن حجر هیتمی، شروع کرد و در ماه صفر آن را به اتمام رسانید، و در اواخر سال ۱۱۹۰ بصره را ترک کرد و برای سومین بار متوجه احساء شد در حالی که او در دهه ششم (بین ۵۰ و ۶۰ سالگی) از عمرش بود، بطوری که در اواخر منظومه‌اش این موضوع را بطور روشن می‌گوید:

نظمتها فی بلدة الاحساء لازال محمياً من الاعداء

و حین من الله بالا تمام ارختهاب (.. احسن الختام)<sup>(۱)</sup> یعنی: آن را در شهر احساء به نظم آوردم که همیشه از سختی جنگ محفوظ باد. وقتی که خداوند بر اتمام آن بر من منت نهاد آن را به (احسن الختام ۱۱۹۰) مورخ ساختم. و در این فاصله اخیر الکفایه را در آن تنظیم کرد و آن را بنام حاکم احساء (شیخ احمد احسانی) ترتیب داد و به او تقدیم کرد، و بواسطه این عمل حاکم از او استقبال و تکریم فراوان نمود، و دنیا به بیتوشی روی آورد، و به وسعت زندگی از لحاظ مادی و ترقی معنوی نائل شد، و از طرف حاکم و ادبا و وجها به انعام و اکرام و مقام رسید که جز عده ای انگشت شمار بدان مقام و درجه و احترام نرسیده اند چنانکه صدق این مطلب از بعضی فقرات رساله اش به عبدالله حیدری ابن مولانا صبغة الله کبیر حیدری که به رساله عراقیه مشهور است آشکار و استنباط می شود، آنجا که می گوید: «و تاریخ طوری پیش آورده است که الآن من در احساء در بهترین گلزار زندگی مرفه هستم که بسیار سرسبز و شاداب است (کنایه از غایت رفاه زندگی است)، و در جامه رسای سلامتی و آسایش و تندرستی و دوری از غم و الم در میان سروران بخشنده و با سخاوت می بالم که احترامم نگه می دارند ولی از مکروریا دورند، و سفره اطعام گسترده اند، اما خود بی طمع می باشند، و دارای افتخار و غرور انسانیند، و ترسی از کس ندارند، با دقت و تفکر به نکات تازه علمی دست می یابند، ولی به مناہی و ملامی ارتکاب نمی کنند، گفتگو با آنان خستگی آور نیست، و همراهی و همگامی آنها بی مخافت است، اخلاق آنها به لطافت و پاکی نسیم است، و گفتگو با آنان به شیرینی و گوارائی شراب تسنیم است، اسبهای اصیل ایشان در میدان تفاخر نمی لغزند، و گردن آنان در برابر متکبران خم نشود، و سنگ چخماق ایشان در برابر بخشش سرسختی نکند<sup>۲</sup>، نزد آنان چنانکه سزاوار بود ثابت قدم بودم، و هر حکمی که از دهان من بیرون آمد یا بر قلم من جاری شد برای آنان قابل اجرا و محترم بود.

لا عیب فیهم سوی ان النزیل بهم یسلوعن الاهل والاوطان والحشم  
یعنی: اهل احساء عیبی ندارند، جز اینکه از غایت مهماندوستی آنها مهمانان خانه ها و خانواده ها را فراموش کنند.

و قابل ذکر است که این حاکم (شیخ احمد احسانی) علاوه بر اینکه سیدی مورد احترام و اطاعت مردم و حاکمی صاحب کرم بود، شاعری ماهر و ادیبی دانشمند و باریک بین و نازک

۱. جمله (أَحْسَنُ الْخِتَامِ) داخل پرانتز تاریخ اتمام منظومه است.

۲. کنایه از سخاوت دائم و عدم بخل و خست در مجالس و مشاهد جوانمردان است.

خیال بود (تمام صفت شاعر در او جمع بود)، و علاقه او به بیتوشی علاقه علمی و روحی و ادبی محکم بود، پس بیتوشی در سایه عزت و بخشش او آرام گرفته، حاکم نیز آنطور که لایق شأن و مقام علمی بیتوشی بود، او را تکریم می نمود و دائماً با مال و جاه دست کرمش به سوی او دراز بود و او را کمک می کرد و به رعایت مقام علمیش او را زیر سایه چتر کرم و رعایت خود گرفته بود، و به این مناسبت بین آنان اشعار و ابیات و نامه های منظومی می گذشت، که مقدار پیوستگی این دو ادیب را منعکس می کنند. بیتوشی با دختر قاضی احساء شیخ عبدالقادر ازدواج نمود، و این زن دخترانی نجیبه و عقیفه را برای او دنیا آورد، بدلیل گفته خود در یکی از قصائدش:

انقلت ظهري بنات عدةٍ لم اطق منها نهوضاً و قیاماً  
یعنی: یار دوش مرا دختران متعددی سنگین کرده اند که بواسطه آنها توانائی بلند شدن و ایستادن ندارم.

و یکی از این دختران فاطمه زهراست که سال ولادت او را ۱۱۹۳ تاریخ زده است چنانکه گوید:

سئلت عن تاریخ میلاد ابنتی فاطمة الزهراء بامتحان  
فقلت لولا ما یضاهی قدها من غصن بان کان (غصن بان)  
یعنی: تاریخ تولد دخترم فاطمه زهرا را بطور امتحان از من پرسیدند. گفتم اگر قد او شبیه شاخه درخت بان نبود، خودش شاخه بان<sup>۱</sup> بود.

و غصن بان به حساب ابجد ۱۱۹۳ می باشد، که تاریخ ولادت فاطمه است و بالجمله بیتوشی بعد از آنکه در احساء توطن کرد به تصنیف و تدریس شروع کرد، و طلاب از هر سو قصد خدمت او کردند، و مرتب به تدریس و تألیف پرداخت تا به رحمت خدا پیوست. بیتوشی در سال وفاتش برای زیارت دوست خود شیخ احمد بن شیخ درویش عباسی، از احساء به بصره آمد و پس از اندک مدتی از وصولش به بصره وفات یافت. خداوند او را زیر چتر کرم و رحمت خود گیرد. البته مرض الموت او ظاهراً گرمزدگی و درد سختی بود که او را متالم نمود، در سنی قریب ۸۰ سال. پس در بصره در حال غربت دور از اولاد و اقارب و زادگاه دنیا را وداع گفت. و در زبیر در مقبره حسن بصری بخاک سپرده شد. خداوند از او و ما و سایر مسلمانان خشنود باد. و قبرش برای مردم این زمان معلوم نیست و سال وفاتش ۱۲۱۰ یا ۱۲۱۱ بود. خاک او پاک و بهشت جایگاهش باد.

۱. بان: درخت سرو است.

شیخ محمد خال حفظه الله در رساله خود گفته است که شیخ عثمان بن سند نجدی و انلی که شاگرد بیتوشی بوده است در کتاب خود سبائك العسجد در صفحه ۴۲۸ می گوید: «شیخ احمد عباسی چند روز بعد از ورود شیخ عبدالله به بصره برای او مدرسه ای بنا نهاد به امید توقف و توطنش در آنجا. اما دست تقدیر آنان را از رسیدن به آرزوهای خود مانع شد، و مرگ مدرس را دریافت، پیش از آنکه آرام گیرد و تدریس کند، و واقف را قبل از انجام وظایف نابود کرد. خداوند هر دورا رحمت کند آن رحمت که بر نیکوکاران نثار کند، و باران عفو و مغفرت خود را بر روان آنان ریزان کند.

### عبدالله سنجاری

عبدالله بن علی بن عمر سنجاری حنفی معروف به قاضی صور تاج الدین ابو محمد فقیه فرضی که در فقه و اصول حدیث و عربیت و لغت مشارک و صاحب سهم بزرگ بود، در سنجار متولد و در دمشق فوت کرد. از آثار او: بحر الطاوی فی الفتاوی، و نظم المختار لابن مورود الموصلی، در فروع فقه حنبلی. و نظم السراجیة فی الفرائض، و نظم سلوان المطاع لابن ظفر. این دانشمند در ۷۲۲ هـ متولد و در ۸۰۰ هجری مطابق ۱۳۹۸ م، فوت کرد.

### عبدالله الوانی

عبدالله بن محمد بن ابراهیم دمشقی حنفی معروف به الوانی شرف الدین محدث در دمشق فوت کرد. از آثار او: اربعون بلدانیه در حدیث است. و به سال ۷۴۹ هجری مطابق ۱۳۴۸ میلادی وفات یافت.

### عبدالله ماردینی

عبدالله ماردینی (جمال الدین) فلکی است، از آثارش کتاب: النجوم الزاهرات فی العمل بر ربع المقنطرات است که در ۸۴۳ از تألیفش فراغت یافته است.

### عبدالله ربتکی

عبدالله بن احمد ربتکی موصلی فقیه ادیبی است که در موصل فوت کرد، از آثارش منظومه ای در اشکال اربعه و المنهاج فی بیان احکام العشر و رساله ای در بیان طائفه رافضیه و مختصر الزواجر شیخ بن حجر که آن را زواهر الزواجر نامیده است. و الهدی الحکام الی

خیر الاحکام است. در ۱۱۵۹ هجری فوت کرد، برابر با ۱۷۴۶ میلادی.

### ملا عبدالله اول

ملا عبدالله اول ابن ملامحمد مشهور به ملازاده ابن ملا ابراهیم بن ملاحسن ابن ملا ابی بکر جد اعلائی سلسله علمای حلویین است که ترجمه احوال آنان خواهد آمد. سیدمسعود محمد مرد آشنا به تواریخ که از نسل صاحب ترجمه است می گوید: که او از احوال ملا عبدالله اول چیزی نمی داند جز اینکه او پسر ملا محمد مشهور به ملازاده است، و ملا محمد ملازاده اول کسی است که از قریه کلاس در فرمانداری پشدر وطن اولیه اش به رانیه انتقال پیدا کرد، و در قریه شیوناشان که دارای هوای خوش و جایگاه معتدلی است سکونت گزید و در آنجا به اشتغال به تدریس و خدمت مسلمین پرداخت و مستقر شد. و نمی دانیم که فرزندش ملا عبدالله کی و کجا تولد یافته است. آیا در قریه کلاس قبل از انتقال؟ و آیا در قریه شیوناشان و بعد از انتقال؟ فقط می دانیم که ملا عبدالله از علمای بزرگ و مشهور بوده است که به طلاب درس گفته و به دین خدمت کرده است مطابق روش پدر و گذشتگانش. و ملا محمد در سال ۱۱۵۰ هجری با استنباط از تاریخ وفات نوه اش عبدالرحمن جلی فوت کرده است. و طبعاً ملا عبدالله بعد از وفات پدرش چند سالی باقی بوده است، که در حدود ۱۱۸۰ هجری به رحمت خدا پیوسته باشد.

### ملا عبدالله ثانی

حاج ملا عبدالله ثانی جلی پسر ملا عبدالرحمن جلی پسر ملا عبدالله اول پسر ملامحمد مشهور به ملازاده چنانچه قریباً گفتیم در قریه جلی که پدرش ملا عبدالرحمن از قریه شیوناشان به آنجا نقل مکان کرد، متولد شد. و آن در پشت کوه آواگرد واقع در شمال قصبه کوی سنجق قرار دارد. بعد از وفات پدرش ملا عبدالرحمن، در تاریخ ۱۲۱۷ هـ برای تدریس و خدمت علم و دین بجای پدر نشست، و بعد از ظهور حضرت مولانا خالد کردی نقشبندی در سلوک طریقت به او تمسک کرد، و به آداب آن مشغول شد و ترقی کرد و لطائف درونی او منور شد و به مقام خلافت رسید، پس حضرت مولانا خالد (قدس سره) او را خلیفه خود کرد و در منطقه مرشد دینی گردید، و او به موازات تدریس و امامت و سایر شغلها در مجلس و عظم نیز شرکت نموده هر روز برای مردم موعظه ایراد می کرد، و آنان را به پیروی شریعت غرا و سنت سیدانیا علیه الصلاة والسلام دعوت می نمود. و با دختر برادر (برادرزاده) مولانا خالد ازدواج کرد، و بواسطه این مواصلت

ارتباط بیشتری بین آنان برقرار شد، و به خدمات علمی و دینی با احترام و مقام بلند ادامه داد، تا اینکه اجل او فرارسیده در تاریخ ۱۲۴۷ در کوی سنجق به رحمت خدا پیوست. صاحب ترجمه منظومه لطیفه ای دارد که آن را وسیله الوصول الی ساحة عنایت الرسول نامیده است. و نیز حواشی دقیقه ای بر جامع الاصول تألیف ابن اثیر، و بر انسان العیون، و بر قسطلانی شرح بخاری شریف دارد. و نیز تألیفی در انتقاد از الاتقان امام جلال الدین سیوطی دارد. رحمهما الله تعالی.

### حاج ملا عبدالله سوم

او حاج ملا عبدالله ابن حاج ملاسعد ابن حاج ملا عبدالله ثانی ابن ملا عبدالرحمن ابن ملا عبدالله اول رحمهم الله تعالی است. در حدود ۱۲۶۰ در قصبه کوی سنجق متولد شده و در خانه و مدرسه مترقی و معمور خودشان تربیت یافت و رشد کرد و به درس خواندن مشغول گردید، و پس از طی مقدمات لازم به علوم عربیه متوجه شد و با جدیت تمام کوشید و روز بروز بر معلومات خود افزود و به علوم عقلی و نقلی وارد و اطلاع کافی پیدا کرد، و دارای ذوق ادبی زیادی بود، او در ادبیات عرب و بلاغه دارای حافظه قوی و مشهور بود و نیز بکارهای اجتماعی و شرکت در اجتماع مایل بود، بارها از مدرسه پدرش به مدارس نقاط دیگر رفت، تا اعتبار و ارزش و بینش علمیش بیشتر گردد. مدتی نزد شیخ طاها سورسوری تدریس کرد و نیز در حضور ملا محمد خطی و دانشمند بزرگ ملا محمد امین ابن کاک عبدالله در ناحیه بآلک که همه به شیخ و تمنای به فتح واو و سکون تاه به ترتیب بجای عین و ثا سه نقطه، یعنی شیخ عثمانی، معروف بودند. زیرا اعلیٰ جد ایشان اسمش شیخ عثمان بوده است. و چون فارغ التحصیل شد در مدرسه پدرش که او را اجازه تدریس داده بود باقی ماند و مانند معاون پدر تحت نظر او شروع به تدریس کرد، پس با این روش پسندیده نوعی قدرت بر القاء دروس آنچنانکه مطلوب او بود برایش حاصل شد. و در سنه ۱۲۸۰ به همراه پدرش حاج ملاسعد به حج رفت در این سفر پدر او بعد از اتمام مناسک حج فوت کرد، و در مقبره معلی در مکه مکرمه مدفون گردید و حاج ملا عبدالله تنها به زادگاه خود کوی سنجق با آرامش و تأنی و طمأنینه کامل در مدت يك سال بازگشت. و چون به محل رسید مردم به استقبال او شتافتند و با عزت و احترام هر چه بیشتر بجای پدر نشست، و به تدریس و افاده طالبان علم پرداخت. و در سال ۱۲۹۲ هجری به بغداد سفر کرد، و زمان، زمان سید محمد فیضی افندی زهاوی مفتی بغداد بود، و این سفر او با ملاقات حضرت سید کاکه احمد شیخ نیز تصادف کرد که از سلیمانیه به بغداد تشریف آورده بود. در بغداد

به کرات ملاقاتهای زیاد بین آنان دست داد، و با بسیاری نامداران علم در بغداد نیز آشنا شد، بویژه با فقیه و جیه محمد افندی جمیل زاده که محبت زیاد به او پیدا کرد. و نزد مشاهیر بغداد بسیار او را ستود، پس حاج ملا عبدالله شهرت زیادی پیدا کرد، و مردم او را شناختند او نیز با همگان آشنا گردید. و چون میان دولت عثمانی و روسیه تزاری در سال ۱۲۹۲ اعلان جنگ داده شد، یعنی بعد از سفرش به بغداد و قبل از بازگشت او لذا با بسیاری از عشایر کرد به سفر جهاد رفت، و تا آخر جنگ از این سفر بازنگشت و بین او و اسمعیل پاشا ارتباط روحی زائدالوصف و محبت سرشار برقرار بود که از معاشرت و ملاقاتهای آنها در این سفر حاصل شده بود، و خانواده علماء جلی دارای دهات و زمینهایی در اطراف کوی سنجق بودند که دولت پیش از این جنگ آنها را گرفته بود، لذا بعد از جنگ دولت حقوقی ماهانه را به او اختصاص داد که مبلغ آن یکهزار قروش عثمانی بود، در مقابل پاداش این خدمات و فراهم کردن رضایت خاطر خانواده ایشان بواسطه نگرانی آنان برای املاک از دست رفته شان. سپس بین دولتین عثمانی و ایران نزاعی روی داد که صاحب ترجمه به امر حکومت با عبدالله پاشا رواندوزی جهت فرو نشانیدن این نزاع به ایران سفر کردند و در این امر مهم موفق شدند، و بعد از مراجعت آنان از ایران و وصول ملا عبدالله به کوی سنجق از طرف سلطان عثمانی مدال درجه سوم مجیدی با تجلیل فراوان به او اهدا گردید، در برابر توفیقش در آن امر مهم (برقراری صلح و رفع سوء تفاهم بین ایران و عراق). خلاصه این دانشمند بطور مداوم در ترقی بود، و بواسطه کوشش زیاد و کارهای نیک او به دولت و ملت و علم و دین، از پله ای به پله بالاتر صعود می کرد، و مردم از دور و نزدیک به دور او جمع بودند، و همواره مورد احترام و تعظیم عموم بود، و به تدریس و افتاء ادامه داد، تا اینکه در زمان حیات خود امر تدریس را به فرزندش علامه بزرگ ملا محمد افندی تفویض داشت، و او به وظیفه واجب تدریس طبق اصول و موافق آرزوی پدر و طلاب عمل نمود. او با مشاهیر عراق مناسبت و ارادت و محبت داشت، مخصوصاً با حضرت کاک احمد شیخ و حاج شیخ علی طالبانی، زیرا آن دو در زمان تحصیل نزد پدرش حاج ملا اسعد با او همدرس و همشاگرد بودند، همچنین با حضرت شیخ عمر ضیاء الدین در بیاره. و گواه این مدعا نامه ها و مراسلات زیادی است که بین آنان جریان داشته و الان نیز در آن خانواده ها محرز و موجود است، و ما قسمتی از آنها را بدست آورده در کتاب یادی مگردان آنها را ثبت کرده ایم (در قسمت شیخ عثمان سراج الدین و اولادش).

بالاخره این دانشمند ارجمند در ۱۳۲۶ در کوی سنجق به سرای آخرت شتافت.

رحمه الله تعالی.

### سید عبدالله چوری

این دانشمند بزرگوار از عموزادگان علامه سیدحسن چوری و از نسل مولانا ابوبکر مصنف پیر خضری شاهونی است، لیکن مع الاسف تاریخ ولادت و احوال تاریخی او بر من معلوم نیست با اینکه بسیار طالب و شائق و جویای آن بوده ام و آنچه معلوم است تقریباً از نوزادان سال ۱۲۶۶ هجری قمری است. و در قریه چور به درس خواندن شروع کرد، سپس در مدارس نواحی مختلف به جستجوی علم در حرکت و مسافرت بود و به شهر سنندج آمده در آنجا نزد استادان بزرگ آن زمان تحصیلات خود را تکمیل نمود و بعد از فراغت از تحصیل به عنوان مدرس مدرسه مسجد جامع یا دارالاحسان تعیین و انتخاب شد، و این انتصاب به سبب شهرت فضل و فراوانی علم و شخصیت بارز او بود. در اطراف او جمع کثیری طالبان علم جمع شدند ولی زیاد طول نکشید که اجل او فرارسید، در حوالی سال ۱۳۱۰ هجری و در سنندج دفن گردید. رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا عبدالله الدشی

او دانشمند فاضل مشهور صاحب علم و فضل فراوان ادیب نکته دان، ملاعبدالله ابن ملا محمود صالح و زاهد از اهالی قریه دشه اورامان بوده است. پدرش ملا محمود از زهاد مشهور در عصر خود و به حضرت شیخ عثمان سراج الدین منسوب بود، که بواسطه تقوی و طاعتش حضرت سراج الدین او را معلم اولاد خود قرار داد، و به همین سبب پسرش (صاحب ترجمه) نیز نزد حضرت شیخ و اولاد و مریدانش عزیز و محبوب و محترم بود. او در حدود سال ۱۲۸۰ در قریه دشه متولد شده بعد از تمیز در رشته اهل تحصیل و تعلیم نزد پدرش و کسانی غیر از او درآمده قرآن را ختم و مقدمات را بسرعت آموخت، سپس به مدارس متعدده در اطراف محل خود اورامان پاوه در پی کسب علم رفت، مخصوصاً در شهر اربیل نزد علامه حاج عمر افندی اربیلی مدت نسبتاً زیادی توقف کرد و درس خواند تا فارغ التحصیل شد، و او را برای تدریس و خدمت علم و دین اجازه داد. شنیده ام که مرحوم ملاعبدالله الدشی دوست و همدرس ملاعبدالله نارنجی<sup>۱</sup> اهل یکی از دهات ناحیه لیلخ سنندج بود، که هر دو بعد از وفات پدرشان برای زیارت مرشد وقت حضرت شیخ محمد بهاء الدین به قصد تمسک به طریقه نقشبیه و اکتفا به سلوک و

۱. منظور ملاعبدالله نارنجی است که در قریه باشماق نیلاق سنندج مدرس بوده و یکی از صلحا و علمای بنام کردستان است و شرح احوال او در قسمت الحاقی آخر کتاب مسطور است. (مترجم)



پرورش روح و ترك تحصیل علم به قریه طویله آمدند، و دلیل آنها این بود که هر دو پدرشان فوت کرده و استطاعت مالی برای ادامه تحصیل ندارند. بعد از اظهار مقصودشان حضرت مرشد به آنان چنین پاسخ فرمود: «الآن به طریقت داخل نشوید، و به تحصیل علم شریف ادامه دهید که بعد از فراغت از تحصیل اشتغال به طریقت سهل است». ملا عبدالله نارنجی عرض کرد: من میلی شدید به ازدواج با دختری دارم و می ترسم که اگر به تحصیل مشغول باشم او را از دست بدهم و او با دیگری ازدواج کند. و ملا عبدالله الدشی گفت: من نیز دنیا را در تغییر می بینم، و غیر از وضع سابق تشخیص می دهم و باور نمی کنم که پس از اتمام تحصیل به محل مناسبی برای تدریس دست یابم، و می ترسم که بیکاره و بیهوده باقی بمانم. شیخ به اولی گفت: اگر تحصیل علوم را ادامه دهی من حصول مقصودت را ضمانت می کنم، و به دومی فرمود: تونیز اگر علوم را تکمیل کنی در آینده به مقام مهم و محترمی که لایق به تدریس باشد می رسی، پس هر دو آسوده خاطر شدند، و به امر مرشد تحصیل را دنبال کردند، و چون اجازه گرفتند و به وطن خود بازگشتند، ملا عبدالله نارنجی بجای پدرش در قریه باشماق امام و مدرس شد، بعد از مدتی یکی از ثروتمندان محل او را مجبور کرد به اینکه دختری را که اصلاً محبوبه ملا عبدالله و تا آن زمان شوهر نکرده بود، برای او نامزد کند (پیش پدر یا ولی دختر برود و او را برای شخص ثروتمند خطبه کند)، ملا عبدالله شرم داشت از اینکه به مرد ثروتمند بگوید که آن دختر محبوبه دیرینه من است، و ناچار بود که بنا به تقاضای او به خانه دختر برود و تقاضای ثروتمند را به ولی دختر بگوید. اما بعد از اظهار تقاضای او پدر دختر به ملا عبدالله گفت: محال است که من دختر خودم را برای مردی بیسواد نکاح کنم، اما تو خودت اگر تصمیم ازدواج داری و او را می خواهی من موافقم و بسیار طالبم که چنین وصلتی انجام شود. پس ملا عبدالله راز درون خود را فاش کرد و گفت در حقیقت من مدت‌ها است که سخت به این وصلت متمایلم، و خلاصه پدر در همان مجلس دخترش را برای نارنجی تزویج نمود (ملا عبدالله نارنجی به مقصود دیرینه خود که شیخ به او وعده داده بود رسید).<sup>۱</sup>

اما ملا عبدالله الدشی فارغ التحصیل شدنش با زمان خالی بودن و احتیاج مسجد جامع سنندج به مدرس مصادف شد، و چون او به علم و فضل و ادب سرشار شهرت داشت، و دارای نسب معروف و شخصیت نجیب و خوشنام و نیز از صاحبان ارادت به مشایخ اورامان (خانواده حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی) بود، برای مدرسی مدرسه مسجد جامع دارالاحسان

۱. برای شرح حال این دانشمند به قسمت الحاقی آخر کتاب مراجعه کنید. (مترجم)

مذکور تعیین گردید، پس در محل حاضر و طبق اصول معتاده آن روز اما بصورتی ممتاز و کم نظیر به تدریس مطلوب خود اشتغال ورزید، و به سبب وفور علمش در اندک مدتی طلاب زیرک فراوان در حضور او اجتماع کردند، و شهرت وفور علم و وسعت اطلاع او به فقه و انواع علوم و ادبیات عربی و فارسی در بین مردم پراکنده شد و او فی ذاته شخصی آبرومند و بشاش و دارای موی سیاه و قامت معتدل و منظری زیبا و هیأتی باوقار و هوشی سرشار و ادبی مترقی بود، لذا حکومت وقت او را به سمت مفتی کردستان تعیین کرد، و با احترامی هر چه بیشتر مفتی استان کردستان گردید. و بر این شغل یعنی جواب استفتاهای مردم و حل مشکلات دینی خلق خدا و تدریس مداومت کرد، تا سال ۱۳۳۵ هجری که زمان دگرگون شد. و مردم براو شوریدند، و بناچار از مسجد جامع خارج گردید، و یکی از طلاب او به نام ملا محمد رشید مریوانی که در حقیقت او نیز جوانی عالم و فاضل بود بجای او معین گردید، اما این کجا و آن کجا، ولی حکم حکم برافرازنده آسمانها است و باید تسلیم بود. ملا عبدالله مفتی الدشی در ۱۳۴۱ هجری در شهر سنندج وفات یافت، (و جنازه او با تجلیل بسیار و تعطیل عمومی شهر بالای تپه ای در غرب سنندج که آرامگاه جمعی از علماء و صلحای مشهور در آنجا واقع است دفن گردید - مترجم). هنگام شنیدن خبر وفات او من (مؤلف) طلبه بودم در خانقاه حضرت مولانا خالد (قدس سره) در شهر سلیمانیه نزد استاد علامه شیخ عمر ابن القره داغی. رحمهما الله، و طاب ثراهما.

### شیخ عبدالله قره داغی

او عالم جلیل عبدالله بن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر بن شیخ معروف مشهور به شیخ معروف ده ره قوله، بواسطه اینکه در آنجا فوت کرده است، و در پائین نقطه دره بیاره اورامان دفن شده است. همانا صاحب ترجمه دانشمندی بزرگ و مدرسی بسیار مفید بوده است و نام بلندی دارد، لیکن متأسفانه با تاریخ ولادت و وفاتش آشنا نیستیم، فقط همین اندازه می دانیم که او وقتی مرد سه پسر بجا گذاشت: ۱- شیخ محمد که عالمی مناسب و متوسط بود. ۲- شیخ حسن که نزد مفتی زهاوی اجازه گرفت و در شهر کفری مدرس شد و ترجمه احوال او قبلاً گذشت. ۳- شیخ عبداللطیف قره داغی متولد ۱۳۲۱ که انشاء الله ترجمه احوال او بعداً می آید.

### شیخ عبدالله مشهور به قطب

او شیخ عبدالله بن شیخ عبداللطیف ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ معروف دره قوله است که در حدود ۱۲۴۴ متولد شده در خانه و مدرسه پدرانش تربیت یافت و چون به حد بالائی از علم رسید داخل طریقت شد و به حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی تمسک کرد و بعد از اندک مدتی که در سلوک گذراند به مقام خلافت نائل شده شیخ مرشد او را خلیفه خود کرد و به فضل و رحمت خدا از عالمی به عالم بالاتر سریعاً ترقی کرد و انوار معرفت و روحانیت بر او غلبه یافت بطوری که حال او بر بسیاری از مردم معلوم شد، و مسلمانان به او تمسک کردند و از او استفاده روحی فراوان نمودند، و در میان خبرگان اهل طریقت مشهور گردید که او به مقام قطبیت نائل شده است. از مرشدش حضرت شیخ عثمان حکایت می شود که او صبحی به میان مریدان آمد و فرمود: «همانا شیخ عبدالله به مرتبه قطبیت نائل شد، و از خداوند سبحانه طلب نمود که خداوند او را بمیراند زیرا او معتقد بود که نفع در بقاء<sup>۱</sup> ما بیشتر است، و خداوند دعای او را قبول فرمود و هم امشب فوت کرده است، پس بیائید به جماعت نماز جنازه غائب او را بخوانیم، و الآن نماز او را بخوانید». بعد از چند روز خبر رسید که شیخ عبدالله در همان شب به رحمت حق پیوسته است. رحمه الله و طاب ثراه.

### حاج ملا عبدالله ولزی<sup>۲</sup>

حاج ملا عبدالله ولزی از اهل قریه ولز از ناحیه مکریان بود، که در حدود ۱۲۸۵ تولد یافت و به درسه و تحصیل علوم دینی وارد شد، و خدایتعالی او را بر تحصیل آنچه خواست موفق فرمود، همچنانکه او را به توفیق بر عمل صالح نائل کرد، و در ۱۳۰۸ برای تحصیل به حضور مولانا عبدالقادر مدرس بیاره آمد و قبل از آن در خدمت شیخ عمر ضیاء الدین متمسک شده و به امر او صاحب ترجمه و مدرسش شیخ عمر و اشه مه زینی سردشتی به سنندج و قریه کوچک چه رمو رفتند و مولانا عبدالقادر مدرس را از آنجا به بیاره آوردند که مدرس بیاره گردید. خلاصه آنکه صاحب ترجمه از مریدان حضرت شیخ عمر ضیاء الدین بود، و از مصاحبت آن

۱. شیخ عبدالله اعتقاد داشته است که مرشدش حضرت سراج الدین که قطب وقت بوده است در حال حیات بماند و او فدای مرشد شود. و از خدا خواست و چنین شد. (مترجم)

۲. منظور ملا عبدالله پسوی است (ملا عبدالله ولزی با ملا عبدالله پسوه یکی هستند). زیرا در ترجمه حضرت ملا عبدالقادر مدرس بیاره از ملا عمر سردشتی و ملا عبدالله پسوی نام می برد که هر دو از طرف مرشد بزرگ شیخ ضیاء الدین عمر به قریه کوچک چرمو آمدند تا حضرت مدرس را به بیاره ببرند. (مترجم)

حضرت خیر و برکات و معنویت فراوانی را دریافت و قلبش نورانی شد، و از دنیا کناره گرفت و بسیار پرهیزگار و دور از شهوات و شبهات گردید. او در علوم عقلیه و نقلیه مخصوصاً ریاضیات (از فلکیات و تقاویم و علم زیج و اصطربلاب و غیره) استاد بود. و در ناحیه مکریان مدتی مدید نزد حاج ایلخانی تدریس کرد و طلاب از او استفاده نمودند، و با برکات فراوان و توجه او بسیاری از آنها از او اجازه گرفتند، و فارغ التحصیل شدند. و در زمان پسران حضرت ضیاء الدین نیز ارتباط خود را با بیاره قطع نکرد، یعنی در دوره حضرت شیخ نجم الدین و شیخ علاء الدین رحمهما الله. و در عهد من (مؤلف) که مدتها مدرس بیاره بوده ام برای زیارت و دیدار از حضرت شیخ علاء الدین به بیاره می آمد، و از ملاقات او استفاده های بسیار نمودم. در حدود ۱۳۶۰ هجری وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه. پسرانی نجیب و دانشمند از او بیادگار ماندند: ملاعلی که دانشمندترین دانشمندان ناحیه بود، و ملا محمد امین که عالمی ادیب بود، و ملا عبدالرحمن، خداوند همه را ببخشاید.

### عبدالله زردوئی

ملا عبدالله زردوئی عالمی بزرگ و مدرسی فاضل از عشیره مشهوره به زردوئی، که چون سرخ رنگ بود به ملا عبدالله سور اشتهار یافت. در مدرسه قریه اباعبیده فوق حلبجه مدرس شد (بعداً انتقال ملاحمد مدرس از آنجا و انتصاب او به مقام قضای حلبجه) این مدرس فاضل بود، و طلاب کثیری به او روی نهادند، و او در خود قریه باغهایی داشت که دارای انواع میوه ها بودند. از استادم ملا عبدالواحد رحمه الله شنیدم که او در خدمتش طلبه بوده است و در بسیاری از اوقات به اجازه استادش داخل باغ او شده است. و از مرحوم خالویم حاج ملاعزیز مدرس در قریه بریس که او نیز در خدمت ملا عبدالله زردوئی طلبه بوده است، شنیدم که گفت: «روزی از روزها من با عده ای طلاب که در خدمت او درس می خواندیم بعد از نماز عصر از مدرسه خارج شده به باغی در مقابل مقبره اباعبیده انصاری وارد شدیم وقتی از مدرسه بیرون آمدیم من به دیوار مقبره نگاه می کردم، صورت انسانی نورانی را دیدم که می درخشید و درخشش او بالای حصار را روشن نموده اشعه اش متوجه ما بود، مانند ماه چارده هنگام طلوع، من از این چهره نورانی ترسیدم و به همدرسم در کنار خود گفتم آیا این چهره را می بینی؟ گفت: بلی ماشاء الله. و رفقای ما ۱۴ نفر بودند که همه او را به آن درخشش و تشعشع دیدند جز یکی از

۱. این ملاحمد که قبلاً مدرس مدرسه اباعبیده بوده است قاضی حلبجه شد.

ما، که با ما بیرون نیامد و در بستان باقی ماند، و او ملا محمد مشهور به ملا محمد عدله خان از اهل قریه بود. صاحب ترجمه با عنوان و شغل مدرسی آنجا باقی بود تا اینکه در حدود ۱۳۱۵ هجری فوت کرد. خداوند رحمت خود را بر او نثار کرده خاکش را معطر فرماید.

من (مؤلف) شخصی را در آن قریه به نام ملا عابدسور دیدم که او از نسل ملا عبدالله سور است. خداوند عموم مسلمین را قرین مغفرت و رضوان فرماید. آمین.

### ملا عبدالله شیخ قادر

ملا عبدالله ابن شیخ قادر از اهالی اباعبیده دانشمند و ادیب و امین و باتقوی و دور از تجملات دنیا بود که مانند او در منطقه ما بسیار کم یافت شده است. در حدود ۱۲۹۵ متولد شده در اباعبیده رشد کرد، و در مدرسه قریه تربیت و ترقی و تحول یافت سپس به مدرسه بیاره آمد و به علم و عبادت اشتغال ورزید، تا آنگاه که عالمی بزرگ و نجیب و مدرسی دقیق گردید، و فارغ التحصیل شد. و به حضرت مرشد خانقاه بیاره شیخ ضیاء الدین تمسک کرد، و نور قلب و روح او (معرفت معنوی) زیاد گردید، و از راستی و قناعت و سازگاری او حکایاتی، و از برکاتش کراماتی، نقل می شود. در زندگی خود جز به خدا تکیه بر کسی یا چیزی نداشت و نکرد، و هیچگاه مقرری یا پاداشی در مقابل امامت و تدریس و ارشاد، نگرفت. بطوری که از غایت اتکال و اعتماد او بر خدا به او عبدالله الالهی می گفتند. او حجره ای متوسط چوبی را بر بالای گذرگاه و جامع اباعبیده برای خود ساخت، که دو درب داشت: دربی به مسجد و دربی به بام مسجد که در آنجا می نشست و به طلاب درس می داد، که خداوند جزای خیر او را عطا کند او امر به معروف و ناهی از منکر بود، و در انجام او امر حق و برای حصول رضایت او از ملامت ملامتگران باک نداشت. او دارای نفوذ کلام بود، و از روی ایمان و پاکدلی و خیرخواهی صحبت می فرمود، و به غیر از اشتغال به تدریس مرجع فتوای شرعی برای مردم بود و به حال علمای اطراف خود مفید و برای مشکلات وارده در کتب آنان حلال مشکلات و کلید نجات بود، و اگر فتاوی او جمع شده بود از آن بهره فراوان می بردیم. اما متأسفانه بیدار نمی شویم و از وجود دانشمندان بزرگ استفاده نمی کنیم و آثار آنان را بزودی تألیف و جمع آوری نمی نمائیم، مگر بعد از نابودی و از بین رفتن ایشان و آثارشان. رساله ای در علم وضع برای پسرش تألیف کرد که آن را الوصع المحمدی نامید، و آن رساله ای است پرمغز و زیبا و مفید که تاکنون چاپ نشده است. او بر کار و وظایف علمی و دینی خود ادامه داد، تا اینکه در ۱۳۵۷ اجلاس فرا رسید. و حروف ابجدی سال فوت یا ماده تاریخ وفات او: امین من عذاب القبر = ۱۳۵۷ می باشد. و در

فوق مقبرهٔ عمومی نزدیک به قریه دفن شد رحمه الله وطاب ثراه. آن مرحوم ۳ پسر بجا گذاشت: ملامحمد و ملاعبدالقادر، و احمد، که ملامحمد عالمی بزرگ و در نقاط مختلفه مدرس بوده است و در حلبجه با احسان مسلمانان مسجدی بنا نهاد که آن را دارالاحسان نامید، اکنون نیز باقی و در حال حیات و خادم علم و دین است. اما ملاعبدالقادر، اونیز اجازه گرفت و در نقاط زیادی اقامت گزیده است، اخیراً به عنوان امام و مدرس جامع کبیر شهر خانقین تعیین گردید، خدا او را موفق کند. ولی احمد به کسب حلال اشتغال ورزید، و بر نماز و روزه و اطاعت او امر و دوری از نواهی مداومت نمود و ازدواج کرد و پسرانی نجیب داشت. که خداوند آنان را از بلیات محفوظ دارد.

### شیخ عبدالله کاژوی

او سید بزرگوار شیخ عبدالله بن شیخ محمدبن شیخ عبدالله از ذریهٔ حاج شیخ خالدکاژوی و او نوهٔ تاج العارفین ابوالوفا شیخ محمد مدفون در بوشین است که بوشین دهکده ای است نزدیک برزنجه از توابع سلیمانیهٔ عراق. صاحب ترجمه در ۱۲۸۵ در شهر سلیمانیه تولد یافت، و با عائلهٔ پدرش به اطراف مکریان از توابع سابلاغ نقل مکان کرد، و بعد از مدتی از آنجا به شهر بانه رفتند، او به تحصیل ادامه داد تا خبره شد و علوم را به نهایت رسانید و اجازه گرفت و پدرش را در تدریس یاری داد، تا اینکه پدرش شیخ محمد رحمه الله وفات یافت و لیکن خود شیخ عبدالله صاحب ترجمه قبل از آنکه پسرش باباشیخ به دریافت اجازهٔ علمیه نائل شود فوت کرد، پس عمویش شیخ یحیی به ادارهٔ امور مدرسه قیام کرد تا هنگامی که سیدباباشیخ از مولانا عبدالقادر مدرس بیاره اجازه گرفت و به مدرسهٔ خود بازگشت و مانند مدرس ثابتی به ادارهٔ امور تدریس پرداخت و بر امامت و تدریس استمرار ورزید، تا سال ۱۳۳۵ که بر اثر هجوم لشکریان روسیهٔ تزاری به شهرهای دیگر مهاجرت نمود. و حاج شیخ یحیی در قریه چومیه نزدیک پنجوین فوت کرد. و تمام افراد عائلهٔ دو خانواده بر عهدهٔ اداره و تحت تکفل سیدباباشیخ درآمدند، و آنها را به اورامان برد و در آنجا تا هنگام آسایش و رفاه اقامت داشتند. پس خداوند جزای خیر به آنان عطا کند. و این مذکورات در ترجمهٔ باباشیخ رحمه الله گذشت.

### ملا عبدالله کانی سانانی

او در قریه کانی سانان در ناحیهٔ مریوان متولد شد و بعدها به تحصیل علوم پرداخت و در جستجوی علم به مدارس اطراف رفت، و سرانجام به مدرسهٔ بیاره وارد شد، و کسب فیض را در

حضور ملا عبدالقادر مدرس بیاره ادامه داد، تا فارغ التحصیل شده به اخذ اجازه نائل آمد. و در خدمت حضرت شیخ نجم الدین به طریقه نقشیه داخل شد، و از برکات او استفاده نمود و لطیفه قلبش منور و از زاهدان گردید. او به طلاب تدریس می نمود و مسلمانان را به احکام الهی ارشاد می نمود، تا بالاخره در خواب از بام سقوط کرد، و در ۱۳۳۲ به رحمت حق پیوست رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا عبدالله البانی

او از اهالی قریه نه مه شیربانه و در حدود ۱۳۱۲ هجری متولد شد و چون به حد تمیز پای نهاد به درس خواندن شروع کرد و در پی علم به مدارس اطراف رفت و چون در عربیت نصیبی وافر یافت به اورامان آمد، و وارد مدرسه مرحوم شیخ علاء الدین در قریه دورود گردید، و نزد استاد فاضل ملامحمد مریوانی تلمذ کرد و از او اجازه گرفت، آنگاه به قریه گولپ کنار شهر زور رفت، و نزد شیخ صادق بن شیخ محمد بهاء الدین امام شده بعد از مدتی ازدواج کرد، و به قریه هانه گه رمله بالای بیاره نقل مکان کرد، و دو سال آنجا ماند، بعداً به قریه بیاویله رفت و مدتی امام و مدرس آنجا بود، سپس به قریه ده ره شیش علیا منتقل و در آنجا با مواظبت در خدمت علم و دین ماندگار شد، و با علماء حلبجه نشست و برخاست کرد مخصوصاً شیخ بابر رسول و شیخ رسول و با ایشان فراوان به بیاره می آمد و انسانی شرافتمند و خوش صحبت و درستکار و با برکت بود. و در قریه ده ره شیش با عزت و بزرگواری و قناعت محترمانه باقی مانده تا حدود سال ۱۳۵۵ هجری اجل او فرا رسید و در سمت راست راهی که از بیاره به حلبجه می رود، دفن شد که آن را مقبره اصحاب می نامیدند، بواسطه شهرت وفات يك نفر صحابی بزرگوار و دفنش در آنجا. و دو پسر را بجا گذاشت: عبدالکریم و محمد، اولی مقداری از علوم را خواند و امام قریه ای شد. و دومی به حلبجه رفت و به کسب و تجارت پرداخت. خداوند آنان را حفظ کند.

### عبیداسعدی

عبید بن محمد بن عباس اسعدی تقی الدین ابوالقاسم محدث حافظ و اصولی عارف به رجال (تاریخ رجال مشهور) در اسعد متولد و در قاهره فوت کرد. از آثار او السراالمصون فیما ینال عند فتح الحصون می باشد. در ۶۲۶ متولد و در ۶۹۲ برابر با ۱۲۱۳ میلادی وفات یافت.

### عبد اللطیف بن بلبان

عبد اللطیف بن بلبان اسعدی خلیفه شیخ عمر از ابن عزون و ابراهیم بن شیخ عمر بن مضرونجیب و معین دمشقی و غیر آنها حدیث سماع نمود و علوم فرا گرفت، و شخصی خیر و متدین بود، و خطی متوسط می نوشت و اشعار صوفیانه می سرود. در ربیع الآخر ۷۳۶ وفات یافت. رحمه الله.

### عبد اللطیف بن احمد

عبد اللطیف بن احمد بن عبدالله بن قاسم شهرزوری ابوالحسن قاضی که مدتی قاضی موصل بود، و در حضور قاضی فخرالدین بن سعید بن عبدالله شهرزوری علم و فقه آموخت، در ۲۲ ربیع الاول ۵۴۲ هجری متولد و در شب چهارشنبه ۸ جمادی الآخر ۶۱۴ هجری وفات یافت. رحمه الله.

### عبد اللطیف گورانی

سید عبد اللطیف بن احمد معروف به گورانی حنفی حلبی و از جانب مادر سید و فاضل و ادیب و زیرک و فصیح کامل بود. او از ادبای نیک و نکته دانان ادیب و شریف و بزرگوار بود دارای مصونیتی معنوی از مهابت و احترام بود و دارای چشم شرمگین بود که همیشه از غایت حیا به طرف پائین می نگریست (هیچوقت نظر حرام نمی کرد)، اخلاق و رفتارش نیکو و آراء و اقوالش محکم بود، در حلب متولد و همانجا بزرگ شد، و نزد دانشمندان حلب درس خواند، مانند مولی ابی السعودین الکوکب مفتی، و دانشمند شیخ حسن تفتازانی و غیر آنان. و ادبیات نظم و نثر او معلوم خاص و عام بود و در علوم و هنرها مهارت پیدا کرد، و برای دوستانش دستی بخشنده داشت. پدرش رئیس نویسندگان دادگاه بزرگ حلب و نزد قاضی القضاة دارای اعتبار و امانت بود، و چند سالی نسبتاً طولانی در کار خود استقامت ورزید، و سپس دوباره ایکنجی رئیس نویسندگان شد، بعد از آن دیگر از امر کتابت در محکمه دست کشید و خانه نشین و برای عبادت منزوی شد. او شاعر بود و شعرش نیکو و دلپذیر است.

### عبد اللطیف اول

او عبد اللطیف بن شیخ حسن بن شمس الدین اول بن عبدالغفار اول بن ملا گشایش بن شیخ محمد مردوخ و عالمی فاضل بود، از اورامان تخت به قریه خارگیلان به مسافه يك



ساعت پائین تر از بیاره انتقال یافت و در آنجا ساکن شد، و به دین خدمت نمود و در همانجا مُرد و فرزندى بجای گذاشت که نامش معروف و از بزرگان علما بود. او تا موقع وفاتش در جای پدرش باقى ماند و پس از وفات در کناره شرقى دره بیاره سر راه حلبجه دفن شد. رحمه الله تعالى. او نیز پسرى بجای گذاشت که بسیار وجودش ارزشمند و گرامى و دانشمندی بزرگ و نامش عبداللطیف بود.

### عبداللطیف دوم

او دانشمند بسیار دان، یگانه دوران، بی همتای زمان، شیخ عبداللطیف مشهور به کبیر پسر شیخ معروف ده ره قوله پسر شیخ عبداللطیف اول پسر شیخ حسن پسر شیخ شمس الدین پسر عبدالغفار پسر ملاکشایش پسر شیخ محمد مردوخى است. وقتى که این علامه فارغ التحصیل شد و میان مردم به علم و فضل مشهور شد، و امیر ولایت بابان در قلعه چوالان نام او را شنید، کس فرستاد تا به نزد وی آمد و بر امیر وارد شد و همینکه با او صحبت کرد، مراتب ادب و دانش او بر امیر هویدا شد، پس او را در قریه زردى آوا مرکز ناحیه قره داغ مدرس نمود، و دهات بسیاری برای خرج خانواده و طلاب و مهمانان او اختصاص داد. از جمله آنها دهکده های باغچه ونه وتى، شیوی قاضی و دوکه رو، و بلکان، و ده لوجه، و قه لاقای مه ز بودند، و این دهات در اطراف مرکز ناحیه است و ایضاً از ناحیه سنگاو دهات زیاد دیگری به او اختصاص داد که از آن جمله: گودته و ده ره وار، و اوغلیجه و ده ره بیه سوتاو و غیره است، و فرامین نوشتنی برای تحویل آنها تسلیم گردید. پس در قره داغ به استراحت اقامت کرد، در حالی که به نشر علم و ادب و خدمت دین و موعظه مسلمین اشتغال داشت، و طلاب از هر طرف به محضر او روی نهادند تا از سرچشمه گوارای دانش او جرعه ای بنوشند. و صاحب ترجمه اگر چه سال ولادتش نزد ما ضبط نشده است، اما آمدن او به قره داغ مصادف با ۱۱۶۳ هجری بوده است. و اگر در این تاریخ عمر او را ۲۵ سال فرض کنیم معلوم می شود که ولادت او در سال ۱۱۳۸ هجری بوده است. و خدایتعالی ۴ پسر به او عطا فرمود که در علم و فضل و دیانت ضرب المثل بودند که انشاء الله ترجمه احوال ایشان بزودی می آید. و صاحب ترجمه در تاریخ ۱۲۱۲ هجری وفات یافت، و بر بالای تپه ای که الآن به گردی گومه ز مشهور است دفن گردید. و نام عربی این تپه تل القبه می باشد. رحمه الله.

### شیخ عبداللطیف سوم

او علامه محقق شیخ عبداللطیف ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر از فضلاء عصر و نجبای دهر بود. در مدرسه خودشان که به دانش و آموزش و طلاب زیرک معمور و آبادان بود به تدریس علوم پرداخت، و خداوند باغ او را سرسبز و به اثمار نیکو مثمر و شاداب فرمود، و نعمتی گرانبها و روشن بوسیله اعطای ۱۲ پسر بر نعمتهای موهوبه به او اضافه کرد، نه ۱۲ پسر بلکه ۱۲ ستاره درخشان در آسمان فضیلت و دانش و اخلاق حسنه، از آنجمله شیخ عبدالله قطب است که ترجمه احوال او قبلاً گذشت، و دیگر شیخ محمد بود که خود او با این برادرش هم مسلک بودند زیرا هر دو به حضرت شیخ عثمان سراج الدین تمسک کرده بودند و هر دو را به اعطاء اجازه خلافت مفتخر فرمود. دیگر شیخ محمود بود که او نیز شخصی فاضل و اهل تصوف و سالک و متمسک به حضرت سراج الدین بود، و دخترش زبیده خاتون را برایش ازدواج فرمود، که پسری دانشمند به نام شیخ صاحب از او بدنیا آمد که در سال ۱۳۲۰ در قصبه حلبجه فوت کرد. دیگر علامه شیخ محمد نجیب بود که بزودی ترجمه احوال او ذکر می شود. و دیگری شیخ جلال است که شرح حال او را قبلاً گفتیم، و دیگر شیخ عبدالرحمن پدر شیخ علی و جد شیخ حبیب قره داغی است. و دیگر شیخ قادر است که او پدر شیخ عبدالرحیم و او پدر شیخ عبداللطیف و برادرانش می باشد، و باقی جماعتی دیگرند که خداوند همه را رحمت کند و ایشان عبارتند از: شیخ احمد و شیخ کریم و شیخ علی، و شیخ عبدالله، و شیخ صالح. و این جماعت اخیر از لحاظ اولاد ذکور بلاعقب بودند. تاریخ ولادت و وفات صاحب ترجمه نزد من مجهول است.

### شیخ عبداللطیف چهارم

او عالم فاضل و صالح زاهد از دنیا و تجملات آن شیخ عبداللطیف ابن شیخ محمد ابن شیخ عبداللطیف سوم ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر است. در حدود سال ۱۲۹۰ هجری در قصبه حلبجه متولد شد و در مدرسه پدرش شیخ محمد در مسجد مرحوم محمدپاشا جاف تربیت شد و به اخلاق و اوصاف عالیه آراسته و با بهترین وجه رشد و نمو کرد، مخصوصاً با حضرت شیخ نجم الدین از لحاظ مادرشان قرابت داشتند، پس از صحبت و دیدار او استفاده شایان و فوق العاده کرده در حلبجه نزد علامه پدرش و در بیاره در حضور مولانا عبدالقادر مدرس رحمه الله درس خواند تا بالاخره در بیاره تحصیل را به انتها رسانید و اجازه گرفت و به حلبجه بازگشت، و با پدر و برادرانش در مسجد مذکور ساکن شد، و چون

پدرش فوت کرد، پسر بزرگش شیخ محی الدین بجای او نشست و تدریس را شروع کرد، و چون او نیز فوت کرد شیخ عبداللطیف برادر شیخ محی الدین (صاحب ترجمه) بجای او نشست و بر وظیفه استقامت و ورزید، و به بهترین وجه امور مربوطه به تدریس و امامت و ارشاد مسلمین را اداره کرد، امام مردم و مدرس طلاب بود، و به پذیرائی مهمانها و اطعام واردین طوری قیام کرد که مردم از او در تعجب بودند. و بعد از جنگ جهانی اول او را قاضی دادگاه حلبچه کردند. و آنچنان به قضا و رفع اختلاف بین مردم قیام کرد که از لحاظ صدور حکم عادلانه و احقاق حق و پاکدامنی و بی نظری سابقه و نظیری نداشت سپس در سال ۱۳۴۶ هجری در حلبچه فوت کرد. رحمه الله و طاب ثراه آمین.

### عبدالمحسن گورانی

شیخ عبدالمحسن بن سلیمان گورانی مدرس روضه منوره حضرت رسول (ص) در عصر سلطان مراد چهارم (پادشاه عثمانی) بود. او تفسیری از قرآن به نام جامع الاسرار فی التفسیر دارد که آن را تا سوره اعراف نوشته و به سلطان اهداء کرده است. این مختصر از کشف الظنون اقتباس گردید.

### استاد ملا عبدالواحد

ملا عبدالواحد بن ملا عبدالصمد از موالید ۱۳۰۳ بوده در قریهٔ بالك نزد پدرش درس خواند سپس در مدارس موجود در ناحیه نیز به تکمیل علم پرداخت و به بیاره رفت و نزد مولانا عبدالقادر مدرس به استفاده نشست. او در صحبت شیخ فتاح مردوخ مشهور به باخه وان یعنی صاحب بستان، همدرس بود، و این استاد بزرگوار را بر من (مؤلف) حق پدری است که مرا تعلیم و تأدیب و توجه کرده است، و میان او و پدرم دوستی محکمی در دین وجود داشت که خدا جزای خیر او را عطا کند. در حدود ۱۳۵۲ در قریه ساوجی نزدیک پنجوبین وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه. پسری به نام ملا احمد از او بجای مانده که اسمش ملا احمد است و الآن در خود قریه امام مردم آنجا است. خداوند او را حفظ کند و موفق دارد.

### شیخ عبدالوهاب نرگسه جاری

او عبدالوهاب بن شیخ قادر بن شیخ عبدالرحمن نرگسه جاری است که در حدود ۱۳۰۳ هجری تولد یافته در قریهٔ نرگسه جار به درس خواندن وارد شد، و بعد از مدتی به مدرسه

احمدپرنده رفت که در حقیقت مانند مدرسه خود آنان بود، زیرا بانی آن عمویش شیخ معروف و مدرس آن شیخ عبدالکریم از نزدیکان ایشان بودند، و چند سالی آنجا ماند سپس به مدرسه اباعبید رفت و در آنجا نزد ملاعابد که خودش مستعد و طالب علم بود درس خواند، تا وقتی که من در قریه نرگسه جار به عنوان مدرس تعیین شدم در ۱۳۴۳ هجری. پس به نرگسه جار برگشت و نزد من استقامت یافت و کتاب شرح سیوطی با حواشی ابی طالب نزد من خواند و تمام کرد. سپس حاشیه ملاعبدالله یزدی را در منطق خواند، آنگاه رساله آداب البحت از علامه اسمعیل گلنبوی رحمه الله تعالی را خواند، و چون من به بیاره منتقل شدم او نیز به سلیمانیه رفت و نزد مولانا استاد علامه شیخ عمر شهیر به ابن قره داغی رحمه الله علیه درسش را ادامه داد و در خدمت او باقی ماند تا اجازه گرفت و به زادگاهش نرگسه جار برگشت و در آنجا امام و مدرس شد، و هنگام اقامت در آنجا به حضرت شیخ علاء الدین (قدس سره) تمسک کرد، و به فتوحات روحی نائل گردید، و برای قوت در تدریس و خدمات دینی برکاتی یافت و در علوم ظاهر و باطن نیرویش مزید شد.<sup>۱</sup> و در ۱۳۶۶ وفات یافت. خداوند او را موفق کند و خاکش پاک و معطر باد.

### عثمان بن محمد بن ابی محمد

اوعثمان بن محمد بن ابی محمد بن علی عمادالدین ابو عمر الحمیدی در موصل نزد عده ای از علماء تفقه و تعلم نمود. سپس نزد سعد بن ابی عصرون رفت و کسب فیض کرد و فقه آموخت و به مصر آمده قاضی دمیاط شد، سپس در قاهره نائب قاضی القضاة عبدالملك مارانی گردید و در مدرسه سلفیه و جامع اقرم تدریس کرد. سپس به حج رفت و مجاور بیت الله زیست تا در ربیع الاول سال ۶۲۶ هجری فوت کرد. رحمه الله.

### عثمان بن عبدالملك کردی

عثمان بن عبدالملك کردی مصری شافعی متوفی به سال ۷۶۸ هجری است، او شرحی بر حاوی صغیر در فروع از شیخ نجم الدین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی شافعی دارد مورخ ۶۶۵ که در بین شافعی مذهببان از کتب معتبره بشمار می آید. انتهی از کشف الظنون.

۱. مقصود از علوم ظاهر علوم متداوله عقلیه و نقلیه و علوم باطن مراتب و مقامات تصوف و عرفان است. (مترجم)

### عثمان بن عیسی

ابوعمر و عثمان بن عیسی بن در یاس بن فیر بن جهم بن عبدوس هذبانی مارانی ملقب به ضیاء الدین از دانشمندترین فقهای مذهب شافعی در عصر خود بوده است. او برادر قاضی صدرالدین ابی القاسم عبدالملک حاکم در دیار مصر یا نائب حاکم بوده است. جوانیش در اربل نزد شیخ ابی العباس خضر بن عقیلی که ذکر او در حرف خ گذشت، مشغول درس شد، سپس به دمشق رفت و نزد ابی سعد عبدالله بن عصرون که قبلاً نام او آمده است (در کتاب ابن خلکان) درس خواند، و در مذهب و اصول فقه مهارت یافت و بطور متقن هر دو علم را فرا گرفت و تبحر حاصل کرد، المذهب را شرح کرد به شرحی سودبخش که مانندش سابقه ندارد. در حجم حدود ۲۰ جلد. اما آن را تکمیل نکرد بلکه از کتاب شهادت تا آخر باقی ماند و آن را الاستقصاء لمذاهب الفقهاء نامید و نیز اللمع در اصول فقه از شیخ ابی اسحق شیرازی را در دو جلد شرح کامل کرد، و غیر از اینها تصانیف دیگر داشت. پیش از اینکه قاضی صدرالدین برادر نامبرده او بمیرد که وفاتش در شب چهارشنبه ۵ رجب سال ۶۰۵ هجری بود، ضیاء الدین «صاحب ترجمه» از نیابت حکومت عزل شده امیر جمال الدین جبر بن الهکاری مدرسه ای در قاهره بنا کرد، و چون بر حال ضیاء الدین واقف شد، تدریس آن مدرسه را به او واگذار کرد و مرتب به امر تدریس در آنجا اشتغال داشت تا در ۱۲ ذیقعده سال ۶۰۲ در قاهره وفات یافت و در قراهه صغری دفن شد، در تاریخ تولد او تردید است که آیا در اواخر سال ۵۱۶ و اوائل ۵۱۷ بدنیآ آمده است، و سلطان صلاح الدین قضاء (ریاست دادگاه شرع) مصر را بعد از آنکه قاضی شهرهای منطقه غرب مصر بود. در ۲۲ جمادی الآخر ۵۲۶ به او تفویض کرد. خدا او را رحمت کند، فیر به کسر فاوسکون یا و بعدش راء. و جهم به فتح ج و سکون ه و عبدوس به فتح ع و سکون ب و ضم د و بعدش و وس اسم علمند. و مارانی اسم منسوب به بنی ماران که در مروج پائین موصل ساکن می باشند. (ابن خلکان).

### عثمان بن الصلاح

ابوعمر و بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی ابی النصر نصری کُردی شهرزوری معروف به ابن صلاح شرخانی ملقب به تقی الدین فقیه شافعی است. او در تفسیر و حدیث و فقه و اسماء الرجال و متعلقات علم حدیث و نقل لغت یکی از فضلاء عصر خود بود. فتوای او محکم (بدون ایراد دقیق و صحیح) بود و او یکی از پیرهایی است که من از او استفاده برده ام، فقه را ابتدا نزد پدرش صلاح که از جمله مشایخ اکراد است و مورد اشاره و مشهور عموم بود،

خواند. سپس پدرش مدتی او را به موصل برد و در آنجا مشغول تحصیل شد. و من شنیده‌ام که او تمام کتاب مهذب را تکرار می‌نمود، در حالی که هنوز موی سبلیت در نیاورده بود (در آغاز نوجوانی پیش از رسیدن به سن ۲۰ سالگی). سپس او مدتی نزد شیخ علامه عمادالدین ابی حامد ابن یونس در موصل علوم را اعاده و مرور کرد، و پس از اندک اقامتی از آنجا به خراسان رفت و زمانی در خراسان توقف کرد، و علم حدیث را آنجا آموخت. سپس به شام برگشت و تدریس مدرسه ناصریه در قدس منسوب به ملک ناصر صلاح الدین یوسف ابن ایوب رحمه الله را به عهده گرفت، و مدتی بر این وظیفه قیام کرد و مردم نزد او درس خواندند و از او بهره‌مند شدند بعد به دمشق آمده تدریس مدرسه رواجیه را که زکی ابوالقاسم هبة الله بن عبدالواحد بن رواجه الحموی آن را دائر نموده بود بر عهده گرفت. و او (زکی ابوالقاسم نامبرده) کسی است که در حلب نیز مدرسه رواجیه را احداث کرد، وقتی ملک اشرف بن ملک عادل بن ایوب رحمه الله دارالحدیث دمشق را ساخت، تدریس آنجا را به او واگذار کرد، و مردم نزد او به آموختن حدیث پرداختند. سپس تدریس مدرسه ست الشام زمرد خاتون بنت ایوب را قبول کرد، و او خواهر تنی شمس الدوله (توران شاه) ابن ایوب نامبرده بود، که در داخل شهر مامای بیمارستان نوری بود، همان خانمی که مدرسه دیگر را در بیرون شهر دمشق بنا نهاد که قبر خود و برادرش در آنجا قرار دارد. و ناصرالدین بن اسدالدین شیرکوه صاحب حمص با او ازدواج کرد، و او از سه جهت: تدریس در رواجیه، تدریس در دارالحدیث، و تدریس در مدرسه ست الشام بدون نقص و اخلال به وظایف خود عمل می‌کرد، و بدون عذری بسیار ضروری مانند بیماری سخت هرگز از تدریس کوتاهی نکرد. و در علم و دین در مرحله بزرگی بود. در اوائل سال ۶۳۲ من (ابن خلکان) بر او وارد شدم، و نزد او در دمشق اقامت گزیدم و مدت يك سال در دمشق کار کردم. او در علوم حدیث کتاب مفیدی تصنیف کرده است. همچنین کتابی در مناسک حج تألیف کرده است که مطالب نیکو و مورد احتیاج مردم را در بر گرفته است و مفصل می‌باشد. و من اشکالاتی در کتاب و سیطره در فقه داشتم که در خدمت او حل شدند. بعضی از دوستانش فتاوی او را در کتابی گرد آورده اند و مرتب کار او بر صلاح و صواب و اتقان و ایقان و ترقی و علاقه و افاده مردم در پیشرفت بود. بالأخره روز چهارشنبه ۲۵ ماه ربیع الاول سال ۶۴۳ هجری هنگام صبح وفات یافت، و بعد از ظهر همان روز نماز میت بر او خوانده شد و در دمشق در خارج باب اربعین در محل مقابر صوفیه خارج باب النصر مدفون گردید. و پدرش صلاح نیز شب پنجشنبه ۲۷ ذیقعده الحرام سال ۶۱۸ در حلب فوت کرد و خارج اربعین در محل جبل به خاک سپرده شد، در آرامگاه شیخ علی بن محمد فارسی. و تولد او در حدود سال ۵۳۹ بوده است

(تقریباً) زیرا تحقق نیافته که صحیح باشد، و تدریس مدرسهٔ اسدیه منسوبه به اسدالدین شیرکوه ابن شادی که در بالا ذکر شد بر عهده داشت. و او وارد بغداد شد و در آنجا نیز مشغول گردید. ایضاً نزد شرف الدین بن عصرون نیز کار کرده است. شرخان به فتح شین و روخ معجمه و سپس الف و نون دهی از توابع اربیل نزدیک شهر زور است. تا اینجا از ابن خلکان اخذ کرده ام. من (مؤلف) می گویم: این قریه همان قریه معروف است که امروز به شیله خان مشهور است. و شیله خان با ش مکسور، ول مفتوح مخفف شیخعلی خان است که او یکی از صلحای معروف کردستان بوده است در ۳۷۵ هجری. و او معاصر و دوست (قاضی سنی) ساکن قره داغ بود. و بابانواس ساکن در قریه (سه رگه ت) نزدیک خورمال بوده است. چنانکه در تاریخ آن زمان چنین یافته ام.

### عثمان معروف به ابن الحاجب

ابن خلکان در تاریخ خود می گوید: ابو عمر و عثمان بن عمر بن ابی بکر ابن یونس فقیه مالکی معروف به ابن الحاجب ملقب به جمال الدین بود. پدرش امیر عزالدین از بیک صلاحی و کُردی، و پسرش ابو عمر و مزبور در خردسالی در قاهره به آموختن قرآن کریم اشتغال ورزید، سپس به تعلیم فقه در مذهب امام مالک، و سپس به عربیت و قرائات مختلفه، پرداخت و در علوم مذکوره به غایت استادی رسید و به نهایت اتقان در آنها مشهور شد. سپس به دمشق انتقال یافت، و در جامع دمشق در زاویهٔ مالکیه به استفاده و درس دادن مشغول شد، و در اشتغال به تعلیم و تعلم افتاده ترین مردم بود، و به درسهایش مردم روی آوردند، و تدریس آنان را به عهده گرفت و در انواع علوم تبحر یافت، ولی اکثر اشتهاش در عربیت بود، کتابی مختصر در مذهب خود مالکی نوشت. و نیز مقدمه ای با ارزش و بسیار مختصر در نحو نوشت که آن را کافیه نامید، و مختصری دیگر در علم صرف تهیه کرد و آن را شافیه گفت. و در کلمات خفیف شعر زیر از اوست:

ای غِذِمَع یَدِ دِ ذِی حُرُوفِ      طَاوَعَتِ فِی الرُّوِی وَ هِی عِیُونِ  
و دَوَاةِ وَالْحَوْتِ وَالنُّونِ نُونَا      تِ عَصْتِهْمِ وَ اَمْرِهَا مَسْتَبِیْنِ

و جواب از این دو شعر داده است:

۱. غد وید ودد دارای حروفی هستند همگام اینها در بیت روی قرار می گیرند در صورتی که حرف آخر آنها عین الفعل کلمه است نه لام الفعل. ودوات و ماهی، ون که هر سه ن می باشند روی قرار نگیرند چون يك حرفند.

ربما عالج القوا فی رجال فی القوا فی وتلتوی و تلمین  
طاوعتهم عین و عین و عین و عصتهم نون و نون و نون<sup>۱</sup>

پس مقصودش از گفتن عین و عین و عین، مانند غد و ید و دد است چون وزن همه فع می باشد فاء الفعل و عین الفعل، و اصل غد، غدو، و اصل ید، یدی، و اصل دد، ددن بوده است که لام الفعلها حذف شده اند. و به قول او نون و نون و نون، دوات و ماهی، و حرف نون است (ن - یکی از حروف الفبا) است. و در اصول فقه نیز تصنیفی دارد، و تمام تصانیف او در نهایت استفاده قرار گرفته اند، و در بعضی مسائل با نحوها مخالفت ورزید، و اشکالات و الزاماتی بر آنان وارد می کند که جواب به همه آنها سخت و بعید است. او از لحاظ حضور ذهن و افهام مطلب به طرف از بهترین خلق خدا بود. بعدها به قاهره برگشته در آنجا مقیم شد، و مردم برای اشتغال بر او وارد و ملازم خدمت او شدند. بارها پیش من (ابن خلکان) برای ادای شهادتهائی می آمد و من بعضی نکات مشکله در عربیت (صرف یا نحو یا لغت) را از او می پرسیدم و او با رساترین عبارات در عین سکینه و دقت جواب مشکل را می داد. از جمله سؤالاتی که از او نمودم: مسأله اعتراض شرط بر شرط در گفته اعراب ان اكلت ان شربت فانت طالق که تقدم شراب بر اكل تعیین نشده است برای وقوع طلاق، حتی ولو اكل را بر شرب تقدم می داشت باز طلاق واقع نمی شد. و نیز از بیت متنبی که در بحر بسیط گفته است

لقد تصبرت حتى لات مضطرب و الآن اقمم حتى لات مقتجم

اورا پرسیدم که موجب خفض و جر مضطرب و مقتجم چیست در حالی که لات از ادوات شرط نیست؟ و سخن در آنها به درازا کشید و جواب خوب و مجاب کننده داد که اگر بسیار طولانی نبود، جواب او را می آوردیم. بعداً به اسکندریه رفت که در آنجا اقامت کند، ولی اقامتش چندان طول نداشت. و هنگام چاشت روز پنجشنبه ۲۶ شوال ۶۲۴ هجری وفات یافته در خارج باب البحر قبرستان شیخ صالح بن اسامه دفن گردید و تولد او آخر سال ۵۷۰ هـ در اسنا بوده است. رحمه الله تعالی. و اسنا شهر کوچکی است از توابع قوصیه در زمینهای بلند مصر. (از ابن خلکان مأخوذ است).

۱. چه بسا مردم قوافی می سازند که پیچیده هستند و گاه نیز نرم و سهلند قافیه آنها را اطاعت کرده است در حالی که روی فقط عین الفعل است، و در قافیه سه نون به سه معنی همراهی و اطاعت نمی شود. (در شعر روی قرار نگیرند چون فقط يك حرفند اگر چه سه معنی دارند).



## ملك عزيز عثمان بن يوسف صلاح الدين

ملك عزيز عثمان بن يوسف صلاح الدين بن ايوب ابوالفتح عمادالدين از پادشاهان طایفه ابویه در مصر و در مملکت داری جانشین پدرش بود. پدرش در دمشق فوت کرد، و در ۵۸۹ هجری خود در مصر استقلال یافت، و دوبار کوشید که دمشق را از دست برادر بزرگش خارج کند اما نتوانست ولی دفعه سوم در سال ۵۹۲ موفق شد، و عموی خود (عادل) را در آنجا به نیابت خود گذاشت. عزیز از عقلای این سلسله و بسیار اهل خیر و سخاوت و نجابت و عالم به حدیث و فقه بود. مقریزی گفته است که او حدیث را از سلفی و ابن عوف و بویثی سماع و اخذ کرده است. ورعیت او (اهالی مصر) او را بسیار دوست می داشتند. و این تغری بردی گفت: در دوره حکومت او امور مصر رو براه بود، و در میان مردم عدالت برقرار کرد، و از گرفتن اموال کسی به ناحق، خودداری می کرد (رعایت حلال و حرام می نمود) و متقی بود. تولدش ۵۶۷ و وفاتش ۵۹۵ در قاهره اتفاق افتاد. خدا او را رحمت کند.

### عثمان هذبانی

عثمان بن علی بن عثمان هذبانی کردی، نورالدین، از ابن عبدالدائم و غیر او علوم را سماع نمود، و او فقیه و خیر و مواظب بر حضور در جماعت (شرکت در نماز جماعت) و همدم و همراه نیکوکاران بود. در سوم محرم ۷۰۱ هجری فوت کرد. رحمه الله.

### عثمان اربلی

عثمان بن ابی بکر بن سعید اربلی مکنی به ابوالفضل، در مصر به تاریخ ۷۴۹ حدیث روایت می نمود، از رتن مصری<sup>۱</sup> در رجب سال ۶۵۵ شنیده است که او از پیغمبر شنیده است و نسخه ای را که قریب ۷۰ حدیث است نقل نموده است از جمله: رتن گفت: من و بیشتر صحابی در زفاف فاطمه بودیم و آنجا کسی آواز می خواند، که ما خوشحال شدیم و به صدای دفها به رقص آمدیم، و چون فردای آن روز رسید، حضرت راجع به آن مجلس از ما سؤال فرمود،

۱. و در مت و حاشیه چاپ شده رتن هندی است و شاید آن درست باشد که: و رتن هندی باشد. ذهبی در مورد او گوید که او مردی بهتان گوی و حيله گر و بسیار دروغگو است خداوند در برابر دروغگوئیهایش او را بکشد. او در سال ۶۳۲ فوت کرده است پس چگونه از پیغمبر (ص) شنیده است و محمود خادم رتن هندی ادعا می کند که رتن تا ۷۰۹ در حیات بود، و این حرفی است دلالت بر خرافه گوئی و نقص عقل است. و ذهبی در کتاب خود جزئی را که اخبار این شخص گمراه را در بردارد جدا کرده و آن را کرون رتن نامیده است.

و ما را دعای خیر کرد. و عثمان اربلی همانا دروغ گفته است در اینکه ادعا دارد که رتن را ملاقات کرده است زیرا کسانی که روایاتی از قصه رتن از ایشان شنیده اند، گمان کرده اند که او کمی بعد از ۶۰۰ مرده است، و نزدیکترین چیزی که ایشان در مورد وفاتش گفته اند این است که در سال ۶۳۳ فوت کرده است، و عثمان ادعا نموده که بعد از او هم زیسته است، و ادعایش مستلزم آن است که بیش از ۱۰۰ سال عمر کرده باشد. و من از حال او چیزی ندانسته‌ام و آنچه از او نقل کرده‌ام مطابق نوشته ایست که از خط صاحب ما حافظ شمس الدین ابن ناصر الدین محدث شام در وقت خود یافته‌ام، و من آن را در مورد کسی نوشته‌ام که از ۱۰۰ سال تجاوز کرده است «از لسان المیزان».

### شیخ عثمان طویلی

او شیخ عثمان سراج الدین ابن خالد بن عبدالله بن محمد درویش بن معروف ابن جمعه ابن طاهر از سادات است. همچنین به خط شیخ محمد بهاء الدین ابن عثمان (صاحب ترجمه) مسطور است و مشهور: که جد ایشان محمد بن درویش از جبل حمرین بین خویشاوندانش از سادات نعیمیین به اورامان انتقال یافته و در قریه طویله اقامت کرده است. و مادرش حلیمه بنت ابی بکر از اولاد فقیه احمد معروف به غزایی و غزایی از نسل شیخ نعمت الله ولی ابن شیخ زکریا حسنی شاذلی ساکن قریه کاکوزکریا از قراء که لاته رزان از توابع سنندج است. پس شیخ عثمان بر این دو شجره از طرف پدر سادات حسینی و از طرف مادر از سادات حسنی است، اگر چه نه خود و نه اولادش در بین مردم ادعای سیادت نکرده اند. شیخ عثمان در ۱۱۹۵ در قریه طویله دنیا آمد و در میان خانواده محترم خود تربیت یافت، و چون بحد تمیز رسید به درس و تحصیل پرداخت و قرآن را ختم نمود و بعضی کتابها و رسالات دینی و اخلاقی فارسی که معمول بودند در قریه طویله خواند و تمام کرد بعد از آن در طلب علم به بیاره و خورمال و حلبچه که در همه آنها مدارس علمی و دینی دایر و تحصیل و تدریس برقرار بوده رفت، و جستجوی علم را ادامه داد، اما او به تصوف و کوشش در آن از کوشش در راه تحصیل خوشحالت‌تر بود با علم به اینکه قریحه و استعداد علمیه خوبی نیز داشت. او کتابهایی به خط خود داشت که در ایام تحصیل نوشته بود، از آنجمله رساله وضع، رساله فرایض و بعضی مکتوبات دیگر. و بواسطه رغبتش به تصوف و مجاورت مقامات روحیه و متصوفه از کردستان عراق به بغداد نقل مکان کرد، و در مدرسه جامع حضرت ابی محمد محیی الدین عبدالقادر گیلانی (قدس الله سره) ساکن گردید و در آنجا باقی ماند، و در حضور مدرس جامع درس می خواند و به عبادت نیز مشغول بود

و در حلقه‌های ذکر شرکت می‌کرد. در این اثنا که او در آرزو و مترصد نیل به مقصود بود، ناگهان به حضور حضرت شیخ خالد نقشبندی مشهور به مولانا خالد مشرف شد و برای يك سال طبق امر آن مرشد مهمان او گردید، قبلاً بین او و شیخ عثمان سابقه معرفتی در کردستان دست داده بود، پس به طریقه او داخل شد و در حضور او تمسك کرد، و آنگاه مشغول وظایف سلوك و زحمت در راه نیل به مقصود و معشوق طبق اصول ایشان (نقشیه) گردید، و روز بروز بر نور و اشراق قلب و انشراح صدرش می‌افزود، و ماه به ماه و سال به سال از لحاظ معنویت ترقی می‌کرد، و مرتب به سلوك نزد مرشد بزرگ خود در بغداد ادامه داد، و بعد از بازگشت مرشد به سلیمانیه و اقامتش در آنجا و بازگشت دوم به بغداد در ۱۲۳۱ پیشنهاد خلافت به او کرد، و اجازه ارشاد به اوداد. و او نخستین خلیفه از خلفای مولانا خالد (قدس سره) می‌باشد، و با اینکه خلیفه شد از ملازمت مرشد دست نکشید تا در عراق بود. چه در بغداد و چه در سلیمانیه و چه در اورامان در ایام تابستان، که مولانا برای استفاده از هوای لطیف به آنجا می‌آمد. تا موقعی که مولانا از راه شمال اورامان به دمشق شام رفت که شیخ عثمان را به خلافت خود گذاشت تا مردم را به آداب دین و تزکیه نفس و دوام تقوی و ملازمت پیروی کتاب و سنت ارشاد کند، پس بر همین برنامه مدتی در سلیمانیه در خانقاه مولانا خالد باقی ماند، سپس به بیاره آمد بعد به سلیمانیه برگشت، و برای بار دوم به بیاره مراجعت فرمود و چندی بعد در قریه طویله زادگاه خود اقامت گزید، و در هر نقطه از این نقاط بر ارشاد و نصیحت و توجه و تربیت سالکان طریقت مواظبت فرمود، و دور از دنیا و تجملات آن باقی ماند، و به ذکر خدا و پیروی سنتهای عالی و روشن نبوی مشغول بود. لذا علما و مردان متقی و پرهیزگار پروانه وار به دور شمع وجودش گرد آمدند، و خلقی بسیار در عراق و ایران و ترکیه از برکات او استفاده کردند. و بعد از تاریخ ۱۲۵۰ وقتی در بیاره بود، خداوند پسرانی عزیز و نجیب به او عطا فرمود که عبارت بودند از: محمد و عبدالرحمن و عمر و احمد. که همه در بیت علم و دین و ارشاد و تقوی رشد و نمو کردند، و قرآن و کتب دینی و علمی را آموختند و بحد کافی پخته شدند و اطلاع کامل از علوم دینی و ادبیات عربی و فارسی یافتند و هر کدام از آنان مانند يك سالک مخلص به سلوك در طریقت زیر توجهات مرشد کامل (پدر) کوشیدند، و از آنان جمعیتی از اهل ارشاد و خدمت به علم و دین تشکیل شد، و نقاطی برای محل ارشاد و خدمت عباد در طویله و بیاره و احمدآباد، ساختند، همچنانکه مریدان و خلفاء پدرشان در هر شهر و محیط تکیه و خانقاه برای خدمت به اسلام و دوام ذکر و فکر و عبادت مسلمین بنا کردند. و ترجمه احوال بعضی از فرزندان لایق او را قبلاً ذکر کردیم و انشاءالله ترجمه کسانی که از آنان باقی مانده اند در صفحات آتی و در جای خود برای اطلاع برادران

دینی ذکر می‌شود. در حدود ۱۲۶۳ از بیاره به قریه طویله رفت و در خود قریه در خانه‌های مخصوص خودشان مقیم شد و به ذکر و تعلیم آداب طریقت در قریه مشغول گردید، و تکیه اختصاصی را بنا نکرد، همچنانکه در بیاره نیز وضع برای منوال بود. اما بعد از وفاتش پسر ارشد او شیخ محمد بهاء الدین در پائین قریه طویله تکیه ای وسیع بنا نهاد. و همچنین فرزند سوم آن حضرت شیخ عمر ضیاء الدین مدرسه و مسجد جامعی در قریه بیاره ساخت، و قسمتی از آن را برای اقامه شعائر دینی و تشکیل حلقات ختم و سکونت و سلوک سالکان مقرر فرمود. و نیز پسر چهارم او حاج شیخ احمد شمس الدین تکیه ای در قریه احمد آباد نزدیک ناحیه خورمال گلغنبر درست کرد. اما پسر دوم حضرت سراج الدین یعنی حاج شیخ عبدالرحمن ابوالوفا فرصتی برای احداث و ایجاد بنا و تعمیر نداشت زیرا به بغداد مهاجرت کرد، سپس حج بیت الله انجام داد، و از آنجا بازگشت. و بزودی به رحمت و رضوان خدا پیوست.

و آنچه ما از مردم در احوال شیخ عثمان جمع کرده ایم و دانسته ایم این است که حتی یک روز حضور او از مشاهیر کرام خالی نبود، چه از علمای بزرگ و سرشناس و چه سایر طبقات محترم مردم. و درس فقه شریف و علوم دینی عربیه، ادبیات و بلاغه و اصول و حدیث و تفسیر در تکیه اش تدریس می‌شد، و اداره این امور علمی و دینی به عهده ملا حامد کاتب شیخ بود که قبلاً ترجمه احوال او آمده است، و گاهی از جانب سایر علما که در آنجا برای سلوک و یا زیارت حضرت شیخ و ارتباط روحی با او در بیاره و طویله توقف می‌کردند تدریس اداره می‌شد و مردم از حضور آنان کسب فیض می‌کردند، و از وجود آنان مستفید می‌شدند. اولاد حضرت پیر نیز از ملاحامد بهره علمی می‌گرفتند و نزد او درس می‌خواندند، و نیز از علامه ملاحامد نودشی یا ادیب صوفی و دانشمند مشهور سید عبدالرحیم مولوی نکات ادبی و علمی را می‌آموختند، و از غیر ایشان در آن مجمع علمی و دینی نیز استفاده می‌بردند. و در حقیقت هیأت و جماعتی که آنجا بودند هیأت روحی و اجتماعی قدسی بودند از طرفی، و از طرف دیگر هیأت و اجتماع علمی و ادبی بودند همچنانکه آنجا (طویله و بیاره) جمع کثیری از فضلا و ادبا و صاحبان املاء و انشای شیوا و سایر اشخاص صاحب فضل و هنر وجود داشتند و این جمعیت خیر و محفل ملکوتی همواره بر عمل به کتاب و سنت و تعلیم و ارشاد مردم بدانها به عنوان شرع شریف مداومت کردند بطوری که هیچگاه کسی وقوع حادثه یا داعیه مخالف دین را ننشید، جز اینکه اگر بندرت رخ می‌نمود، فوراً سخت مورد انکار و نهی و منع و توبیخ قرار می‌گرفت. و هر کس داخل این مجتمع نورانی و اسلامی می‌گردید، از منهیات محفوظ بود، پس آن محلها (طویله و بیاره) آسمان معرفت و دانش و بینش گردید، زیرا آفتاب هدایت و نور عنایت ربانی در آن

می‌درخشید. و بر همین برنامه محکم خود مداومت فرمود تا اینکه سال ۱۲۸۳ فرا رسید و حضرت مرشد (شیخ عثمان سراج‌الدین طویلی) در این سال در حالی که ۸۸ سال از عمر پربرکت او گذشته بود به قرب رحمت خدا پیوست. و در پائین قریه طویلی در باغ خودش که بعد از وفات او به مرقد و مقام مبارک ضریح منورش تبدیل شد، دفن گردید. خداوند او را رحمت کند و خاکش را معطر و پاک دارد و بهشت را جایگاهش فرماید. آمین. به منت و بخشش خود که او شنونده و قبول کننده دعاها است.

### ملا عثمان کانی که وهی

او عالم فاضل ملا عثمان بن حاج اسمعیل بن ملا احمد بن ملافاضل بن ملاحسن بن ملامیره است و گفته می‌شود که او از ذریه باباطاهر همدانی (صوفی و ادیب مشهور) بوده است. صاحب ترجمه در شهر سلیمانیه ساکن و اهل آنجا و از دانشمندان بزرگ و ادیب بود. او در سال ۱۲۲۱ در سلیمانیه در ده‌ره گه‌زین متولد شد، محله‌ای که گفته می‌شود که جمعی از اهالی همدان در زمانهای قبل به سلیمانیه هجرت کرده و در آنجا سکنی گرفته‌اند. (صاحب ترجمه) بعد از تمیز داخل درس خواندن شد و به بهترین وجهی نشو و نما پیدا کرد، و در علوم ترقی نمود تا پخته شد و به انواع دانشها آشنایی حاصل نمود، سپس به اکثر نقاط کردستان گردش کرد در پی یافتن مُرشدی که دلش را آرام کند و به او آرامش خاطر ببخشد و ایمانش را به خدا کاملتر کند، تا اینکه به حضور حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین طویلی نقشبندی در اورامان واصل شد و به طریقه او تمسک کرد، و تحت توجه او بر آداب طریقت سلوک کرد، و بر سلوک مداومت نمود تا خداوند قلب او را منور و لطایف او را روشن فرمود، و مرشدش او را درجه خلافت داد و به بازگشت او به سلیمانیه امر کرد، پس به سلیمانیه برگشت و به ذکر و فکر و طاعت و تقوی و ارشاد طالبان حقیقت اشتغال ورزید، پس از مردم پاکدل در اطراف او جمع و مشغول آداب طریق و طاعت حق شدند و به ایشان بهره رسانید ایشان نیز از علم و طریقت او بهره مند شدند، او دارای کرامات آشکار بود، و از بزرگترین خوارقش پایداری او بر پیروی از کتاب خدا و سنت نبوی و زهد و طاعت او بود، و نیز داخل نشدنش در کارهای دنیای فاسد و ترك آنها، و تمام مدت زندگی بر این شیوه مرضیه ادامه داد. او دارای ذوق ادبی و نویسندگی بود، و دیوان شعر به لغات عربی و کردی و فارسی دارد و کمی قبل از این تاریخ به چاپ رسیده است. رساله‌ای به نام جوهر العرفان در تصوف به زبان عربی دارد که طبق اطلاع هنوز چاپ نشده است. سال ۱۳۰۷ به رحمت خدا پیوست، و تاریخ فوت او بر حساب ابجد این جمله

عربی است: قل فاز فوزاً عظیماً (بگو به کامیابی بزرگی نائل شد=۱۳۰۷). رحمه الله و طاب ثراه و در حجره ای که او برای خود ساخته بود دفن گردید، و آن در خانقاه مخصوص به ایشان بود.

### عدی بن مسافر

شیخ عدی بن مسافر بن اسمعیل بن موسی بن مروان بن الحسن بن مروان است. یکی از خویشاوندان نزدیکش نسب او را چنین نوشته است. مسکنش هکاری و عبد صالح و مشهوری است که طایفه عدویه به او منسوبند، نام او درهمه جا سائر و مشهور بود، و اعتقاد مردم به صلاحیت او خارج از حد بود تا آنجا که او را قبله خود ساختند و بسوی او نماز می خواندند، و او را ذخیره خویش در آخرت می دانستند و بر او اعتماد و تکیه داشتند. او با جماعتی بسیار از علما و صلحا و مشایخ مشهور صحبت کرده بود، مانند عقیل میخی، و حماد دباس، و ابی نجیب عبدالقادر، و عبدالقادر حلبی، و ابی الوفا حلوانی. سپس از مردم کناره گرفت و به کوه هکاریه رفت و در آنجا برای خود مسکنی ساخت و تمام اهالی اطراف کوه به او مایل و مرید او شدند و رو بسوی او آوردند بطوری که چنین میل و ارادتی نسبت به هیچیک از زهاد و گوشه نشینها نداشته اند. مولد او دهکده ای بود که آنرا بیت ناد و از اعمال بعلیک می دانستند، و خانه ای که در آن متولد شده است الآن زیارتگاه است. و در سال ۵۵۵ یا ۵۵۷ در شهر هکاریه فوت کرد و در حجره و عبادتگاه خود دفن شد. خدایش رحمت کند. قبر او نزد مردم آن دیار از زیارتگاهها و مقابر مقصوده است. و الآن نواده هایش در محل او شعارش را ادامه داده و پایدار داشته اند، و از قدمها و وصایای او پیروی می کنند، و مردم با ایشان با همان اعتقاد نیک و بزرگداشت مخصوص در زمان شیخ رفتار می کنند. و ابوالبرکات ابن المستوفی در تاریخ اربل از او یاد کرده است، و از جمله کسانی شمرده است که از خارج به اربل وارد شده اند. و مظفرالدین صاحب اربل رحمه الله می گوید: من در خردسالی در موصل شیخ عدی بن مسافر را دیده ام که شخصی چهارشانه و گندم گون بود. و صلاح و صواب فراوان را از او حکایت و به او نسبت می دهند. شیخ عدی ۹۰ سال زندگی کرد.<sup>۱</sup> خداوند او را ببخشد.

### علی بن سیف آمدی

شیخ ابوالحسن علی بن ابی علی محمد معروف به سیف الدین آمدی شافعی متوفی در

۱. بنابراین تاریخ تولد او در حدود ۴۶۷ هجری بوده است.

۶۳۱ بوده است کتابهای زیادی تألیف کرد، از جمله آنها: احکام الاحکام در اصول فقه، که آن را بر چهارپایه مرتب کرده است: ۱- در مفهوم اصول فقه. ۲- در ادله سمعیه. ۳- در احکام مجتهدان. ۴- در ترجیح. و گفته اند که در سال ۶۲۵ از تألیف آن فراغت یافته است. در وفیات الاعیان ابن خلکان آمده است: «او ابوالحسن علی بن محمد بن سالم تغلبی شافعی فقیه اصولی ملقب به سیف الدین آمدی است که در شهر آمد به سال ۵۵۱ هـ متولد شد و در دمشق روز سه شنبه سوم صفر ۶۳۱ هـ فوت کرده است». در اول اشتغالش مذهب حنبلی داشت، به بغداد آمد و در آنجا قرآن آموخت، و نزد ابوالفتح نصر بن فتیان بن منی حنبلی متولد ۵۰۱ و متوفی در ۵ رمضان ۵۸۳ هجری درس خواند، و حدیث را از ابی الفتح بن شامیل آموخت و سماع کرد، مدتی در مذهب احمد بن حنبل باقی ماند، بعد به مذهب شافعی گرائید و مصاحب شیخ ابوالقاسم گردید، و در علم جدل و خلاف به استادی دست یافت و در آن اهل تشخیص شد، و طریقه شریف را احکام بخشید، و زوائد طریقه اسعد میهنی را رفع کرد، و در علم نظری تمرین نمود، و دو اصل فقه و حدیث و فلسفه را محکم نمود و در سایر علوم عقلیه نیز صاحب نظر بوده است. و از این قبیل مطالعات و تحقیقات انتقادی و اتقانی زیاد داشت و در زمان خودش کسی از او واردتر به این علوم نبود، که تمام دقائق آنها را در حفظ داشت. به قاهره وارد شد و تولیه مدرسه مجاور ضریح امام شافعی در قراهه صفوی را به عهده گرفت. و مدتی در جامعه ظافری قاهره مصدر تدریس و تولیه امور بود، و آوازه فضلش اشتهار یافت، و مردم به خدمت او روی آورده بهره های علمی و دینی گرفتند، و دانشمندان وزیرکان علم اصول و خلاف را به او نسبت می دادند (نظر او برای ایشان در این علوم حجت بود). شیخ عزالدین بن عبدالسلام می گوید: «از مدرسی نشنیده ام که بهتر از او درس را به طالب افهام کند، مثل اینکه او خطبه می خواند. يك لفظ از کتاب وسيط غزالی را تغییر داد، که از لحاظ معنی از لفظ اصلی (کلمه ای که حضرت غزالی در عبارت خود بکار گرفته است) بهتر بود. و نیز عزالدین گفته است که قواعد بحث را جز از سیف الدین آمدی نیاموخته ام. و نیز گفته است که اگر زندیق و بی دینی در اسلام شك کند جز آمدی هیچکس برای مناظره و الزام او معین نشود (فقط او می تواند با دلیل علمی و منطقی محکم طرف را قانع و محکوم کند). همیشه در قاهره بود تا اینکه جماعتی از فقهای شهر به او حسد بردند و از روی تعصب او را به فساد عقیده و لامذهبی و یا فلسفی گری منتسب کردند. و این مطابق نوشته ای است که از کتاب احکام الاحکام تألیف خود آمدی در اصول فقه اخذ کرده ام». در این خلکان نیز راجع به او مطلبی موجود است که اینک عین آن: «يك صورت مجلس به ضرر او نوشتند که متضمن مطالب و اتهامات مذکور است، یعنی سوء اعتقاد او را

می‌رساند. و در آن صورت مجلس با خط خود خون او را مباح دانستند. ابن خلکان گوید: شنیدم که مردی با عقل و معرفت و نامدار وقتی این صورت مجلس و انتسابهای دروغ که بر آمدی حمل کرده و مجتمعاً بر ضد او آن را امضاء کرده بودند نزد او بردند که مانند دیگران برزندقه او صحه گذارد (فتوای قتل را امضاء کند)، در بحر کامل شعر زیر را نوشت:

حسدوا الفتی اذالمینا لواسعیه فالقوم اعداء لهم و خصوم

(کتابه فلان بن فلان)

یعنی: بحد کوشش علمی او نرسیدند لذا به این جوان حسد بردند و تمام طایفه دشمن و بدخواه اویند. امضاء فلان پسر فلان.

وقتی آمدی توطئه فقها را بر ضد خود مشاهده کرد و دانست که به او اعتماد و اعتقادی ندارند، محل را ترک کرد و پنهانی از قاهره خارج شد و در شهر حماة مسکن گزید. و در اصول دین و منطق و حکمت و خلاف تألیفی نوشت. و تمام تصانیف و تألیف او مفید و ارزشمند است. از جمله تألیفاتش کتاب اباکار الافکار است در علم کلام که آن را در کتاب دیگری به نام منائح القرائح مختصر کرده است. و منتهی السؤل فی الاصول، و رموز الکنوز، و لباب الالباب. و او ایضاً روشی در خلاف نوشته است، و شرحی شریف در جدل. و خلاصه قریب ۲۰ تصنیف دارد. و به دمشق رفت و در مدرسه عزیزیه مدرس شد و مدتی در آن شغل باقی ماند، سپس از آن کنار گرفت بواسطه اتهامی که به او زدند، و در دمشق نیز بی کار ماند. و در این حال روز سه شنبه سوم صفر سال ۶۳۱ وفات یافت. و در سفح کوه فاسیون دفن شد، و تولدش ۵۵۱ هجری بوده است. رحمه الله. آمدی به همزه ممدوده و میم مکسوره و بعدش دال مهمله نسبت به شهر آمد است که شهری بزرگ در دیار بکر نزدیک مرز کشور روم بوده است.

### علی جزری

شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزری متوفی در سال ۶۳۰ بوده است از تألیفش: اسد الغابه فی معرفة الصحابه است در دو جلد که در آن ۷۵۰۰ ترجمه از احوال صحابه را ذکر کرده است، و به شرح حال صحابه‌ای که گذشتگان آنان را بیان نکرده‌اند رسیدگی نموده است. در تاریخ ابن خلکان چنین آمده است: ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم بن عبدالواحد شیبانی معروف به ابن اثیر جزری ملقب به عزالدین در الجزیره متولد شد و در همانجا رشد کرد، سپس با پدر و دو برادرش که بعداً احوال آنان ذکر می‌شود به موصل رفت و در آنجا ساکن شد و درس خواند. از ابی‌الفضل احمد بن عبدالله بن احمد خطیب طوسی و کسان



دیگر که در علم همطراز او بودند سماع کرد، و چند بار به بغداد آمد یا بر سر راه حج یا به عنوان فرستاده از جانب صاحب موصل در آنجا نیز از شیخین ابی القاسم بن یعیش بن صدقه فقیه شافعی و ابی احمد عبدالوهاب بن علی الصوفی و دیگران استفاده کرد. سپس به سوریه و قدس نیز سفر کرد، و آنجا نیز از جمعی علما و محدثان سماع و استفاده نمود. آنگاه به موصل برگشته خانه نشین گردید و به مطالعه و تحقیق و تألیف و تصنیف پرداخته از مردم برید، و خانه او محل اجتماع اهل علم در موصل و علماء وارد و مهمان موصل بود. و در حفظ حدیث و آشنائی به آن امام بود، و در تاریخ متقدمین و متأخرین نیز حافظ و آگاه بود، و به انساب عرب و ازمنه و حوادث و اخبار ایشان نیز بسیار مطلع بود در تاریخ کتابی تصنیف کرد که آن را الکامل نامید که از ابتداء تاریخ شروع کرده تا زمان خود یعنی تا سال ۶۲۸ هجری وقایع را درج کرده است، و از بهترین تواریخ است و کتاب انساب را برای ابی سعید عبدالکریم سمعانی مختصر نموده و در بعضی جاهای آن نواقص را برطرف کرده است، و بر غلطیهای آگاه شده است و آنها را رفع نموده و چیزهایی که در آن ننوشته و اهمال نموده اضافه کرده است، و آن جداً کتابی مفید است و اغلب آنچه امروز در دسترس مردم قرار دارد این مختصر است که در سه جلد است و اصل کتاب هشت جلد بوده است و آن کتابی کمیاب و گرانبه است که فقط یک دفعه در شهر حلب نسخه آن را دیده ام و بجز مختصر مذکور اصل آن به دیار مصر نیز نرسیده است. و باز کتاب اخبار الصحابه از اوست در ۴ جلد بزرگ. و وقتی در سال ۶۲۶ به حلب رسیدم عزالدین مذکور در آنجا مهمان نزد طواشی شهاب الدین طفریل خادم اتابک ملک عزیز ابن ملک ظاهر صاحب حلب اقامت داشت. و طواشی بسیار متوجه او بود و رعایت حال او را می کرد و به او اعتقاد نیکو داشت و او را احترام شایسته می نمود. پس به حضور او رفتم، و او را مردی تکمیل شده در فضائل و علوم و اخلاق حسنه و کثرت تواضع یافتم، پس مراوده با او را بر خود لازم دانستم و بین او و پدرم دوستی محکم وجود داشت، و بواسطه آن سابقه معرفت و صداقت در رعایت احترام من مبالغه می فرمود، سپس در سال ۶۲۷ به دمشق مسافرت کرد و چندی بعد به حلب بازگشت. پس با او بر عادت سابق آمد و شد داشتم و ملازمت خدمتش را تکرار و ادامه دادم، مدت کمی در حلب اقامت کرده بعد به موصل رفت. ولادت او در چهارم ماه جمادی الاولی ۵۵۵ هجری در جزیره ابن عمر و او اهل آنجا بود، و وفاتش در شعبان ۶۳۰ در موصل اتفاق افتاد. رحمه الله. و بزودی ترجمه احوال دو برادر او: مجدالدین ابی السعادات المبارک، و ضیاءالدین ابی الفتح نصرالله می آید. و جزیره محل تولد جزری، اغلب مردم می گویند که جزیره ابن عمر است، بعضی می گویند که آن منسوب به یوسف بن عمر ثقفی امیر عراقین است. اما من در این مورد پی به راه صواب برده ام و

آن این است که آن را مردی از اهل برقعین از اعمال موصل بنا کرده است و او را عبدالعزیز بن عمر می گفتند، که جزیره بنام او اضافه شده است.

«تاریخ ابن خلکان»

### علی بن عیسی اربلی

در اعلام زرکلی آمده است: علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی منشی خوش انشاء و از شعراء است، ابتدا کاتب متولی اربیل و سپس در دفتر مراسلات بغداد خدمت کرده است و کتابهای ادبی را تألیف کرده است که از آن جمله: مقامات اربع، و رساله الطیف خطی، و کشف الغمه بمعرفة الامه خطی، و حیات الامامین زین العابدین و محمد بن الباقر، رضی الله عنهما خطی است، و پدرش والی اربیل بوده است. و در سال ۶۹۲ هجری فوت کرده است مطابق ۱۲۹۳-م. رحمه الله.

### علی هکاری

ابوالحسن علی بن احمد بن یوسف بن جعفر بن عرفه هکاری ملقب به شیخ الاسلام از اولاد عتبه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه مردی خیر و بسیار عابد بوده است، به کشورها مسافرت کرده با علما و مشایخ گرد آمده از آنها حدیث اخذ کرده است، و به وطن خود بازگشته است. از کار عزلت گزید و مردم به خدمت او روی آوردند و به او اعتقاد خوبی داشتند، و با شیخ ابوالعلائی معری ملاقات نموده و از او استفاده های علمی برده است. وقتی از او جدا شد، بعضی از یارانش از آنچه او از معری دریافته است و بطور کلی از عقیده معری فهمیده است سؤال کردند، گفت او مردی از مسلمانان است. و شنیدم که بعضی از بزرگان به او گفتند: تو شیخ الاسلام هستی؟ گفت: بلکه من شیخی (پیرمردی) در اسلام هستم. از اولاد و نواده های او جماعتی نزد پادشاهان بکارهای دولتی قیام کردند، و درجات آنان بالا بود. و نیز میان ایشان هم فقها و هم امرا یافت می شد. ولادتش به سال ۴۰۹ و وفاتش اول محرم ۴۸۶ بوده است. رحمه الله تعالی. و هکاری به فتح هـ و تشدید ك و بعد از الف ر نسبت است به قبیله ای از اکراد که ایشان پایگاهها و قلمه ها و دهاتی در جهت شرقی شهر موصل داشتند.

### علی دینوری

علی بن مطهر بن مکی بن مقلاص ابوالحسن دینوری از شاگردان حجة الاسلام غزالی

بوده است. او حدیث را از نصر بن البطر و کسانی در طراز او سماع کرد، و ابن عساکر حدیث را از او روایت کرده است در شب ۲۷ رمضان ۵۳۳ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند و خاکش معطر باد.

### علی شهرزوری

علی بن محمود بن علی ابوالحسن شهرزوری شمس الدین کردی مدرس قیمییه در دمشق و پدرش صلاح شهرزوری نیز مدرس بوده است. ذهبی گوید: شیخ فقیه امام آشنا به مذهب موصوف به جودة العقل دارای دیانت نیکو و شجاع و صاحب متانت و ادب بود. امیر ناصرالدین قیمی در خزیمین دمشق مدرسه‌ای بنا کرد، و تدریس آن را به او و بعد از او به کسانی که از ذریه او بودند و اهلیت علمی داشتند تفویض نمود و در قضاوت از ابن خلکان نیابت کرد و در دارالعدل در حضور ملک ظاهر هنگامی که در مورد غوطه (زمینی که آب و درخت و گیاه زیاد باشد) احتیاط کرد، و گفت: آب و گیاه و کشتزار از آن خداست و کسی مالک آن نیست. و هر کس ملکی در دست دارد از آن خداست، پس پادشاه از سخنش متحیر شد و بر این معنی کار خاتمه پذیرفت. در شوال ۴۷۵ وفات یافت.

### علی بن قاسم شهرزوری

علی بن قاسم بن مظفر بن علی شهرزوری از اهل موصل، در بغداد از ابو غالب محمد ابن الحسن باقلانی و غیره سماع نمود، و متصدی قضاء واسط و موصل و بلاد جزیره و شامیه بود. و در رمضان ۵۳۲ وفات یافت. در بعضی مجموعه‌ها که در حدود سال ۵۹۰ نوشته شده‌اند دیده‌ام که این عین مطلب است: هر گاه مرد به زنش گفت ترا بر مبنای سایر مذاهب طلاق دادم، در این کلام ۴ احتمال موجود است: یکی این است که می‌گوید: می‌خواهم طلاق فوراً واقع و اجرا گردد. و اینکه (سایر مذاهب) گفته‌ام، بدون قصد این لفظ از دهانم خارج شده است. یا قصداً گفته‌ام ولیکن وقوع حتمی طلاق منظورم بوده است. دوم اینکه می‌گوید: اراده کردم که حتماً طلاق واقع شود و از این جمله زیادی (سایر مذاهب) اراده‌ام این بوده است که بر هر مذهبی وقوعش اقتضا کند طلاق بیفتد، پس در این دو احتمال طلاق حتماً واقع شود، و زن از او جدا و بر او حرام گردد. و آن مثل این است که بگوید تو سه طلاقات واقع شود اگر بازید سخن بگویی، و اظهار دارد که مقصودم سه طلاق نبوده فقط بر زبانم این کلمه گذشت بدون قصد، که این سخن از او پذیرفته نمی‌شود و سه طلاق واقع گردد. سوم این است که می‌گوید:

قصد کردم که طلاق طوری واقع شود که مردم همه بر وقوعش متفق باشند یا به وجهی باشد که مردم در آن اختلاف نکنند و ظاهر صیغه این است که قصد وقوع قوی تر باشد، پس اگر هنگام تلفظ اراده اش این باشد وقوع سه طلاق ممتنع است، زیرا گفته او (بر سایر مذاهب) معنی شرط در آن است و واقع نمی شود، زیرا اگر شرط موجود نباشد طلاق واقع نشود. چهارم اینکه بگوید: بطور مطلق این را تلفظ کردم و به همراه آن نه وقوع فوری و نه شرطی در وقوع قصد داشته ام، اینجا احتمال وقوع طلاق سه گانه در حال هست، و هم ممکن است اصلاً طلاق واقع نشود، زیرا این صیغه ظاهراً شامل است بر اینکه تمام مذاهب به وقوع آن متفق باشند، و این هم وجود ندارد و چنین چیزی ممکن نشود. و خدا دانای تر است. این مسأله را شیخ امام ابی الحسن علی بن مسلم اخراج کرده است. پایان.

و علی بن مسلم شهرزوری نمی دانم همان علی بن قاسم (صاحب ترجمه) است، یا علی بن مسلم نه شهرزوری. و او جمال الاسلام است که ترجمه احوال او قریباً خواهد آمد.

### علی کرماشانی

قاضی ابو محمد علی بن حسین قرمیسینی (کرماشانی) رحمه الله فقیهی بوده است که نزد ابوالحق مروزی درس خوانده و قضاء گرگان را تصدی کرده است. از علماء سماع نمود و حدیث روایت کرد، و شب یکشنبه ۶ روز از ماه ربیع الآخر سال ۳۷۷ مانده در سن ۹۸ سالگی دنیا را وداع گفت. رحمه الله علیه.

### علی اربلی

علی بن احمد بن زفر ابن مظفر اربلی دنباوندی، عزالدین صوفی در ۶۲۳ تولد یافت و به علم مشغول شد و در طب آشنا گردید. او خوش مجلس و نیک محضر بود، و به شهرها و کشورها مسافرت نمود و در تبریز و ماردین و سپس در دمشق به تکمیل معلومات مشغول بود. بالاخره در جمادی الآخر ۷۲۶ در دمشق فوت کرد. رحمه الله و طاب ثراه.

### علی خلاطی

علی بن احمد بن محمد بن نجیب بن سعید خلاطی و بعدها دمشقی علاءالدین در ربیع الاول سال ۶۸۸ متولد و از محمد بن عبدالمنعم ابن القراض و مقداد قیس و غیر آنها سماع

۱. در اصل نسخه اشتباهاً تاریخ تولد سال ۶۸ درج شده است.

نمود و حدیث فرا گرفت. او مردی نیکوکار بود، و در سوم صفر ۷۴۲ هجری وفات یافته است. رحمه الله.

### علی بن احمد آمدی

علی بن احمد بن یوسف بن خضر آمدی حنبلی، زین الدین عابد علم را از عبدالصمد بن ابی الجیش مقری در بغداد و غیره فرا گرفت، و کتاب: التبصیر فی التعبير را تصنیف کرد و تعالیقی در فقه نوشت، و به تعبیر رؤیایا توجه زیاد داشت، و خود رؤیای صادقانه را زیاد می دید، و تاجر کتاب بود، با اینکه کور و نابینا بود، چیزی بر او پنهان نبود، بلکه وقتی مجلدی از فلان کتاب را از او می خواستند، بیا می خواست و آن را از لای کتابهای متعدد بیرون می آورد، و کتاب را لمس می کرد، و می گفت: این کتاب حاوی فلان و فلان مطلب است و اشتباه نمی کرد. و اگر کتاب به دو خط (دو نوع خط، یا خط دو خطاط) بود می گفت با دو خط نوشته شده و حتی اگر قلم یکی سبکتر از دیگری بود، آن را بیان می کرد، و هرگز اشتباه نمی نمود. و از کار کردن و بکار گماشتن دیگران غفلت نداشت (بیکار نبود و از کار خسته نمی شد و دیگران را بکار وادار می کرد) مردم همه او را قبول داشتند. یکی از دوستانش يك نصفیه به او داد که بعداً سرقت شد در خواب خود شیخ مجدالدین عبدالصمد را دید او را بر کسی که نصفیه را دزدیده بود دلالت کرد، و نیز کسی را که دزد نصفیه را به امانت به او سپرده بود نام برد. پس آمدی به آن مرد مراجعه کرد و به او گفت: نصفیه ای که فلانی نزد تو ودیعه گذاشته است به من بده، آن مرد آن را آورد و به او تحویل داد و آمدی نصفیه را تحویل گرفت و رفت. سپس دزد آمد و آن شخص ماجرا را حکایت کرد که شیخ فلان آمد و از جانب تو آن را از من گرفت و رفت. دزد متحیر گردید. ایضاً گفت: مردی را در خواب دیدم که مرا طعامی از مرغ داد و من از آن خوردم، چون بیدار شدم در دستم بعضی از آن باقی بود (يك لقمه). و چون سلطان غازان خان مغول به بغداد آمد، قبل از سال ۷۰۰ نام او را شنید. پس در مستنصریه حاضر شد تا او را ملاقات کنند و شیخ زین الدین حاضر شد، به مردمی که همراه او بودند دستور داد: یکی یکی داخل مدرسه شوند هر يك از ایشان تصور می کردند که شیخ زین الدین غازان خان است، و مردم هر وقت امیر می رسید به اهتزاز می آمدند و او را تعظیم می کردند و نزد زین الدین می آوردند که به او سلام دهد و زین الدین جواب سلام او را می داد ولی از جا حرکت نمی کرد (به تعظیم او بر نمی خاست) تا اینکه غازان خان آمد، وقتی بر زین الدین سلام کرد و با او دست داد (مصافحه نمود) بلند شد به احترام و دستش را بوسید، و ملاقات او را بزرگ شمرد، و در دعای خیر برای او مبالغه فرمود به زبان

مغولی، سپس ترکی، سپس فارسی، سپس رومی، سپس عربی، و صدایش را بلند کرد غازان خان را خوش آمد و او را خلعت داد. و فرمان داد در هر ماه ۳۰۰ درهم پول و وظیفه و حقوق به او بدهند. و هر کس مرید و پیرو او بود نیز از این انعام و احسان بهره مند شدند. و مرتباً بر این حال خوشگذرانی و عزت و مقام بود، تا چندسال پس از ۷۱۰ در بغداد وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه.

### شیخ علی کوسه ابن شیخ محمدنودهی برزنجی

عابد زاهد بزرگوار شیخ علی بن شیخ محمدنودهی ابن شیخ علی وندرینی بن شیخ بابارسول برزنجی در حدود ۱۰۹۰ هجری متولد شد، چنانکه طبق قرائن موجوده نزد ماست، درخانه ای که براساس طاعت و تقوی و زهد و دوری از دنیا بنا نهاده شده بود تربیت شد، و شروع به درس خواندن کرد، ابتدا قرآن را ختم و کتب مقدماتی را به درس آموخت آنگاه به تحصیل علم و دین پرداخت اما ذوق تصوف بر او غالب بود، لذا نزد برادرعالم بزرگوار و پیر روشن ضمیر شیخ حسن گله رزده ولی کبیر و مرشد فاضل و حافظ قرآن و مدرس شهیر تمسک کرد، و به طریقت داخل شد. پس او را تربیت کرد، و تحت توجهات خویش قرارداد، و اوبا طلبی صادق مسلک معتاد اهل تصوف را پیش گرفت و بر آن سلوک کردتا بحد نهایی رسید و نتیجه کامل گرفت و شیخ او را اجازه داد و برای تربیت مسلمین و موعظه و ارشاد مردم خلیفه خود کرد، پس از گرفتن اجازه خلافت در قریه دول په مو شرق قریه برزنجه اقامت کرد و به خدمت و تربیت مردم و موعظه و راهنمایی خیر شروع کرد مردم از او بسیار استفاده کردند، و آوازه کرامت و ارشاد او در اطراف و اکناف اشتهار یافت، و عده کثیری از طلاب به گرد او جمع شدند و از جمله کسانی که زیر توجه و تربیت او سلوک کرد شیخ معروف نودهی پدر کاک احمد شیخ بود، که شیخ علی کوسه مرشد و مربی او بود، و هم او شیخ معروف را اجازه داد که ارشاد کند و در عین حال نیز او جد مادری شیخ معروف بود (پدر مادرش بود)، زیرا شیخ مصطفی نودهی پدر شیخ معروف دختر شیخ علی صاحب ترجمه را به زنی گرفت، خلاصه او از لحاظ حال و آینده و عاقبت کار و اولاد از صاحبان برکت بود. خداوند بزرگ ۸ پسر صالح و نجیب به او عطا فرمود: شیخ عبده، شیخ محمد مشهور به شیخ محمد ترانه وند بواسطه سکونتش در قریه ترانه وند واقع بر سر راه شهرزور به پنجوبین، و شیخ احمد ساکن در قریه بیلوی میوان، و شیخ محسن، و شیخ عزیز ساکن در قریه زلان و شیخ... ساکن در قریه داسیران واقع در شمال قلعه میوان به مسافه ۵۰ کیلومتر تقریباً و شیخ محمود رحمهم الله. که او نیز از علمای مشهور است، و اولاد او در

عراق و ایران پراکنده اند، و بیشتر اهل صلاح و سداد و ارشادند. و از جمله مشایخ قریه بیلو و داسیران مریوان، و مشایخ اسکول و پیران و نه جمار و سروآباد می باشند، و دیگر مشایخ سورین و هنگه ژاله در ناحیه بانه، و از نسل او سید محمد برزنجی کتاب الجانب الغربی فی حل مشکلات ابن العربی (قدس سره) می باشد. و این سطور از یادداشتهای شیخ محمدخالد در رساله شیخ معروف نودهی اواقبتاس شده است.

### علی الوانی خلاطی

علی بن ابی بکر الوانی خلاطی صوفی معروف به ابن الصلاح نزیل مصر تقریباً در سال ۶۳۷ هجری متولد شده از ابی رواح و السبط و المرسی و غیر آنان علوم را سماع و استفاده کرد و ابوالحسین ابن ابیک که صالح و مطیع و محدث بود و در زمان خود به روایت حدیث از گذشتگان به وسیله سماع بدون اجازه یا حضور راوی مشهور بود، از علی خلاطی حدیث اخراج کرده و شاگرد او بوده است. و ختنی بعد از او حدیث از او روایت کرده است، اما مثل اینکه خود از او شنیده و حضور داشته است. در آخر عمرش کور شد، سپس معالجه نموده بینایی خود را باز یافت، و در محرم ۷۲۷ وفات یافت. ابن رافع در جزء شیوخ مصر سال ۷۲۰ می گوید: او مهمترین شیوخی است که باقی ماند. و قول آنها مورد اسناد و استناد بود، صدی و ابن القریبی و مهدوی و مریم از او برای ما حدیث نقل کرده اند به وسیله سماع و غیر ایشان با اجازه.

### علی قادوسی

علی بن محمد بن الحسن خلاطی حنفی، ملقب به قادوسی (بواسله طول پیشش عمامه اش) و ایضاً معروف به مزلقان، و باز مشهور به رکابی بوده است، زیرا او گمان می برد که رکاب رسول الله (ص) نزد او است. و باز خیال می نمود که از موی مبارک حضرت (ص) نزد او موجود است. او فقه آموخت و مشغول درسه و تحصیل شد و ترقی کرد، و در ظاهر به تدریس کرد و امامت آن را تولیه نمود، و او اولین کسی است که در آنجا اقامت کرد. و در نیمه جمادی الاولی سال ۷۰۸ وفات یافت خداوند او را رحمت کند.

### علی گورانی

ملاعلی گورانی شافعی امام مسجد النبی جرجیس علیه السلام در شهر موصل یکی از محققین بزرگ است و مؤلفات خوبی دارد، از آن جمله حاشیه بر شرح شمسیه قطب، و

حاشیه بر شرح عقاید نسفیة تفتازانی وفاتش در ۱۰۹۴ در موصل اتفاق افتاده است. رحمه الله.

### علی الوسانی

او دانشمندی عالیمقدار و کم نظیر بود. ابراهیم فصیح حیدری او را مدح می کند و می گوید علامه مرشد علی الوسانی کردی، علم را از علامه نحریر محمدبن آدم اخذ نمود که از خلفاء مولانا خالد نقشبندی بوده است، و او حاشیه روانی بر حاشیه قره باغی در منطق دارد.

### علی کُردی

علی بن عبدالله بن احمد بن اسمعیل کُردی از شهر کوی نزدیک عبدالان شیخ معمر و مسافر و صالح و پرهیزگار ولی زاهد شافعی نقشبندی در سال ۱۰۷۴ متولد شد و در زادگاهش قرآن را ختم کرد، و از علمای عبدالان علوم فرا گرفت و از شیخ بزرگ قطب اسمعیل جد شیخ عبدالقادر عبدالانی نیز بهره علمی و معنوی گرفت، و طریقت را از او اخذ کرد، و قبل از ۴۰ سالگی و بعد از آن نیز چند بار به حلب رفت، سپس در دمشق وطن گزید، و حج کرد و مدتی مجاور بیت الله شد، و از سادات حرمین کسب فیض کرد، و نزد شیخ بزرگ عبدالعزیز هندی نقشبندی فارغ التحصیل گردید و به کشورهای ایران و روم و مصر سفر کرد و مدت سیاحتش قریب ۳۰ سال بیشتر بود، و هرگز پهلویش بر زمین نگذاشت، و در غارها شیرها و درندگان دیگر برای او ذلیل و رام بودند، بطوری که این خوارق او را مریدان مورد اعتمادش دیده اند. و در عالم خیال خداوند عزیز را رؤیت نمود، و فکر او در جهان منتشر گشت. و ملک معظم سلطان مصطفی خان جهت تبرک او را به ایوان خود دعوت کرد بعد از آن از دمشق سفر کرد، و داخل دارالخلافه شد و پادشاه نامبرده در هر سال ۲۵۰۰ قرش به او انعام می داد اما آن را قبول نکرد، سلطان از او اصرار کرد و بالأخره هر روز یک قرش از مال جزیه دمشق قبول کرد، و باقی را میان رفقا و مریدانش تقسیم کرد. ملک نامبرده از او خواست که دعای نصرت کند برای لشکری که به منظور جنگ با طهماسب صفوی در ایران مجهز کرده است پس خداوند طهماسب را نابود ساخت، و سلطان به او اعتقادش زیاد شد. او دارای کشفیاتی بود که دل هر کس به دیدن و شنیدن آنها احساس آرامش می نمود، و هفت بار ازدواج کرد، و ۵۰ پسر به او عطا شد. و در دمشق شیخ ابراهیم فرضی که از فضیلت بسیار زیرک بود بجا گذاشت (یکی از پسران او بود). بالأخره سال ۱۲۰۷ وفات یافته در فاسیون دمشق دفن گردید. رحمه الله.



## ملا علی قزلیجی

ملا علی ابن ملامحمد ابن ملامحمود از علماء قریه ابراهیم آوا نزدیک ناحیه قزلیجه تابعه فرمانداری پنجوین استان سلیمانیه بوده است. در حدود ۱۲۴۰ هجری در قریه ابراهیم آوا متولد شد، و پس از رشد نزد پدرش ملامحمد وارد تحصیل شد و در مدارس برای تکمیل معلومات به گردش افتاد و چندان زحمت کشید تا در علوم مسلط شد، و با استفاده از محضر علمای بزرگ عراق و ایران ترقی کرد، و بالأخره با همدرس فاضل خود ملاعبدالله پیره بابی به خدمت استاد علامه مفتی عراق محمد فیضی افندی زهاوی در بغداد مسافرت کردند، و نزد او در مدرسه سلیمانیه که سلیمان پاشا کبیر آن را در بغداد بنا کرده بود ساکن شد، پس در آنجا مقیم شدند و در تحصیل کوشیدند، و از مدرس بزرگ فوایدی مهم از حکمت و ریاضیات و سایر علوم عقلیه گرفتند، و استاد در عین حال از هر دو خوشنود بود از لحاظ علم و فضل و فراست و کوشش، و در مقام ستایش فراگیرنده تمام اطراف و جوانب می فرمود: «اگر ذکاوت ملاعبدالله پیره باب و جهدملا علی قزلیجی در یک شخص جمع می شد آن شخص مثل من بود». و بعد از مدتی در حضور او فارغ التحصیل شده به کردستان برگشتند. ولیکن ملا علی در محل خود توقف نکرده بلکه در ترجان مقیم و مدرس گردید، در نزد بعضی از امرای غیاری خادم علم و دین. و طلاب زیرک و مجاهد دور او را گرفتند مخصوصاً امیر محل دست کمکش بسوی طلاب دراز بود و ازدل و جان خدمتگزار آنان بود، و احترام ایشان نگاه می داشت. پس صاحب ترجمه دامن همت بالا زد و آنچه در توانایی و امکان داشت در تدریس و تحقیق با تمام کوشش دریغ نکرد و در نهایت علاقه به فعالیت پرداخت و بر حواشی کتب علمیه تعلیقاتی ضمیمه کرد، که حواشی او جداً مفید و دقیق و بعضی از آنها شبیه لفظ است و حلش بر بسیاری از مردم دشوار می باشد. و البته عمداً مشکل نوشته است که طلاب نتوانند از آن استفاده کنند زیرا او دانشمندی صالح و زاهد و فروتن و دلسوز نسبت به طلبه ها بوده است بلکه چنین دیده است که سردی و سهل انگاری و غفلت بر اهل علم غلبه یافته است و آنها را بسوی راحتی و سادگی و تنبلی می کشاند، و در معانی مطالب دقت نمی کنند بطوری که نزدیک است از اهل علم جز اسمی باقی نماند، لذا تصمیم گرفت که تعلیقات دقیق و مهمی بنویسد تا مردم از غفلت بیدار، و آنطور که شایسته است بفهم معانی روی آورند بدینوسیله طلاب بیدار شدند و به مطالعه و غور در فهم معانی وادار گشتند، و به درس مدرسی که به ظاهر معانی اکتفا می کرد راضی نمی شدند، و بر اثر این ابتکار مهم علم صحیح و معلومات علمی بلند و برتر بین جمهور علما و طلاب اذکیا انتشار یافت که خدا مبتکرو بانی خیر آن را جزای خیر عنایت فرماید. تعلیقات او بر شرح تشریف زنجانی

تألیف مولانا علی اشنوی بر دقت عبارتش دلالت دارد. و نیز حواشی او بر جمع الجوامع در اصول فقه، و نظم او در فرائض، و در علم تجوید و غیر آنها از تعلیقات او که در دسترس علمای است راهنمای خیر و کلید حل مشکلات علمی می باشند. در زمان تدریسش دوبار به اورامان مسافرت کرد، و یکبار در حدود ۱۲۷۷ به زیارت حضرت شیخ عثمان سراج الدین در قریه طویلی رفت. و من از مرحوم شیخ علاء الدین (قدس سره) شنیده ام فرمود: همینکه ملاعلی قزلیجی به زیارت جدم آمد و او این موضوع را شنید به اولادش امر فرمود که به استقبال او بروند (از طویله تا گلپ که مسافت ۴ ساعت راه است جهت احترام و تعظیم او)، و نیز امر فرمود که هنگام عبور قلب او را در نظر گیرند (تحت مراقبت و توجه صوفیانه قرار دهند) تا معنأً ببینند آیا در قلب او از رذائل چیزی هست؟ وقتی در التزام قزلیجی به طویله رسیدند حضرت مرشد از ایشان نتیجه را خواست، عرض کردند: ای پدر، در قلب او جز اوصاف حسنه و فضائل حمیده چیزی نیافتیم. و سپس سزاوار خداست. و دومین بار در عهد شیخ محمد بهاء الدین ابن حضرت شیخ سراج الدین (قدس سرهما) در تاریخ ۱۲۹۰ بود، و در این سفر میان او و علامه ملا احمد نودشی ملاقات دست داد، و بین ایشان بحث دایر شد بر اینکه: طلاق کُردها به عبارت طلاقتم دا - ترا مطلقه نمودم، یا طلاقم که وت بی - طلاقم واقع شود کنایه است و محتاج به نیت است بواسطه اضافه کلمه طلاق به غیر محل خودش که عبارت از زوجه باشد، زیرا م در صیغه بالا ضمیر متکلم وحده و مقصود از آن صاحب طلاق یعنی زوج است نه محل طلاق یعنی زوجه؟ یا آن صریح است زیرا طلاق مصدر طلق است، پس معنی آن است که طلاق بر او واقع شده و محلش زوجه است نه زوج. و باز طلاق اسم مصدر هم هست به معنی تطلیق (طلاق واقع شدن دیگری)، و محل این مصدر متعدی زوج است. پس بین ایشان بحث دایر و زمانی طول کشید، بالاخره ملاعلی قزلیجی تسلیم شد، و به قول و نظر ملا احمد که این نوع طلاق دادن صریح است تصدیق کرد و از عقیده سابق خود پشیمان شد (که می گفت کنایه است و صراحت ندارد). و چون به محل خود بازگشت در بین راه با سید عالم فاضل سید حسن چوری تصادف کرد که نزد او فارغ التحصیل و مجاز شده بود، و گفت: ای استاد، تا این زمان من بر فتوای تو که عبارت مشهور: طلاق کردها کنایه است رفتار و عمل می کردم، و شنیده ام که تو از عقیده خود در مناظره کوتاهی پشیمان شده ای؟ قزلیجی گفت: بلی چنین است، ای سید، انصاف بهترین اوصاف است، وقتی ملا احمد نودشی تحفه ابن حجر را بدست گرفت و عبارت مناسب موضوع ما را تفسیر کرد، طوری تفسیر نمود که من گمان بردم ابن حجر در تحقیق آن چیزی اضافه نکرده است و بر نظر او هم چیزی اضافه نمی شود کرد، پس به حق تسلیم شدم. و نسب صاحب ترجمه

باز می‌گردد به جد دومش که حسین نام داشته است و او وجد حاج محمد امین خدارحم در قریه هه‌رگینه نزدیک پنجوین دو برادر بودند و بین ما و ایشان پیوند مناسبت و مصاهرت هست. زیرا جد محمد امین در قریه ره‌شان بوده و جد ما از طرف مادر نیز در آنجا بوده است. خداوند ما و ایشان را عموماً بیامرزاد. مرحوم قزلجی در سنه ۱۲۹۶ وفات نموده و پسرانی نجیب و ارزشمند از خود گذاشت که عبارتند از: محمدحسن و محمدحسین، و عبدالرحیم، و کاکه حه‌مه دو نفر اولی دانشمندان بزرگی بوده‌اند، و ملا محمدحسین پدر ملا محمد قزلجی<sup>۱</sup> مدرس جامع حسین پاشا در بغداد بوده است، و مدتی نیز در مدرسه حضرت مولانا عبدالقادر گیلانی مدرس بود، و در مسجد بشرحافی نزدیک جامع اعظم نیز درس گفته است. خداوند به حرمت برکات آنان از او و از ما و از ایشان راضی باد.<sup>۲</sup>

### شیخ علی خالصی

اوشیخ بزرگوار مرشد نامدار و عالم فاضل سرشناس و مشهور در زمان، و حافظ قرآن کریم و بسیاری از صحیح بخاری به شهادت اهل اعتماد و اعتبار و عرفان بوده است. شیخ علی فرزند شیخ عبدالرحمن خالص ابن شیخ احمد ابن شیخ ملامحمود زنگنی قادری است. رحمه‌الله. به سال ۱۲۴۸ هجری قمری در کرکوک بدنیا آمد، و درخانه خود که مرکز اخلاق حسنه و مجمع طاعت و دیانت بود، تربیت شد. و چون به حد تمیز رسید مشغول درس خواندن گردیده در تکیه خودشان که مانند کتابخانه سلطنتی بود (زیرا در آن زمان علماء مختلفه را با زبانهای متنوعه در بر گرفته بود که همه برای سلوک در طریقت و اشتغال به عبادت در آنجا ساکن بودند) به تکمیل معلومات دینی و علمی پرداخت، و مدتی را نزد عالم صالح مشهور سیدمحمد ساکن در مسجد محله بلاغ قریه تکیه درس خواند، و در این تدریس و تحصیل با حضرت شیخ عمر ضیاء الدین ابن شیخ عثمان سراج الدین همراه و همصحبت و همدرس بود، که پدرش او را بعنوان تبرک از مشایخ و صحبت ایشان و استفاده دینی بدانجا فرستاده بود. ولیکن چون بعد از مدتی حضرت سراج الدین وضع خوشگذرانی آنجا را شنید، ترسید که مبادا از قناعت منحرف و به رفاه و راحت و تنعم عادت گیرد، کس بدنبال او فرستاد و به اورامان برگشت. الغرض چون صاحب ترجمه در تحصیل رشد یافت، در مدارس کرکوک نزد علمای بزرگ به جستجوی علم

۱. و نیز پدر استاد احمد تورجانی زاده استاد ادبیات دانشگاه تبریز بوده است که ترجمه احوال او در آخر کتاب می‌آید. (مترجم)

۲. این ملا محمد نیز در اصل کتابه چناب مدرس (مؤلف) شرح حالش نوشته است. (مترجم)

برآمد، و پس از مدتی به شهر کوی سنجق رفت و در مدرسه حاج ملا اسعد جلی اقامت کرد و نزد او با فرزندش استاذزاده<sup>۱</sup> ملا عبدالقادر درس خواندند، و در ملازمت او ماند تا علوم را به نهایت رسانید، و اجازه تدریس را به او داد، پس به کرکوک بازگشت و در تکیه مانند درویشی استقامت نمود، و در آداب طریقت نزد پدرش که مرشد کامل و کامل کننده بود یعنی حضرت شیخ عبدالرحمن خالص (قدس سره) مشغول شد تا او را خلیفه خود فرمود. پس در حضور پدر به عنوان مددکار و معاون در ارشاد و خدمت علمی و دینی باقی ماند، تا آنگاه که پدرش در سال ۱۲۷۵ دنیا را بدرود گفت، جانشین پدر گردید و بر مسند ارشاد نشست، و به تربیت سالکان پرداخت و مسلمانان را نصیحت و موعظه می فرمود. خداوند نیز از لحاظ مادی و دهرای رحمت بر او گشوده شهرتش زیاد و ملکش افزونی گرفت، و حلقه مریدانی که در مسند او وارد می شدند روز بروز بزرگتر و وسعت می یافت. و فضیلت شهر و علماء مسلمین و سایر طبقات به دور او جمع شدند و مقام علمی او در حدی بود که چون حکمی دینی مشکل از او سؤال می شد آن را در نور نص کتاب و سنت و استنباطات مجتهدین حل می نمود، و جواب قانع کننده می داد و شهر کرکوک در زمان او مرکزی برای علم و ارشاد و خدمات اجتماعی و اطعام طعام و اعانه به فقراء و مسکینان شد. شنیده ام که روزی تنها نشسته در حالی که بر مناره جامع تکیه زده بود بشدت می گریست! یکی از مریدان محترمش که گریه او را دید گفت با شیخ این گریه بعد از این همه خدمات روشن چیست؟ فرمود: تو کجا می دانی که خدا چیزی از آن را قبول کرده است؟ و یکبار با جمعی بر لانه توله سگی گذشت. پس خطاب به سگ گفت: ای توله سگ اگر خدا از ما گذشت کند و ما را عفو فرماید، ما از تو بهتریم. و گرنه به درجات تو از ما بهتری. اخلاق پسندیده و صفات حسنه و خدمات بزرگ و چشمگیر و اعمال صالحه و عادت سلیمه از او حکایت می شود، و در تکیه او بسیاری از صلحاء بودند که مردم آنان را اولیاء می شمردند از مرحوم شیخ علاءالدین (قدس سره) شنیدم که می فرمود: اگر پدرم نبود در طریقت سلوک نمی کردم و زحمت نمی کشیدم جز در ظل برکات حاج شیخ علی طالبانی خالصی (قدس سره). و بر بهترین روش کرامت و بزرگواری که استقامت بر اتباع کتاب و سنت و خدمت بدانش و دین و ارشاد مسلمین برقرار و مداوم بود، تا در سال ۱۳۳۰ اجل او فرارسید، و در حجره ای از حجرات تکیه دفن شد. رحمه الله و طاب ثراه.

۱. ملا عبدالقادر پسر ملا اسعد جلی استاذ حاج شیخ علی خالصی بوده است که همدرس او نیز بود. (مترجم)

## شیخ علی حسام الدین

او شیخ علی بن شیخ محمد بهاء الدین بن شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی مجددی خالدی قدس الله اسرارهم و نفعنا الله ببرکاتهم، بود که در سال ۱۲۷۸ هجری تولد یافت از مادری طیبیه نام که حسب و نسب او مانند نامش طیب و پاک بود. و در خانه خود که خانه ذکر و فکر و ارشاد و خدمت به اسلام و مسلمین بود تربیت شد، و چون به حد تمیز رسید داخل حجره تعلیم قرآن کریم شد و آن را ختم کرد، و کتب اعتقادی کوچک را به درس خواند و فرا گرفت، و چون در خواندن و نوشتن مسلط شد، و در قسمتی از فقه و علوم عربیه و آنچه آموختنش در دین لازم است پختگی و اطلاع و افریافت. پسر عموهایش حضرت شیخ علاء الدین و شیخ نجم الدین نزد پدر بزرگوارش شیخ بهاء الدین داخل طریقه نقشبیه شدند و تمسک کردند. و هنگامی که او در عنفوان جوانی تنها فرزند از مادری با شرافت و بزرگ بود، پدرش حضرت بهاء الدین قبل از وصول فرزندش به درجه کمال در سلوک وفات یافت، و عمویش حاج شیخ احمد شروع به تربیت او کرد، و او را تحت توجهات معنوی قرار داد، و طبق اصول پیروی شده در طریقه نقشبندیه او را تحت نظر و رعایت خویش گرفت. و چون او ارشد پسران حضرت بهاء الدین بود، بر سجاده ارشاد نشست، و زیر نظر عم بزرگوار و باقی خلفاء بزرگ پدرش بجای پدر تکیه زد، و به نصیحت و تزکیه و تربیه مسلمانان پرداخت، و چیزی نگذشت که خداوند به لطف و عنایت خود او را یاری داد و سعادت او را زیادت کرد، و خلقی فراوان به دور او گرد آمدند، و به طاعت و ذکر اشتغال ورزیدند، و کرامات و فیوضات آشکارا را از او مشهود و مشهور کردند، که موجب شهرت فراوان و وسعت دایره محبوبیت او در میان مسلمین گردید. او در حد ذات و شخصیت خود انسانی نجیب و خوش منظر و شیرین شمائل و صاحب آبرو و فضیلت و قامت متوسط و بشاش بود، و نیروی جذب و اتصال در جمال او وجود داشت، نویسنده ای عالیقدر بود و به زبانهای کردی و فارسی و ترکی و عربی گویا و انسانی فاضل و فصیح و بلیغ و اجتماعی و صاحب اخلاق حسن و نیروی مدیریت احسن و نورانی و نوربخش بود از پدرش هم مقام ارشاد، و هم مزارع و زمینهای را برای اداره امور خانقاه و هم آبرومندی و احترام در میان بندگان خدا را به ارث برد. و در این حال او بر رعایت شئون شیخ ارشاد بودن و وقار و احترام مشیخت مقتدر و مسلط بود، و بزرگان و امراء منطقه او را تجلیل و تعظیم می نمودند، و هیچوقت مجلس و مقام انس او از ارادت و اخلاص خالی نبود، و آن حضرت برای خود و مریدانش در اطراف خود اطاقها و حجره هائی وسیع ساخت، اطراف خانقاه طویله را تعمیر کرد، و بوستانهای خرم در آن

احداث نمود. در قریه باغ کون تکیه ای بنا نهاد، و نیز در قریه گلپ خانه ها و خانقاه را ساختمان کرد، و آنچه پدر مرحومش بنا کرده بود اضافه نمود، و محلی تابستانی در درهٔ بیاره درجایی که آن را هانه نه تی می نامیدند ساخت و در کوههای اورامان در محلی که به کراویه دول موسوم است و از بهترین گردشگاههای تابستانی عالم در کردستان است آسایشگاه و محل پذیرائی مهمانان را ترتیب داد. همچنین در قریه ته په که ل بر کنار رود زه لم در شهر زور ساختمان و تکیه ای برای اوقات مخصوص که خود به نفسه برای سرپرستی مزارع و جویبارها و کشتزارهای برنج ملکی خویش به شهر زور می آمد ترتیب داد. همچنین نزدیک سرچشمه نهر زه لم بوستان مناسبی برای استراحتگاه ساخته بود که هنگام شدت گرمای تابستان در آنجا نزول می فرمود. در مرکز ناحیهٔ خورمال نیز باغی داشت و خیابانهایی بر کنار چشمهٔ آبی که هنگام جوشیدن در بهاران شبیه آب حیات بود، نیز احداث و احیا کرده بود. باغ خورمال او بسیار بزرگ و به وسعت ۵ هکتار بود که درختان بلند و بی نظیر و انواع اشجار مشر آن را احاطه کرده بودند، بطوری که مورد تفریح و روشنی چشم بینندگان و اعجاب آنان و بالاتر از همهٔ اینها او دارای عزت نفسی بزرگ بود، و از کمی شخصیت و مقام خود امتناع داشت (همیشه به وسیلهٔ بهترین پذیرائی و در اختیار نهادن وسایل رفاه برای مریدان و منسوبان و مهمانان خود را مفتخر و سربلند نگاه می داشت).<sup>۱</sup> بالآخره در ۱۳۵۸ هجری فوت کرد. خداوند مقام او را عالی فرماید.

### ملاعلی جله موردی

این عالم در قریهٔ مشهور به جه له مورد بزرگ شد، و در محل خود به تحصیل شروع کرد، تا به درجهٔ معلومات عالی رسید و اجازه گرفت، و عالمی بزرگوار گردید. پس در مسجد فرهاد کرکوک برای خدمت به دین و دانش تعیین شد و به طلاب تدریس کرد و نیز به اورامان رفت و به حضور حضرت شیخ عثمان سراج الدین رسید و تمسک کرد، و در طریقه نقشیه سلوک نمود، تا پس از طی مقامات لازم از طرف حضرت مرشد خلیفه شد، و همیشه بر شاهراه صدق و صواب بود، و به محل خود کرکوک برگشت، و بر مسلک و برنامهٔ صحیح دینی رهسپر شد و هنگامی که بر این روش بود یکی از مریدانش که بی عقل و ناقص احوال بود او را کشت. و خداوند خود بر

۱. در سندج و مهاباد و بوکان و دهات توابع آنها مریدان فراوانی منسوب به حضرت شیخ علی حسام الدین بود و می باشند که غالباً یا به وسیله خود مرشد هنگام حیاتش به طریقه نقشیه در آمده اند، یا به وسیله خلفای مشهورش چون مرحومین سلطان سیداحمد هویه و شیخ حبیب الله خواست و مرحوم حاج سیدعبدالله ملکشان به او تمسک نموده و ارادت پیدا کرده اند. (مترجم)

بندگانش بدانچه خواهد حاکم و قادر است. این واقعه در حدود ۱۲۷۰ اتفاق افتاد، و در مدرسه اش دفن شد. رحمه الله تعالی.

### ملاعلی حکمت

عالم جلیل سیدملاعلی افندی بن حاج عبدالوهاب از اهالی قریه سیامنصور از توابع کرکوک در حدود ۱۲۷۵ هجری متولد شد، و چون به حد تمیز رسید به درس خواندن آغاز کرد، و پس از ختم قرآن کتابهای کوچک معموله مکتبی را نیز خواند، آنگاه به تحصیل علوم دینی پرداخت و درس خواند و به مدارس موجوده در استان کرکوک رفت، و مشغول مطالعه و درس و بحث شد و با نهایت طلب کوشش کرد تا به نهایت رسید و اجازه گرفت. او عالمی کامیاب در علوم عقلیه و نقلیه بود، مخصوصاً اصناف مباحث ریاضی را از زیج و تقاویم و غیره خوب می دانست، و او دوره وزمانی مبارک در دوام تدریس داشت، حکایت می شود که او پیش از طلوع فجر شروع به تدریس می نمود و هنگامی که صبح طلوع می کرد، برمی خاست و نماز صبح را به جماعت و امامت می خواند و دوباره تا طلوع خورشید به تدریس می نشست، بعد صبحانه می خورد، سپس به تدریس بازمی گشت تا ظهر و بعد از آن، و به همین طریق به افاده ادامه می داد تا اینکه خداوند حکم مرگ را بر او جاری ساخت. و از زمان مجاز شدن تا لحظه مرگ مستقیماً به خدمت علم و دین و ارشاد و اعتلاء اسلام و مسلمین اشتغال داشت. و جماعتی از علماء مبرز بدست او فارغ التحصیل شده و اجازه گرفتند از جمله آنان ملا محمد جوانرودی است که در ۱۳۳۹ مدرس قریه بالك بوده است و ملا سعد بوریدری که به مدرسی مدرسه بوریدری و پایگلان در ناحیه زاوود در حدود ۱۳۳۴ تعیین گردید. و خود این دانشمند در حدود ۱۳۴۵ در کرکوک بدرود حیات گفت، و در همانجا مدفون گردید. طاب ثراه.

### علاءالدین عمر

شیخ بزرگوار صاحب اخلاق حسنه و برکات و خدمات چشمگیر و بزرگ، علاءالدین ابن شیخ عمر ضیاءالدین ابن شیخ عثمان سراج الدین طویلی، در سال ۱۲۸۰ در قریه طویله بدنیآ آمد و در بیت کرامت و نجابت و طاعت و تقوی تربیت یافت و به نحو احسن رشد کرد و چون گیاهی مثر از بهترین گیاه (شجره طیبه) روئید و بزرگ شد، و حدود سه سال یا بیشتر تحت نظر توجه و برکت حضرت جدش شیخ عثمان قرار گرفت (وقتی جدش فوت کرد اوسه ساله بود) چون به حد تمیز رسید داخل حجره درس شد و قرآن کریم را ختم کرده سپس آنچه

رسم بود از کتابهای کوچک و حکم و ادبی و دینی فارسی را خواند. سپس به علوم عربیه داخل شد و مبادی صرف و نحو را آموخت، و به ماده الفیه ابن مالک در نحو و به موازات آن از فقه شریف رسید و اطلاع پخته‌ای از عربیت و شرع پیدا کرد، پس از او انسانی فهیم و رسیده به حد قوام در علم که لایق پیشوایی و موعظه و ایراد سخنرانیهای دینی و راهنماییهای مسلمانان باشد فراهم گردید. و بر عادت همیشگی و قراردادی ایشان با برادرش شیخ نجم الدین در حضور عمومی بزرگوارشان شیخ بهاء الدین داخل طریقت شدند و آنان را مطابق اصول پیروی شده در اسلام تربیت صحیح فرمود، پس هر دو به اجازه ارشاد و توجه به مسلمانان و تربیت عرفانی آنها از دست عم محترم خود موفق شدند، و وقتی پدرش حضرت شیخ ضیاء الدین (قدس سره) به رحمت خدا پیوست در شوال سنه ۱۳۱۸ هجری و برادرش مرحوم شیخ نجم الدین بجای پدر نشست، او به قریه دره شیش واقع بین بیاره و مرکز فرمانداری حلبجه رفت و در آنجا به قصد اقامت خانه و خانقاهی بنا کرد، ولیکن خداوند نسبت به او غیر آن را اراده داشت. پس بعد از يك سال از آنجا قصد اورامان ایران نمود، و به قریه سروآباد که خوانین طایفه پدرزنش که امراء محل و دانیهای اولاد او بودند در آنجا اقامت داشتند، رفت. و حدود ۲ سال مقیم بود، تا بالأخره امراء آنجا قراردادند که قریه دورود را به او واگذارند، تا در آنجا خانقاه و مدرسه و خانه‌های محل سکونت برای خود و مهمانان و مریدانش بسازد، و به میل خود آنجا زراعت کند، و صاحب ترجمه به آنجا رفت و آنچه را که می‌خواست شروع کرد و بنا نهاد، و بعد از جایگیر شدن در دورود و گذشت دو سالی یکی از علمای فاضل و مدرس شهر به ملا محمد ابن الحاج شیخ قادر از اهالی رشه‌دی را که در آن اوان در قریه بالک می‌وان مدرس بود به دورود آورد، و طلاب زیرک به دور او جمع شدند و به تحصیل علوم دینی عقلی و نقلی به وجه احسن و مترقی مشغول شدند، و دو پسرش شیخ عثمان و شیخ خالد در زمره طلاب بودند که عربی و فقه شریف را تحصیل می‌کردند، پس در نحو به الفیه ابن مالک که حدنهایی و معتبر صرف و نحو محسوب می‌شود رسیدند، و هر دو برادر تا آنجا که در طاقت داشتند به طلاب خدمت می‌نمودند، و خانقاه دورود مرکز مهمی برای نشر علوم اسلامی گردید، و وسیله‌ای فعال و کوشا در نشر انوار احکام اسلام در منطقه شد، بطوری که در آن محل بسیاری از مسلمانان از علوم بهره‌مند شدند. و از طرف دیگر استقرار صاحب ترجمه در آن محل وسیله‌ای برای آوردن مردم به او شد، و محیط ثروت و قدرت او طوری توسعه یافت که قدرت خرید و معامله دهات بسیاری در همان منطقه پیدا کرد. و از غلات و بهره آنها استفاده می‌فرمود به اندازه‌ای که برای خرج ساکنان خانقاه و طلاب و مهمانان و عطایا و بخششهای او به نیازمندان کفایت می‌نمود. و او در بخشش و



سخت و گران و کمیابی ارزاق عمومی بر اثر جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۶ هجری مطابق ۱۹۱۷ میلادی، که او در این تنگنا از جمله کسانی بود که در موردش مردم می گفتند بدون مبالغه بهشت را بدان عطایا و هدایای بی منت و اذیت که به فقرا داده است برای خود خریده است، و این سخن به حق و بیان واقع بود. خداوند از طرف مسلمانان به او جزای خیر عنایت فرماید. حضرت شیخ علاء الدین در ۱۳۲۸ هجری به خانقاه بیاره، مرکز اصلی او و پدر و برادر و جدش بود و همه به رحمت خدا پیوسته بودند، بازگشت. البته بعد از وفات برادرش شیخ نجم الدین و پسر او شیخ نورالدین «برادرزاده حضرت علاء الدین». از این تاریخ در خانقاه بیاره با جد و جهد کامل به خدمت علم و دین پرداخت، و تا سال ۱۳۴۰ جمعی از مدرسان متوالیاً در مدرسه خانقاه بیاره به تدریس مشغول بودند، اما هیچکدام از آنان استقرار نیافتند (رسماً در بیاره مدتی برای تدریس اقامت نداشتند) و در آن موقع من (مؤلف) در قریه نرگسه جار مدرس بودم. حضرت شیخ به من امر فرمود که به بیاره بروم، و پس از اجرای امر مرا به عنوان مدرس مدرسه بیاره معین و منصوب فرمود، و همیشه از جمیع جهات به من کمک می کرد، و جمع کثیری از طلاب به دور من گرد آمدند، و ۲۴ سال در این محل به تدریس ادامه دادم. صاحب ترجمه بقدری صفات حمیده داشت که در این مختصر و با این تنگی مجال نمی شود شرح داد و بررسی کرد، و لذا با این چند سطر کوتاه که به عنوان نمونه ای از اعمال و رفتارش نوشتیم کفایت کردیم. در موسم بهار سال ۱۳۷۳ هجری اجل او فرا رسید و در ۹۳ سالگی به رحمت خدا پیوست. و در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش حضرت ضیاء الدین (قدس سره) در حجره مخصوص دفن گردید. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه امین.

### عمادالدین عمادی

عمادالدین عبدالرحمن بن محمد عمادی مفتی حنفی شام و پسر مفتی قبلی، فاضلی متین و خوش قلب و لاغر اندام و متواضع و کم سخن و در دوستی صادق و محکم پیمان، و دارای نزاکت بیان و عفت و پاکدامنی و پرهیز از تمام آلودگیها و موجبات بدنامی، بود. نزد پدرش و نیز نزد حسن بورینی، و شیخ تاج الدین فرعون، و شمس محمد بن محب الدین کسب فیض کرد، و از شهاب عیثاوی و شهاب وفائی نیز استفاده علمی نمود. و ملازمت خدمت مولی مصطفی این گرمی نیز کرد. وی ابتدا در شبلیه بدون کمک پدرش به تدریس پرداخت، چون پدرش فوت کرد تصمیم گرفت بجای او مفتی گردد، ولی ممکن نشد، و این سمت به محمد قباد سکوتی داده شد، اما بعد از فوت سکوتی عنوان و شغل افتاء به وی منتقل گشت، و احترام او زیاد شد. بزرگان

وقت به او روی آوردند و حکام و مشاهیر شام او را بزرگ داشتند، و سخن او نزد خواص و عوام نفوذ داشت، و علمای بزرگ به خدمت او آمدند با این وصف او از غایت فروتنی برای خود ارزشی قائل نبود و خود را خدمتگزار دانشمندان و دانشجویان می دانست، و در درستکاری و پرهیزگاری بسیار پایدار و ثابت قدم بود. مرحوم پدرم برای من حکایت کرد که او از یکی از مجذوبان مصر شنیده است که می گفت: «صاحب ترجمه بین اولیا و مشایخ بزرگ صاحب مقام و درجه بود و او خودش را نمی شناساند (آنطور که بود به مردم نمی نمود). ۱۸ سال در سمت مفتی گری اقامت کرد، و فتواهایش در دست مردمان معمولی و دست بدست می گردید، و مقبول و مسدد و قطعی بود. و کرامات و احوال عجیبه از او صادر می شد و بطور خلاصه سروری از سروران شام بود». ولادت او در سال ۱۰۰۴ هجری و مرگش روز پنجشنبه ۱۵ رجب سال ۱۰۶۸ - اتفاق افتاد، و در جوار اجداد خود در مقبره باب الصغیر دفن گردید. رحمه الله.

### عمر بن محمد جزری

عمر بن محمد بن عکرمه جزری شیخ ابوالقاسم بن البرزی امام جزیره ابن عمر و مفتی و مدرس آنجا تولدش در سال ۴۷۱ بوده است، نزد غزالی و شاطبی و ابوالقنائم فارسی علم آموخت و به صحبت و ملازمت ابی القنائم اختصاص یافت، و او را زین الدین و جمال الاسلام می نامید و مدح می گفت. او از اعلام علمای مذهب بود، و به سبب دانش فراوان و دین و ورع طلاب از هر جانب قصد حضورش می کردند. مشهور است که او قوی حافظه ترین مردم روی زمین در مذهب شافعی بوده است زیرا غالب مسائل فقه شافعی را از حفظ جواب می داد و مطرح می نمود و کتابی تألیف نموده است که در آن اشکالات مذهب را شرح داده است، و فتاوی مشهوری دارد در ۱۳ ربیع الاول ۵۶۰ به سرای جاودانی شتافت. رحمه الله و طاب ثراه.

### عمر اربلی

عمر بن ابراهیم بن ابی بکر نجم الدین بن خلکان اربیلی برادر بهاء الدین محمد در اربل سکونت داشت، و تا مُرد در آنجا تدریس می کرد. و در رمضان سال ۶۰۹ در اربل فوت کرد. رحمه الله.

### عمر بن بنداد

عمر بن بنداد بن عمر بن علی قاضی ابوالفتح کمال الدین تفلیسی یکی از دانشمندان

مشهور است که در سال ۶۰۱ یا ۶۰۲ تولد یافته بعد از تمیز به جستجوی علم رفت و در مذهب و دو اصل فقه و حدیث استاد شد، و تدریس کرد و فتوی داد. حدیث را از ابی المنجی ابن اللتی سماع نمود، و با ابو عمر و بن الصلاح مجالست نمود، و از او استفاده فراوان کرد، سپس نائب قضاء دمشق شد، و هنگام حمله مغول به شام از طرف هلاک قضاء شام به اومحول گردید و مستقلاً بدان اشتغال ورزید، و از حقوق مسلمین دفاع نمود، و به هر وسیله ممکن با آنان نیکی کرد و وی نزد حکام تاتار دارای نفوذ کلمه بود، و رأی و نظر او را مخالفت نمی کردند. پس برای مسلمانان به وسیله او نفع زیادی از حفظ خونها و جلوگیری از خونریزیها و کوتاه کردن دست مأموران ظالم از مال و جان مردم، حاصل شد، و با اینحال همیشه تاتاریان نسبت به او دروغ می گفتند، و برایش افتراها می بستند، که خداوند او را از آنها محفوظ و بری نگهداشت و بالأخره گفته دشمنانش در مورد او موجب شد که به دیار مصر رفت و شام را ترک کرد، و به مردم مصر خدمت کرد و بهره رسانید، و ابن الزکی که به نزد هلاکو سفر کرده بود قاضی شام گردید و کمال الدین قاضی حلب و توابع آن گردید. سپس صاحب ترجمه در مصر ماند تا در شب ۱۴ ربیع الاول ۶۷۲ در قاهره وفات یافت. خداوند او را ببخشاید.

### عمر الوانی

عمر بن نوح الوانی حنفی (بدرالدین) مفسر و مورخ و مفتی شهر وان بود، در ۱۹ ماه صفر فوت کرد. از تصانیف او اشراف الوسائل فی اوصاف سید الاواخر والاوائل، و انیس الرمس فی تفسیر آیه جری الشمس<sup>۱</sup>، و تواریخ الاثمه می باشد. در ۱۰۷۴ متولد و در ۱۱۲۶ هجری فوت کرد، مطابق ۱۷۱۴ میلادی.

### عمر قره داغی بن عبداللطیف

او علامه فهامه بزرگوار و ولی پاک و شریف، شیخ عمر بن شیخ عبداللطیف کبیر ابن شیخ معروف مدفون در دره قوله پائین ترین قسمت دره بیاره است. در خانه خودشان که ایستگاه بلند مردان فاضل و عالم بود، تربیت یافت و بشیر علم و هنر پرورده شد، قرآن مجید و کتب کوچک را ختم و تمام کرد، و به علوم عربی از صرف و نحو و منطق و فقه و وضع و بیان و اصول و فروع آن شروع کرد و علوم عقلیه را نیز فرا گرفت، پس رشد کرد و در انواع علوم کمال یافت و

۱- منظور از آیه (الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم) از سوره یس می باشد.

چون از پدرش اجازه گرفت و فارغ التحصیل شد، به درس طب شروع کرد، و از آنچه خدا به او عطا و تعلیم کرده بود به ایشان یاد داد، پس بهترین فایده به ایشان داد، و بطور فوق العاده و بی دریغ از معدن علم خود به دیگران نثار کرد و ثمر رسانید، و حضرت مولانا خالد بن حسین قره داغی منتسب به عشیره میکائیلی یکی از طلاب مدرسه اش بود، و این مولانا خالد کسی بود که قلب خود را متوجه فرا گرفتن علوم دینی نموده همینکه توفیق رفیق و بخت مساعد او شد به دهلی مسافرت کرد، و از مرشد بلند مقامش شاه عبدالله دهلوی معروف به غلامعلی کسب فیض و ارشاد نمود، و تحت توجهات او سلوک کرده به نهایت کمال رسید و او را اجازه داد و خلیفه خود کرد، و به کردستان بازگشت. و استادش شیخ عمر (صاحب ترجمه) یکی از مریدان او گردید و چون سالکی کوشا به طریقه او متمسک شد، و زحمت کشید. پس استاذزیر دست و تحت نظر و توجهات شاگرد لایق خودش آنقدر کوشید تا بمقام مناسب ارشاد رسید و او را اجازه داد و خلیفه خویش ساخت، و او (استاد عمر قره داغی) علاوه بر تدریس به ارشاد مردم برخیر و تقوی و دیانت شروع کرد، و در تربیت مریدان و تنویر قلوب ایشان ثابت قدم و ساعی بود، و بین هر دو علم ظاهر و باطن (علم معمولی و علم عرفان و تصوف و صفای باطن) جمع کرد، و بر خدمت به دین و علم (طریقت نقشبیه و ارشاد و نصیحت و تعلیم طالبان بر مبنای آن) استمرار داشت، تا در حدود ۱۲۵۰ هجری مرگ او فرا رسید، و در مقبره زردیاباوا دفن شد. وی ۵ فرزند لایق بجا گذاشت: شیخ حسین و شیخ علی و شیخ سلیمان و شیخ عزیز و شیخ معروف جد استاد علامه شیخ عمر که نزد ما به ابن قره داغی معروف است (زیرا او عمر ابن شیخ محمد ابن شیخ معروف ابن شیخ عمر قره داغی (صاحب ترجمه است) رحمهم الله و طاب ثراه.

### عمر خیلانی

حاج ملا عمر بن احمد از عشیره خیلان به تحصیل شروع کرد و ترقی نمود و در مدارس منوره به نور علم و فضل تکاپو و جستجو نمود، و بالاخره ملازم خدمت مولانا ملامحمد خطی گردید و در مدرسه او جای گرفت و در حضور او درس خواند و ادامه داد تا او را لایق اعطاء اجازه یافت و مجاز کرد. و بدست او استادهایی امثال پسرش ملا سعد افندی پدر ملا عبدالکریم افندی رواندوزی و حاج ملا عمر اربیلی جد ملا افندی تربیت و از فیض حضور او بهره مند شدند و استاد گردیدند (پس از اجازه گرفتن از او مدرس توانایی شدند) او در فقه شافعی ید طولی داشت، و فتواهای مهمی داد، و او را در دوره خودش فقیه ترین علما می دانم، مخصوصاً وقتی که نور قلب او با علمش همراه و مصاحب شد (داخل عرفان و تصوف هم شد)! زیرا او

در خدمت حضرت شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی تمسک کرده و سلوک نمود تا خلیفه او شد. و حکایاتی در کرامات او نقل می شود که بر صفای باطن و مزید نورانیت قلب او دلیل است.

### شیخ عمر ضیاء الدین قدس سره

شیخ عمر ضیاء الدین بن شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی مجددی خالدی (قدس الله روحهما)، در بیاره تابع فرمانداری حلبجه جزو استانداری سلیمانیه عراق در شب ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۲۵۵ هجری متولد شد، و درخانه انوار خاص و جایگاه طاعت و اخلاص تربیت یافت، و به شیر مادران باسرافت و کرامت ارتضاع شد، بعدها کم کم رشد کرد و صاحب تمیز گردید، و به حجره درس قرآن داخل شده آن را به درس خواند و به ختم آن توفیق یافت، سپس به خواندن کتب متداوله در میان مردم آن زمان پرداخت، و چون به آغاز نوجوانی و حد رشد و بلوغ رسید، در زمان شیخ بزرگوار عبدالرحمن خالصی پدرش او را به تکیه طالبانیه کرکوک فرستاد تا به نظر او تبرک جوید و به انوار باطنی او ظاهر و باطنش منور گردد. آن مرشد عالیمقدار او را مورد احترام فراوان قرار داد، و با پسر او شیخ علی زندگی می کردند و نزد معلم صالح مشهور درمحل سیدمحمد امام جامع محله بلاغ درس می خواندند، و مدتی با هم بودند. و چون پدرش (حضرت سراج الدین) رفاه و خوشگذرانی و خروج ایشان را از مسلک درویش (از لحاظ فراوانی غذا و لباس و آسایش) شنید، کس به دنبال او فرستاد و او را به اورامان باز طلبید، و فرمود اگر عمر در آنجا با این وضع خوشحالی و تنعم بماند و به تنگی معیشت و زحمت و رنج ما در راه نیل به مقصود و خلاصه به اوضاع فعلی ما بازنگردد، کم کم طریقت و سلوک معتاده ما را ترک می کند. و چون به خدمت پدرش بازگشت و به محل زادگاه خود رسید بر تحصیل نزد اساتذّه موجوده در خانقاه مانند استاد ملاحامد کاتب و غیره از مریدان و علماء مداومت کرد، و دروسی با ارزش و اساسی از فقه و علوم ابتدائیه و متوسطه صرف و نحوه اندازه ای که شخص مسلمان و آگاه برای دانستن دین و آداب آن لازم دارد بطوری که محتاج دیگران نباشد، آموخت. و به طریقه مبارکه نقشیه داخل شد و به حضرت مرشد بزرگ (پدرش) تمسک کرد، و در نهایت جد و جهد و علاقه و طلب فراوان سرگرم سلوک و آداب طریقت شد، و به ریاضت و تمرینات سخت اشتغال ورزید، چنانکه برای سالک حقیقی رسم و عادت بود. و درجات تصفیه لطائف درونی و مقامات بالاتر زیر نظر مرشد کبیر و تحت توجه و رعایت دقیق او طی کرد، تا به مقام مناسب و درخور اجازه و خلافت رسید. پس حضرت سراج الدین او را اجازه داد و خلیفه خود فرمود. ولی او را زیر فرمان و تحت نظر برادر تنی و بزرگوارش حضرت شیخ محمد بهاء الدین

قرار داد (او ۵ سالی از صاحب ترجمه بزرگتر بود)، و شیخ عمر علی رغم آنکه از طرف پدرش مجاز بود، مانند يك مرید عادی تابع اراده برادر و اوامر و تعالیم او شد و از او آداب طریقت را می آموخت، مانند آموختن مرید فهمیده روشندل و روشنفکری که از مراد کامل و مکمل خود پیروی کند و فرمان ببرد، و در طول حیات پدرش و بعد از وفات او نیز در زمان حیات برادر بزرگش بهاء الدین محمد نیز برای آداب ادامه داد، تا اینکه حضرت بهاء الدین برادرش در ۱۲۹۸ دعوت حق را لبیک گفت. و بعد از وفات برادر شقیق و شفیق خود قریه طویله را وداع گفت و به بیاره آمد، و خانه ای برای سُکنای خود و اهل و فرزندان در حاشیه غربی دره بیاره با سنگهای بزرگ و محکم و ستونهای چوبی قطور بنا نهاد و سال ۱۳۰۰ خانواده اش را نیز بدانجا انتقال داد. بعد از این مسافرتها به بغداد برای زیارت سرور ما حضرت عبدالقادر گیلانی (قدس سره) و عتبات مقدسه نجف اشرف و کربلا و غیره انجام داد، و در بغداد مدتی توقف فرمود، و گاه به بیاره بازمی گشت، بعد به خانقین و قرزآباد (سعدیه) می رفت، و در هر يك از آن شهرها خانقاهی برای عبادت و طاعت حق می ساخت. و من (مؤلف) معتقدم که بنای تکیه خانقین در ۱۳۰۱ و بنای تکیه سعدیه در ۱۳۰۳ بوده است. همچنانکه در شهر کفری در سال ۱۳۰۶ تکیه ای بنا کرد، و آن حضرت در خلال این مدت یعنی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ گاهی اوقات خود را در بیاره صرف می کرد، و گاه نیز در خانقین و قرزآباد و کفری و بغداد وقت می گذرانید. و در بغداد در حجره مخصوصی از جامع حضرت مولانا عبدالقادر (قدس سره) سکونت داشت. من از حضرت علاء الدین شنیدم که گفت: من در سفری با پدرم حضرت ضیاء الدین به بغداد و عتبات بعد از تاریخ ۱۳۰۰ همراه بودم، به عتبات رفتیم، و سیدنا امام علی بن ابیطالب و سپس امام حسین رضی الله عنهما را زیارت کردیم. اما پدرم تنها به زیارت حضرت امام حسین رفت و چون از زیارت فراغت یافت به من گفت: «الآن چیزی عجیب بر من کشف شد و آن چنین بود که من سرورم امام حسین را دیدم که در برابرش جنازه ای در تابوتی قرار داشت، سپس او به من خطاب فرمود: ای عمر آیا این شخص را در این تابوت می شناسی؟ گفتم: خیر ای سرور من. فرمود: این شخص علم است که در حال احتضار می باشد، آیا می توانی آن را خدمت و توجه کنی شاید خداوند حیات را بدان بازگرداند و دوباره زنده کند؟ گفتم: بلی سرورم، به شرط دعای خیر و همت شما». و چون از این سفر برگشتیم پدرم ملا عبدالله ولزی و ملا عمر سردشتی را به طرف سنندج و قریه کچک چرمگ چه رومو فرستاد، و نامه ای به ملا عبدالقادر کانی کیودی مدرس آنجا نوشت و او را به بیاره دعوت کرد که مدرس خانقاه بیاره گردد، چون بدانجا رسیدند و نامه را تسلیم نمودند، ملا عبدالقادر به سنندج آمد و با استادش حاج ملا احمد نودشی در این موضوع

مشورت کرد، و بعد از موافقت او با فرستادگان به بیاره رفت و پدرم او را به عنوان مدرس معین فرمود، و در مسجد بیاره برای تدریس ساکن شد، آنگاه طلاب به حضور او روی نهادند و برای آنان میل و علاقه سرشاری به تحصیل علوم حاصل گردید، و پدرم نیز با تمام استطاعت و توانایی مادی و معنوی که در دست داشت به استاد و شاگردانش خدمت می نمود، و بعد از استقرار مدرس در آنجا خواهرم فاطمه دختر حضرت ضیاء الدین را برای او تزویج کرد، تا مدرس و خانواده اش از عائله شیخ شمرده شوند، و در یک محل بالسویه و مثل هم زندگی کنند، و فرقی در بین آنان نباشد، و با همین اقدام مدرس رغبت زیادی به تدریس در بیاره پیدا کرد، و طلاب بیش از پیش به خدمت او روی آوردند بطوری که در بیاره ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر یا کمتر در زمستان طلاب جمع می شدند. و چون سال ۱۳۰۷ رسید، خانقاه بیاره را بنا کرد و حجره های فوقانی برای مدرس و حجره های دیگر برای طلاب اختصاص داد و احداث فرمود. و بساط درس و تحصیل از مسجد بیاره به خانقاه و مدرسه بیاره منتقل گردید. و فی الحقیقه صاحب ترجمه با یک چشم به مدرسه و مدرس و طلاب و وضع ایشان و حفظ احترام همیشگی آنان می نگرست، و با چشم دیگر باقی امور خانه و ارشاد و مریدان داخل و خارج و مساعی که در راه خدمت به نثر دین انجام می دادند، زیر نظر داشت، بطوری که در هیچ نقطه دیگر آن توجه بنشر و پیشرفت علوم اسلامی و تعظیم به شخصیت علماء نظیر و سابقه نداشت. و در زمان او دانشمندان و علما و فضلا از مدرسه مبارکه او فارغ التحصیل شدند که از کبار علماء بودند، مانند شیخ قاسم قیسی مفتی عراقی، و ملا عبدالله ولزی، و ملازین العابدین نودشی، و ملا عبدالله کانی ساتانی، و ملا عبدالله عبیدی، و ملا عبدالرحیم چرستانی، و شیخ مصطفی مفتی، و ملا بهاء الدین، و ملا مصطفی خورمالی و غیر ایشان از کسانی که در این مجال کم شمرده نمی شوند. و مدرس بر مسند تدریس در بیاره باقی ماند، تا سال ۱۳۳۸ هجری. و حضرت ضیاء الدین صاحب ترجمه دارای همسران و ۱۰ فرزند بود دو نفر از فرزندان او (علاء الدین و نجم الدین) به رتبه ارشاد و دریافت اجازه نائل شدند و آن حضرت بر همین شیوه مرضیه یعنی خدمت به علم و دین و ارشاد مسلمین پایدار ماند، تا اینکه پیک اجل فرارسید، و در شوال ۱۳۱۸ جان به جهان آفرین تسلیم کرد، و در اتاقی که برای خود بنا کرده بود دفن گردید. خداوند فرادیس جنان را مستقر او گرداناد. آمین.

### ملا عمر سردشتی

او عالمی بزرگ و مردی درستکار و شایسته در راه دین و کوشا در خدمتگزاری اسلام و

مسلمین بود. در حدود سال ۱۲۸۵ هجری در قریه واشه‌مه‌زین که ملک خود ایشان بود، بدنیا آمد، و بعد از پانهادن به مرحله تمیز در منزل به خواندن درس شروع کرد، و بعدها در پی علم به مسافرت پرداخت و در مدارس مختلفه تحصیلات را دنبال کرده بالأخره در قریه بیاره نزد استاد مدرس (قدس سره) ساکن شد و از او استفاده نمود، او کسی است که با همدرسش ملا عبدالله ولزی حسب الامر شیخ ضیاء‌الدین در سال ۱۳۰۱ به قریه کوچک چه‌رمو در اطراف سنندج رفتند، و استاد مشارالیه (ملا عبدالقادر مدرس) را به بیاره آوردند، و او مدرس بیاره شدو عالم اسلام از علم و دین و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده او بهره مند شدند. چون صاحب ترجمه اجازه گرفت به محل و موطن خود واشه‌مه‌زین نزدیک فرمانداری سردشت بازگشت، و به تدریس طلاب مشغول گردید و از ثروت خاص خود خرج طلاب را فراهم می نمود، زیرا قریه واشه‌مه‌زین و مزارع آن به او و خویشاوندانش برگشته بود. و هر سال برای زیارت به بیاره می آمد چه در زمان حضرت ضیاء‌الدین (قدس سره) و چه در عهد فرزندانش شیخ نجم‌الدین و شیخ علاء‌الدین (قدس سرهما). و اخیراً در ۱۳۵۰ به زیارت بیاره آمد در حالی که رو به پیری و ضعف و شکستگی بودو من این بیت را از او شنیده‌ام:

ان بازالله سلطان الرجال      جاء فی العشق توفی فی الکمال

یعنی: همانا شاهباز خدا پادشاه مردان عالم است که در عشق (۴۷۰) آمد و در کمال (۹۱) سالگی فوت کرد.

و بعد از بازگشت به محل خودش وفات یافت. رحمه‌الله و طاب ثراه.

### شیخ عمر شهیر به ابن القره داغی

او دانشمند علامه و بسیار فاضل خاتمه محققان و استاد استادان در علوم دین شیخ عمر بن شیخ محمدامین بن شیخ معروف ابن شیخ عمر (هومی) بن شیخ عبداللطیف کبیر ابن شیخ معروف مدفون در دره قوله پائینترین نقطه دره بیاره در اورامان عراق بوده است که در سال ۱۴۰۳ در شهر سلیمانیه عراق بدنیا آمد و در بیست و نه سالگی که مرکز علم و سیادت و کرامت و طاعت و ادب و تقوی بود، تربیت یافت. و چون به بیاره رسید به درس خواندن شروع کرد، ابتدا قرآن کریم و سپس کتابهای کوچک ادبی و اخلاقی را یاد گرفت، بعداً به علوم عربیه

۱. شعر بالا تاریخ فوت حضرت عبدالقادر گیلانی ملقب به غوث الاعظم و بازالله الاشهب و غیره می باشد که در سال ۴۰۷ به دنیا آمده و در سن ۹۱ سالگی به رحمت خدا واصل شده است. قدس الله سره العزیز، نورالله مرقد. سال فوت ۴۹۸.



اشتغال جست، و از تصریف زنجانی در مدرسه خودشان نزد بعضی از طلاب مستعد شروع کرد، زیرا پدرش مدرسی بزرگوار و مفید به حال اهل علم بود و همواره طلاب از هر قبیل (مستعد و مبتدی و متوسط) در مدرسه او حاضر بودند از او شنیدیم که گفت: وقتی زمان شروع من به درس تصریف فرا رسید، عموم شیخ عبدالرحمن که از پدرم بزرگتر و عالم و صالح و خلیفه شیخ محمد بهاء الدین بود به پدرم گفت: پسرت معروف را به کوشش و سعی خودش واگذاشتی و از رسیدن بحد نهایی در علوم بازماند (موفق نشد که علوم را تمام کند و اجازه بگیرد). اینک من امیدم از تو چنین است که عمر را به قدرت و قوت خدا بسپاری شاید به علم و برکات معنوی دست یابد. پدرم سخن او را قبول کرد و مرا نزد طلبه ها گذاشت، و حاصل آنکه او درس خواند و نزد طلاب و مستعدین و سپس در خدمت پدرش و سایر علما در تحصیل علوم کوشید. و بالأخره نزد عمویش شیخ نجیب قره داغی رفت و به جمع الجوامع شروع نمود تا مقدمه آن را تمام کرد، سپس به سلیمانیه برگشت، و نزد استاد دانشمند ملاحسین پسکندی شروع به استفاده و کسب فیض نمود، همچنین دروس فلکیات و نظایر آن را در علوم عقلی نزد عالم بزرگ ملاعبدالله مشهور به عرفان افندی سماع کرد، و بالأخره از شیخ محمد نجیب قره داغی اجازه علمیه گرفت و به تحصیل خاتمه داد (فارغ التحصیل شد) و چون به اخذ اجازه موفق شد در خانه و مدرسه خود باقی ماند. با برادر شقیق خود شیخ معروف که در شؤن جامع و اداره مدرسه به همدیگر کمک می نمودند، و آنچه در توان داشتند خدمت می کردند. و او در این مدت در جواب مراجعات و مطالبات کوشش می نمود، و به نوشتن تعلیقات بر کتب علمیّه متداوله از هر نوع شروع کرد. با طلاب نیز می کوشید و به آنان درس می گفت. و بسیاری از طلاب تیزهوش از دریای بیکران معلومات او استفاده نمودند، مانند ملاعبدالقادر بابی سماقانی، سیدحسین کریانی طائربوخی، سیدعبدالکریم آلانی هلوژانی، ملاسعید آغچه لری، ملامحمد بانی ابن ملامحمود ابن حاج ملاعبدالسلام، و دیگران. پس دور جدیدی از لحاظ مناقشات و محاکمات علمی بین تعلیق نویسان از علمای قدیم، مانند: ملاعلی قزلجی، و ملاعبدالرحمن پنجوینی، و غیر ایشان، رحمهم الله. در میان علمای کردستان عراق افتتاح کرد، و بدینوسیله آوازه نبوغ و ابتکار او در علوم عقلی و نقلی و فتاوی در اطراف و اکناف کردستان اشتهار یافت، و مردم از هر طرف برای استفاده علوم به محضر او می آمدند، و خود را آماده مسافرت می کردند، اما غیر از اینها جنگ جهانی و خوف و غم و غصه و گرانی و قحطی شدید و عمومی در کردستان پیدا شد. و چون جنگ پایان یافت، اهل احسان و اشخاص خیر و نیکوکار و ثروتمند از اهالی سلیمانیه به فکر افتادند که خانقاه مولانا خالد را که به سبب استیلای لشکریان بر آنجا و سهل انگاری در

تعمیرات آن خراب شده بود، از نو تعمیر کنند پس آنرا به همین صورت تعمیر کردند، و اتاقها و حجره‌های زیاد در آن احداث نمودند، و به جستجوی انتخاب و انتصاب مدرسی لایق برای آن افتادند، و بر تعیین استاد ما شیخ عمر بن القره داغی به عنوان مدرس آن متفق‌الرای شدند. پس او را آوردند و در آنجا اقامت دادند، و برای تدریس و امامت معین کردند. و با این افتتاح جدید تجدید بنای مسجد و مدرسه مولانا خالد و تعیین استاد عمر بن قره داغی برای مدرس آن در سعی مرتب و کوشش پی‌گیر بازخوانی و اعاده نظر در نوشته‌ها و تعلیقات قبلی او بر کتب مختلفه، سینه‌اش منشرح و فکرش روشن شد. و این کار و جدیت ارزشمند و پوزحمت علاوه بر تدریس مداوم طلاب بود که موجب اجتماع و ازدحام طبقات مختلفه طالبان علم در حضور او گردید و این تعیین استاد در ۱۳۳۸ بود. و بعد از آن تاریخ خود من (مؤلف، و شیخ محمد خال، و ملا محمد امین اورامی، و سید عبدالحکیم هویه‌ای، و ملایحی البانی، و ملا عنایت<sup>۱</sup>)، اولین طبقه از دانشجویانی بودیم که به دور او گرد آمدیم و نسبت به ما تفضل فرمود، و سفره‌های پر نعمت علوم و اطلاعات خود را برای ما گشود، از صرف و نحو و منطق و بلاغه و اصول و ریاضیات و فقه که همه آنها را در محضرش آموختیم و در آنها تحقیق نمودیم، و طلب اجازه کردیم و ما را اجازه علمیه مرحمت فرمودند. که خداوند از طرف ما جزای خیر به او مرحمت فرماید. و بعد از ما طبقات دیگر آمدند. مانند: ملا سعید ساوجی، ملا محمد رئیس، ملا عبدالله چرستانی، ملا صالح ابن اخی، ملا عبدالعزیز بریسی، و همچنین طلاب و طبقات مختلف، یکی پس از دیگری. و شیخ استاد به تدریس و تألیف ادامه داد. اما با نهایت تأسف مرگ ناگهانی بر او تاخت، و در سال ۱۳۵۵ در ۵۳ سالگی دنیا را بدرود گفت و به جوار رحمت حق پیوست. از تألیفاتش حواشی مدونه: مانند حاشیه بر تهذیب الکلام و شرح آن تقریب المرام و حاشیه بر جمع الجوامع و حاشیه بر تشریح الافلاک و اشکال التاسیس، و اسطرلاب، و ربع مجیب، و مقنطرات، و حاشیه بر برهان گلنبوی، و بر رساله آدابیه، و بر تهذیب المنطق، و حاشیه بر ملا عبدالله یزدی، و شرح ایساغوجی گلنبوی، و بر الفیه جلال الدین سیوطی مشهور بفریده، و بر شرح اشنوی بر تصریف. همچنین غیر از حواشی بر کتب بالا، تألیفات مستقلی دارد: مانند شرح مقولات قزلجی، و شرح بر منظومه‌اش در فرائض (علم توریث)، و تألیف متن منثور، و شرح آن در فرائض، و از آنها باز حاشیه البرهان و آداب البحث، و کتاب فرائض او به چاپ رسیده است. امید است خداوند فرصتی مناسب فراهم آورد که بقیه آثار جاودانه او را چاپ

۱. شاید منظور مؤلف از ملا عنایت، ملا عنایت الدشی باشد. (مترجم)

کنند. از خداوند بزرگ می‌خواهیم که او را به بهشت کامیاب نموده و ما را در دنیا به برکات علم او موفق و متبرک سازد، و در آخرت به نعیم جاوید ملاقات خود و ملاقات بقیه سادات و شیوخ و دوستان گرامی شاد فرماید که فقط او بسیار شنوا و اجابت کننده دعا است. آمین. و از جمله کسانی که به اجازه او مفتخر شدند: سیدعارف، و ملا عبدالرحیم میرزا، و ملا معروف طاوی، و سیدامین مولان آبادی، و شیخ عبدالوهاب نرگسه جاری و دیگران... و نیز چهار پسر نجیب از خود بجای گذاشت، و ایشان: انور، که موقعی این کتاب زیر چاپ بود، فوت کرد. و عبدالرحمن، و کمال، و باباعلی که باباعلی عالمی فاضل است و الآن در رشته علوم تربیتی کار می‌کند.

### عوض شیروانی

ابوخلف عوض بن احمد شیروانی و گفته اند شیرازی، جزئی ضخیم بر مختصر شیخ ابی محمد جوینی که خود از مختصر مزنی آن را تلخیص کرده است تصنیف نموده است، به همین جهت آن را مختصرالمختصر می‌نامند، و شیروانی این کتاب را المعتبر فی مسائل المختصر نامیده است و در آخر آن گفته است که او از تصنیف آن در آخر شهر ربیع الاول سال ۵۴۴ فراغت یافته است. اما بر وقت وفاتش اطلاع نیافتیم، و سبکی گفته است که فوت او بعد از ۵۵۰ بوده است.

### عیسی هکاری

عیسی بن محمد بن عیسی الامیر ضیاء الدین هکاری، فقیه محقق ابو محمد بزرگترین امرای دولت صلاحیه بوده است نزد امام ابوالقاسم بن البرزی کسب دانش نمود، سپس به حلب رفت، و حدیث را از حفاظ حدیث: ابی طاهر سلفی و ابی القاسم بن عساکر سماع کرد و خود راوی حدیث بود، و قاضی محمد بن علی الانصاری و غیره از او سماع نمودند و از شروع سعادت او یکی این بود که به خدمت ملک اسدالدین شیرکوه راه یافت، و در نماز امام جماعت او گریه کرد، و با او به مصر رفت، و این اسدالدین یکی از موجبات یاری بر سلطنت صلاح الدین بعد از وفات عمش بود. از این لحاظ خدمتش را در نظر گرفت. و او دارای شجاعت و شهامت و فداکاری بود، و اسدالدین به صلاح الدین امر کرد که وزارت خود را به هکاری بدهد. و صلاح الدین منزلت او را بلند کرد، و از منصبی به منصب دیگر و حکمی به حکم عالیتر ترقی نمود، تا از بزرگترین امرای دولت گردید. یکبار بدست دشمن اسیر شد و در ازاء شصت هزار

دینار آزاد شد. و در ذیقعدہ ۵۸۵ فوت کرد و در خیمه گاه خود در حصار «عکا» جهان را بدرود گفت، در حالی که خود او مجاهد فرانسه بود.

### عیسی بن عمر کردی

عیسی بن عمر بن عیسی کُردی شرف الدین برطاسی در سال ۶۶۵ متولد و ولایت بریه را در دمشق به عهده داشت. سپس متصدی تنظیم امور و بازرسی کارهای دواوین دولتی در طرابلس شد، و او خوش رفتار و خوشنام و در نیکوکاری و احسان مشهور بود و مدرسه ای را برای شافعیها تعمیر کرد، و در رمضان ۷۲۵ هجری در طرابلس به رحمت خدا پیوست. رحمه الله علیه و طاب ثراه.

### عیسی بن عمر ایوبی

عیسی بن عمر بن ابی بکر محمد بن ایوب شرف الدین ابن مغیث ابن عادل ابن کامل ایوبی ثمانیات را از جدّه عمه اش مونسه خاتون دختر ملک عادل کبیر سماع نموده است. در محرم سال ۶۵۵ تولد یافت و پدرش صاحب کُرک بود، تا اینکه طاهر بیبرس او را از کُرک بیرون آورد، و او و اولادش را در مصر جای داد، و حقوق و مدد معاش معین برای آنان معین و پادار کرد، و عیسی در مصر فوت کرد، اما تاریخ وفاتش معلوم نیست.

### عیسی ماردینی

عیسی بن ابراهیم بن محمد ثوبان ماردینی، مجدالدین ابوالحسن فقیه اصولی و نحوی و شاعر در سال ۷۴۶ هجری مطابق ۱۳۴۵ میلادی فوت کرد و حین فوت عمرش در حدود ۷۰ سال بود. از آثارش مختصر معالم فخر رازی است (کتاب معالم امام فخر رازی را به اختصار در آورده است).

### عیسی بن عبدالله اربلی

عیسی بن عبدالله اربلی (بهاء الدین) ادیب و نثر و ناظم بود. از آثارش اسماط اللالی فی الادب می باشد، و شعر نیز دارد. در سال ۶۸۳ فوت کرده است مطابق ۱۲۸۴ میلادی. رحمه الله.

### عیسی بن ابی بکر ایوبی

عیسی بن ابی بکر بن ایوب بن شادی ایوبی ملك معظم شرف الدين ابو الغنائم فقيه اديب و نحوی و لغوی و شاعر عروضی در قاهره متولد شد و در شام رشد نمود. قرآن را ختم کرد و بر مذهب حنفی نزد جمال الدين حصیری فقه آموخت، و مسعودی را حفظ کرد. و ادبیات و نحو را نزد تاج الدين کندی خواند و کتاب سیبویه را از او فرا گرفت، و شرح بزرگ آن را که از سیرافی است نیز آموخت. و الحجة فی القرائات از ابی علی فارسی و الحماسه، و ایضاح ابی علی رانیز او نزد کندی خواند و حفظ کرد، و پادشاه شام بود، و در دمشق فوت کرد. سپس جنازه او به القبه نزدیک دروازه شهر نقل شد و در جوار پدرش دفن گردید. از تصانیف او: شرح جامع کبیر در چند جلد است که با کمک دیگری آن را نوشت. و السهم المصیب فی الرد علی الخطیب برای تأیید و طرفداری از امام ابوحنیفه. و تصنیفی در عروض، و دیوان شعر نیز دارد در ۵۶۷ متولد شده و در ۶۲۴ مطابق ۱۲۲۷ میلادی در دمشق به رحمت حق واصل شد. رحمه الله.

### عیسی حیدری

عیسی بن صبغة الله بن ابراهیم بن حیدر ابن احمد بن حیدر کردی صفوی شافعی نزیل بغداد، فاضلی مشارک در انواع علوم بود، و در بغداد وفات یافت. از تصانیفش حاشیه بر جزء عبادات تحفه شهاب هیشمی، حاشیه بر حاشیه عبدالکریم بر شرح کافیہ جامی در نحو. ولادت او در سال ۱۱۴۷ و وفاتش ۱۱۹۰ هـ مطابق ۱۷۷۶ میلادی و در دمشق به لقاء الله پیوست. رحمه الله علیه.

### عیسی کردی

او عیسی بن علی بن حسن بن مزید بن یوسف بن علی بلدی کردی نحوی بوده است. از تصانیف مفیدش الاعراب فی النحو می باشد. در سال ۱۱۲۷ هـ برابر ۱۷۱۵ میلادی وفات یافت، غفر الله له.

### عیسی خوشناوی

عیسی بن احمد بن میکائیل خوشناوی کردی صهرانی شافعی، فقیه و مفسر و در کرکوک مفتی بود از تصانیف او تفسیر قرآن است (از سوره مریم تا آخر قرآن)، بعد از ۱۲۰۰ هجری در ۱۷۸۶ میلادی وفات یافت. رحمه الله.

## عیسی دیاربکری

عیسی بن شمس‌الدین کُردی دیاربکری و بعدها دمشقی نقشبندی خالدی، ملای محدث و فقیه اصولی بود. در حدود صد سال زیست، ومؤلفاتی دارد. بالأخره در سال ۱۳۳۲ هجری مطابق ۱۹۱۴ میلادی به رحمت ایزدی پیوست. رحمه الله.

## سید عیسیٰ برزنجی

او سیدجلیل و مرشد بزرگ عیسی بن باباعلی همدانی بن ابی یعقوب بن سید منصور عبدالعزیز ابن سید عبدالله بن سید اسمعیل محدث بن امام موسی کاظم، رضی الله اجمعین، می باشد. از همدان با برادر بزرگترش سید موسی و برادر کوچکترش سید محمد متوجه حرمین شریفین به قصد اداء حج شدند، و به مقصد رسیدند و مناسک بجای آوردند، و زیارت روضه منوره حضرت رسول(ص) را انجام دادند، و از راه عراق برگشتند، در حالی که جهت شمال را پیش گرفتند تا به محلی رسیدند که الآن به بهرزه نجه مشهور است، و در آنجا برای رفع خستگی باقی ماندند. و در شبی از شبها سید عیسی حضرت رسول(ص) را در خواب دید که به او امر فرمود در همانجا بماند، و آنجا را محل اقامت خود سازند. چون بیدار شد و خواب را بازگفت، توقف و باقی ماندن در آنجا را مقرر داشتند، بجز سید محمد که او بازگشت به همدان را اختیار کرد، و وصول آنان به محل نامبرده سال ۶۸۶ هجری بود که تاریخ ابجد آن کلمه خوف برابر ۶۸۶ و مشهور است. و سید موسی و عیسی در آنجا ماندند، و مسجدی برای عبادت و مسکنی برای اقامت و محل زندگی خود ساختند، و به خدمت علم و دین و ارشاد مسلمین اشتغال ورزیدند، ایشان بر طریقت و روش پدرشان سید باباعلی همدانی رحمه الله بودند. و چون بین ایشان و حاج شیخ خالد کاژاوی نوه شیخ محمد تاج العارفین ابی الوفا مدفون در قریه پوشین نزدیک برزنجه آشنایی حاصل شد، سید موسی دختر او را به نام سیده فاطمه برای خود ازدواج کرد، و بین آنها با این وصلت و قرابت سببی رشته محبت محکم شد، بعد از مدتی از این جریان، سید موسی به اطراف آغجه لر، برای ارشاد مسافرت کرد، جماعتی نصیری که در آنجا بودند ناگهان بر او تاختند و او را در آنجا کشتند. چون سید عیسی صاحب ترجمه برای این مصیبت مطلع شد بدنبال جنازه او رفت، و آن را به برزنجه آورد و در همانجا دفن کرد. رحمه الله و طاب ثراه. پس سید عیسی زن برادرش (الست فاطمه) را نکاح کرد، و خدا از لطف بی دریغ خود ۱۲ پسر از ست فاطمه به او عطا کرد که عبارت بودند از: عبدالکریم، محمد، صادق، میره سور، وصال الدین، کمال الدین، جمال الدین، اسحق، عباس، بایزید، حسن و حسین. که از مجموع

آنان خانواده بزرگ علمی و دینی برای توجه و خدمت به دانش و دین و رهنمایی مسلمین تشکیل گردید، و او در برزنج به ارشاد و خدمت به مسلمانان استمرار ورزید، تا اینکه در ۷۵۴ اجل او فرارسید. و در کنار برادرش سید موسی دفن گردید رحمهما الله و طاب ثراهما. و ارشد اولادش سید عبدالکریم بجای پدر نشست، و به فعالیت در راه ترقی دانش و دین پرداخت. و سلسله تا زمانی طولانی امتداد یافت، پس بعد از سید عبدالکریم، سیدبایزید و بعد از او سید حسین، و بعد از او نوه اش سید عیسی احدب و فرزندش سید حسین و پسر او سید عبدالستار و پسر او سید قلندر، و پسرش عبدالسید و پسرش عبدالرسول و پسرش بابارسول، و فرزند او سید علی، و فرزندش شیخ محمد نودهی، یکی بعد از دیگری جانشین سلف خود بودند. و سادات سلیمانی و کرکوک و غیره تا امروز از او (سید عیسی برزنجی صاحب ترجمه) منشعب گردیده و می گردند. و اما سایر اولاد سید عیسی که ۱۱ نفر بودند، از آنان سید صادق و میره سور به شهر زور رفتند، و سید صادق برقمه تل مشرف بر مرکز ناحیه قصبه سید صادق مدفون است، و سید میره سور نیز در قریه ای مدفون است که به نام او میره سور خوانده می شود، و در دامنه کوه های اورامان واقع است. و سید اسحق نزدیک نهر سیروان مجاور نوسود در ناحیه لهنون دفن شد. و سید محمد ایضاً در کنار سیروان نزدیک حلبجه، و وصال الدین در قریه آلیاوا نزدیک نودی، که دو برادرش کمال الدین و جمال الدین نیز در کنار او مدفونند. و عباس نزدیک قریه ولوسه، جنوب سلیمانیه و کسی که می خواهد با شاخه نسب سادات برزنجی آشنا گردد به کتاب بحر الانساب مراجعه کند.

# ع

## غازی بن داؤد ایوبی

غازی بن داود بن عیسی بن ابی بکر محمد بن ایوب بن شادی بن هارون بن مظفر بن ناصر بن معظم بن عادل ایوبی، در جمادی الاولی سال ۶۳۹ در قلعه کرك متولد شده و در قاهره نشأت یافت. او شخصی بلند قدر بود از لحاظ فضیلت فراوان و تواضع نسبت به عموم. از خطیب مردابکری سماع نمود و حدیث آموخت و خود راوی حدیث گردید. در رجب ۷۱۲ با زوجه اش که دختر مغیث عمر بن معظم عمویش بود، وفات یافتند، و جنازه آنان را از شهر خارج نموده و در مقبره عمومی با هم دفن کردند. رحمهما الله تعالی.

## غازی ایوبی

غازی بن عمر بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن ایوب شهاب الدین بن مغیث بن عادل بن کامل بن عادل ایوبی در سال ۶۵۹ تولد یافته و از مونسه خاتون دختر ملک عادل بزرگ، حدیث سماع کرد، و خود راوی احادیث شد. بعد از مدتها خدمت به علم بیمار شد و فوت کرد. رحمه الله.



# ف

## فاطمه هکاری

فاطمه دختر ابراهیم بن داود بن نصر هکاری کُردی در سال ۶۸۳ متولد شده است نزد فخر حاضر شد و استفاده علمی فراوان نمود، و از او حدیث سماع نمود، و خود روایت کرد. و استاد ما عراقی از او حدیث سماع کرده است. و در رمضان ۷۵۸ بدرود حیات گفت.

## فتح بن موسی

فتح بن موسی بن حماد نجم‌الدین ابونصر جزری قصری در جزیره خضراء در ماه رجب ۵۰۸ بدینیا آمد، و در قصر عبدالکریم در مغرب مراکش بزرگ شد، و مقدمه جزولی را از او سماع کرد، و فقیهی اصولی و نحوی گردید. آنگاه به دمشق آمد و نزد سیف آمدی مشغول تکمیل تحصیلات خود شد، و به حُما رفت و در مدرسه ابن مشطوب تدریس کرد و سیره ابن هشام را به نظم آورد، و نیز مفصل زمخشری را منظوم ساخت (تبدیل به شعر کرد)، و نیز اشارات ابن سینا را. بعد به مصر آمده در مدرسه فائزیه شهر اسیوط تدریس کرد، مدتی هم قاضی اسیوط بود. بالأخره در جمادی الاولی ۶۶۳ در اسیوط وفات یافت.

## فتح الله شیروانی

فتح الله بن یزید بن عبدالعزیز بن ابراهیم شیروانی شافعی دانشمندی بود که در همه علوم

اطلاع کافی داشت. از تصانیف او: آیه الکرسی، و شرح المراح، و شرح الارشاد فی النحو، می باشد، تاریخ وفات او معلوم نیست، اما در سال ۸۸۰ هجری = ۱۴۷۵ - میلادی زنده بوده است.

### فتح الله بن ابراهیم حیدری

فتح الله بن ابراهیم بن حیدر بن احمد بن حیدر عالمی عالیقدر، صاحب فکر ثاقب و رأی صائب بود. او حواشی دقیق و لطیفی بر تفسیر بیضاوی دارد.

### فضل الله بن ابراهیم حیدری

او دارای ادبی وسیع و علمی مفید و رفیع بود. حواشی با ارزش و دقیقی بر تفسیر بیضاوی نوشته است. و دارای پسری عالم بود که در هر فنی از فنون آثاری عجیب و بدیع دارد، و او محمد بن فضل الله بن ابراهیم بوده است. رحمهم الله تعالی.

# ق

## مُلا قاسم کُردی

ملاقاسم ابن احمد کُردی نزیل دمشق از افاضل کُرد بود که به دمشق وارد شده در مدرسهٔ احمدیه در مقابل قلعهٔ دمشق، اقامت گزید، و درس طلاب را شروع کرده در دمشق در کنار جامع درویشیه خانه‌ای احداث نمود. و وقتی محافظ شام وزیر احمدپاشا کوچک به شام آمد، او را امام خود کرد، و مال زیادی بدست آورد، و خادم مزار حضرت یحیی بن زکریا (علی نبینا و علیه الصلاة والسلام) گردید. و چون صاحب کار و سرور نامبرده اش احمدپاشا مقبرهٔ حضرت یحیی را در دمشق تعمیر کرد نظر او را در آن شرط لازم دانست (از نظر او استفاده کرد). و چون احمدپاشا مرد وقف او را در بعلبک اجاره کرد، و در ازدیاد وقف زیاد کوشید، بعدها قدرتش نماند، و دهات موقوفه هم خرابی به هم رسانید. و از عجائب امر او این بود که بی اندازه با سخاوت بود و فاتش شب یکشنبه ششم محرم ۱۰۶۸ هـ بود. و در قلندریه در مقبرهٔ باب الصغیر دفن شد.

## شیخ محمد قسیم علامه

او علامه عصر و نابغهٔ دهر منبع علوم عقلی و نقلی، و مجمع فضائل اخلاقی، شیخ محمد قسیم ابن شیخ احمدثانی ابن شیخ محمود ابن علامه شیخ احمد علامهٔ اول ابن شیخ مصطفی تختی ابن شیخ شمس الدین اول ابن شیخ عبدالغفار ابن ملا گشایش بن شیخ محمد مردوخی، رحمهم الله تعالی، بوده است. مطابق آنچه نوه اش شیخ عبدالله سنوی ساکن بغداد برای ما

نوشته است: اوسال ۱۱۴۳ در شهر سنندج تولد یافته در همانجا به سال ۱۲۳۴ هجری وفات یافته است. در سنندج بزرگ شد، و در بیت علم و شرف و تقوی تربیت یافت، و به انواع تعالیم عالیه و پایدار اسلامی تعلیم شد. از پدر بزرگوار و خویشاوندانش که همگی ستونهای محکم علم و ادب بودند، و علم و شخصیت علمی ایشان را شرافتمند کرده بود، توشه معنوی اندوخت، و چون به حد تحصیل رسید، در مدرسه خودشان پایه را آغاز نهاد، قرآن و سپس کتب کوچک متداوله را تمام کرد و بعداً به فرا گرفتن صرف و نحو پرداخت و ترقی کرد، و مدارج بالا را طی نمود. صاحب اصفی الموارد فی سلسال احوال الامام خالد، تحت عنوان مولانا شیخ محمد قسیم سنندجی شافعی اشعری می گوید: شیخ محمد قسیم در شهر خود سزاوار بود که بر همه مردم از کوچک و بزرگ صدارت و برتری و مقام سروری داشته باشد، و در تحقیق مباحث علمی جدی بود و کمر تفکر را در خدمت آثار محمدی محکم بسته بود. اغراق نیست اگر نور کهکشانه اثرات عالی علم او شمرده شود، که او علم فراوان را با عفت و آبرومندی و روسفیدی و صفای باطن جمع کرده بود و از کتب و مطالب مفید آنچه در هر زمان دایر باشد انتشار داد. و باغی از علوم و ادبیات فراهم کرد، که هر دلی به آن شاداب و خوشحال است:

اشارالی البحوث فقلن اهلا	بواحد عصره ادبا و فضلا
و محیی سنة الهادی المقفی	تبقیراراننا الحزن سهلاً
وابدی الحق معتراً محیاً	کروض جاده ودق وطلا
بوجه سنندج امسی منیراً	کبدر لاحرفی افق وهلاً
و سل علی یدالابداع سیفا	و عادت بعد ذلك السل شلا

یعنی: به بحثها اشاره کرد گفتند مرحبا به کسی که از لحاظ ادب و فضل در عصر خود یکتا است و زنده کننده سنت پیغمبر پیروی شده است با بیانی که سختیها را بر ما آسان فرموده است با روحی بخشنده حقیقت را آشکار نمود مانند بستانی که باران درشت بر آن فروربارد در سطح سنندج نورافشان شد و مانند ماه چهارده که در افق طلوع کند آیا چنین نیست؟ و پر دست نوآوریها و بدعتها شمشیر زد که بعد از این حمله دست بدعت شکسته شد.

او پیشوایی است که همیشه به حال مردم مفید بود و در گردن درستگاری قلاده کشید (تمام کارهای درست را خود در اختیار داشت).

ولقد طلبت من الزمان قرینه	فضلاً فما استطاع الزمان قرینا
علم رایت الفضل فوق صباحه	ابدی یلوح لدی العیون مبینا

یعنی: همانا از زمانه نظیر او را خواستم از لحاظ بزرگواری و برتری زمان قرین او را نداشت کوهی بود که علم و بزرگی را آشکار ساخت بطوری که برای صاحبان بصیرت واضح بود. و این قصیده ای است که در کتاب اصفی الموارد با تفصیلات لازم نشر شده است. انتهی.

اما سلسله استاد‌های او که خدایشان رحمت کند: در ایام تحصیلش نزد بسیاری از نوابغ و مشاهیر درس خواند، و در ایام کودکی مقداری فقه را نزد پدرش که به هر علمی وارد بود یعنی شیخ محمدوسیم خواند، سپس علوم عقلی و نقلی را نزد فاضل کامل ملا عبدالله گورانی تحصیل نمود که او خود نزد محقق مذکور شیخ محمد وسیم (پدر صاحب ترجمه) و او در خدمت عمه زاده اش حاج زکریای گورانی، و او نزد محمد مدنی معمر، و او در حضور شیخ ابن حجر هیتمی مکی رحمه الله، و او نزد شیخ امام زکریا انصاری، و او از ابن حجر عسقلانی، و او از زین الدین عراقی، و او از ابن عطار، و او از قطب ربانی امام یحیی نووی، و او از ارسلان اردملی، و او از صاحب شامل صغیر، و او از صاحب حاوی، و او از قطب ربانی ابی القاسم رافعی، و او از ابی الفضل، و او از شیخ محمد بن یحیی، و او از حجة الاسلام غزالی، و او از امام الحرمین جوینی و او از پدرش ابی محمد جوینی، و او از قفال مروزی، و او از ابی سربیح، و او از انماطی، و او از ابراهیم مزنی، و او از امام اعظم امام امامان محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و عنهم اجمعین، و او از مسلم بن خالد زنجی، و او از عبدالملک بن عزیز، و او از عطاء بن رباح، و او از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، و او از پیغمبر (ص)، و او از جبرئیل (ع) و او از پروردگار عزوجل کسب فیض و اخذ علم (فقه و تفسیر و حدیث و...) نمودند، او در بلاد مختلفه در طلب علم مسافرت می کرد و به حضور علمای اعلام راه یافت. و از بزرگترین استادان او عالم کامل فاضل ملا مصطفی سوران بالیسانی بود، که شرح مختصر المنتهی را نزد او خواند که شرح آن از ابن عضدایجی و متن آن از ابن الحاجب یا حواشی سعدتفتازانی و سید شریف علامه است، و شرح عقاید عضدیه با حاشیه محاکمات و اثبات واجب از دوانی با حواشی آن، و قسمتی از احادیث شریفه نبویه، و تفسیر بیضاوی. و خود ملا مصطفی در خدمت بحر بیکران علم ملاصبغة الله ماورانی و سپس بغدادی درس خواند، و او از پدرش ابراهیم افندی ماورانی، و او از پدرش تا آخر سلسله ماورانیها. رحمهم الله تعالی. همچنین از شیوخ و

۱. این اسامی را که پشت سرهم می نویسند معمولاً فرم اجازه نامه های علمی و شجره های نسب سادات و سلسله مشایخ ختمهای نقشی و قادری و غیره می باشد. (مترجم)

استادان عرفان صاحب ترجمه، شیخ محمد بن ابراهیم علیجی داغستانی است که او نیز از شیخ کامل شیخ محمد بن سلیمان مدنی کردی، و او از شیخ سعید سنبل مکی، و او از شیخ منصور مصری، و او از سلطان مزاحی، و او از علی زبیدی، و او از شیخ ابن حجر هیتمی مکی رحمه الله تا آخر سلسله که در بالا گذشت، و اخذ علم از شیخ محمد برای تبرک بود که در شام ضمن سفر حج با او ملاقات کرد، و صاحب ترجمه گفته است که او اجازه را از فاضل نحیر، و امام فقیه امام فخر العلماء الشفوعیه در دمشق و بلکه در تمام عالم اسلامی شیخ احمد بن شیخ عبید عطار، که خداوند شرف او را زیاد کند و بیامزد، اخذ کرده است. شیخ محمد قسیم گوید: اولین حدیثی که از او سماع نمود حدیث رحمت بود، و سوره صف، و چهل حدیث مسلسل به سادات اشراف بابک که سند را نیز از او شنیدیم که آن را شیخ اوجینی نیز در نوشته و یادداشت خود نگاشته است. و بعد از آنکه از آخرین استادش شیخ احمد مذکور اجازه گرفت، در سنندج اقامت فرمود در حالی که مدرسی توانا و مفید و مسلط و زنده کننده آثار علم و دین شد، و طلاب از هر سو از راههای دور و ناهموار به خدمتش روی نهادند، که از جمله ایشان صاحب افتخارات و آثار پسندیده شیخ زاهد، مولانا خالد نقشبندی بود. در کتاب بهجة السنیة فی آداب الطریقة الخالدیة النقشبندیة از مؤلف آن شیخ عبدالله خانی خالدی نقشبندی، که در سال ۱۳۰۳ به چاپ رسیده است، وارد است: «مولانا خالد بعد از آن به سنندج و اطراف آن رفت، و در آنجا علوم ریاضی، حساب و هندسه و فلکیات و اصطیلاب را نزد عالم مدقق چغینی زمان و قوشچی شهر خود کسی که در اشاره اش شفای هر مرض و نجات هر بیمار از جهل و نادانی وجود داشت، یعنی شیخ قسیم سنندجی اخذ کرد و کسب فیض نمود، و مواد علوم را طبق معمول نزد او تکمیل نمود، سپس به وطنش بازگشت در حالی که به همه مرادهای علمی خود رسیده بود، یعنی حضرت مولانا خالد، اجازه علمیه (اجازه تدریس) خود را از صاحب ترجمه گرفت که قبلاً در ترجمه احوال او (مولانا خالد) نوشتیم، و احتیاجی به اعاده آن نیست». همچنین شیخ محمد قسیم به بسیاری از علمای مشهور اجازه داده اند که از جمله آنان ملا علی زیباری است، و اینک صورت و فورمول اجازه اش به شرح زیر است: «به نام خدای بخشاینده ستایش سزاوار خدایی است که هیبت کمال او از درجه یقین جلوتر و پرتو جمال او چشم دلیل و برهان را روشن تر کرده است. ترا ستایشی کنم که با الطاف تو برابری کند، اگر چه ما کلام حضرت سید المرسلین و سرور اولین و آخرین محمد مصطفی را (درود خدا بر او و بر آل و اصحاب او باد) تصدیق داریم که فرمود: «پاک و منزّه تویی و حمد کسی بر تو پوشیده نماند، چگونه؟ زیرا هر ثنا به تو بازگردد، و پیشگاه مقدس تو از ثنای من بالاتر است، تو همانی که خود خویشتن را ثنا و ستایش

کرده ای»<sup>۱</sup> و بر محبوب تو محمد کامل کننده کل فی الکل رئیس انبیا و مرسلین و آل و اصحاب و پیروان او لوزمره<sup>۲</sup> دوستان و یارانش درود می فرستیم. اما بعد از حمد و صلوات این بنده محتاج به درگاه خداوند مهربان محمد قسیم بن احمد شافعی تختی اردلانی از لحاظ مولد، و سنندجی از نظر مسکن، و اردلانی از لحاظ نسبت، قصیری و سپس قادری از لحاظ طریقت، که خدای غفار کریم گناهان او را محو کند، و معارف و اسرار قرآن کریم را بر او جاری سازد، و دقایق و رموز قرآن را از کرم عمیم خود به او بفهماند، و او را به راه راست هدایت فرماید. می گوید: که رهبر طلاب طالب، و عزیزترین دوستان راغب، عالم پرهیزگار، برادر حنفی مذهب و بهدینی زیبایی الجونی از لحاظ مسکن و مولد، شخصیت کوشا و عالم عامل، ملاعلی بن مرحوم ملانصرالله زیباری، نزد من آمد، و مدتی پیش من مقیم شد، و کتابهایی مجمل و مفصل نزد من خواند، و اشعار و مسائل مشکله را از من پرسید، و مدت زمانی ماهها و سالها ملازم صحبت من بود، و آنچه نزد علمای مشهور سخت و مشکل می نمود، از من استفاده و نزد من حل نمود، و من بر علم تام و تمام او شادم، و سزاوار است که او از بزرگان علم شمرده شود. و من بحمدالله و المنة علوم عقلیه و بیشتر رسوم نقلیه را نزد فاضل مبارز و دریای کامل، پیشوای محققان و سرمشق دقت کنندگان مولانا عبدالقادر سیسی اردلانی، و بعدها شهرزوری خوانده ام، و او نزد امام شیخ و اراع و زاهد بارع در علوم عقلیه و نقلیه بزرگترین متبحران و کاملترین متقدمان و متأخران رئیس دنیا و دین، دانشمندترین دانشمندان راهنما، پرزحمت ترین ریاضت کشان و محکمترین حکیمان، و فقیه ترین فقه جویان، و فاضلترین فاضلان در علوم دین و رسوم یقین سرور من و سرور اهل زمان در آنچه می دانم: عموی پدرم شیخ محمد و سیم تختی، رحمه الله رحمة واسعة و قدس سره العزیز. و این فقیر بیشتر در زمان کودکی منطق الطیر شیخ عطار را نزد او خوانده ام، و متن منهج قاضی زکریای انصاری را تا تیمم نیز. او هم از عمه زاده اش ملا زکریای تختی سپس مدنی، و او نزد شیخ مدنی معمر، و او نزد شیخ بن حجر هیتمی مکی، و او نزد شیخ الاسلام زکریای انصاری، و او از شیخ ابن حجر عقلانی، و او از زین الدین عراقی، و او از ابن عطار، و او از قطب ربانی امام یحیی نووی، و او از ارسلان اردملی، و او نزد صاحب شامل صغیر و او نزد صاحب حاوی، و او از قطب ربانی ابی القاسم رافعی، و او از زین الدین شیخ محمد بن یحیی، و او از حجة الاسلام غزالی، و او از امام الحرمین محمد جوینی، و او از پدرش

۱. سبحانک لا یخفی ثناء علیک، کیف و کاتناء یعود الیک، جل عن ثنائی جناب قدسک، انت کما اتینت علی نفسک. یا حدیث مشابه آن: اللهم لا احصى ثناء علیک، انت کما اتینت علی نفسک.

ابی محمد جوینی، و او از قفال مروزی، و او از ابی زید مروزی، و او از ابی اسحق مروزی، و او از ابن سریج، و او از انماطی، و او نزد ابراهیم مزنی، و او از مجتهد اعظم دانشمند مقدم، امام امامان و ناشر کتاب و سنت، محمد بن ادریس شافعی (رض)، و او از مسلم بن خالد زنجی، و او از عبدالملک بن عبدالعزیز، و او از عطاء بن رباح، و او از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما)، و او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم، و او از جبرئیل علی نبینا و علیه الصلاة والسلام، و او از حضرت الله جل جلاله و عم نواله.

### قاسم بن یحیی شهرزوری

قاسم بن یحیی بن عبدالله بن قاسم شهرزوری ابوالفضائل ابی طاهر از خانواده ای مشهور به ریاست و نجابت و بزرگی بود، در بغداد نزد یوسف دمشقی فقه آموخت، سپس به شام آمده به خدمت سلطان صلاح الدین رسید، و بارها او را به عنوان سفیر به پایتخت یعنی به دارالخلافه معظمه قاهره در ایام خلفاء مستضویه و ناصر فرستاد، و شأن و مقامش بالا گرفت، و معرفتی در دستگاه معظم حکومتی پیدا کرد، و قاضی شام شد، سپس متصدی قضاء موصل گردید و به آنجا رفت، و در این سمت باقی ماند، تا اینکه خلیفه با ارسال دستخطی او را به حضور خود طلبید، و او را قاضی القضاة شرق و غرب و به اصطلاح امروز رئیس دیوان عالی کشور نمود، و اشراف و سرپرستی در اوقاف شافعیه و حنفیه را نیز به او تفویض کرد و حکم او دایر به این مناصب در جامع مدینه السلام در انظار عموم قرائت شد، و مرتب در عالیترین مقام بود، تا وقتی که از قضا استعفا کرد، و از خلیفه خواست که اجازه دهد تا به منطقه خودش بازگردد. مسؤولش اجابت شد، و چون به حماة رسید، حاکم حماة او را ملزم به بقاء در آنجا نمود. پس در حماة اقامت کرد، و قاضی آنجا شد، و تا وقتی که اجلش فرا رسید در حماة باقی بود. او فقیهی عادل و فاضل و باوقار و ثروتمند و متنعم بود، و آثار نظم و نثر دارد. و حدیث را از ابی طاهر سلفی سماع کرد. و از اشعار اوست:

فی کل یوم یری للبین آثار و ماله فی التثام الشمل ایشار  
یسطو علینا بتفریق فیا عجبا هل کان للبین فیما بیننا ثار

یعنی: در هر روز آثار جدایی دیده می شود، و دنیا برای به هم پیوستن جمع صرف نظر و عفو ندارد «کار دنیا همیشه جدایی اقوام و دسته جات است نه اتصال و پیوستگی آنان». همیشه برای جدایی بر ما حمله می کند ای عجب، آیا برای این جدایی که بین ما افکنده انتقامی هست؟ در ۵۳۴ متولد و در نیمه رجب ۵۹۹ وفات یافت. خداوند او را رحمت کند.



### قاسم بن مظفر شهرزوری

در ابن خلکان آمده است: ابواحمد قاسم بن مظفر ابن علی بن قاسم شهرزوری پدر قاضی شرق و غرب ابی بکر محمد، و مرتضی ابی محمد عبدالله، و ابی منصور مظفر، و او جد خاندان شهرزوری قضات شام و موصل و الجزیره بوده است، و همه به او نسبت داده می شوند. او در شهر اربیل والی بود، و از پسران و نوه های او علماء بسیار پیدا شده اند که به مقامات عالی رسیده اند و نزد پادشاهان آبرومند و دارای نام و نشان بوده اند و بیشتر آنان حاکم و قاضی شهرها، و دارای بازارها و تجارت و غیره بوده اند، مخصوصاً نوه او قاضی کمال الدین، که شرح حال او با خواست خدا بزودی خواهد آمد، و تالاحال نیز از نسل او جماعتی از مشاهیر و قاضیان در موصل باقی هستند، و چند بار به بغداد آمد. و حافظ ابوسعید سمعانی در کتاب الذیل از او یاد کرده است. و در کتاب الانساب در دو جا او را نام برده است یکی از آن دو در نسبت اربلی است، و گفته است: جماعتی از علماء آنجا (در اربل) بوده اند، از جمله احمد ابوالقاسم مذکور، و گفته است که او شیبانی است. و دوم در نسبت شهرزوری است که نام او و نام پدرش را قاضی خافقین آورده است، و او را ستایش نموده است. و ابوالبرکات مستوفی در تاریخ اربل از او یاد کرده و او را شاعر دانسته، و شعر زیر را از او آورده است در بحر خفیف:

همتی دونها السها والزمانا      قد علت جهدها فماتتدانی  
فانیا متعب معنی الی آن      تتفانی الایام اونتفانی

یعنی: همت من از سها و روزگار بی ارزشتر و پائین تر است. تمام کوشش خود را بالا گرفته و پائین نمی آید، و من در رنج و زحمتم تا آنکه روزگار تمام و فانی شود یاما از بین برویم و فنا پذیریم.

و من در کتاب الذیل نیز این دو بیت را دیده ام که به پدرش ابوبکر معروف به قاضی خافقین منسوب است، و خدا داناتر است که از کدام يك باشد. و قاسم مذکور در ۴۸۳ در شهر موصل فوت کرد، و در تربتی که الآن به نام او معروف است و نزدیک مسجد جدش ابی الحسن بن فرغان مدفون گردید. رحمه الله تعالی.

اما سمعانی گفته است که قاضی خافقین نزد ابی الحق شیرازی به کسب علم اشتغال جسته و در بعضی شهر قضا را تولیت نموده است (قاضی آن شهر بوده است)، به عراق و خراسان و جبال سفر کرده و حدیث فراوان شنیده است و سمعانی خود از او حدیث را سماع کرده است. ولادت قاضی خافقین سال ۴۵۴ در اربل بوده و وفاتش در جمادی الآخر سال ۵۲۸ در بغداد اتفاق افتاده است. و در باب آریز دفن گردیده است. رحمه الله تعالی.

و اینکه او را قاضی خافقین گفته اند به سبب کثرت شهرهایی است که در آن شغل قضاء را اداره کرده است. و اما مظفر سمعانی ایضاً در کتاب الذیل او را نام برده و گفته است که در اربل متولد شده، و در موصل رشد یافته و وارد بغداد گردیده است و در آنجا به طلب علم نزد شیخ ابواسحق رفته و استفاده فراوان کرده است، آنگاه به موصل بازگشته، سپس قاضی سنجار شده است، و در موقع پیری در همان شهر ساکن گردیده است، و کور شده است. سپس گفت: از او تولدش را پرسیدم گفت در جمادی الآخر یا رجب ۴۵۷ هجری در اربل تولد یافته است. اما وفاتش را ذکر نکرده است.

# ک

## ملا کاکه حه مه

ملا کاکه حه مه ابن ملا محمد ابن ملا عبدالرحمن شلیری الاصل مسکنش در ساوه بود در قریه کیکن در جهت شمالی مریوان در حدود ۱۲۹۵ بدنیا آمده است، وقتی به حد تمیز رسید شروع به قرائت قرآن و کتب کوچک ابتدایی و معمولی کرد، پس از ختم قرآن و غیره علوم عربیت را شروع نمود و ابتداء تصریف خواند، و به مدارس نقاط مختلفه مریوان بدنبال علم رفت، و بعد از رشد علمی به سنندج مسافرت کرد و بعد از مدتی از آنجا به قصبه پنجویین آمد و شرح شمسی را نزد ملا عبدالرحمن پنجویینی خواند. سپس به سلیمانیه رفت، و در مسجد شیخ بابا علی اقامت کرد، بعدها برای دومین بار به سنندج آمد، و در مسجد شریعتمدار ساکن شد و چندی بعد به دارالاحسان مسجد جامع رفت. و بعدها به بانه منتقل و مدتی نزد ملا عبدالرحمن قاضی توقف نمود، بعد به مها باد رفته در مدرسه ترجانی زاده ملا محمد حسن بن ملا علی قزلبچی اقامت کرد، و مدتی در آنجا ماند، سپس به قصبه وان در ترکیه آمده بعد به عراق مراجعت کرد و به قصبه رواندوز وارد شد و نزد عالم فاضل ملا سعد افتندی ابن حاج ملا عمر خیلانی ساکن اقامت گزید و به کوشش و فعالیت در تکمیل معلومات خود افزود تا به انتها رسید و اجازه علمی خود را از او گرفت، و به وطن خود مریوان بازگشت. و نزد دائیهایش به سمت امام و مدرس اقامت کرد، در زادگاهش قریه کیکن. اما بعد از مدتی از آنجا به بیلو نقل مکان کرد، و نزد مالک بیلو (حسین بیگ) امام و مدرس شد و در آنجا سکونت یافت. و چون این شخص او را

مناسب مقامش احترام و اجلال می نمود، و با او و اجتماع طلاب و درس و مدرسه مناسبت و ذوق سرشار داشت، بنابراین کاکه همه در آنجا اقامت و استقامت گزید و با جدیت عمر خود را در تدریس و افادات علمیه و ارشاد مسلمانان گذرانید، تا اینکه در سال ۱۳۶۶ عمر او به آخر آمد و دعوت حق را لبیک گفت، و در خود قریه بیلو دفن شد. رحمه الله تعالی و طاب ثراه. صاحب ترجمه دارای فضائل زیاد بوده به انواع علوم عقلیه و نقلیه تسلط کامل داشت، از جمله علوم ریاضیات، و به تمام معنی فقیه و ادیب بود به دوزبان کردی و فارسی شعر می گفت، و دیوانه چاپ شده دارد که شامل مقدار مناسبی از غزلهای اوست، از اشعار عاشقانه، و مواه تهنیتها، و مراثی و غیر آنها. او دارای اخلاق عالی بود، و عزت نفس و همتی عالی داشت بخاطر دنیا مقام علمی و شخصیت انسانی خود را پائین نمی آورد. و با وجود این فضیلتها آشنائی کاملی با بیگ زادگان و مالکان مریوان و اعیان سنندج و امراء جاف در عراق مخصوصاً با طاهر بیگ پسر عثمان پاشا (شاعر مشهور) داشت. و نیز مناسبت و معرفت لطیفی با شیخ محمود حفید کاک احمد سلیمانی (قدس سره)، داشت. و نیز ارادت و آشنائی و محبت صادق با تمام مرشدان خاندان حضرت سراج الدین: شیخ علی حسام الدین بن شیخ محمد بهاء الدین و شیخ علاء الدین بن شیخ عمر ضیاء الدین و با فرزند ارشدش شیخ محمد عثمان (حفظه الله) داشت. و در میان علما و فضلا احترام زیادی داشت، چه در مریوان و چه در پرنجوبین (ایران و عراق). خلاصه اینکه ملا کاکه همه یکی از فرزندان بسیار سودمند و محترم و خدمتگزار علم و دین و ادب در اجتماع و دارای اوصاف عالی اسلامی بود. که خداوند او را رحمت کند و در فضای وسیع بهشت برینش جای دهد. به منت و فضل و رحمتش. آمین یا مجیب السائلین.

### کامل بن علی ماردینی

کامل بن علی ماردینی مشغول پند و اندرز و موعظه خلق شد و در این راه رنج کشید تا در آن استاد شد و مهارت یافت، و در سال ۷۰۷ حج را انجام داد، و در دمشق با حضور نائب حکومت و قضات و مشایخ مجلس وعظ را در ۱۲ رمضان منعقد ساخت. و در مسجد جامع نیز مجلس دیگر فراهم آورد. البرزالی گفته است: وقتی از سفر حج برگشت مدتی مدید در دمشق اقامت کرد، مردم در حضور او جمع شده و از نظم او نوشتند. در حاشیه آمده است که در تاریخ ۷۵۸ ولادت یافته است.

# م

## مبارك بن احمد مستوفى

ابوالبركات مشرف الدين ابن المستوفى مبارك بن احمد اربلى متوفى به سال ۶۳۷  
شرحى بر ديوان ابى تمام در ۱۰ جلد دارد، و تاريخ اربيل در ۴ جلد نيز از اوست.

## مبارك بن محمد

مبارك بن محمد بن على موسوى تفليسى، نزد يحيى بن ربيع علم آموخت، و او كتابى  
دارد كه آن را در دو قسمت ترتيب داده است، و گفته مى شود كه اواز تصنيف اين كتاب در  
ربيع الآخر سال ۶۴۴ فراغت يافت.

## شيخ ماجد كردى

شيخ ماجد كردى رحمه الله از اهل قوسان يا كوشان، است كه قصبه اى است در عراق در  
حقيقت كوشان قريه اى است از قراء قره داغ، شيخ ماجد از مريدان اختصاصى شيخ  
تاج العارفين ابى الوفا بوشينى بوده است، و كرامات بسيار و خوارق فراوانى را دارا بود. و  
سخنان بلندى دارد از جمله آنها: «خاموشى عبادتى بى زحمت است». مردى نزد او آمد و گفت:  
قصد حج كرده ام كه پياده و تنها بروم، پس مشك خود را به او داده، و گفت: اين آب است اگر  
خواستى وضو بگيرى، و شير است اگر تشنه شدى، و گندم پخته است اگر گرسنه ماندى، آن مرد

از او تشکر کرد، و در رفتن و برگشتن همانطور بود که شیخ گفت، و با آن کرامت توشه وزادو آب او را تأمین کرد، و از وقتی که از منزل خود خارج شد تا وقتی که به شهر خود بازگشت از هر لحاظ تأمین بود. پسرش سلیمان گفت: ۱۰ نفر بر او وارد شدند، او به من گفت: به خلوت برو و برای ما طعامی بیاور، نتوانستم مخالفت امر او کنم و رفتم. ناگهان در آن اتاق خالی انواع طعام یافتیم. پس آنها را به حضور آوردیم و چیزی باقی نماند، ۱۵ نفر دیگر و سپس ۳۰ نفر دیگر مهمان آمدند و همان دستور فرمود، و من به همان ترتیب می‌رفتم و خلوت را پر از طعام می‌یافتم و می‌آوردیم.

### مبارک بن یحیی شهرزوری

مبارک بن یحیی بن عبدالله بن قاسم شهرزوری معروف به قاضی ظهیرالدین در سال ۵۲۵ در جزیره ابن عمر متولد شده است، و پس از عمری تدریس و حل و فصل کار مسلمانان در شغل قضا و خدمت به دین به سال ۵۸۷ در موصل وفات یافت. رحمه الله.

### محمد بن علی اربلی

محمد بن علی بن مالک اربلی شافعی متوفی به سال ۶۸۶ شرحی بر حاوی در فروع از شیخ نجم الدین بن عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی شافعی دارد که آن از کتب معتبره شافعیها است، بنابراین علما و ادبا به شرح و نظم آن پرداخته اند، چنانکه در کشف الظنون آمده است.

### محمد ماردینی

محمد بدرالدین بن محمد سبط ماردینی شافعی رساله ای تألیف کرد که آن را الاشارات فی العمل بربع المقنطرات نامیده است، سپس تعلیقاتی بر آن نوشته است که آنرا ایضاً الاشارات نام نهاد.

### محمد جزری

شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن جزری شافعی متوفی به سال ۸۳۳ رساله ای تألیف کرد که آن را الغاز شمس الدین نام نهاد و آن همزیه ای است که مطلعش این مصراع است سألتکم یامقری الارض کلها - «سؤال می‌کنم از شما ای خوانندگان تمام زمین...» سپس آن را شرح کرد، و این شرح را العقد الثمین خواند. و کتاب: تذکره العلماء در اصول حدیث نیز از

اوست. چنانکه در کشف الظنون وارد است.

### محمدبن علی اربلی

محمدبن علی اربلی موصلی نحوی در سال ۷۳۶ متولد شده است، شرحی بر کتاب تسهیل از ابن مالک رحمه الله تعالی دارد، چنانکه در کشف الظنون وارد است.

### محمد وانی

محمدبن مصطفی وانی حنفی متوفی به سال ۱۰۰ هجری بوده است و کتاب ترجیع البینات را تألیف کرده است رحمه الله. از کشف الظنون.

### محمد جزری

شیخ شمس الدین محمدبن محمدبن جزری شافعی متوفی به سال ۷۳۹ بوده است. از تألیفاتش: کتاب حصن الحصین من کلام سید المرسلین (ص) که از کتب جامع ادعیه و اوراد و اذکار وارده در احادیث و آثار است، و در آن ذکر کرده است که او محتویات کتاب خود را از احادیث صحیحیه اخراج نموده است، و آن را برای وسیله نجات بروز داده است در هنگام هر سختی و بلائی. و چون آن را مرتب کرد، دشمنش تیمور لنگ او را خواست لذا او فرار نموده خود را از تیمور پنهان کرد، و قلباً به دین حصن (کتاب حصن الحصین) پناه برد، پس حضرت رسول (ص) را در خواب دید که در طرف راست او جلوس فرموده مثل اینکه به او می گوید: چه می خواهی؟ سپس عرض کرد: یا رسول الله (ص) نجات من و سایر مسلمین را از خدا بخواه، و آن حضرت دستهای مبارکش را به دعا بلند کرد و دعای خیر فرمود و در آخر هر دو دست را به روی مبارک و منور خود مالید. و این خواب در شب پنجشنبه بود که دشمنش شب یکشنبه فرار کرد. و خداوند به برکت مندرجات این کتاب برای او و مسلمانان گشایش حاصل فرمود، همان کتابی که مطالبش در بسیاری از کتب و تألیفات نمی گنجد. (کشف الظنون).

### محمدبن یوسف اربلی

موفق الدین محمدبن یوسف اربلی متوفی در سال ۵۸۵. دیوان زیبا و دلپسندی دارد و آن در اوصاف شعر طبقه معاصران اوست. و این از کشف الظنون اقتباس شده است اما در تاریخ ابن خلکان آمده است که: «اورثیسی عالیقدر و پرتواضع و بخشنده بوده است، که هیچ فاضلی

به اربل نیامده جز آنکه به زیارت و ملاقات او مبادرت کرده است و آنچه توانسته و سزاوار مهمان و زائر بوده است به او کمک کرده (زائران را چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی یاری می فرمود)، و خلاصه به هر طریق خود را به قلب آن تازه وارد نزدیک می ساخت، بویژه اگر مهمانش از ادبا بود که بازار ادب نزد او بسیار رایج بوده است، او مجمع هنرها و به بسیاری از علوم و فنون آشنایی داشت. از جمله حدیث و علوم مربوط به آن، و اسماء رجال و جمیع متعلقات آن، که بحقیقت او در اسماء رجال پیشوا بود. در فنون ادب از صرف و نحو و لغت و عروض و قافیه و بیان و اشعار عرب و اخبار آنها و تاریخ روزگاران شعرا و ادبا، و وقایع گذشته و امثال آنها. و در علم حسابداری و ضبط و مقررات مربوط بدانها مخصوصاً در امور و اوضاع مهم آن دوره. و تاریخ اربل را در ۴ جلد جمع آورده است، در جاهای بسیاری از این کتاب مورد حمله و ایراد دیگران واقع شده است. و نیز کتاب *النظام* در شرح شعر متنبی و ابی تمام که آن را در ۱۰ جلد نوشته است. و کتاب *اثبات المحصل فی نسبه ابیات المفضل*. و کتاب *سر الصنیعه*، و کتابی که آن را *ابوقماش نامه* است و در آن ادبیات و نوادر و نکات زیادی جمع کرده است. و دیوان شعر دارد که *بسیاری از آنها را شنیده ام* و در آن فصاحت و روانی بیان مشهود است. و او برای قرائت شعر بر نفس خود تکیه کرده و به دیگران اعتماد نداشت. او شب هنگامی از مسجد نزدیک منزلش بیرون آمد که به منزل برود، شخصی ناشناس با چاقویی به قصد پاره کردن قلبش بر او حمله کرد، اما ضربت به بازوی او اصابت کرد، و جراحی وسیع برداشت. فوراً *حجام* (بخیه کننده زخم) حاضر شد و آن را بخیه کرد، و مرهم بر آن مالید و باندپیچی کرد. پس به پادشاه معظم مظفر صاحب اربیل نوشت: تا جریانی را که بر او گذشته است در این ابیات مطالعه کند. و ظن غالب من این است که در این واقعه در ۶۱۸ روی داده است، و قضیه را در حالی که کوچک بوده ام خوانده ام، و ابیات از بحر کامل است:

یا ایها الملك الذی سطواته	من فعلها یتعجب المریخ
آیات جودك محکم تنزیلها	لانسوخ فیها ولا منسوخ
اشکوالیک و ما بلیت بمثلها	شعنا ذکر حدیثها تاریخ
هی لیلۃ فیها ولدت و شاهدی	فیما ادعیبت: القمط <sup>۱</sup> و التمریخ <sup>۲</sup>

یعنی: ای پادشاهی که از هیبت حمله تو مریخ تعجب کند! نشانه های بخشش تو چون آیات قرآن روشن است و ناسخ و منسوخ ندارد. از بلائی که بدان دچار شدم شکایت به نزد تو آورم که

۱. قمط: پیچیدن محکم چیز را و باندپیچ کردن زخم.

۲. تمریخ: مرهم گذاشتن روی زخم و پماد گذاری شکسته ها.



از لحاظ زشتی در تاریخ بی نظیر و بی سابقه است. آن واقعه در شب تولدم رخ نمود، و شاهد مدعایم باندپیچ بودن بازو و مرهم روی زخم است.

ابن خلکان گوید من در سال ۶۲۶ از اربل بیرون رفتم، درحالی که شرف الدین مستوفی دیوان بود و استیفاء در آن شهرها منزلتی عالی بود که همردیف وزیر بود. سپس بعد از آن در سال ۶۲۹ وزارت را عهده دار شد، و اخلاق و رفتار او را مردم در وزارتش پسندیدند و از او متشکر شدند. و مرتب در این پست بود تا مظفرالدین فوت کرد، و تاریخ فوت او در ترجمه اش در حرف کاف مذکور و مشهور است، و امام مستنصر اربل را در نیمه اول شوال سال مذکور گرفت. و شرف الدین از جمله کسانی بود که بیکار و خانه نشین شدند، و مردم چنانکه شنیده ام به خدمتش می رفتند، و او را خدمتگزار بودند، و بر این روش بود تا در شوال ۶۳۴ مغول اربل را گرفتند. و آنچه که مشهور است بر شهرها و دهات آن گذشت. و شرف الدین از جمله کسانی بود که به قلعه پناه برد و از شر ایشان سالم ماند. و وقتی مغول از قلعه دور شدند به موصل رفت و در آن شهر در احترام تمام مقیم شد، و حقوقی داشت که به او می رسید. او مقدار زیادی کتب قیمتی داشت، و همیشه در امن و رفاه بود. تا اینکه روز یکشنبه پنجم محرم سال ۶۳۷ هجری قمری در موصل فوت کرد. و در مقبره سابله خارج باب جصاص دفن شد، و تولدش در نیمه شوال ۵۳۴ بوده است. او از خانواده بزرگی است که جماعتی از رؤسا و ادبا در آن زیسته و بپا خاسته اند. پدرش در قلعه اربل و عمویش صفی الدین ابوالحسن علی بن مبارک در آنجا مستوفی (رئیس دارائی<sup>۱</sup>) بودند. و عموی نامبرده اش فاضل بود. او کسی است که کتاب نصیحة الملوك امام غزالی را از فارسی به عربی ترجمه نموده است، زیرا غزالی آن را به فارسی تحریر نموده بود، و شرف الدین این موضوع را در تاریخ خود ذکر کرده است، و من (ابن خلکان) ایضاً این مطلب را زمانی که در این نقاط بوده ام شخصاً از او شنیده ام، در بین مردم نیز این حکایت مشهور است. و چون شرف الدین<sup>۲</sup> فوت کرد، دوست و رفیق ما شمس ابوالعز یوسف بن نفیس اربلی معروف به شیطان شام برای او مرثیه گفت، و تولد شیطان شام سال ۵۸۶ در اربل و وفاتش ۱۶ رمضان ۶۳۸ در موصل اتفاق افتاده است و در مقبره باب الجصاصه مدفون است. درباره شرف الدین می گوید:

ابا البركات لودرت المنایا بانك فرد عصرک لم یصبکا

۱. مستوفی به اصطلاح امروز رئیس یا وزیر دارائی یا مسؤول دیوان محاسبات. (مترجم)

۲. شرف الدین لقب دیگر محمد بن یوسف اربلی (صاحب ترجمه) بالا بوده است. (مترجم)

کفی الاسلام رزه فقد شخص علیه باعین الثقلین بیکی  
یعنی: ای پدر برکتها (منشاء خیرات و سعادات) اگر مرگ می فهمید که تو یگانه زمان خود  
هستی به تو اصابت نمی کرد. برای مصیبت اسلام همین بس که شخصی را از دست داد که جن و  
انس به عزای او گریانند.

و اگر خوف طول کلام نبود از جریانات و اخبار و ماجراها و تفصیل احوال و ستایشهایی  
که در مورد او است فراوان می نوشتم. همانا او که خدا رحمتش کند از نیکمردان زمان خود بود،  
و آخر عمرش در آن شهر مانند او در فضائل و ریاست و مدیریت کسی نبود، و همتایی نداشت.  
انتهی.

### محمد بن محمد معروف به ابن اثیر

در تاریخ ابن خلکان آمده است: «ابوالسعادات مبارک ابن ابی الکریم محمد بن محمد بن  
عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف به ابن اثیر جزری ملقب به مجدالدین». ابوالبرکات  
ابن المستوفی در تاریخ خود در مورد او گفته است: از لحاظ نام مشهورترین علما و از لحاظ  
اصالت بزرگترین اصیل، و یکی از فضلی حساب شده و مورد اشاره مردم و در میان مشاهیر  
مورد اعتماد، و در امور مرجوعه بدیشان فرد و یگانه روزگار بوده است. علم نحو را از استادش  
ابی محمد سعید بن مبارک بن دهان اخذ کرد که ذکرش گذشته است، و در آخر حدیث سماع  
نمود، و روایت حدیث او قدمت ندارد، مصنفات بدیع و رسالات وسیع دارد، از جمله آنها:  
جامع الاصول فی احادیث الرسول که در آن بین صحاح سته جمع کرده است، و آن بر وضع  
کتاب رزین است جز اینکه در آن مطالبی اضافی موجود است. و دیگر کتاب النهایه فی غریب  
الحدیث در ۵ جلد است. و کتاب: الانصاف در جمع بین کشف و کشاف در تفسیر قرآن کریم که  
آن را از دو تفسیر زمخشری و ثعلبی گرفته است و دیگر کتاب: المصطفی المختار فی الادعیه  
والاذکار. و دیگر کتابی است در صنعت نوشتن. و کتاب البدیع فی شرح الفضول فی النحو از ابن  
دهان. و دیوان رسائل هم دارد. و کتاب: الشافی فی شرح المسند الامام الشافعی (رضی الله عنه)  
و تصانیف دیگر نیز. تولد او در جزیره ابن عمر، در یکی از دو بهار ۵۴۴ یا ۵۴۵ بود، و در آنجا  
بزرگ شد، سپس به موصل انتقال یافت و به خدمت امیر مجاهدالدین قایماز ابن عبدالله الخادم  
الزینی که ذکر او در حرف «ق» گذشت رسید و او نائب حکومت بود و ابن اثیر در حضورش  
نویسنده بود تا زمانی که او را محبوس کرد چنانکه قبلاً ذکر کردیم. بعداً به خدمت عزالدین  
مسعود بن مورود صاحب موصل درآمد و متصدی دفتر رسائل او گردید و منشی او بود تا مُرد، و

پس از مرگ او به خدمت پسرش نورالدین ارسلانشاه درآمد که ذکر او نیز گذشته است و از او بسیار بهره گرفت و احترام بیشتریافت و چندی کاتبش بود. ناگهان مرضی گرفت که دستها و پاهایش از کار بازایستادند و این بیماری بکلی مانع کتابت او گردید، و در خانه خود ماند، درحالی که اکابر و دانشمندان همواره به دور او جمع بودند، و اردوگاهی در قریه‌ای از قراء موصل احداث کرد که قصر حرب نامیده می شد و تمام املاک خود را بر آن و بر خانه‌ای که در موصل داشت و در آن ساکن بود وقف کرد (بهره املاکش صرف آبادانی و عمران آن بشود). و چنین دریافته‌ام که او کتابهای نامبرده خود را در زمان این بیکاری تصنیف نموده است، زیرا در این مدت فراغت داشت، و نزد او جماعتی بودند که در انتخاب موضوع و نوشتن به او کمک می کردند. کمی شعر نیز دارد، از جمله شعری است که برای اتابک صاحب موصل سروده است هنگامی که الاغ او در عین سرعت او را بر زمین زده بود.

ان زلت البغلة من تحته فان فی زلتها عذرا

حملها من علمه شاهقا و من ندی وراحتہ بحرا

یعنی: اگر قاطر (استر) در زیر او لغزیده و بسر درآمده است در این لغزیدن معذور است (عذر دارد) زیرا کوهی سنگین و بلند از لحاظ علم بر او سوار بود و از لحاظ سخاوت آن سوار چون دریا بخشنده است.

وفات مجدالدین مذکور روز پنجشنبه سلخ ذی حجه سال ۶۰۰ در موصل بوده است، و در اردوگاه خودش بر دروازه آن که داخل شهر بوده است، دفن گردید. رحمه الله تعالی.

### شیخ محمد شنبکی

در «قلاند الجواهر فی مناقب شیخ عبدالقادر» از علامه محمدبن یحیی ناذفی حلبی متوفی به سال ۹۶۳ آمده است: شیخ محمد طلحه شنبکی که رحمت خدا بر او باد، مردی عالیقدر و دارای عظمت شأن بود. در زمان اوریاست بر او ختم گردیده بود (فقط سزاوار او بود). در تربیت سالکان صادق در عراق و کشف مشکلات ایشان کوشا بود. عده بسیاری از علما به صحبت و ملازمت او می رفتند، مثل شیخ ابی الوفا، و شیخ منصور، و شیخ عزاز و دیگران. و مردم بسیاری از صاحب‌دلان و نیکمردان به ارادت او مائل و نائل شدند، و خلق کثیری نزد او شاگردی کرده از علمش استفاده نمودند، و به دوستانش گفت: همانا حضرت رسول در ظرف سه روز به خدا رسید، و فرمود: روز اول دنیا را ترك کردم، و روز دوم به آخرت فرار کردم و روز سوم خدا را جستجو کردم. و خالصانه با تمام وجود (فقط به فکر وصول به حضرت او بودم)، پس او

را یافتم. در حدادیّه نزدیک بطایح به رحمت خدا پیوست. (رضی الله عنه) در بهجة الاسرار از نورالدین علی بن یوسف بن جریر منجمی در مناقب سرور ما حضرت عبدالقادر آمده است که او (صاحب ترجمه) از شنابکه بوده است، و شنابکه قومی کرد بودند که در حدادیّه نزدیک بطایح بوده اند، و در آنجا سکونت داشته اند.

### محمد ابوالوفا تاج العارفین

او شیخ مرشد عارف بالله کامل و کامل کننده، اصلش از حلوان (زهاو) بود و نزد شیخ مرشد شنبکی رحمه الله تلمذ کرده است، او را کاکیس به معنی (کاکیش) و به فارسی کشنده گاه گفته اند، زیرا او دارای علاقه کشاورزی بوده است. در صفحه ۸۱ قلاتدالجواهر شرحی آمده است که نص آن چنین است: از شیخ عزاز روایت شده است که او حضرت رسول (ص) را در خواب دید، عرض کرد: «یا رسول الله در مورد ابی الوفا چه می فرمائی؟» فرمود: «بسم الله... چه بگویم در مورد کسی که روز قیامت در میان ملتها من به او افتخار می کنم؟». و منقول است که او اصلش نرجسی بوده و (نرگس) نام طایفه ای از اکراد است. و نیز مشهور است که سید ماشیخ محیی الدین عبدالقادر گیلانی (رضی الله عنه)، گفته است: بر درگاه حق مردی مانند شیخ ابوالوفا وجود ندارد. و او خود گفته است که غروب عجم بود صبح عرب شدم. خدا از هر دو راضی باد. و قاضی القضاة مجیرالدین علیمی مقدسی حنبلی در تاریخ المعترفی انباء من عبر گفته است: سرور ما تاج العارفین ابوالوفا محمد بن محمد بن زید بن حسن مرتضای بزرگ عریض بن زید بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (رضی الله عنهم)، شریف حسینی فوسانی (پوشینی) سید بزرگوار و قطب زمان و علامه دوران خود بود. تولد او بنا به قول صحیح در ۱۶ رجب ۴۱۷ بوده است، و در ترجیح مذهب او اختلاف کرده اند، بعضی او را حنبلی و بعضی شافعی دانسته اند، و در بیستم ربیع الاول ۵۰۱ در قلمی نیا شهری در کنار بغداد وفات یافته است. خدا از او خشنود باد پس بنا بر این او شریف و سید از نسل علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) است. می گویم (مؤلف) نزد ما محرز و ثابت است و شهرتی نزدیک به تواتر دارد که تاج العارفین ابی الوفا در قریه پوشین قرب مرکز ناحیه برزنجه از توابع استان سلیمانیه عراق مدفون است. و همانا کلمه قلمی نیا کلمه ای است تحریف شده از کلمه کردی که شاید آن قریه قبلاً به این اسم نامیده شده باشد. و نسب تاج العارفین طبق شجره ای که به مهر بزرگان مهور است، به سید محمود مظفر برادر امام جعفر صادق و پسر امام محمد باقر (علیهما السلام) متصل است. و کاژاوایان از نسل او هستند، و خدا دانایانتر به حقایق امور است. او در زمان خود سید

مشایخ عراق بود، و نیز جماعتی از استادان بزرگ و مشایخ صدر از دست او اجازه گرفته به فیض رسیده‌اند مثل شیخ علی هیتی، و شیخ بقابن بطو (به فتح با و ضم ط)، و شیخ عبدالرحمن طفسونچی، و شیخ مطر، و شیخ ماجدکردی، و شیخ احمد بقلی، و دیگران. که خدا از ایشان و از ما نیز به پاس برکات ایشان راضی باد. آمین.

### محمد بن ابی محمد شهرزوری

در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابوالفضل محمد بن ابی محمد عبدالله ابن ابی احمد قاسم شهرزوری ملقب به کمال الدین فقیه شافعی که ذکر پدرش بجای خود آمده است، در بغداد نزد اسعد میهنی فقه آموخت که شرح حال او نیز گذشته است، و حدیث را از ابی البرکات محمد بن محمد بن حسین موصلی سماع نمود، و قضاء موصل را تصدی کرد، و مدرسه‌ای برای شافعیها در آنجا بنا کرد، و در مدینه الرسول نیز کاروانسرای ساخت و نامه‌هایی به بغداد از عمادالدین زنگی اتابک مقدم الذکر با کمال الدین رد و بدل شد، و چون عمادالدین بر قلعه جعبر کشته شد، کمال الدین در لشکر با برادرش تاج الدین ابوطاهر یحیی پدر قاضی ضیاء الدین حاضر بودند و وقتی اردو به موصل برگشت آن دو در صحبتش بودند، و چون سیف الدین غازی پسر عمادالدین زمام امور را بدست گرفت، تمام کارها را به قاضی کمال الدین و برادرش در موصل و سایر نقاط کشور سپرد، سپس در سال ۴۲ هردورا گرفت و در قلعه موصل آنان را به زنجیر کشید. و نجم الدین ابوعلی حسن بن بهاء الدین ابی الحسن که پسر عموی کمال الدین بود حاضر کرد، سپس المقتفی خلیفه عباسی رسولی فرستاد که در مورد کمال الدین و برادرش شفاعت کند که بر اثر این شفاعت از زندان و زنجیر آزاد شدند، ولی در خانه خود تحت نظر ماموران نشستند، (بازداشت محترمانه بودند). و جلال الدین ابواحمد پسر کمال الدین و ضیاء الدین ابوالفضائل قاسم بن تاج الدین را در قلعه حبس کرد. و چون سیف الدین غازی در تاریخ مذکور در ترجمه اش مرد و تحت نظر بودن از آن دو رفع شد، هردو نزد قطب الدین مورود بن زنگی رفتند، که او بعد از برادرش سیف الدین متصدی سلطنت شد، و در میدان موصل سوار بود. وقتی آن دو به او نزدیک شدند به احترام او پیاده شدند و چون امیر لباس عزارا برتن هردوشان دید، بدون نقشه و علامت و فقط لباس ساده متقابلاً به احترام آنان پیاده شد، و مرگ برادر را به او تسلیت گفتند سپس به خانه خود برگشتند، در حالی که هردو در خدمت قطب الدین سواره می‌رفتند. سپس کمال الدین به خدمت نورالدین محمود بن زنگی صاحب شام منتقل شد، در سال ۵۵۰، و مدتی در دمشق اقامت داشت. سپس زکی الدین از مقام قضا عزل، و در صفر

۵۵۵ کمال الدین جای او را گرفت، و پسر خود و برادرزاده اش را در بلاد شام نایب خویش کرد. و به درجه وزارت ترقی کرد، و در آن موقع در بلاد اسلامی شام حکم رانی کرد، و قاضی محیی الدین فرزند دیگر خود را در حلب نماینده و جانشین خود گردانید، و خلاصه هیچ چیز از امور دولت از فرمان او خارج نبود، حتی تعیین حکام و والیها و اداره دیوان و دفتر حکومتی و غیر اینها. و این در ایام نورالدین محمود بن زنگی صاحب شام اتفاق افتاد. و از طرف او سفیری به دیوان عزیزی در زمان مقتفی فرستاده شد که مقتفی او را مأمور اصلاح بین نورالدین و قلع ارسلان بن مسعود صاحب روم کرد، و چون نورالدین مرد و صلاح الدین صاحب دمشق شد او را در مقام قبلی ابقا کرد. کمال الدین فقیه و ادیب و شاعر و کاتب و خوش صحبت و نکته دان و خوش محضر بود، در علم خلاف و اصول فقه و شرع بسیار وارد و مسلط و خوب سخنرانی می نمود، و در این موضوعها سخنان خوبی دارد که مشهورند. او باشهامت و گستاخ و نترس بود و بسیار خیر و اهل احسان و در کارهای خیر پیشقدم. اوقاف زیادی را در موصل و نصیبین و دمشق وقف نمود، و در ریاست باعظمت و به تدبیر مملکتداری آگاه بود، و از لحاظ اصالت خانواده بی مانند بود. و با بسیار بودن رؤسا در میان طایفه و خانواده او هیچکس بدان مقام منصب که او رسید دست نیافت. حافظ ابن العساکر در تاریخ دمشق از او یاد نموده است، و شعر خوب سروده است، از جمله یکی از اهل بیت او این اشعار را در بحر کامل برای من خوانده است:

ولقد اتيتك والنجوم رواصد      والفجر وهم في ضمير المشرق  
وركبت في الاهوال كل عظمة      شوقا اليك لعلنا ان نلتقى

یعنی:

من پیش تو آمدم در حالی که ستارگان مراقب بودند  
آن شب به قدری طولانی بود که صبح در دل مشرق فقط خیالی بود  
و هرکار سختی را مرتکب شدیم و تحمل کردیم  
به امید آنکه دیدار ترا ببینیم و با تو ملاقات کنیم  
تولدش در سال ۴۹۲ در موصل و وفاتش روز پنجشنبه ششم محرم ۵۷۲ هجری در دمشق  
بوده است، و فردای آن روز در جبل فاسیون دفن شد، رحمه الله و پسرش محی الدین محمد او را  
مرثیه گفت. و چون کمال الدین وصیت کرده بود که به برادرزاده اش ابی الفضائل قاسم بن  
یحیی بن عبدالله ملقب به ضیاء الدین توجه شود و جانب او را رعایت کنند لذا قضاء دمشق در  
اجراء و تنفیذ وصیت به او داده شد، او مدتی در دمشق اقامت و بکار قضاء پرداخت، سپس

دانست که سلطان به شیخ شرف الدین ابن ابی عصرون که سابقاً نام او را برده ایم، تمایل دارد، ضیاء الدین خود تقاضای ابطال حکم قضاء را نمود، (از شغل قاضیگری دمشق استعفا داد)، و حکمش را ابطال نمودند. و شرف الدین قاضی دمشق شد.

### محمد بن قاضی کمال الدین

در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابوحامد محمد بن قاضی کمال الدین شهرزوری مذکور ملقب به محی الدین که ذکر ریاست و علو مرتبه و مقام پدرش قبلاً گذشت، و احتیاجی به به اعاده آن نیست، قاضی محی الدین ابتدا وارد بغداد شد تا در آنجا به تحصیل بپردازد پس نزد شیخ ابی منصور ابن رزاز به جستجوی علم پرداخت، و در علوم آشنایی حاصل کرد، سپس به شام رفت و ترقی کرد، و مقام قضاء دمشق را به نیابت پدرش گرفت. در رمضان ۵۵۵ به حلب منتقل شد، در آنجا نیز به نیابت پدر قاضی بود، و با رفتن او به حلب ابن ابی جراده معروف به ابن عدیم معزول شد، و گفته اند که این واقعه در شعبان ۵۵۶ بوده است و خدا به قول و فعل صواب و صلاح دانایان است.

بعد از وفات پدرش نزد ملک صالح اسمعیل بن نورالدین صاحب حلب مقامی بلند پیدا کرد، و تدبیر اداره حلب را به او وا گذاشت، و تا شعبان ۵۷۳ بر این شغل مهم مداومت داشت، سپس دشمنان و حسودان نزد صالح از او بدگویی کردند، و اوضاعی پیش آوردند که اقتضا کرد او در خانه خود متقاعد شود. محیی الدین صلاح خود را در دوری از حلب و مراجعه به شهر خود موصل دید لذا به موصل نقل مکان کرد، و قضاء موصل را در دست گرفت. و در مدرسه پدرش و نیز در نظامیه موصل عهده داریتدریس شد، و نزد حاکم موصل عزالدین بن قطب مورود بن زنگی که اگر خدا خواست ذکر او می آید، محترم شد و مقام یافت، و بر جمیع امور مسلط گردید، و بارها از طرف او به عنوان سفیر به بغداد رفت. و بهاء الدین یوسف معروف به ابن شداد قاضی حلب در کتاب ملجاء الحکام عند التباس الاحکام گفته است که او در خدمت قاضی محیی الدین هنگامی که در مأموریتهای بغدادش بوده است، حضور داشته است و خوشا به حال کسی که چنین مردی در خدمت او باشد، که انشاء الله ذکرش در محل خود می آید. محیی الدین (صاحب ترجمه) شخصی بخشنده و با مروّت و انصاف بود. گفته اند در بعضی از مأموریتهای بغدادش ده هزار دینار امیریه به فقها و ادبا و شعرا و نیازمندان انعام می داد. و نیز می گویند در مدت حکمش در موصل هیچگاه بدهکاری را برای دو دینار یا کمتر نگاه نداشت بلکه بدهی آنها را از بخشش خود می داد و آزاد می کرد. اخلاق حسنه و اوصاف عالیّه فراوان از او حکایت می کنند، او از

نجباء و در نجابت اصیل و ریشه دار و لایق ریاست تامه و کریم الاخلاق و ملایم بود. و در ادب و تواضع حظاً وافر داشت، و اشعار زیبا و روانی دارد، از آنجمله شعری است که یکی از دوستان در وصف ملخ برای من خوانده است و آن تشبیه و از بحر طویل است:

لها فخذاً بکر و ساقاً نعامة      وقادمتانسر و جوجو ضیفم  
حبتها افاعی الرمل بطننا وانعمت      علیها جیاد الخیل بالرأس والغم

یعنی: دارای دوران است مثل گاو وحشی و دو موج مثل شتر مرغ، و دو پا مثل کرکس و سینه ای چون شیر است. افعیهای ریگزار شکم خود را سینه کش پیش او برده اند (شکمش چون مار است) و اسبان خوب و تند رو سر و دهن خود را به او بخشیده اند (سر و دهانش چون اسب است) و در بعضی مجموعه این دو بیت را از او دیده ام که در وصف نزول برف از ابر و در بحر وافر است:

ولماشاب آس الدهر غیظاً      لماقاساه من فقد الکرام  
اقام میط هذا الشیب عنه      وینثر ما اَماط علی الانام

یعنی: وقتی فرق روزگار از خشم نبودن بزرگان و نجبا و بخشندگان پیر و سفید شد. ایستاده است و این موی سفید را از خود جدا می کند و بر مردم می پراکند و می باشد. (زمانه پیر و کهنه شده است).

همچنین عماد کاتب در خریدن مولدش را ۵۱۹ گفته است. و در کتاب السیل ذکر کرده است: که در شعبان بدنیا آمده و روز چهارشنبه ۱۴ جمادی الاولی ۵۸۶ وفات یافته است و یا ۱۳ آن ماه. همچنین عماد در السیل ذکر کرده است، و قول اول نظر ابن الدبیشی است، وفات او در موصل اتفاق افتاد، و در خانه خود در محل قلعه دفن شد، سپس جنازه اش به مدینه منوره نقل گردید. و در بعضی تواریخ دیگر نیز همچنان نقل شده است. و ابن دبیشی در تاریخ خود گفته است که جنازه او به مزاری نقل شد که در خارج شهر برای اوساخته شده بود، و مزار او را در خارج باب می دانست نزدیک تربت قضیب البان. و صاحب کرامات متعدده نیز بوده است. رحمه الله تعالی.

### محمد بن یونس

در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابو حامد محمد بن یونس بن منقذ بن مالک بن محمد ملقب به عماد الدین فقیه شافعی و پیشوای زمان خود در مذهب و اصول و خلاف بوده است، و دارای آوازه و شهرت بزرگی در زمان خود بود، و فقها از مسافتهای دور برای اشتغال به تحصیل



و تکمیل معلومات خود به خدمت او می‌شتافتند، و عده زیادی از خدمات علمی او استفاده نموده و پس از رسیدن به آخرین ماده از دست او اجازه گرفته همه امام و مدرس نقاط مختلفه و مورد اعتبار مردم واقع شده‌اند. ابتدا نزد پدرش به تحصیل شروع کرد که انشاءالله ترجمه احوال او نیز ذکر می‌شود. او در موصل بود سپس به بغداد آمده در نظامیه نزد سدید محمد سلماسی به تحصیل پرداخت که شرح حال او جلوتر آمده است. او درسهای گذشته را اعاده کرده و مدرس در آن روز شرف بن بنداد دمشقی بود. و در نظامیه حدیث را از ابی عبدالرحمن محمد بن محمد کشمینی و از ابی حامد محمد بن ربیع غرباطی سماع نموده به موصل بازگشت و در چند مدرسه آنجا درس گفت و کتابهایی در مذهب تصنیف کرد؛ از جمله کتاب: المحیط فی الجمع بین المذهب والوسیط، و شرح الوجیز از غزالی (رض) و دیگر کتاب جدل و عقیده، و تعلیقی بر خلاف نوشت اما تمام نکرد. و خطابت جامع مجاهدی با تدریس در مدارس نوریه و عزیه و زینبیه و نفیسیه و علائیه را برعهده داشت. و در دولت نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل ترقی زیاد نمود، و چند دفعه از طرف او به سفارت به بغداد رفت، و در دیوان خلافت ناظر بود، و در مسأله خریدن کافر عبدمسلم را، استدلالاتی کرده است، و این در سال ۵۹۶ بوده است، و قضاء موصل را در پنجشنبه ۴ شهر رمضان ۵۹۲ عهده دار شد. سپس از آن کنار گرفت به نفع ابوالفضائل قاسم بن یحیی بن عبدالله بن قاسم شهرزوری ملقب به ضیاءالدین که در ترجمه عمویش کمال الدین از او نیز یاد شد. ضیاءالدین مذکور تولیت قضاء موصل را به عهده گرفت، و ریاست اصحاب شافعی با او در موصل به آخر رسید. او (محمد بن یونس) بسیار پرهیزکار بود و از ترس خدا بر خود سخت می‌گذرانید، لباس جدید را تا نمی‌شست نمی‌پوشید. و برای نوشتن تا دست خود را نمی‌شست قلم بدست نمی‌گرفت دارای حسن اخلاق و طبع ملایم بود، و از حکایات و اشعار خوشش می‌آمد. او بسیار محرم راز و مورد اعتقاد نورالدین صاحب موصل بود، و در فتواها به او مراجعه می‌کرد و در کارها با او مشورت می‌نمود، و کتاب جدل و عقیده مذکوره را برای صاحب موصل و به نام او تألیف کرد. و صاحب نورالدین همیشه این کتاب را با خود داشت. تا اینکه از مذهب حنفی به مذهب شافعی تغییر مذهب داد. و در بیت اتابک با کثرت کار از کارداران خدام جز او شافعی مذهب وجود نداشت. و چون نورالدین در ۶۰۷ فوت کرد چنانکه قبلاً نیز گذشت بواسطه مأموریتی که ملک قاهر مسعود پسر نورالدین به او رجوع کرد، به بغداد رفت، که انشاءالله ذکر این ملک قاهر مسعود در ترجمه احوال جدش می‌آید. و چون از مأموریت بغداد با موفقیت درحالی که وظیفه و سفارت محوله را کما هو المطلوب انجام داده و با خلعت و بار و بنه اعطائی خلیفه بازگشته بود، لذا احترام او نزد ملک قاهر زیاد شد، حتی

بیش از مقام و احترامی که نزد پدرش نورالدین داشت. او تکمیل کننده نواقص امور بود جز اینکه در تصانیف خود به سعادت و کامیابی نرسید زیرا تصانیف او هم‌طراز فضائلش نبوده است. تولد او در سال ۵۳۵ در خانه کوچکی در قلعه اربل بود، و او در یکی از مأموریت‌های خود چون به اربل رسید داخل آن خانه شد که در بیت مشهور خود از بحر طویل بدان اشاره کرده است و آن را توصیف نموده است:

بلاد بها نیطت علی تمائی و اول ارض مس جلدی ترا بها  
یعنی: منطقه‌ای است که در آنجا تعویذ به بازوی من بسته شده است و اولین زمینی است که  
پوست من خاک آن را لمس کرده است.  
و روز پنجشنبه ۱۹ جمادی‌الآخر سال ششصد و.. در موصل وفات یافت.  
رحمه الله تعالی.

و ملك معظم مظفرالدین صاحب اربل رحمه الله می گوید: شیخ عمادالدین را بعد از مرگش در خواب دیدم، بدو گفتم: آیا نمردی؟ گفت: بلی، ولیکن مورد احترام هستم. و همانا ابن الدبیشی در کتاب ذیل از او نام برده است. و ابوالبرکات ابن مستوفی در تاریخ اربل از او یاد کرده و شرح احوال برادرش کمال‌الدین بن موسی انشالله بزودی می آید. و ایشان از خانواده‌ای بودند که جماعتی از علماء بزرگ در میان آنان ظهور کرده اند و نواده او تاج‌الدین ابوالقاسم عبدالرحیم بن شیخ رضی‌الدین محمد بن شیخ عمادالدین ابی حامد مذکور کتاب وجیز غزالی را به وجه احسن مختصر کرده است و آن را التعجیز فی اختصار الوجیز نامید. و کتاب: المحصول فی اصول الفقه را نیز کوتاه و خلاصه کرد. و طریقه رکن‌الدین طاوسی را در خلاف، نیز به اختصار در آورد و هنگامی که مغول بر موصل مستولی شدند، او در آنجا بود، سپس به بغداد رفت در ماه رمضان سال ۶۷۰ به آنجا وارد شد، و وفاتش تقریباً در جمادی‌الاولی همان سال روی داده است. رحمه الله تعالی.

### محمد بن عبدالعزیز

در طبقات سبکی آمده است: محمد بن عبدالعزیز ابو عبدالله اربلی است. ابن نجار گفته است: او به بغداد آمده در مدرسه نظامیه درس فقه آموخت تا در آن استاد شد و دوباره آن را دوره و مرور کرد. و از اشعار اوست:

رویدك فالدنيا الدنیه کم دنت بمکروهها من اهلها وصحابها  
لقد فاق فی الآفاق کل موفق افاق بها من سکرها و صحابها

فصل جامع الاموال فيها بحرصه      اخلفها من بعده ام سري بها  
 هي الال فاحذرها و ذرها لاهلها      و مالال الا لعمه من سرايها  
 وكم اسدساد البرايا بيره      ولو نابها خطب اذا ما وني بها  
 فاصبح فيها عبرة لاولي النهي      بمخيلها قد مزقته و نابها

یعنی: کمی صبر کن و بیندیش که دنیای دنی چقدر با زحمات خود اهل دنیا را پست کند

همانا در جهان هر موفقی تفوق یافت از مستی به حال خود آمده و بیدار شد

از جمع کننده طمعکار ثروت دنیا پیرس آیا بعد از خود برای دیگران جا گذاشت یا با خود برد؟

از تجملات دنیا بترس و برای اهل خود بگذار و نیت اهل و اولاد و زینت دنیا جز درخشش از

سراب آن

و چه بسا شیرها که با نیکویی و بخشش خود بر دیگران سروری کردند و چون پیش آمدی برای

آنان رخ نمود سست شدند

آن شیرمردان در جهان عبرت عاقلان شدند که دنیا با چنگ و دندان آنها را پاره کرد

ابن نجار گفته است در یافته ام که او در حدود سال ۵۵۰ در شام وفات یافت. و ترجمه ای

از شذرات الذهب دارد.

### محمد بن یوسف

در ابن خلکان وارد است: ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد بن قائد ملقب به موفق

الدین اربلی الاصل والمنشأ در اربیل متولد و هم در آنجا بزرگ شده است، و به قولی در بحرین

متولد شده است، و شاعری مشهور بوده است. او در علوم پیشوا و در عربیت برتری داشت و در

اقسام شعر مسلط و ذیفنون بود. در عروض و قوافی از دانشمندترین دانشمندان و به نقد شعر از

همه ماهرتر بود، و به قسمتی از علوم اوائل اشتغال جست، و کتاب اقلیدس را حل

کرد. در سن کودکی طبق عادت عرب طبعش موزون بود، لذا از همان اوان به شعر آغاز کرد.

(پیش از آنکه ادبیات و دواوین شعرا را مطالعه کند)، و استاد او شیخ ابوالبرکات ابن مستوفی

صاحب تاریخ اربل که ذکرش گذشت، بوده است. و نزد او به علم شعر و دیگر علوم مشغول شد و

به وسیله او علوم را تمام کرد چنانکه در تاریخ خود نام او را برده است، و فضائل او را بر شمرده

است، و گفته است استاد ما ابوالحرام مکی ماکسینی نحوی در بسیاری از مسائل مشکل به او

۱. تشخیص شعر خوب و امتیاز آن از شعر بد، و ذکر دلیل برای اشعار سبک و ناپسند.

مراجعه می نمود، و در جوابهایی که ایراد می داشت و خودش آن را نمی پسندید به او رجوع می کرد. او به شهرزور مسافرت کرد و مدتی در آنجا ماند، سپس به دمشق رفت و سلطان صلاح الدین رحمه الله را مدح گفت (طی يك قصیده طولانی). اودیوان شعری نیکو و روان دارد و رسالاتی مفید و پسندیده نوشته است او در طبقه معاصران شعرا از کسانی است که نام آنها از لحاظ اهمیت شعر گذشته است. و از جمله اشعار او قصیده ای است که با آن زین الدین ابوالمظفر را مدح گفته، و نیز یوسف بن زین الدین را ستوده است. و همانا نام او در ترجمه احوال برادرش مظفرالدین در حرف «ك» گذشته است. و اول آن قصیده که از بحر رمل است چنین است:

رب دار بالفضا طال بلاها	عكف الركب عليها و بكاها
درست الابقایا اسطر	سمح الدهر بها ثم مهاها
كان لی فیها زمان وانقضی	فسقی الله زمانی وسقاها
وقفت فیها القوا فی وقفة	الصقت حرحشاهها بشرها
وبکت اطلالها نائبة	عن جفونی احسن الله جزاها
قل لجیران موائقهم	كلما احكمتها رثت قواها
كنت مشغوفاً بكم اذ كنتم	شجراً لا یبلغ الطیر ذراها
لانیت اللیل الاحولها	حرسُ ترشح بالموت ظهاها
واذا مدت الی اغصانها	كف جان قطعت دون جناها
فتواخی الامرحتی اصبحت	هملا یطمع فیها من یراها
تخصب الارض فلا اقربها	رائداً الا اذا عزّ حماها
لایرانی الله ارعی روضة	سهلة الاکناف من شاء رعاها
فاذا ما طمع اغری بكم	عرض الیأس لنفسی فثناها
فضبابات الهوی اولها	طمع النفس و هذا منتهاها
لاتظنوا لی الیکم رجعة	كشف التجرب عن عینی عماها
ان زین السدین اولانی یداً	لم تدع لی رغبة فیما سواها

یعنی:

چه بسا خانه در عالم است که از بین رفته  
و کاروانها بر آن گذشته و گریه کردند بر آن  
جز بقایا و اساس بناها پوسیده و از بین رفتند

که ابتدا روزگار آنها را بخشید و بعد محو کرد  
 من مدتی در آن توقف کردم و آن مدت گذشت  
 که خدا آن عهد مرا برکت دهد و شاداب سازد  
 پیروان در آن مدتی توقف کردند  
 و گرمای درون آنها از گریه ایشان رابه خاک چسبانید  
 آثار خرابی بازمانده از این حادثه گریه کرد  
 بجای چشم من که خدایش جزای خیر دهد  
 به همسایه‌ها بگو که قراردادهای ایشان راه‌رچه محکم می‌کنم  
 قوای آن می‌پوسد و فرسوده می‌شود  
 من علاقمند به شما هستم چونکه شما بودید  
 درختی که پرنده بر بالای آن نپرد و نرسد  
 شب را نمی‌گذرانیم جز اینکه بدور آن  
 نگهبان‌هایی است که با تیزی شمشیر مرگ را می‌چکانند  
 و وقتی بشاخه‌های آن دراز شود  
 دست آن خائن بریده شود بدون آنکه میوه‌ای بچیند  
 پس کار به تأخیر افتد تا بیهوده گردد  
 و هر که آن را ببیند در آن طمع کند  
 زمین سبز و پردخل است و من به آن نزدیک نشوم  
 به عنوان رهنما جز اینکه می‌دانم که خلوتش محترم‌تر است  
 خداوند مرا نبیند که در باغی بچرم  
 که سهل و بی‌زحمت و خالی باشد و هر که خواهد در آن بچرد  
 پس هرگاه طمعی باشد که شما را تشویق کند  
 یأس بر من مستولی شود و از آن نفس من دور می‌گیرد  
 و مدهای عشق اولش طمع نفس است  
 و آخر آن هم همین است  
 تصور نکنید که من برمی‌گردم  
 تجربه از چشم من کوری را زدود  
 همانا زین‌الدین با من دست مرحمتی دارد

که رغبت به دیگری جز او را برای من نگذاشته است و آن قصیده ای است طولانی که در مدح او سروده و بسیار روان و فصیح است. پدرش اهل اربل و کارش تجارت بود، و بین اربل و بحرین درآمدوشد بود، و مدتی در بحرین اقامت نمود تا مرواریدها را از قعر خلیج تحصیل کند. با تاسی از تاجرهای همانند پس اتفاقاً در آنجا موفق ابو عبدالله مذکور (صاحب ترجمه) متولد شد، و بعداً به اربل نقل مکان یافت بدین جهت منسوب به بحرین نیز شده است. و شب یکشنبه ۱۳ ربیع الآخر ۵۸۵ در اربل وفات یافت. و در مقبره خانوادگی مشهور به قبلی البست دفن گردید. خداوند او را رحمت کند. و بست به فتح سکون س و ت، دره پهنی است در وسط اربل که آب و سیلابها در زمستان و بهار در آن چ دارد. و مقدار زیادی از سنگهای کوچک نیز در این سرزمین وجود دارد.

### محمد بن بیان

در طبقات سبکی آمده است: محمد بن بیان بن محمد آمدی کازرونی شیخ الرویانی و فخر الاسلام شاشی، و فقیه نصر بن ابراهیم مقدسی در آمد سکونت داشتند و خلقی از آنان علم و خرد آموختند. او از احمد بن الحسین بن سهل بن خلیفه بلدی حدیث نقل کرد، و از قاضی ابی عمرو هاشمی و ابی الفتح بن الفوارس و ابن رزقویه و دیگران. و نصر بن ابراهیم بن فارس ازدی، و ابو عالم عبدالرزاق، و عبدالله بن حسین بن نحاس از او حدیث روایت کرده اند. و در سال ۴۵۵ وفات یافت.

### محمد بن علی شهرزوری

محمد بن علی بن الحسن بن احمد بن علی ابن شهرزوری، ابو مظهر فرضی از بغداد، از ابی الخطاب بن البطر و حسین بن احمد بن طلحه و ابی الفضل بن خیرون و غیره حدیث و علوم را سماع نمود و حافظ ابوسعید بن سمعانی از او حدیث روایت کرده است، و گفت که او شیخ فاضل و محل اعتماد و بسیار متدین و منبع خیر بود، و آشنایی کامل با علم فرائض (تقسیمات ارثی) و حساب داشت. و در سوق ریحانین دکانی داشت که در آن عطر و ادویه می فروخت، و فقهاء فرائض را در دکان از او می آموختند، و گفته است در ذی حجه ۴۷۹ متولد شده است. از طبقات سبکی. و این کلام سمعانی در کتاب الانساب است و در ذیل اضافه کرده است که شخصی متدین او را سوار کرد و به شهر موصل رفت، سپس از آنجا بیرون آمده به بعضی نقاط از مرزهای آذربایجان رفته در آنجا مرد. ابن نجار گفته است به خط ابی الفضل احمد بن

صالح بن شافع شاهد خوانده ام: که به ما خیر رسیده است: این مرد در خلاط در سال ۵۵۵ وفات یافته است.

### محمد بن علی جاوانی

محمد بن علی بن عبدالله بن احمد بن حمدان، ابوسعید جاوانی علوی عراقی (جاوان قبیله ای از اکراد است که در حله ساکن بوده اند) و کنیه دیگر او، ابوعبدالله است در بغداد نزد غزالی و شاشی و کیهوانی علم و فقه آموخت و مهارت یافت و اهل تشخیص گردید از ابی عبدالله حمیدی سماع حدیث کرد، و نیز از ابی سعید عبدالواحد بن استاد ابی القاسم قشیری و ابی بکر شاشی قاضی حدیث شنید. و مقامات حریری را نزد مؤلفش (حریری) خواند و کتابهای شرح مقامات و عیوب شعر، و فرق بین راء و عین را نیز مطالعه نمود. و در کتاب الجام العوام غزالی از غزالی حدیث روایت کرد. و از اشعار اوست:

سلام علی عهد الهوی المتقادم و ایامنا اللائی بجرعاء جاسم  
و دار الفنا الوجد فیها و مسکن نعمنا به من کل حوراء ناعم  
مربع انسی فی الهوی و منازل للهوالصبا و الوصل راسی الدعائم

یعنی: سلام بر پیمان عشق قدیمی فیما بین و سلام بر روزهایی که در ریگزار جاسم با هم گذراندیم و سلام بر سرایی که با عشق در آن الفت گرفتیم و سلام بر آن مسکن که آنجا از هر زن سیاه چشم نرم تن لذت بردیم و سلام بر منزلهایی که در آنها با عشق مانوس شدیم منزلهایی برای بازی کودکان که وصل یار در آنها بلندترین ستونها بود (وصلت یار در آن منزلها بزرگترین هدف بود).

ابن نجار گفته است: شنیده ام که تولدش در ۴۶۸ هجری بوده و وفات او را ننوشته اند. و این از طبقات سبکی است. و در طبقات اسنوی آمده است که در بوازیح سکونت کرد، و در حاشیه نوشته است: بعداً به اربل رفت و در آنجا اقامت کرد. سپس به شهرهای ایران آمد، و در خفتیان فوت کرد جنازه او را به بوازیح حمل کردند، و در آنجا دفن شد. ایضاً از اشعار اوست:

دعانی من ملامکما دعانی فداعی لحب فی البلوی دعانی  
اجاب له الفؤاد و نوم عینی و سارا فی الرفاق و ودعانی  
فطرفی ساهر فی طول لیلی و قلبی فی یدالاشواق عانی  
فکیف یصیخ للعذال سمعی ولا عقلی لدی ولا جنانی

یعنی:

از ملامت خود مرا رها کنید و فرو گذارید  
 که انگیزه محبت و عشق مرا به بلا فراخواند  
 دل من و خواب چشم من این دعوت را اجابت کردند  
 که هر دو بارفقا رفتند و از من خدا حافظی کردند  
 پس چشم من در طول شب بیدار ماند  
 و قلب من از عشقها در زحمت است  
 پس چگونه گوش من ملامت لائمان بشنود  
 در حالی که عقل و دلم بامن نیستند  
 و دیگری گفته است که جاوانی در حدود ۵۶۰ در سن ۹۲ سالگی فوت کرده است. ولی  
 این صلاح وفات او را در تاریخ خود نوشته است. و در مورد ولادت او از سمعانی قولی نقل کرده  
 است، که با قول این نجار مخالف است.

### محمد بن علی بن الحسین

او محمد بن علی بن الحسین خلاطی فقیه ابوالفضل قاضی است. کتاب: قواعد الشرع  
 و ضوابط الاصل والفرع علی الوجیز از او است. و مصنفات دیگر نیز دارد در بغداد از شیخ شهاب  
 عمر بن محمد سهروردی حدیث سماع کرد. و در دمشق از ابی المنجا عبدالله بن عمر بن اللتی  
 نیز حدیث شنید. پس از آن به قاهره آمد و تولیه دادگستری شارع را در خارج قاهره بدست  
 گرفت. و در رمضان ۶۷۵ در قاهره وفات یافت.

### محمد بن عبدالله

در طبقات اسنوی آمده است: ابونصر محمد بن عبدالله بن ثابت بندنیچی از دوستان  
 شیخ ابواسحق شیرازی و به فقیه حرم مشهور است. زیرا به مکه وارد شد و ۴۰ سال مجاور حرم  
 بود، و در ماه رمضان ۳۰ عمره انجام می داد در حالی که کور بود و دستش را می گرفتند  
 (عصاکش داشت). و در هر هفته ۶۰۰۰ دفعه قل هو الله احد، سوره اخلاص را می خواند. کتاب  
 المعتمد را در فقه تصنیف کرد، در دو جلد ضخیم که در حجاز و یمن مشهور است، و در نقاط دیگر  
 نسخه اش کمیاب است. و نزد من نسخه ای موجود است در بیان صفت وضو و غیره از آن نقل  
 شده است. ایضاً محب طبری شیخ حره در شرح خود برای آگاهی از او نقل کرده است. صاحب  
 البیان مطالب کتاب خود را از او اخذ کرده و مطالبی جدید به آن اضافه کرده است. تفسیری نیز



از او یاد کرده و گفته است که در ۴۰۷ تولد یافته است و فوتش بعد از ۴۹۰ بوده است و دیگری گفته است که در ۴۹۵ در یمن فوت کرده است. و در شهری معروف به ذی الدنبتین دفن شده است که فاصله بین آن و بین شهر معروف تعز مسافت یک روز راه است، و قبر او در آنجا مشهور و مقصود و زیارتگاه است. و در کتاب الروضة مخصوصاً در یک جا از او نقل می کند که دومی ندارد، و آن کتاب الجنائز است که نقل میّت از شهری به شهر دیگر مکروه و صحیح تحریم آن است.

### محمد بن علی

در طبقات اسنوی آمده است: ابوبکر بروجردی خطیب محمد بن علی بن عمر بروجردی مشهور به موفق، پیشوایی از پیشوایان شافعی و دارای فضل بسیار بوده است. در بغداد نزد اسعد میهنی به آموختن علم و فقه اشتغال ورزید، و از قاضی مارستان و دیگری سماع حدیث کرد. و خود بسیاری کتب خواند، سپس به مرو بازگشت و به عبادت نشست. تا در ربیع الاول سال ۵۵۵ در سن ۶۱ سالگی وفات یافت. و ابوسعید بن سمعانی در کتاب مشیخت خود از او نام برده است.

### محمد بن یوسف بن حسین

ایضاً در طبقات اسنوی آمده است: ابوالقاسم تفلیسی محمد بن یوسف بن حسین تفلیسی به بغداد آمد و نزد شیخ ابواسحق کسب فیض نمود و حدیث را سماع کرد و به شهر خود برگشت و جماعتی از او حدیث روایت کرده اند، در سنه ۵۶۰ یا بعد از آن فوت کرد و در هاشم آمده است که «تفلیسی» نسبت است به تفلیس به فتح تا و سکون فا و کسره لام و بعدش یاء و آخرش سین مهمله شهری است از شهرهای آذربایجان که در پشت قلعه قرار گرفته. چنانکه در اللباب و مجمع البلدان نیز آمده است.

### محمد بن یوسف جزری

در طبقات اسنوی مسطور است: جزری محبوب ابو عبدالله محمد بن یوسف بن ابی بکر جزری ملقب به شمس الدین که به محبوب و در کشور خودش به این قوام معروف است. قرائات سبع را خواند و فقه آموخت و علوم معقول را از شمس اصفهانی در قوص فرا گرفت و همدرس جزری بود که بعداً ترجمه اش ذکر می شود به شرح منهاج البیضاوی شروع

کرد، که آن را تألیف کند. اما پیش از اتمام آن فوت کرد. بسیار با ذکاوت (تیزهوش و زودفهم و سریع‌الانتقال) بود، و در مصر اقامت گزید، و بسیاری از طلاب از او کسب فیض کردند، و در مدرسه منکدریه قاهره درس می‌گفت، سپس در معزیه بعد از فوت ابن الرفقه تدریس کرد، و بیماری سوداء بر مزاج او غالب بود. در سال ۷۱۱ در مصر فوت کرد. در حالی که از ۸۰ سال تجاوز کرده بود. و با این وصف در مغازه‌ها و اماکن عمومی در مصر به قضا و افتاء می‌نشست و کارها و اختلافات و مشکلات مردم را حل و فصل می‌کرد و تاحین فوت به همین خدمات دینی مشغول بود. و ایضاً در هامش آمده است: در بحث شذرات: او را از مردگان سال ۷۱۶ شمرده است. ایضاً در آنجا نوشته است. جزری که شارح المنهاج است، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن یوسف بن عبدالله جزری و بعدها مصری فقیه و عارف به اصولین فقه و حدیث و نحو و بیان و منطق، و مردی ادیب و شاعر و با شخصیت بود. در جزیره ابن عمر در اطراف موصل به سال ۶۳۷ بدینا آمد پدرش در آنجا صراف و معروف به حشاش بود، پسرش به علم اشتغال ورزید سپس به مملکت مصر سفر کرد، و تا قوص رفت، و نزد قاضی قوص شمس اصفهانی مشغول درس شد بعد بازگشت و در مصر اقامت گزید، و به مدرسه صاحبیه برگشت، بعد در قاهره وطن گزید، و خطابت جامع قلعه را قبول کرد (خطبه خواندن نماز جمعه)، و نیز تدریس شریفیه را به عهده گرفت. سپس بین او و شیخ نصر در سلطنت بیبرس اختلافی واقع شد و به او و اطرافیانش نسبتهایی داده شد (به تهمت‌هایی منسوب شدند). و از وظایفی که بر عهده داشت عزل شد. و هنگامی ملک ناصر از کربک بازگشت، خطابت جامع طولون و تدریس معزیه در مصر را به او داد، و منهاج البیضاوی را بطور اختصار شرح کرد، ایضاً کتاب اسئله که سراج‌الدین ارموی در کتاب التحصیل علی‌الامام بدان اعتراض کرده بود، شرح کرد و روز پنجشنبه ششم ذیقعد ۷۱۱ در مصر وفات یافت. و در هامش آمده است: می‌گویم (صاحب هامش): که المحصول تألیف فخرالدین رازی محمد بن عمر متوفی به سال ۶۰۶ هجری، چند نفر آن را شرح کرده‌اند، و موضوع آن اصول فقه است. و سراج‌الدین محمود بن ابی بکر ارموی متوفی به سال ۶۱۸ آن را به اختصار در آورده است، و آن را التحصیل نام نهاده است و در آن بر مسائل اصولی اعتراض کرده است، که جزری آن را شرح کرده و قسمتهای مشکل آن را بر طرف ساخته است، به کشف الظنون صفحات ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ مراجعه شود.

### سید محمد سلماسی

سید محمد بن هبة الله بن عبدالله سلماسی است (و سلماس شهری است در آذربایجان)

ابن خلکان گفته است: «او امام عصر خود، و در بسیاری از علوم مسلط و وارد بود. نظامیه بغداد را بحال اول بازگردانید، و مردم از هر طرف بدانجا روی نهادند، و نزد او به استفاده و کسب فیض مشغول گشتند، و علماء مصنف و مدرسان مبرز از دست او اجازه گرفتند. از جمله: شیخ عماد و شیخ کمال فرزندان یونس که ذکر احوال او می آید، و نیز ابوالمظفر بن علوان مهاجر شاگرد او بوده است. وی در بغداد به سال ۵۷۴ وفات یافته است. انتهى».

### محمد ابراهیم هکاری

محمد بن ابراهیم بن داود بن نصیر کردی هکاری و بعدها دمشقی شافعی در ۶۸۵ متولد شده است و از تقی واسطی و شرف بن عساکر و غیر آنها حدیث را سماع نمود، و نظارت بر صدقات حکمیه را تولیت کرد، و در مشهد علی در جامع اموی امام شد، و التنبیه را حفظ می نمود، و بسیار وارع بود، و در اشکالات شرعی مردم فتوی می داد و در علم حساب ماهر بود. در نهم ذی قعدة ۷۵۹ وفات یافت. و او آخرین کسی است که عبدالرحمن بن عمر قبایی مقدسی از او حدیث روایت کرده است.

### محمد بن ابراهیم سنجاری

محمد بن ابراهیم بن ساعد سنجاری و اصلاً مصری معروف به ابن الکفانی در سنجار تولد یافت و طالب علم شد و در بسیاری از علوم تفوق حاصل کرد، اما ریاضی و فلسفه را از سایر علوم محکمتر و مهمتر گرفت و در آنها بهتر کوشش کرد، و در این دو علم کتابهای زیاد نوشت، مسائل اقلیدس را بدون زحمت حل نمود مثل اینکه جلو چشمهای او نقش بسته است، و در معرفت پزشکی برتری یافت. پس معالجه می کرد، تا اینکه پزشکان حاذق از علم او تعجب می کردند، زیرا او پیش مریض می آمد با خواص و مفرداتی غیر از کیفیت مرض (مریض نمی توانست مرض خود را چگونه شرح دهد). پس او را معاینه می کرد و دستور می داد و شفا می یافت. و با این همه از تواریخ و اخبار و حفظ شعر استحضر داشت. و در علم آداب نیز تصانیفی دارد. ابن سیدالناس گفته است: ندیده ام کسی که ما فی الضمیر خود را با عبارتی فصیح تر و کوتاهتر از عبارات او تعبیر کند، رساتر و خوشمزه تر و موجزتر از گفتگوی او را ندیده ام و از دعاهای مأثور آنقدر در حفظ داشت که کس را با او یارای مشارکت و مشابعت نبود. و در روحانیات تصوف نیز دست بالایی داشت. و در شناختن سنگها و گیاهان نیز با مهارت بود، تا آن اندازه که در بیمارستان ترتیبی داده شد که بر داروها و وسائل لازم نظارت کند. و مقرر

شد که تا چیزی به او عرضه نکنند خرید نشود، و هرچه را جائز می‌دید و اجازه می‌داد و امضاء می‌کرد، می‌خریدند، وگرنه نمی‌خریدند. کلامی زیبا و بسیار شیوا در مورد خط به او منسوب است، ولی خود در نوشتن استاد نبود. و از تصانیف او: ارشاد القاصد الی اسنی المناصد، که کتابی ممتاز و گرانبها و کمیاب است. و نخب الذخائر فی معرفة الجواهر، و اللباب فی الحساب، و غنیة اللیب عند غیبة الطیب می‌باشد. او بسیار رعایت تمیزی و ترتیب لباس و اسبش را می‌نمود. و در آخر بیمارانش را ویزیت (عیادت) نمی‌کرد. و او در موضوع کحالی گوید:

ولقد عجت لعاکس للکیمیا فی کحله قد جاء بالشنعاء  
یلقی علی العین النحاس لجلیها فی لمحة کالفضة البیضاء

یعنی: به حقیقت از عاکس<sup>۱</sup> شیمی متعجبم از سرمه‌ای که ساخته و بزحمت بدست آورده است سرمه را برای روشنی چشم به آن می‌ریزد و در یک چشم به هم زدن چشم مثل نقره سفید می‌شود (کور می‌شود)<sup>۲</sup>.

بالاخره در سال ۷۴۹ از مرض طاعون درگذشت. رحمه الله.

### محمد بن ابراهیم الوانی

محمد بن ابراهیم بن محمد بن احمد الوانی امین الدین دمشقی حنفی مؤذن ابو عبدالله در سال ۶۸۴ متولد شد و طالب حدیث گردید، و آن را از ابن عساکر و ابن مؤمن و دیگران و از مطالعه کتب حدیث با زحمات زیاد فرا گرفت، و اصول آن را نیز تحصیل کرد. پدرش رئیس مؤذنان بود که قبلاً از او یاد شده است. ذهبی گفته است: او از زیرکترین و فصیح‌ترین طلاب از لحاظ نقل مطلب بوده است. در ماه ربیع الاول سال ۷۲۵ هجری یکماه و نیم بعد از فوت پدرش وفات یافت. شمس الدین محمد بن احمد بن تمام بن یحیی بن سراج گفت: او را بر در دکان در خواب دیدم که لباسی نیکو برتن داشت، به او گفتم: حالت چطور است؟ گفت: خوب است. و داخل دکان چادری دیدم گفتم: از فخر بعلی مرا خبر ده، گفت: او در آسمانی است که این تعبیه در آن است. و فخر مذکور: عبدالرحمن ابن محمد بن یوسف بعلبکی است. ذهبی گفت: در بچگی قرآن را ختم کرد، و سال ۶۹۴ سماع حدیث را شروع کرد، و بعدها از ابی الفضل بن عساکر و غیره نیز سماع کرد، سپس در سال ۷۰۰ خود مستقلاً با تحمل رنج و زحمت زیاد در طلب حدیث رفت و سفرها کرد، و در دمشق و حریمین مدت زیادی سماع نمود. و از طرف شیخ

۱. عاکس: قلب کننده، تبدیل کننده فلزی به فلز دیگر با علم کیمیاگری.

۲. این شعر طنز است به منظور معالجه با سرمه.

نقیب شد، و فایده رسانید و اجازه‌ها داد. سه بار به مصر رفت. از او جزئی تصحیح شده مانده است که چندبار حدیثهای آن را تدریس کرده است، ابرقوئی و اساتید دیگر به او اجازه داده‌اند. او تیزهوش و خوش صحبت و متعبد بود.

ابن رافع گوید: او دنیا را با سماع مقایسه می‌کرد، و عالمی با حافظه قوی گردید. برزالی گفته است: او اهل دهات نزدیک را می‌شناخت، و وسائل آسایش مسافرت آنان را به شهر فراهم کرده بود. و علیه حکام و قضات شهادت می‌داد، و سپس این اشتغالات را ترك کرده در مصلحت حرمین کوشید.

### محمد بن ابراهیم جزری

محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن ابراهیم بن عبدالعزیز جزری شمس الدین دمشقی در سال ۶۵۸ ولادت یافت. و از فخر علی و ابراهیم بن احمد بن کامل و تقی واسطی و ابن مجاور و دمیاطی و عراقی و ابن دقیق العید و ابرقویی و غیره حدیث را سماع نمود. جعفری گفت: او خوش صحبت و خوش قلب بود. تاریخ مشهوری جمع کرد. و شعرش متوسط است. و برزالی این چند شعر را از او دانسته و یادداشت کرده است:

الهی قداعطیتی ما احبه      فنعماك تكفینی الی حین تكفینی  
و قطعت عن كل الانام مطامعی      و اطلبه من امر دنیای والدین

یعنی: الهی آنچه را که دوست می‌دارم به من عطا کردی و نعمتهای تو تا وقت مرگ مرا کافی است و طمع مرا از تمام مردم قطع کردی پس کار دین و دنیای خود را از تو می‌طلبم. برزالی مشیخت و استادی او را از ده نفر مشایخ و استاد های بزرگ تخریج کرده است. در سال ۶۸۸ خود حدیث روایت نموده است. ذهبی گفته است که او خوش صحبت و خوش قلب و بسیار راستگو در مورد خود بوده است. ولی در تاریخ زندگیش عجائب و غرائب موجود است. او متواضع و دوستار اشخاص صالح بود، همیشه با آنان بخوشی روبرو می‌شد و بدانان مرحبا می‌گفت، و مسلک و روش خوبی داشت. چه بسا برضد حکام شهادت می‌داد. و در سال ۷۳۹ در واسط فوت کرد. و من (مؤلف) می‌گویم: که انشاء الله ذکر پسرش بزودی می‌آید (ان شاء الله).

### محمد بن ابراهیم بن ابی بکر

محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن ابراهیم سنجاری و بعدها اسکندرانی شاذلی از حسن

کردی و سپس از زینب بنت شکر و دیگران سماع نمود، و در اوائل ۷۵۶ در اسکندریه فوت کرد. شیخ ما عراقی از او حدیث سماع کرده و تاریخ وفاتش را ذکر کرده است.

### محمد بن احمد سعردی

محمد بن احمد بن عبدالمؤمن سعردی و بعدها دمشقی و تزیل قاهره، شمس الدین ابن اللبان در سال ۶۸۵ تقریباً متولد شده است. در دمشق از ابن عذیر و غیره سماع نمود و در قاهره از دمیاطی و دیگران حدیث شنید و استفاده علمی کرد، و به جستجوی علم و فقه زحمتها کشید تا در علوم استاد شد و در زاویه شافعی در جامع ازهر به تدریس پرداخت. با مردم بر طریقه شاذلیه صحبت می کرد و در این قسمت شهرتی عظیم یافت، ولیکن بدخواهان کلماتی علیه او ضبط کردند و او را به وحدت وجود منتسب نمودند، لذا فقها برضد او قیام کردند، و او در محضر قاضی جلال الدین قزوینی حاضر بود، و در حضور او برضدش ادعا کردند و ابن فضل الله به او کمک کرد تا او را از دست قاضی مالکی شرف الدین عیسی زاوی بعد از آنکه سخن او را منع کردند، نجات داد. و کتاب ترتیب الام شافعی از اوست. و کتاب الروضه را مختصر کرد، ولی بیشتر توجه به الفاظ مشکل کرده است و فهم آن میسر نیست. علوم حدیث را نیز به اختصار آورد. او مختصری در نحو دارد، و تفسیر سوره هایی از قرآن و کتابی بر زبان صوفیه نوشته است که در آن از اشارات اهل وحدت مطالبی موجود است و آن لفظاً در نهایت زیبایی و شیرینی ولی از لحاظ معنی سمی کشنده است. اسنوی گفته است او در فقه و دو اصل فقه و حدیث (اصول فقه و اصول حدیث) و عربیت آشنا بوده است و ادیب و زیرک و فصیح و دارای همت و قاطعیت و تمرکز ذهن بوده است. و در کائنه الکمال جعفر افوی در مقامه ای مقام او را پائین آورده است. او ولگردان را می زد و به آنها می گفت: برای نماز بنشینید، و کسی بر علیه او بلند شد و دو شانهِ اش را گرفت، و گفت: پیغمبر تو گفته است: هیچکس را از دخول به این خانه (مسجد) منع نکنید در هر ساعت از شب یا روز باشد. عثمانی قاضی صفد گفت: وقت نماز جمعه او را در مکه با امیر حج دیدم، عصا از دست امیر افتاد، و دست شیخ را بوسید. او گفت: وقتی خطیب از مسجد خارج شد، مردم يك دفعه نشستند. او در سال ۷۴۹ به مرض طاعون مرد.

### محمد بن احمد

محمد بن احمد بن عثمان بن سیاوش خلاطی و بعدها دمشقی امام کلاسه در سال ۶۴۴ تولد یافت و از احمد بن عبدالدائم و غیره علوم و حدیث را سماع نمود، و به زحمت و طلب و

سعی بلیغ خود نیز مقامات علمی را طی کرد، و طباق را نوشت، و در قرائات سبعة مهارت یافت، در فقه و انشاء و سخنرانی نیز استاد شد، متدین و خیر و متواضع و خوش منظر و به غایت خوش صدا بود، و مردم به او تبرک می جستند و در بوسیدن دست او با همدیگر رقابت می نمودند. ذهبی گفته است: او به امور خیریه و عبادت پیچیده شده بود، و نام و نشان و خاموشی و خوش نظری و صوت فرح آور داشت، و خطابت را سالی بعد از فوت شرف خزاری بر عهده گرفت. و در ۸ شوال ۷۰۶ به مرگ ناگهانی فوت کرد. نماز عید را در مصلی می خواند و مردم به او رجوع می کردند. بر اهل بازار سلام می داد، و ۶ روز اول شوال روزه بود. و کمی پیش از مرگ به حمام رفت و نماز سنت را انجام داد، سپس به حالت اغماء و بیهوشی افتاد و دیگری به جای او نماز صبح را گزارد. و در همان ساعت او وفات یافت. رحمه الله تعالی.

### محمد بن ابی بکر دینوری

محمد بن ابی بکر بن عمر دینوری عجمی صالحی در سال ۶۴۳ بدینیا آمد، و نزد محمد بن بدر بن یعیش جزء اول از افرادین شاهین را سماع نمود و درباره آن با مزنی صحبت می کرد. و در سال ۷۱۷ هجری وفات یافت.

### محمد بن ابی بکر بن عیاش

محمد بن ابی بکر بن عیاش بن عسکر خابوری صدرالدین در حدود سال ۷۰۰ تولد یافت او به فقه متوجه شد، سپس به خدمت شیخ کمال الدین زیلکانی رسید، و شیخ برهان و ابی الفرج کاج و شیخ زین کتانی را ملاقات نمود. بعدها تدریس کرد و برای طالبان علم مفید واقع شد و قضاء صفد و طرابلس را تولیت کرد (قاضی این دو محل بود)، و در همین اوقات فوت کرد. در مصر از یوسف ختنی و دیگران حدیث شنید، و استاد ما عراقی و غیره از او سماع نمودند. او گفت: «مردی نزد فخر مصری برای فتوی آمد، گفت: از کجا می آیی؟ جواب داد: از صفد، گفت: آیا شیخ صدرالدین خابوری نزد شما نیست؟ و او از من داناتر است، پس از او سؤال کن، و فتوای او را بر او رد کرد (یعنی جواب فتوی را نداد و حواله صدرالدین نمود)، عثمانی قاضی صفد حکایت کرده است». و او در بسیاری از علوم آشنایی و مشارکت داشت، طلاب برای دریافت اجازه افتاء درسهای نهایی خود را نزد او می آوردند، و همانا او به جمع کثیری اجازه داد. و در حالی که دانشمند عالیقدر و مفتی طرابلس بود، مُرد. و مرگش در ۱۷ محرم ۷۶۹ هجری بعد از واقعه ای که بین شام و فرانسه رخ نمود، اتفاق افتاد.

### محمد بن ابی بکر سنجاری

محمد بن ابی بکر سنجاری محیی الدین مؤذن مسجد نبوی، فقه حنفی را به درس خوانده و بعدها تدریس می کرد، او در اذان خوش صوت بود، و در بر آوردن مشکلات و احتیاجات مردم کوشا. در مجلس امراء مدینه می نشست، خوش اخلاق و با دیانت و پرهیزگار بود، چنانکه ابن فرحون از او یاد کرده است. گفته اند که او در اوائل سال ۷۵۱ فوت کرده است.

### محمد بن جنگلی

محمد بن جنگلی بن محمد بابا بن خلیل بن جنگلی بن عبدالله در سال ۶۹۷ در دیار بکر متولد شده و با پدرش در سال ۷۰۳ به قاهره آمد و فقه حنفی آموخت، سپس به حنبلی تغییر داد، و از حجار و وانی و دیگران حدیث سماع نمود، و خود حدیث روایت کرد. و در عده ای از فنون سرگرم و مشغول شد، و به وسیله ابن سید الناس فارغ التحصیل گردید و در آشنایی با فقه علماء سلف و نقل مذاهب آنان علامه بود. علاوه بر آشنایی کامل به عربیت و طب و موسیقی شعرش متوسط بود، و روی يك سینی که به خط او نسبت داده اند نوشته است:

بك استجار الحنبلی محمد بن جنگلی فاغفرله ذنوبه فانت ذوالفضل

یعنی:

به تو پناه آورده است آن مرد حنبلی مذهب که محمد بن جنگلی است بیامرز گناهان او را که تو دارای عفو و بخششی.

او در ادبیات ذوقی سرشار داشت در موقع دیدن یا شنیدن لفظ ساده و خوش انشاء یا شعری سر حال می آمد و تکان می خورد، و برای نکات و لطائف ادبی متأخرین مانند وراق و جزاروزین و دانیال و ابن نقیب و ابن عقیف به ترنم و سرود خوانی می افتاد، و از سخنان مشکل و غلیظ ابن حجاج آگاه بود. متواضع و رقیق القلب<sup>۱</sup> و با شیخ فتح الدین ابن سید الناس رفاقت داشت و از او ادب آموخت. بازی شطرنج و تخته نرد را خوب می دانست و نسبت به اهل علم و فقرا بسیار نیکوکار بود و از خود گذشتگی نشان می داد، و دارای رفتار و گفتار نیکو بود. در معرفت اسماء الرجال و مذاهب السلف دارای اجازه بود و بسیار تبحر داشت همیشه در فکر یگانه محبوب حقیقی خود (خدا) بود، در محبت الله تمام وجودش ذوب می شد و از وجد و حال

۱. از شنیدن یا دیدن وضع بیچاره ای بگریه می افتاد. یا از شنیدن آواز حزین و نغمه موسیقی دلگیر یا شعری وصفی موزون اشک از چشمانش می ریخت.



معنوی خود را فانی ساخته بود، همواره دارای صفات حمیده عفت و پاکدامنی و حفظ از گناهان بود. و ابوالحسن دمیاطی ۴۰ حدیث از او گرفت، و قبل از فوت او آنها را روایت کرد. وفاتش در رجب سال ۷۴۱ اتفاق افتاده است. به خط کمال جعفر این مطلب را از جنگلی خواندم «بین هنرهای من شمشیر و قلم با هم جمع شده است»، مجلس آرا بود و درس را زینت و لطف و لذت می بخشید، و غمها را می زدود، و از اشتباه صرف نظر می کرد در اصول نزد تاج تبریزی تاحین فوت استفاده کرد. و همیشه به همه اوصاف نیکو متصف بود.

### محمد بن خلیل

محمد بن خلیل بن ابراهیم بن شاهنشاه بن حبیب بن سرور بن علی ابن شادابن خلیل ابن عبدالله اربلی صوفی از غازی حلاوی و ابی بکر مقدسی و دیگران حدیث سماع کرد، و خود حدیث نقل نمود. و ادعا می کرد که جد بزرگش شاهین بوده است. او زیاد قرآن را تلاوت می نمود، و در رمضان ۷۳۲ وفات یافت، در حالی که ۶۷ سال از عمرش گذشته بود.

### محمد بن شعبان

محمد بن شعبان ابن ابی طاهر بن حسان بن علی خلاطی، ضیاء الدین یوسف، از نجیب حدیث را سماع نمود، و خود به روایت حدیث پرداخت. و امام مشهد حسینی و در قرائت خوش صدا بود. و در سلخ ربیع الاول سال ۷۳۰ فوت کرد.

### محمد بن عبدالله هکاری

محمد بن عبدالله بن احمد هکاری و سپس صلتی، بدرالدین قاضی حمص. بعد از ۷۳۰ بدنیآ آمد، و در صلت رشد نمود، که پدرش در آنجا مدرس بود. او بعد از پدر تدریس را به عهده گرفت، پس از آنکه در قدس مستقل شد، آنگاه به دمشق وارد شده در جستجوی حدیث برآمد، و بعد از سن ۶۰ از شیوخ عصر سماع نمود، و به روایت حدیث و حاشیه نوشتن بر فوائد مشغول شد. بعد کار دادگستری شهرش را بر عهده گرفت، و همین کار (قضاء) را در شهرهای دیگر نیز به نیکوکاری انجام داد تا اینکه قضاء قدس را در دست گرفت. و آخرین شهری که تولیه قضاء آن بر عهده او بود: حمص بود، و در آنجا در سن کمتر از ۵۰ سال در تاریخ ۷۸۶ فوت کرد. و اختصار: میدان الفرسان در سه جلد از اوست.

### محمد بن عبدالله بن حسین

محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن عبدالله بن عمر بن عیسی بن احمد بن حسن اربلی و سپس دمشقی زرزاری شهاب الدین ابوالفرج ابن مجد در سال ۶۶۲ هـ. تولد یافت، و از ابی الیسرو این نجاری و ابن ابی عمرین الانماطی، و عبدالواسع ابهری، و غیرهم استفاده علمی نمود، و بیشتر با استادان مراوده داشت، و طباق را نوشت و فقه آموخت تا به درجه فتوی رسید و تدریس کرد، و خوب عربیت آموخت، و شروط را توجه و رعایت کرد، بالاخره در عربی استاد شد و به درجه ای رسید که هرگاه يك نظر نوشته ای می دید، در همان نگاه اول عیب و هنر آن را می دانست. در وکالت بیت المال نیابت می کرد، سپس در آن مقام مستقل شد (وکیل بیت المال و به اصطلاح خزانه دار شد). بعد از این جمله در ذیقعده ۷۳۴ قاضی اربل شد، سپس قضاء را به جلال قزوینی سپرد. و بعد از سقوط از پشت قاطرش يك هفته مریض بود. و در جمادی الاولی ۷۳۸ وفات یافت ضفدع شاعر در مورد او گوید:

بفلة قاضینا اذا زلزلت کانت له من فوقها القارعة  
واظهرت زوجته بعده ضائقة بالرحمة الواسعة

یعنی: استر قاضی ما چون سکندری خورد و لغزید و بسر درآمد بر بالای آن حادثه کوبنده ای واقع شد. و بعد از او همسرش تنگ در آغوش رحمت فراوان حق قرار گرفت.

او کسی است که ابن نباته در موردش گفته است:

کم من صدیق قد جاء یسألنی فی البروالمکرمات والحلم  
عن ابن صصری<sup>۱</sup> و عنک قلت له لافرق بین الشهاب والنجم

یعنی: بسیاری از دوستان آمدند و از من در مورد نیکوکاری و بخشش و بردباریهای ابن صصری و تو سؤال کردند به ایشان گفتم: فرقی بین شهاب و ستاره های دیگر نیست.

ذهبی گفت: در احکامی که صادر می کرد موردستایش نبود، و چون مرد عزا گرفته نشد، و پدرزنها و دامادهای او مورد آزار قرار گرفتند، و دارای مکارم اخلاقی و نیکیهای فراوان بود.

### محمد بن عبدالله عقیف الدین

محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن عبدالله زرزاری عقیف الدین ابوعبدالله بن مجد برادر قاضی شهاب الدین که ذکرش قبلاً گذشته است، و این برادر بزرگتر است. در محرم سال

۱. ابن صصری: نام یکی از دانشمندان معاصر محمد بن عبدالله بوده است.

۶۵۰ در حلب بدنیا آمد و قسمتی حدیث ابو بکر مروزی را از ابراهیم بن خلیل سماع نمود که او خود از اسمعیل خبزی و شیخ الشیوخ و غیره سماع کرده بود. التنبیه غزالی را حفظ و تا وقتی که تدریس کلاسه را بعد از پدرش به عهده گرفت مشغول بود. او صالح و تارک دنیا بود، و در ربیع الآخر ۷۲۵ وفات یافت. و او برادر محمد بن عبدالله قبلی است.

### محمد بن عبدالله اربلی

محمد بن عبدالله اربلی بدرالدین شاعر به سال ۶۸۶ متولد شده است. بعد از تمیز متوجه ادبیات شد، و در این راه زحمت کشید، و روزگاری دراز زیست، و در مدرسهٔ مرجان درس می‌گفت. و در جمادی الآخر ۷۷۵ به رحمت حق واصل شد.

### محمد بن عبدالاحد

محمد بن عبدالاحد بن یوسف آمدی معروف به ابن الزریر حنبلی شمس‌الدین خطیب جامع، کریمی فاضل و عابد بود. ذهبی گفته است: از مردان عاقل و فصیح و نیکودان و نیکوخوان در محراب بود. در ۱۷ رمضان ۷۴۳ وفات یافت و ۸۳ سال از عمر او گذشته بود. خدایش رحمت کند و خاکش را پاک دارد.

### محمد بن عثمان آمدی

محمد بن عثمان بن موسی بن عبدالله بن محمد آمدی الاصل و بعدها مکی، ابوالفضل جمال‌الدین حنبلی درمکه به سال ۶۵۹ بدنیا آمده از پدرش و جماعتی دیگر سماع نمود، و خود حدیث روایت کرد، و از آق شهری نیز حدیث شنید. او امام حنابله بود، و بعد از پدرش بجای او نشست، و از قاضی مکه در حکم نیابت نمود. و در ۱۰ جمادی الآخر ۷۳۱ جهان را بدرود کرد.

### محمد بن عثمان بن یوسف

محمد بن عثمان بن یوسف آمدی بعد مصری حنبلی بدرالدین بن حداد در مصر تولد یافت و در همانجا بعدها به جستجوی فقه برآمد و المحرر را حفظ کرد، و در آن استاد شد، و آن را بر نجم بن حمدان عرضه کرد، و نزد او نیز مدتی فقه آموخت. سپس نظارت دیوان قره سنقر در حلب را به عهده گرفت و اوقاف و خطابت آن را تولیت نمود. و در دمشق تولیت خطابت و احتساب را (داروغه بودن و نهی از منکرات نمودن) قبول کرد، و نیز نظارت بر بیمارستان، و

مسجد جامع را در تصدی داشت. و از شمس الدین ابن عماد حدیث نقل کرد. و در هنگام تولیت قضای دمشق و نیز هنگامی که محتسب بود (رئیس کلانتری امروزه) یکبار مردم را تذکر داد و موعظه عمومی کرد و بالأخره هنگام تصدی این سمتها در جمادی الاولی ۷۲۴ فوت کرد. رحمه الله تعالی.

### محمد بن علی احمد اربلی

محمد بن علی بن احمد اربلی و بعداً موصلی بدرالدین ابوالمعالی ابن خطیب شافعی در سال ۶۸۶ تولد یافت، و قرآن خواند و او با ذکاوت و سریع الحفظ بود، گفته شده است که در ۶۰ روز حاوی را حفظ کرد، و شمسیه را در منطق در یک روز از بر نمود، و کافیه<sup>۱</sup> و شافیه<sup>۲</sup> را شرح نمود، و حاشیه‌هایی بر حاوی<sup>۳</sup> و تسهیل<sup>۴</sup> دارد. نظم و نثر نیز از او بجا مانده است. و از طرف ملك موصل به عنوان سفیر به مصر آمد و ۵۰ روز در آنجا ماند و برگشت. و ابوالمعالی ابن رافع و غیره مطالب علمی را از او استفاده کردند، و او را در ذیل تاریخ بغداد ستوده اند. او می گوید:

وقد شاع عنی حب لیلی و اننی کلفت بها وجداً و همت بها وجداً  
و والله ما حبی لها جاز حده ولکنها فی حسنها جازت الحدا

یعنی: محبت لیلی از من شایع شده و من در عشق و محبت او خود را به رنج انداخته و سرگردان شده‌ام، سوگند به خدا محبت من نسبت به او از حد نگذشته ولیکن او در زیبایی از حد گذشته است.

### محمد بن محمد بن بهرام

محمد بن محمد بن بهرام بن حسین گورانی مدنی و سپس دمشقی، شمس الدین قاضی حلب در سال ۶۲۵ متولد شد، و در مصر از ابن عبدالسلام کسب فیض و درک علم نمود، و در سال ۷۰۵ فوت کرد. این مقدار اطلاع از او را از کتاب العثماني - قاضی صفد نقل کرده‌ام در مسائل مذهبی استاد شد، و فتوا داد و تدریس کرد، سپس قاضی حلب گردید، و مدتی طولانی در این مقام ماند، و احکامش پسندیده بود، اگرچه اخلاقش خشک و حوصله اش تنگ و عصبی بود. تا اینکه به واسطه مخالفتش با قره سنقر عزل شد، و فقط در سمت خطابت و امام جماعت ماند، و مفتی شهر بود. بالأخره در جمادی الاولی ۷۰۵ فوت کرد.

### محمدبن محمدبن عثمان بن موسی

محمدبن محمدبن عثمان بن موسی آمدی حنبلی امام مقام حنابله در مکه بود، و بعد از پدرش قریب ۳۰ سال این مقام را در دست داشت. و در ۷۵۹ به جهان آخرت شتافت.

### محمدبن محمدبن ابی بکر

محمدبن محمدبن ابی بکر بعلی ابن کُردی بعد از سال ۷۲۰ در بعلبک متولد شد و در الرابعة بر قطب یونینی اول وارد شد، و حدیث ابی مسلم کاتب و جزء البطاقه و غیر آنها را سماع نمود، و خود حدیث روایت کرد، و شیخ جمال الدین ابن ظهیره از او سماع حدیث نمود.

### محمدبن محمدبن ابی العزالحنفی

محمدبن محمدبن ابی العزالحنفی بدرالدین بن حرانیه ماردینی در سال ۷۰۲ متولد شد و فقه آموخت، و به فراگیری انواع علوم اشتغال جست، و بزودی پیشرفت نموده بعدها استاد و برتر از اقران خود بود. او در ماردین مدتی تدریس کرد، و شیخ بدرالدین بن سلامه علم را از او اخذ کرد. و بطوری که از خط خودش نقل شده است، و فاتهش در ۱۶ محرم ۷۸۰ تاریخ زده شده است. و صاحب ذیل گفته است که در ۷۷۹ فوت کرده است، و برهان حلبی با اجازه خودش از او حدیث نقل کرده است. و این بدرالدین تصانیفی دارد، از آن جمله ارجوزه ای در خلاف بین حنفی و شافعی است. و ارجوزه ای در فرائض (علم توریث). و مختصری در اصول فقه است.

### محمدبن محمودبن نصر آمدی

محمدبن محمودبن نصر آمدی معروف به بشاشی فقه آموخت و مشغول تحصیل شد و از علاءالدین باجی علم گرفت و از ابن شحنه و ست الوزراء سماع حدیث کرد، و استاد ما عراقی از او علم آموخت، بالأخره در ۲۲ رمضان ۷۹۶ وفات یافت. غفرالله له.

### محمدبن موسی بن ابی نصر اسعدی

محمدبن موسی بن ابی نصر اسعدی، شهاب الدین مقری معروف به ابن بستان نزد زوای و عماد موصلی درس خواند. ذهبی در طبقات گفته است: او از بهترین قاریان بوده است، و او پدر شمس الدین و نزیل مصر بوده است، و در جمادی الاولی ۷۰۶ وفات یافت.

### محمد بن نجیب خلاطی

محمد بن نجیب بن محمد بن یوسف خلاطی کاتب روان نویس و فصیح در ۶۶۰ متولد شد، از ابی الیسر و غیره حدیث سماع کرد. و در خط منسوب<sup>۱</sup> زحمت کشید، و نتیجه گرفت و برتری یافت، و بعد از شهاب غازی مدتی مردم نزد او تمرین خط می کردند. و او امام قیمریه در قبیاب دمشق بود. خوش هیأت و دارای حسن اخلاق بود. در قاهره مدتی اقامت کرد، و در ذیقعده<sup>۲</sup> ۷۲۷ وفات یافته است.

### محمد بن محمد جزری

محمد بن یحیی بن محمد بن بدر بن محمد بن یعیش جزری تاج برادر امام احمد بن بدر، در اول سال ۶۵۴ تولد یافت، و نزد جدش در دومین ماه سال ۶۵۶ حاضر شد. و از ابن عبدالدائم و عبدالوهاب بن الناصح، و ابن ابی عمر و فخر و غیره سماع کرد، و برزالی از او حدیث سماع نموده است، و نام او را در معجم خود ذکر کرده است، و نیز فوت او را در ماه صفر سال ۷۰۸ ذکر کرده است.

### محمد بن نصرالله جزری

محمد بن نصرالله بن نصرالله بن عثمان جزری تاجر، سال ۶۵۹ یا قبل از آن تولد یافته است از ابن ابی عمرو ابن کمال و ابن زین و دیگران سماع نمود. و او شخصی خیر و صالح بود. و در ۱۷ محرم ۷۴۱ وفات یافت.

### محمد بن محمد خلاطی

محمد بن محمد خلاطی (محمی الدین) بطوری که از آثارش پیداست، صوفی بوده است. و در تصوف خود پاکدل و پاک کننده دل‌های دیگران از انواع گناهان بود. وی در سال ۸۳۱ هجری مطابق ۱۴۲۸ میلادی فوت کرد.

### محمد اسعدی

محمد بن محمد بن عبدالعزیز عبدالصمد ابن رستم اسعدی (نورالدین)، ادیب و شاعر

۱. نوعی از انواع خط بوده است.

بود. صلاح الدین ایوبی او را تقرب داده ندیم خویش کرد. و قبا و عمامه طلایی را از دست او گرفت. از آثار او سلافة الزرجون فی الخلاعة والمجون است. وی در ۶۱۹ متولد شده در ۶۵۶ هـ یا ۱۲۵۴ میلادی به رحمت حق پیوست.

### محمد شهرزوری

محمد بن محمود شهرزوری اشرافی شمس الدین حکیم بوده است. از آثارش مدینة الحکماء و نزهة الارواح فی تواریخ المتقدمین و المتأخرین. و کتاب: التنقیحات فی شرح التلوکات فی الحکمة و الشجرة الالهية و الرموز و امثال اللاهوتیه است. او در سال ۶۸۷ هجری = ۱۲۸۸ میلادی زنده بوده است.

### محمد بن علی

محمد بن علی خطیب اربلی موسیقی، از آثار او: القصيدة فی الانعام است. او در سال ۹۲۹ هـ مطابق ۱۵۲۳ میلادی زنده بوده است.

### محمد خلاطی

محمد بن علی خلاطی فقیه اصولی و از آثارش کتاب الحدود المتداولة فی السنة الفقهاء فی اصول الفقه است. او در ۷۰۸ هـ مطابق ۱۳۰۸ میلادی به دار باقی شتافت.

### محمد ایوبی

محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب ابوالمعالی ناصر الدین ملک منصور مورخ و ادیب و شاعر از ملوک ایوبیان، حدیث را در اسکندریه سماع نموده، در جسر سرایا، ملک حماة شد. از آثار او سوق منصوریه که امروزه معروف به سوق و حمام سلطان است، و در ذیقعه در قلعه حماة فوت کرد. از آثار او المضماری فی التاریخ در ۱۰ جلد، و طبقات الشعراء و وزیر الآداب فی محاسن اولی الالباب و دیوان شعر است. وی به سال ۵۳۷ متولد، و در ۶۱۷ هـ مطابق ۱۲۲۱ میلادی وفات یافته است.

### محمد کردی خلوتی

محمد کردی خلوتی دانشمندی است که در قاهره وفات یافته است. رساله ای در حکم

پند و اندرز دارد، و در سال ۱۱۹۵ - هـ مطابق با ۱۷۸۱ میلادی وفات یافته است.

### محیی الدین محمد پدر ابی السعود عمادی

او رحمه الله از طلاب علوم شریفه بود، تا به خدمت مولی علاء الدین علی بن محمد قوشچی رسید و بعد از فوت او راه تصوف را پیش گرفت، و نزد شیخ مصلح الدین قوجوی به سلوک مشغول شد، اول نزد عارف بالله شیخ ابراهیم قیصری سلوک کرد، و نزد او طریقه صوفیه را تحصیل نمود، سپس به او اجازه ارشاد داد، و بین دوریاست علم و عمل جمع کرد، و در این هنگام سلطان بایزیدخان در اماسیه بود، به او گفت: من ترا بعد از بازگشت خودم از حج بر تخت سلطنت می یابم. و همچنین شد که گفت، پس سلطان بایزید محبتی بزرگ به او پیدا کرد تا اندازه ای که میان تمام مردم سلطان فقط به زیارت او می آمد، و چه بسا سلطان او را به کاخ سعادت خود دعوت می نمود و با او صحبت می کرد، و از این لحاظ مقام بلندی برای او حاصل شد. ولی با این وصف و این همه تقرب حال او در زهد و تقوی تغییر نکرد، و در علم نیز مجلس بس بزرگ داشت، و بواسطه عظمت شهرت و مقام او در علم صلحاء و علماء از او می ترسیدند (از او حساب می بردند و مورد احترام آنان بود). او کرامات زیادی داشت که بعضی از آنها در شقایق النعمانیه نوشته شده است. و در مقام تقوی و بزرگی و علو قدر باقی ماند، تا اینکه در سال ۹۱۰ در شهر اسکلیپ وفات یافت. قدس الله سره العزیز.

### محمد بن عیسی گورانی

محمد بن عیسی بن ابراهیم بن الحسن بن حسین گورانی کردی شافعی ابوالطیب فاضل در دمشق سکونت داشت و در همانجا مرد. از آثار او اعلام التحقیق، و اعلام الجاهل و الزندیق بمراتب ابن الصدیق و لحو قهم بمقامهم الانیق است. وی در سال ۱۱۶۷ - هـ = ۱۷۴۵ میلادی وفات یافت.

### محمد کاکاکی

محمد بن محمد بن احمد سنجاری کاکاکی حنفی قوام الدین فقیه اصولی است به قاهره آمده در جامع ماردین اقامت کرد و فتوی می داد، و درس می گفت تا وقتی که مُرد. از تصانیف او شرح الهدایه است که آن را معراج الدرایه نامید. و عیون المذهب در فروع فقه حنبلی است. و شرح منازل الانوار از نسفی. و بنیان الوصول فی شرح الاصول للبرزوی است. در سال ۷۴۹ -



هـ = ۱۳۴۸ - م وفات یافت. رحمه الله.

### محمد خاورانی

محمد بن محمد خلاطی خاورانی ابوالحسن عالمی سهیم در اغلب علوم بود. نزد زمخشری شاگرد بوده و درس خوانده است. و در حدود ۵۷۱ فوت کرده است. از تصانیف او: نحة الاعراب و شرح مصابیح السنه نبوی، در حدیث است، و آن را التلویح فی شرح المصابیح نامید. و کتاب: الادوات و الشرح والبیان لاربیعین بن ودعان است.

### مولی محمد بن مفتی ابی السعود عمادی

او رحمه الله تولد یافت در حالی که ابر وجودش از عظمت اصالت برق می زد، و صبح حیات او از شرافت ریشه داری می درخشید، و در گهواره از پاکی اصل صحبت می کرد، مانند مرواریدی که از سخاوت بیدریغ دریای منبع خود خبر می دهد. وقتی پدرش برزوبالا و زیبای جوانی و قابلیت و طراوت و لیاقت او را دید، با تمام قوا متوجه او شد، پس بسیاری از مردم با استدلال خود پاکی اصل و ثمر او را تصدیق کردند، و جستجوی و حدس خود را تحقق بخشیدند، مانند جستجو و تحقیق در هلال فرزند بدر که به واقعیت خود (بدر بودن در شب ۱۴) برسد بعدها به مولی محیی الدین فناری پیوست و نزد او به کسب فیض و درس مشغول شد تا اینکه استاد به فضل شاگرد خود شهادت داد و او را ستایش نمود، پس سلطان جهت تربیت و انسجام او در علوم مدرسه قاسم پاشا را با ۵۰ شاگرد به او اعطا کرد، چندی بعد به مدرسه سلطان محمد رحمه الله در جوار ابویوب انصاری منتقل شد، و بعد از آن به یکی از مدارس هشتگانه رفت، و پس از آن به مدرسه سلطان سلیم خان انتقال یافته، بالأخره قاضی دمشق گردید، وقتی به دمشق آمد و آنطور که سزاوار او بود از قاطعیت و شهامت و نهایت پایداری و پشت کار، شغل قضا را تحویل گرفت، و چنانکه متواتر است مردم شهر از طرز کار او راضی و متشکر بودند، با این وصف پس از مدتی بدون جهت از منصب قضا عزل شد. بعد از آن حکم قضاء حلب را دریافت کرد، و قریب يك سال از شغل دور گرفت و منصب نپذیرفت، بالأخره ترس مرگ بر او عارض شد و وفات یافت. و این واقعه در ۹۷۰ اتفاق افتاد. در حالی که ۴۰ سال از عمرش نگذشته بود. وی از نیکمردان زمان و نوادر دوران خود بود، از ناصیه او آثار نجات می درخشید، و به تواریخ آگاه بود. آشنایی کامل به انواع خط داشت، و بسیاری از خطوط گذشتگان را جمع کرده ثروتی بزرگ در این راه خرج نمود، و شخصاً خطی بسیار زیبا و خوش

شیوه داشت، و نیز دارای اطلاع عظیمی بر دستور زبان فارسی و قواعد آن بود، به قدری که شعر فارسی را به بلیغترین وجه می سرود. طاب ثراه.

### ملا محمد شریف شاهوئی

ملا محمد شریف بن مولانا یوسف بن قاضی محمود بن کمال الدین شاهوئی، که نزد پدرش یوسف بن قاضی تلمذ کرد، صاحب تعلیقات مشهوری است. و نیز نزد ملا میرزا ابراهیم همدانی که نام او در خلاصه الاثر از شاگردان ملا احمد مجلی ذکر گردیده است، درس خواند. در مورد ملا ابراهیم گوید: صدر امامان، عالم بزرگ، و مفسر و محدث کبیر، امام معقول و منقول، پیشوای علما و زهاد، و محافظ بر کتاب و سنت، و آماده برای اصلاح امت بود. دو حاشیه بر بیضاوی، و (محاکمات علی الاشارات) ابن سینا دارد. و حاشیه ای بر: تهافت الفلاسفه. و سال ۱۰۷۸ در اطراف یمن فوت کرد. تربتش پاک باد در خلاصه الاثر راجع به او چنین آمده است: ملا محمد شریف ابن ملا یوسف بن قاضی محمود ابن ملا کمال الدین گورانی صدیقی شاهوئی رویسی شافعی پیشوایی از پیشوایان بزرگ بود، او دانشمند و ولی و رهبری در میان افراد علماء تارک دنیا و پرچمدار علوم اسلامی و حامی کتاب و سنت، و ایستاده و آماده برای تحمل بارگران اصلاح جامعه اسلامی بود. دست مرحمت خود را برای کمک به بیچارگان و مسکینان گشوده، و دارای اوراد و اذکار مرتب و مواظب بر روزه و قیام شب و نماز تهجد با صدها اوصاف حمیده دیگر که بشمار نیابند بخاطر اخلاص در عبادت خدا غالباً از مردم دور گرفته و در دین بسیار مستحکم و پابرجا بود. از پدر و دیگر دانشمندان بلادش علوم اخذ کرده آنقدر کوشید تا در علم به مقام بزرگی رسید، و قرآن را با تدریس تفسیر بیضاوی حفظ کرد، تا بکلی در حافظه او جای گرفت و از جمله کسانی که نزد او کسب علم کردند، و در خدمت او ملازم بودند، و اجازه از او دریافتند، و از علمش بهره گرفتند، خداشناس عصر ملا ابراهیم گورانی، و سپس مدنی بود، که در خدمت او کتابهای زیادی در دیار خود خواند، و در مدینه قسمتی از فتح الباری از حافظ ابن حجر عسقلانی در خدمتش قرائت کرد، و به درس از او فرا گرفت و مؤلفاتی دارد، از جمله دو حاشیه بر تفسیر بیضاوی است، یکی از آنها تا آخر سوره کهف و بحث در آن با سعدی محشی. و دیگری تا آخر قرآن و بحث در آن با مظهر کازرونی است. و نیز حاشیه ای بر شرح اشارات طوسی محاکمه بین او و امام فخر رازی، و حاشیه ای بر تهافت الفلاسفه از خواجه زاده رومی، و محاکمه بین او و امام غزالی. در ۱۰۵۵ از راه بغداد به سفر حج رفت، و دو سال تمام مجاور حرمین بود سپس به وطن بازگشت، و باز به حرمین آمد، و مدتی دیگر مجاور بود. آنگاه به یمن

رفت و در آنجا خلقی کثیر از او استفاده علمی کردند، و مقام معظم او را شناختند و چون به مُخا که شهری از توابع یمن است، رسید، زین ابن حجاج او را اجلال و احترام کرد، و از جمله چیزهایی که بین آنان واقع شد، این بود که از او سؤال کرد که در این سفر قصدش کجا است، جواب داد: قصدش قبر است، پس از چند روز از مُخا به تعز رفت، و از آنجا نیز به اب، و در آنجا وفات یافت. و وفاتش در ۲۸ صفر سال ۱۰۸۷- هـ. بود. خدا او را قرین رحمت خود کند.

### محمد کردی صائم

محمد کردی صائم الدهر، شیخ فاضل صالح که نجم از او نام برده و گوید: او از جماعت برادر شهاب الدین عزی بود، و نزد او زیاد درس خواند، سپس فقه را مدارسه کرد، و نزد جماعتی دیگر نیز کسب فیض نمود که از آن جمله شهاب عیناوی است، که بسیار ملازم خدمت او بود مدتی نیز در حضور شیخ شمس الدین میدانی استفاده کرد، و بیشترین قرائت او از انوار بود همواره در حضور مصحف و به تلاوت می پرداخت، و در جامع اموی نیز مجاور بود، جز اینکه او در حجره ای در تقویّه<sup>۱</sup> می خوابید. او در طهارت و نماز و سواسی آشکار داشت، و مجرد بود (همسر نداشت). حکایت شده است که او سه شب در مکه با آب زمزم قوت کرد، و گفت که بعضی از مردم قطعه ای نان به من دادند آن را خوردم آن خاصیت (صبر بر گرسنگی و ریاضت در عبادت و خلوت) از من سلب شد. در اوائل کار در حلقه درس شیخ الاسلام (پدرش) حاضر می گردید. بیش از ۴۰ سال در دمشق سکونت داشت. و بالأخره روز سه شنبه هفتم جمادی الاولی سال ۱۰۱۴ وفات یافت. و در تربت مرج الاحداح خارج باب فرادیس دفن گردید. رحمه الله، انتهی از خلاصه الاثر.

### محمد شهرانی

محمد بن ابی بکر بن سلیمان کردی شهرانی حنفی فاضلی مشهور بوده است. از آثارش الدرّة المضيئة فی شرح کواکب الدرّیه فی مدح خیر البریه، و شرح الطریقه المحمدیه فی الموعظه می باشند. سال ۱۰۶۶ هجری مطابق ۱۶۵۶ میلادی وفات یافت. و بسیار کم اتفاق افتاده است در میان سلسله ای از علماء سلف که پسر مستقیماً از پدر اخذ علم و کسب فیض کند، و با طول نسلها قاعده اینچنین بوده است که فرزندان علما اکثراً نزد دیگران استفاده

۱. تقویه اسم محل می باشد.

درسی نموده و در علم مجاز شده اند و این از رحمت خداست که به هر کس بخواهد اختصاص دهد (اورا از پدر دانشمندش مستفید گرداند)، و خدا دارای فضل بزرگ است. مشهورست که اسمعیل صفوی همان کسی در سال ۹۰۵ هجری اعلان حکومت و سلطنت بر ایران نمود از آن خانواده است، که او اسمعیل بن حیدر بن جنید بن ابراهیم بن سلطان خواجه بن شیخ علی علاءالدین کسی که جدش جامع بین اسمعیل و حیاده است. و علی علاءالدین بن صدرالدین بن صفی الدین است، و به نسبت به سوی صفی الدین... دولت او مسمی به صفویه شد.

### سید محمد مدنی برزنجی

او عالم جلیل شیخ محمد بن شیخ بابار سول برزنجی مشهور است. در کردستان در قریه برزنجه سال ۱۰۴۰ تولد یافت، علوم را از پدرش فرا گرفت، سپس از ملا زیرک و ملا محمد شریف ابن ملا یوسف شاهوئی، و ملا ابراهیم گورانی. از برزنجه به مدینه منوره مهاجرت نمود و در آنجا توقف کرد، و بواسطه وفور علمش ترقی کرده به مقام بلندی دست یافت، و مسلمین از او مستفید شدند، و مفتی مدینه گردید، و مرتب به مردم و طلاب فائده می‌رسانید، و از دریای موج علم خود بیدریغ بر طالبان نثار می‌کرد و در جواب استفتاها فتوی صادر می‌نمود، و احکام اسلام را انتشار می‌داد. که خدایش جزای خیر عطا کند. مؤلفات زیادی بالغ بر ۶۰ مجلد دارد، از آنجمله: الاشاعة فی الاشراف الساعه و از این کتاب نسخه ای در کتابخانه یعقوب سرکیس در بغداد موجود است. و کتاب جانب الغریبی فی مشکلات کتاب ابن العربی که آن را به عربی ترجمه کرد، و سید محمد مظفر برزنجی آن را به زبان فارسی برگردانده است و از آن نسخه ای خطی در کتابخانه راغب پاشا در اسلامبول وجود دارد. و او گوید:

جذعان فخری یشهدان بمجدی	جذع هناقدکان حن لجدی
شان ببرزنجه بمسجدها الذی	موسی و عیسی اسساه بمجد
جدی و عمی امتدفی ایدیهما	اعظم بخارق جذعنا الممتد
من لم یصدق فلیستل من هیهنا	من اهل بلدتنا لیکسب ودی

یعنی: دو شاخه (دو ستون) موجب افتخار من است و به بزرگی من گواهی دهند، یکی ستون اینجا (اشاره به ستون مسجد مدینه) که در فراق جدم ناله کرد. و دومی ستون مسجد برزنجه است همان مسجدی که موسی و عیسی جد و عموی من آن را تأسیس کردند. که در دست جد و عموم ستون امتداد پیدا کرد و چقدر کرامت بزرگی است ستون امتداد یافته، و اگر کسی به آن باور ندارد از اهل برزنجه بپرسد، که همشهری مایند تا محبت مرا بدست آورند.

وی در سال ۱۱۰۳ در مدینه منوره فوت کرد.

اما در سلك الدرر موضوع چنین است: «او در شهر زور شب جمعه ۱۲ ربیع الاول ۱۰۴۰ هـ تولد یافت و در همانجا بزرگ شد و قرآن خواند و تجوید را از پدرش فرا گرفت، و به وسیله او در بقیه علوم وارد شد و اجازه گرفت، و در شهر خود نزد جماعتی درس خواند، از جمله آنان ملا محمد شریف گورانی بود، مدتی هم ملازم حضور خاتم محققان ابراهیم بن حسن گورانی شد و از صحبت او بهره یافت، و طریقت طائفه را از دست صفی احمد قشاشی اخذ کرد، و بر آن سلوک نمود. به همدان و بغداد و دمشق و قسطنطنیه و مصر رفت، و از علماء آنها استفاده برد، در ماردین نیز از احمد سلامی کسب دانش نمود، و در حلب از ابی الوفاعرضی و محمد کواکبی، و در دمشق از عبدالباقی حنبلی و عبدالقادر صوفی، و در بغداد از شیخ مدلیج، و در مصر از محمد بابلی، و شبر املسی و سلطان فراحی، و محمد عنانی، و احمد عجمی، و در حرمین از دانشمندانی که وارد می شدند مانند شیخ اسحق بن جعمان زبیدی، و علی ربیعی، و علی عقیبی قفری، و عیسی جعفری و عبدالملک بحلماسی و غیرهم، سپس در مدینه شریفه سکونت کرد، و مصدر تدریس شد و از سران تدریس در مدینه (مدرسان مشهور) گردید، و تصانیف عجیبه را فراهم آورد. از جمله: انهار السلسبیل فی شرح تفسیر البیضاوی و الاشاعه فی اشرط الساعه و النوافض فی الروافض، و شرحی بر الفیه مصطلح الحدیث و العافیة فی شرح الشافیة که آن را تکمیل نکرد. و خالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح و مفتاح الضعود فی تفسیر اوائل العقود و الضاوی علی صبح فاتحه البیضاوی و رساله ای در مورد بلند خواندن بسم الله... در نماز. او قوت و اقتدار بر جواب مسائل مشکله داشت در کمترین وقت و سهلترین و کوتاهترین و کاملترین لفظ. و بالجمله او از افراد یگانه و نوادر عالم از لحاظ علم و عمل بود. وفاتش غرة محرم سال ۱۱۰۳ اتفاق افتاده در مدینه دفن گردید. خداوند براو ببخشاید. این دانشمند پسرانی بجا گذاشت از آنان کسانی بودند که در مدینه بازمانند، مانند: سید جعفر و غیره، و بعضی به کردستان برگشتند، مانند سید ابراهیم محدث، که به ولایت بابان مراجعه کرد، و در قریه بهره زه رده اقامت نمود و تدریس کرد و فایده رسانید، تا مردم خدا او را رحمت کند، و خاکش پاک و آثارش تابناک باد.

### محمد بن حیدر ملقب به پیرالدین

این محمد اول کسی است از این سلسله که از بلاد ماوراءالنهر (ترکستان) به عراق آمد و در کردستان ساکن شد، و علوم عقلیه را انتشار داد، و علما با احترام او را تلقی کردند، و علوم را

از او اخذ نمودند. او به ترکی جغتائی صحبت می کرد، و چون در کردستان استقرار یافت در شمال اربیل با زنی از عشیرهٔ باشوریه از نسل عبدالله بن عمر ازدواج کرد، و خانواده باشوریه خانوادهٔ اهل علم و فضل و احترام و قدیم ترین اهل علم در عراق بودند، زیرا جد ایشان از زمان عبدالله بن عمر رض به عراق آمده و در آنجا ساکن شد، پس از این دختر با شوری پسری بدنیا آمد که او را حیدر نامیدند به اسم پدرش، و او جد تمام حیادره (حیدرنامهها) است، و ترجمهٔ حیدرین محمد قبلاً آمده است، و او بالاترین علمای عصر خود بود از لحاظ برکت و علم و صلاح و تقوی و دیانت. و نسب محمد بن حیدر پیرالدین به سرور ما حضرت امام موسی کاظم (ع) منتهی می شود. او علم را از پدرش حیدر پیرالدین فرا گرفت، و خود در علوم عقلی ید طولائی پیدا کرد. و تصانیفی دارد از جمله آنها: حاشیه بر اثبات واجب دوانی است. او در تصوف و ولایت ثابت قدم بود، و کرامات و خوارق بزرگی از اولاد و منتسبین آنها نقل می شود. و همانا حیدر پیرالدین علوم را از پدرش سید ابراهیم برهان الدین و او از پدر مرشد کاملش شیخ علی علاء الدین، و او نیز از پدرش که مرشد کاملی بود به نام صدرالدین، و او از پدرش شیخ المشایخ شیخ صفی الدین ابی الفتح اسحق. و او علم تصوف را از شیخ احمد برادر حجة الاسلام ابی حامد غزالی (رضی الله عنهم)، اخذ کردند، او نیز تصوف را از پدر علامه اش شیخ صالح، و او نیز از پدرش علامهٔ مرشد شیخ قطب الدین، او نیز از پدرش علامهٔ حافظ مرشد شیخ صلاح الدین رشید، از پدرش محمد حافظ، از پدر مرشد کامل شیخ عوض از پدرش علامه کبیر فیروزشاه، از پدرش شیخ محمدشاه، از پدر مرشد کاملش شرف شاه از پدرش شیخ محمد، از پدرش شیخ حسن، از پدرش ولی بزرگ شیخ ابراهیم ملقب به ادهم از پدرش شیخ جعفر، از پدرش شیخ محمد، از پدرش شیخ اسمعیل، از پدرش محدث احمد اعرابی، از پدرش محدث حافظ شیخ محمد، از پدرش امام ابی محمد قاسم، از پدرش امام ابی القاسم حمزه، از پدرش امام موسی کاظم (ع)، از پدرش امام جعفر صادق (ع)، از پدرش امام محمد باقر (ع)، از پدرش امام علی زین العابدین (ع)، از پدرش امام سید جوانان بهشتی و نورچشم اهل سنت شهید ابی عبدالله الحسین (ع)، از پدرش سرور و پهلوان لشکر اسلام شیرخدای غالب علی بن ابیطالب (ع) امیر المؤمنین چهارمین و خاتم خلفاء راشدین (رض) از سیدمرسلین و افضل عالمین سرعمر او حضرت محمد مصطفی رسول الله و خاتم انبیاء والمرسلین، و مبعوث به عنوان رحمة للعالمین، درود خدا بر او و بر همهٔ برادرانش از پیغمبران مرسل و نامرسل و خانواده و دوستان او تا روز قیامت باد، درودی که ما را از شر نفس و شیطان و فتنهٔ آخر زمان و بلای ناگهان عارضه بر انسان، حفظ کند. و همچنین سلام تمام ما تا روز جزا بر همهٔ آنان باد. و آخرین دعای

ما این است که سہاس و ستایش فقط سزاوار پروردگار جهانیان است.

### شیخ محمد نودھی

او شیخ بزرگ و مرشد کامل و نجیب شیخ محمدابن شیخ علی وندرینی بن شیخ بابارسول بزرگ رحمہم اللہ تعالیٰ است. صاحب ترجمہ از عبادت کنندگان تارک دنیا و پرهیزگار و دانشمند بوده است، و نیز در طریقہ قادریہ مرشدی بزرگ و از بزرگترین مشایخ برزنجیہ در عصر خود. و خلق زیادی از ارشاد و تربیت معنوی او بهره مند شدند، و از قوت تأثیر صحبت و اثر انفاس شریفہ اش بین مردم بہ کبریت احمر مشہور شد. نزد پدرش شیخ علی و اساتید قصبہ قہ لاچوالان درس خواند و بہ تحصیل مشغول شد تا در علم سرآمد شدہ و بہ نہایت رسید. بعد بہ محل خود بازگشت، و چندی بعد بہ قریہ نودی نقل مکان نمود و آنجا را محل ارشاد و خدمات دینی و تربیت مریدان خود ساخت و بہ بغداد سفر کرد، و بہ حضور شیخ محمدصادق بغدادی شتافت، و از مصاحبت او استفادہ بسیار نمود، و حج بیت اللہ را انجام داد، و حضرت رسول (ص) را زیارت نمود. شیخ محمد نودھی خلفاء زیادی بجا گذاشت، ازجملہ آنها: شیخ عبداللہ سویدلہئی، و شیخ حسن خورخورہئی مشہور بہ شیخ حسن مولان آبادی. و باز ازجملہ خلفاء اودو شیخ کامل و دو پسر بزرگوار او شیخ اسمعیل و شیخ حسن بودند. زیرا او ۵ پسر داشت: و آنان شیخ بایزید، یا اسمعیل، و شیخ حسن، و شیخ احمد غزائی، و شیخ محمد میرہ سور، و شیخ علی بودند. شیخ اسمعیل و حسن نزد خود او تربیت شدند، و ایشان را خلیفہ خود کرد، و ہردو از اہل ارشاد شدند، ولی ایشان بعد از وفات پدرشان بشیخ احمد احسانی پیوستند کہ بہ بغداد آمدہ بود و برای ارشاد در بغداد سکونت گزیدہ بود. بالآخرہ صاحب ترجمہ (شیخ محمد نودھی) در سال ۱۱۲۶ بہ رحمت خدا پیوست<sup>۱</sup>. رحمہ اللہ تعالیٰ.

### ملا محمد مشہور بہ ابن الحاج

عالم علامہ بزرگوار و فاضل اصیل نامدار ملا محمدابن الحاج حسن از اہل قریہ سنجوی از ناحیہ آلان در قریہ مذکورہ متولد شدہ بعد از تمیز بہ تحصیل وارد شدہ با جدیت و کوشش تمام انواع علوم عقلیہ و نقلیہ را فرا گرفته و دانشمندی صرفی و نحوی و از اہل بلاغہ و

۱. چنین پندارم کہ پدرش شیخ علی در سال ۱۰۱۸ متولد شدہ و در ۱۰۸۰ فوت کردہ است، و با این حساب تولد شیخ محمد نودھی در حوالی ۱۰۴۰ ہجری قمری بودہ است.

اصول و فقه و حدیث و تاریخ گردید، و درست نمی‌دانم که آیا نزد علماء قه‌لاچوالان درس خوانده است یا نه؟ و معلوم نزد من این است: موقعی فارغ التحصیل شد و به مسقط الراس خود سنجوی برگشت. مدتی در آنجا به طلاب درس گفت. سپس آنجا را ترك کرده به قریه‌هه زارمیرد واقع در نزدیکی سلیمانیه رفت، و در آنجا پایدار ماند و استقرار یافت، و پرچم تدریس برافراشت، و طلاب زیرک فراوان در اطراف او جمع شدند. امثال: ملاعبدالله بیتوشی، و شیخ معروف نودهی که خداوند هر دو را قرین رحمت فرماید. و خداوند او را بر افاده علوم و تألیفات موفق فرمود. که همانا از او تألیفات ارزنده و سودمند و تعلیقات مفیده با اختلاف کتب علمیه بجا مانده است. از تألیفات او کتابی است مسمی به رفع الخفا فی شرح ذات الشفا فی سیره رسول المصطفی (ص) و آن کتابی است که در نوع و موضوع خودیکتاویبی نظیر است و کتابی بسان آن هنوز نساخته و تألیف نشده است، با حجم قریب ۵۰۰ صفحه. و دیگر منظومه فی المحاسن النبویه مسماة به نظم محاسن الفرر. دیگر شرح او بر منظومه قبلی. دیگر حاشیه مدونه او بر کتاب بهجة المرضیه فی شرح الالفیه که نزد طلاب مشهور به سیوطی است. دیگر رساله‌ای است مسماة به ایقاد الضرام علی من لم یوقع طلاق العوام. و دیگر دو رساله کبری و صغری در معنی اکراه شرعی. دیگر رساله‌ای در نکاح متعه. دیگر رساله‌ای در بیان مقصود و ممدود، که باب اول آن را به نظم آورده است، و سپس مانعی موجب تعطیل کارش شده است (نظم آن ناتمام ماند)، ولی نثر را کامل فرمود. در مدح او شاعری به فارسی گفته است «ملا محمد آنکه ز دریای علم خویش، گوش زمانه پر ز در شاهوار کرد، ذکری چو ذکر او نبود در هزار ذکر، مردی چو شخص او نبود در هزار مرد» بالأخره آن دانشمند بی‌مانند در قریه هزار مرد وفات یافت، اما تاریخ ولادت و وفات او نزد من (مؤلف) مجهول است. فقط به قرینه تدریس او به بعضی مردم معلوم التاریخ مانند شیخ حسن ابن شیخ محمد نودهی متولد ۱۰۸۰ آشکار می‌شود که وفات او در حدود ۱۱۰۰ اتفاق افتاده است<sup>۱</sup>. رحمه الله تعالی.

### محمد سلیم اردلانی

در کتاب منهل الاولیا می‌گوید: شیخ عالم فاضل زاهد و اراع محمد سلیم از ولایت خود

۱. ابن الحاج قصائد و اشعاری به زبان کردی دارد که بعضی از آنها گردآوری شده است، چنانکه منظومه‌ای کردی به عنوان مهدی‌نامه دارد که مجمع علمی کردی آن را پس از تحقیق چاپ و منتشر کرده است. علی قره‌داغی.



اردلان به موصل آمد، و با شیخ محمود جزری ملاقات کرد، و با او رساله‌ای از شیخ مصطفی زیارتی از افاضل علمای اکراد همراه بود، و اجازه نامه علم را از علامه صبغة الله بزرگ حیدری گرفت، کتابی به نزد محمد امین طبیب آورد که آن را نزد شیخ مصطفی خوانده بود، موقعی که در موصل بود، می خواست معالجه چشم درد خود را بکند، محمد امین طبیب آن را مداوا کرد. نوعی خواری به او دست داد و هوای موصل به مزاج او خوش آمد، لذا آنجا توطن کرد، او در منطقه خود کتب مقدماتی علم را خوانده بود و صرف و نحو و فقه و فرائض را خوب می دانست، و عده ای از طلاب نزد او به تحصیل پرداختند، و به موازات آن خود نیز نزد بعضی از استادان موصل درس می خواند و اطلاعی وسیع به حدیث و تفسیر پیدا کرد و در انواع علوم شرعی ماهر شد، و زهد و تقوی و فضائل فراوان در وجود او جمع گردید، بطوری که پادشاهان و بزرگان با اعتقاد کامل قصد ملازمت او کردند، و او به مواعظ مختلفه گوش آنها را نواخت و قلب ایشان را نورانی و چشم آنان را بیدار نمود، و در طریق اجرای امر خدا از لومه لائمان بیمی نداشت، و آمرانه و سخت و بی نظرانه موعظه می فرمود. از شبهات دوری میجست، و خلعت و جایزه را از کسی نمی گرفت، جز وقتی که حلال بودن آن در نظرش محقق بود. و از ابتدای ورود به موصل تا آخر در جامع عمری سکونت داشت، و مردم نسبت به او اعتقادی تمام داشتند، و نام و یاد او در اطراف و جوانب و اکثر مجامع و مجالس سائر و دائر بود. رساله‌ها و نامه‌هایی برای او وارد می شد، و خلاصه خود را وقف و آماده احتیاجات مردم کرده بود. و محمد امین ابن خیر الله<sup>۱</sup> عمری مؤلف کتاب منهل الاولیاء گوید: در اوائل جوانی مقدار زیادی صرف و نحو و فقه شافعی را پیش او خواندم، و برای روایت حدیث از مسلم و بخاری و بقیة السنتة اجازه داد، و در مصابیح و مشکات نیز اجازه روایت مرحمت فرمود. و در این هنگام سنش قریب ۷۰ سال بود. و در ذیل منهل این نص عبارت اوست: الشیخ محمد سلیم اردلانی منسوب به اردلان. و در در المکنون در حوادث سال ۱۲۰۳ این عبارت آمده است: فقیه زاهد و اراع شیخ محمد سلیم اردلانی نزیل

۱. در ۱۱۵۰ هجری = ۱۷۳۰ میلادی متولد و در ۱۲۰۳ هـ = ۱۷۸۳ میلادی وفات یافت. اول از پدرش علم آموخت سپس از ملا محمد سلیم اردلانی، و از ملا درویش عقراوی، و ملا علی سنوسنی، و ملا جرجیس اربیلی. بعد در ۱۱۷۴ به ماوران آمده علوم عقلیه و نقلیه را از علماء حیدریه فرا گرفت. و در ۱۱۷۸ به بغداد سفر کرد، و نزد علامه صبغة الله کبیر و فرزندش ملا عیسی کسب فیض کرد بعد به موصل برگشت، و به تدریس و تألیف پرداخت و بیش از ۳۰ جلد نثر و نظم آثار دارد. نقل از کتاب ترجمه عبدالله البیتوشی شیخ محمد خال. و صبغة الله قبل از این تاریخ از ماوران به بغداد انتقال یافته در آنجا سکونت گزید، و چندی بعد بماوران برگشت و ایضاً به بغداد آمد و در آنجا متوطن شد. و در ۱۱۸۷ هجری در بغداد به رحمت حق پیوست. رحمه الله تعالی.

موصل در موصل وفات یافت و در مدرسهٔ عمریه مدتی دراز ساکن بود، او زاهد و روزه‌دار بود، حق می‌گفت و در راه فرمان خدا از ملامت ملامتگران نمی‌ترسید و صاحب ۱۰۰۰ جلد کتاب بود که آن را بر اهل علم وقف کرد. و چون حاج زکریای تاجر مدرسه‌اش را تعمیر نمود به آنجا رفت و کتابهای خود را آنجا برد، و در آنجا باقی ماند و در ۱۲۰۳ فوت کرد.

### محمد شهیر به ملاچلی

محمد شهیر به ملاچلی کردی قاضی القضاة شام محقق زمان و استاد استادان و رئیس نوابغ جهان در بلاد خود از جمعی محققان اخذ علم کرد، سپس داخل روم شد و اطراف روم پراز شهرت او گردید، و طلاب زیرک با دیدن او و استفاده از محضر شریفش امیدشان برآورده می‌شد، و عده‌ای از علماء نجیب قریب ۷۰ نفر نزد او مشغول کسب فیض گردیدند. و ۱۰۰۰ نفر از علمای روم و رؤسا و بزرگان آنان از علم و برکات او مستفید شدند که بزرگترین آنان استاد من مرحوم شیخ محمد عزتی قاضی عسکر، و مولی صالح مشهور به اسحق بود، که ذکر هردو گذشت. سپس آنان در مدارس معتبره مدرس شدند. و نفایس التالیف از تألیفات اوست، و من بر کتابی از او اطلاع یافته‌ام که آن را انموذج نامیده است، و در آن ۷ بحث از ۷ علم آورده است که از تحقیق روشنگر او ابهامات آن علوم روشن و نمایان گردیده است. و این تسمیه مسبوق به شمس فناری است، زیرا او نیز کتابی به نام انموذج تألیف کرده است و ۱۲۰ علم در آن گنجانیده و ذکر کرده است. و پس از او جلال دوانی کتابی به همین نام ساخت، که در آن ۱۰ مبحث از ۱۰ علم را ذکر کرده است. و نیز صاحب ترجمه غیر از آنانکه گفته شد، تألیفات دیگری داشته، بویژه در تفسیر و متعلقات آن نیز توانایی کامل داشته است، بعد از استاد من عزتی نامبرده در بالا منصب قضاء شام را گرفت. در غرة رجب ۱۰۶۵ در همین سمت بود و در ۱۰۶۶ فوت کرد. و در مقبرهٔ سنائیة دفن شد. و کتاب تدقیق و تحقیق بین اهل شرع و اهل طریق از اوست.

### محمد کُردی

محمد بن سلیمان کردی<sup>۱</sup> مدنی شافعی فقیهی سهیم در علوم عقلیه و نقلیه بود. در دمشق

۱. درحاشیه شیروانی بر تحفهٔ ابن حجر آمده است: کُردی به کاف فارسی یعنی گردی نسبت است به عشیره کردیه که از محلی مشهور به گردی به فتح گ فارسی از توابع استان اربیل ارتحال و کوچ کرده‌اند.

تولد یافت و در مدینه رشد کرد. و در ۱۶ ربیع الاول وفات یافت. رحمه الله تعالی. از تصانیف او حواشی مدنیّه بر شرح مقدمه حضرتیه از ابن حجر هیتمی در فروع فقه شافعی و الفتاوی و جالیة الهمم و التوانی عن السّاعی لقضاء حوائج الانسان و الثغر البسام عن معانی الصور اللتی یزوج فیها الحکام و عقود الدرر در بیان مصطلحات تحفة ابن حجر. او در سنه ۱۱۲۷ تولد یافته در ۱۱۹۴ وفات یافت رحمه الله تعالی.

### محمد برزنجی

محمد شریف برزنجی مدنی شافعی فاضل بوده است. از آثارش عدّة الانسان لمعرفة مداخل الشیطان است که در ۱۱۳۴ از آن فراغت یافت. و در همین سال که مطابق ۱۷۲۲ میلادی بود، دعوت حق را لبیک گفت.

### محمد بن ابراهیم بن حسن

محمد بن ابراهیم بن حسن بن شهاب الدین کردی شهرزوری مدنی شهیر به گورانی ابوطاهر فقیه، در مدینه تولد یافت، و بعدها یکی از علماء عالیقدر مذهب شافعیه گردیده مدتی متولی افتاء شافعیه (مفتی شافعی مذهبیان) بود. از آثارش: منتخب کنز العمال فی سنن الاقوال از متقی هندی است در مجلدات بزرگ. و مختصر شواهد الرضی از بغدادی. و در ۱۰۸۰ هـ - متولد شد و در ۱۱۴۵ هـ = ۱۷۳۳ م وفات یافت.

### محمد صهرانی

محمد بن حسین صهرانی دانشمندی منطقی بود، از آثارش: الفصول فی المنطق است که در ۱۱۰۴ از تألیف آن فراغت یافته است، که با ۱۶۹۳ مطابقت دارد.

### محمد شروانی

محمد بن شهاب الدین شیروانی حنفی شمس الدین منطقی و اصولی و اهل جدل و بیان بوده است از آثارش حاشیه بر شرح عضد، و حاشیه بر منتهی السؤل و الاصل فی علمی الاصول و الجدل و حاشیه بر شرح سید از مفتاح العلوم سکاکی و حاشیه بر قطب در منطق. در سال ۹۸۲ هـ - ۱۴۸۷ م وفات یافت.

### محمد محیی الدین ابن شیخ حسن

او شیخ فاضل و مرشد کامل محمدملقب به محیی الدین اول ساکن قریه قوله در سال ۱۱۳۳ متولد شد، و بعدها از اکابر علماء زمان گردید. علوم را آموخت و تمام کرد و داخل طریقت شده بردست عمویش شیخ اسمعیل ولیانی تربیت یافت، و بر اثر استعداد و لیاقت ذاتی پس از اندک مدتی در علم و رشد معنوی به حد کمال رسیده به تدریس و ارشاد و افاده شروع نمود، و از قریه قوله به شهر کرکوک رفت و در آنجا استقرار یافت، و مؤلفات بسیاری دارد. از آن جمله: مجمع الجواهر، و اصلاح النفوس، و کشف الکروب، و جامع الفوائد، و السیف القاطع، است. و از کتاب اخیر نسخه‌ای ناقص به خط مؤلف در مکتبه ملامحمد افندی ابن حاج ملامصطفی کُرد در سلیمانیه باقی مانده است در ۱۲۴ صفحه به سال ۱۱۶۵ آن را تألیف کرده است، و تاریخ انتقال او از قریه قول به شهر کرکوک ۱۱۷۹ هجری بود و در ۱۱۹۵ وفات یافته است. و طبق نوشته شیخ محمد خال در مقبره امام قاسم مدفون است. و مشهور آن است که در مقبره خاصی در داخل مقبره عام دفن شد در قبه‌ای که به قبر شیخ محیی الدین معروف است. رحمه الله تعالی.

### محمد اسعد صاحب

محمد اسعدبن محمود ملقب به صاحب کُردی شهرزوری و بعدها دمشقی معروف به ابن صاحب از مشایخ طریقه نقشبندیه در دمشق متولد شد، از آثار او بغیة الواجد فی مکتوبات حضرت مولانا خالد، و الفیوضات الخالدیه و المناقب الصالحیه، و نورالهدایة والعرفان فی اسرار الرأیة و التوجّه و ختم الخواجگان، و الجواهر المکتونة الانیقه فی آداب الذکر والطریقه، می باشند. و در سال ۱۲۴۲ وفات یافت. خداوند بزرگ او را رحمت کند.

### محمد بن عبدالله آمدی

محمد بن عبدالله آمدی ملقب به برخیا طیب، ادیب بود. از تصانیفش: الاصفیه فی کلیات الطیبه و مختصر الانموذج لامیرجنبی فی الطب، است. در ۱۰۹۰ متولد و در ۱۱۸۰ هـ = ۱۷۶۶ م وفات یافت. رحمه الله.

### محمد بن عبدالله آمدی

محمد بن عبدالله آمدی معروف به قیاسی و در جمع طلاب معروف به شریفی دانشمندی

منطقی بوده است. از آثارش: سیف الناطق فی علم المنطق، است، که در سنه ۱۱۷۵ هـ از تألیف آن فراغت یافته است.

### محمد بن عبدالله آمدی

محمد بن عبدالله آمدی شهیر به هیسلی زاده محدث و اصولی بوده است، به قسطنطنیه آمده در آنجا زمانی درس خواند و به شهر خود بازگشت و در بین راه مُرد. از آثار او حاشیه ای بر شرح نخبه الفکر، در اصول حدیث است. بالاخره به سال ۱۰۹۷ هجری مطابق ۱۶۸۶ میلادی به رحمت خدا ملحق گردید. رحمه الله.

### محمد بن عبدالله کردی

محمد بن عبدالله کردی شهرزوری شافعی نزیل بروسه بود و به کُردی افندی معروف است فاضلی بود که در بعضی علوم مشارک و بهره وافر داشت. از آثار او حاشیه بر تعلیقات عصام است، و حاشیه بر شرح آداب، و شرح طریقت محمدیه، و شرح الکواکب الدرّیه و فوائح المسکّیه، است. در سال ۱۰۸۴ هجری مطابق ۱۶۷۳ - م وفات یافت.

### محمد بن عثمان ماردینی

محمد بن عثمان بن علی ماردینی و سپس حلبی شافعی شمس الدین فقیه، اصولی و محدث بود، که بعد از رجوعش از حج در بدر فوت کرد. در حالی که سنش از ۵۰ تجاوز کرده بود. از تصانیف او: شرح منهاج، در ۴ جلد. و شرح ورقات در اصول فقه. و حاشیه ای بر جامع الصحیح بخاری در ۳ جلد، می باشد. بالاخره در ۸۷۱ هجری مطابق ۱۴۶۷ میلادی دارفانی را وداع گفت.

### محمد وسیم کبیر

علامه بسیار دانا و تیزفهم محمد وسیم بن احمد بن مصطفی تختی شافعی کُردی مردوخی در قریه تخته از توابع سنندج متولد شده با پدرش مدتی به عراق رفت، و علم را از یحیی بن فخری افندی موصلی اخذ کرد، و نیز از شیخ محمد خاموری مفتی بغداد، و از سید احمد مصری و غیره استفاده فراوان کرد تا بالاخره در علوم کامل و ماهر شد و به ولایت بابان برگشت و در قصبه قهلاجوالان اقامت گزید، و تدریس کرد و فایده رسانید، تا اینکه به وسیله طاعون شهید

شد، و تاریخ شهادت او شوال ۱۱۷۱ هجری بوده است. رحمه الله. از تألیفات او سنن الصلاة می باشد.

### محمد بن آدم

شیخ علامه نابغه دهر و نادره عصر محمد بن آدم بن عبدالله (بالکی) در قریه روست واقع در شمال فرمانداری چومان در سال ۱۱۶۴ متولد شد، و این گفته را نوشته است که ابن آدم به خط خودش در کتاب سلسله الذهب در ۱۲۳۴ ذکر کرده است، تأیید می کند و در این نوشته آمده است که در این موقع (وقت تحریر آن کتاب) عمرش ۷۰ سال بوده است صاحب ترجمه در قریه نامبرده رشد کرد، و نزد پدرش درس خواند که او نیز عالمی بزرگ بود، و حواشی و تعلیقات متفرقه بر بعضی از کتب دارد، سپس نزد علامه ملا محمد ابن ملا عبدالله بایزیدی تلمیذ صیغه الله افندی کبیر بن ابراهیم حیدری درس خواند، همان استادی که غالب اجازات علماء عراق به او مربوط می شود یا به پدران او، و یا کسانی که از آنان پائین تر بوده اند. رحمه الله تعالی بفضل الواسع العمیم. و در رساله ای از مؤلفات ابن آدم که به خط خود نوشته است اظهار نموده که او سختی هائی در دنیا قبول کرد، تا به تحصیل و تکمیل علم و موفقیت کامل در آن و تألیفاتش گردید، وقتی به سن ۳۰ سالگی رسید، علوم (معلوم و مهم) را تمام کرد، تا آنجا که مردم به تحصیل و اجازه گرفتن در آن عادت داشتند. ابن آدم دوستار سفر و جایجا شدن برای تحصیل علوم بود، بعد به ساوجبلاغ مهاباد در سال ۱۱۹۲ مسافرت کرد برای آموختن فارسی، و آن را آموخت، سپس به وطن برگشت، و در قصبه رواندوز در عهد امیر محمد پاشا ساکن شد، و او را به سمت مدرس تعیین نمود، و تعظیم و تکریم فراوان کرد، پس به تدریس و تألیف پرداخت و جمع کثیری از فضلاء و زیرکان نزد او درس خوانده استفاده کردند، از جمله: مولانا خالد نقشبندی و مولانا محمد خطی که از طرف خود او را به تدریس گماشت (در مدرسه محمد پاشا)، و بسیاری از علما از دست او اجازه گرفتند، از جمله علامه ملا علی الوسانی، علامه عبدالله گلالی کردی. رحمه الله تعالی. و عصر ابن آدم عصر علمای نوابغ بودند، مانند: شیخ معروف نودهی، شیخ عبدالله خریانی، ملا عبدالله بیتوشی، ملا عبدالرحمن کاک الجلی ابن ملا عبدالله جلی. و دیگر علما و فضلاء که خدا مقام همه را بلند گرداند. و مولانا محمد بن آدم ۱۲ پسر داشت که بعضی از آنان در علم تبحر حاصل کردند: مثل ملا احمد جد اکبر ملاویسی که در قریه روست بوده است. او تألیفاتش را در قریه روست نوشته که همه آنها در مرز فصاحت و کمال است، و افکار عالیّه او در فراوانی نیروی کیاست و هوشمندیش درخشان می باشد. تألیفات او در علوم

عقلی و نقلی در حدود ۱۰۰ تألیف است، از آن جمله شرح اثبات الواجب فی علم الکلام، مرآت المأمول فی المنطق. و میقات المعقول فی شرح مرآة المأمول. و حواشی او بر حاشیه عبدالحکیم بن شمس الدین هندی سیالکوتی بر شرح شمسی در منطق و تعلیقاتش بر چغمین از قاضی زاده رومی، و حاشیه بر اشکال التأسیس در هندسه. و شرح خلاصة الحساب از بهاء الدین عاملی، و حاشیه بر شرح روزنامه التقویم و تشریح السیارات و مفتاح المغیب فی العمل بریع المجیب و تذکرة الاحباب فی العمل بالاسطرلاب و شرح زیج الغ بیک و مصباح الحافیه فی شرح نظم الکافیة، از شیخ معروف نودهی و تعلیقات بر شرح سیوطی بر الفیه بن مالک و تعلیقات بر حاشیه عصام الدین برجامی و تعلیقات بر چاربردی بر شافیه و شرح منهاج الیضاوی در اصول فقه و حاشیه بر کشاف و حاشیه بر حاشیه ابن قاسم بر جمع الجوامع و شرح رساله الحساب بهاء الدین عاملی و شرح فرائض المنهج و کتابی در وضع و بیان و آداب و مشکاة المنقول در ۴ علم (نحو و صرف و عروض و منطق) که آن را در سال ۱۲۰۵ تألیف کرده است، و کتابهای دیگر و بالآخره در ۱۲۶۰ وفات یافت. رحمه الله.

### محمد شقلاوی

محمد بن ابی بکر شافعی شقلاوی کردی نزیل دمشق، شیخ فاضل و فقیه صالح و خاشع و عابد و پرهیزگار و پاک و پارسا و دارای علم و هنر فراوان بود. بویژه در معقولات تبحر داشت، درس خواند و ترقی کرد، و در دمشق ملازم خدمت شیخعلی طاغستانی که او هم تازه به دمشق وارد شده بود، گردید، در مدرسه وزیر سلیمان پاشای معظم تدریس کرد، و امامت محراب شافعی را در جامع کبیر اموی تا هنگام مرگ برعهده داشت، بر عبادات مواظب و بر تنگدستی شاکر و صابر، و به قدری در دین محکم بود که پیاده به حج رفت، و پیاده نیز بازگشت. وفاتش روز دوشنبه غره ربیع الاول سال ۸۰ هجری اتفاق افتاد و در صالحیه دفن شد. خدا او را رحمت کند.

### محمد عمادی

محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمان عمادی معروف به عمادی حنفی دمشقی که شرح برادرش علی عمادی، و نیز شرح حال پسرش حامد عمادی در صفحات قبلی آمده است. (صاحب ترجمه) رئیس شام و دانشمندترین فقیه و فاضل و رئیسی بزرگ و باوقار و عالمی محتشم و ادیبی بلندقدر و بسیار بافراست و کامل بود. در دمشق به سال ۱۰۷۵ متولد شده و تحت نظر برادرش مولی علی عمادی مفتی، بزرگ شد، او چهارساله بود که پدر را از دست داد

اما در رفاه و امنیت رشد کرد، و قرآن را ختم نموده به طلب علم اشتغال ورزید. پس حدیث را از شیخ ابوالموهَب حنبلی اخذ کرد و فقه و نحو و معانی و بیان را از شیخ ابراهیم، و شیخ عثمان قطان و شیخ نجم الدین فرضی و شیخ عبدالله عجلونی نزیل دمشق فرا گرفت، و شیخ یحیی شای مغربی او را اجازه داد، و نیز از شیخ اسمعیل خلوتی حائک مفتی استفاده کرد. همچنین در حضور علاء الدین حصکفی مفتی و شیخ محمد بن سلیمان مغربی استفاده نمود، تا در فنون استاد شد و برتری یافت و پیشرفت کرد، و علم و فضل او آشکار گشت و مشهور شد، و مرتبت او بالا گرفت، و تدریس سلیمانیه را در میدان اخضر بعد از وفات برادرش تولیت کرد. سپس منصب افتاء (مفتی گری) حنفیه را در دمشق در آغاز سال ۱۱۲۱ هـ. بر عهده گرفت، پس با همتی عالی و نفسی فرشته مانند بریاست و احترام به امور اهل علم قیام و با اهتمام تمام این شغل را انجام داد، در سلیمانیه کتاب هدایه را تدریس کرد، و صدارت دمشق بر او مقرر شد. و او دارای رخساره ای خوشمنظر و هیكلی زیبا بود که چشم را از زیبایی پر می کرد، و در نظم و نثر به سرحد کمال رسید و شعر بلند و تازه می سرود، وقتی شعر می گفت، تصویری کردی که گردن بند جواهر را منظم می کند، و وقتی نثر می نوشت و می خواند با جواهر کلمات خویش نوشته را زینت می داد. او دارای مرتبتی بزرگ بود و نزد حکام، و وزراء و قاضیان شفاعتش مورد قبول بود. دست باز و جداً با سخاوت بود. یکی از ستایشگرانش در مورد او گوید:

يَدُ الْعِمَادِي سَمَاءٌ مُمَطَّرٌ وَ يَدَاكَ عِبَادُ أَرْضِ تَرَاهَا تَطْلُبُ الْمَطْرَ

یعنی: دست عمادی چون آسمان بارنده و دست، همه مردم روی زمین مانند زمینی است که می بینی طالب باران است.

و اشعار فراوان دارد که کمال غزی در دیوانی آنها را مدون کرده است مردم بسیار او را دوست داشتند، و با اعتقاد کامل محبت او را رعایت می کردند. مؤلفاتی سودمند دارد که از آن جمله: شرح او بر دلائل الخیرات، شرح او بر حزب البحر شاذلی، شرح بر اطبیب النشرفی قرائات العشر و ترجمه احوال رجال طریقه شاذلیه، و شرح بر جزری، و دیوان خطیب، و نیز با خط زیبا و شیوای خود مجموعه های علمی و ادبی را گرد آورده است و غالب مؤلفات استادش شیخ عبدالغنی نابلسی را با خط خود به بیاض در آورده است. تولد او در دمشق و در ماه شعبان ۱۰۸۰ هـ. بوده است و در شب جمعه ۱۸ ذیحجه الحرام ۱۱۳۱ وفات یافت. در ساعت فوتش بارانی عظیم باریدن گرفت، و تا خاتمه غسل و تکفین او روز جمعه ادامه داشت. و در قبرستان غربا در مرج الدحداح به خاک سپرده شد. و شمس محمد غزی عامری روز وفات او را به قول شیخ نجم الدین بن اسرائیل تمثیل زده است و مجسم نموده:



بکت السماء علیه ساعة موته بمدامع كاللؤلؤ المنثور  
 وكأنها فرحت بمصعد روحه لماسمت و تعلقت بالنور  
 اوليس دمع الغيث يهمی بارداً وكذا تكون مدامع السرور  
 یعنی: آسمان در حال مرگش براو گریه کرد با اشکهایی مثل مرواریدهای پراکنده. تو گویی که  
 آسمان به بالا رفتن روح او شادی کرد هنگامی که بلند شد و خود را به نور رحمت حق متعلق  
 ساخت. آیا باران اشک سرد نریخت که همان به اشکهای شادی تبدیل شد؟

### محمد گورانی

ابوالظاهرین ابراهیم ابن حسن مدنی شافعی شهیر به گورانی شیخ امام علامه و محقق  
 دقیق و فقیه با فراست و کیاست جمال الدین در ۱۱ رجب سال ۱۰۸۱ در مدینه منوره بدنیا آمد و در  
 آغوش تربیت و تحت توجه پدرش بزرگ شد، و پس از ختم قرآن و کتب اخلاقی مقدماتی به  
 جستجوی علم شروع نموده نزد پدر شماری از علوم را فرا گرفت، و از سید محمد بن بابار رسول،  
 و ابی الاسرار حسن بن علی عجمی، و محدث حجاز محمد بن محمد بن سلیمان مغربی، و جمال  
 عبدالله بن سالم بصری، و شهاب بن احمد بن محمد نخلی و دیگران نیز درک فیض و کسب علم  
 نمود، و مهارت یافت و در علم به ذکا و نجابت مشهور شد، و درس زیاد داشت و طلبه از او  
 بهره مند گردیدند. و مدتی در مدینه افتاء پیروان شافعی را بر عهده داشت. و تألیفاتی نیز دارد،  
 از جمله اختصار شرح شواهد رضی از بغدادی و ترجمه شیخ محمد بن عبدالرحمن غزی عامری  
 از کتاب خود مسمی به لطائف المنه گفته است: در خانه اش او را زیارت کردم و از نزدیک دیانت  
 و تواضع و بی تکبری او را مشاهده کردم صفات عالیّه او را در هیچ یک از استادان خود ندیده ام،  
 جز ملا الیاس از کشور یمن. و او عالمی شایسته و درستکار و فقیه بود. وفاتش در ۹ رمضان  
 ۱۱۴۵ هجری اتفاق افتاد، و در بقیع دفن شد، خدا او را رحمت کند و به منت و احسان خود  
 خاکش را پاک دارد.

### محمد سعید گورانی

محمد سعید بن ابراهیم بن محمد ابی الظاهر بن ملا ابراهیم گورانی مدنی شافعی که او  
 حفید ملا ابراهیم سابق الذکر است، و استاد فاضل و صالح و نجیب و بلند قدر در علوم. در ۱۲  
 شعبان ۱۱۳۴ در مدینه منوره متولد شد و در همانجا رشد کرد، و قرآن را ختم نموده به جستجوی  
 علم پرداخت، و از پدرش و شیخ عبدالرحمن جامی و فقیه محمد بن سلیمان کردی علم اخذ

کرد. او مردی اهل کلام بود، و در روضه مطهره حضرت بعد از پدرش تدریس می نمود، و در ۱۹ شعبان ۱۱۹۶ فوت کرد. خداوند رحیم او را ببخشد.

### محمد خطّی

او عالم بسیار دان و دانشمند ارجمند و نابغه خردمند استاد علمای بزرگ و پیشوای محققان سترگ بوده است. ابراهیم فصیح حیدری در کتاب عنوان المجد می گوید: محمد خطّی کردی از اعظم علمای عراق بود، و مردم بسیار از برکات وجود او بهره مند شدند. او بسیار پرهیزگار و درستکار و دریا بنده معانی دقیق بود، و علماء مشهور از او استفاده کردند از آن جمله: استاد علامه: ولی احمد گلّالی، و استاد علامه زاهد ابراهیم رمکی و غیر آنان از علماء مشهور. باید دانست او خود علم را از عده ای مشاهیر اخذ کرد، از جمله: علامه مشهور در جهان مولانا محمد بن آدم، علامه ابوبکر میررستمی و دیگران، و بالأخره علوم نهایی را نزد علامه تیزفهم شیخ عبدالرحمن روزبهانی کامل کرد. او تشریح الافلاک را شرح کرده برای استاد فرستاد، و استاد آن را پسندیده در نهایت زیبایی و شیوایی یافت و تقریظ فرمود. او نسبت به من (فصیح حیدری) بواسطه حقوق قدیم که در بین ما بود بسیار لطف و محبت داشت. او تعلیقاتی دقیق بر بعضی کتب معقوله دارد. و رساله عجیبه در مسأله علم در علم کلام دارد، خداوند او را رحمت کند. او در تمام علوم عقلیه و نقلیه تبهر کامل داشت، و مسافران از هر طرف با امیدواری تمام برای حل مسائل علمی و فقهی به حضور او می آمدند. تاریخ ولادت و وفات او در دست نیست و بر ما مجهول می باشد.

### محمد روزبهانی

او عالم فاضل محمد بن مولانا عبدالرحمن روزبهانی در بغداد زیر توجه و تربیت پدر علامه اش بزرگ شد، و در اندک مدتی مراحل مقدماتی آموزش را طی نموده به حد مناسب رسید. ابراهیم فصیح حیدری او را به کلماتی تعریف می کند که شامل او و دیگران نیز می شود. آنجا که می گوید: «اما کسانی که من فقه شافعی و حنفی و علم فرائض و صرف و نحو و ادب را در خردسالی نزد آنان خوانده ام: عالم فاضل فلان، و عالم صالح محمد روزبهانی است» انتهى. و شنیده ام که او در مدرسه جامع احمدی بغداد به جای پدر نشست. خدا او را رحمت کند. تاریخ وفات او بر ما معلوم نیست.

### محمد بن رسول

امام معقول و منقول حجة المتكلمين، جواهر درشت واسطة العقد گردن بند علماء محمد بن رسول مدرس در سا بلاغ مها باد بوده است. در خانواده علم و شرف تربیت شد و در علوم بر اثر لیاقت و نبوغ ذاتی و کوشش پی گیر ماهر و به حد کمال رسید، و چون به تدریس نشست، طلاب با هوش و علماء دور او را گرفتند، زیرا او بین مشاهیر اهل علم و دین به معنی وسیع خود مشهور بود، پس جماعتی از بزرگان علماء اهل تحقیق از دست او مجاز و فارغ التحصیل شدند مثل: محمد فیضی افندی زهاوی مفتی عراق، و ملا محمد ابن مؤذن، و عالم فاضل ذی الجناحین شیخ عبدالرحیم، و عالم سید ابراهیم کلیجی و عالم ملا لطف الله و دیگران و بر روش محکم افاده علم و خدمت به دین اسلام باقی ماند تا اینکه در ۱۲۴۶ اجل او فرارسید و بر اثر ابتلا به طاعون به سرای آخرت شتافت. در حالی که شهید و خوشبخت بود. طاب تراه و جعل الجنة مثول. و این عالم جلیل نسبش به صحابه بزرگوار زید بن ثابت فرضی کاتب وحی رسول الله (ص) متصل می شود، زیرا او پسر عالم و حافظ قرآن کریم و دهها هزار حدیث شریف، حاج ملا رسول زکی، پسر عالم ملا محمد بن عالم ملا رسول زکی که مناقب مشهور او ثابت و معروف است و تعلیقات فراوانی بر اکثر علوم عقلیه و نقلیه نوشته است و نیز حاشیه ای مدونه بر تحفه شیخ بن حجر هیتمی دارد و این عالم در سال ۹۱۰ در قه لا چوالان تولد یافت و سال ۹۸۴ در قریه کاژه قریب به قصبه سردشت فوت کرد. و او پسر عالم ملا خضر پسر عالم ملا یعقوب پسر ابو عمر آقا پسر عالم ملا عمر پسر احمد پسر ابراهیم پسر عبید تکریتی، پسر عبد بن حسین پسر زیدان پسر کعب پسر ثابت پسر عبد پسر طاهر پسر سلیمان، پسر محمد، پسر زید، پسر علی پسر مسلم پسر طاهر، پسر حاتم پسر سعید پسر سعد پسر اسلم پسر سعید پسر زید صحابی بزرگوار که خدا از او و از بقیه اصحاب راضی باد.

و در کتاب اصابه آمده است: همانا زید پسر ثابت پسر ضحاک پسر زید پسر بدران، پسر عمره، پسر عوف، پسر غنم، پسر مالک پسر نجار خزرجی معروف به اسم خود بوده است. کنیه زید ابوسعید و بعضی ابو ثابت گفته اند، و مادرش نوار بنت مالک بن معاویه بن عدی، روز بدر واحد حضرت او را کوچک شمرد و به جنگ نبرد، و گفته شده است اولین دیدار و حضورش در جنگ روز خندق بود، و روز تیوک نیز پرچم طایفه بنی النجار با او بود. و او از جمله کسانی بود که روز خندق با سایر مسلمانان خاک جابجا می کردند، و در آن روز از خستگی خوابید و بیدار شد و عماره بن خرم آمد و سلاحش را گرفت و حضرت به او فرمود: ای ابونوم (پدر خواب). و در همین روز بود که پیغمبر نهی کرد از اینکه مؤمن بترسد و وسائل او گرفته شود. زید در نهایت تیزهوشی

وزیرکی بود، که در مدت ۱۷ روز زبان سریانی را یاد گرفت، موقعی که پیغمبر به او گفت: من به طایفه ای نامه می نویسم و می ترسم آنها حرف مرا زیاد یا کم کنند (در نامه تصرف و آن را تغییر دهند یا مقصود ما را زیاد و کم کنند) لذا سریانی را آموخت. او از علماء صحابه و یکی از اصحاب فتوی بود. و آنان ۶ نفر بودند: «عمر، علی، ابن مسعود، ابوموسی، زیدبن ثابت و ابن عباس» که خدا از همه راضی باد. او در مدینه در قضا و فتوی و قرائت و فرائض رئیس بود، و به همین مناسبت او را زید فرضی می گویند (در فرائض و علم توریث تسلط داشت) و حضرت عمر (رض) در دوران خلافت خود هرگاه به مسافرت می رفت، او را در مدینه جانشین خود می ساخت و بیشتر بر آنند که زیدبن ثابت در سال ۴۵ هجری وفات یافته است. انتهی از کتاب الاصابه به اختصار. اما سلسله مشایخ و استادان صاحب ترجمه به شرح زیر است: او نزد عالم فاضل ملا صالح تلنباری، و او نزد علامه اسمعیل حیدری، و او نزد علامه صبغة الله حیدری، و او نزد پدرش ابراهیم حیدری، و او نزد پدرش حیدر، و او نزد پدر دانشمند مشهورش احمدبن حیدر، و او نزد مولانا زین الدین کردی بلاتی و بلات مجموعه دهاتی است در انتهای فرمانداری پشدر، او هم شاگرد خواجه جمال الدین شیرازی شاگرد جمال الملة والدین جلال الدین دوانی، تلمیذ پدرش محمد اسعد صدیقی دوانی تلمیذ محیی الدین محمود کشکناری، شاگرد علامه محقق سید شریف جرجانی (قدس سره)، شاگرد مبارک شاه نجاری، تلمیذ قطب الدین رازی، تلمیذ علامه شیرازی، تلمیذ عمر کاتبی قزوینی شاگرد امام فخرالدین رازی، شاگرد حجة الاسلام ابی حامد امام محمد غزالی، شاگرد امام الحرمین عبدالملک بن یوسف جوینی، تلمیذ شیخ ابوطالب مکی، که او از ابی عثمان مغربی اجازه گرفته است، و او از قطب زمان ابی عمرو زجاج، و او از سید دو طایفه شیخ جنید بغدادی، و او از ولی خداسری بن مفلس سقطی، و او از تاج الاولیا معروف کرخی، و او از ابی سلیم داودطائی، و او از حبیب عجمی، و او از حسن بصری، و او از امام همام علی بن ابیطالب، و او از حضور حضرت حبیب ودود، صاحب مقام محمود سیدنا و شفیعنا محمد مصطفی خاتم انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین، بواسطه روح الامین جبرئیل علیه السلام، از حضرت باری معبود و آفریدگار هر موجود، موصوف به واجب الوجود، آنکه بالا است خود به علم الله تعلیم شده است یعنی پروردگار جهانیان جلت عظمتة. بارخدایا دستهای ما را به ریسمان محکم خودت که منقطع نشود، متصل کن، و در پناهگاه استوار خویش همه را پناه ده. آمین یارب العالمین.

و جدّ ثانی صاحب ترجمه یعنی ملا رسول زکی از دست مولانا یوسف اصم آنکه از سادات تکیویه قره داغیه از نسل امام حمزة بن امام موسی کاظم (ع) بوده است اجازه گرفته، و

ملارسلول زکی مدرس ناحیه مشهوره به موسنایه تی نزدیک قصبه سردشت بوده است، و مؤلفات زیادی دارد از جمله: حاشیه بر تحفه ابن حجر هیتمی است، و از تلامیذش ملاحسن ابن محمد سهرانی نورالدینی بشدری است که ذکرش در خلاصه الاثر آمده است، و او محقق و علامه فهامه بود، و در حل مشکلات و غور در معانی دست طولانی داشته و تلمیذ مولانا رسول سهرانی بوده است و ملاحسن ابن محمد سهرانی نورالدینی در سال ۱۰۷۸ هجری فوت کرده است. طاب ثراه. و مولانا رسول زکی نیز در نیمه اول از قرن ۱۱ هجری یعنی قبل از وفات ملاحسن ابن محمد سهرانی دنیا را بدرود گفته است.

و اما استاد او یعنی مولانا یوسف اصم چنانکه صاحب هدیه العارفین گفته است در سال ۱۰۰۲ هجری وفات کرده است. که خداوند از همه خشنود باد.

### محمد فیضی زهاوی

محمد ابن ملاحمد بن حسن بیگ بن رستم بن کیخسرو بیگ بن امیر بابا سلیمان بن فقی احمد دارشمانی بشدری است، بنابراین او از سلسله امرای بابانی است و تخلص به لقب فیضی کرده و بالاخره مفتی بغداد گردیده است، پس او به عنوان محمد فیضی افندی مفتی زهاوی اشتهار یافت. اما علت نسبت او به زهاو که ناحیه ای است در غرب ایران برابر شهر خانقین عراق، چون پدرش ملاحمد با بعضی از خویشاوندان خود که از امرای بابان بودند دلرنجی حاصل نمود و از سلیمانیه به زهاو کوچ کرد، جایی که اقوام سببی او آنجا بودند، و مدتی در آنجا باقی ماند. بدین جهت خود و پسرش به زهاوی معروف شدند. اما صاحب ترجمه در ۱۲۰۸ در سلیمانیه متولد شد، پس در خانه خود نزد پدرش تربیت یافت، و سپس در مدارس علمیه موجوده در آن نواحی درس خواند، و پس از انتقال به زهاو مدتی آنجا بود، بعد پدرش به وطن بازگشت و او همراه پدر بود، تا بحد نوجوانی و به پایه جوانان رسید (بعد رشد رسید که بتواند خود را اداره کند) از سلیمانیه خارج شد و در مدارس نقاط مختلفه به تحصیل مشغول شد، و نزد علامه شیخ عبدالله خریانی اقامت کرد، و فقه و منطق و اصول فقه را در خدمت او آموخت، همچنین در حضور حضرت شیخ معروف نودهی بعضی علوم را فرا گرفت، سپس به شهر سنندج آمده در مدرسه شیخ محمد سعید تخته ای مستقر و مشغول تکمیل معلومات خود گردید. و بعد از وفات شیخ محمد سعید به ملازمت برادر بزرگش شیخ قسیم در آمد و زمانی نیز نزد او توقف کرده به علم حکمت و کلام اشتغال جست و آنها را فرا گرفت. سپس نزد علامه ملا محمد ابن رسول در شهر ساوجبلاغ مهاباد نقل مکان کرد و علوم را تکمیل و به اتمام رسانید

و اجازه افتا و تدریس را از او دریافت کرد، و به شهر سلیمانیه برگشت و در مسجد عبدالرحمن پاشا که امروز به مسجد باباعلی مشهور است به عنوان مدرس انتخاب و منصوب شد، از آن به بعد به افاده و تدریس پرداخت، به مردم خدمت کرد و علم خود را بیدریغ به طالبان تقدیم کرد، و عده ای فراوان از طلاب از کیا پروانه وار به دور شمع وجودش گرد آمدند، مانند شیخ مصطفی برزنجی ابن بابارسول صغیر و دیگران... بعد از آن واقعه ای رخ نمود که اقتضا کرد از راه کرکوک به سوی والی بغداد مسافرت کند، و بعد از این سفر به کرکوک منتقل شد، و در مسجد احمدی بیگ نفتچی مدرس شد که از اعیان شهر بود، و در آنجا مدت ها تدریس کرد و مفید واقع شد و در بین طلاب شهرت یافت و به گرد او جمع شدند، بعد حادثه ای دیگر روی داد که دوباره به سوی والی بغداد متوجه شد و از کرکوک به بغداد سفر کرد. بعد از ملاقات با والی بغداد والی مراتب علم و رشد و فضل او را شناخت و به او پیشنهاد کرد که به بغداد منتقل شود تا او را در آنجا مدرس کند، بعد از رجوع از بغداد در حالی که در مهم خود موفق بود، (کاری که داشت انجام و به نفع او تمام شده بود) فرصت انتقال فراهم شده به بغداد آمد و مدرس مدرسه سلیمانیه واقع در محل رصافه نزدیک دجله گردید، و فعالانه به تدریس سرگرم شد، پس به مردم و طالبان علوم خدمت کرد و فایده بخشید، و از دریای زخار معلومات خود دریغ نفرمود. مشهور این است که سال ۱۲۷۵ در کرکوک مدرس بوده است و انتقالش به بغداد بعد از آن تاریخ صورت گرفته است، پس در مدرسه سلیمانیه بغداد به تدریس مداومت کرد تدریسی که سابقاً نظیر نداشت (روش جدید و قابل فهم تر) لذا از هر طرف طلاب به حضور او روی آوردند. در ۱۲۶۶ رئیس مدرسان بغداد و نیز مشاور حاکم بغداد شد و تا آخر حیات شریف خود تقریباً ۸۰ سال در شغل رفیع مدرسی باقی ماند که ۵۰ سال آن در دارالخلافه بغداد و بقیه آن در کرکوک و سلیمانیه تدریس داشت. و در این مدت طولانی صرف و نحو و وضع و آداب و عروض و معانی و بیان و بدیع و منطق و حکمت و فقه و اصول فقه و اصول دین و ریاضیات و حدیث و اصول حدیث و تفسیر شریف را تدریس می فرمود. و واقعاً علم را حیات تازه بخشید بعد از مدتی فترت (سستی و کم رواجی علم) آن را دوباره تجدید نمود، و در سرزمین عراق مخصوصاً بغداد بعضی از علوم اسلامی را اشاعه داد پس طلاب و دانشمندان و ائمه مدرسان و خطباء و قضات هر یک مطابق درجات احتیاجات خود از او استفاده کردند، و او روز را به تدریس صرف می کرد، و شب را به مذاکرات علمی مخصوصاً با علمایی که بر او وارد می شدند، می گذرانید. مجلس او مجلس افاده و روشن شدن ذهن و بینش و دریافت و تشویق بر علم و بالا رفتن مقام علمی یاران بود، و جمعی کثیر از دست او اجازه گرفتند و فارغ التحصیل شدند، و علم او نوری درخشانده بر کشورهای

اسلامی و بندگان خدا بود، و اجازه داده شدگان به وسیله او بسیار بودند آنانکه ما به اسم ایشان را می‌شناسیم عبارت بودند از: ملاحسین پشدری دشتیوی صاحب تشریح الادراک شرح تشریح الافلاک که مدرس مدرسه اعظمیه بغداد بود. و شیخ عبدالرحمن قره‌داغی معروف به ابن خیاط صاحب تألیفات فراوان، و مدرس مدرسه بابا گورگور در بغداد نزدیک مدرسه سلیمانیه، و ملامحمد که وانه دولی مدرس خانقین و شیخ حسن قره‌داغی مدرس مدرسه شهر کفری، و ملاعبدالله پیره‌باب، و ملاعلی قزلجی مدرس منطقه مکریان، و شیخ عبدالله بن شیخ حسن، و ملاعیسی خوشنای هرقلی. و ملااحمدابن ملاجامی از اهالی کوی سنجق. و ملااحمد دی‌لیژه‌ای مدرس در سلیمانیه، و ملااحمد‌گیری، و ملاعلی کوره‌ئی، و ملاعبدالله، و ملاعلی حکمت، و ملارضا مدرس کرکوک مشهور به واعظ، و ملامحمد محوی مدرس در سلیمانیه و علماء بسیار دیگر که نام آنان را نمی‌دانیم. و فرزند لایقش شیخ سعید افندی که بعد از پدر به جای او نشست. و آنان علماء اعلامی بودند که هرکدام در زمان و محل خود نمایانگر شخصیت محمد فیضی افندی زهاوی و علم و افاده او به خلق الله بوده است و هرکدام بر منطقه‌ای از مناطق مسکونه مسلمانان نورافشانی می‌کردند و در سال ۱۲۷۰ علامه محمد فیضی افندی زهاوی به سمت مفتی عراق معین شد و آن به پیشنهاد والی گورلگی رشیدپاشا بود، پس به عنوان مفتی در محل مفتی سابق (سیدجامی حاجی محمد امین امین افندی زند) مقیم شد و بقیه حیاتش بر این وظیفه استمرار ورزید یعنی تا سال ۱۳۰۸ هجری، و به مناسبت تحویل گرفتن مقام و حکم افتاء شاعر مشهور عبدالباقی عمری موصلی دوبیت زیر گفته است:

قد قیل لی اذرحت انشدعندما شاهدت دین محمد یتجدد  
فی مذهب النعمان بالزوراء قد افتی الامام الشافعی محمد

یعنی: مردم به من گفتند وقتی رفتی و دیدی که دین محمدی تجدید شده است بسرای: در مذهب نعمان در بغداد همانا امام شافعی محمد فتوی داد.

محمد فیضی افندی خود نیز شاعری توانا بوده است و ادیبی مبارز و مستدل و قاطع و اهل جدل و کوبنده، و چه بسا در جدال دشمن را محکوم و ملزم و مجاب می‌نمود، و بلکه طرف را ملول و خسته می‌کرد، که در این موضوع خود گوید:

انانقول الحق بالمحافل و نبطل الباطل بالدلائل  
ولایخاف لومة من لائم ولانهاب صولة من صائل

یعنی: ما در مجالس حق می گوئیم و باطل را با دلایل رد می کنیم از ملامت ملامتگر نمی ترسیم و از حملات حمله کنندگان باک نداریم.

ایضاً در افتخار به علم و هنر گوید:

لو يحسب المرء عَلا فُوق مَعَالِي كُنْتُ بِالْعِلْمِ وَبِالشَّعْرِ عَلِي الْعَالِمِ عَلِي

یعنی: اگر کسی گمان می کند به حسب و نسب به درجه بالا راه یافته است من به واسطه علم و شعر بر تمام مردم تفوق دارم.

و در وصف نفس خود گوید: بان لی فی المرآة شیخ کبیر عَاشَ حَتَّى تَعُوفَ الْاِحْوَالَا. قُلْتُ: كَمْ عَشْتِ؟ قَالَ تَسْعِينَ عَامًا قُلْتُ مَاذَا فَعَلْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: اِكْلَاتِ دَفْعَتَهَا فَضْلَاتِ وَ شَرِبًا ارَقْتَهَا اِبْوَالَا. وَ ثِيَابًا لَبَسْتَهَا فَاخْرَاطٍ جَدْدًا قَدْ نَزَعْتَهَا اِسْمَالًا.

یعنی: در آینه پیرمردی مهم بر من نمایان شد که زندگی کرد تا بر احوالی دست یافت. گفتم: چند سال زندگی کردی؟ گفت نود سال. گفتم در این مدت چه کردی؟ گفت: لقمه هایی خوردم که بصورت فضله ها دفع کردم، و مشروباتی که بصورت بول بیرون ریختم، و لباسهای فاخری که آنها را تازه پوشیدم، و به کهنگی آنها را بیرون آوردم (از تن دور کردم). مفتی زهاوی به نثر و نظم سخن می گفت، با کلماتی که دارای معنی بودند، و در سخنش تشبیهات و اشاراتی لطیف است.

یکدفعه زمستان بعد از گذشت نصف آن و سقوط آتشدان آسمان دیگرگون و هوا تغییر یافت و برف زیاد بارید.

مفتی در این خصوص گفت:

قالوا: السماء قد اسقطت جمراتها صدقوا وهذا الثلج بعض رمادها

یعنی: گفتند: آسمان آتشدانهایش را بدور انداخته است راست گفتند و این برف بعضی از خاکسترهای آن است.

و در وصف پیری و نزدیکیش به مرگ گوید:

من صار يمشي بالعصا في الكبر آن اوان ان يصير راحلاً

اعنى الذى على ثلاثة ارجل يمشى، على الاربع يمشى عاجلاً

یعنی: کسی که از پیری با عصا راه می رود وقت آنکه به سفر رود و سوار شود رسیده است مقصود این است آنکه بروی سه پا راه می رود بزودی بر چارپایه (تابوت) سوار شود و برود. توضیح: یعنی کسی که پیراست و به دو پایش پای دیگر عصا افزوده است به حقیقت نزدیک شده است که بر شانه های چهار مرد به قبر برود. و به عبارت روشنتر مقصود از چهارپا



چهار نفر حمل کننده تابوت حامل جسد است، و اگر حامل تابوت دونفر باشد، مقصود چهاربای آن دونفر است. و نیز در ثنای خالق گوید:

یارب حارت فی ثناک عقول ماذا عسی فیک العقول تقول؟  
ان الوجود ثنی علیک باسره<sup>۱</sup> فثناء اهل الفضل فیک فضول

یعنی: پروردگارا در مدح تو عقلها متحیرند و عقلها ممکن است در ثنای تو چه بگویند؟ همانا تمام عالم هستی ستایش تو می کنند پس ثنای علما در مورد تو زیادی و بیهوده است. و صاحب ترجمه دارای ۱۰ پسر بود، و دانشمندترین آنان شیخ سعید زهاوی است که بعد از وفات پدرش جانشین او شد، و نیز به مقام افتار رسید، و او پدر سید امجد زهاوی عالم علامه نائل به دو فضل (علم و عمل صالح) بوده است، که مدتی طولانی به دین اسلام خدمت کرد. و در سال وفات (صاحب ترجمه) عمر او شش سال بوده است، و جدش با او لطف داشته و در مقام نوازش ادیبانه به او می گفت: «امجد، اتحب اباک، ام جد؟» یعنی: امجد آیا پدرت را دوست داری یا پدر بزرگت؟ و چون در ۱۳۰۸ هجری وفات یافت، شعرای بغداد و ادبا و نویسندگان مشهور او را مرثیه گفتند، که سید احمد راوی واعظ او را رثاء گفته است:

دفنوك یا كهف الوری تحت الثری و یلی علیك و ویل كل موحد  
ماضمت القبراء مثلک ثاویاً لاوالذی هو عالم ما فی الغد  
لیکیت کتب العلم دمعاً بل دماً و یکتک کتب السعد بل والسید  
نصبوا علیک مآتماً ولو انهم راموا نفاذ حدادهم لم ینفد  
اسفی علی علامه الدنیا الذی کانت به کل العوالم تهتدی  
اذلاتری ذالعصر فضلاً فی امرئ الاومنه صدوره فی المورد  
و علی الحقیقه قداتی تاریخه (للدین تلمعاً عادموت محمد)

۱۳۰۸

یعنی: ای پناه مردمان ترا زیر خاک پنهان کردند فریاد من و هر موحدی از فقدان تو بلند است. خاک کسی چون ترا بزیر نگرفته است به خدایی که عالم به آینده است. نویسندگان را به گریه خونین افکندی بلکه کتابهای سعد و سید را (اشاره به دو عالم مشهور سیدتفتازانی و سیدشریف علامه است) بر تو گریستند مجالس سوگواری در عزای تو بر پا کردند و اگر ایشان قصد خاتمه عزای می کردند خاتمه نمی یافت تأسف من برای علامه ایست که در دنیا نظیر ندارد و

۱. اشاره به آیه: وان من شی الا یسیح یحمده ولكن لانفقهنون تسبیحهم. (سوره اسراء) (مترجم)

مردم همه بوسیله او هدایت می شدند زیرا در این زمان در وجود کسی فضلی دیده نمی شود جز آنکه منشاء اصلی آن او بوده است و اینک تاریخ فوت او در این جمله آمده است: (مرگ محمد رخنه ای برای دین است)

و نیز عالم شهیر و فاضل جلیل سیدعبدالله عرفان مدرس در شهر سلیمانیه در اشعار زیر او را مرثیه گفته است:

سألت من الايام يوماً جماعة	وهم ساکيون الدمع بل ساکيو الدم
فقلت لهم ماذا جرى من مصائب	و ماذا الذی یبیککم بالتألم
فقالوا: اما اخبرت يا غافل الذی	وفاة الزهاوی الشهير با علم
جميع رجال المسلمين باسرههم	اماکان موت العالم موت عالم
سألت عجوز الدهر تاریخ موته	فقالت: و تیکی (غاب نجم المعالم)

۱۳۰۸

یعنی: روزی از روزها از جماعتی گریان پرسیدم که ایشان اشک و بلکه بجای اشک خون می گریستند گفتم از مصیبتها چه روی داده است؟ و چیست که اینگونه سخت شما را به گریه آورده است؟ گفتند ای بی خبر از دنیا آیا خبر نداری از مرگ زهاوی که به دانشمندترین دانشمندان مشهور است جمیع مردان مسلمان با خانواده های خود سوگوارند آیا مرگ عالم مرگ عالم نیست؟ سال فوتش را از مادر پیر دنیا پرسیدم، در حال گریه گفت: ستاره درخشان و روشن کننده شاهراه علم و دین غروب کرد. = غاب نجم المعالم = ۱۳۰۸ هجری قمری.

### ملا محمد قزلبجی

او عالم و فاضل بزرگوار و کامل تمام عیار و اصیل، ملا محمد<sup>۱</sup> ابن ملاحسین ابن ملاعلی قزلبجی رحمه الله در حدود ۱۳۱۰ هجری متولد شده و بعد از تمیز در خانه خود درس خواند و تحت توجه و تربیت پدر فاضلش همان پدری که نزد پدر مریمی فاضل خود علی قزلبجی تربیت شده بود، پرورش یافت. و به عزت نفس و بزرگی اخلاق و نجابت و برنامه واقعی و سلوک پرورش و سنت خدا در کائنات، رشد کرد. او عالم و عاقل و دوراندیش و مردم شناس بود، و هر کس را در مرتبه خود قدر می دانست. در زادگاه خویش بعد پختگی در علم رسید، و چون او در تاریخ دارای بصیرت و در نتیجه گیری از آن بسیار ماهر بود، به اصلاح وضع خود در تدریس

۱. شرح حال ملاحسین پدر ملا محمد و ملا احمد برادرش مشهور به استاد احمد تورجانی زاده در ملحقات آخر کتاب آمده است. (مترجم)

تصمیم گرفت. ولی زمان با او موافق نبود، پس قصد کرد که به قاهره رفته زمانی از محل خود دور شود و غیبت کند. لذا به قاهره رفت و یکسال در آنجا ماند، و در مجالس علمی شرکت کرد، و به مدارس می‌رفت، و درس استادها را سماع می‌نمود، و هنگام گفتگو و مباحثات حاضر می‌شد، در نتیجه بیش از پیش روشن شد (معلوماتش بیشتر گردید) پس به عراق برگشت و چون به کرکوک رسید، دریافت که ممکن نیست به محل سابق خود برگردد، پس به بیاره آمد و هممان حضرت شیخ علاء‌الدین شد، آن حضرت او را گرامی شمرد و احترام گرفت و سه ماه نزد ما باقی ماند (مقصود از ضمیر ما مؤلف و سایر طلاب و مریدان خانقاه بیاره است زیرا مؤلف آنموقع در بیاره مدرس بوده است). سپس به قریه سرآو در آلان رفت و در آنجا امام شد و چون خبر مسافرت شیخ به بغداد را در کانون اول سال ۱۳۳۱ شنید در سلیمانیه به ما پیوست و با ما به بغداد آمد، و در تکیه خالدیه پیاده شدیم و زمان زمان فیصل اول بود، و او در این هنگام در مدرسه حسین پاشا مدرس شد، و امامت مسجد بشرحافی را برعهده گرفت، سپس در حضرت گیلانیه مدرس گردید، تا در سنه ۱۳۸۰ هجری فوت کرد. و در مقبره عمومی اعظمیه دفن شد. رحمه الله.

### شیخ محمد بهاء‌الدین

او شیخ بزرگوار و مرشد کامل و مکمل نامدار شیخ محمد بهاء‌الدین ابن شیخ عثمان سراج‌الدین الطویلی النقشبندی الخالیدی (قدس الله تعالی روحهما) در هشتم ماه ربیع الاول ۱۲۵۲ هجری در قریه بیاره تابعه شهر سلیمانیه بدنیا آمد. و در مرکز طاعت و عبادت و پیروی کتاب و سنت و حسن سلوک بزرگ شد، پس نمو کرد و به حد تمیز رسید و به نور قرآن و تأدب به آداب آن متنون و روشن گردیده بعد از ختم قرآن و به درس خواندن کتب کوچک ادبی و اخلاقی معموله نزد معلم صالح و ادیب و اراع ملامحمود دشی رحمه الله، به تحصیل علوم شروع کرد، و آنچه که او را بی نیاز ساخت از فقه و صرف و نحو و غیره آموخت، و در عین وقت به موازات تحصیل به پدر بزرگوارش شیخ عثمان سراج‌الدین تمسک کرد، و بر آداب طریقه نقشیه سلوک نمود، و با دوام ذکر و رابطه و وفاء به آداب معموله طریقت کامل شد و به درجات عالی راه یافت، و از اهل حضور دائم گردید، در این هنگام پدرش او را اجازه خلافت خود داد، و به خدمت دین و تربیت سالکان شروع کرد، و قلب آنان را به انوار اذکار و اتباع کتاب و سنت منور گردانید و خلاصه خود یکی از مشایخ روزگار گردید، و بلند آوازه شد، و مانند کوه محکم و صخره‌های استوار در عین ارتفاع مقام پایدار ماند، و با نور قلب مبارک خود قلوب طالبان را روشن نموده به نور معرفت الله آشنا نمود، به طوری که حتی اصحاب مراتب بلند در طریقت نزد او و تحت

توجهاتش به سلوک پرداختند. از آن جمله: برادر تنیش شیخ عمر ضیاء الدین با وجود اینکه به پدرش تمسک کرده بود، اما پدر توجهات بیشتر و مراقبت احوال او را به برادر بزرگش محمد بهاء الدین (صاحب ترجمه) سپرد، لذا حضرت بهاء الدین برادر را به بهترین وجه به بار آورد، و به نحو احسن تحت توجه قرار داد، و بالأخره اجازه ارشاد به او مرحمت کرد. و دیگر حاج ملا احمد نودشی علامه مشهور، و دیگر سید عبدالرحیم تاوگوزی (مولوی کردی)، که این دو نیز اگرچه مستقیماً از مریدان حضرت مرشد بزرگ (سراج الدین) بودند، لکن از روی ادب همان عقیده و خلوص را به او نیز استمرار بخشیدند، و رفتارشان با او مانند رفتار مرید با مرشد بزرگ بود. متقابلاً حضرت بهاء الدین نیز با این دو نفر که در حقیقت دو ستاره روشن علم و ادب بودند، مثل مرشدی بسیار رؤوف با مریدانی خالص و کوشا رفتار می کردند، و این مریدان و امثالهم اوقات عمر عزیز خود را در طاعات و عبادات و رابطه و سلوک با حضرت بهاء الدین می گذرانیدند و همیشه از رشحات انوار و فیوضات ربانی که بر قلب مبارک مرشد و مرشدزاده آزاد می تابید ظاهر و باطن خود را از آلودگیها پاک می نمودند. البته سید عبدالرحیم مولوی زائد بر معمول در حضور او بود و شرافت و سعادت را در صحبت او می یافت، و نیز به امر و اشاره او کتاب مستطاب فضیله را در علم کلام در حجم ۲۰۳۱ بیت در نهایت استادی تصنیف کرد و به نظم کشید، و همواره از برکات مرشدزاده اش استفاده می نمود و چون مرشد بزرگ (سراج الدین) به او می نگریست، و در حقیقت او را پدر معنوی خود می دانست، و همیشه حضرت بهاء الدین را مرآة الکامل می نامید، یعنی شیخ بهاء الدین مانند آینه ای بود که در آن صورت و سیرت مرشد کاملش (سراج الدین) منعکس بود. پس به سفر حج رفت و حاج ملا احمد نودشی در این سفر با صاحب ترجمه همراه بود، از کردستان به راه شام و از آنجا به حرمین رفتند. پس به مصاحبت مرشد حج گزارد، و هم در ملازمتش مدینه منوره را زیارت نمود که بر صاحب آن درود و سلام فراوان باد. و از آنجا به مصر مسافرت کردند. و بعد از مدتی به وطن خودشان اورامان در کردستان عراق بازگشتند. همچنین بعدها تمام مریدان پدرش به گرد او درآمدند و بر مریدانی که خود مستقلاً آنان را تربیت و مجاز گردانید افزوده شدند. من از کسی که به او اعتماد دارم شنیدم که بعضی اوقات قریب ۷۰ خلیفه از یزرگان علما و صلحاء در خانقاه طویله جمع می شدند، و به آداب طریقت و توجه و توجیه و نصایح و ارشاد مریدان مشغول می شدند. پس زمان او زمان نور بود، و کوههای اورامان چون کوه طور که دائم انوار واردات غیبی از آن چون رودخانه متبرک وارد و بر قلوب و صدور اهل ذکر ساکنان خانقاه و مسجد و مدرسه طویلی و بیاره فیضان داشت. فطوبی لهم ثم طوبی لهم (خوشا به حال آنان).

از فضل و رحمت خداوند مسألت داریم که ما را با آنان حشر کند، که او بسیار شنوا و اجابت کننده دعوت عباد است. پدرش حضرت شیخ عثمان سراج الدین وصیت کرد که او به جایش بر مسند ارشاد نشیند، با این شرط که برادر پدرش حضرت شیخ عبدالرحمن ابوالوفا با او همکاری کند. و بعد از او حضرت بهاء الدین به حق جادار پدر شد. و برادر نیز به او معاونت می نمود، جز اینکه بعد از مدتی چنان صلاح دید که در محلی دیگر دور از طویلی و بیاره سکونت داشته باشد. لذا بعد از مدتی به بغداد رفت، و در محله باب الشیخ ساکن شد، و در اتاقی از اتاقهای جامع سیدنا عبدالقادر گیلانی (قدس سره) سکونت گزید، و به ارشاد مسلمانان و ذکر و فکر و تزکیه نفس خود و دیگران شروع کرد، و گروهی بسیار به او روی آوردند، و از برکاتش مستفید شدند، و بعد از يك سال توقف در بغداد برای زیارت بیت الله به عربستان سفر کرد، و پس از ادای فریضه حج و زیارت روضه منوره (بر ساکن آن درود و سلام فراوان باد) به بغداد بازگشت. و بعد از وصول به بغداد طویلی نکشید که اجلش فرا رسید و به جوار رحمت حق پیوست، و در مقبره مجاور جامع بغداد مدفون شد و این اتفاق در ۱۲۸۵ هجری رخ نمود. رحمه الله و طاب ثراه بعد از انتقال حاج شیخ عبدالرحمن به بغداد (صاحب ترجمه) در طویلی در مقام ارشاد باقی ماند و خداوند او را بر خدمت اسلام و مسلمین موفق فرمود، و بالاخره در سنه ۱۳۰۸ وفات یافته به فرادیس جنان شتافت، و در جوار والد ماجدش حضرت سراج الدین به خاک سپرده شد<sup>۱</sup>.

اللهم اجعل الجنة مثواه و رطب بعير المشك ثراه.

### محمد محیی الدین

شیخ صالح و با شخصیت و نجیب شیخ محمد بن شیخ محیی الدین بن شیخ عمر ضیاء الدین ابن شیخ عثمان سراج الدین در حدود ۱۳۰۰ هجری قمری متولد شد و تربیت یافت و بعد از تمیز مشغول درس و تعلم قرآن گردیده پس از ختم قرآن کتب ادبی و بعضی کتب عربی و فقه شافعی را تمام کرد، و جانب رعایت شخصیت رفیع خود را گرفت. سپس به حضرت شیخ نجم الدین عمویش تمسک کرد که بعد از حضرت شیخ عمر ضیاء الدین در خانقاه بیاره مرشد بود، و تحت توجه او مانند سایر سالکان زحمت کشید و سلوک نمود و در حضور شیخ خود که عمویش نیز بود ادب مرید را رعایت کرد، و عمویش او را دوست می داشت، و به او توجه

۱. البته آرامگاه او در طویلی است، زیرا آرامگاه پدرش در آنجا می باشد.

می فرمود و نظر افاده و ارشاد به او داشت، و شیخ محمد نیز از نظرات و توجهات او استفاده های بزرگ کرد و لطائف درویش نورانی شدند، و بالاخره عمویش او را درجه خلافت خود داد که آداب طریقه را به مریدان تلقین کند و در سایه توجهات حضرت مرشدش پس از قریه بیاره به قریه دری نزدیک چور در ناحیه مریوان منتقل شد و در آنجا مدتی سکونت داشت و به آداب طریق از اوراد و اذکار و ارشاد مسلمانان مشغول گردید، و بر اتباع کتاب و سنت پایدار ماند. سپس به قریه و شکین رفت و در آنجا ساکن شد و جمعیت آنجا بواسطه وجود او زیاد و شهرتش بالا گرفت. و واقعاً نفعش به عموم اهل ناحیه رسید. و برادرانش شیخ عارف و شیخ صدیق و شیخ خالد نزد او بودند و از او اطاعت می کردند، و به آداب طریقه او تخلق جسته به ذکر و طاعت اشتغال داشتند، و چون مدرس بزرگ ملامحمد از خانقاه دورود به قریه چور انتقال پیدا کرد، شیخ محمد او را پیش خود خواند و در قریه و شکین اقامت داد، و خواهر خود را برای او ازدواج کرد و در تدریس علوم دینی او را کمک فرمود. و ملامحمد نامبرده مدرسی توانا بود قریب دو سال نزد او در قریه و شکین ماندگار شد و تدریس کرد، و در ۱۳۳۵ شیخ محمد فوت کرد، و مدرسه تعطیل شد، و ملامحمد نامبرده به قریه ره زو نقل مکان کرد. و در آنجا مدرس خوانین اورامان گردید، و در آن قریه باقی بود تا در ۱۳۳۶ جهان را بدرود گفت. رحمه الله.

### ملامحمد محوی

عالم بزرگوار و ادیب نامدار ملامحمد ابن ملاعثمان باله خی از نواده های عالم مشهور شیخ ره ش بود، که در سال ۱۲۰۰ هجری به شهر سلیمانیه آمد (هنگام آغاز بنای شهر از طرف ابراهیم پاشا) و این شخص قبل از آن در یکی از دهات ناحیه ماوه تابع سلیمانیه بود ملامحمد محوی در ۱۲۴۲ هـ تحت تربیت والد بزرگوار خود ملاعثمان که او از خلفاء حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی نقشبندی (قدس الله سره العزیز) بود، بزرگ شد و در خانه پدری رشد نمود، ابتدا قرآن را ختم و کتب فارسی و کردی و عربی ابتدایی اعتقادی و اخلاقی را آموخت، و چون به سن نوجوانی رسید برای جستجوی علم به مناطق مختلفه سفر کرد، و به شهرهای سنندج و ساپلاغ مهاجد رفت، و نزد ملاعبدالله پیره باب درس خواند، سپس به سلیمانیه برگشت، و از آنجا به بغداد رفت، و در مدرسه محمد فیضی افندی زهاوی اقامت کرد تا از دست او مجاز شد، و پس از دریافت اجازه علمیه در مدرسه امام اعظم مدرس گردید، و بعد از گذشت سالها و تدریس طولانی به وطن بازگشت و از اعضاء لجنه عدلیه گردید و آنجا باقی ماند تا پدرش رحمه الله فوت کرد ملامحمد بعد از فوت پدر کار عدلیه را ترک نمود، و فقط به امامت و

تدریس و ارشاد مردم اکتفا نمود، و به شیخ محمد بهاء الدین بن شیخ عثمان سراج الدین (قدس سرهما) تمسک کرد و او در این هنگام طلبه‌های زیرکی داشت. از جمله آنان ملاحسن بن ملاعلی قزلجی، و ملا محمود مزناوی، و ملا سعید افندی نائب اوغلی کرکوکلی، و ملا عبدالعزیز مفتی ابن ملامحمد امین مفتی سلیمانیه بودند. در این موقع از استان امریه ای صادر شد که او و همه علماء سلیمانیه به بغداد تبعید شوند، از این رو مدتی در بغداد ماند، آنگاه به سلیمانیه بازگشت و کمافی السابق به وظایف خود امامت و تدریس و ارشاد مردم اکتفا کرده درحوالی ۱۳۰۰ هجری به حج بیت الله رفت و چون مناسک تمام شد از مکه به استانبول مسافرت کرد، و با سلطان عبدالحمیدخان ملاقات کرد و سلطان او را اکرام نموده نعمت و خلعت داد و امر فرمود که خانقاهی در سلیمانیه برای او ایجاد کنند. و نیز دستور داد که در طول حیاتش ماهانه مکفی برای او پادار کنند، پس دلخوش و موفق در امور دین و دنیا به سلیمانیه بازگشت، و به واجب خود یعنی خدمات اسلام و مسلمین با جدیت و اهتمام مشغول گردید. و چون او دارای ذوق ادبی بود گاه به انشا و قصائدی که مفاد آنها دعوت به اخلاق عالیه و اعمال مترقی سودمند برای دین و دنیا بود، می پرداخت. او فردی اجتماعی و نیک محضر بود دیوان شعری از او باقی و مشهور است. همواره به مهمانان و اهل استحقاق اطعام طعام می کرد و حلقه ختم و ذکر و تهلیل بر طریقه نقشبیه داشت. و خداوند بزرگ مرا (مؤلف را) توفیق داد که قصائد او را جمع و در ۱۳۹۹ به چاپ برسانم به عنوان دیوان محوی. ملامحمد محوی بر اشتغالات شریفه خود مداومت کرد تا اینکه در ۱۳۲۴ هجری وفات یافت، و در غرفه ای از خانقاه اختصاصی خود مدفون گردید. رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا محمد خاکی

او از اهالی قریه احمد برنده تابع فرمانداری دربندیخان و تاریخ ولادت و وفاتش نزد من معلوم نیست، اما چنانکه از قرائن پیدا است تقریباً از موالید ۱۲۷۰ هجری و وفاتش بعد از ۱۳۲۳ هجری اتفاق افتاده است. علوم را در شهرزور و سلیمانیه کسب کرد، و مردی فاضل و با شخصیت و درستکار و زاهد و بسیار پرهیزگار بود، و نیز ادیبی عالیقدر بود که دیوانی منظوم به دو زبان کردی و فارسی دارد، که دیوان فارسی او موجود است اما خطی است و تاکنون چاپ نشده است، و نزد من نسخه ای که از آغاز ناقص است وجود دارد و بر حسب بحور (قصائدش) مرتب شده است. و قصیده ای در ثنای حضرت رسول (ص) دارد که آن را قصیده نور نامیده و به غایت بدیع است، و آن از زیباترین قصائد است از لحاظ رعایت صنایع بدیعی، و در مجمع علمی عراق

(بخش کردی در سال ۱۴۰۰ چاپ شده است)، و سهاس خدا را برای این موفقیت به جای می آورم که آن را تهذیب و تحقیق نموده، و در چاپ و انتشارش جناب شیخ محمدخالد حفظه الله نیز سعی کرده است که خدا او را جزای خیر عطا فرماید.

### ملا محمد که وانه دولی

ملا محمد عالم فاضل صاحب منطق و کلام و تعبیر و قوه افهام بوده است، و او از اهالی قریه که وانه دول تابع ناحیه قزلجه جزو فرمانداری پنجوین است. در حدود ۱۲۷۰ هجری در اطراف که وانه دول در شهر سلیمانیه متولد شده است و اخیراً به بغداد رفت، و به خدمت مولانا محمد فیضی افندی زهاوی پیوست و نزد او باقی ماند در علوم به انتها رسید و فارغ التحصیل شد و اجازه گرفت، و به عنوان مدرس و واعظ سیار در استان خانقین شد و مسافرت های علمی و مواعظ ارزشمند و منافع اسلامی فراوان داشت. و این روش را ادامه داد تا در حدود سال ۱۳۲۰ هجری وفات یافت. خداوند قبر او را پاک و پرنور کند.

### ملا محمد کستانی

او عالم صالح متصوف مبارک ملا محمد از اهالی قریه کستانه در بخش پشدر است. در حدود ۱۲۹۰ تولد یافت و موقع تمیز شروع به خواندن قرآن نمود و آن را ختم کرده بعد کتب ابتدائیه را خواند، و برای تحصیل در مدارس اطراف به گردش پرداخت، و بالأخره به مدرسه مبارکه بیاره رفت و نزد استاد علامه مدرس ملا عبدالقادر اقامت کرد، و از علم با برکت او استفاده نمود تا بعد نهایت رسید و فارغ التحصیل شد. بعداً به حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (رض) تمسک کرد، و در مسلک آداب طریقت سلوک کرد تا مرشد جلیل او را خلافت داد. او مردی با بصیرت و فراست ایمانی و کشفیات روحانی شد، بعد به وطنش بازگشت، و به امامت و تدریس و ارشاد مردم و خدمت دین پرداخت، و دارای برکتها و کرامات روشن بود. ایام سلوکش در بیاره با مرحومین شیخ علاء الدین و شیخ نجم الدین دو پسر ارشد و اصلح حضرت شیخ عمر ضیاء الدین و شیخ تاج الدین فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالرحمن ابی الوفا محشور بود، و در حقیقت او مانند پسری محبوب برای مرشد خود بود اگرچه پسر نسبی نبود. دوست صالح من فقهی محمد از اهل قه لبهزه شاره زور برای من نقل کرد که شیخ نجم الدین به ملا محمد امر کرد که به خانقاه شیخ در صلاحیه برود. پس او به صلاحیه رفت و من نیز به همراه او رفتم چند ماه آنجا بودیم بعد به محل خود برگشتیم ملا محمد به من گفت که او چهار مرتبه



متوالی به لقای روحانیت حضرت رسول (ص) تشریف حاصل کرده است. بالأخره در حدود ۱۳۳۴ در کستانه فوت کرد. رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا محمد جوانرودی

او عالم فاضل و صالح زاهد کامل ملا محمد بن سید مهدی جوانرودی در سال ۱۲۸۵ هجری متولد شده در خانه خود تربیت یافت و رشد کرد، سپس به درس خواندن وارد شد و قرآن مجید را ختم نمود و کتب ابتدائیه را تمام کرده به علوم عربیه صرف و نحو شروع نموده، در مدارس مختلفه برای کسب دانش به تردد و مسافرت پرداخت تا اینکه لطف حق او را به مدرسه بیاره شریفه رهنمون شد، و نزد ملای مدرس بزرگ ملا عبدالقادر اقامت کرد و از علوم وافر او استفاده کرد، و در خدمت حضرت شیخ عمر ضیاء الدین تمسک کرده از تراوش فیوضات و نسیم برکات او به اندازه مقدور بهره گرفت و لطائف درونی او نورانی شد و کشفات روحی برایش دست داد، و همچنین باقی ماند تا علوم ظاهره را به پایان رسانید و از معنویات باطنیه نیز آنچه در دنیا و قیامت سودمند باشد برای او حاصل گردید. و در اواخر حیات حضرت ضیاء الدین از بیاره به منطقه گرمیان فرمانداری کفری رفت، و نزد امیر حسن بیگ بن سلیمان بیگ جاف اقامت گزید، و به امامت و تدریس پرداخت، و مسلمانان را ارشاد فرمود، و دو سال نزد آنان به عزت و احترام و سلامت گذرانید صاحب ترجمه درسفری که به بیاره آمد به من گفت: که او نزد امیر حسن بیگ دو سال بوده است و کلام دروغ از او حتی یک بار هم شنیده نشده است، و امیر نامبرده را نسبت به صدق و صفایش ستود. خدا رحمتش کند. بعدها ملا محمد به شهر خانقین رفت، و در خانقاه حضرت ضیاء الدین (قدس سره) به عنوان مدرس و امام و واعظ و مرشد بطور حسیبه لله و فقط برای رضای خدا اقامت نمود، و طالبان را از علم خود فایده داد. و مردم را موعظه کرد و به اخلاق حمیده اسلامی متصف گردانید. در حالی که او خود در انتهای زهد و تقوی و ورع بود، و در اعتزال از دنیا و اهل دنیا و توجه و توکل بر خدا در زمان او کسی همانندش دیده نشده است. و بر خود لازم دید و نذر کرد که هر روز ۱۰ جزو قرآن بخواند مادام که مانعی چون بیماری و غیره نباشد، و به راستی تا هنگام مرگ به نذر خود وفا کرد. و هنگام تدریس من (مؤلف) در بیاره دوبار به بیاره آمد و من محض تبرک اجازه علمیه را از او گرفتم. با مندرج کردن من در سلسله اجازه او از مولانا عبدالقادر مدرس، از مولانا احمد نودشی، از مولانا محمد خطی، از مولانا عبدالرحمن روزبهانی، از صیغه الله زیاری، از صالح افندی حیدری از استاد مشترک بین سلسله اجازه او و سلسله اجازه من از استاد شیخ عمر بن قره داغی از عمویش شیخ نجیب قره داغی، از محمد

فیضی افندی زهاوی از مولانا محمد بن رسول، از مولانا صالح تلنباری، از مولانا صالح افندی حیدری، رحمهم الله تعالی جمیعاً. پس مرا اجازه داد و به خط خود در حاشیه صورت اجازه اصلیم نوشت و خدا را بر این موفقیت ستایش می‌کنم. خلاصه صاحب ترجمه بر حال خود در عین استقامت بر پیروی کتاب و سنت باقی ماند تا اجل او فرارسید. و در ۱۳۶۷ هجری در خانقین فوت کرد و همانجا مدفون گردید. رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا محمد بن شیخ قادر

او عالم بزرگ و فاضل سترگ متصف به اخلاق گذشتگان و آراسته به فضل و شرف ملا محمد بن شیخ قادر ابن ملا محمود از اهالی قریه نه‌جی در ناحیه میروان، بوده است. مشیخت پدرش بواسطه انتساب به حضرت کاک احمد شیخ (قدس سره) و خلیفه بودن از طرف او است تا آن اندازه که او را شیخ قادر می‌گفتند. و ملا محمود جد صاحب ترجمه پسر دیگری داشته است به اسم عبدالرحمن، و او پدر محمد رحیم و ملا احمد و ملا محمد مصطفی و ملا محمد کریم است، و اولاد ملا محمد کریم دو نفر بودند: ملا عارف که در کرکوک ساکن بود، و ملا رؤوف ساکن در مرکز ناحیه سید صادق شهر زور. خلاصه صاحب ترجمه خود در حدود ۱۳۰۳ در قریه رشه‌دی بدنیا آمد، چون بحد رشد رسید قرآن کریم را ختم کرد و کتب ادبی و اخلاقی معموله را به درس خواند. سپس به آموختن علوم عربیه از قبیل صرف و نحو و منطق پرداخت و در منطقه به مدارس مختلفه جهت تکمیل علم سفر کرد، و بالأخره نزد مولا عبدالرحمن پنجوینی مستقر شد و در خدمت او از درس و افاده بهره گرفت، و سعی و کوشش به خرج داد تا به سرحد کمال رسید، و اجازه علمیه را از او دریافت کرد. و پس اتمام تحصیل و مجاز شدن در قریه به نیله میروان سکونت کرد، و به عنوان مدرس و امام در آنجا به تدریس و سعی در تحقیق و مطالعه پرداخت تا اینکه در بین طلاب شهرت یافت که او مفیدترین و پر بهره‌ترین مدرسان و دانشمندان منطقه است، و لذا طلاب از هر طرف به او روی آوردند. مرحوم استاد حاجی ملا شریف کانی ساسانی برای من حکایت کرد: که او کتاب شرح جامی بر کافیه را نزد (صاحب ترجمه) می‌خواند در باب غیر منصرف، و از درسش راضی نبود، لذا تصمیم گرفت که بجای دیگر برود، اما استاد از او خواهش کرد که نرود تا مدرسه‌اش خالی نماند. بالاخره خواهش استاد را قبول کرد و نرفت و بر سعی و تدقیق مداومت نمود و بر مفاهیم دقیق شرح کافیه جامی طوری غلبه یافت که ما از او خواهش می‌کردیم در مدرسه‌اش ما را قبول کند اگر چه در مقابل پول هم باشد (اگر چه حق التدریس هم بگیرد). او بعد از مدتی به بالک رفت زیرا این قریه مدتها بود که دارای حوزه

تدریس و شهرت داشت، و امراء و مالکان آنجا با طلاب و مدرّس الفت داشتند و او دارای ذوق و شوق زائدی از مساعی و خدمات در تدریس بود، و جماعتی از طلاب زیرک در محضر او گرد آمده بودند: مثل شیخ عزیز دول په مویی برزنجی، ملا محمد برهان<sup>۱</sup> ابن ملا عبدالله مفتی<sup>۲</sup> سنندج و غیر آنان از شاگردان هوشمند و دانشجویان ارجمند. و قریب ۵۰ سال در آنجا باقی ماند، سپس به پیشنهاد حضرت شیخ علاء الدین ابن شیخ ضیاء الدین (قدس سرهما) به قریه دورود در اورامان رفت، و مدرّس خانقاه دورود شد، و در اطراف او جمعی قریب ۳۰ نفر از طلاب و مستعدین زیرک، با اختلاف مواد درسی گرد آمدند، و ملا محمد در نهایت علاقه و کوشش بدانان تدریس می فرمود، و از منبع فیاض دانش با برکت خود بی دریغ بر ایشان نثار می نمود، و در حدود ۷۰ سال در تدریس استمرار کرد. سپس بر اثر حصول نوعی رنجش از دورود به قریه چور رفت، به قصد اینکه با تانی تفکر کند و محل مناسبی برای تدریس بیابد. و وقتی شیخ محمد بن شیخ محیی الدین خیر او را شنید نزد او آمد و به استمالت او کوشید تا با انتقال به قریه وشکین موافقت کرد و در آنجا مدرّس شیخ محمد گردید. ملا محمد در وشکین کما هو حقه به تدریس ادامه داد و دانشجویان به دور او جمع شدند، شیخ محمد مالک وشکین خواهر خود را به او داد، و بواسطه مقام علمی او را احترام مناسب گزارد، و او برای خدمت علم و دین مجال وسیعتر و دلگرمی بیشتری یافت. ولی مع الاسف یک سال بر این وضع نگذشت که شیخ محمد و بعد از او خواهرش زوجه ملا محمد فوت کردند، و وضع مدرسه مختل، و آثار جنگ جهانی اول پیدا شد، و قحط و غلا ظاهر گردید، از اینرو ملا محمد ناچار از انتقال به (ره زاو) شد که مرکز خوانین اورامان بود، و مدرّس ایشان گردید. و بعد از یک سال استقرارش در قریه ره زاو به رحمت حق پیوست. و وفاتش در موسم بهار ۱۳۳۶ واقع شد و عائله اش حین الفوت عبارت بود از زوجه اولش و دو پسر که پسرانش سعید و اسعد نام داشتند و یک دختر. چندی بعد زنش فوت کرد، و دخترش با یکی از نجیبای قریه ازدواج نمود، و دو پسرش به مریوان رفتند. اسعد مشغول کسب و کار شد و سعید نزد ملا کاکا که حمه در قریه بیلو به تحصیل ادامه داد، تا وقتی که به انتها رسید و از

۱. ملا محمد برهان (برهان الاسلام) فرزند بزرگ ملا عبدالله دشی مفتی کردستان است که در علم و فضل از نوابغ روزگار بوده است او بطوری که مشهود است به زبانهای کردی، ترکی، عربی، فرانسه، آلمانی، و انگلیسی وارد و در ترکیه رئیس الوکلا و در ابتداء ورود معلم ویژه فرزندان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی بوده است. که قریب ۲۰ سال پیش در آنکارا وفات یافته است. (مترجم)

۲. ملا عبدالله دشی مفتی کردستان یکی از علمای مبرز سنندج بوده است که ترجمه احوالش در صفحات قبل مسطور است. (مترجم)

او اجازه گرفت و دانشمندی فاضل گردیده به زادگاه پدرش قریه ره شهدی رفت و آنجا مدرس شد. ولی متأسفانه بعد از پدرش زندگی و تدریس او طولی نداشت، و پس از چندسالی تندباد اجل گلستان شاداب جوانی او را تبدیل به خزان نمود و در عنفوان شباب به رحمت خدا پیوست. و این حادثه اسفبار در تاریخ ۱۳۵۵ هجری قمری اتفاق افتاد. رحمه الله علیهما رحمة واسعة.

### ملا محمد بن ملا عبدالله جلی

دانشمند علامه و یگانه روزگار و نادره دوران ملا محمد ابن حاج ملا عبدالله بن حاج ملا اسعد ابن حاج ملا عبدالله ابن حاج ملا عبدالرحمن جلی رحمه الله تعالی سال ۱۲۹۲ در قصبه کوی سنجق ولادت یافت، و در بیت علم و دانش بزرگ شد، تا به درجه تمیز رسید، پس به قرائت و ختم قرآن کریم و کتب ادبیه شروع کرد، سپس داخل تحصیل علوم عربیه گردید، و سعی و کوشش نمود و فعالیت پی گیر و پشتکار و بردباری و صبر فراوان به خرج داد و حق تحصیل علوم را در مدرسه پدرش مراعات نمود، پس علوم را بدست آورد و تکامل یافته به نهایت رسید و از پدر اجازه گرفت. و در مدرسه خودشان به معاونت پدرش مشغول تدریس شد و به طلاب خدمت کرد و درس داد، و در سایر خدمات دینی با پدر مشارکت کرد، و پس از مدتی پدرش تدریس و امامت و خطابت را به او تفویض نمود، و خود فقط به وعظ و ارشاد مشغول گردید تا وقتی که به رحمت خدا پیوست. از این به بعد طبیعتاً و در این شرایط صاحب ترجمه با تمام کوشش به بهترین وجه قیام و پایداری به تدریس و وظایف قبلی مستقلاً اقدام نمود، ولی بعد از مدتی امر خطابت را به برادر پدرش شیخ نوری وا گذاشت و خود فقط بر امامت و تدریس استمرار ورزید. صاحب ترجمه دارای دوری عجیب در حرکت و کوشش علمی و توجیه طلاب بلکه توجیه کافه مسلمانان به بیداری و دوری از غفلت و اعتماد به نفس و توجه به کارهای مهم و وحدت و توکل و پرهیز از خلاف و خرافه بود، و در حقیقت وجود او در اجتماع تأثیری تمام داشت (اقدامات خداپسندانه اش در مردم زمان بسیار مؤثر واقع می شد)، زیرا فردی از افراد یگانه زمان در علم و فضل و غیرت و شهامت و جسارت ادبی و قوه قلم و فصاحت زبان و صراحت بیان بود. و اگر بعضی موانع نبود مردم چنان از او بهره علمی و دینی و ادبی می گرفتند که در زمانهای طولانی از دیگران نگرفته بودند، چون او ریاست و مزیت علمی و استقلال در توجیه مسلمانان و قبول کارهای مهم و حرکت به جلو در کافه شؤون دینی و اجتماعی و سبقت بر عموم را اختیار می کرد، و این اختیاری به حق و فقط سزاوار او بود. پس بر اثر تربیت و تعلیم و تدریس او جمع کثیری از

علماء غیرتمند و صالح که در انجام فرمان خدا از لومه لاثمان نمی ترسیدند فارغ التحصیل شدند و بدست او مجاز گردیدند. همچنین آراء و نظرات با ارزشی در مورد تربیت و تعلیم و تدریس و رعایت ایام و اشخاص دارد، اما هر چیزی به تدبیر نیست، و گاهی تقدیر به تدبیر می خندد. صاحب ترجمه تألیف بسیار دارد از جمله کتاب المصقول فی علم الاصول در اصول فقه و دیگر القائدفی العقائد، و دیگر رساله ای به نام حقیقة الايمان و رساله ای در کلام به نام الکلام الجدید. و نیز تألیف کتابی به نام المشاهد در شرح کتاب فی غوار المقاصد تفتازانی را شروع کرد. و ظاهر این است که این کتاب المشاهد را تمام نکرده است. دیگر تفسیر قرآن کریم است به لغت کردی که تاکنون دو جزء از آن چاپ شده است. و از خداوند مسألت دارم که اولاد او را توفیق دهد که بقیه این تفسیر شریف را چاپ و نشر کنند. و جملات زیر را با خط خود در پایان تفسیرش نوشته است: «اما مشرب و تمایل من هیچ نیست جز اتحاد و اتفاق و به دور افکندن نفاق و خلاف تا آنجا که ممکن است، و مرتب قول خدا را تکرار می کنیم: تلك امة قدخلت لهما ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون». «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم» یعنی: ملت‌های گذشته مانند عاد و ثمود و بنی اسرائیل و غیره هر چه کردند گذشت، و اعمال خیر آنان به نفع خودشان است و بالعکس، و آنچه شما از نیک و بد رفتار کنید حساب آن برای خودتان است (یا به نفع یا به ضرر) و عمل و رفتار امت گذشته از شما سؤال نشود. و همانا خداوند وضع هیچ طایفه ای را تغییر نمی دهد تا خود نخواهند و وضع خود را تغییر ندهند و به عبارت کوتاه تر: خوشبختی و بدبختی هر ملتی موقوف به نیات و اعمال ایشان است. از خداوند رحمت و ثبات در قول و عمل را مسألت دارم. خاتمه یافت، روز چهارشنبه سلخ ربیع الثانی ۱۳۵۷. حقیر جلی زاهد محمد. و تفسیرش در ۱۹۴۳ میلادی خاتمه یافت، و در همین سال نیز به رحمت خدا پیوست مطابق با ۱۲ تشرین اول، رحمه الله و طاب ثراه. من (مؤلف) می گویم: از گردش قلم و تاثیرات کلمات او آشکار می شود او دارای هدف‌های عالی بوده است. و آرزوهای گرانقدر داشته است. ولیکن امور کلاً در دست خداست و چنانکه خود خواهد در کون تصرف کند نه چنانکه ما خواهیم. این یک جهت، و از جهت دیگر نیز هر چیز سببی دارد، و کارهای بزرگ نیز اسبابی دارند و هرگاه اسباب در حیز طاقت و حوصله بشر نبود وصول به محصول و حصول مقصود ممکن نمی شود، و کارها را به خدا تفویض می کنیم که به حقیقت او بر بندگان خود بصیر است.

### ملا محمد عدله خان

این عالم فاضل صالح از اهالی قریهٔ اباعبیده بالای حلبجه تابع استان سلیمانیه و پسر عموی استاد ملا عبدالله العبیدی ابن شیخ قادر عبیدی است، که در قریه ابی عبیده نر حدود ۱۳۰۰ هجری متولد و در همان قریه و در حلبجه و اطراف آن درس خواند، و بالأخره در بیاره ماندگار شد و علوم را تکمیل کرد. او در تحصیل خود بسیار ساعی بود و متون را حفظ می کرد در مورد او می گفتند که در هر علم متنی از بر دارد (حفظ کرده است)، مانند کافیه در نحو، و شافیه در صرف، و جمع الجوامع در اصول. و همچنین... و او بسیار پرهیزگار و دانشمند و آمر به معروف و ناهی از منکر بود. و مادرش زنی صالحه و عابده بود که به طلاب بسیار توجه و خدمت می نمود و در اباعبیده لباس طلبه را می دوخت و می شست. پس از نظر احترام او را به لقب خان ملقب کردند که نزد ما اکراد این کلمه برای خانمهای محترمه معمول است، لذا او را عدله خان می گفتند. رحمه الله تعالی.

چون ملا محمد اجازه گرفت، محل مناسبی برای تدریس خود نیافت، از این رو به گرمیان (فرمانداری کفری) انتقال یافت و در قریهٔ هومه رمل اقامت گزید که دارای آبها و باغهای خرم بود، و در ناحیهٔ بالای کفری قرار داشت، و به تدریس و امامت و خطابت و وعظ و ارشاد و تعلیم احکام دین و مداومت بر امر به معروف و نهی از منکر اشتغال جست بطوری که در آن زمان نظیر او سابقه نداشت. خداوند از طرف مسلمانان به او پاداش خیر عطا فرماید. در اواخر عمرش از این قریه انتقال پیدا کرد و به قریه عنب نزدیک مسقط الرأس خود ابوعبیده برگشت و در آنجا امام و مدرس شد و سکونت گزید و جز چند ماه انگشت شمار طول نکشید که خداوند اجل حتمی او را مقدر کرده و در ۱۳۶۵ هجری بدار رحمت حق انتقال یافت. رحمه الله تعالی.

### ملا محمد رئیس

در حدود ۱۳۲۵ هجری متولد شده است بعدها علوم را به درس خوانده در مدارس اطراف به جستجو و طلب علم رفت و غربتها و زحمتها را تحمل نمود، و بالأخره در خانقاه مولانا خالد در سلیمانیه نزد استاد حضرت شیخ عمر معروف به ابن القره داغی مستقر شد و این استقرار در ۱۳۴۴ بود، آنجا ماند تا اجازهٔ علمیه را از او اخذ کرد، و به قریهٔ گه لاله در فرمانداری چوارتا رفت، و به امامت و تدریس نزد حاج محمد آقا ابن عباس آقا پشدری معین و مشغول گردید، پس او را احترام زیاد گرفت و خود و طلابش را خدمتگزاری کرد و سایر اشراف قریه نیز

با احترام تمام به خدمتگزاری او کمر بستند. در این هنگام طلاب هوشمند فراوان به حضور او آمدند و از علوم سرشار او استفاده نمودند، و او در واقع دانشمندی بلند مقام و آماده برای تدریس و تفهیم انواع علوم عقلیه و نقلیه و فقه و غیره بود، و با اینحال صالح و دور از دنیا و باوقار و مؤدب و کم سخن و تابع روش عالی نبوی (ص) بود و جمع کثیری از طلاب علوم از دست او مجاز شدند. بعد از مدتی حاج محمد آقا خرج سفر او را فراهم نموده به حج بیت الله الحرام فرستاد، هر دو با هم حج کردند و به سلامت به وطن مراجعت نمودند، بعد از آن برای زیارت حضرت شیخ علاء الدین (قدس سره) به بیاره آمدند و این دیدار در تابستان ۱۳۵۰ هجری بود، که پس از چند روزی توقف به وطن برگشتند، در آن هنگام وضع دنیا تغییر کرد، و او به شهر سلیمانیه رفت، و در محل خود خه بات نزدیک به سیوان استقرار یافت و در آنجا باقی ماند، و به تدریس و افاده و ارشاد مسلمین ادامه داد، تا اینکه در ۱۳۹۹ هجری اجل او فرا رسید و چشم از جهان فرو بست که خداوند او را رحمت نموده و خاکش را پاک دارد.

### ملا محمد خواهرزاده

او محمد بن سعید از نسل حسین جد طائفه‌ای از دو طائفه که قصبه پنجوین را تعمیر کردند، در سال ۱۲۸۷ هجری در قصبه نامبرده تولد یافت، و چون مادرش خواهر ملا عبدالرحمن پنجوینی بود به لقب خواهرزاده مشهور شد. در خانواده اش که جایگاه سعادت و نجابت و شرافت بود، تربیت یافت، و قرآن کریم را در مدرسه خالوی علامه اش آموخت و ترقی کرد تا به سن رشد رسید، پس برای تحصیل علوم اسلامی طبق معمول زمان از پنجوین خارج شد، و به قصبه تورجان سفر کرد، و آنجا سکونت گزید و به تحصیل علوم پرداخت، سپس به مهاباد رفت. بعد به پنجوین برگشت و علوم را نزد خالوی معظم خود تمام کرد و به اجازه علمیه (افتاء و تدریس) از دست او موفق گردید. بعد از پنجوین نقل مکان کرد، و در یکی از دهات مریوان مدرس شد، سپس به قریه نزاره نزدیک پنجوین رفت مدتی نیز آنجا توقف کرد. و چون بعد از این انتقالات مراتب علم و ذکاوت و فضل او معلوم گشت، عثمان پاشا جاف دستور داد که به قصبه پنجوین برگردد، و او را منصب قضا داد، و امریه حکومت را برای او گرفت. پس به عنوان قاضی در پنجوین اقامت کرد و به خدمات دینی و اجرای احکام شرعی پرداخت. صاحب ترجمه اهل تتبع و مطالعه کتب و به تاریخ دنیا آگاه بود، و وجوه اصلاح را می دانست، و قرآن را به لغت کردی تفسیر کرد، در چند جلد، و آن را تذکار ایمان برای قوم کردان نامید، و الآن این تفسیر در جامعه سلیمانیه است، و جامعه آن را برای طبع و نشر تحویل گرفته و تاکنون چاپ نشده است.

صاحب ترجمه مدام در منصب قضاء در عهد حکومت عثمانی باقی ماند و بعد از اشغال عثمانی و استقلال عراق با حکم قضا محترمانه و در عزت و احترام می‌زیست تا در ۱۹۳۵ او را به سرای جاودانی دعوت کرد و خداوند او را به جوار رحمت خود انتقال داد. برابر ۱۳۵۴ هجری و در مقبره معروف به حاج شیخ در قصبه پنجوین مدفون گردید. رحمه الله تعالی. و او دو فرزند عالم بجا گذاشت که آنان عبارت از حاج ملا احمد، و حاج ملا هبته الله، می‌باشند. و الآن موجودند و به خدمت علم و دین مشغول هستند، اولی در شهر سلیمانیه، و دوم در زادگاه خود پنجوین. که خداوند به لطف خود هر دو را حفظ کند.

### ملا محمد سعید دیلیژی

عالم بزرگ و فاضل سترگ ملا محمد سعید ابن حاج ملا احمد دیلیژی مشهور به دانائی و آگاهی در علوم اسلامیّه در زمان خود در شهر سلیمانیه و در تاریخ ۱۳۰۴ هجری تولد یافت و در خانه علم و دین و کرامت تربیت یافت، و چون به حد تمیز رسید شروع به درس خواندن کرد، ابتدا قرآن را بدقت خواند و ختم کرد و کتب کوچک متداوله را تمام کرد، بعد وارد آموختن علوم شد، و به آموزش عربیت پرداخت و نزد پدرش بدقت مشغول شد، و در مدارج علوم با ذکاوت زیاد و استعداد فراوان بالا رفت تا در علوم ماهر شد، و دانشهای نحو و صرف و بلاغه و منطق و مناظره و اصول فقه و فقه و غیر آن از علومی که در آنجا تحصیل آن معمول بود به انتها رسانید و بعد از اجازه گرفتن به امامت و تدریس در مسجد خم خانه سلیمانیه مشغول شد و طلاب جهت کسب فیض به دور او درآمدند، و او به مردم فایده داد، و در افاده علوم و افهام دروس فصاحت و سخاوت نشان داد، و زندگی خوبی گذرانید، و در بین علما شهرت یافت و مرتب در افاده خیر زیست، تا به مرض اعصاب و سستی و فلج دست دچار شد، و قوای او ضعیف گردید، و جز باقی ماندن در رختخواب قادر به چیزی نبود، معذالک ترك مسجد نکرد، و در مدرسه اش مریض باقی بود، (در محوطه مسجد و داخل مدرسه بود)، تا وقتی که خداوند زندگی او را به پایان رسانید و در سال ۱۳۶۵ هجری تا آنجا که بخاطر دارم وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه.

### ملا محمد بن ملا عبدالله عیبیدی

او محمد بن ملا عبدالله ابن شیخ قادر از اهالی قریه ابی عیبیده بالای حلبجه به مسافه ساعت راه است که در ۱۳۲۵ در خود قریه متولد شده پس از تمیز و ختم قرآن و خواندن کتب کوچک عقیدتی و اخلاقی و ادبی متداوله، نزد پدرش به تحصیل علوم پرداخت که پدر او علامه و



صاحب فضل و ورع و زهد و تقوی بود. پدر او رساله‌ای در وضع به عنوان الوضع المحمدی تألیف کرد که رساله‌ای مفید و مضبوط است و تاکنون چاپ نشده است. چون صاحب ترجمه به حد نهایت رسید از پدرش اجازه گرفت، و نیز از شیخ بابارسلول اجازه گرفت، و مجلس اجازه او در حضور علما منعقد گردید که مجلسی فرحبخش و مهم و پراعتبار بود. و در آن لطائف اعمال و اقوال به حدی فراوان بود که گاهی به یاد می‌آورم نزدیک است دلم از حسرت آن روزگار بسوزد. و من در چنین آرزو و حسرتی بوده هستم و هرگز نمی‌توانم آن شکوه و جلال و ابهت علمی و اسلامی را فراموش و از خاطر محو کنم الغرض بعد از فارغ التحصیل شدن ازدواج کرد، و در قریه صوله نزد شیخ عبدالقادر ابن شیخ حسین صولی مدرس شد، و مدتی آنجا باقی ماند و تدریس کرد و بعد از آن به اطراف حلبجه برگشت، و نزد خویشاوندانش از عشیره ککوئی به تدریس اشتغال جست، سپس به مرکز فرمانداری حلبجه منتقل شد و در آن مرکز در تکیه سیدنصرالله ساکن شد، و به عنوان مدرس و واعظ و خادم بعنوان سرمشقی برای سائر علمای موجوده در منطقه تا مدتی دراز باقی ماند و بعد از آن در محله نزدیک به قریه عنب جامع دارالاحسان بنا کرد و در استحکام آن کوشید، و مسلمانان او را در این امر خیر یاری کردند، مخصوصاً خویشاوندانش از اهالی اباعبیده و عشیره ککوئی آن را تکمیل نمودند، و در آنجا به عنوان مدرس و امام ساکن شد، و در تدریس مشتاقان علم و ارشاد مسلمین تقصیر ننمود، همچنانکه در تکیه سیدنصرالله و تعمیر آن کوشش بیدریغ حتی بیشتر از مسجد خود کرد، تا از هر لحاظ مستقل باشد. او مردی کم سخن و مؤدب و با متانت بود که حتی از خود شرم داشت، و به حق و حقیقت احترام می‌گذارد، و به قدر امکان در راه اجرای حق خدمت می‌نمود، و رساله‌ای در وقوع طلاق ثلاثه تألیف کرد، و در آخر عمر به بیماری قلب دچار شد و اجل او فرا رسید او اائل جمادی الثانی ۱۴۰۱ هجری مصادف با ماه چهارم از سال ۱۹۸۱ میلادی وفات یافت. و در مقبره عمومی حلبجه بین امثال خود از مشایخ و علماء دفن شد، خدا همه را بیخشاید، و زیر پرچم سرور پیغمبران (درود و سلام خدا بر او باد) ما را به ایشان پیوسته و محشور فرماید. آمین یا مجیب السائلین.

### ملا محمد امین مفتی

عالم فاضل بزرگ حاج ملا محمد امین مفتی ابن عالم بسیار دانا ملا احمد مفتی مشهور به چاومار ابن ملامحمود ابن ملا احمد ابن ملامحمد حسین رحمهم الله در حدود سال ۱۲۵۰ در سلیمانیه بدنیا آمد و نزد پدرش در مدرسه عالی که حائز جمیع محسنات و فوائد و فضائل

مدارس مترقی از لحاظ اداره و رشد و ترقی علم و اخلاق و سبک تعلیم بود، درس خواند. و چون پخته شد و به حد معمول میان مدرسان رسید، از پدرش اجازه گرفت، و در تدریس معاون پدر شد و او را کمک می نمود، و چون پدرش به سفر حجاز رفت او با تمام قوا در جای پدر به وظایف و واجبات او (تدریس و امامت و افتاء) مشغول شد و خدا خواست که پدرش در این سفر بمیرد که سال ۱۲۸۸ بود. از آن به بعد با تمام معنی کلمه وظیفه جانشینی را انجام داد و به طلاب فائده رسانید، و به مسلمانان خدمت دلسوزانه کرد، و این خدمات ارزنده را ادامه داد تا سال ۱۳۰۸ که در این تاریخ مانند پدرش به رتبه افتاء نائل شد، و به وسیله مدال مجیدی برای مفتی شدنش مورد خلعت سلطان عثمانی واقع شد، و وکیل شیخ الاسلام آستانه گردید؟! (در آن زمان چنان معمول بود که شیخ الاسلام‌ها در شهرها و قصبات و کیل داشته باشند)، و بعد از احراز این مقام به بهترین وجه ممکن در انجام آن قیام کرد. و اضافه بر اشتغالات تدریس و افتاء مشغله تألیف و تحریر و مقابله و مطابقه نیز داشت. از جمله تألیفات او رساله کلامیه مسماة به رساله حمیدیه است، که نسخه‌ای از آن نزد من (مؤلف) موجود است، و حواشی سودمندی بر آن افزوده‌ام تا فهم موضوع آسان باشد، و انشاء الله بزودی آن را چاپ می کنم. صاحب ترجمه بر روش و برنامه فضلاء و علماء دین پایدار ماند و مرتب بدون احساس خستگی و اکراه به مسلمانان خدمت کرد تا اینکه در ۱۳۱۵ اجل او فرارسید و در مقبره سیوان سلیمانیه مدفون شد. رحمه الله و طاب ثراه پسرانی نجیب و دانشمند از خود بیادگار گذاشت و ایشان: آقایان ملا عبدالعزیز مفتی، و ملا محمود بیخود (شاعر و ادیب و فاضل معروف)، و ملا احمد بودند.

### شیخ محمد امین قره داغی

او شیخ جلیل و استاد محترم نجیب و نبیل، شیخ محمد امین بن شیخ معروف بن شیخ عمر (هومهر) ابن شیخ عبداللطیف کبیر است، که در حدود ۱۲۵۰ هجری متولد شده در خانه خود تربیت یافت، و پس از رشد در مدرسه خودشان درس را شروع کرد، و به تدریح در مدارس مختلفه موجود در شهر سلیمانیه و اطراف به مسافرت و زحمت در جستجوی علم پرداخت و کوشش کرد تا به نهایت رسید و به درجه علماء نائل شد. و چون در سال ۱۲۷۱ علامه شیخ عبدالقادر مهاجر از سنندج به سلیمانیه آمد و در آنجا مستقر شد. صاحب ترجمه خود را بدو اختصاص داد، و نزد او زیاد درس خواند. و از جمله کتابهایی که نزد او خواند، تقریب المرام شرح تهذیب الکلام بود، و از علم سرشار و صحبت او فراوان بهره گرفت، و به واسطه قرابت نسبی که بین آنان وجود داشت در طول حیاتش ملازم حضور استادش بود. و مسافت بین مسجد

و مدرسه برای هر دو نزدیک بود. وقتی از نظر علم تکمیل شد و به نهایت رسید شروع به تدریس کرد، و برای طلاب تقریر می نمود، و افاده می کرد و در خدمت طلاب بی مضایقه کوشید. بی مناسبت نمی دانم که اینجا حکایتی لطیف را یادآور شوم، و آن چنین بوده است: «استادم شیخ عمر بن قره داغی پسر صاحب ترجمه، هنگام رجوع از خانقاه به خانه خودش بعضی سوره های قرآن را قرائت می نمود (بعد از نمازهای ظهر و عصر و مغرب) به او گفتیم: که سرّ قرائت این سوره های کوتاه در این اوقات چیست؟ جواب داد: سرّ آن در حکایتی که پدرم برای من گفته است، نمایان است. او به من فرمود: نزد شیخ مهاجر بودیم هنگام نزع تا زُهوq روح و پیوستنش به رفیق اعلی (آخرین نفس)، بعد از آن فوراً آب برای غسل جنازه اش گرم کردیم، و کفن و وسائل لازمه را آماده نمودیم، بعد از يك ربع یا بیشتر دیدیم که چشم او باز و بکلی (زنده) بیدار شد، به او عرض کردیم که ما ترا مرده دانستیم درحالی که الحمدلله زنده هستی؟! جواب داد: مرده ام بلکه بیهوش شده ام، و در این حالت اغماء در حضور حضرت باری جمع بودیم (روح او با جمعی دیگر از علما و صلحا)، به ما فرمودند: کسی هر روز دو بیست آیه از قرآن بخواند اهل نجات است. این مژده را گفت و برای همیشه چشم بست و به رحمت پیوست پدرم فرمود: لذا از آن تاریخ من این مقدار قرائت قرآن را ترك نکرده ام، ولیکن الآن مشغله تدریس و افتا اوقات مرا گرفته و تلاوت آن جز بدین صورت برایم ممکن نیست، (در بین راه خانقاه به خانه یا بالعکس)، و به تلاوت سُورَ قصار از وَالضّحی تا آخر قرآن اکتفا می کنم، پس شما هم هر روز بخوانید».

صاحب ترجمه در سال ۱۳۱۵ هـ وفات یافت. خداوند او را رحمت فرموده خاکش را معطر و مطهر داراد.

### ملا محمد امین بالیکه دری

او عالم و اراع و صالح و استاد در فصاحت و بلاغت ملا محمد امین از اهالی قریه بالیکه در نزدیک پنجوین است. پس از تمیز مشغول درس خواندن شد، و در پی تحصیل علم به مدارس نواحی مختلفه مسافرت کرد، بالأخره نزد مرحوم ملا عبدالرحمن پنجوینی مستقر شد و جدّیت نمود تا به دروس نهایی رسید و فارغ التحصیل شد. و چون اجازه گرفت در مسجد مشهور به نام خودش (مسجد ملا محمد امین بالیکه دری) واقع در کوی سه رشه قام مدرس شد و به طلاب تدریس کرد، و خدمت مسلمانان را شروع نمود. او با احتیاط کامل از شبهات پرهیز می کرد، و ما می دانستیم که او همیشه در خیرات بر دیگران برتری می جوید و احسان می کند ولی احسان

یا صدقه و هدیه را از کسی قبول نمی‌کند، در حالی که فقیر و مستحق نیز بود، و از این اوصاف و اخلاق او حکایاتی بین مردم مشهور بود و روایت می‌شد. او به قدری قانع بود، که مردم از آن اندازه قناعت متحیر بودند، و خطاط و دارای حسن خط بود و من شرح مواقف را به خط او دیده‌ام که جداً زیبا و با ارزش است. او به سال ۱۲۷۰ در بالیکه در تولد یافت، و در سال ۱۳۳۰ در سلیمانیه مرد، و پسری محترم بجا گذاشت که اسمش ملا عبدالرحمن بود، ولی مشغول کسب و تجارت شد. وقتی صاحب ترجمه مُرد، یکی از خویشاوندان اهل علم او بجای او نشست که اسمش ملا عزیز بالیکه دری بود. او نیز مردی مجرد از زن و فرزند بود و داخل دنیا نشد. و چون در ۱۳۰۵ وارد سلیمانیه شد زمان جنگ جهانی اول بود، من و ملا حسن بالیکه دری در مسجد او باقی ماندیم و در آن موقع سیوطی می‌خواندیم و او توجه بسیار به ما می‌فرمود. خداوند جزای خیرش عطا کند، و بعد از آنکه حج بیت الله الحرام را انجام داد، در ۱۳۵۵ وفات یافت. رحمه الله و طاب تراه.

### ملا محمد امین چیچورانی

این عالم دانشمند زاهدی از زاهدان بود و پرهیزگاری از پرهیزگاران از امثال ملا محمد امین بالیکه دری که قبلاً ترجمه احوال او گذشت، در قریه چیچوران از ناحیه بانه در حدود ۱۲۸۰ متولد شد، و چون به حد تمیز رسید به درس خواندن شروع کرد، و قرآن کریم را ختم نمود، و کتب ادبیه معموله خردسالان را نیز تمام خواند، سپس وارد علوم عربیه گردید و برای تحصیل آن به مدارس مختلفه رفت، و اخیراً در مدرسه ملا عبدالرحمن پنجوینی جای گرفت، و جدّ و جهد کرد، و فقه و علم را با اتقان و ریزه کاری و دقت فرا گرفت، و در مدارج علمی ترقی کرد و پیش رفت تا کامل شد و از دست استاد بزرگ اجازه گرفت. بعداً به چرچه قه لا رفت، و نزد شیخ حسین ساکن و در همان قریه مدرس شده در خدمت او مدّت زمانی توقف کرد، آنگاه از او جدا شده به اطراف بانه رفت که موطن اصلی او بود، و مدّت مناسبی آنجا ماند سپس به قریه ره شده از ناحیه مریوان رفت و ده سالی در آنجا امامت و تدریس کرد، و از آن پس به جوار رحمت حق انتقال یافته به دار باقی شتافت. تاریخ در حدود سال ۱۳۵۵ هجری بود. رحمه الله.

### شیخ محمد امین اربلی

او شیخ بزرگ و مرشد نجیب و دانشمند کم نظیر، شیخ محمد امین ابن شیخ فتح الله اربلی بود، که در حدود ۱۲۶۰ بدینا آمده زیر تربیت و توجّه پدرش شیخ قادری مشرب صاحب

علم و دین شیخ فتح الله اربلی تربیت گردید، و چندی بعد شروع به درس خواندن کرده قرآن کریم و کتب صغار معموله را ختم نمود و به علوم عربیه پرداخت، از نحو و صرف و بلاغه و غیره. و در فراگیری فقه شریف جداً کوشید، و خداوند او را بر کسب آن موفق فرمود. و به ناگاه جاذبه الهیه و روحانیت معنویه او را فراگرفت، و لطف خدا او را به تمسک به حضرت شیخ عمر ضیاء الدین در بیاره کشانید و به او تسلیم و در طریقه او سلوک نمود، و کوشید و به عادت سالکان ریاضت کشید و عنایت و توجهات ربّانی او را در فتوحات و دریافت واردات و فیوضات امداد کرد و موفق نمود، تا به درجه خلافت رسید. پس حضرت مرشد او را خلیفه خود کرد، و برای ارشاد و خدمت اسلام و مسلمین اجازه داد. بعداً به شهر و زادگاه خود اربیل بازگشت و مدتی آنجا مانده اما استقرار و آرام نیافت. در این هنگام ندای معنوی برای سفر بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول به او رسید، لذا حج و زیارت انجام داد و به برکات و انوار فراوان نائل شد، و قریب ۱۰ سال در مکه مجاور ماند. سپس اشاره معنوی را برای عزیمت به قاهره دریافت و بدانجا رفت، و به جامع ازهر انتساب پیدا کرد، و به سلك طلاب آنجا درآمد. پس با تمام کوشش و توجه دروس فقه و حدیث و تفسیر را شروع کرد، ضمناً برای سکونت دهی کوچک نزدیک قاهره را انتخاب کرد، بطوری که بتواند هر روز به ازهر شریف برود، و درس و مطالعه را تعطیل نکند. و براین کار پرزحمت مداومت کرد، و آنجا ازدواج نمود، و تعدادی پسر و دختر خداوند به او عطا کرد که همه مردند، جز پسری به نام احمد که او نیز کمی بعد از مرگ پدر فوت کرد، بعد تصمیم گرفت که از آن قریه به بولاق مصر کوچ کند، لذا بدانجا رفت و اقامت گزید. و بعد از خاتمه دروس و فراغت از تحصیل به تدریس مشغول گردید، و برای شاگردان خود مفید قرار گرفت، که از نتیجه برکت ایمان و اعتقاد و اخلاص او به خدا بود. و بعد از مدتی به واسطه غلبه انوار که بر قلب شریفش وارد می شد طریقت و سلوک و ریاضت در نظر او محبوب شد، و بدان علاقه پیدا کرد، و این انوار و محبت خاص او را به افاده مسلمان و معالجه امراض قلوب و دفع رذائل معنوی ایشان دعوت نمود. پس به ارشاد و افاده شروع کرد، و سفرهایی به خارج مصر داشت و جمع کثیری از مریدان صالح و مخلص برای او تسلیم و به دور او گرد آمدند، و ستایش سزاوار خدای یگانه و پروردگار جهان و جهانیان است. در سال ۱۳۲۳ ایضاً مشتاق سفر بیت الله شد و برای دومین بار عازم مکه مکرّمه شد و پس از ادای مناسک حج مدینه را نیز زیارت کرد و چندی در مدینه ماندگار شد، آنگاه به مصر بازگشت، و بر کار سابقش (ارشاد و تدریس و خدمات دینی) استمرار ورزید. و چون پیروان و مریدانش زیاد بودند و در میان آنان اشخاص عامی نیز وجود داشت که به تفهّم دین محتاج بودند، لذا کتب سودمند مناسب با عقل و

فهم آنان تألیف کرد، و منتشر نمود، که فوائد زیادی از آنها حاصل نمودند. و برای اینکه این کتابها جاوید بمانند و بهره آنها زیاد و همیشگی باشد، چاپ شدند، یکی از آنها کتاب تنویرالقلوب است که کراراً تجدید چاپ شده است. در ۱۳۲۴ با همسر دوم ازدواج کرد و این همسر نجم الدین را برای او بدنیا آورد، همان فرزند که بعد از فوت پدرش بزرگ شد، و نزد خلفاء پدر تربیت یافت و به تحصیل پرداخت تا در علوم مسلط گردید، و از اهل ارشاد و خدمت به دین گردید و در آخر زندگی فرصتی دست داد و توفیق یافت که مقداری زمین بخرد، و در آن ساختمان برای محل اذکار و عبادات و نماز جماعت و استمرار ختم و آداب نقشیه بنا کند، و در نزدیک آن ساختمان دیگری برای سکونت خود و عائله بسازد. و با انجام این کار سرور عظیم و شادی زائدالوصفی برایش حاصل شد، ولیکن چندان فرصتی نداشت که خانواده و اهل و عیالش در آن خانه‌های تازه سکونت دهد، که ناگاه پیک اجل فرا رسید، و روز پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۳۲ به قریه طنان سپس به قریه اسدرفت، و آن دو قریه از توابع شهر قلیوب مصر هستند. و در این قریه اخیر مبتلا به تب گردیده و در همانجا روز یکشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۲ وفات یافت. رحمه الله و طاب ثراه.

### مُلا محمد امین بیژوی

عالم جلیل و مرشد اصیل و زاهد و اراع کم نظیر مُلا محمد ابن ملا احمد سرای در حدود سال ۱۲۷۷ هجری متولد شده پس از تمیز به درس خواندن مشغول شد و قرآن کریم را ختم و کتب مقدماتی اخلاقی و ادبی و دینی را طبق معمول محل و زمان تمام کرد، و داخل علوم عربیه از انواع مختلفه آن گردید و در پی علم به مدارس متنوع دور و نزدیک رفت تا در علوم ترقی کرد و به نهایت رسید، و از فقه نیز تا آنجا که فتاوی مهم به آن احتیاج دارد آموخت. و قسمتی از علوم مکتسبه او در مدرسه بیاره نزد استاد کبیر ملا عبدالقادر کانی کبودی بود. رحمه الله تعالی. و هنگام تحصیلش در بیاره در خدمت حضرت شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سره) تمسک کرد، و در طریقت نقشبندیه سلوک ممتازی نمود که قلبش منور و سایر لطائف معنوی او از زیغ گناه پاک گردید، و سینه او گشایش یافت. پس از مدتی مرشد بزرگوار او حضرت شیخ عمر او را خلیفه خود ساخت. نورالله روحه آمین. بعد به قریه بیژوه برگشت، و آنجا ساکن شد و به تدریس طلاب و ارشاد مریدین و منسوبین اشتغال ورزید، و اوقات را در خدمت علم و دین صرف نمود، من او را ندیده و به دیدارش مشرف نشده ام ولی از احوال و اقوال و اخلاق و افعال او پرسیده ام، و برایم معلوم شده است که او جداً در طاعت و عبادت موفق بوده است، و اوقات خود را بین مدت

تدریس و ارشاد و اداء صلوات مکتوبه و سنتهای آن و اداء باقی نوافل مفیده و مطالعه کتب علمیّه مخصوصاً تحفه شیخ ابن حجر و تلاوت قرآن مجید تقسیم نموده بود. و هرگاه کسی به زیارت او می آمد، به خدمت و احترام و بزرگداشت او به قدر توانایی خود و منزلت مهمان در تقدیم طعام و غیره و پذیرایی او اقدام می کرد، و بعد از پذیرایی و احترام کامل از مهمان خداحافظی می نمود و او را طوری ترك نمی کرد که وقت او و خود را در کارها و صحبتهای بیفایده صرف کند با تعارفات اضافی و معذرت خواهی بیهوده که جز دروغ و تظاهر، و اتلاف وقت نیست. و راضی نبود حتی يك ساعت از عمرش بدون فایده مشروع تلف گردد و پس خوشا به حال او و بازهم خوشا به حال او و در اواخر حیاتش وقت او برای دیدار با مردم جز دقایقی کم باقی نماند. و دوپسر نجیب داشت که آنان ملامحمد و ملامحمود بودند که علوم را کسب کرده به نهایت رسانیدند، و هر دو، دو دانشمند فاضل و قابل تدریس و افاده به مردم شدند ولیکن خداوند وفات آنان را قبل از فوت پدرشان، در اندک مدتی مقدر کرد، و فرمان، فرمان خدای محکم کار است. و صاحب ترجمه در حدود ۱۳۸۰ در سن ۱۰۵ سالگی در بیژوه به رحمت خدا پیوست. و همانجا مدفون شد، خدا او را قرین رحمت خود فرماید او نوه ای بجا گذاشت که اسمش ملازوف بود که عالمی فاضل و قائم به خدمت علم و دین در محل خود بوده و هست، خداوند او را موفق کند.

### شیخ محمد سعید مولوی

او عالم فاضل شیخ محمد سعید ابن سیدمحمد ابن سید عبدالرحیم مشهور به مولوی و متخلص به معدومی است که در حدود ۱۲۹۰ هجری در قریه سرشانه نزدیک کناره شرقی رود سیروان متولد شد. بعد از تمیز قرآن کریم و رساله های اخلاقی و ادبی متداوله و مقدماتی را آموخت سپس در فراگیری علوم عربیه کوشید، و پس از چندی به مدرسه بیاره آمده مدتی طولانی در آنجا اقامت کرد و به حضرت شیخ ضیاء الدین تمسک کرد، و چون او مردی عاقل و فاضل از احفاد مولوی بود حضرت شیخ علاء الدین دختر خود را به ازدواج او درآورد، و پسری از او بدنیا آمد، که در بچگی فوت کرد و مادرش نیز بعد از کودک به رحمت خدا پیوست، که کارها در هر مکان و زمان بدست خدا و در تصرف اوست. شیخ محمد سعید در شمیران ساکن شد و با خواهر محمدسان احمدی ازدواج کرد و بعد از وفات او از آنجا به قریه گونده میان عشیره نورولی انتقال یافت و دوپسر از او بدنیا آمد که محمد و هادی نام دارند، حفظهما الله. و صاحب ترجمه در حدود ۱۳۶۰ در قریه گونده وفات یافته در همانجا به خاک سپرده شد. خداوند او را

ببخشاید و تربتش را پاك دارد.

### ملا محمد سعید العبیدی

او عالم فاضل و زاهد کامل ملا محمد سعید ابن احمد ابن فتاح از اشخاص معتبر قریه اباعبیده فوق حلبجه است، که در حدود ۱۳۰۰ هجری بدینا آمد، و پس از گذشت دوران کودکی و رسیدن به حدّ تمیز شروع به درس خواندن کرد، ابتدا قرآن و سپس کتب کوچک معمولی ابتدائیه را بدقت آموخت. و بعد به خواندن صرف و نحو و سایر علوم عربیه توجه نموده، و در مدارس موجوده در حلبجه و حوالی آن در پی علم به جستجو و گردش پرداخت، و چون قریب به انتها شد به کرکوک مسافرت کرد، و نزد علامه علی حکمت اقامت کرد و ریاضیات را نزد او آموخته، به وطن بازگشت و در بیاره داخل مدرسه شد و نزد ملای مدرّس اقامت نمود و در تکمیل تحصیلات خود سعی وافر نمود تا آنگاه که به حدّ دریافت اجازه رسید، پس او را اجازه دادند بعد به قریه اباعبیده برگردید. و استاد علامه ملا عبدالله ابن شیخ قادر مدرس مدرسه آنجا بود، لیکن افتخاری و بدون هیچگونه پاداش و چشمداشت حقوق از کسی یا چیزی، پس ملا محمد سعید به مشارکت او و همانند ملا عبدالله مزبور بدون طمع و فقط برای خدا تدریس نمود، و خلاصه مشایخ موجود در قریه با اهالی خدمت طلاب می نمودند، و آن دو استاد خالصاً لوجه الله تدریس می کردند صاحب ترجمه معاملات و تجارت خفیفی داشت که برادرانش به آن مشغول بودند، و هرگاه سودی حاصل می شد به او تسلیم می کردند و زندگی خود را بدینوسیله اداره می نمود، و بر این روش و رویه پربرکت و خداپسندانه مدرسه اباعبیده بر آبادانی خود با طلاب و دوام مدرسه و افاده برای دین ادامه داده و اداره شد. در سال ۱۳۳۹ من به نزد صاحب ترجمه انتقال یافتم تا علم منطق را از او فراگیرم، و در حضورش ماندم و مقداری از گلنبوی برهان خواندم و به بهترین وجه به من تدریس فرمود و بعد از مدتی از او جدا شدم، و در ۱۳۴۱ دوباره به خدمت او پیوستم، و در این موقع کتاب لب الاصول می خواندم، در اصول فقه تألیف شیخ الاسلام قاضی زکریا رحمه الله تعالی. و بعد از چند ماهی به سلیمانیه برگشتم و در مدرسه مولانا خالد (قدس سره) نزد استاد بزرگ مولانا عمر بن القره داغی توقف کرده و مشغول استفاده شدم. ملا محمد سعید عبیدی در تمام عمرش بر پیروی کتاب و سنت و اخلاق حسنه از تواضع و زهد و قناعت و نصیحت مسلمانان خالصانه در راه خدا می کوشید. او به حضرت شیخ نجم الدین تمسک کرد (هنگامی که در بیاره طالب علم بود و درس می خواند)، و بعد از فراغت از تحصیل نیز علاقه مفراطی به مرشد مذکور داشت و روح او از محبت آن شیخ عالیقدر سیراب



شده بود. و چون حضرت نجم الدین وفات یافت و حضرت علاء الدین به بیاره آمد و در خانقاه بیاره به عنوان مرشد مسلمانان اقامت گزید ملامحمدسعید به بیاره آمد و شد می کرد. بطور متناوب و هر چند یکمرتبه. و در خلال زیارتش امیدوار بود که برای تمسک او به این شیخ انشراح صدری به او دست دهد، و چون من از او جدا شدم و به سلیمانیه رفتم شنیدم که دفعه دیگر به بیاره آمده و موقعی که در غرفه مدرسه ساکن بوده است، ناگهان جذبۀ شدید روحی او را گرفته و بر این حال استمرار داشته است بنابراین به حضرت شیخ علاء الدین تسلیم شده و به او تمسک کرد، و از خالص ترین مریدان آن حضرت گردید، تا هنگامی که اجل او فرا رسید سال ۱۳۴۶ هجری. و شنیده ام که نزدیک وفاتش علاماتی که دلیل بر علو مقام او باشد، مشاهده شده است! از جمله آنکه او قول حق تعالی را *اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ...* از سه روز قبل از فوتش تکرار می فرمود، تا لحظه ای که تسلیم شد و به رحمت حق پیوست. و در مکانی واقع در پائین حصار مرقد سیدنا اباعبیده انصاری (رض) دفن شد. و به حقیقت من (مؤلف) او را زیارت کردم و خوف و هیبت و نسبت برکتی مرا فراگرفت که دلالت بر روحانیت عظیم و برکت ربانیت زائد الوصف او دارد. آن مرحوم در زمان حیات همواره با علمای حلبجه ملازم بود، مانند شیخ عبداللطیف قاضی، و شیخ مصطفی مفتی، و شیخ رسول، و ملا عزیز پریمی، و بابارسلول. و مجالس ایشان چون نشستگاه قدسیان و درحقیقت نمونه ای از لذات باغهای بهشت بود. چنانکه فوقاً اشاره شد صاحب ترجمه در ۱۳۴۶ هجری به لقاء الله ملحق شد. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه.

### محمد ماجد کُردی

محمد ماجد ابن محمد صالح ابن شیخ فیض الله کردی مکی فاضلی از اهل مکه است که جدش از بلاد کرد در اوائل قرن ۱۳ هجری به مکه انتقال یافته است. صاحب ترجمه سرگرم به نشر علم پرورش یافت و رشد کرد. و به خرج او کتب فراوان به چاپ رسیدند و مطبوعه ای احداث کرد که تاکنون نیز پایدار است، و حرفه او چاپ و تجارت کتب بود. و کتابخانه ویژه ای برای خود ترتیب داد، که از عظیمترین کتابخانه های حجاز بود. و در عهد شریف حسین بن علی مورد قهر و غضب حکومت قرار گرفت، و در خانه و میان کتابهایش ماند (در منزل خود محترمانه بازداشت بود و از کسب و کار منع شده). و چون اداره حجاز به آل سعود رسید، از انزوا خارج شد، و در مجلس شوری به وکالت انتخاب گردید سپس وکیل معارف عامه شد، پس از آن مدیرکل اوقاف گردید. کتابها و رساله های دارد که غالب آنها تمام نشده است از جمله:

کنز العمال مخطوط، فهرس خطی کتابخانه که در آن شرح مؤلفاتش را نوشته است، منتخبات ماجدیه خطی شعر. مولد و وفات او در مکه بوده است که ولادتش ۱۲۹۲ و وفاتش ۱۳۴۹ بوده است.

### شیخ محمد علی طالبانی

او شیخ محمد علی ابن الحاج شیخ علی افندی خالصی رحمهما الله تعالی، در سال ۱۲۷۳ در کرکوک تولد یافت. او در محوطه خانه خود پرورش یافته اوضاعش با تحصیل و تمرین مساعد نبود فقط قرآن کریم و بعضی کتب مقدماتی متداوله و فقه به قدر احتیاج برای اداء طاعات و فرائض و نوافل به درس خواند، و به همین مقدار قناعت کرد. مشارالیه مردی بی نهایت بخشنده و دست باز بود، و هر چه به مردم می داد، فراموش می کرد. و نسبت به مسلمانان در غایت تواضع و رأفت و رحمت بود، و در مقابل متکبران غیور و جسور. و حکایات عجیبی در اطراف این موضوع نقل می کنند. او در سفرها بر اسب سوار می شد، حتی در اوائل پیدایش ماشینهای خودرو. صاحب ترجمه بعد از پدرش بر سجاده طریقت نشست، تا اینکه در سال ۱۳۵۲ وفات یافت. رحمه الله. او پسرانی بجای گذاشت که یکی از آنان به نام محمد جمیل به جای پدر نشست.

### شیخ محمد جمیل طالبانی

او شیخ فاضل محمد جمیل ابن شیخ محمد علی ابن حاج شیخ علی افندی خالصی قادری طالبانی رحمهم الله تعالی است، که در ۱۳۱۰ هجری متولد شد و در خانه و تکیه اش بر مشرب و روش درویشی تربیت شد. او مجالس ذکر و تهلیل را بسیار دوست می داشت و به آن عشق و علاقه وافری داشت، قرآن شریف و بعضی کتب دینی را به منظور اداء واجبات دینی ختم نمود و چون پدرش وفات کرد بر مسند ارشاد در محل او جای گرفت، و بر رعایت شؤون دین و احترام ذکر و اهل آن حریص بود. شبها آماده به عبادت و نماز تهجد و سحرها بیدار بود، و خود بر مناره بالا می رفت و تمجید و تسبیح خدا را می خواند. سپس اذان صبح می گفت و بصورت امام یا مأوم نماز می خواند، و او بر این روش ادامه داد تا پیر و ناتوان شد، و بواسطه مرض سخت توانایی را از دست داد. صاحب ترجمه قواعد درویشی و مشیخت را تجدید کرد و پیروان او و اجدادش از هر نقطه ای بطرف او روی نهادند و مراسم ذکر و اطعام طعام را مرتب کرد، و دو پسرش شیخ علی و شیخ عبدالرحمن را بر تحصیل علم تشویق کرد و بلکه مجبور

می فرمود تا اجازه گرفتند، و هر دو بر دست ملامحیی الدین و ملاعزیز شیله خانی عالم شدند و مجاز گردیدند. که خداوند جزای خیرش عطا فرماید. او در سال ۱۳۸۱ در بیمارستان جمهوری بغداد وفات یافت، و در جامع گیلانی بر او نماز گزاردیم، و جنازه او را به کرکوک نقل کردیم. و در حجره جلو پدر و جدش دفن شد. رحمه الله تعالی.

### محمود تفلیسی

محمود بن یوسف بن حسین تفلیسی برزنجی ابوالقاسم از اهل تفلیس نزد شیخ ابواسحق شیرازی فقه آموخت، و حدیث را نیز از او و از ابویعلی بن فراز و ابی الحسین بن مهتدی و ابی الغنائم بن مأمون و غیره سماع نمود. و طیب بن محمّد غضائری از او حدیث نقل کرد. ابن سمعانی گفته است که فوت او بعد از ۵۵۰ بوده است. خداوند او را ببخشاید (وتفلیس شهری است در آذربایجان شوروی در کنار مرز ایران و شوروی).

### محمود کردی حنفی

محمود کردی حنفی آفتاب پیشوایان بود. او در دُوید اریه نجمیه شیخ طریقت و در مدرسه حَسَن مدرّس بود، و شخصی سلیم النفس و به حفظ کلام منظوم علاقه داشت، و اکثر اشعار را حفظ می کرد، و نزد بَلْبَغَا آبرویی داشت. و در رمضان ۷۶۷ وفات یافت.

### محمود برزنجی

شیخ محمود بن شیخ محمّد از سادات قریه گله رزده در سلیمانیه به سال ۱۲۰۰ هجری برابر با ۱۷۸۵ میلادی بدنیا آمده و در حضور حضرت شیخ معروف نودهی تلمذ کرد تا اینکه عالمی دانا و مشهور و ادیب گردید، سپس در سلیمانیه به عنوان نقیب اشراف معین شد و در حدود ۱۲۷۵ هجری = ۱۸۵۸ م در همین سمت وفات یافت. و این شیخ محمود کسی است که با دختر استادش حضرت شیخ معروف نودهی ازدواج کرد. پس شیخ حسین مشهور به شیخ حسین قاضی را از او بدنیا آورد که دانشمندی جدّاً صالح، و ادیبی ناطق و فاضل و محسن بود.

### شیخ محمود زنگنه‌یی

او عالم فاضل و مرشد کامل شیخ محمود بن یوسف آغا از عمال امراء بابان و از اولاد یکی از افراد کاکه سوریها ساکن قره داغ بود، و کاکه سوریها قبیله کوچکی بودند که ادعای

سیادت می کردند. در سال ۱۱۳۰ تولد یافت و در بیت خود که مرکز شرف و بزرگواری بود تربیت یافت و چون بحدّ تمیز رسید به آموختن قرآن مشغول شد و پس از ختم قرآن کتب ادبی معمولی را نیز خواند، آنگاه به تحصیل علوم عربیّه دینیّه شروع کرد، و به مدارس کرکوک و اطراف آن اربیل و غیره رفت و زحمتهای کشید. حکایت می شود که او در دهی از دهات بادینان نزد عالمی درس می خواند، و در خارج قریه چشمه آبی بود که از چشم مردم دور بود، شیخ محمود بدانجا رفت و مشغول مطالعه و قرائت و حفظ درس بود، تا اینکه آن چشمه به کانی ملامحمود مشهور گردید. یعنی چشمه آب ملامحمود. و او از اوّل نشأتش نشأتی پاک و مبارک بود که بر پایه صلاح و سلامت حال و زهد و طاعت پایه گذاری شده بود، پس خدایتعالی به فضل خود او را از شر نفس و شیطان و از فتنه های محاصره کننده اهل دنیا محفوظ کرد. آنچه از علوم خواست تحصیل نمود و پس از فراغت از تحصیل و اخذ اجازه به وطن خود قریه رمضان مامکه در ناحیه قادریه بازگشت، و با دختر میراسمعیل ازدواج نمود. زیرا آن دختر پیش از ازدواج مرضی داشت و ملامحمود برای او دعا کرد و شفا یافت، پس از روی اعتقاد دختر خود را برای او ازدواج کرد، و در آن قریه امام و مدرس و خادم دین گردید، و در عین حال دارای مزرعه ای هم بود که در آن کار می کرد. و برای ارتزاق و سهولت زندگی در بهره مندی زمین می کوشید. در فصل تابستان آنجا سایبانی می ساخت برای استراحت نزدیک آب جاری و مزرعه و در زیر سایه آن تا وقتی که خدای خواست زندگی می کرد. و در اثنای آنکه زیر سایبان استراحت کرده بود ناگهان سه شخص غریب در لباس اهل زهد و طاعت و تقوی و صلاح و عفاف بر او وارد شدند. او با آغوش باز از آنان استقبال کرد، و آنان را در سایه نشانید و به اطعام طعام و تقدیم میوه های تابستانی از ایشان پذیرائی کرد و احترام گزارد ایشان استراحت کردند. و از خوش شانسی آنکه رئیس و بزرگ آنان شیخ احمد لاهوری بود که از هند به کردستان آمد. و قبل از آن در سورداش بود و آن روز به زیارت حضرت عبدالقادر گیلانی به بغداد می رفت، چونکه شیخ احمد از پیروان و مریدان او و از اولیاء هدایت شده بردستور و آداب او بود و خود یک شکارچی استاد برای شکار خود بود. پس او را (صاحب ترجمه را) شکار کرد و در کمند انداخت و چنان توجهی معنوی به شیخ محمود نمود که تمام قلب و بلکه سراسر وجود او را دربر گرفت. توجه و نظری چون نظر عاشق بر معشوق، و آرزومند دیرینه دیدار به دلدار. و از چشم به چشم اشاراتی و لمحاتی است که در سطور و عبارات نمی گنجد. و فوراً شیخ محمود فهمید که او ولی و مرشد کامل و صاحب انوار روحانیت است لذا ملامحمود تسلیم او شد مانند پدری که پسر مفقود خویش را پیدا کند، یا مانند غریبی بیابانگرد و سرگردان که نشانه ای او را به منظور و مقصود

برساند. لذا به او تمسک کرد و به طریقت او داخل شد، و تسلیم اوامر و ارشادات ارزشمند او گردیده دستورات او را از او یاد و اذکار شب و روز شروع کرد. و بعد از مدتی که نزد او اقامت داشتند، او و دوریقش به بغداد عزیمت کردند، و خداوند در مقابل شیخ محمود دری دیگر از درهای رحمت وجود خود را گشود پس بر اذکار روزی پس از دیگری مداومت نمود، و شب زنده داری کرد و ریاضت کشید و واردات انوار و برکات بر قلبش پشت سرهم فیضان یافت و وارد شد، و از حالی به حالی تغییر کرد و از نقص بسوی کمال می رفت. و حضرت شیخ احمد ششماه در جامع گیلانی در بغداد توقف کرد. سپس به قصد سورداش بازگشت، و بار دیگر بر خادم و مرید خود ملامحمود وارد شد، او را دید که قلبش از نور توحید می درخشید، و روحش به انوار حق مانند بزرگترین فرد پیر یا نورانی ترین مرید روشن شده است، لذا او را خلیفه خود گردانید و به او دستور داد که مردم را بسوی خدا ارشاد کند، و شیخ به محل و مسکن خود در سورداش بازگشت. پس حال ملامحمود از حال مرید به وصف مرشد تغییر و ترقی کرد، و به دعوت مسلمانان به طریقه قادریه آغاز کرد، بر مسلک و منهج شیخ احمد لاهوری. و عده زیادی به دعوت او جواب قبول دادند و دهها مرید به دورش جمع شدند، و انوار حقیقت را هر روز بهتر و بالاتر از روز قبل بر ایشان می تاباند، پس ارشاد شیخ ملامحمود جزء بجز، نزد اصحاب کمال واضح و مسلم شد، و عده ای از علماء و مردان بزرگ به طریقه او وارد شدند. و چون مرشد او شیخ احمد هندی بازگشت. صیت ارشاد ملامحمود روزافزون در اطراف و اکناف منتشر شد، شعله حسد در دل نوکرانی که با شیخ احمد بودند افروخته شد که چرا او ملامحمود را بین آنها بر این فضل بزرگ اختصاص داد و آندورا که همراه او بودند ترك کرد، و به حالشان توجهی نداشت، و آنان را به حال خودشان گذاشت بدون استفاده و توجهی بر باطن یا ظاهر. و از این معنی غافل بودند که خداوند در اختصاص لطف خود به عبادش مختار است، و تصرف در قلوب و اوضاع و احوال و سرنوشت مردم در قدرت هیچیک از بندگان او نیست بنابراین به قتل شیخ احمد (مرشد لاهوری) تصمیم گرفتند. و شبی او را در حجره اش سر بریدند و بجا گذاشتند و در همان شب شیخ محمود عین حادثه را در خواب دید، و صبح با جمعی از پیروانش رفتند، و شیخ مرشد را (شیخ احمد) شستند، و پس از تکفین او را در مرقدهش دفن کردند، و خدمتگزاران را نیافتند، زیرا به محلی که شناخته نشوند فرار کرده بودند، پس صاحب ترجمه در ارشاد و خدمت دین تنها و مستقل ماند، و مریدان و سالکان طریقتش از هر طرف زیاد شدند، و از آن جمله پسر ارشدش شیخ احمد بود که در طریقه پدر تربیت شد و سلوک کرد تا به خلافت رسید، و شیخ محمود به شهر کرکوک رفت و تکیه کوچکی ساخت و یکدفعه به آنجا سفر کرد و بیمار شد و در ۱۲۰۵ در کرکوک

فوت کرد. خداوند او را قرین رحمت خود فرماید، و خاکش را پاک، و بهشت را جایگاهش قرار دهد. و از نوه ششم او شیخ علی شنیدم: که همانا شیخ محمود در حیاتش از قریه رمضان مامکه به قریه قرخ انتقال یافت، و بعد از مدتی عده ای زیاد از اهل کرکوک به او منتسب شدند لذا شیخ نزد ایشان رفت و تکیه کوچکی در قسمتی از تکیه کنونی ساخت، که مریدانش تکیه را به نام او نسبت دادند تکیه شیخ محمود. و در یک سفر شیخ به دیدار ایشان رفت و بیمار شد و مرد و همانجا او را دفن کردند و بعد از مدتی شیخ احمد پسرش به آنجا رفت، و نزدیک مرقد پدرش مسکن گزید، و مسجدی در زیر زمین ساخت، و در شرق مسجد اتاقهایی بر روی زمین بنا نهاد. در قریه قرخ نیز مسکن داشت، و بالأخره در کرکوک به جوار رحمت حق انتقال یافت، و پهلوی مرقد پدرش دفن شد، و بعد از این واقعه شیخ عبدالرحمن پسرش به تکیه کرکوک نقل مکان کرد، و سلطان عبدالحمید جامع کرکوک را برای او ساخت که در آنجا سکنی و توطن نمود. و او همان شیخ عبدالرحمن خالصی طالبانی است که در صفحات قبل ترجمه او آمده است.

### شیخ محمود شورجه

او شیخ محمود بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ محیی الدین متوفی در کرکوک ابن شیخ حسن گله زرده ابن شیخ محمدنودهی برزنجی رحمهم الله در قریه ونه له که از ناحیه قره حسن تابعه شهر کرکوک تولد یافت. و در خانواده دینی تربیت شد، و چون به حد تمیز رسید داخل تعلم و فراگیری شد قرآن را نخست ختم کرد، سپس به کرکوک رفت. و وارد جامع نائب اوغلی شد و نزد ملا محمد قرکه نی درس خواند. که او عالمی فاضل و صاحب دیانت و کرامت بود. بعد از آنکه در علوم بحد کمال رسید در خدمت حضرت کاک احمد شیخ انتساب یافت، و نیز شیخ حسین قاضی را ملاقات نمود، و در طریقت سلوک کرد تا خلیفه شد، پس خدمت دین و علم و اهل طاعت را شروع کرد، و دو مرتبه به جهاد رفت و سالم برگشت. اما مؤلفاتش زیاد بودند از جمله: *الاشرفیه* و آن در انساب سادات برزنجی است، و کتابی که امروزه به بحرانساب معروف است و کتاب *ینبوع صاف* در تعداد افراد سلسله برزنجی که از آن معلومات ذیقیمتی اخذ می شود، و در حدود ۴۰۰ صفحه است. و دیگر *تحفة الاحباب* بر سبک ارشادالعباد که کتابی است برای موعظه مسلمانان از لحاظ تشویق و تهدید که تألیف آن در ۱۳۱۰ خاتمه یافت و در حدود ۵۱۰ صفحه می باشد. دیگر کتابی است در بحث عقاید اسلامی و تصوف و روحانیات است. دیگر تفسیر بعضی از قرآن مجید به فارسی، دیگر کتاب منظومه فارسی در ذکر رجال طریقت که در آن مقداری از احوال جدش شیخ حسن و وفات او ذکر شده است و نیز بحثهایی از تصوف و

روحانیات موجود است. خلاصه او در خدمت دین و ارشاد مسلمین استقامت ورزید، و در قریه شورجه مسجد و تکیه ای بنا نهاد. و در سال ۱۳۱۵ فوت کرد و در همانجا دفن گردید. خداوند او را رحمت کند.

### شیخ محمود مفتی در حلبجه

او عالم بزرگوار و فاضل عالیمقدار شیخ محمود بن شیخ عبدالله خربانی تکیه ای است که در قریه خربان سال ۱۲۵۰ هجری متولد شد (یعنی چهار سال قبل از وفات پدرش) و او کوچکترین پسران شیخ عبدالله است. پس در سایه برادران بزرگوارش رشد کرد و در خانه ریشه دار و قدیمی در پرتو عظمت اصیل خانوادگی تربیت یافت، و چون ممیز شد شروع به قرائت قرآن نموده آن را به درس خواند تا ختم کرد و کتب اعتقادی و حکایات اخلاقی متداوله را نیز خواند. سپس به علوم دینی عربی آغاز کرد. و از پایه های آن بالا رفت. و در مدرسه پدرش که ارزش قدیمترین مدارس داشت، و به اصطلاح ام المدارس و در آن زمان به علم و ادب و دین منور بود ترقی کرد، پس عربی و عروض و قوافی و منطق و آداب بحث و بلاغه و اصول فقه و دین را خواند، همچنانکه فقه شریف شافعی را به معنی واقعی مطالعه و مدارسه کرد و یاد گرفت و آنچه که سزاوار گفتن است این است که شیخ محمود بعد از آنکه در علم خیره شد، و از منابع علوم به قدر رفع احتیاج وارد شد، به عادت معمول طلاب محل شروع به گردش و مسافرت در مدارس کردستان برای توشه برداری از علوم و معارف اسلامی کرد. و بعد از تکمیل علوم متداوله و اخذ اجازه در جامع کبیر حلبجه مستقر شد، «به عنوان امام و مدرس و خطیب و مفتی»، و بر این احوال و در این سمات زندگی را ادامه داد تا در ۱۳۱۹ اجل او فرا رسید و به ابدیت پیوست. رحمت حق بر روانش باد.

### مُلاً محمود مزناوی

این عالم فاضل صالح از اهالی قریه مزناو در فرمانداری پشدر بوده است، و در همان محل به سال ۱۲۷۵ متولد گردیده داخل جرگه مکتب و درس و مدرسه گردیده قرآن را تمام نموده و کتب ادبی و اخلاقی مقدمه را به رسم مبتدیان خواند، سپس به علوم شروع کرد، و در مدارس قصبه پشدر به تکاپوی علم افتاد، و بعد از مدتی به استان سلیمانیه سفر کرد و داخل مدرسه علامه شیخ عبدالقادر مهاجر شد و حکمت و کلام را نزد او خواند. و کتاب تقریب المرام فی شرح تهذیب الکلام که شیخ مهاجر تألیف کرده بود به درس می خواند، با تمام دقت و تحقیق.

تا اینکه در علوم به سرحدّ نهایی و درجه کمال (آخرین مأده معموله زمان) رسید. و بواسطه انتسابش با مرشد کبیر حاج علی افندی خالصی به کرکوک رفت، و در یکی از مدارس آنجا مدرس و امام شد، و سالهای بسیار تا حین وفاتش به طالبان علم تدریس نموده مسلمین را هدایت می فرمود، و به معرفت و دقت و پختگی در تدریس تقریب المرام که نزد استادش که مؤلف آن نیز بود به درس خوانده و مشهور شد. برای من گفته اند که او بعد از وفات مرشدش حاج شیخ علی خالصی (قدس سرّه)، و تمام شدن دوران محمدعلی پسرش و قیام شیخ جمیل بجای او، روزی نزد او آمد و به او گفت: جدّت حاج شیخ علی با خواندن دَعَوَات خاصّه (خواندن ادعیه مخصوص) و نوشتن آنها (نوشتن دعا برای دیگران) مرا اجازه داد. اراده دارم من هم اجازه ترا بدانها بدهم. پس آن دعاها را به او یاد داد، و به قرائت و کتابت، آنها نیز اجازه داد، و بعد از چند روز به رحمت خدا پیوست. سال وفاتش را یادداشت نکرده ام. و از بعضی قرائن آشکار می شود که در حوالی ۱۳۵۳ هجری دنیا را بدرود گفته است والله اعلم.

### ملا محمود برلوتی

این عالم سالم صالح و اراع زاهد از اهالی قریه بهرلوت تابع ناحیه باوه نور جزو فرمانداری که لار بوده است. در ابتدای تمیز به تحصیل آغاز کرد و قرآن کریم را ختم نمود، بعد شروع به کتب ادبیه فارسی و سپس به علوم عربیه توجه کرد، و در مدارس مختلفه به آمد و شد و اکتساب دانشهای گوناگون پرداخته و نیز در طاعت و عبادت و تقوی پایداری کرد، و اخیراً به بیاره مبارکه رفت و نزد مولانا عبدالقادر مدرس شاگردی کرده در حضور حضرت شیخ عمر ضیاء الدین به طریقه نقشبندیه تمسک نمود. این فاضل تدریس علم می نمود و در عمل اخلاص می ورزید. و در اخذ مسائل علمی و حل آنها سعی می کرد، و در اذکار و اوراد جهد وافی داشت و بر سلوک طریقت مداومت می نمود، او از همدرسان ملا عبدالقادر صوفی و ملا محمد جوانرودی و ملا بهاء الدین و امثال آنان بود. اما چنانکه شنیده ایم او زاهدترین و پرهیزگارترین ایشان بوده است. از استاد مدرس اجازه گرفت و به وطنش (قریه برلوت) بازگشت، و به طالبان فایده رسانید، و مسلمانان را ارشاد کرد، و در تهیه معاش خود بر زراعت و رحمت خود تکیه داشت. و شنیده ام که او زمین را شخم می زد، و بدست خود آن را می کاشت و به تربیت و بدست آوردن محصول و درو اشتغال می ورزید. و بخاطر استفاده از روغن و لبنیات حیوان را نگاه می داشت و تیمار می نمود. و خلاصه آنکه خوشبخت بزرگ شد، و خوشبخت زندگی کرد، و خوشبخت مُرد. خداوند او را رحمت کند. ولادتش در حدود ۱۲۸۵ و وداع آخرینش تقریباً



۱۳۵۳ هجری اتفاق افتاده است. محل فوتش قریه برلوت و مدفنش نیز همانجا بوده است. و در این ایام بحمدالله نوه اش (ملانجیب) به ادای شعائر دینی قیام کرده است (در قریه مذکوره امام و مدرس و واعظ می باشد).

### ملاً محمد کوکونی

این دانشمند بزرگ از عشیره کوکونی می باشد که در شرق فرمانداری حلبجه در دهات زیادی از قبیل باوه کوچک و چنار و موردین و غیره، ساکن هستند. در حدود ۱۲۷۰ هجری متولد شده بعد از ختم قرآن و کتب صغار به علوم عربیه شروع کرد، و در مدارس حلبجه و اطراف آن به جستجوی کمالات پرداخت و در این راه مشقات و زحمات فراوان تحمل کرد. او بسیار تیزهوش و فهیم بود، و نکات تازه و خوشمزه ای داشت، و اخیراً به صحبت عالم جلیل و ادیب اصیل سید عبدالرحیم مولوی مدرس در اطراف حلبجه رسید و در خدمت او طلبه مخصوص گشت، تا به درجه تکامل و نهایت رسید و تمام کرد. و او در آشنایی با منظومات مولوی در اعتقادات تخصص داشت چه عربی و چه فارسی و چه کردی، ولی متأسفانه از دنیا حظی نداشت بطوری که در زندگی بتواند استراحت کند و خوش بگذراند (کفاف او اداره شود). ابتدا در خدمت حضرت شیخ علی حسام الدین مدرس گردید، و طولی نکشید که بین آنان مفارقت افتاد، سپس در قریه اباعبیده مدرس شد، اما آنجا هم دوامی نکرد، و انتقال پیدا کرد، بعد از آن در مسجد ملامین مام رستم در شهر سلیمانیه امام و مدرس شد، اما طول نکشید، سپس به جامع محمود پاشای جاف در قرزابات السعديه منتقل شد، آنجا نیز مدتی نه چندان طولانی باقی ماند. بعد به وطنش بازگشت، و در قریه باوه کوچک نزدیک حلبجه در میان اقوام و خویشان خودش امام شد، و آنجا مدتی کوتاه در قید حیات بود، و در حدود ۱۳۳۴ وفات یافت. رحمه الله.

### ملاً محمود جوانرودی

او تقریباً از نوزادان نزدیک سال ۱۳۰۰ بوده است، بعدها درس خواند و کوشش کرد و بر حسب معنای در زمان تحصیل علوم طالبانه و فعالانه جهد نمود تا آن را بدست آورد. او اضافه بر علم سرشار، خطاطی خوشنویس بود، و انشایی خوب و روان می نوشت، همچنین به ادبیات فارسی میل و علاقه شدید داشت، و به دیوان کلیم کاشانی و غیره عشق می ورزید. او در حکمت ریاضی از حساب و هندسه و فلکیات متخصص بود. چون آنها را با دقت نزد استاد ماهر در این فنون سید علی حکمت افندی در کرکوک به درس خوانده بود. و چون در سال ۱۳۳۰ اجازه علمیه

از او گرفت به اورامان بازگشت، و دوست داشت که در خدمت شیخ علی حسام‌الدین (قدس سره) مستقر گردد، اما برایش ممکن نشد، و به ناحیه میروان رفت و در دهکده بآلک به عِلّت خالی بودن مدرسه آن از درس و مدرس (مدرس قبلی آن به خانقاه دورود رفته بود) به عنوان مدرس تعیین و مشغول تدریس گردید، و طلاب فراوان به دور او جمع شدند، و قریب ۱۱ سال آنجا توقف کرد، بعد به قریه دره تفی در میروان رفت و به تدریس و افاده طالبان علم پرداخت و در مدت اقامتش در آنجا دوباره به بیاره رفت، و در شغل تدریس در قریه دره تفی باقی ماند تا اجل او فرا رسید، و در حدود ۱۳۶۳ دنیا را بدرود گفت. که خداوند او را ببخشد، و خاکش را پاک دارد.

### مُلاً محمود مفتی مشهور به بیخود

انسان متحلی به فضائل و ادب و نزاهت دین، مُلاً محمود ابن ملامین مفتی ابن حاج ملا احمد مفتی مشهور به چاومار در سلیمانیه به سال ۱۲۹۰ هجری متولد شده در بیت علم و شرافت و کرامت تربیت شد و بعد از تمیز شروع به تعلّم نمود، و در مدرسه پدران بزرگ و مشهور خود مشغول شد و در مراتب علم ترقی کرد. و چون در سال ۱۳۱۵ با مرگ پدر بزرگوار خود روبرو شد، با برادر بزرگتر خود در سفری به مدرسه بیاره همراه شد. و بعد از مدتی کوتاه به مدرسه مُلاً عبدالرحمن پنجوینی انتقال پیدا کرد، پس برادرش در آنجا علم را تکمیل نمود و اجازه گرفت، و هر دو به سلیمانیه برگشتند، و چون برادرش به سلیمانیه نشست، و اداره امور عائله که صاحب ترجمه قبلاً مسؤول آن بود بواسطه اشتغال به تدریس باز برایش ممکن نشد، پس در حدی که تا آنوقت رسیده بود باقی ماند فقط با اینحال همیشه در صحبت علما بود و در مذاکرات علمی و فقهی و ادبی آنان شرکت می کرد بطوری که روز بروز علمش اضافه می شد. صاحب ترجمه مردی صالح و متدین و پاکدامن و دارای عزّت نفس بود و خوش صحبت و بسیار بخشنده و نجیب. او مالک قسمتی از املاک موروثی بود که واردات آن را در خدمت علماء و اصداق و سایر مردم مصرف می کرد، و داخل دنیا نمی شد و ازدواج نکرد، و به لذات نفسانی و امور تجملاتی اهمّیت نداد و به آنها نپرداخت و او دارای ذوق ادبی و اشعار بود، و غالب اشعارش در مدائح حضرت رسول (ص) و اصحاب او و در عشق عرفانی و محسنات مرشدش حضرت شیخ نجم‌الدین ابن شیخ عمر ضیاء‌الدین مقیم در بیاره بود، و در تبادل قصائد و موضوعات ادبی با دوستانش آقایان شیخ بابارسولی بیدنی و شیخ عبدالکریم در قریه احمد برنده و چند نفر دیگر از آنان بود و او اشعاری نیز در تهنیتها و تعزیتها به مناسباتی دارد. و بعد از

وفات دوستانش دنیا بر او تنگ می شد، و زندگی را به دلتنگی و تأسف می گذرانید. تا بالأخره در ۱۳۷۵ در سلیمانیه وفات یافت. و در مقبره سیوان دفن شد. رحمه الله وطاب ثراه. و همانا برادرزاده اش لواء عبدالرحمن مفتی دیوان او را طبع و نشر کرده است. بحمدالله.

## المُرتَضَى الكُردى

مرتضی بن مصطفی بن حسن کردی الاصل و دمشقی المولد، حنفی مذهب و مشهور به امیر کردی است او صوفی و ادیب بود، از شیخ عبدالغنی نابلسی کسب فیض و اخذ علم کرده است. از آثارش تهذیب الاطوار فی عجائب الامصار و شرح السُّلوك فی رضاء الحق الغنی و عقود الجنان فی عدم صحبة اهل الزمان است. در ۱۱۵۵ هجری = ۱۷۴۲ میلادی به جوار رحمت حق انتقال یافته است.

## شیخ مُصطفیٰ تختی

او شیخ مصطفی بن شیخ شمس الدین اول ابن شیخ عبدالغفار اول ابن ملا گشایش ابن شیخ محمد مردوخ رحمة الله تعالی می باشد که در ۹۵۱ هجری تولد یافته و طبق معمول وقت پس از تمیز درس خواندن را شروع و قرآن را ختم کرده کتب صغار ادبی و دینی مقدماتی را نیز به درس خواند، آنگاه علوم را شروع کرد و در آن ترقی کرده پیش رفت تا در مسائل علمی و دینی پختگی یافت و به نهایت رسید. در این موقع به مکه مسافرت نمود، و ملازم مجلس افاده و تدریس و موعظه شیخ ابن حجر هیتمی گردید، و علوم و فوائد را از او اخذ نمود، تا به درجه کمال در علوم معتاده رسیده از او تقاضای اجازه کرد و شیخ به او اجازه داد، و به وطن خود قریه تخته از مضافات سنندج در امارت اردلان سابق بازگشت. پس در آنجا اقامت کرد و به تدریس و افاده و خدمت دین مبین به قدر استطاعت و قدرت خود مشغول گردید. چندی بعد جاذبه روحیه او را فرا گرفت و نزد مرشد کامل شیخ شهاب الدین شاذلی کاکوزکریانی رحمه الله تمسک کرد، و در طریقت او سلوک نمود تا اجازه خلافت را به او داد، و بدین جهت مجمع البحرین و ذی الجناحین شد، و در بیشترین حد به مردم فایده رسانید. و از نثار و تقدیم علم خود به دیگران دریغ نکرد، مطابق آنچه که خداوند برای او به رحمت خود حواله کرده بود، و این مرحمتی حق را سخاوتمندانه و با تمام کوشش در میان مردم منتشر نمود. نزد من (مؤلف) قصائدی به زبان کردی موجود است که آن را در احوال و عشقهای روحیه صوفیه خویش سروده، که تا الآن هم خطی هستند. صاحب ترجمه بر این فوائد و قواعد پسندیده استقامت ورزید. تا در سال ۱۰۴۷ هجری

در قریه تخته مرگ او فرا رسید و به رحمت خدا پیوست، و در همانجا مدفون گردید. که خداوندش رحمت کند و دو پسر از خود بجا گذاشت: اول شیخ احمد علامه و او جد شیخ احمدثانی پدر شیخ قسیم و شیخ محمد سعید است. و دوم شیخ ابوبکر که او نیز جد مشایخ کاشتر در ناحیه گاورود بین کرمانشاه و سنندج است.

### شیخ مصطفی مفتی برزنجی

او عالم جلیل و فاضل اصیل و ادیب نبیل شیخ مصطفی ابن شیخ بابارسول صغیر ابن شیخ طاها عالم بزرگ ابن شیخ بایزید ابن اسمعیل ابن بابارسول در سال ۱۲۳۵ هجری در قریه برزنجه تولد یافت و بعد از تمیز قرآن را تمام کرد، سپس تحصیل علوم را شروع کرد و بر دراسته علوم و مسائل و مطالب لازم مداومت نمود، و زمان زمان فضائل و علوم و اخلاق بود و مساجد با مدرسین و طلاب تیزهوش آباد بودند. در چنین شرایطی ترقی کرد و به نهایت رسید. و زمان او با زمان تعیین ملامحمد زهاوی مشهور به مفتی زهاوی در بغداد مدرس مسجد عبدالرحمن پاشا که الآن به مسجد باباعلی مشهور است، مصادف بود. پس پیش او رفت و تلمیذ او گردید و به تحصیل علوم اشتغال جست و شنیدیم که او کتاب مطول در بلاغه را نزد مفتی زهاوی خواند. روزی از روزها استادش را غمناک و بدون نشاط دید علت را جویا شد، استاد گفت: خداوند پسری به ما عطا فرموده است و ما چیزی نداریم که مادرش بخورد، و لباسی نیست که بچه بپوشد، پس با عجله به منزل رفت و از مادرش پرسید حاضر چه داری؟ در جواب گفت: هیچ چیز ندارم جز چندمتری پارچه ماوت که پدرت آن را برای خودش از استانبول آورده بود، خلاصه مادر این ماوت را به فرزندش (صاحب ترجمه) داد، و او هم به استادش هدیه نمود برای مبارکباد قدوم نوزادش پس استاد زهاوی، آن را فروخت و قیمت آن را در مصالح و احتیاجات خود صرف کرد. سپس بعد از آنکه ملامحمد زهاوی از سلیمانیه به کرکوک نقل مکان کرد، شیخ مصطفی به سابلاغ رفت و نزد بزرگترین علماء زمان تلمذ کرد، و ملازمت او را استمرار بخشید، و کوشش زیاد مبذول داشت تا اجازه علمیه گرفت و به سلیمانیه برگشت، و در مسجد عبدالرحمن پاشا که الآن به مسجد سیدحسن مشهور است مدرس گردید. و به طلاب تدریس نموده در خدمت دین و دانش سعی بلیغ کرد، و از طرف حکومت وقت به منصب افتاء منصوب کرد، و در مورد اختلافات بین مردم فتوی صادر می کرد، و به بهترین وجه و وظایف خود را انجام می داد که خدا جزای خیر او را بدهد. او علاوه بر اینکه دانشمندی بزرگ بود، ادیبی باذوق و به لغات عربی و فارسی و کردی بسیار وارد بود، قصیده غرائی در توحید دارد که مطلعش این

است:

قرأت کتاب الکائنات فانه سطوراً بتوحید الاله تهلل  
یعنی: کتاب کائنات را خواندم و دریافتم که به حقیقت تمام پدیده‌ها سطرهایی است که به  
یکتایی خدا مقرر و هلهله گویانند.

او مردی اجتماعی و آبرومند و ادیبی پایه بلند بود که اشخاص آبرومند و علماء همدم و  
همنشین او بودند، و محترمانه تا ۱۳۰۲ زندگی کرد و در این تاریخ وفات یافت.  
قدس سرّه العزیز.

### شیخ مصطفی مفتی حلبجه

او عالم فاضل شیخ مصطفی ابن شیخ محمود بن شیخ عبدالله خریانی به سال ۱۲۹۵  
هجری در حلبجه تولد یافت و در آغوش علم و کرامت تربیت شد، و بعد از تمیز در مدرسه  
خودشان واقع در جامع کبیر به آموختن درس مشغول شد، تعلّم را از قرآن آغاز کرد، پس از ختم  
قرآن و کتب کوچک دینی و اخلاقی مقدّماتی فارسی به آموختن علوم عربیه پرداخت و قبل از  
وصول بحدّ نهایی معتاد و معمول، پدرش شیخ محمود به رحمت خدا پیوست، و این واقعه در  
۱۳۱۹ اتفاق افتاد. بعد به مدرسه بیاره رفت و نزد مولانا عبدالقادر مدرس به کسب فیض  
مشغول گردید، و ادامه داد تا اینکه از او اجازه گرفت. و صورت اجازه مکتوب به خطّ عالم جلیل  
و ولی اصیل شیخ حیدر بن شیخ علی طویلی رحمهم الله تعالی می باشد. و بعد از اخذ اجازه به  
حلبجه مراجعت کرد و به عنوان امام و مدرس و خطیب بجای پدر نشست. و بعد از مدّتی از طرف  
حکومت حکم افتاء حلبجه را نیز دریافت کرد، همچنانکه پدرش در حال حیات دارای این وظیفه  
بود، و بر خدمات چشمگیر خود ادامه داد، و خانه و دفتر کار او محلّ اجتماع علمای بزرگ بود، و  
مدرسه او بوجود طلاب زیرک معمور، و خود او نان بده و بخشنده و مهمان نواز بود، و طبق امکان  
خود با سخاوت به مردم خدمت می نمود، و مسلمانان از جهات بسیاری از او بهره مند می شدند.  
که خداوند از طرف آنان به او جزای خیر عطا فرماید. اما با کمال تأسف دو حادثه خطرناک بر او  
عارض گردید: یکی از آن دو خسارت مالی بواسطه فروش املاک و وسائل خانه اش در غرامت  
مأموران حکومتی در دوره اشغال عراق سال ۱۹۲۰ میلادی مصادف ۱۳۳۹ هجری بود. و دیگر  
ابتلا به مرض ورم مثانه (پروستات) که معالجه چندان مؤثر و موفقیت آمیز نبود، و در همان تاریخ  
او به حقیقت با این دوزیان بزرگ به صبر و رضا و تسلیم مقابله و مبارزه می کرد. و عالم فاضل  
شیخ رسول ابن شیخ محمد تکیه ای خالوی پسرانش در هنگام ورود این بلا به او خدمت

می کرد، چنانکه او در اداء وظایف مسجد و مدرسه نیز بجای او خدمت می نمود. و آثار این محنت در خارج از او دیده نمی شد (آنقدر صبور و شکور بود که بدنیا اهمیّت نمی داد و از بلا شکایت مند نبود). تا اینکه در سال ۱۳۵۷ اجل او فرا رسید و در مقبره عمومی حلبجه دفن شد. رحمه الله و طاب ثراه. چند پسر از او بجا ماندند که عالمترین آنان شیخ جمیل بود که در مقام امامت و خطابت در حیات پدرش بجای او قیام کرد، که وی نیز در ۱۳۸۷ بدرود حیات گفت، و برادرش شیخ خالد بجای او نشست و بحمدالله او نیز عالم و فاضل است. و خداوند موفقش فرماید.

### شیخ مصطفی قره داغی

عالم علامه جلیل صاحب فهم صائب و ذهن ثاقب و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده شیخ مصطفی ابن شیخ محمد نجیب ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر ابن شیخ معروف دره قوله رحمهم الله تعالی، در ۱۳۰۳ هجری در قره داغ متولد شد، و در خانه وسیع و مقام رفیع پدرش تربیت شده داخل قرائت قرآن و آموختن کتب اخلاقی و رساله های مقدّماتی دینی و ادبی گردیده پس از ختم آنها به علوم عربیه شروع کرد و درسش پربرکت و مثمرتر واقع شد و به تحصیل ادامه داد تا به مقامی بلند رسید و در علوم عقلیه و نقلیه استاد شد و از پدر نحیر خود اجازه گرفت، و از آن به بعد در خانه پدر و مدرسه او باقی ماند و در تدریس معاون او شد و نیز در نشر فتاوی و سایر خدمات از قبیل استقبال و پذیرایی مهمانان وارده و برطرف کردن گرفتاریها و حل مشکلات باسعه صدر و دلی گشاده و صبور و زبانی منطقی و فصیح و بخشندگی و جوانمردی و نجابت بین امثال و اقران خود مورد غبطه بود. او رحمه الله صفات عالیله ای داشت، به اصلاح ذات البین و رسیدگی به وضع محتاجان و کمک به مردمانی که دچار مشکل می شدند، با وجود کثرت کارهای شخصی، می پرداخت. و تمام این کارها را فقط برای رضای خدا انجام می داد برای انجام صلّه رحم راههای دور و مشقات سفر را قبول می کرد، و همیشه از خویشاوندان دور یا نزدیک احوالهرسی و دلجویی می فرمود، و هر کسی را به فراخور حال و وضع خود تقدیر و تشویق می کرد، بدون اینکه حق کسی را از بین ببرد یا از مقدار معین کم کند، یا فردی را ناامید و مأیوس نماید، و این نوع نصف از صفات عالیّه انسانی است. در مقابل اشخاص ذی نفوذ غیور و نترس بود، و به وجه ملایم و زبانه خوش مناسب شأن هر فردی حق می گفت. پس سخن او را که شامل توجیه عدالت و رعایت حقوق مردم بود همگان قبول داشتند. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء - آن لطف خداست که به هر کس بخواهد عطا کند و او

حافظه قوه ضبطی ثابت و محکم در علوم عقلیه و نقلیه و فتاوی فقہیه داشت، و به ریاضیات قدیم و جدید آشنا بود. در حساب تألیفی دارد که در آن دوروش را به هم نزدیک و باهم جمع کرده است، و بین آنها جدولی فاصله انداخته است، و این کتاب دانشجو را به دانستن هر دو طریق ضمانت می کند. اما چاپ نشده است. و شاید خداوند اهل بصیرت و تشخیص را موفق کند که آنرا طبع و نشر کنند. صاحب ترجمه تا آخر حیاتش در قره داغ امامت داشت، بعدها ضرورت او را وادار به انتقال به سلیمانیه کرد، که بدانجا آمد و در مسجد شیخ عبدالرحمن عازبانی اقامت گزید و بالأخره در ۱۳۹۰ اجل او فرا رسید - رحمه الله.

### ملاً مصطفی رباطی

او عالم پرهیزگار صالح ملامصطفی ابن ملاً محمد رباطی قره داغی در حدود ۱۲۹۵ هجری قمری متولد شده است، و چون به سن تمیز رسید داخل حجره طلاب شد و قرآن را بدقت فرا گرفت و ختم کرد، و نیز کتب کوچک و معمول ادبی و اخلاقی را نیز به درس خواند، سپس در مدارس متنوعه اطراف به جستجوی علم برآمد، و به مدرسه بیاره مبارکه راه یافت و در خدمت مدرس بزرگ ملا عبدالقادر تلمذ کرد و در آنجا ماندگار شد تا علوم را به نهایت رسانید و با این وصف مایل به طریقت نیز گردید، و به حضرت مرشد بزرگ شیخ عمر ضیاء الدین تمسک کرد و پس از وفات او به حضرت شیخ نجم الدین بیعت نمود و تحت توجه او به سلوک و ریاضت پرداخت و از انوار معرفتش استفاده کرد، و در مقام مناسب قرار گرفت، و در تعلیم و تلقین مریدان و اداره آداب ختم و تهلیل و ذکر و فکر او را خلافت داد. پس در آن مقام به وظایف مرجوعه از طرف مرشد وفا و قیام کرد، و با دختر شیخ قادر عبیدی که از سادات قریه اباعبیده بود، ازدواج نمود، و این بانو با او معاشرتی نیکو داشت. چندی بعد به امر شیخ نجم الدین به هورین رفت، و در آنجا به سمت امامت مسلمانان و در خدمت آداب طریقت برای طالبان اقامت کرد. و بعد از وفات مرشد مذکور و قیام برادرش حضرت شیخ علاء الدین در مقام او به حضور او آمده و تجدید عهد نمود و بمحل خود بازگشت. اما زیارات سالیانه خود را به بیاره تکرار و چندبرابر کرد با محبت و ارادت بسیار. و در ۱۳۴۰ من طلبه بودم و او را در حالی که برای زیارت مرشد به بیاره آمده بود ملاقات نمودم که مدتی در بیاره توقف فرمود، و او در آن هنگام کهل و نزدیک پیری بود، مردی متواضع و مؤدب و خوش صحبت از صلحاء دانشمندان که به علم خود عمل می کنند. و او از زوجه مذکوره اش دو پسر داشت به نام محمد زاهد و محمد خالد. محمدزاهد در نرگسه جار نزد من (مؤلف) درس خوانده سپس مدتی در مدرسه بیاره ماند و کتاب فریده سیوطی

را در بیاره خواند و در کتابهای دیگر نیز دقت و غور و تحقیق نمود، مخصوصاً شرح عقاید نسفیه را با تمام دقت و ریزه کاری و وسواس خواند از فقه نیز مقدار مناسبی تحصیل کرد تا تکمیل شد. سپس از بیاره به قریه فیه قی جنه رفت و در خدمت استاد ملاً عبدالقادر صوفی ادامه تحصیل داد تا به نهایت رسید و خواستار اجازه شد، پس استاد مزبور به او اجازه عطا کرد، و در قریه نه مهل شهرزور اقامت کرد و به تدریس پرداخت. ولی چندان طول نکشید زیرا در حدود ۱۳۵۵ به جوار رحمت حق انتقال یافت. اما محمد خالد نیز به تحصیل ادامه داد تا به انتها رسانید، مخصوصاً آشنایی کاملی به فقه پیدا کرد، و او نیز از ملاً عبدالقادر صوفی اجازه گرفت. و او الآن امام قائم به واجبات دینی در قریه تازه دی در گه‌رمیان می باشد. و حج بیت الله شریف را نیز انجام داده است خداوند او را در خدمت دین موفق فرماید. آمین.

### مُظَفَّرِ بْنِ حُسَيْنِ

مظفر بن حسین بن مظفر بن عبیدالله مفضل ابوحاتم از اهل بروجرد در بغداد فقه آموخت، و در خدمت سید قاسم آلوسی تلمذ نمود، و درس قاضی القضاة ابوبکر شامی و ابونصر زینبی و دانشمندان دیگر را سماع کرد. ابن سمعانی از جانب او نوشته است: از صاحب ترجمه مولدش را پرسیدم؟ جواب داد: دهم جمادی الاولی ۴۵۵ هجری. و همین ابن سمعانی گوید: که بعد از ۵۳۲ از دنیای فانی به سرای باقی شتافته است. رحمه الله و طاب ثراه.

### مُظَفَّرِ بْنِ قَاسِمِ

مظفر بن قاسم بن مظفر ابن علی شهرزوری ابومنصور بن احمد، در اربیل متولد شده و در موصل رشد پیدا کرد، و در بغداد نزد ابواسحق شیرازی فقه آموخته است. بعدها در حال پیری قضای سنجار را برعهده گرفت و در آنجا سکونت کرد، و کور شده بود. از ابونصر زینبی و ابواسحق شیرازی حدیث سماع کرد، و در ۴۵۷ تولد یافته است ولی تاریخ وفاتش را نمی دانم. اما شیخ مورخان ذهبی گفته است که در حدود ۵۳۶ فوت کرده است. رحمه الله و طاب ثراه.

### مصطفیٰ صفوت

ملا مصطفیٰ صفوت ابن حاج ملا رسول ابن ملاً شریف دیلیژی قره داغی در سلیمانیه به سال ۱۳۲۴ تولد یافت، و هنگام رسیدن به حد تمیز به درس قرآن شروع کرد و آن را با موفقیت ختم نموده و بعضی کتب دینی و اخلاقی نوآموزان را نیز طبق معمول خواند. سپس علوم عربیه



را نزد پدرش شروع کرد، و در مدارس انحاء مختلفه برای تکمیل تحصیلات خود آمد و شد کرد. از جمله در مسجد شیخ بابا علی و استاد علامه شیخ عمر قره داغی. سپس به قریه بیژوه در ناحیه آلان رفت و نزد عالم صالح حاج شیخ محمد امین بیژوی درس خواند. بعد به سلیمانیه برگشت و از دست استاد شیخ بابا علی اجازه گرفت. و در مسجد مختص به آنان به اسم مسجد بارچاوش به امامت تعیین شد، و به خدمت دین و اجتماع درآمد تا در ۱۲/۹/۱۹۶۳ برابر با ۱۳۸۳ هجری وفات یافت. رحمه الله تعالی.

### شیخ معروف نودهی

مطابق ترجمه شیخ محمد خال: شیخ معروف بن شیخ مصطفی بن شیخ احمد بن شیخ محمد نودهی، در قریه نودی تابع فرمانداری چوارتا از استان سلیمانیه در سال ۱۱۷۵ بدینا آمد، و زمان زمان سلیمان پاشای بزرگ بن خالد پاشا بود. در آغوش پدر و مادر نجیب و بزرگوارش تربیت یافت، پدرش عالم دینی و از خانواده علم و دین و شرف بود. و این خانواده در اوائل قرن هشتم هجری در کردستان ظهور کردند که در آن عالم و نویسنده و شاعر وجود داشته اند، و همه آنان به دو فرهنگ عربی و فارسی علاوه بر فرهنگ کردی آشنا و عالم و مسلط بوده اند. و از تألیف و منظوماتشان معلوم می شود که توجه به علوم عربیه و دینیّه از بارزترین صفات آنها بوده است. و صاحب ترجمه نودهی المولد و برزنجی النسب و شافعی المذهب و اشعری العقیده و حسینی النسب و سنی المشرب و قادری الطریقه بوده است. خود او در ۱۲۲۵ هجری سلسله نسب خود را به نظم کشیده و چنین گوید:

ان ینتسب محمد عنه عفا	بفضله مولاه فابن مصطفی
من احمد الشهیر فی القتال	نجل محمد ابی المعالی
ابن علی ذی السجایا ولد	بابا رسول نجل عبدالسید
و هو فتی عبدالرسول ولد	قلندر سلیل عبدالسید
عیسی الحسین ابن ابی یزیدا	عبدالکریم لم یزل حمیدا
والده قطب عذا رئیساً	فی عصره للالیاء عیسی
اول من اقام فی برزنجه	یرشد بالحجة والحجة
نجل علی ذی العلا والمکرمة	الهمذانی بذال معجمه
یوسف من منصور الاواه	عبدالعزیز نجل عبدالله
هو ابن اسماعیل موسی الکاظم	جعفر الصادق ذی المکارم

محمد الباقر دنی الفضل الجلی      سلیل زین العابدین بن علی  
 نجل الشهدا المرتضی الحسین      سبط النبی سیدالکونین  
 دامت له صلاة دنی الجلال      و صحبه العزذوی الکمال

یعنی: اگر محمد که خدا او را عفو کند نسب خود را بگوید به کمک فضل خداوندی، او پسر مصطفی است. و مصطفی پسر احمد است که در غزا و جهاد مشهور بوده است. و او پسر محمد است که خود پدر علوم و صفات عالی بود. او هم پسر علی است که دارای خصائص و فضائل پسندیده است او هم پسر بابارَسُول است از سلاله عبدالسید که او نیز نو خاسته عبدالرسول است که عبدالرسول هم پسر قلندر و خلاصه نسل عبدالسید است پسر عیسی پسر ایبی یزید عبدالکریم است که همواره نیکوکار و ستوده بود. پدرش قطب بود که رئیس گردید در زمان خود برای اولیا (رئیس الاولیا بود). و عیسی اول فردی است که در برزنجه اقامت گزید و مردم را با دلیل و برهان ارشاد نمود. عیسی هم پسر علی است که دارای مرتبه بلند و بخشنده بود و بهمدانی معروف است با ذال (منقوط). که یوسف از منصور پرهیزگار عبدالعزیز که پسر عبدالله است. او نیز پسر اسمعیل بن امام موسی کاظم است ابن جعفر صادق که دارای بهره های اخلاقی است. پسر امام محمد باقر که دارای بزرگواری و نجابت آشکار است که او هم خلاصه خاندان زین العابدین یعنی پسر علی سجاد است و علی نیز پسر حسین است که مورد رضایت حق است و او سبط پیغمبر سرور هر دو جهان است. که صلوات خدای بزرگ بر دوام بر او نثار باد و بر اصحاب او که مشهور و نمایان و دارای کمالات ظاهر و باطن بودند.

نودهی در بحبوحه اضطراب و پریشانیها بدنیا آمد، در بیت علم و دین و کرامت و یقین تربیت یافت، و او را وارد مدرسه غزائیه کردند تا مبتدیات علوم را فرا گیرد، و چون طلاب مساجد و جوامع به تدریج رشد کنند. پس قسمتی از کتاب شرح مغنی چاربردی را خواند و نشانه های ذکاوت و جدّ و جهد پی گیر در او مشاهده می شد بطوری که آرزو و امید والدین و خویشاوندان را برانگیخت، و کسی نمی دانست که این نوجوان بزودی مقام علمی چشمگیری (در آینده نزدیک) اشغال می کند و شهرت جهانی او طوری منتشر می شود که علما و ادبای کردستان نام او را با نام بتیوشی قرین می سازند. این طلبه کوچک و کم سن و سال در قلعه چوالان مستغرق تحصیل شد و سرگرم استحضار از مبادی علوم و حفظ متون بود. تا اینکه شهر يك شب از پائین ترین تا بالاترین نقطه اش به لرزه درآمد، بواسطه قتل حاکمش امیر سلیمان پاشا در قصر خودش بدست يك طلبه. و او حاکم همه کردستان بود، و در سال ۱۱۷۸ هجری، و نودهی در این هنگام دوازده ساله بود، این حادثه وحشتناک پرده سیاهی را بر شهر و اهل آن فرو

هشت و غم و اندوه تمام طبقات را فرا گرفت، مخصوصاً علما و اهل دین و ادب را. و نودهی از این غائله اسفبار پریشانحال گردید، و این پریشانی بانوعی ترس و اضطراب آمیخته بود لذا گوشه گیری و دوری از مرکز حکومت را پسندید، بلکه اضطراب و انزعاجش از این موضوع به حدی بود که می خواست در گوشه ای از گوشه های فراموشی خود را پنهان و از خلق کنار گیرد. و لذا به مدرسه ملا محمد شهیریه ابن الحاج در قریه هه زارمیرد در غرب سلیمانیه سفر کرد که به مسافت دو ساعت راه از سلیمانیه دور است برای کسی که معتدل راه برود. مدتی طولانی را در خدمت او گذرانید، و شرح سیوطی از الفیه ابن مالک را نزد او خواند با تعلیقات استادش ابن الحاج که مشهور است، تا به باب اضافه رسید. سپس کتاب حسام کاتی را خواند، بعد حاشیه یزدی بر تهذیب المنطق را. آنگاه مختصری از تفتازانی را در معانی و بیان و بدیع، و بعداً شرح عقاید نسفیه را از تفتازانی در علم عقاید خواند. شیخ معروف در قریه هزارمرد زندگی کرد و با عده ای از طلاب در حجره ای تنگ و تاریک ساکن بودند، که هرگاه داخل آن می شدی حصیری فرتوت را با رفهای زیاد (طاقچه های کوچک نزدیک سقف) و میخهای چوبی کوبیده شده به دیوار. که هر طالب بالای سر خود میخی داشت و روف مخصوص به آن که لباسهایش بر میخ آویزان می نمود، و کتابهایش در روف جای می داد، و صبح و غروب از طرف اهل آبادی نان برای آنان می رسید، نان خشن و گرده خشک جوین. جز شبهای جمعه که با مقداری سوب همراه بود و گرده را بین خود تقسیم می کردند به هر یک از ایشان در شبانروز سه گرده می رسید. گاهی نیز مقداری گوشت از اهل خیرات می رسید که در پختن آن شرکت می کردند و اطاق پر از دود می شد، و گاه به هیزم محتاج بودند و نداشتند، پس پختن را با کاغذ کهنه و برگهای خشک و خاشاک تمام می کردند، سپس حلقه وار به دور هم می نشستند، و با لذت و حرص مخصوص به طعام، بعد از تقسیم گوش به سهام متساوی بین افراد حاضر در حجره می خوردند. و بازی مخصوصی به نام دَو به فتح دال و تشدید واو، جلسه را پایان می بخشیدند، و این جلسه غذا حدیث هفته ها و ماهها در بین ایشان بود، و بعد از ایشان هم روایت می شد. در سال ۱۱۸۰ هـ مطابق ۱۷۹۶ میلادی علامه بتیوشی از شهر احساء به بتیوش زادگاهش که تابع امارات بابان در ۵۰ میلی شمال سلیمانیه بود برگشت و بعد از مدتی به قریه هزارمرد برای زیارت استادش ابن الحاج رفت و مدت کمی آنجا توقف نمود، و ملاقاتی که در این سفر نودهی با بتیوشی داشت مانند اتصال لازم به معنی اخص با ملزوم خود، یا اتصال سایه به شاخص خود، و ملازمه مرید به پیر مراد خود و یا طالب بسیارذکی و نجیب نسبت به استاد دلسوز و پدر روحانی خود، بود. زیرا او مراتبی از علوم را نزد بتیوشی سماع کرد و در همین مدت کوتاه الهام شعر و وحی ادبی را از او دریافت که از

دیگری در مدت طولانی در نیافت. و بعضی از رسائل ادبی و قصائد بلیغ را نزد او خواند، و در این چند جلسه کوتاه بتیوشی نودهی را توجیهی ادبی و صحیح فرمود و در او میل به شعر و مدیحه و قصیده سرائی را زنده کرد، و به او پیشنهاد کرد که به نظم متون بپردازد، مانند عوامل جرجانی، و تصریف زنجانی و غیرهما... چنانچه نودهی در آخر نظم عوامل خود بدین موضوع اشاره کرده است، آنجا که گفته است:

الف بالتماس عبدالله لازال ذا فضیلة وجاه

یعنی: این کتاب بخواهش عبدالله که همیشه دارای فضیلت و مقام بلند است تألیف شد. و چون علما و مدرسان همه در یک مرتبه واحدی از علوم و فنون و فرهنگ و ادب نیستند بلکه در بین آنان فرق موجود است و هر یک از ایشان در علمی متخصص هستند، (این در علم نحو آن دیگری در صرف و منطق و حکمت، و سومی در فقه و اصول و فرد دیگری در عقاید و کلام، و دانشمند دیگری در ریاضیات و فلکیات و طبیعیات واردند)، و همچنین طلاب غالباً از مدرسه ای به مدرسه دیگری می روند و یا از شهری به شهر دیگر تا تحصیل علوم را تکمیل کنند و گاه اتفاق افتاده است که طلبه ای ۲۰ سال از عمر خود را در انتقال بین مدارس می گذراند لذا نودهی مدتی را در مدرسه ابن الحاج گذرانید و از علمش بهره لازم گرفت، و از ادب و فضائل او اخذ کرد، و به قه لاجوالان برگشت، و در مدرسه علامه ملا محمد غزائی مستقر شد، و مقداری فقه را در محضر او خواند، و این نهایت تحصیل و استفاده نودهی از استادهاش بود. سپس در درس تنها شد، و مرتب مشغول تحقیق و تدقیق و مطالعه کتب گردید، تا نبوغ یافت و عالمی بزرگ و مشهور و ناظمی شیوا و نائری استاد شد، و در یکی از مدارس موجوده در قه لاجوالان به وظیفه مدرسی معین و نزد امرا و رجال دولت محبوب و مورد قبول واقع شد. پس مرتب به تدریس و تألیف پرداخت و علوم را نشر کرد و شعر را بصورت قطعات دلپذیر در آورد، و متون منشور را منظوم ساخت و در قه لاجوالان باقی ماند، تا ابراهیم پاشا ابن احمد پاشا به ساختمان شهر سلیمانیه در ۱۱۹۹ هـ برابر با ۱۷۸۴ م اقدام کرد، و در ۱۲۰۰ هجری مطابق ۱۷۸۵ میلادی آن را به انجام رسانید، و مرکز امارت را از قه لاجوالان به سلیمانیه انتقال داد. و شیخ معروف را در جامع کبیر به عنوان مدرس منصوب نمود، و کتابخانه بزرگ را به آنجا نقل و به او تحویل داد، سپس شیخ معروف شروع به تدریس و افاده فرمود، و مدرسه اش به نهایت آبرو رسید، و در علوم و معارف قدم بلند برداشت. و از این مدرسه در حضور این استاد علامه عده زیادی از بزرگان علما و ادبا اجازه گرفتند و نام ایشان در آفاق پراکنده شد و معلومات آنان در جهان درخشید که ایشان چراغهای تاریکی و محل درخشش نور افتخارات و مکارم اخلاقی و معالی

اسلامی شدند. مانند مفتی زهاوی، و شیخ حسین قاضی، و شیخ محمود برزنجی، و شیخ بابارسول، و سید محمد شهیر به سناءالدین برزنجی، و دیگران. و از جمیع جهات کردستان طلاب به حضور او شتافتند. و در مدرسه اش بیش از ۷۰ طلبه گرد آمدند، چنانکه نودهی خود در یکی از رساله‌هایش به والی بغداد می‌فرماید: از روزی که شاه ایران برای ممالک مستولی شد امور دین و دنیا مختل گردید، و در دهات اقامت جماعات باقی نماند، در حالی که دهات سابقاً همه آباد بودند، و امروز غالباً ویرانند و مدارس شهرها از تدریس تعطیل شد، و از محصلین و دانشجویان جز عده کمی نمانده‌اند. در مدرسه ما بیش از ۷۰ طالب علم بودند، و امروز از ۱۰ نفر بیشتر نیستند... تا آخر... و این طلاب از سرچشمه بی‌پایان علم و ادبیات سرشار او سیراب شدند. و خود استاد (صاحب ترجمه) از زوایای کتابخانه جامع کبیر شب و روز برای استخراج رموز پنهان علوم و آشکار کردن و قابل فهم نمودن آنها بروشی سهل تکاپومی کرد، و کتابخانه جامع کبیر در تصرف شیخ معروف نودهی باقی ماند، و پس از او در تصرف فرزند لایقش کاک احمد شیخ، و بعد از وفات آنان دستهای قدرناشناسان و بازیگران از هر جهت بسوی آن دراز شد. و زمانی که انگلیسیها عراق را در اشغال خود داشتند، سوخت، و جز ۳۰۰ جلدی از آن باقی نماند که این مقدار کتب همه خطی و با ارزش بودند. از قبیل: ام شافعی، و شرح الامالی از قالی، و حاشیه علامه سعد تفتازانی متوفی به سال ۷۹۲ هجری = ۱۳۹۰ میلادی، بر تفسیر کشاف در یک جلد بزرگ مورخ ۸۳۵ هجری. نودهی رحمه الله چهارشانه و قدش مایل به کوتاهی، و چهره سفید مایل به سرخی، و چشمان باز و گشاده داشت، و در سفیدی چشم او رگهای قرمز بود، باموی سیاه، و ریش پرموی، و قدر است، و استخوان درشت، و روی زیبا که در آن اثر سبکی و استخفاف دیده نمی‌شد، با خطی بسیار زیبا، طریقه قادری را از عموی پدرش شیخعلی دول‌په‌مونی فرا گرفت، و او از شیخ اسمعیل قازانقایه‌ئی (ولیان) و او در زهد و تقوی ثابت قدم بود. در شهر سلیمانیه به سال ۱۲۵۴ هـ = ۱۸۸۸ م - دنیا را وداع گفت، و در مقبره سیوان در نزدیکی قبه سلیمان پاشا بابان که خداوند هردو را رحمت کند، مدفون گردید. خداوند ایشان را در بهشت وسیع خود جای دهد. شیخ محمدخال می‌گوید: در طبقه استاد‌های شیخ معروف نودهی تعداد بزرگی از علماء و مدرسان در قه‌لاچوالان و اطراف آن که تابع امارت بابان بود، امثال شیخ محمد وسیم، کبیر مردوخی، و ملا محمد غزائی، و ملا محمود غزائی، و ملا اسمعیل و ملاحسین بیاری، و ملا عبدالقادر، و شیخ علی، و شیخ عبداللطیف. مدرسان مدارس قه‌لاچوالان وجود داشتند. و ملا محمد ابن الحاج مدرس در قریه هزارمرد، و قاضی عبدالکریم تره‌ماری، و ملا محمد گلولانی و ملاحسن قاضی در سورداش، و ملا محمد و ملا یعقوب مدرسین

سورداش، و ملا محمد بن احمد شلیری مدرس و ملا احمد مدرس در قریه هِرْمَن، و شیخ احمد عبدالانی، و عبدالسلام تخته‌ئی مدرس، و شیخ عبدالسمیع تخته‌ئی مدرس، و عبدالقادر اربلی، و ملاحسین ریشه کانی، و ملامحمود، و ملارسول، و ملایوسف، و ملا محمد و ملا اسمعیل، و ملا خالد مدرس، و ملاولی مدرس، و شیخ مصطفی بن شیخ عثمان، و پسرش شیخ اسمعیل، و نوه اش محمد خال. و آنها اندکی از بسیار ومشتی از خروار، از علماء ومدرسان وادیان مشهور در مرکز قه لاجوالان و اطرافش بوده اند. و علم و تدریس در این ناحیه منحصر به شیخ معروف نودهی و عدّه قلیلی از دانشمندان و مدرسان نمی شد، بلکه در شهر سلیمانیه و فرمانداریها و بخشها و دهات واقعه در اطراف آن صدها مساجد و مدارس بود، که در آن مدرسان فاضل و استادان کامل از دانشمندان بزرگ تدریس می کردند. مانند شیخ عبدالکریم برزنجی، و برادرش عبدالرحیم، ملا ابراهیم بیاری ابن ملا اسمعیل بن ملاحسین که سلسله آنها به تصاعد تا ۲۵ پشت عالم بوده اند، و در بیاره برای خدمت به علم و دین می زیسته اند. و شیخ عبدالله خرپانی، و ملاجلال خرمالی، و ملا صالح تره ماری و مولانا خالد نقشبندی و ملا عبدالرحمن نودشی، و پسرش ملا احمد نودشی (که این پدر و پسر پشت سرهم مفتی سلیمانیه بوده اند)، و ملا محمد فیضی افندی در عراق مشهور به زهاوی و شیخ عبدالرحمن قره داغی، و برادرش شیخ امین، و دو پسرش شیخ معروف، و شیخ عمر علامه شهیر به به ابن القره داغی، و شیخ عبدالرحمن قره شیخ نجیب قره داغی، و پسرش شیخ مصطفی قره داغی، و کاک احمد شیخ و شیخ حسین قاضی، و شیخ مصطفی مفتی، و ملا احمد مفتی مشهور به چاومار، و پسرش ملا امین، و نوه اش ملا عبدالعزیز، که هر سه مفتی سلیمانیه بوده اند. و شیخ عبدالقادر مهاجر، و برادرش شیخ نسیم و پسرش شیخ عبدالکریم، و شیخ عبدالرحمن بن ابی بکر، و ملا عبدالرحمن بیخود، و ملا محمد گوانه دولی و ملا عبدالقادر کانی کبودی مشهور به ملای بیاره، و ملا عبدالله متخلص به عرفان، و احمد فائز، و ملا احمد دیلیژی، و ملا علی نظامی، و حاج ملا علی کانی کبودی، و ملا محمود سور، و ملاحسین پسکندی و ملا عبدالرحیم چرستانی، و ملارشید بیک بابان، و ملا علی گردلیی، و صدها نفر دانشمند دیگر رحمهم الله تعالی. و تدریس منحصر به ایالتی یا امارتی از امارات کردستان نبوده بلکه عموم شهرها و دهات کردنشین را چه مقاطعات شرقی مانند ولایت اردلان شامل دینور سنج و اطراف آنها، یا قطعات شمالی مانند مهاباد و اشنو و سقر و بانه و سردشت. یا غربی مانند اربیل و رواندوز و مضافات آنها، و دهوک و عمادیه و زاخو و اطراف آن. یا بلاد شمال غربی مانند جزیره و دیاربکر و وان و خلّاط و متعلقات آنها، دارای مدرس و تدریس بوده اند. و خلاصه اینکه ملت کرد از روزی که به دین حنیف اسلام گرویدند، و مغز و اصل آن را

فهم کردند، و حقیقت آنکه اسلام دعوت کننده به سعادت دارین است دریافتند، با تمام قوا اسلام و آنچه بر اسلام متوقف است یعنی علوم اسلامی را فرا گرفت و قبول کرد، و قبل از انتشار فقه اسلامی به کتاب و سنت با تفسیر اولیه و ابتدایی آنها خدمت می کردند. سپس به خدمت فقه پرداختند، و هر علمی که با لذات یا به سبب وسیله دیگر برای این خدمت لازم بود فرا گرفتند، و رواج دادند. در نتیجه دایره علوم اسلامی توسعه یافت، از: صرف و نحو و بلاغه و علم منطقی و آداب بحث و اسرار البلاغه و اصول فقه و اصول دین و دقت در فهم تفسیر قرآن کریم و سنت نبوی، تجاوز کرد، بلکه از آن هم بیشتر شد به اضافه آنچه مسلمانان بدان احتیاج دارند، از حرکات روزانه و ماهانه و سالانه، و میزان و اوقات. و در ریاضیات و فلکیات تعمق کردند، سپس به درجه تأسیس رصدخانه ها رسیدند، و همانا در عالم مشهور شد که مؤسس رصدخانه مراغه عالم مشهور به نام نصیرالدین طوسی بود. همچنانکه از علمای شمال نیز مولانا محی الدین بتلیسی و همدرسان او بودند که خداوند از جانب مسلمین به ایشان جزای خیر عطا فرماید. و حضرت شیخ معروف نودهی مؤلفاتی به نظم و نثر دارد که مشهورند با عباراتی دلپذیر و لطیف به شرح آتی:

۱- تنقیح العبارات فی توضیح الاستعارات که شعری تازه و دلپسند است.

۲- شرح منظومه تنقیح العبارات که در بغداد در ۱۳۵۵ به چاپ رسیده است.

۳- الفرائد فی نظم العقائد که به وسیله آن عقاید نسفیه را به نظم درآورده است، و در ۵۸ فریده و ۴۹۰ بیت که آن را در قلعه چوالان در سال ۱۱۸۵ هجری به نظم کشیده است، و به وسیله این شعر به تاریخ نظم آن اشاره فرموده است:

وقائل عن عام نظم یسأل      فقلت: (نظمی کله مکمل)

(۱۱۸۵)

یعنی: يك نفر از تاریخ نظم من سؤال می کند جواب می دهم که (نظم من همه کامل شده است.) و عمر نودهی در این هنگام ۱۹ سال بوده است. و همانا این منظومه را علامه سیداحمد فائز برزنجی در سال ۱۳۱۱ تحت بررسی قرارداد و شرحی وافی و بسنده بر آن نوشته است، و آن را ابهی القلائد فی نظم الفرائد نام نهاده است.

۴- الشامل للعوامل - و آن نظم عوامل جرجانی است که سال ۱۱۸۹ در قه لاجوالان به

نظم آورده است.

۱. اصل عربی که این جمله ترجمه آن است به حساب ابجد ۱۱۸۵ می شود که برابر است با تاریخ نظم کتاب نظم العقاید.

- ۵- الجواهر النضید فی قواعد التجوید - و آن منظومه‌ای است در ۲۶۲ بیت.
- ۶- تصیف المبانی نظم تصریف الزنجانی - که سال ۱۲۰۰ در قه‌لاچوالان به نظم کشیده است.
- ۷- احمدیه فی ترجمه لفة العربیة بالکُردیة - منظومه‌ای است که در ۱۲۱۰ هجری = ۱۷۹۵ میلادی برای پسرش کاک احمد شیخ هنگامی که سه ساله بوده است تنظیم کرد، که آنچه از کلمات متداول عربی و مورد احتیاج است با معنی‌ش حفظ کند. و تمام لغات جمع شده و مترجم به کردی این کتاب ۱۴۷۵ لغت است.
- ۸- ای شده - منظومه فارسی در ۲۱۱ بیت است که آن را در وصف حضرت رسول (ص) سروده است و بر ۱۸ قطعه مرتب کرده است، و تمام آنها با حرفی از حروف هجا متساوی‌الطرفین است. و ظاهر آن است که این منظومه را نیز برای پسرش کاک احمد شیخ، سروده است. در حدود ۱۲۱۱ هجری.
- ۹- کفایة المطالب نظم کافیة ابن الحاجب در نحو - منظومه‌ای است بدیع و دلپذیر در ۱۶۸۳ بیت با زیادت سه بیت بر اصل آن، و آن باب مصغر و منسوب است، و آن را در حدود ۱۲۱۳ هـ نظم کرده است، مطابق ۱۸۸۸ میلادی. و این منظومه را محمد بن آدم بن عبدالله در سال ۱۲۳۲ شرح کرده است، و آن را: مصباح الخافیة فی شرح نظم الکافیة نامیده است.
- ۱۰- فتح الرؤوف فی معانی الحروف - که عدد ابیاتش ۱۶۱ و این منظومه را با اسم دیگر القطوف الدوانی فی حروف المعانی نیز می‌خوانند.
- ۱۱- التعریف بابواب التصریف - رساله مختصری است در سه صفحه، که تقسیم فعل به صحیح و غیر صحیح، و غیر صحیح به مهموز و مضاعف و معتل، و معتل به مثال و اجوف و ناقص و لفیف مقرون و مفروق. و هر کدام از آنها به ثلاثی و رباعی مجرد و مزید فیه تقسیم می‌شود، و در آن جدولهایی وضع کرده است که برای هر خواننده روشن می‌شود که ابواب صحیح ثلاثی و رباعی آنها ۲۲ باب است. و مضاعف ۱۴ باب. و اجوف ۱۱ باب و ناقص ۱۴ باب. و لفیف مقرون ۱۱ باب. و مفروق فقط ۱ باب است. و مهموز ۱۶ باب. و با هر کدام مثال آن موجود است. و این رساله با وجود کوچکی و کم حجمی بسیار مفید است، اما چاپ نشده است. شیخ محمد خال می‌گوید: که نسخه‌ای به خط زیبای مؤلف نزد من موجود است.
- ۱۲- قطر العارض فی علم الفرائض منظومه‌ای است که آن را در ۴۲۲ بیت ساخته است با سبکی سهل و روان.
- ۱۳- کشف الغامض شرح منظومه قطر العارض شرحی وسط است با تعلیقات ملا علی



- قزلبچی که سال ۱۳۵۷ در بغداد چاپ شده است.
- ۱۴- فتح المجید فی قواعد التجوید رساله فارسی مختصری است در تجوید که در ۱۰ صفحه تنظیم شده است، و از آن نسخه خطی در کتابخانه حاج ملا عبدالله چرستانی در سلیمانیه موجود است.
- ۱۵- نظم آداب البحث در علم آداب بحث و مناظره در ۲۳ باب.
- ۱۶- فتح الرحمن - در دو علم معانی و بیان - منظومه بلیغه ای است در ۳۸۴ بیت که چاپ نشده است. شیخ محمد خال گفته است که یک نسخه از آن نزد او موجود است. علامه سید احمد فائز در سال ۱۲۸۳ هـ. مطابق ۱۸۶۶ م، آن را شرح کرده است و به نام: تحفة الاخوان شرح فتح الرحمن، خوانده است.
- ۱۷- سلم الوصول الی علم الاصول - منظومه ای است در علم اصول فقه در ۱۳۱ بیت که بعداً چاپ نشده است و کاک احمد شیخ (ابن الناظم) آن را شرح کرده است و شرح خود را فک القبول فی شرح سلم الوصول نامیده است.
- ۱۸- عقد الدرر نظم نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر - از حافظ ابن حجر عسقلانی در ۲۱۰ شعر که هنوز چاپ نشده است.
- ۱۹- عمل الصیایة فی علم البلاغة - منظومه ای است در علم معانی در ۸۰۰ بیت با اسلوبی زودفهم و آن نیز چاپ نشده است، و در کتابخانه شیخ محمد خال یک نسخه از آن موجود است.
- ۲۰- غیث الربیع فی علم البدیع - منظومه ای تازه است در مدح پیغمبر ما حضرت محمد (ص) در ۲۴۴ بیت که تمام صنایع بدیع را در آن جای داده است. و در مقدمه اش گوید: فهذه منظومة مليحة ارجوزة بديعة فصیحة فی مدح سیدالوری شفیعی ضمنها صنایع البدیع. سميتها غیث الربیع ارجوی بنظما غفران کل حرج.
- یعنی: این منظومه زیبایی است تحفه تازه و فصیحی است. در مدح سرور مخلوقات شفاعت کننده من که صنایع بدیع را در ضمن آن آوردم. و آن را باران بهار نامیدم و امیدوارم به نظم آن همه گناهانم بخشوده شود سپس در جناس ناقص گوید: و هولالیتام والارامل انفع کاف و اجل کافل. کریم جد طاهرا لاجداد ما مثله فی الخلق من جواد. فی العالمین فضلا استفاض و جوده علی الانام فاضا.
- یعنی: او برای یتیمان و بیوه زنان بهترین کفایت کننده و بزرگترین ضامن است. دارای جد بخشنده و پدران مقدس است جو انعددی چون او در میان مردم نیست. بزرگی او در جهان مورد

فیض یابی و بهره مندی است و بخشش او بر تمام مردم جاری و شامل است و در جناس محرف گوید:

بدار والحق بتمام العجل      بدار خیر الخلق قبل الاجل

یعنی: با تمام سرعت مبادرت نمای و بپیوند به سرای حضرت محمد (مرقد مطهر او) پیش از مرگت. و در جناس قلب می گوید:

عاهدت قلبی اننی ارافق      من ذهبوا الیه لافارق

یعنی: در دل خود عهد کردم که رفیق باشم با هر کس که با او آمدوشد دارم و جدا نشوم. و در جناس تام مماثل و مستوفی می گوید:

فمن لخیر الخلق صار جارا      فما علیه الدهر قط جارا

یعنی: کسی که به جوار حضرت پناه برد هرگز روزگار بر او جور نکرد. ما را با نعمتها و جواب قبول تحویل گرفت و جواب گدایان را جز به مثبت نداد. و در جناس تام مرکب ملفوف گوید:

هان دمی ان لم اسر للحریم      قرعت سنی قائلًا هاندمی

یعنی: اگر من به حرم مطهر حضرت نروم خونم مباح و هدر می شود، و بر دهان خود می کوبیدم و می گفتم که پشیمانم. و همچنین تا آخر ابواب بدیع. و او برای هر نوع از انواع بحوث بدیعی شعری یا بیشتر و گاه تا ۱۶ شعر آورده است، و به راستی این منظومه تحفه ای ادبی و آیتی در روانی و سهولت عبارت شعری و بی نظیر است، و لازم است که چاپ و نشر و تدریس شود، بواسطه زیبایی اساس و معانی آن. تاکنون به چاپ نرسیده است، و نزد شیخ محمدخال نسخه ای از آن موجود است.

۲۱- نظم العروض - و آن ۱۷۵ بیت از بهترین منظومه ها در این فن است، و ابیاتی از نبات افکارش به مثال آورده است که همه آن در مدح حضرت رسول (ص) و کسب فیض از انوار اوست. که آن هم چاپ نشده و نسخه ای از آن نزد شیخ محمدخال موجود است که به خط مؤلف و ناظم آن است.

۲۲- الروضه الغنائی الدعاء باسماء الله الحسنی منظومه ای است یگانه در موضوع خود در حجم ۲۱۲ شعر که شامل تمام اسماء الله الحسنی است، که به وسیله یکایک آنها دعا و تضرع می کند برای حصول خواسته های مشروع و مناسب، و در هر یک از آنها اسلوبی ادبی موجود است.

۲۳- شرح الصدر بذکراهل البدر - منظومه بدیعه ای است در ۴۰۲ بیت که اسامی اصحاب

بدر (صحابه که در جنگ بدر حضور داشتند) در ضمن آنها است، و به اسم هر يك از آنان توسل می‌کند (آنان را شفیع قرار می‌دهد که خداوند به خاطر آنان او را ببخشد). که نزد شیخ محمدخال دو نسخه موجود است و یکی از این دو با خط ناظم رحمه الله می‌باشد.

۲۴- روض الزهر فی مناقب آل سیدالبشر - منظومه‌ای است مشتمل بر ۷ روضه در ۱۳۱ بیت.

۲۵- الجوهر الاسنی فی الصلوات المشتملة علی اسماء الله الحسنی - کتابی است در صلوات مانند دلائل الخیرات، جز اینکه از آن زیباتر است در ۵۰ صفحه.

۲۶- تنویر الضمیر فی الصلوات المشتملة علی اسماء البشیر النذیر - آن نیز کتابی است در صلوات مانند الجوهر الاسنی که چاپ نشده و در حجم ۷۴ صفحه نزد شیخ محمدخال سه نسخه از آن موجود است.

۲۷- ازهارالخمائل فی الصلوات المشتملة علی الفضائل - والشمائل که در ۶۰ صفحه نوشته شده، و در مکتبه شیخ محمدخال دو نسخه از آن یافت می‌شود.

۲۸- الفتح الالهی فی الصلوات المشتملة علی المناهی - در ۲۷ صفحه که با ازهارالخمائل خوانده می‌شود، مانند حزب پنجم دلائل الخیرات. و آن چاپ نشده است. و نزد شیخ محمدخال دو نسخه صحیح از آن یافت می‌شود.

۲۹- کشف الاسف، و این کتب ششگانه از کتاب جوهرالاسنی کشف الاسف به مثابه احزاب ششگانه دلائل الخیرات است یعنی بجای آن در آیام هفته خوانده می‌شوند.

۳۰- عقدالجوهر فی الصلوات والسلام علی الشفیع المشفع یوم المحشر - منظومه‌ای است در بیان فوائد صلوات و سلام بر حضرت رسول الله (ص) و آن چاپ نشده است. و نزد شیخ محمد نسخه‌ای از آن موجود است که در آخر نقص دارد.

۳۱- فتح الرزاق فی اذکار دفع الاملاق و جلب الارزاق - رساله مختصری است در ۹ صفحه که بعضی اوراد و اذکار را در بر دارد و چاپ نشده است. و نزد شیخ محمد نسخه‌ای از آن وجود دارد.

۳۲- اوثق العری فی الصلوات والسلام علی خیرالوری - قصیده‌ای است در ۴۰ بیت که سال ۱۲۳۰ هـ = ۱۸۱۵ م آن را پرداخته است، و در مجموعه خطی کتابخانه شیخ محمدخال نسخه دارد.

۳۳- الاغراب نظم قواعدالاعراب - نظم دلپذیری است در بیان وجوه کلمات، و نسخه‌ای ناقص از آن نزد شیخ محمدخال وجود دارد که اولش به خط علامه شیخ رسول

کازاوی است که آن را در سال ۱۲۳۸ = ۱۸۶۱ به نظم آورده است، و متأسفانه جز ۲۳۰ بیت از آن باقی نمانده است و از سایر مؤلفات و منظوماتش که تاکنون اطلاع بر آن پیدا نکرده ایم عبارتند از:

- ۱- الغریة فی العقیده. ۲- زادالمعاد فی الاعتقاد. ۳- فتح الموفق فی علم المنطق. ۴-
- نظم الرسالة العضدیة فی الوضع. ۵- وسیلة الوصول الی علم الاصول. ۶- تنویر العقول فی
- احادیث الرسول. ۷- السراج الوهاج فی مدیح صاحب المعراج. ۸- تنویر القلوب فی مدیح
- حبیب علام الغیوب. ۹- کشف البأساء باذکار الصباح والمساء. ۱۰- البرهان الجلی فی مناقب
- امام علی. ۱۱- ایضاح المحجبه و اقامة الحجة علی الطاعن فی نسب سادات برزنجه. اللهم
- انفعنا ببرکاته آمین.

### شیخ معروف نرگسه جاری

او شیخ جلیل و دانشمند اصیل خادم علم و دین از اولاد حضرت سید المرسلین (ص) شیخ معروف ابن شیخ عبدالرحمن ابن شیخ قادر نرگسه جاری شهرزوری است، که مادرش پیروزخان دختر حاج حسین بیگ صاحبقران بوده است. صاحب ترجمه در قریه نرگسه جاردر حدود سال ۱۲۸۰ هجری متولد شده بعد از تمیز به درس خواندن اشتغال پیدا کرد، ابتدا قرآن کریم را ختم، و سپس کتب ادبی و اخلاقی متداوله نوآموزان آن زمان را به درس خواند آنگاه در مدرسه جامع کبیر حلبجه به آموختن علوم عربیه پرداخت. در زمان شیخ محمود مفتی، مدتی در جامع کبیر اقامت کرد و فارغ التحصیل گردیده اجازه گرفت. و چون صاحب ترجمه مردی فاضل و با شخصیت و اصل و نسب و مؤدب بود، و شیخ مصطفی ابن شیخ محمود صغیر و به حد معمول در علم نرسیده بود بنابراین شیخ معروف نرگسه جاری را از طرف خود در اداره مدرسه و جامع و امامت وکیل کرد و دختر خود عایشه را نیز برای او ازدواج کرد، و شیخ معروف بر این وضع باقی ماند مدت ۱۰ سالی، و پسری به اسم محمد داشت که در ۹ سالگی به مزرعه اختصاصی خودشان نزدیک حلبجه رفت، در آنجا مار او را گزید و به رحمت خدا پیوست. و در عین این موقع شیخ معروف به درد چشم مبتلا گردید و جهت تبرک به بیاره رفت تا حضرت شیخ عمر را زیارت کند به او تمسک کرد و طریقه او را گرفت، و بشدت جذبات روحی در او پیدا شد و او را از اشتغال به امور دنیا دور ساخت، و نزد مرشد کامل خود به سلوک در طریقت شروع کرد تا به حد نهایت رسید و او را خلافت داد، و اجازه بازگشت به زادگاهش نرگسه جار نیز صادر فرمود، او به نرگسه جار برگشت و برای سالکان مانند مرشدی کامل شده سخت به خدمت علم و

دین مشغول شد. و وارد افق دیگری از آفاق زندگی خود گردید زیرا عایشه زنش نیز فوت کرد، پس مرشدش حضرت ضیاء الدین به او امر کرد که به قریه نرگسه جار برگردد و فاطمه دختر شیخ محمد صولی را نکاح کند که در آن هنگام شیخ محمد صولی در قریه زرده لیکاو بود، او را ازدواج کرد و با خود به نرگسه جار برد، فاطمه در آنجا اقامت کرد و پسرانی برای او بدنیا آورد، همچنین مرشد به او امر کرد که مسجدی و مدرسه ای را بنا کند، در قریه احمد برنده و در آنجا مانند مرشد و استاد به انجام وظایف علمی و دینی قیام کند. پس امر حضرت شیخ را امتثال کرد و بدانچه به او محول شده است به بهترین نحو مشغول گردید، بطوری که سابقه نداشت. و مدرسه ای در قریه احمد برنده با طلاب زیرک ترتیب داد و عالم علامه ملا احمد چرستانی را به عنوان مدرس برگزید، و در قریه و ازول مدرسه دیگری برای مبتدیان (سوخته ها) آماده کرد، و ملا عزیز را معلم آنان ساخت، و در قریه نرگسه جار دانشمند بزرگوار شیخ عبدالله شمیرانی را برای تدریس طلاب انتخاب کرد. و الحاصل صاحب ترجمه طبق دستور و برنامه و روش مرشدش به علم خدمت کرد، چه بسیار یتیمان که در مدرسه آنها تربیت شدند، که بعدها در علم و فضل سرآمد روزگار شدند. صاحب ترجمه در شهرت علمی و دینی مشهور گردید، و یکی از اشخاص بسیار خیر زمان خود شد بعد از جای گرفتن شیخ معروف در قریه احمد برنده یعنی بعد از بناء مدرسه علمیه، با آمنه از عشایر کرم ویسی ازدواج کرد. او نیز پسرانی نیکو بیار آورد. و از سادات برزنجی نیز زنی خواست که بعدها مرد، و خواهرش را به زنی گرفت، او دختر و پسری برای صاحب ترجمه بدنیا آورد. و با دختر شیخ مصطفی مفتی حلبجه نیز ازدواج کرد، و این همسر که فاطمه خانم نام داشت، هر یک از سه پسر محمد صدیق و عبدالقادر و احمد را بدنیا آورد. و بدنبال آنها از صدیق پسرانی بدنیا آمدند که ایشان احمد و انور و نجم الدین و معتصم بودند. و آمنه خانم هر یک از نجیب و لطیف و عبدالله و ابوبکر و علی و خالد (مشهور به کاکه شیخ) و محمد که الآن در احمد برنده امام و خطیب است، بدنیا آورد. و از خانم برزنجی هم عثمان و رحمت متولد شدند و دختر شیخ مصطفی نیز پسری بدنیا آورد که اسمش کامل بوده است. کامل نیز پسری محمد نام دارد که الآن در حلبجه است. و من از بعضی افراد مورد اعتماد از اولاد شیخ معروف شنیده ام که اسامی پدرانست پشت سرهم چنین است: شیخ معروف بن شیخ عبدالرحمن بن شیخ قادر بن شیخ عبدالعزیز ابن شیخ معروف بن شیخ محمود بن شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن شیخ مصطفی بن شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ معروف رحمهم الله تعالی می باشد. و این سلسله در نجابت اصیل و در طاعت خدا و خدمت به دین غریقند، (از ۹۰۰ سال قبل تا کنون) و در بین مردم اشتها پیدا کرده اند. و

ایشان موقعی که حضرت عبدالقادر گیلانی از شهر خود به بغداد آمده است در نرگسه جار بوده اند، و در این سفر بر آنان عبور فرموده نزد شیخ قریه مهمان شده که در آن هنگام شیخ مصطفی نامی بوده است و چند روز به عنوان مهمان در آنجا توقف فرمود، و گاه در کنار چشمه آبی که در شمال مسجد است استراحت فرموده است. و آنجا درخت چنار بلندی موجود است که حضرت غوث الاعظم بر آن تکیه کرده است، و الآن از فروع و شاخه های آن درخت اصلی درخت بزرگ دیگری یافت می شود، و نیز در صحن مسجد سنگ پهنی است بر لب حوض که رنگ آن کیبود است و حکایت می شود که حضرت عبدالقادر بر آن سنگ نماز خوانده است. همچنانکه یکی از شیوخ صالح منسوب به قریه نرگسه جار با او معاصر بوده است که اسمش محمد ابوالوفا تاج العارفین نرگسه جار بوده است. این مطلب در قلاند الجواهر نیز نوشته شده است و حضرت عبدالقادر او را مدح کرده است. و او در قریه پوشین جنوب برزنجه مدفون است. و از احفاد او حاج شیخ خالد کاژاوی دائی سادات برزنجی و جد علمای کاژاوی است، چنانکه در شجره نسب آنان این موضوع مندرج است و شجره نسب شیخ محمد ابی الوفا تاج العارفین به سید محمود مظفر بن امام محمد باقر برادر حضرت امام جعفر صادق منتهی می شود که از حجاز به عراق سرازیر شدند. و اعتقاد غالب من (مؤلف) آن است که ابوالوفا نرگسی از مشایخ قریه نرگسه جار و ایشان از نسل آن سیدند که اول بار به زه هاو نازل شده است، سپس به نرگسه جار انتقال یافته اند، و شیوخ نرگسه جار برزنجی نیستند و صولی هم نیستند، زیرا صولیهها مطابق نوشته منظومه شیخ معروف نودهی (قدس سره) از نسل سید قلندر برزنجی هستند، زیرا تاریخ نزول مشایخ نرگسه جار در حدود ۲۰۰ سال یا بیشتر قدیمتر از تاریخ نزول برزنجیهها به برزنجه است، و این قضیه محتاج به کنجکاوی و پی گیری و مراجعات تاریخی است، و خداوند داناتر است. صاحب ترجمه شیخ معروف نرگسه جار سال ۱۳۳۱ در شهر سلیمانیه وفات یافته است. جنازه او را به قریه احمد برنده نقل کردند و در غرفه مخصوص در جوار مسجد به خاک سپردند. رحمه الله وطاب ثراه و جعل الجنة مثواه.

### موهوب بن عمر

موهوب بن عمر بن موهوب بن ابراهیم جزری قاضی صدرالدین محل تولدش جزیره و تاریخ تولدش سال ۵۷۰ بوده است. او به شام وارد شد و نزد شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام فقه آموخت، و نزد سخاوی نیز درس خواند، و او فقیهی فاضل و اصولی و ادیب بود به دیار مصر آمد و در آنجا شغل قضا را عهده دار شد، و راه و روش خوب و مورد رضایت را

در تحصیل طی کرد. گفته می‌شود: صاحب بهاء‌الدین براو قهر گرفت، پس قاضی القضاة صدرالدین حضرت رسول(ص) را در خواب دید که به او فرمود: به صاحب بهاء‌الدین بگو (به نشانی آنچه که در فلان موضوع به من پناه آوردی و مرا شفیع قرار دادی) به من تعرض نکنی. جریان را به صاحب گفت، صاحب گفت: بلی (جریان چنین بوده است) پس دست از تعرض او برداشت و با او نیکی کرد. او در ۹ رجب ۶۶۵ در قاهره فوت کرد. انتهى.

### موسی بن یونس

در ابن خلکان چنین آمده است: ابی الفتح موسی بن ابی الفضل یونس بن محمد بن منعه بن مالک بن محمد ملقب به کمال‌الدین فقیه شافعی در موصل فقه آموخته بعداً در سال ۵۷۱ به بغداد آمد، و در مدرسه نظامیه اقامت کرد، و با سدید سلماسی که به عراق برگشته بود و قبلاً نام او ذکر شده است مشغول تحصیل شد و مدرس آنجا در آن روز شیخ رضی شیرازی ابوالخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن عباس قزوینی بود، پس صاحب ترجمه خلاف و اصول و بحث‌الادب را نزد کمال ابی البرکات عبدالرحمن بن مقدم انباری مذکور در صفحات قبل را خواند، و او ابتدا نزد شیخ ابی بکر یحیی بن سعدون قرطبی که شرح حال او اگر خدا خواسته باشد می‌آید، درس خواند. سپس به موصل بالا رفت و مشغول تدریس شد، و بعد از وفات پدرش در تاریخی که بعداً در ترجمه او ذکر می‌شود در مسجد مشهور به امیرزین‌الدین صاحب اربیل (من این مسجد را به شکل مدرسه دیده‌ام که به مدرسه کمالیه معروف است مؤلف)، تدریس کرد، و چون علم او اشتهار یافت فقها بر گرد او درآمدند و از او استفاده کردند، و در تمام علوم آن زمان متبحر شد، و آنقدر از علوم بدست آورد که کسی بر او سبقت نداشت که چنین علمی را در حافظه خود جمع کند، در علم ریاضی نیز یکتا بود، در ماه رمضان سال ۶۲۶ او را در موصل دیده‌ام، و دفعات زیادی با او مراد داشته‌ام و نزد او می‌رفتم چون میان او و پدرم رحمه الله انس و محبت محکمی برقرار بود. و اخذ علم و استفاده از او برای من اتفاق نیفتاد (بواسطه عدم اقامت و سرعت حرکت بسوی شام). فقها می‌گفتند که او ۲۴ علم را بطور متقن و دقیق می‌داند و از جمله آن علوم مذهب بود که در شناخت آن یگانه دوران بود، و پیروان او حنفیه بودند نزد او به مذهب خود اشتغال داشتند، و آن را از او فرا می‌گرفتند. و مسائل جامع‌الکبیر را به بهترین وجهی با اشکال مشهوره آن برای ایشان حل می‌نمود. و او علم خلاف عراقی و بخاری را خوب می‌دانست، و نیز اصول فقه و اصول دین را. و چون کتب فخرالدین رازی به موصل رسید، در آن هنگام جماعتی فضلا آنجا حضور داشتند که هیچکدام از آنان اصطلاحات رازی را جز او

ندانستند و او تمام اصطلاحات را فهم کرد. همچنین چون ارشاد عمیدی را مطالعه کرد در یک شب آن را حل کرد، و چنانکه مؤلفین آنها گفته بودند، می خواند. و او در حکمت و منطق و طبیعی و الهی و طب و فنون ریاضی از اقلیدس و هیات و مخروطات و متوسطات و مجسطی و انواع حسابی که از آن منشعب می شود و جبر و مقابله ارباطی و طریق الخطائین و موسیقی و مساحه آشنایی داشت، بطوری که کسی در آن علوم با او نمی توانست مشارکت یا برابری کند (جز در ظواهر این علوم بدون دقایق و وقوف بر حقایق). و در علم وفق طریقی استخراج کرد که کسی به آن راه نیافت. در عربیّت و تصریف بحثی تام و تمام می نمود. حتی کتاب سیبویه و کتاب ایضاح و کتاب تکمله از ابی علی فارسی و کتاب المفضل زمخشری را می خواند، و از تفسیر و حدیث و متعلقات آنها آگاه بود، و در اسماء رجال دست خوبی داشت، و از اشعار عرب و تواریخ و ایام عرب و وقایع و گفتگوهای آنان مقداری زیاد در حفظ داشت. اهل ذمه تورا و انجیل را بر او می خواندند و او آنها را برای ایشان طوری شرح می داد که بی گمان چنان شرحی را از دیگران شنیده بودند. و او در هر دانشی از دانشها بقدری وارد بود که تصور می کردی غیر او چنین نمی داند بواسطه قوت حافظه و یادگیری صحیح خود نسبت به آنها. و بالجمله همانا مجموع آنچه که او در علوم مختلفه می دانست، پیش از او شنیده نشده است که کسی چنین جامع و دقیق به علوم و فنون آگاه باشد و همانا شیخ اثیرالدین مفضل ابو عمر ابن مفضل اربیلی صاحب تعلیق در خلاف و زیج و تصانیف مشهور در سال ۶۲۵ از موصل به اربیل نزد ما آمد، و در دارالحدیث پیاده شد، و من نزد او مشغول مقداری از خلاف بودم، روزی در اثناء آنکه نزد او بودم یکی از فقهای بغداد بر او وارد شد که فاضل بود و میان او و اثیرالدین صحبتی راهی رفت، در اثنای صحبت نام شیخ کمال الدین موسی بن یونس (صاحب ترجمه) به میان آمد، اثیر به او گفت: وقتی کمال الدین حج کرد و در بازگشت داخل بغداد شد تو او را دیدی؟ گفت: بلی، اثیر گفت: دیوان عزیز چگونه از او استقبال نمودند؟ جواب داد: او فقیه بود، و آنچه توانستند به قدر استحقاق به مقام او احترام نگذاشتند. اثیر گفت: این نیست جز تکبر شما، سوگند به خدا هرگز کسی مثل شیخ کمال الدین به بغداد وارد نشده است. و من این سخن اثیر را بسیار عظیم دانستم، و بعدها به او گفتم: ای سید چگونه چنین گفتی؟! گفت: ای فرزند، والله کسی مثل ابی حامد غزالی وارد بغداد نشده است، و قسم به خدا بین او و بین شیخ نسبتی نبود (علم غزالی را با علم او نمی توان قیاس کرد). و این اثیرالدین با وجود بزرگی قدرش در علوم در حلقه درس کمال الدین می نشست و کتاب را بدست می گرفت و می خواند و شرح و معنی و تفسیر و تقریر او را گوش می داد. در صورتی که مردم در آن موقع مشغول خواندن و تعلّم تصانیف اثیرالدین بودند



(با اینکه اثیرالدین استاد در علوم بود خود شاگرد کمال‌الدین موسی بن یونس بود)، و من به چشم خود دیدم که اثیر مجسطی را نزد کمال‌الدین می‌خواند. یکی از فقهاء برای من حکایت کرد: که مراتب علم اثیر را از کمال‌الدین پرسیدم، گفت: نمی‌دانم، گفتم چگونه نمی‌دانی ای سرور من در حالی که او سالها نزد شما مشغول آموختن بود؟ جواب داد: زیرا هرگاه من چیزی می‌گفتم (مطلب و مسأله یا بحث تازه‌ای از علوم را تدریس و برای او تقریر می‌کردم) فوراً او دریافت می‌کرد و می‌فهمید. و می‌گفت بلی سرور من و هرگز با من در بحثی صحبت نکرد و درگیر نشد، تا مقام علمی او بر من مکشوف گردد. بدون شك او تا این اندازه نسبت به شیخ کمال‌الدین از لحاظ ادب اعتماد داشت و او را محترم می‌شمرد، و در مدرسه بدریه دوباره نزد او درس خواند. و می‌گفت: من شهر خود را ترك نکردم و به موصل نیامدم جز برای استفاده از شیخ کمال‌الدین، و کسی که این ترجمه را بخواند ممکن است مرا به غلو در مورد شیخ کمال‌الدین نسبت دهد. اما آنکه اهل این سرزمین باشد و بداند که شیخ چه فضائلی داشته است اعتراف و اذعان دارد که من در مورد او زیاده روی نکرده‌ام. و از غلو و تساهل در نقل به خدا پناه می‌برم. و همانا ابوالبرکات ابن‌المستوفی که قبلاً ذکر او آمده است در تاریخ اربیل نام او را آورده و گفته است: «که او بسیار مشهور و برتر بوده است و در تمام علوم به او ضرب‌المثل آوردند. او در علوم اوائل مانند هندسه و منطق و غیره از کسانی بود که به او مشورت می‌کردند و نظر می‌خواستند. اقلیدس و مجسطی را نزد شیخ شرف‌الدین مظفر بن محمد بن مظفر حل کرد. و ابن‌مستوفی ادامه می‌دهد: مسائلی در مشکلات علم از بغداد و غیره برای او می‌رسد، آنها را حل می‌کرد و کوچک و بسیار سهل و ساده تلقی می‌کرد، و بر برهانه‌ها و دلائل حل آنها دیگران را آگاه می‌نمود. در فقه و علوم اسلامی تافته جدا بافته و یکه و تنها بود، در بسیاری از مدارس موصل تدریس می‌فرمود، و جمع کثیری در تمام علوم از او اجازه گرفتند، و فارغ‌التحصیل شدند. سپس ابن‌مستوفی گفت که برای من شعری سرود (در بحر طویل) و آن را برای صاحب موصل فرستاد، و نزد او برای کسی شفاعت کرد:

لئن شرفت ارض بمالك رقها	فمملكة الدنيا بك تتشرف
بقیت بقاء الدهر امرك نافذ	وسعیك مشكور و حکمك منصف
و مکت فی حفظ البسیطة مثل ما	تمکن فی امصار فرعون یوسف

یعنی: اگر زمینی به وجود مالک و صاحبش بزرگ است تمام دنیا بتو بزرگ و با شرافت است همیشه تا جهان باقی است باقی بمانی و حکمت رائج باد و کوششت مورد تشکر و امرت عادلانه

باد و در نگهداشت و اداره زمین پر قدرت و مسلط باشی همچنانکه یوسف در شهرهای فرعون<sup>۱</sup> قدرت یافت.

و من می گویم: یکی از یاران او در شهر حلب این اشعار او را برای من خواند، و من در سال ۶۳۳ در دمشق بودم آنجا مردی عالم به علم ریاضی وجود داشت، و چند جا از مسائل حساب و جبر و مقابله و هندسه اقلیدس برای او اشکال بود، که جمیع آنها را در پاکتی نوشت و به موصل ارسال داشت و بعد از مدتی جواب آنها برگشت و رموز آنها را کشف و غوامض آنها را حل کرده بود، و نکاتی را اظهار کرده بود که انسان از وصف آن عاجز است. سپس در آخر جواب نوشته بود: باید عذر مرا در تقصیر و تأخیر جواب بپذیرید زیرا قریحه خشک و هوش تیز کند و سرد شده است، و فراموشی زیاد بر آن مستولی گشته است و حوادث زمان تمام حافظه را اشغال کرده و به خود مشغول داشته است، و بسیاری از آنچه استخراج کردیم و می دانستیم فراموش کرده ایم بطوری که چنان شدیم که گویی اصلاً چیزی ندانسته ایم. و صاحب این مسائل به من (ابن مستوفی) گفت: «چنین کلامی را جز از علمای متقدم نشنیده ام و این کلام و این اندازه اتقان در علوم از مردم دوران ما ممکن نیست. و در نثر علوم او شرح بسیار است و من به جان خودم سوگند که اختصار را رعایت کرده ام». و چون برادرش شیخ عمادالدین محمد که قبلاً ذکر او گذشته است فوت کرد، شیخ کمال الدین بجای برادرش تولیت مدرسه<sup>۲</sup> علائیه را قبول کرد، چون قاهره نیز افتتاح شد تدریس آن را نیز برعهده گرفت. سپس در ذیحجه ۶۲۰ تولیت مدرسه بدریه را نیز گرفت، و او بر القاء و افهام دروس و افاده آنها مواظب بود. و در بعضی از دروسش جماعتی از مدرسین صاحبان عمایه ها برای استفاده و سماع حاضر می شدند، و عماد ابوعلی بن عبدالنور بن مأجوج بن یوسف صنهاجی لزنی نحوی در محلی به حضور کمال الدین رسید، و بداهه<sup>۳</sup> در بحر طویل این اشعار را در مدح او سرود:

کمال کمال الدین للعلم والعلا      فهیهات ساع فی مساعیک مطیع  
اذا اجتمع النظر فی کل موطن      فغایه کل ان تقول ویسمعوا  
فلا تحسبوه من عناد تطیلسوا      و لکن حیاء و اعترافاً تقنعوا

یعنی: کمالات کمال الدین در علم و بلندی مقام ممکن نیست که کوشنده ای با آن خیال برابری کند. ناظران جلالت تو در هر جا جمع شوند نهایت آرزوی همه این است که تو بگوئی و ایشان بشنوند. گمان مکن که ایشان از روی دشمنی طیلسان بسته اند اما از روی اعتراف بنادانی

۱. منظور مملکت مصر است.

خویش در مقابل دانش عظیم تو سرهای خود را پوشیده اند (مانند زن حیا می کنند و مقنعه بسته اند).

و باز عماد مذکور در مورد او در بحر وافر دارد:

تجرالموصل الاذیال فخرًا      علی کل المنازل والرسوم  
بدجلة والکمال بهاشفاء      لهیم اولذی فهم سقیم  
فذا بحر تدفق و هو عذب      وذا بحر و لکن من علوم

یعنی: موصل از لحاظ افتخار به وجود تو دامن خود را فرو می کشد بر همه منزلها و کاروانسراها. به وجود دجله و کمال که شفا هستند برای تشنگی یا برای عاقلی که بیمار است (شخص بیسواد). آن یکی دجله بحری است ریزنده و جهنده و شیرین، و این یکی کمال بحری است از انواع دانشها.

ولادتش روز پنجشنبه ۵ صفر ۵۵۱ در موصل و وفاتش ۱۴ شعبان ۶۳۹ اتفاق افتاده است. و در مقبره خودشان که به نام آنان معروف است، نزدیک مقبره غسان، خارج دروازه عراق دفن شده است، و ترجمه احوال پسرش شرف الدین احمد قبلاً در حرف همزه آمده است. و نیز ترجمه برادرش عمادالدین در حرف «ع» گذشت. و انشاء الله ذکر پدرش در حرف «ی» خواهد آمد. و در طبقات سبکی در ترجمه کمال الدین مذکور شرحی آمده است که عیناً نقل می شود: «از ابی طالب زینبی و ابی البرکات بن خمیس و جد مادرش علی بن احمد بن طوق و غیرهم سماع کرد، و ابوالمواهب بن صصری و برادرش ابوالقاسم بن صصری و شیخ موفق بن قدامه و دیگران حدیث را از او روایت کرده اند. قضاء موصل را بر عهده گرفت، بین موصل و بغداد به عنوان سفیر از طرف صاحب موصل رفت و آمد داشت، به شام رفت و به همراه عده ای بر نورالدین وارد شد و نورالدین در احترام او مبالغه کرد. و او را به قضاء دمشق منصوب نمود و ناظر اوقاف و اموال سلطان و غیره گردید. در حلب پسرش قاضی ابو حامد از او نیابت کرد، و پسر برادرش در حماة، و برادرزاده دیگرش در حمص<sup>۱</sup>. و او فقیه و ادیب و اصولی و شاعر و خوش صحبت و دارای هنرها بود. اموال بسیار را وقف کرد، از جمله مدرسه ای در موصل، و مدرسه ای در نصیبین، و کاروانسرای در مدینه. و در آیام نوریها قدرت بسیار یافت. وقتی سلطان صلاح الدین قدرت بدست گرفت، او را در مقام قبلی مستقر ساخت و از لحاظ علو درجه و نفوذ کلمه به مقامی رسید که هیچیک از فقها بدان مقام نرسیدند و چون صلاح الدین به دمشق آمد و در

۱. یعنی پسرش و برادرزادگانش همه عالم و فاضل و در نقاط مختلف نماینده او بودند.

سال ۵۷۰ دمشق را تحویل گرفت، به دار عقیق وارد شد، و مدتی رفتن به قلعه سرای حکومتی برایش دست نداد. پس خود به دارالقضاء نزد کمال الدین رفت جهت زیارت و طلب مشورت، کمال الدین او را پذیرفت و بنشانند و با خوشرویی با او ملاقات کرد، و گفت خوش آمدی و چشم مراروشنی افزودی امر امرت و شهرشهر تو. و این عبارت دلالت بر بزرگواری قاضی است بطوری که پوشیده نماند و سلطان بیش از ۱۰۰۰ دینار به او تقدیم کرد. او کسی است که سهم خود را از قریه هانیه بر مکانهای مقدس وقف کرد، و از چیزهایی که از سه مرد نیکوکار ضبط کرده است (سلطان صلاح الدین، قاضی فاضل و قاضی القضاة کمال الدین) و مرافعات و دادرسیهای پراکنده آنها. این است که بعضی از مرافعه کنندگان (مراجعه کنندگان برای دادخواهی به قاضی) او را به پاره از امور (خیانت و رشوه خواری و حکم ناحق دادن) منسوب کردند و گفته اند که قاضی فاضل از قاضی کمال الدین خوشحال نبود پس در بین راه حکایتیهای از کمال الدین به سلطان گفت، و هنوز سلطان به سرای حکومتی و لباس و علامات سلطانی نرسیده بود که در دل او یک نوع نگرانی از کمال الدین پیدا شد با توجه به اینکه به او گفته شده بود که کمال الدین از ایام نورالدین به بعد سلطان را دوست ندارد. پس یاران کمال الدین پیش او آمدند و اشاره کردند که او برای استقبال سلطان از شهر خارج شود، اما او از رفتن ابا کرد، بنا به عادتی که از زمان نورالدین داشت که مردم پیش او می آمدند، ولی او پیش کسی نمی رفت (احترام مقام علمی خود را رعایت می کرد). چون شب دخول سلطان به دمشق فرارسید، یاران کمال الدین نزد او جمع شدند و گفتند: این سلطان از همان اول کار ترا دوست ندارد، و مدبر دولت او قاضی فاضل است و دشمنان برضد تو جمع شده اند، و آن رفعت و بلندی قدر که تو داشتی برفتن نورالدین از بین رفت، سلطان صبح زود داخل شهر می شود، و قاضی فاضل شب وارد شهر شده است، ما چنان مصلحت می بینیم که تو نزد او بروی پس تألم زیادی بر او دست داد «از این اصرارات و اظهارات». بالأخره او را سوگند دادند و کمال الدین رفت و با او دو نفر همراه بودند: یکی پسرش و دیگری یکی از وادار کنندگانش برفتن، و پیش خود چنان فکر می کرد که وقتی به سرای قاضی فاضل برسد از خانه خارج گردد و به استقبال او آید، و عکس موضوع را مشاهده کرد و دم در مدتی نشست که اجازه ورود به او داده شود، و مرد همراهش که قبلاً بسیار اصرار کرده بود که کمال الدین به خانه قاضی فاضل برود بسکه از کمال الدین شرمنده بود فرار کرد و کمال و پسرش باقی ماندند، غلام قاضی بیرون آمده گفت قاضی خوابیده است، پس کمال الدین برخاسته در بدترین حال به منزل خویش بازگشت، و قاضی فاضل در این شب به استقبال صلاح الدین رفت و با او صحبت کرد و گفتگورا ادامه دادند تا به ذکر کمال الدین

رسید پس گفت: ای خوند یعنی ای سرور من این مردی است که صاحب علم و فضیلت و سیادت می باشد و غالب آنچه به او نسبت داده شده است دروغ محض است. اما آنچه از فراوانی درآمد او گفته اند، او یا اینکه بسیاری از امرای مملکت دخلش کمتر است ولی خرجش بیشتر است و شاید او از همه امرا سزاوارتر باشد به بهره مندی از بیت المال، و خلاصه او کسی است که من تعظیمش را مصلحت می بینم، و صبح زود قاضی به شهر برگشت و پیش از دخول صلاح الدین به خانه کمال الدین رفت و دم در نشست و اجازه خواست، چون خدمتگزار وارد خانه شد تا از کمال الدین برای دخول قاضی فاضل اجازه بگیرد خادم رفت و توقف نکرد زیرا می دانست که کمال الدین در مقابل بیرون نیامدن دیشب قاضی فاضل به استقبال او از او مجازات می گیرد، و او را نمی پذیرد، پس کمال بیرون نیامد خادم که برگشت فاضل را نیافت، سپس چون سلطان وارد شهر شد اول به مسجد رفت و نماز خواند. و گفته اند که فاضل او را به خانه کمال الدین آورد و با این کار یدبیضا را برای خود نزد کمال الدین مسلم نمود (به کمال الدین بهترین خدمت کرد، و در ضمن دل او را بدین وسیله بدست آورد)، و با هم دوست و برادر شدند اما صلاح الدین که دوبار به خانه کمال الدین رفت، (دفعه اول حین وارد شدن که حکایت آن گذشت، و دفعه دیگر به سبب استحسان و مشورت)، و یا فقط همان یکدفعه بوده است و آن به صحت نزدیکتر است. و اینک نمونه اشعار کمال الدین:

وجاؤا عشاء یهرعون وقد بدا      بجسمی من داء الصبابة الوان

فقالوا وكل معظم بعض ما رأى      اصابتك عين، قلت عين و اجفان

یعنی: شب آمدند درحالی که می دویدند و همانا که واضح است در جسم من از درد عشق رنگهایی پس بیشتر کسانی که وضع مرا دیدند گفتند: چشم زخم به تو رسیده است، گفتم زخم چشم و مژهای.

و باز گفته است:

ولی کتاب انفس اجهزها      الی جنابك الا انه كتب

ولی احادیث من نفسی اسربها      اذا ذکرتك الا انها کذب

یعنی: لشکرهایی گرانها و مهم و با ارزش دارم که آنها را آماده کرده ام بسوی تو آیند جز اینکه افراد آن از کتابها تشکیل شده است.

و من قصه هایی در دل دارم که پنهان می کنم وقت یاد تو و چون به تو دسترسی ندارم همه

چون دروغ و غیر واقعی می شوند.

---

کمال الدین در ۱۶۷۲ دنیا را بدرود گفت. خداوند او را ببخشاید.

# ن

## شیخ نبی ماویلی

او از افاضل علما و اکابر فضلائی بود که نظیر آنان در حالات مخصوص به خودشان کمتر است، و با این حال مرشد بزرگواری برای مسلمانان شد که ایشان را به طاعت و استقامت در دین ارشاد می کرد. در حدود ۱۲۲۵ هجری در قریه ماویل نزدیک قصبه رواندوز از توابع اربیل متولد شده و در سلك قرائت و درس خواندن قرار گرفت، پس پرورش یافت و رشد کرد، و از علوم عقلیه و نقلیه بهره مند شد و اجازه گرفت. پس مشغول به تدریس و افاده به طلاب گردید، و در بین خطوط زیبا خطی ممتاز داشت، و نزد من (مؤلف) دو صفحه از قرآن به خط او موجود است یکی از آن دو سوره یوسف است، و دیگری سوره فتح، که آنها را بخاطر تبرک و حفظ آثار این عالم نگهداشته ام. وقتی که او تدریس می کرد و به مردم فایده می رسانید، خیر ارشاد حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی به گوش او رسید، پس به بیاره (که در آن هنگام محل اقامت شیخ بود) رفت، پس از یک روز یا بیشتر توقف در آنجا شیخ را دید و مجذوب شد و جذبۀ سختی او را فرا گرفت و به او تمسک کرد، و در طریقتش سلوک کرد، و بر سلوک دوام داشت، تا به درجه نهایت رسید، و از مرشد اجازه ارشاد گرفت. و در آیام سلوک همردیف و همرفیق و هم مرید شیخ عبدالله بن شیخ عبداللطیف قره داغی مشهور به قطب بود و از صاحب ترجمه حکایات عجیب مشهور است، و خوارقی داشته است که بر صفای باطن او دلالت می کند. از استاد مولانا عمر شهیر به ابن القره داغی شنیدم که فرمود: شیخ نبی یک دفعه برای زیارت رفیقش شیخ عبدالله

آمد، و چون به قریه زردی آوارسید گاو و گوسفند به دور شیخ نبی می چرخیدند، با حرکتی تند و عجیب، پس عمویم شیخ عبدالله به او گفت: این حالات را ترك كن، زیرا این حالتی نیست که مردان به آن بهر دازند. از حاج ملا صالح کوزه پانکی شنیدم؛ او یکبار در سفری بوده است و یارانش ماری کشتند، گفت سینه اش را بشکافید، زیرا در آن حیوان فلان کس موجود است که آن را بلعیده است، پس شکم او را شکافتند و آنچه را که گفته بود در آن یافتند. او گفت: تا سه دفعه به شکافتن سینه حیوان فرمان داد و حیوان دیگر در آن می یافتند، و به شق صدر سومی امر فرمود، ایضاً چنانکه گفته بود عیناً می دیدند. والحاصل او از نوادر عصر بود، و به مسلمانان فائده علمی رسانید، و به عمل صالح و اخلاص و استقامت ارشاد می فرمود، و به پیروی از کتاب و سنت نبوی تشویق می نمود. خداوند جزای خیرش عطا فرماید. او نوه ای داشت به اسم شیخ ملامحمد صادق ابن خلیفه حارث ماویلی و من او را هنگامی که در بیاره طلبه بودم، با استادش شیخ ملاطاهای بالیسانی رحمه الله دیدم در بین ما دوستی و صداقت باقی بود، تا بعد از آمدنم به بغداد او نزد من آمد و مرا زیارت کرد، و او مردی عالم و صالح و فقیه و مخلص بود، رحمه الله تعالی و سال ۱۳۹۱ وفات یافت. اما سال وفات صاحب ترجمه را نمی دانیم.

### شیخ نجم الدین بن عمر ضیاء الدین

این ولی بزرگوار و مرشد نامدار در بیاره به سال ۱۲۸۰ هجری تولد یافت. و در آغوش علم و دین و زهد و ولایت تربیت شد، بعدها درس خواندن را شروع کرد ابتدا قرآن را به درس خواند و ختم نمود و کتب کوچک اعتقادی و اخلاقی فارسی و کردی را تمام آموخت. سپس کتب عربی را از صرف و نحو و غیره تمام کرد و کتب فقهیه چون منهاج الطالبین امام نووی و غیره را دقیقاً آموخت تا بدانچه در دین مورد احتیاج است از علم و فقه احاطه پیدا کرد. و به علاوه اینها خطی زیبا و ممتاز نیز داشت، و املاء و انشای او در درجه عالی و ادبیات او بلند و اشعارش پرمغز و محکم بود. و قصائد فارسی لطیفی دارد. او و برادرش شیخ علاء الدین که شش ماه از او بزرگتر بود پیش از بلوغ بر دست حضرت شیخ بهاء الدین عمویشان که مرشد زمان بود تمسک کردند، و زیر دست و تحت توجه او و پدر عالیقدرشان حضرت شیخ عمر ضیاء الدین بعد از وفات شیخ بهاء الدین سلوک کردند، تا در طریقت کامل شدند، و اجازه ارشاد گرفتند. صاحب ترجمه در زمان حیات پدرش در کار ارشاد و خدمت مسلمانان معاون او بود، جز مدت محدودی که در بیاره نبود، و بر همین شیوه ادامه داد تا اینکه پدر بزرگوارش حضرت ضیاء الدین وفات یافت، بعد از وفات پدر بر مسند ارشاد جانشین او گردید، پس بطور مستقل



بندگان خدا را به راه راست هدایت فرمود، و به مدرس و طلاب و واردین به خانقاه خدمت نمود. و اودر عین سلامت طبع در کار و وظایف ارزنده خود استقامت ورزید، و بدون اخلال در خدمت کوشید، و اگرچه دنیا به او روی آور بود، اما خود تارك دنیا بود، و مهار نفس را محکم گرفته. از به ورطه افکندن خویش در دام آرزوها و تجملات نفس پسند مانع می شد. و لباس قناعت را برای خود و اهل و خانواده و پیروانش انتخاب می فرمود. و آن را بهترین سرمایه می دانست، جز وقتی که سخنش لازم و مورد پسند باشد، ساکت بود و تکلم نمی کرد، و اگر چیز عجیب یا دوست داشتنی می دید تبسم می فرمود. رفیق همیشگی او کتاب بود و جلیس و همنشین او دانشمندان بودند. و چه بسا گاهی از یکی از حضار می خواست که مقداری از کتاب احیاء العلوم بخوانند، یا کتاب نفحات الانس جامی را یا کتابهایی از این قبیل. و بر این حالات و صفات مرضیه ادامه داد. و زیر توجه و مراقبت و تربیت معنوی او اشخاص کثیری از صلحاء امین و راست کردار اجازه گرفتند، و به ارشاد خلق پرداختند، و به برکت او بسیاری از مردمان از تیرگیهای آلودگی دنیا خلاصی یافتند. تا بالأخره ناگهانی اجل او فرا رسید و در ۱۳۳۷- هـ به رحمت خدا پیوست. و در حجره مرقد پدرش قدس سرهما دفن گردید.

### شیخ نجیب قره داغی

عالم علامه یگانه روزگار شیخ نجیب ابن شیخ عبداللطیف ابن شیخ عبدالله ابن شیخ عثمان ابن شیخ عبداللطیف کبیر در حدود -/۱۲۸۳- هـ متولد شد. و در مدرسه خودشان تربیت یافت و زحمت کشید و کوشش نمود تا از جمله علماء مشهور و سرشناس زمان شد، و بالأخره به شهر کفری نقل مکان نمود و علم را از عمویش شیخ حسن قره داغی اخذ کرد و از او اجازه گرفت. سپس به مدرسه خودشان برگشت و در قریه زردیاوا در قره داغ، و بساط تدریس و خدمت اسلام و مسلمین را گشود. از استادش شیخ عمر ابن القره داغی راجع به علم او پرسیدم، جواب داد: معتقدم که همطراز سعد تفتازانی بود جز اینکه زمان و مکان دخالت عظیمی در انتشار فضل انسان دارند. خلاصه او تدریس کرد و مهمانان را اطعام نمود تا مدت زیادی و بعداً در سال ۱۳۵۱- هـ در قره داغ وفات یافت، خداوند او را بیخشاید. و خاکش پاک باد.

### شیخ نورالدین بریفکانی

او عارف فاضل و مرشد کامل و کامل کننده واصل شیخ نورالدین بن شیخ عبدالجبار بن شیخ نوری ابن ابوبکر ابن شیخ زین العابدین ابن شیخ شمس الدین قطب مهاجر از قصبه

خلاط نزدیک شهر وان و مشهور به قریه بریفکان است که در آنجا سکونت کرد و به خدمت علم و دین پرداخت. شیخ نورالدین در سال ۱۲۰۴ هـ در قریه بریفکان متولد شده در خانه خود تربیت یافت و قرآن کریم را ختم نموده به علوم عربیه و فقه اشتغال جست و نزد عده ای از علماء بزرگ از جمله مولانا یحیی مزوری دبّاغ و شیخ موصلی درس خواند، و در علم ترقی کرد تا هنگامی که به نهایت رسید و او از اوّل ذوق تصوف و سلوک طریقت داشت، لذا به شیخ حاج محمود جلیلی موصلی که مرشد طریقه قادریه بود تمسک کرد، و در آن طریق تا آنجا که خدا خواست پیشرفت نمود و سلوک در پیوست. بعداً خداوند چنان خواست که شیخ نورمحمد هندی نقشبندی به عراق آمده در اطراف بریفکان عبور نمود، و شیخ نورالدین با او تصادف و ملاقات کرد و بر آداب طریقت نقشبندی نزد او تمسک نمود. پس خدا برای او فتح باب نمود و سینه او را گشایش داد و کارش آسان کرد و او را به مقام قرب و حضور رسانید، و شیخ او را اجازه ارشاد داد، و مشیخت شیخ نورالدین بریفکانی از این ساعت تحقق یافت «از تلاقی دو نور قادری و نقشبندی»، و او مجمع البحرین یا صاحب علمین بود. پس مردم را ارشاد کرد و فایده دینی رسانید، و از دریای بیکران علم و دین و معنویات خود بی دریغ بر امت محمدی (ص) نثار کرد. او کراماتی آشکار و خوارقی روشن و کشفاتی زیاد داشت، و با همین صفات حمیده و بهره های اخلاقی خدادادی رهبر مسلمانان و مرشد طالبان و رهنمای سالکان شد، و دارای جذبات روحی و کلمات بیدار کننده قلوب غافلان و امدادات خدائی بود به طوری که بر قلب پیروان و مریدانش با توجه و نظر معنوی بی خودی و شیفتگی را مستولی می نمود. و او تألیفات زیادی در باب تصوف و تربیت داشت از آن جمله کتاب بدوراست که یکی از خلفای او به نام سیدمحمد ساکن موصل آن را شرح کرده است. همچنین نامه هائی به مریدانش نوشته و در ضمن این نامه ها ایشان را نصیحت کرده است مانند نامه ای که به یکی از خویشاوندان نزدیک خویش نوشته است که نص آن بعد از بیان آداب طریقت این است: «ای شیخ زاده، این آداب بر هر مرید واجب است که: نزدیکی و محبت خدا را طالب باشد، کم سخن و کم خواب باشد، با مردم جز به قدر حاجت ننشیند، بر گرسنگی و تشنگی و مصائب صبر کند، بر ظلم مردم شکیبیا باشد، کسی را که با او ستم کرده است عفو کند، از آنکه نسبت به او ظلم کرده است انتقام نگیرد، برای هر کس آنچه را که برای خود دوست دارد بخواهد، در مال خود سخاوت کند، احتیاج از مخلوق نخواهد بلکه بر خدا توکل کند، و جمیع احتیاجات خود را به خدا واگذارد. ای فرزند، باید تو معتقد باشی که عملی مقبول نداری، بلکه بگویی هر کار که انجام می دهم معیوب و ناقص است. بخودمناز، و خوشحال و مغرور مباش. و بطاعت و عملت خوشی مکن، بلکه دلگرمی و شادی تو

به خدا و شریعت معینه او و پیغمبر برگزیده اش باشد، و آنان را موجب دلخوشی بدان. قصائدی به عربی و کُردی از او به جای مانده است. از جمله قصائد عربی او قصیده زیر است:

من اصبح فی همته غیر لقانا	لا یلمع فی مهجته برق سنانا
ان شئت لان تشرب من کاس ودادی	عرج عنق الهمه من تحت لوانا
ازکی شرفات و عروش و سرادق	نور برکات و بهاء للقاننا
ترئی لمعات و ترقی درجات	ان جزت بابواب رضائی برضانا
فاجعل نظرالقلب الی کوة قصری	هذا قمر البدر عیاناً بکوانا
اطلق بصرا نحو غنائی و سمائی	یرجع بصراعین حسیرا بضیاننا
یستبدل فی حضرتنا سود وجوه	و جها قمریا لتراها و ترانا
اقوی قریات و معالی درجات	قدمت الیکم لقواکم بقوانا

یعنی: هر که جز دیدار ما همت و قصدی دارد در جان او برق سنان ما ندرخشد. اگر خواستی از جام محبت ما بنوشی گردن همت بلند را از زیر پرچم ما برافراز. چه پاکیزه کنگره ها و سائبانها و سراپرده ها که نور و فیض آنها از دیدار و توجه ماست. درخششها می بینی و به مقاماتی ترقی می کنی اگر با رضایت ما از ابواب رضایت ما بگذری. با دیده دل به روزن قصر ما بنگر این ماه شب چارده است که در روزن ما آشکار است. به آواز ورقص و شور و حال من خیره شو هر جا چشم مأیوس و حسرت زده می گردد منحصرأ نور ما را می بیند. در حضور ما سیاهی چهره ها تبدیل می شود... به چهره نورانی مانند ماه تا، آن را ببینیم و تو نیز ما را ببینی. قویترین درجات تقرب و پایه های بلند بشما تقدیم کنم به نیروی خودم برای تقویت شما. (هر چه در توان دارم مقامات بلند و تمام نیکیها را برای تقویت و پیشرفت کار تو تقدیم می کنم).

و این ابیات قسمتی از قصیده طولانی به همین منوال است در دعوت به عبادت خدای ذوالجلال. و اینچنین عمرش را در ارشاد و نشر اسلام گذراند، و در کردستان و ترکیه و موصل خلفای زیادی داشته است. از آن جمله: شیخ عثمان رضوانی پدر شیخ عبدالله رضوانی و برادر شیخ محمد رضوانی، که آثار کرامات و اعمال صالحه و خدمات او مشهور بوده است، مخصوصاً در موصل و اطراف آن. و صاحب ترجمه بر خدمات خود ادامه داد تا اینکه در ۱۲۶۷ هجری فوت کرد که با حروف ابجد این عبارت می شود. «تبکی السماء لفقده النور للاسف = ۱۲۶۷» یعنی از فقدان نورالدین و تأسف مرگ او آسمان گریه می کند.

### شیخ نسیم مهاجر

عالم فاضل شیخ نسیم ابن شیخ محمد سعید ابن شیخ احمد ابن شیخ محمود ابن شیخ احمد علامه ابن شیخ مصطفی تختی در سنندج در حدود ۱۲۲۳ متولد شده در خانه علم و ادب و شرف و حکمت تربیت یافته علوم را به درس خواند، و در مدارج آن ترقی کرد تا به نهایت رسید و پخته شد (به حدکمال در علوم رسیده و لایق اجازه شد)، و بردست برادرش شیخ عبدالقادر اجازه گرفت و فارغ التحصیل شد، و در میان برادرانش بود تا اینکه برادر بزرگ او شیخ عبدالقادر مهاجر در ۱۲۷۱ به سلیمانیه رفت و مدتی در آنجا باقی ماند، و سپس در مرکز ناحیه خورمال مدرس شد و در آنجا به عنوان مدرس طلاب و واعظ مسلمانان و ناشر احکام دین باقی ماند. از کسی که جداً به او اعتماد دارم شنیدم که او زاهد و اهل تهجد بود و نماز شب او بدون عُذر ترك نمی شد. چون بلند می شد و نمازش می خواند، به درگاه خداوند سبحان شروع به دعا می نمود، و تا مدتی با تضرع و لابه و خودشکستگی دعا را ادامه می داد، سپس با زبان فارسی و بعد با لغت کردی عرض نیاز می کرد، و در این هنگام مدتی می گریست، سپس به رختخوابش بازگشته می خوابید. و در تمام شبهای عمرش این عادت او بود. حکایت می شود که او سخت مؤدب بود و بی ادبی او را پریشان می ساخت از هر کس که بود مخصوصاً اگر از ناحیه اهل علم می بود، حتی اگر بچه ای از خانواده عالمی بی ادب بود قلباً می رنجید و متأثر می شد و او را توبیخ می فرمود. اگر به او می گفتند: ای سرور این بچه ای کوچک است و مکلف نیست، و این تألم از شما مناسبتی ندارد، در جواب می گفت: همانا طالب علم خردسال وقتی دارای سوء ادب بود بی تربیت بزرگ می شود و بازهم بزرگتر، و بالأخره عالمی بی ادب خواهد شد. و کمی ادب یا بی ادبی و بی تربیتی اصلاً مناسب اهل علم نیست. او در سال ۱۳۱۵ در خورمال به رحمت خدا پیوست. و دو پسر به نام شیخ جعفر و شیخ یحیی بجای گذاشت.

### نصر بن عقیل

نصر بن عقیل بن نصر بن نصر ابوالقاسم اربلی در اربل نزد عمویش ابوالعباس خضر فقه آموخت، بعد به بغداد رفت و در نظامیه به دانشجویی پرداخت و نزد امیر ابی نصر بن نظام الملك، سپس به اربیل برگشت و در آنجا تدریس کرد و فتوی صادر کرد. بعد به موصل رفت و در آنجا فوت کرد. تاریخ وفاتش ۱۴ ربیع الاول سال ۶۱۹ هجری بود.

### نصرالله دوینی

در طبقات اسنوی آمده است: ابوالفتوح نصرالله بن منصور بن سهل دوینی، و دوین به کسردال و او و بیاء و نون ساکن شهری است در آخرین نقطه آذربایجان در مرز روم (ترکیه). او فقیه و صالح بود که به بغداد آمد و در خدمت امام غزالی به تحصیل فقه و دانشهای دیگر پرداخت. و سماع کرد و حدیث روایت نمود، و سال ۵۴۶ او آخر رمضان در بلخ وفات یافت. و ابوسعید ابن السمعی در کتاب مشیخت خود از او نام برده است.

### نصر دینوری

نصر بن یعقوب دینوری ابوسعید دانشمند ادیب از نویسندگان بزرگ بود، که تولی عمل قرض و اعطاء را در نیشابور برعهده داشت، و هرگاه سلطان یمین الدوله محمود بن سبکتکین محتاج به نوشتن جواب نامه خلیفه قادر بالله می شد بر او اعتماد می کرد، و او تصانیفی دارد، از جمله «روافع التوجیهاث من بدائع التشییهاث» و «ثمار الانس فی تشبیهاث الفرس» و «تعبیر قادری» که در مورد «رؤیاها» نوشته شده است و آنرا برای خلیفه عباسی «قادر بالله» تألیف کرده است و در سال ۴۱۰ هجری وفات یافت مطابق ۱۰۲۰ میلادی.

### شیخ نعمت الله ولی

شیخ نعمت الله بن شیخ زکریا ابن شیخ عبدالرحمن اهدل ابن شیخ سلیمان ابن شیخ خالد ابن شیخ حسن بن قطب زمان شیخ ابی الحسن شاذلی (رحمهم الله تعالی) یکی از دوازده پسری بود که خداوند به شیخ زکریا شاذلی اعطاء کرد که در قریه کاکوزکریا در ناحیه که لاتهرزان از توابع سنندج می زیستند، شیخ نعمت الله در شهر کرمان از مادرش که دختر امیر کرمان بود، هنگامی که پدرش در حال مسافرت بود، بدنیا آمد، و این شیخ زیر توجه و تربیت پدرش که مرشد کامل بود به بار آمد، و علوم عربیه معمول زمان را در ۱۸ سالگی تکمیل کرد. پس داخل تصوف شد، و در این راه راه رنج فراوان تحمل کرد، و بر این برنامه تا حدود ۴۰ سالگی استمرار داشت، و در قریه نامبرده محلی برای ریاضت داشت که امروز به «چله خانه» یعنی «خانه خلوت ۴۰ روزه» مشهور است. بعد از وفات پدرش مصلحت چنان دید که محل را برای برادرانش ترك کند، لذا به بغداد رفت و در آنجا اقامت کرد، و با دختر سید شرف الدین از ذریه عبدالقادر گیلانی (قدس سره) ازدواج کرد. پس این زن شیخ محمد صادق را برای او بدنیا آورد، بعداً به شام سفر کرد، و آنگاه به حجاز رفت. بعد به یمن و مصر و هند وارد شد، و از آنجا به

شهر ماهان کرمان از شهرهای ایران برگشت. در آنجا شیخ عبدالحافظ و شیخ عبدالرؤوف (دو پسر دیگر او) بدنیا آمدند، و وقتی در کرمان اقامت داشت شروع به هدایت خلق خدانمود، و مریدان از هرسو به حضورش شتافتند از جمله آنها شیخ زکریا مهاجر ساکن قریه بست از ناحیه خورخوره از توابع سقز بود. که نزد او باقی ماند و سلوک کرد تا اجازه خلافت گرفت، و او را خلیفه خود ساخت، و از امیر خواست که قریه بست را به او ببخشد، و آن را جهت اطعام طعام یا خرج سفره به او بخشیدند. شیخ نعمت الله ولی در کرمان ماندگار شد، و اندکی قبل از وفاتش فرزندش محمدصادق را به وطن اصلی خود کاکوزکریا فرستاد. و پسر دیگرش سید عبدالرؤوف را نیز به بغداد فرستاد و در آنجا باقی ماند. سپس شیخ نعمت الله ولی وفات یافت. خداوند او را ببخشاید و خاکش مطهر باد.

### شیخ نوری باباعلی

او عالمی فاضل و ادیبی نام آور بود، که در حدود ۱۳۰۵ در سلیمانیه متولد شده است، بعد از تمیز مقدمات را شروع و تمام کرد و بهره کافی یافت و ترقی کرد، البته در مدرسه پدرش شیخ باباعلی عالم شهیر، ابن شیخ علی ملا مدرس در قریه تکیه که او نیز از بزرگان علما بوده است، درس می خواند باید دانست: شیخ علی ملا جد شیخ نوری مخصوصاً در ریاضیات و فلکیات تبحر داشت، و آخر عمرش نابینا گردید. صاحب ترجمه انسانی غیور و شجاع و بی باک و دارای نیروی مدیریت و ریاست بود، اما بشر وقتی که قضا و قدر با او موافق نباشد چه قدرتی دارد و چکار می تواند انجام دهد؟ در هر حال او برای مسلمانان سودمند و برای طالبان علم مفید بود، و به علوم عقلی و نقلی تا اندازه ای وارد بود. و در خدمات خود پایدار ماند تا اینکه در سال ۱۳۸۷ فوت کرد. و اخیراً از پسرش شیخ کمال شنیدم که او روز دوازدهم از ماه مارس ۱۹۵۶ میلادی وفات یافته است. رحمه الله.

# و

## شیخ وسیم برادر شیخ عبدالقادر مهاجر

دانشمند بزرگوار و عالیقدر عدیم النظیر و نحیر خطیر شیخ وسیم ابن شیخ محمد سعید ابن شیخ احمد ثانی ابن شیخ محمود ابن شیخ احمد علامه ابن شیخ مصطفی تختی، در ۱۲۱۹ هجری بدنیا آمده در مدرسه دارالاحسان سنندج که مخصوص تدریس پدرش بود، درس خواند، و بزودی ترقی کرد و به نهایت رسید و مجاز شد. وقتی که برادرش شیخ عبدالقادر مهاجر کتاب تهذیب را شرح کرد، شیخ وسیم تعلیقاتی بر شرح او نوشت و آنرا حاشیه وسیمیه نامید، که از دقیقترین و زیباترین حواشی است او رساله‌هایی در اثبات واجب و اثبات معاد و رساله‌ای در تقریر وجود و عدم نیز دارد که جداً بسیار بلیغ و دقیق است، و چون برادرش به سلیمانیه مهاجرت کرد، مدتی در سنندج باقی ماند و در جانی غیر از دارالاحسان مدرس بود، سپس بدانجا برگشت. بعدها به واسطه سخن چینی و بدگوئی بعضی این مقام را ترك کرد. و بالأخره در ۱۲۷۵ دارفانی را وداع گفته به رحمت خدا پیوست. طاب ثراه.



## هلال بن احمد جزری

هلال بن محمد بن ابراهیم جزری ابومحمد بصری دمشقی، از پدرش ابی حامد صابونی و خلیلی، و فخر بن النجاری و دیگر علماء سماع نموده و برزالی و ذهبی و ابن رافع از او حدیث نقل کردند و درس او را سماع نمودند، و در معاجم خود از او نام برده اند، و گفته اند که غره ذیقعه ۷۲۷ فوت کرده است.



# ی

## مولانا یحییٰ المزوری

او علامه دوران و شافعی زمان و کھف عرفان، یحییٰ بن حسین مزوری است که در شهر خود بزرگ شده علم را از عده ای از استادان بزرگ اخذ کرد، از آن جمله: علامه شریف عاصم بن ابراهیم حیدری است. ابراهیم فصیح در کتاب خود عنوان المجد گفته است: «از بزرگترین کسی که عصر او را درک کرده ام، و از او استفاده علمی برده ام: استاد من علامه العلماء و دریای بیکران علم» اگرچه برای هر دریا ساحلی است»، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، شیخ الكل فی الكل، حجة الاسلام، سند علمای اعلام، ولی کامل و عارف واصل که از جهت مکارم اخلاق و تواضع و نجابت به حدی رسید که هیچکدام از معاصرانش نرسیدند و من کسی چون او را ندیده ام، مولانا و پیشوای ما شیخ یحییٰ مزوری عمادی است. شرح نخبه را نزد او خواندم. و اشباه و نظائر فقهیه سیوطی را نیز که از حافظ سیوطی است نزد او آموختم. و در خدمتش بودم و از توجه و دعای خیر او بهره مند شدم و او نسبت به من بسیار محبت می فرمود. و مرا مثل یکی از پسران خود می شمرد، و او حقوقی عظیم نسبت به جدم علامه شریف اسعد حیدری داشت، و چنان مودتی بین آنان برقرار بود که مثل دو برادر تنی بودند. تألیفات زیادی دارد، از آن جمله حاشیه بر تحفه علامه احمد بن حجر مکی که طی آن جواب اعتراضات علامه ابن قاسم عبادی بر شرح ابن حجر را نظارت و تصدی کرده است. و دیگر حاشیه او بر شرح عصام الدین بر رساله وضعیه است. و دیگر شرح او بر مسائل حسابی در آخر خلاصة الحساب

که علماء در آن متحیرند، و تعالیق مفیده دیگری نیز دارد. و تمام علمای عراق که با او معاصر بودند از او استفاده نموده اند. و او فی الحقیقه استاد استادان عراق بود، و نزد عراقیان منزلت شیخ ابن حجر داشت. و تحفة المحتاج شیخ بن حجر را بیش از سی بار تدریس کرده، در حدود ۱۰۰ سال از عمرش گذشته بود. و تفسیر بیضاوی را نیز با حواشیش بسیار تدریس فرموده بود. و علوم عقلیه و نقلیه و کتب حدیث را ۷۰ بار به طلاب درس داده بود. طریقه نقشبیه را از شیخ و استاد ما قطب العارفین حضرت مولانا خالد نقشبندی (قدس سره) فرا گرفت، و حضرت مولانا با او محبت بسیار می فرمود، و احترام زیاد برای او قائل می شد. و همانا عالم عامل شرافتمند شیخ اسمعیل برزنجی برای ما گفت «او خود یکی از خدمتگزاران مولانا بود»: که علامه مزوری روزی پیش از ظهر در حجره من خوابیده بود، حضرت مولانا برای زیارت او به حجره من آمد و او را در حالت خواب دید، دهانش را بوسید، سپس او را بدین جمله مخاطب ساخت: «متعنا الله بحیاتک - خداوند ما را بوسیله طول عمر تو بهره مند فرماید. انتهى». و خلیل مردم بیک در کتاب خود «اعیان قرن سیزدهم» گوید: شیخ یحیی مزوری عمادی اصلش از عمادیه از دهات اکراد نزدیک موصل است، در تدریس مشهور بود، و در مذهب امام شافعی صاحب نظر و مورد اعتماد عموم بود. و نیز یکی از مشایخ شهاب آلوسی مفتی عراق بود که زهد و علو نفس یحیی مزوری را ثنا گفت و ستایش نمود، و او را به دو بیت مخصوص گردانید که در مورد امام شافعی گفته است:

علی ثياب لويياع جميعها      بفسل لكان الفلس منهن اكثرا  
و فيهن نفس لو تباع بمثلها      نفوس الوري كانت اعزوا كبرا

یعنی: بر تن من لباسی است اگر همه آن به يك فلس فروخته شود نمی ارزد. و فلس ارزشش بیش از آن است. اما در میان آن لباس ها کسی است که اگر او را بفروشند به تمام نفوس مردم دنیا او مهمتر و بزرگتر و با ارزش تر از همه آنها است<sup>۱</sup>.

اینجانب «مؤلف» گفته ام برای مولانا یحیی مزوری مدت زیادی وقت بود که به دین و علم خدمت نمود. و فاتش در ۱۲۵۰ اتفاق افتاد، و در کناره غربی مقبره سیدنا شیخ عبدالقادر گیلانی (قدس سره) و متصل به مسجد او و مجاور غرفه ضریح آن حضرت مدفون است. و قبر او نزدیک به قبر عالم ملاحدایت الله اربیلی خلیفه حضرت مولانا خالد است، و نیز نزدیک قبر

۱. دو بیت بالا از شهاب آلوسی است که از قول حضرت شافعی سروده است. و همین ابیات را لایق مقام مزوری نیز دانسته است. مترجم.

ولی کامل عارف بالله حاج شیخ عبدالرحمن ابی الوفا ابن حضرت شیخ عثمان سراج الدین خلیفه حضرت مولانا خالد قرار دارد. و صاحب ترجمه پسرانی نجیب داشت که ارشد آنان ملا احمد بود که پس از پدر جانشین او گردید، و او نیز عالمی جلیل بوده است و به جویندگان حقیقت و طلاب علوم فایده زیادی رسانید. و پس از وفات او فرزندش ملا عبدالهادی «نوه صاحب ترجمه» از او نیابت کرد، اما او در قریه اطروش ساکن و از علماء روزگار خود بود که در سال ۱۳۱۲ وفات یافت. او نیز بعد از فوت پسرش ملا احمد در خود اطروش به جای پدر نشست. پس او ملا احمد ابن ملا عبدالهادی ابن ملا احمد ابن مولانا یحیی مزوری بوده است.

### یحیی بن علی الحلوانی

یحیی بن علی بن حسن حلوانی بزاز اَبوسَیید، و بعضی گفته اند اسم پدرش «بندار» از پیشوایان فقهاء بوده است. مذهب و خلاف و اصول را نزد شیخ ابواسحق شیرازی خواند، و کتابی در مذهب به نام «التلویح» تصنیف کرد، و محتسب بغداد شد و بعد از مدتی از این سمت معزول گردید، و تدریس نظامیه را به عهده گرفت، حدیث را از ابی جعفر بن مسلمه و ابی الحسین ابن النقی و ابی الخطاب ابن البطر و استادش ابی اسحق و غیره سماع نمود. و ابن السمعانی و دیگران از او روایت کرده اند. تولدش در ذیحجه ۵۵۱ یا ۵۵۵ بوده است خلیفه المسترشد بالله او را نزد خاقان محمد بن سلیمان صاحب ماوراء النهر فرستاد تا خلعت خلیفه را به او تقدیم کند و در آنجا در رمضان ۶۲۰ در شهر سمرقند وفات یافت. اشعار زیر نمونه ای از تراوشات فکر اوست:

مررت بخیاب احوال حاجه	مدلا علیه ای بانی عالم
فلمارانی قال اهلاً و مرحباً	ظفرت بماتھوی فاین الدرهم
فقلت معی کیسی و نقصی و خاطری	یحیش فُضولاً کلهن لوازم
فقال و من هذا الذخائر عنده	یحاول عندی حاجه و یساوم
بعمرك لوبعت الجميع بلقمه	لما كنت ممن فی الشراء یخاصم

یعنی: بر خیاب «نانوا» می گذشتم و احتیاج خود را گفتم نازش کنان که من دانشمندم. چون مرا دید خوش آمد گفت و اظهار داشت به آنچه آرزو کردی دست یافتی پولت کجاست؟ گفتم هوش و زیرکی و معلوماتم در دلم جوش می زند و تمام آنها را هم لازم دارم. گفت: پس کسی که این ذخائر دارد و اینهمه علم و هنر نزد اوست با زبان معامله می کند و به من کار دارد به جان تو اگر تمام آنچه داری با یک لقمه نان معاوضه کنی من مایل نیستم در این خرید و فروش اصرار کنم یا

تمایلی نشان دهم.

## یحیی بن سلامة

در طبقات سبکی آمده است: «یحیی بن سلامة بن الحسین بن محمد ابوالفضل طنزی خطیب حصکفی ادیب فقیه در طنزه که شهر کوچکی در دیاربکر است بدنیا آمد. بعدها بدانجا منسوب شد (طنزی) و در حصن کیف (حصکف) بزرگ شد، سپس داخل بغداد گردید و فقه آموخته نزد خطیب تبریزی ادبیات فرا گرفت، آنگاه به زادگاه خود برگشت. و در میافارقین وطن گزید و خطیب آنجا شد، و در جواب استفتاهای مردم فتوی می داد. و مردم را به علم و دین تشویق نمود. کتاب «عمدة الاقتصاد» را در نحو و مطالب لازم دیگر تصنیف نمود. عماد کاتب از او یاد کرد و گفته است: «او علامهٔ زمان و معری دوران خود در نظم و نثر بود. کتابهای الترضیع البدیع و التجنیس النفیس از تألیفات اوست، و بسیاری صفات حمیده و هنرها و محاسن او را برشمرده است».

و از اشعار اوست:

اشکوالی الله من نارین: واحدة	فی وجنتیه و اخری منه فی کبیدی
و من سقامین: سقم قداحل دمی	من الجفون، وسقم حل فی جسدی
و من نمومین: دمی حین اذکره	یذیع سری، و واش فیہ بالرصد
و من ضعیفین: صبری حین اندبه	و وده ویراه الناس طوع ید
مهفهف رق حتی قلت من عجب	اخصره خصری ام جلده جلدی

یعنی: شکایت می کنم در پیشگاه خدا از دو آتش: یکی در دو رخسار اوست و دیگری در جگر من و از دو بیماری: که یکی خون بدن مرا از پلکهایم روان کرد و دیگری بیماری که در بدن من وارد شده است و از دو سخن چین و نام: یکی اشک من وقتی که به یاد او بیفتم که سر مرا فاش کند، و سخن چین دیگر در کمین است و از دو ضعیف: یکی صبر من موقعی که به او پردازم و دیگر محبت او که مردم تصور کنند در دست من و اختیار من است. ضعیف و لاغر و نازک تن تا اندازه ای که از تعجب گفتم آیا کمر او با من یکی است و آیا پوست او پوست من است. و نیز در شعری اسامی قراء سبعة و در شعر دیگر ائمه سته را جای داده است: چنانکه گوید:

جمعت لك القراء لما اردتهم	بیت تراه للائمة جامعاً
ابوعمر، عبدالله، حمزة، عاصم	علی، ولاتنس المدینی نافعاً

وان شئت ارکان الشریعة فاستمع      لتعرف فهم فاحفظ و ان کنت سامعا  
 محمد والنعمان، مالک، احمد      و سفیان، و اذکر بعد داود تابعا

یعنی: اگر قاریان مشهور قرآن را می خواهی برای تو در یک شعر جمع می آورم که همه امامهای قرائت را جامع ببینی: ابو عمرو، عبدالله، حمزه، عاصم، علی، مدینی و نافع را فراموش مکن. و اگر ارکان شریعت اسلامی (بنیانگزاران و تشریح کنندگان احکام فروع شرع از کتاب و سنت) را خواهی، گوش کن تا آنها را بشناسی، و اگر شنوا هستی نام آنها را حفظ کن و بخاطر سپار: محمد شافعی، و نعمان ابوحنیفه، و امام مالک و امام احمد حنبل، و سفیان ثوری، و داود ظاهری که بعد از آنان آمده اند.

و مصنف در ترجمه حصکفی در کتاب «طبقات الوسطی» اضافه کرده است که او اشعار زیادی دارد و از جمله اشعار فراوان او ابیات زیر است:

علی الجفون رحلوا و فی الحشا	تقیلوا و ماء عینی و ردوا
و صبوتی دائمة و مقلتی	دامیة و نومها مشرد
تلك بدور فی خدود غربت	لابل شمس والظلام سرمد
تیمنی منه غزال اغید	یا حیذا ذاک الغزال الاغید
حسامه مجرد و صرحه	ممرد و خده مورد
و صدغه فوق احمرار خده	معقرب، مبلبل، مجعد
کانها نکهته و ريقه	مسک و خمر و الثنایا برد

یعنی: بر پلکها گذشتند و درد دل آر میدند، و وارد چشمه چشم من شدند. و عشق من همیشگی است و کاسه چشم من، خون آلود است و خواب از آن دور است. آنها ماههای چارده اند که در چهره ها غروب کردند نه بلکه خورشیدهایی هستند در تاریکی جاوید. آهویی قدبلند و نرم تن قصد جان من کرد (مرا عاشق خود کرد) ای خوشباه آن غزال گردن فراز و نرم تن. شمشیرش برهنه و کاخش از مرمر صاف و سفید و چهره او سرخ است. و شقیقه او بالای سرخی گونه اش عقرب گونه، زلف درهم و پیچ خورده است. تو گوئی بوی او و آب دهان او مشک است و شراب و نیز دندانهایش چون تگرگ سفید است.

و در لزوم مالایلزم (صنعت بدیعی) گوید:

اقول و ربما نفع المقال      الیک سهیل اذطلع الهلال<sup>۱</sup>

۱. هلال به معنی های زیر آمده است: ماه یکشنبه، چشمه، شتر لاغر، غبار، مار، سنگ آسیا، آهن، بند کفش، باران، جوان.

یکائثرنی بالاف المعانی و کیف یکاثر البحر الهلال  
 اتطمع ان تنال المجد قبلی و انی تسبق النجب الهلال  
 و تبسم حین تبصرنی نفاقا و شخصی فی جوانحك الهلال  
 و تبطن شدة فی لین مس کمالانت مع اللمس الهلال  
 و تنتظرا لدوائری ولیکن علیک تدور بالسر الهلال  
 کأن وجوههم فی ذل شوی و فرط صلابة فیها الهلال  
 و اعراضاً ازیلت للاهاجی کما یبدو علی القدم الهلال  
 و ما تغنی الکثائف عن صدوع بها ان یرأب الصدع الهلال  
 و اعجب کیف یلزمکم کتاب و اعقل من لیبیکم الهلال

یعنی: می گویم و چه بسا در بعضی موارد گفتن مفید است نگاه کن سهیل را موقع طلوع هلال. با هزار معانی بر من فزون می باشد و چگونه چشمه کوچک اظهار برتری می کند بر دریا. آیا طمع داری که قبل از من به بزرگی رسی و کی شتران لاغرا از اسبهای اصیل پیشی می گیرند. هنگامی که مرا می بینی از روی نفاق لبخند می زنی و شخص من در پهلوی تو مثل غبار تست «از نظر سبکی و بی ارزشی». درشتی را در نرمی لمس کردن بدنت پنهان می کنی همچنانکه مار هنگام لمس کردن نرم است. برای من انتظار بلاها می کشی ولی سنگ آسیا پنهانی به ضرر تو در چرخش است. مثل اینکه رویهای ایشان در محل ذلت است و از بسکه روی سختی دارند که مثل آهن است. و آبروهائی که بواسطه بدگونی ها از بین رفته اند چون بند کفش که روی کفش آشکار می شود. چیزهای سنگین و پر حجم مانع نمی شود اگر باران به اصلاح خرابیها بپردازد. تعجب می نمایم چگونه نامه یا کتاب شما را الزام دهد در حالی که جوان کم سن و سال از خردمند شما عاقلتر است.

بالآخره در ربیع الاول ۵۵۳ در میافارقین وفات یافت. رحمه الله وطاب ثراه.

### یحیی بن عبدالسلام بانی

عالم فاضل و ادیب لغوی کامل ملایحیی ابن ملامحمود بن حاج ملاعبدالسلام بانی در قصبه بانه در حدود ۱۳۲۳ چشم به جهان گشود پس از رشد و پرورش در خانه و محیط علم و ادب و دین قرآن را ختم کرد و کتابهای اولیه اخلاقی و دینی و ادبی را به درس خواند، آنگاه در پی علم کمر همت بست و در مدارس مختلفه نزد استادان فقه و علم به کوشش پرداخت. بعداً به سلیمانیه رفت و در مجلس افاده علامه شیخ عمر قره داغی حضور یافت، و الفیه جلال الدین

سیوطی را خواند که آن را فریده نیز گویند، و تمام تعلیقات استاد مذکور را بر کتاب مزبور بدقت ملاحظه و مطالعه نمود و واقعاً آن را به اتمام رسانید، سپس بعضی متون در منطق را مدرسه نمود، و قسمتی از مطالب کتب فقهیه را نیز آموخت، و ما در محفل درسش حاضر بودیم، و از تقاریر حضرت استاد قره داغی استفاده می کردیم، و فی الواقع صحبت او برای ما سراسر خیر و برکت بود، زیرا بین او و ما مباحثات علمی و تدقیقات نحوی و ملاحظات روی بسیاری از موضوعات و مطالب علمی جریان داشت، اما متأسفانه فراق میان ما واقع شد، زیرا او بیمار شده به بانه برگشت و بعد از شفا از بیماری به مهاباد سفر کرده کتاب برهان در منطق را با کتابهای لازم دیگر خواند و اجازه گرفت، و به وطن اصلی «بانه» مراجعت نمود، و در مدرسه ای که بین او و برادرش ملامحمد ابن ملامحمود مشترك بود مدرس شد. اما ایام حیات با او مساعد نبود، و بر امور خود تسلط نداشت، و بعد از آنکه من در بیاره مبارکه مدرس شدم و چهارسال از تعیین و اشتغال من به تدریس گذشت، ملایحیی جهت زیارت حضرت مرشد شیخ علاء الدین به بیاره نزد ما آمد و با من دیدار کرد، و چند روزی در بیاره ماند، سپس به محل خود بازگشت، و به تدریس مشغول شد، تا اینکه بالاخره در حدود ۱۳۵۵ هجری وفات یافت.

### شیخ یحیی کاژاوی

او عالم جلیل و فاضل اصیل سیدیحیی بن سیدعبدالله ابن سیدمحمد از نسل سیدحاج خالد کاژاوی که از نواده های تاج العارفین ابی الوفا پوشینی نرجسی زهاوی حسینی، از اولاد سید محمود مظفر ابن امام محمد باقر بن علی زین العابدین ابن الشهدید حسین بن علی (رضی الله عنهم) بوده است. صاحب ترجمه شیخ یحیی که برادر شیخ محمد کاژاوی است، در قریه کاژاوی تولد یافت، و بعد از ورودش به سلك اهل علم<sup>۱</sup> در مدارس به همراه برادرش شیخ محمد به گردش در جستجوی علم پرداخت، تا اجازه گرفت. و او همراه برادرش بود، پس برادرش از سلیمانیه به مهاباد رفت و مدتی با او ماند، سپس هر دو رو به عراق برگشتند. و وقتی به قصبه بانه رسیدند، حاکم منطقه و امیر مطاع آنجا یونس خان ایشان را استقبال کردند. و شیخ محمد به عنوان مدرس در مسجد بانه تعیین شد، شیخ یحیی نیز در تدریس او را معاونت کرد، تا وقتی که شیخ محمد به رحمت خدا پیوست، پس شیخ یحیی مستقلاً به تدریس نشست و ادامه داد، تا هنگامی که شیخ سیدعبدالله پسر شیخ محمد فارغ التحصیل شد، پس حاج شیخ یحیی

۱. منظور رسیدن به حدتیمز و گذشتن دوران کودکی است.

مدرسه را به برادرزاده اش تحویل داد، و خود در مدرسه دیگر به بهترین وجه ممکن مشغول تدریس گشت و به مردم فائده رسانید، و از دریای علم خود بی دریغ بر مردم نثار فرمود. شیخ عبدالله بن شیخ محمد نیز همچنان درس می گفت و خدمت دین می نمود. و نیز برادرزاده دیگر او به نام سیداحمد در مدرسه ناحیه سوسیایه تی مدرس شد و اینچنین باقی ماندند، تا اینکه در ۱۳۳۵ از بانه به عراق مهاجرت کردند، و به موطن اصلی روی آوردند. و چون به قریه چویسه رسیدند «نزدیک پنجوین»، شیخ یحیی فوت کرد، و در چویسه دفن شد. و اولاد و عائله او به ریاست سیدبابا شیخ بن شیخ عبدالله به اورامان آمدند، و در آنجا و در مریوان نیز وطن گزیدند، و بعضی از آنان به سلیمانیه بازگشتند. که محل سابق آنان بود، و این وضع و حال این عائله محترمه و خدمتگزار دین بود.

### یحیی بن عبدالله شهرزوری

در طبقات سبکی آمده است: یحیی بن عبدالله بن ابی القاسم شهرزوری، ابوطاهر قاضی تاج الدین، روز جمعه ۱۲ رجب ۴۹۵ متولد شده است. ابن باطیش گفته است یحیی بن عبدالله شهرزوری فقه آموخت و در فقه به استادی رسید و پس از عمری تدریس و خدمات دینی بالأخره شب دوشنبه ۱۹ رمضان ۵۵۶ وفات یافت.

### یعقوب بن احمد کُردی

ابویوسف یعقوب بن احمد کُردی ادیب نیشابوری متوفی به سال ۴۷۴، کتابی با ارزش تألیف کرد، به نام البلغة فی اللغة، از این دانشمند در کشف الظنون همین مقدار و با همین عنوان آمده است، و دیگر اطلاعی در دست نیست.

### یوسف بن عبدالله گورانی

یوسف بن عبدالله بن عمر گورانی عجمی، «ابوالمحاسن»، کتابی به عنوان «بیان اسرار الطالبین» در تصوف تألیف کرد، و آن را بر ۲۴ فصل تقسیم نمود، اول آن چنین شروع می شود: «الحمد لله القادر... الخ» حمد و ثنا و ستایش سزاوار خدای یگانه توانا است... تا آخر. و این از کشف الظنون است. اما در کتاب «درر الکامنه» چنین نوشته شده است: یوسف بن عبدالله گورانی از شیخ نجم الدین اصفهانی و بدرتستری اخذ علم کرده است، و در سلوک و ریاضت در عبادت و تفکر اعجوبه زمان بود و مریدان زیاد داشت که زیر نظر او سلوک نموده و به مقامات



معنوی بلندی می‌رسیدند، و در این مورد رساله‌ای دارد که آن را «ریحانة القلوب فی الوصل المحبوب» نامیده است و متضمن شرایط توبه و پوشیدن خرقة و تلقین ذکر است. روزی برای زیارت شیخ یحیی صیافی رفت، از دیدارش خوشحال شد و به احترامش برخاست و بالبداهه گفت:

الم تعلم بانى صيرفى      احك الاصدقاء على محكى  
فمنهم بهرج لاخير فيه      و منهم من اجوزه و بشك  
و انت الخالص الذهب المصفى      بتزكيتى، و مثلى من يزكى

یعنی: آیا نمی‌دانی که من صیرفیم دوستان را به محک می‌زنم، بین آنان کسانی هستند که قلب و پست و بی‌فائده هستند، و کسانی یافت می‌شوند که به تردید ایشان را می‌پسندم ولی تو بر اثر تربیت و توجه من طلای خالص شده‌ای و کسی مثل من باید تزکیه کند.

شیخ یوسف از این شعر سرورش فراوان شد، و نشست، و شیخ یحیی به شیخ محمدبن یوسف روی کرد و گفت:

ان السرى اذا سرى بنفسه      و ابن السرى اذا سرى اسرارها  
یعنی: بزرگوار وقتی بزرگی یافت به لیاقت خودش می‌یابد و پسر بزرگوار وقتی اسرار گذشتگان در او سرایت کرد بزرگ می‌شود.

سرور شیخ یوسف به این شعر بیشتر شد و شهرت او آفاق را پر کرد. در قراهه مصر حجره‌ای داشت که مشهور است. در دیگر شهرها نیز حجرات عبادت داشت، و مردم به او اعتقاد زیادی داشتند. و شیخ شهاب‌الدین احمد بن علی معزبانى از او چیزهائی شنیده است که مقتضی آن است او بر طریقه محی‌الدین عربی بوده باشد، و خدا به اسرار او داناتر است. بالأخره در جمادى الاولى ۷۶۸ وفات یافت. رحمه الله وطاب ثراه.

### یوسف دینوری

در تاریخ ابن خلکان آمده است: قاضی یوسف ابن احمد ابن یوسف بن کج الکجی دینوری یکی از پیشوایان مذهب شافعی است، که با ابوالحسین قطان صحبت کرده است. و در مجلس ابوالقاسم عبدالعزیز دارکی حاضر شده و بین ریاست علم و دنیا جمع کرده است. و مردم از هر سوی برای آموختن و کسب معرفت به خدمت او به دینور می‌آمدند، و از علم و نظر صائب و عقل و معرفت او استفاده می‌کردند. او در مذهب شافعی نامور و آبرومند بود، و کتابهای زیادی تصنیف کرد که فقها از آن بهره‌مند شدند. ابوسعید سمعانی می‌گوید: «وقتی ابوعلی حسین بن

شعیب سنجی از خدمت شیخ ابی حامد اسفراینی برگشت، به ملاقات او دست یافت و علم و فضل او را دید، به او گفت: ای استاد؛ اسم اسم ابی حامد غزالی و علم علم تست! به او جواب داد: غزالی را بغداد رفعت داد، و مرا دینور گمنام ساخت. در شهر خود مقام قضاء را تولیت کرد (قاضی دینور شد)، و ثروت فراوانی داشت عیاران (دزدان تر دست یا به اصطلاح امروز تروریست‌ها) او را کشتند، و قتل او در شب ۲۷ رمضان اتفاق افتاد. خداوند او را ببخشد».

### یوسف بن محمد کردی

در کتاب «درر الکامنه جلد پنجم» آمده است: یوسف بن محمد بن ابراهیم بن عیسی کُردی سبط بن ابی الیسر در سال ۶۲۵ بدینا آمده از احمد بن عبدالدائم و غیره سماع کرد و حدیث را فرا گرفت. و عزین جماعه و دیگران از او سماع نمودند و در خدمت او علوم فرا گرفتند و حدیث را از او روایت کردند. و در اذرعات در ذی الحجه ۷۳۷ به رحمت خدا پیوست. رحمه الله و طاب ثراه.

### یوسف بن محمد

یوسف بن محمد بن موسی بن محمد بن یونس ابن منعه موصلی قاضی. ریاست اقلیمیه به او منتهی شد. حاوی را شرح کرد، و به سفارت از طرف غازان خان پیش ناصر محمد رفت و با احترام ناصر محمد روبرو شد. صاحب ترجمه شخصی باوقار و دارای هیبت بود، در شهر سلطانیّه به سال ۷۱۶ فوت کرد. این مختصر را از روی خط عثمانی قاضی صفد نقل کردم، اما به آن اعتماد ندارم.

### یوسف گورانی

شیخ یوسف ابن قاضی محمود ابن ملاکمال الدین صدیقی شاهوئی روایی شافعی گورانی کردی متوفی در حدود سال ۱۰۰۰ هجری حاشیه‌ای بر انوار التنزیل بیضاوی نوشت، و نیز حاشیه‌ای بر حاشیه شرح عقاید، و حاشیه‌ای بر شرح خطائی، و رساله‌ای در منطق. من «مؤلف» گفته‌ام: خانه صدیقی شاهوئی محیط علمی بزرگ بود، و از علوم ایشان مردم استفاده می‌نمودند. و سید محمد مدنی ابن سید بابارسل برزنجی هنگامی که در کردستان بود نزد

ملا شریف ابن یوسف صدیقی شاهونی درس می خواند و کسب فیض می نمود.

### یوسف اصم

او مطابق نوشته محمد علی قره داغی در مجله مجمع علمی کردی شماره ۲/۲ ترجمه احوالش به شرح زیر است: «یوسف بن خضر بن ابی بکر ابن ابراهیم فقیه و مفسر و عالم متبحر و محقق بزرگ، یکی از مشاهیر علمای کرد، و دانشمندی عالقدر و نابغه و بسیار فصیح بود و دارای هوش سرشار و نبوغ، و در بحث و تدقیق و تحقیق و تألیف در غالب علوم بهره وافی و اطلاع کافی داشت، حواشی و تعلیقاتش مشهور، و متن کتابها را پر کرده است. هر کتاب خطی از کتابهای علمی موجود در مناطق کردنشین یا هر رساله و کتاب استنساخ شده از علوم مختلفه صفحاتش ورق زده نمی شود جز اینکه حواشی و تعلیقات مختومه به عبارت «یوسف اصم» را در آنها مطالعه می کنی. و با وجود این حواشی و تعلیقات، دو کتاب ضخیم در دو علم شریف فقه و تفسیر نیز تألیف کرده است. و قرآن کریم را در ۴ جلد ضخیم به سبکی روان تفسیر نموده در مقدمه اش گوید: «بعد از حمد و صلوات بنده ناقابل یوسف بن خضر بن ابی بکر بن ابراهیم می گوید: چون در نواحی کرد زبان جز معالم و کشف و تفسیر قاضی بیضاوی که آن هم بیشتر از کشف استفاده شده است تا آخر آنچه گفته است...»، و در آن انگیزه های تألیف کتابش را شرح می دهد، سپس طریقه تألیف و مصطلحاتی که در اثناء تفسیر آنها را آورده و از آنها استفاده نموده است به ما معرفی می کند، و کتابش را منقول التفاسیر نامیده است. و شیخ محمد علی می گوید: من دو جلد از این تفسیر را بدست آورده ام در کتابخانه شیخ عبدالله خرپانی، که به سوره کهف شروع و به انتهای قرآن ختم می شود. و می گویند: دو نسخه دیگر از این تفسیر، یکی نزد استاد سید عارف ابوبکر مدرس در دانشگاه اسلامی سلیمانیه، و دیگری نزد شیخ حسن نعمت الله معلم بازنشسته در اربیل موجود است. اما کتاب دیگرش «دلایل المسائل» نسخه آن یافت نمی شود، و جز اسم آن را نشنیده ام. و در کتابخانه شیخ عبدالله خرپانی از مرکز فرمانداری حلبجه نسخه خطی از «تحفة المحتاج» وجود دارد که حواشی و تعلیقات زیادی بر آن از یوسف اصم دیده می شود، و شاید منقول از کتاب «دلایل المسائل» باشد. این دانشمند بزرگ کمی بعد از سال ۱۰۰۰ هجری فوت کرد، می گویم «مؤلف»: در کتاب «مدینه العارفین» ۱۰۰۲ آمده است. و نیز گفته ام: همانا می گویند: صاحب ترجمه کتاب دلایل المسائل را در فقه نوشته است، اما من بر نسخه آن دست نیافته ام. شیخ محمد علی قره داغی نوشته است: «که تفصیل زندگی و یا موطن و محل تولد و وفات او را به تحدید و قطعی نمی دانیم». من گفته ام: بین

مردم مشهور است که مولانا یوسف اصمّ از سادات قریهٔ تکیه واقع در ناحیهٔ قره داغ تابع استان سلیمانیه است، و همانا او از نسل سیدجلیل امام حمزهٔ بن امام موسی کاظم (رض) و مدفون در قره داغ است. و او چون از دست ملارسل سوران در پشدر اجازه گرفت، در ناحیهٔ آلان مدرس شد، و مولانا رسول زکی مدرس اول در ناحیه سوسنیا به تی قرب سردشت از دست او اجازه گرفت. و در کتاب «التعریف بمساجد السلیمانیه» از ملا محمد قزلبی چنین آمده است: «او امام همام در خدمت شیخ عبدالکریم کور که ده ری قریه ای در شاربازیر شاگردی کرد، و نیز نزد مولانا الیاس بروزی درس خواند، و بخاطر تحصیل به وان سفر کرد و مؤلفات زیادی دارد، از جمله «منقول التفاسیر» است در تفسیر قرآن کریم که کتابی است پر بهره در چهار جلد ضخیم. و دیگر «منقول الاکراد» در فتاوی، و دیگر حواشی او بر خیالی، و حاشیه هایش بر عبدالغفور، و غیر آنها». و او اصمّ یعنی «کَر» نبود، ولی چون از مردم کنار گرفته بود و در زیر سایهٔ درختی نزدیک راه مطالعه می کرد، و سربازان از برابر او عبور می کردند و لباسش از گرد و غبار آلوده شد، و به قدری غرق مطالعه بود که متوجه موضوع نشد، به این اسم مشهور گردید. (از خلاصه الاثر). کمی بعد از سال ۱۰۰۰ در قریه بهر سیو بر لب رودخانهٔ زاب صغیر نزدیک سردشت فوت کرد. و آن رودخانه را رود که لوی گویند. و از شاگردان او ملا محمود و ملا عبدالکریم بن ملا سلیمان آلانی است که ذکر طولانی آنان در خلاصه الاثر آمده است. من می گویم: نزد ما علت ملقب بودن او به اصم چنانکه مشهور است این بود: «روزی يك نفر برای قضیه ای شرعی به او مراجعه کرد، و از او حادثه ای روی داد که خود بسیار خجل و شرمند شد و مولانا یوسف خود را به کری زد، و مراجع را به جلو خواند و گفت: به من نزدیک شو و صدایت را بلند کن (بلندتر صحبت کن)، که من از دور چیزی نمی شنوم، مخصوصاً اگر صدا ضعیف باشد. و چون مراجع این سخن را از او شنید، چنان پنداشت که شیخ یوسف آنچه را که از او حادث شده نشنیده است، لذا آن خجالت زدگی از او رفع شد و به حال طبیعی بازگشت. سپس مولانا یوسف بر ادعای کَر بودنش اصرار و استمرار ورزید بواسطهٔ رعایت حال آن شخص رجوع کننده». و خدا بر احوال بندگانش داناتر است.

### یونس بن محمد اربلی

یونس بن محمد بن منعه بن مالک بن محمد بن سعد بن سعید بن عاصم بن عائذ بن کعب بن قیس ملقب به رضی الدین اربلی پدر دو دانشمند «شیخ عمادالدین ابی حامد محمد و کمال الدین ابوالفتح موسی» که ذکر هر دو قبلاً گذشت، بوده است. من «مؤلف» می گویم

همچنین نسبش را از بعضی اصحاب ادیب خود شنیده ام، و نمی دانم این زیادت را از کجا به او نسبت داده اند. و آنچه من از سلسله نسب او می دانم همان است که در ترجمه دو فرزند لایق او گفته ام. و خدا به حقایق امور و احساب و انساب اهل دهور داناتر است. شیخ یونس اهل اربیل بوده است و در آنجا متولد شده است، بعداً به موصل آمده و در آنجا در خدمت تاج الاسلام ابی عبدالله حسین بن نصر معروف به ابن خمیس کعبی جهنی که قبلاً نام او را متذکر شده ایم علم آموخت، و از کتابها و مسموعات او زیاد شنید، و سماع کرد. سپس به بغداد آمد، و نزد شیخ ابی منصور سعید بن محمد بن عمر معروف به ابن زراد مدرس نظامیه دانش فرا گرفت، ایضاً به موصل رفت و در آنجا بسیار کوشید، و نزد متولی آن امیر زین الدین ابی الحسن علی بن بکتکین مورد قبول افتاد، که او پدر پادشاه معظم مظفرالدین صاحب اربیل بود، که در حرف «ک» در صفحات گذشته از او یاد شده است. و تدریس مسجد معروف به اسم خودش را به او تفویض کرد و مرتب مورد نظر او بود. پس او تدریس می کرد و فتوی می داد، و با علما بحث و مناظره می نمود، و مردم از هرسوی برای اشتغال به تحصیل و رفع اشکال و بحث در باره غوامض علمی قصد خدمت او می کردند، و با دو پسر او نیز به مباحثه می نشستند و صاحب ترجمه بر سه شغل مزبور ابقا و استمرار کرد، و با جدیت و موفقیت مشغول بود تا اینکه در روز دوشنبه محرم سال ۵۷۶ وفات یافت. و از یکی از نزدیکانش شنیده ام که در سال ۵۷۵ وفات یافته است. اما پسرش شیخ کمال ۵۷۶ را تأیید کرده است، و معلوم است او به این موضوع داناتر و گفته او صحیح تر است. و در تربت مجاور مسجد زین الدین مزبور دفن شد و عمرش ۶۸ سال بوده است. و ذکر نوه اش شرف الدین احمد بن شیخ کمال الدین موسی بن یونس قبلاً آمده است. رحمهم الله تعالی. و خلاصه جماعتی از فضلا از این خانواده خروج و ظهور نمودند، و اهل آن منطقه و دیگران نیز از وجود ایشان بهره مند شد و از بلاد عراق و ایران و غیره به قصد حضور و استفاده و کسب فیض از ایشان می آمدند. صاحب ترجمه گاهی شعر را نیز سروده است. مثلاً در بحر طویل می گوید:

لهازورة فی کل عام و تارة      تمرّ شهور الحول لا تتجمّع  
وصال وصد لالشئ سوی انها      علی خلق الدنيا تجودو تمنع

یعنی: هر سال او زائرانی دارد و گاه نیز ماههای سال می گذرند و دوستان با او جمع نشوند وصال و منع وصال نه به علت چیزی است جز آنکه بشیوه دنیا او گاه می بخشد و گاه دریغ می کند. و اشعار دیگر نیز دارد. و خدا داناتر به عاقبت امور و به حقیقت حال بندگان است.

### یوسف بن الحسین

یوسف بن حسین شافعی فقیه، ولی، و شیخ خانقاه صالحیه بود که به ظاهریه برگشت و در دمشق در شوال ۸۰۴ فوت کرد. از آثار او: «المسح علی الجورین مطلقاً» و «تزییح دختر صغیری که پدر و جد ندارد» می باشد.

### یوسف دیاربکری

یوسف دیاربکری آمدی فاضل بود. از آثارش: «هدیه الاخوان فی قرآن المیعاد فی رجب و شعبان»، که در ۱۷ رجب سال ۱۱۲۱ از تألیف آن فراغت یافت. و در آن تاریخ زنده بوده است. اما فوت او معلوم نیست.

### یوسف ماردینی

یوسف صدقی بن عمر شوقی ماردینی فقیهی از عداد قاضیها بود که در قسطنطنیه سکونت داشت، و قاضی عسکر بود، و برای عضویت تدقیقات شرعیّه انتخاب شد از آثارش: «محاسن الحسام» و «معراج المعتمر والحاج» و «مسیر عموم الموحدين الى احياء علوم الدين» می باشد. بیش از این از ترجمه احوال او در دست نداریم.

بحمدالله و حسن توفیقه، بر آنچه دسترس یافتیم از تراجم علمای اکراد بعد از کوششی سخت و تلخ فارغ شدم و این مقدار که در طاقت و حوصله من بود مانند نمونه ای است برای کسی که بدان اضافه کند.

و نیل به این سعادت و توفیق بر انجام این وجیزه پرکرامت در تاریخ ۱۲ صفر در حجره خودم در مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی، که خداوند روح و تربت او را منور کند، دست داد. و من عبدالکریم بن محمد کردی شهرزوری هستم از عشیره قاضی ساکن در قصبه سیدصادق و اطراف آن، و آخرین خواسته و دعای ما این است که: ستایش برای خدای جهانیان است.



## این کتاب!

کسی که چندبار در مجلس مؤلف «ملا عبدالکریم مدرس» حضور یابد و به سخنان او با همنشینانش گوش دهد مخصوصاً هنگامی که آنان مجذوب سخنان استاد می شوند، در تحیری سخت فرو می رود زیرا رشته ای نامرئی ایشان را به سلسله حکایاتی از گذشتگان اتصال می دهد و استاد برای روشن کردن يك واقعه تاریخی یا نتیجه يك جلسه علمی، یا زیارت فلان مکان یا دیدن فلان شخص، کلماتی بکار می برد، که از آن بهتر ممکن نیست. در این هنگام که استاد در مجلس متکلم وحده خواهد بود، مجلسیان چنان سراپا گوش می شوند که هر کدام چون جسدی بی جان و بی حرکت تکان نمی خورند، و حق هم چنین است. زیرا انسان در این مجلس خود را در برابر دریائی از اطلاعات ارزشمند از گذشته و آینده می بیند که آن دریا از حافظه نابغه ای که پراز حوادث و یادآورهای ۷ دهه از عمر پر بار اوست سرچشمه می گیرد. این وجود ممتاز ۷۰ سال تمام از محفل دانشمندان بزرگ و مجالس زاهدان شایسته کار و حلقات درس طلاب زیرک استفاده کرده است. و آنچه به این برکت علمی می افزاید ملاقات روزانه و مستمر اشخاص زیادی از اصناف مختلفه مردم و دانشمندان شهرهای متفرق و مراکز علمی بزرگ چون: بیاره، سلیمانیه، کرکوک و بغداد که از امهات مراکز بوده اند، می باشد. که سابقاً این عده با مؤلف الفت و نشست و برخاست و سابقه معرفت داشته اند. و با این حال لطف خداوند شیخ مدرس را از حافظه قوی برخوردار ساخته است که آنچه می شنود و می بیند فوراً حفظ می کند، به طوری که هنگامی نزد او بنشینى، و او از حادثه ای که ۵۰ سال پیش رخ نموده است پشت سرهم



سخن می گوید طوری جریان مآوقع را برای تو مجسم می کند که پنداری چند روز قبل شاهد وقوع آن بوده ای. و نگهداشت این حوادث در حافظه چه بسا مانند نوار مصور تلویزیونی «ویدئو» می باشد، زیرا زمان و مکان و مجلس گذشته منظور را چنان شمرده شمرده به تو نشان دهد، که به واقعه تازه و زنده ای در ذهن تو تبدیل می شود. من در بسیاری از اوقات که یکی از حضار این جلسات بزرگ و با ارزش بوده ام، و با وقار و ادب تمام به سخنان حضرت مدرس گوش داده ام از یک طرف نزدیک بوده است که از خوشی استماع این سخنان پرواز کنم، و از طرف دیگر چون شنیدن دوباره سخنان او برایم ممکن نبوده است، از غصه نزدیک بوده است که قالب تهی کنم. لذا از اعماق قلبم آرزو کرده ام که کاش آنچه تقریر می کرد روی نوار ضبط می شد، بدون اینکه خود او بداند و واقعاً اگر چنین کار ممکن عملی می شد، مجموعه اطلاعات و علوم و اخبار ذیقیمتی جمع می شد، که نه در کتابها وجود داشت، و نه در آرشیو کتابخانه های بزرگ یافت می شد، و حتی فصحا و سخنرانان بزرگ نیز به آن محتاج بودند. از این رو این کتاب ضمن صفحات خود به دو قسمت متداخل تقسیم می گردد:

قسم اول - که به اعتقاد من مهمتر است، آن است که مؤلف (جزاه الله خیراً) مقدار زیادی از خاطره ها و محفوظات و مذاکرات خود را با علماء تدارک دیده و قسمتی از آنها را در تاریخ علماء معاصرش جمع آورده است که چشم بیننده از مطالعه اثر آنها روشن و گوش او از شنیدن سرگذشت آنان نوازش و نشاط می یابد، و یا چه بسا آن را شنیده است، و لذا این قسمت چکیده جزئی از دریای بیکران محتویات حافظه اوست، که از معاشرت یاران و برادرانش از علما و مشایخ و عرفا و ادبای مشهور خزانه کرده است، و آن به نوبه خود مدرکی است زنده از تاریخ مهم یک قرن که با چشم خود دیده و لمس نموده است. و بالطبع آنچه در این کتاب نوشته شده است تمام آنچه را که در حافظه مؤلف است در بر نمی گیرد، و چه بسا وقت او مساعد نبوده است که هرچه در آرشیو مغز خود است تقریر کند یا به روی کاغذ آورد. پس به ناچار ترجمه احوال عده ای از علمای گذشته و حتی همعصر خود را از دست داده، و ثبت احوال ایشان برایش ممکن نبوده است. و اگر دانشمندان ما هر کدام از طرف خود مبادرت به کاری همانند کار او یا بسیار کمتر از کار او می کردند، و ترجمه هایی نظیر این تراجم را به تاریخ علمای کرد اضافه می نمودند، ثروتی تاریخی و بسیار گرانبها که موجب افتخار نسلهای کرد بوده نزد ما تشکیل و فراهم می گردید.

قسم دوم - نتیجه و ثمره کوششها و بحث هائی در داخل کتابهای تاریخی و کنکاش در مورد علمائی است که در زمان خودشان مشهور و آشکار بوده اند، و پس از مرگ جز مقداری کم

درباره تاریخ زندگی و علمی آنها اهتمام نشده است و آن مقدار اندک، نام و آثار مختصری است که در لای کتابهای آنان باقی مانده است. و مؤلف در کنه این کتب تاریخی غور نموده و از ژرفای این دریای پربرکت گوهرهای قیمتی و مرواریدهای درشت را استخراج کرده است. و این برای نسل حاضر تذکری است به قسمتی از تاریخ گذشتگان، و تحریک نیروی فعاله محققین جوان است برای پی گیری کار او، و در نتیجه نشانیدن علمای کرد است در جایی که شایسته مقام بلند آنان می باشد.

در این کتاب خود شیخ مؤلف اقرار می کند: که اندکی از بسیار و مشتکی از خروار جمع آوری شده است، و با اینهمه جد و جهد چنانکه باید و شاید به ترجمه احوال تمام بزرگان کرد دست نیافته است زیرا وسعت میدان تاریخ دانشمندان کرد بیش از اینها است، و چنین کتابی گنجایش فراگیری تمام آنان را ندارد. و مؤلف بواسطه عللی از قبیل کبر سن و کمی وقت جز یکبار که این ترجمه ها را نوشته است، بار دوم نتوانسته است نوشته های خود را ببیند و در آنها بررسی و تجدید نظر نماید. و هنگامی که مرا مکلف به طبع آن فرمود، به علت اشتغال به چاپ و انتشار تفسیر نامی «کردی» که آنهم از طرف استاد مؤلف به من واگذار شده بود، مجال خواندن دیگر بار نوشته های او را نداشتم، و با اینحال فرصت را از دست نداده و تمام کوشش خود را نموده، و از خواب و استراحت خویش کاسته ام، و بذل مساعی بسیاری در راه تحقق انتشار این کتاب به شکلی که خوانندگان آن را مشاهده می کنند، کرده ام. و اگر کتاب حاضر که در دسترس ارباب مطالعه قرار گرفته است، واجد تمام منظورات و شرایط مطلوبه در این مقام نیست، گفتار کوتاه و مؤثر: «مالا یدرک کله لایترک کله» عذر مؤلف را قابل قبول کرده است. و فقط من «محمدعلی قره داغی» نیز پیش وجدان خودم شرمنده نیستم، زیرا تا آنجا که توانسته ام، در امثال فرمان استاد مؤلف و در آماده کردن کتاب او از هیچگونه کوششی دریغ و کوتاهی نکرده ام. و خدا نیز جز به قدر طاقت و توانائی بر انسانها تکلیف روا نداشته است و نخواهد داشت. و خلاصه تمام اوقات و وسائلی که در اطراف طبع و انتشار این مطلوب قرار داشته اند، مجال آن را نگذاشته اند که کتاب از آنچه هست بهتر عرضه شود.

محمدعلی قره داغی



## تعليقات مترجم

ستایش سزاوار خداست، اورا می ستائیم و از او یاری می جوئیم، و هدایت به راه راست و حفظ از کج رویها و گمراهیها را از او متوقعیم، از اشتباهات خود از او آمرزش می طلبیم، و از شرّ نفس و شیطان به او پناه می بریم، و گناهان و خطاهای گذشته را به رحمت و عفو او می سپاریم. آنکه راه هدایت فرمود کسی قادر به گمراه کردن او نیست و هر که را گمراه مقدر کرد کسی یارای ارشاد او را ندارد. اوست معبود یکتا، خدایی جز او نیست. و بی شریک و وزیر و نظیر است. و گواهی می دهیم که حضرت محمد(ص) بنده خاص و فرستاده به حق اوست، دینش حق و کلمه اش صدق و خلقش عظیم و ذکرش کریم و لطفش عمیم است.

و بعد: پرواضح است که تاریخ بزرگان سیاست و جنگ و جهان‌نگشایی و مملکت داری از سلسله های مختلف در دنیا در کتب مختلف از قدیم الایام خاصه بعد از اختراع چاپ به نظم و نثر منتشر و در دست مردم قرار گرفته، و ترجمه احوال پادشاهان و سرداران و جنگهای مختلف و پیروزیها و شکستهای ایشان را مانند دستور اخلاقی و حکایات و افسانه های شب همه در حفظ دارند و می دانند. و نیز تاریخ اولیا به وسیله نویسندگان بزرگی چون جامی و عطار و غیره در کتاب نفحات الانس و تذکرة الاولیا و دهها کتاب دیگر ثبت و ضبط کرده و مردم کم و بیش از آنها مطلع و بر آنها واقفند. یا تاریخ شعرا و ادبا و نثر نویسندگان و نکته دانان در نسخ مختلفه تاریخ ادبیات و تراجم احوال بزرگان مسطور و مورد استفاده عموم قرار گرفته و می گیرند.

اما چیزی که کمتر مورد توجه نویسندگان و مؤلفین بوده است: ترجمه احوال علماء و

مدرسان و مؤلفان علوم اسلامی بود، که خوشبختانه اخیراً در ممالک اسلامی مورد عنایت قرار گرفته است. از این رو عالم عامل و مدرس فاضل نحیر خطیر و مؤلف کم نظیر جناب ملا عبدالکریم مدرس که تمام عمر گرامی خود را وقف ترقی علم و دین و درس و بحث و مطالعه و تحقیق و تألیف نموده است، دست به ابتکار تازه ای زد و با زحمات و مشقّات فراوان شرح حال علماء و مدرسین کرد را از قرون اولیه اسلام تا کنون به اسلوبی پسندیده جمع آوری و به نام کتاب «علمائنا فی خدّمه العِلْمِ والدین» تدوین نموده و چند سال پیش (اوائل قرن پانزدهم هجری قمری) آن را چون مؤلفات متعدده دیگرش به چاپ رسانیده و در دسترس عموم قرار داده که خداوند جزای خیرش عطا کند.

به جرأت می توان گفت که این کتاب در نوع خود بی نظیر است! زیرا در نهایت اطلاع و علاقمندی زندگی علمی دانشمندانی که تا کنون گمنام بوده اند با تألیفات و کرامات و اخلاقیات و محل تدریس و شاگردان مهم و رنجهایی که در راه تحصیل متحمل شده اند و سالهای زندگی و تولد و وفات آنان را مورد مذاقه و تحقیق و تألیف قرار داده است و واقعاً خدمت بزرگی به دیانت اسلامی و خدمتی بزرگتر به قوم کرد نموده است که ایشان را به دنیا معرفی کرد و موجب گردیده است که دنیای متمدن بدانند که: اولاً قوم کرد از همان اوائل نهضت اسلام در خدمت دانش و دین بوده اند. و ثانیاً نوابغ و مشاهیر فراوانی چون عارف بالله جنید بغدادی و ابن الحاجب دانشمند معروف و ابن خلکان و ملا ابوبکر مصنف و ملا عبدالله بیتوشی و شیخ معروف نودهی و شیخ عبدالقادر مهاجر و مولانا خالد و شیخ عثمان سراج الدین و فرزندانش که همه افتخار مسلمانان می باشند و غیره... از این قومیت برخاسته اند. و چه بسا نام استادان و دانشمندانی که طبق اقرار خود مؤلف بدانها دسترس نداشته است، در کتاب درج نشده است. واقعاً با يك نگرش منصفانه و تفکر بی غرضانه در خدمات دانشمندان بالا و صدها دانشمند دیگر کرد (مندرج در کتاب) می توان به عظمت ملت کرد و قدمت خدمت آنان به اسلام و علوم اسلامی، و در نتیجه به ارزش کار جناب مؤلف محترم پی برد، و سلامت و موفقیت بیشتر او را از خداوند ولی التوفیق خواستار شد. و چون خود استاد تقریباً همین کتاب را به لهجه کردی سورانی در کتاب «بنه مالهی زانیاران» ترجمه و منتشر فرموده است، لذا این کمترین مصمم شدم که کتاب «علمائنا» را به فارسی روان به منظور استفاده کسانی که به قواعد عربی و کردی آشنائی ندارند، ترجمه کنم و در ترجمه آن تا آنجا که توانسته ام امانت را رعایت نموده و از خود هیچگونه دخالتی نکرده ام منتها اگر عبارتی یا تاریخی به نظر من اشتباه و اشتباهش مسلم بوده است، یا موضوعی احتیاج به تعریفی بیشتر داشته است، در پاورقی نظر خود را بیان نموده و

توضیح داده‌ام. و چون جناب مؤلف به محل و شرح حال بعضی از علماء و مدرسان کردستان ایران دسترس پیدا نکرده است، یا در پاره‌ای از موارد شرحی ناقص بدست آورسیده است، لذا طبق اجازه خودشان در آخر کتاب: «وهذا الذی فی طاقتی کنموذج لمن یزید علیه» ۸۲ نفر از علما و مشاهیر سنندج و سایر نقاط کردنشین ایران و عراق<sup>۱</sup> را که خدمت آنان به علم و دین اظهر من الشمس و ابین من الامس می‌باشد به آخر کتاب به نام «تعلیقات» افزوده‌ام، تا از طرفی این اصل که کردستان از قدیم مخصوصاً مرکز علم و دین و پایگاه اسلام و مسلمین و محل اقامه جمعه و جماعات و انجام دادن طاعات و عبادات و تدریس و تدرس و ادب و فرهنگ بوده است، و به اصطلاح نومسلمان نیست بر عموم روشن گردد.

و از طرفی دیگر نسل جوان دریابند که اجداد و گذشتگان کُردزبان آنان دارای نام و نشان و درجات عالی در علم و عرفان بوده و در پیشبرد علوم و هنر اسلامی خدمات شایسته و چشمگیر به انجام رسانیده‌اند، و آثار جاودانی از علوم و فنون به جای گذاشته و شاگردانی تربیت نموده‌اند که بعدها از دانشمندان و مؤلفان مشهور و یا از اداره کنندگان مهم امور اجتماع بوده‌اند و در نتیجه با ایمان و اعتقاد به اصالت قومیت خویش، بکوشند که مانند ایشان عمر خود را در راه دانش و تکمیل آن و ارشاد و تعلیم دیگران مصروف دارند، و در کسب علم هیچگاه یأس و خستگی به خود راه ندهند. و با در نظر داشتن آیه شریفه «وفوق کل ذی علم علیم» به یک اندازه معین از علم اکتفا نکنند، و تا زنده‌اند در پی کشف مجهولات و تزیاید معلومات خود باشند، تا به شرف انسانیت نائل شوند، و ترکیب وصفی اشرف مخلوقات را در خود تحقق بخشند.

در پایان امیدوارم خوانندگان محترم با خوش بینی و نیت پاک این ترجمه را مطالعه و با دیده اغماض عمق کار استاد مؤلف و زحمت این بی‌نشان را در ترجمه در نظر آورند، و معایب را صادقانه و بی‌غرضانه گوشزد نمایند که انشاء الله در چاپهای بعد رفع شود. و از دعای خیر جهت حسن خاتمت دریغ نفرمایند.

وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَ مَوْلِينَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَ آخِرُ دَعْوَانَا  
إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

احمد حواری نسب

۱. احياناً حتی یکی دو نفر از علمای کرد مقیم ترکیه نیز یادداشت شده است. مانند ملامحمود بایزیدی و غیره.



## ابوالوفا معتمدی کردستانی

عالم عامل و ادیب اریب مرحوم ابوالوفا معتمدی نجل مرحوم حاج شیخ محمد معتمدالاسلام (طاب ثراهما) در ماه صفر ۱۳۰۵ هـ - ق برابر با ۱۲۶۵ شمسی در شهر سنندج به دنیا آمد، و بعد از تمیز تحصیلات خود را پس از طی مراحل ابتدایی و ختم قرآن در خدمت پدر بزرگوار خود و دیگر اساتید مشهور کردستان با موفقیت گذراند، و بالأخره در محضر مرحوم علامه فهامه ملاعبدالله دشی مفتی کردستان به اخذ اجازه افتاء و تدریس نائل شد. در ادبیات فارسی و عربی و صرف و نحو و بیان و بلاغه و منطق و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه و اصول به حد استادی رسید. در سال ۱۲۹۴ شمسی پس از خاتمه تحصیلاتش وارد خدمت دولت گردیده متجاوز از سی سال در وزارت دارایی شغلها و مقامات مختلفه را داشته است، که از این مدت ۵ سال در سنندج و سه سال در مشهد و بقیه را در تهران بسر برده است، و در سال ۱۳۲۸ بازنشسته شد و از امور دولتی کنار گرفته است. اما باید دانست که اشتغالات دولتی هیچگاه او را از مطالعه و تتبع و تحقیق باز نداشت ولی در دوران بازنشستگی که مجال بیشتر و اوقات وسیعتری یافت به تحقیق و تحریر پرداخت، و کتب و رسائل ارزنده به شرح زیر از خود باقی گذاشت:

- ۱- کتاب اصول فقه شافعی به فارسی که بارها تجدید چاپ شده و در دسترس عموم قرار گرفته است.
- ۲- کتاب ارث در اسلام و مقررات قانون مدنی ایران که آنهم به فارسی چاپ و منتشر گردیده است.



- ۳- رساله‌ای در اثبات مسدود نشدن باب اجتهاد در طریقهٔ تسنن به عربی که آنهم در داخل و خارج کشور منتشر شده است.
- ۴- شرح فارسی بر کتاب الشبهات فی المواعظ والآداب تألیف امام قضاعی در احادیث نبوی که چاپ نشده است.
- ۵- رساله‌ای در مسائل خلق الاعمال علم کلام به فارسی که به چاپ نرسیده است. این دانشمند عالیقدر پس از عمری خدمت به علم و دین سرانجام در تاریخ ۱۳۹۱ هـ.ق در سن ۸۵ سالگی به دار باقی شتافت. (مختصری از یادداشتهای مترجم کتاب)

### ملاً احمد محیی

عالم عابد و فاضل زاهد مرحوم ملا احمد محیی فرزند مرحوم ملامحیی الدین در حدود سال ۱۲۸۸ هجری قمری در خانواده‌ای که محیط علم و دین بود در شهر سنندج قدم به عرصهٔ وجود گذاشت، و چون پدرش مدرس و خاندان او حلقهٔ درس و بحث بود. پس از دوران کودکی درس را آغاز و مبتدیات را بزودی تمام کرده با استفاده از قریحه و حافظهٔ موروثی در پی کسب علوم عقلی و نقلی برآمد و با جدیت هرچه بیشتر در حوزه‌های تدریس سنندج مانند دارالاحسان و غیره از مدرسان بزرگ مخصوصاً از پدر بزرگوارش و نیز از علامهٔ زمان حضرت ملا عبدالعظیم مجتهد که قرابت نزدیک نیز باهم داشتند استفادهٔ شایان نمود، تا اینکه در علوم معتاد زمان به حدِّ انتها رسید و در زمان حیات پدر مجاز شده در تدریس معاون پدر گردید و بالاخره پس از فوت پدر در مسجد پری نساخانم سنندج بجای او امام و مدرس شد و به تدریس طلاب و هدایت مردم پرداخت، و در نهایت عزت نفس و رعایت تقوی و ادب ظاهر و باطن با توکل به خدای بزرگ و بدون چشمداشت مادی قریب ۵۰ سال در خدمت علم و دین روزگار مصروف داشت. به قدری در مطالعه و تحقیق موارد علمی و مسائل فقهی می‌کوشید، که قریب ۱۰ سال پیش از فوت دچار ضعف بینایی شد و بالأخره به نابینایی کلی انجامید. این دانشمند در سرا و ضراء شاکر و صابر بود و تا پایان عمر از بجای آوردن فرائض و نوافل و تلاوت قرآن و ذکر و فکر کوتاهی نکرد. خلاصه در تمام عمر جز کتاب و مطالعه و درس و بحث و عبادت و اطاعت او امر حق فکر دیگری نداشت. وی به حدی در علوم پایه مخصوصاً صرف و نحو و منطق استاد بود که طلاب و مستعدین او را سیبویه ثانی می‌گفتند. همواره با استفاده از کتابخانهٔ عظیم و جامع خود در ترقی اطلاعات و معلومات سعی می‌نمود، و هر روز بلکه هر آن به مقام بالاتری از دانش و دین دست می‌یافت و فی الواقع انسانی کامل و مدرسی فاضل و عالمی عامل بود. سرانجام در

ششم ذیقعدة الحرام سال ۱۳۷۴ هجری قمری در سن ۸۶ سالگی در شهر سنندج جان به جهان آفرین تسلیم کرده به لقای حضرت حی لایموت واصل شد و این مصراع ماده تاریخ قمری فوت اوست: [روح پاک احمد محیی به جنت شاد کام (۱۳۷۴)]. (از یادداشت‌های مترجم و نویسنده این سطور)

### ملا احمد مدرس گرجی

ملا احمد مدرس گرجی پسر کوچکتر مرحوم ملا عبدالکریم مدرس گرجی بوده است که او نیز چون پدر و برادرانش در آغاز جوانی زاهد و وارع و عالم و خوشخط و شاعر بوده است. نامبرده برای ادامه تحصیل به مهاباد و عراق و نقاط دیگر سفر کرد، و در آن هنگام که کردستان ایران و عراق مملو از فضلا و علمای واقعی بوده است، آن مرحوم با اینکه جوان بود به امر حضرت شیخ علاء الدین ابن ضیاء الدین (قدس سرهما) مدرس مسجد محمودآباد گردید و از همان آغاز در ردیف عالمان به نام قرار گرفت. از ملا احمد اشعاری به کردی و فارسی و عربی به خط زیبایی او بیادگار مانده است که هر کدام بر اوستی نشانگر مقام علمی و هنری و دینی و ذوق سرشار ادبی او می باشد. وی پیش از تأهل و درعین جوانی در جنگ بین الملل اول هنگامی که سپاهیان دولت روسیه تزاری به کردستان لشکرکشی نمودند بدست آنها شهید گردیده است. تولد او در حدود ۱۳۱۵ قمری و شهادتش تقریباً در ۱۳۳۷ واقع شده است. اشعار زیر نمونه‌ای از طبع روان آن شهید فاضل است که تخمیس غزل جامی است:

بده ساقی می گلگون که وقت خوردن است امشب

برقص آرید بریط را چه جای خفتن است امشب

بحمدالله زشوق و ذوق عالم گلشن است امشب

زحسن نیمه رنگ یار بزمن روشن است امشب

اگر مجنون شدم منعم مکن حق بامن است امشب

بین کز خانه هستی چه به زد مهره نردم

بجا آمد هرآن مأمول چندین وقت می کردم

توانم گفت با عرش برین هم شأن و هم فردم

رقیب زشت و بی معنی بفکر مرگ من هر دم

که دلبر بامن مسکین به یک پیراهن است امشب

ز عمر خویشتن امشب عجایب طرفه‌ای بستم

به جام وصل تو جانا چه خوش احوال و سرمستم

چو بر سیب زنخدان و لبت پیوسته شد دستم  
 شکستم شیشهٔ عمر رقییم با تو پیوستم  
 توهم طرف کله بشکن که بشکن بشکن است امشب  
 زداغ محنت عشقت قدم باریک شد چون مو  
 بشد جاری ز چشمانم هزاران دجله از هرسو  
 زناوکه‌های مزگان تو ای شوخ کمان ابرو  
 تو تاکی می‌کنی آخر بدین جورو جفاها خو  
 دلم چون خانهٔ زنبور، روزن روزن است امشب  
 چه حاصل پیش من واعظ چنین اقوال بیهوده  
 تو منما شیشهٔ قلبم به زنگ وعظ اندوده  
 که خواهم یک زمان باشم به بزم یار آسوده  
 شنیدم یار ما را رخصت نظاره فرموده  
 به دل گفتم که یارب نوبت گل چیدن است امشب  
 صف عشاق چون فانی گرفت هریک ره خودرا  
 زدند از ساغر عشرت به هرجا خرگه خودرا  
 نظر بازند در هرسو قد سرو سهی خودرا  
 تماشا کن بیا جامی دراین مجمع مه خودرا  
 ملک در عرش می‌گوید: که احسن احسن است امشب  
 ایضاً غزل استغفاریهٔ زیر از او است:  
 ای صاحب عفو عمیم، وی غافر ذنب عظیم  
 قهارو رحمن و رحیم، استغفرالله العظیم  
 ای خالق فرد احد چندانکه کردم فعل بد  
 هرگز نیاید در عدد استغفرالله العظیم  
 یارب به میدان آمدم با چشم گریان آمدم  
 پرجرم و عصیان آمدم استغفرالله العظیم  
 چون برگنه شد عادتم نبود هوای طاعتم  
 وا حسرتا بر حالتی استغفرالله العظیم  
 جرم چنان گشته غلب غرق گناهم روزوشب

پایبند نفسم بس عجب استغفرالله العظیم  
 ترسم ز جرم ناگهان دوزخ درآید درفغان  
 بیزار گردند انس و جان استغفرالله العظیم  
 آن دم بزاری و زبون جانم همی آید برون  
 دل بحر می‌گردد زخون استغفرالله العظیم  
 تابوت از جرم چنان سنگین شود کاهل جهان  
 حیران شوند از حمل آن استغفرالله العظیم  
 چون جان و تن اندر لحد بشکسته گردد یا احد  
 از تو همی خواهم مدد استغفرالله العظیم  
 فانی برو چون عاصیان هر دم بصدآه و فغان  
 این جمله کن ورد زبان استغفرالله العظیم  
 (از یادداشت‌های جناب ملاحسین گرجی به اختصار)

### حاج سید احمد ولی

مرحوم مبرور کرامت ظهور حاج سید احمد سجادی مشهور به ولی فرزند سید محمد  
 صادق از سادات حسینی قریه کلجی اورامان بوده که در حدود ۱۲۵۰ شمسی در سنندج بدنیا  
 آمده بعد از دوران صباوت در همین شهر به تحصیل پرداخت و پس از ختم قرآن و اتمام دروس  
 مقدماتی و فرا گرفتن کتابت و قرائت فارسی به آموختن علوم عربیه مشغول گردید، و نزد اساتید  
 معروف آن دوره مخصوصاً نحیر خطیر ملا عبداللّه دشی مفتی کردستان درس خود را ادامه داد،  
 و مدتها در محضر این استاد بزرگ علم و دین کسب فیض نمود، تا به دریافت اجازه از دست او  
 نائل آمد. اما بواسطه علاقه مفرطی که به عبادت و زهد در خلوت داشت، از درس و بحث دست  
 کشید و جذبۀ روحی او را به بیاره شریفه کشانید و به حضرت مرشد بزرگ ضیاء الدین بن  
 سراج الدین تمسک کرد و تحت توجه او به سلوک پرداخت، و پس از نورانی شدن لطیفه قلب و  
 وصول به مقامات لازم در طریقت نقشیه به دریافت اجازه خلافت نائل آمده به سنندج برگشت،  
 و به عبادت و ذکر و فکر و ارشاد و موعظه مسلمانان پرداخت مدتی در مسجد حاج فتح الله و بیش  
 از سی سال آخر عمر در مسجد میرزا فرج الله امام راتب بود، و احیاناً به طالبان علم نیز تدریس  
 می فرمود. بواسطه اشتغال دائم به عبادات و مشغولیات تصوف و نماز شب و روزه های نوافل  
 بطور خستگی ناپذیر به ولی شهرت یافت. او با کمترین حقوق امامت زندگی خود و عائله را

اداره می کرد و تا پایان حیات پربرکتش سربلند و نیکنام زیست. و اگر گاهی مردم با طیب نفس و از روی اخلاص و عقیدت هدایایی به حضورش می آوردند، شب هنگام بدون تظاهر و ریا بطور مخفی بین فقرا تقسیم می نمود. قابل ذکر است که آن مرحوم یکی از دوستان نزدیک پدر نویسنده این سطور (مرحوم میرزا عبدالله سید) بود و بسا اوقات از بچگی همراه پدر به زیارت او نائل می شدیم و هنگامی که در بهمن ۱۳۱۷ شمسی پدر اینجانب به رحمت حق پیوست، این سید صالح در نهایت تأسف اولین تلقین او را شخصاً بر مزارش خواند. این بی نشان از برکت نفوس او با استماع آن در همان دفعه اول تمام تلقین میّت را حفظ نمود. و این را فقط از کرامت و ولایت او دانستم. صاحب ترجمه پس از صرف عمری به عبادت و امانت و تقوی و شرافت، سرانجام در ۱۳۱۸ شمسی در قریه نجی از توابع دهستان ژاورود در سفری که عازم بیاره شریفه بود، در گذشت. جنازه او طبق وصیت خودش در همانجا دفن گردیده اکنون زیارتگاه مسلمانان می باشد. رحمه الله. (از کتاب مشاهیر کُرد و بعضی اطلاعات خود نویسنده)

### حاج شیخ احمد ضیاءالدینی

حاج شیخ احمد ضیاءالدینی ابن شیخ سلیم و برادر شیخ شریف ضیاءالدینی است (ترجمه احوال این پدر و پسر در صفحات اصل عربی کتاب و این تکمله آمده است) از خانواده معظم مردوخی و از نسل مشایخ قریه تخته از توابع سنندج می باشد، در حدود سال ۱۲۸۰ شمسی در شهر سنندج چشم به جهان گشود، بعد از تمیز چنانکه وظیفه خانوادگی آنها ایجاب می کرد تحصیلات خود را در محضر پدر بزرگوارش در مسجد شیخ سلیم شروع و به تدریج بر اثر کوشش و علاقه مراحل را یکی پس از دیگری طی نمود و ترقی کرد تا به مرحله نهایی رسید و از پدرش به اجازه افتاء و تدریس نائل شد. و بعد از وفات پدر و برادرش به تدریس و امامت اشتغال یافت، و تا سال ۱۳۴۹ که رخت از جهان بریست، ارشاد و تدریس و موعظه را ادامه داد، و عده ای فراوان از طالبان علم و دین را به راه راست و مسائل شرعی و فقهی آگاه نمود. او در حقیقت عالمی وارسته به تمام معنی و بسیار باوقار و دارای چهره ای بشاش و نیک محضر و بدون تکبر و ادعابود، که خداوند روح او را در اعلیٰ علین جای دهد. (از کتاب مشاهیر کُرد به اختصار)

### ملا احمد ترجانی زاده

استاد عالیقدر و دانشمند بزرگوار: ملا احمد ترجانی زاده فرزند مرحوم علامه ملاحسین ترجانی (قرزلجی زاده) و برادر ملا محمد قرزلجی نوّه علامه ملاعلی قرزلجی از فضلالی مشهور

کردستان بلکه از نوابغ ایران و از استادان مبرز دانشگاه آذربادگان تبریز بود که روز ۴ شنبه دوم مهرماه ۱۳۵۹ هجری شمسی به سرای آخرت رخت بر بسته وصول به دار باقی را بر ابقاء در سرای فانی ترجیح داد. رحمه الله. او از شجره طیبه یکی از خاندانهای علم و ادب و تقوی و فضیلت یعنی خانواده قزلجی بود که همانگونه زیننده این خاندان بود فردی یگانه در علم و ادب به شمار می‌رفت. و در بین دانشمندان مقامی بس والا داشت. و تألیفاتی ارزنده و مهم از او به جای مانده است که دلیل صدق این مدعا می‌باشد.

صاحب ترجمه مثل پدر و جد خود در انواع علوم و معارف اسلامی مخصوصاً ادبیات فارسی و عربی آشنایی فراوان و مهارت تام داشت. و فی الواقع استاد بود و در دانستن مسائل و مباحث و جملات و عبارات و اصطلاحات و رموز و نکات دشوار نظم و نثر عربی و فارسی مانند قصائد هفتگانه شعرای دوران جاهلیت (معلقات سبعه) و قصائد غراً و شیوای شاعران بزرگی چون متنبی و فرزدق و ابن الفارض و دیگران در آذربایجان و کردستان کم نظیر بلکه عبقری<sup>۱</sup> و فرد برجسته و ممتاز بود. تألیفات او عبارتند از:

- ۱- ترجمه شرح معلقات سبعه (زوزنی) به فارسی.
- ۲- ترجمه مجازات النبویه تألیف شریف رضی مؤلف نهج البلاغه.
- ۳- آداب مناظره سلسله گفتارهای دانشگاهی که بوسیله دانشکده ادبیات تبریز چاپ و منتشر شده است.

۴- تفسیر جزء عم، و بسیاری دیگر آثار ارزشمند و مفید.  
باید دانست این تألیفات او علاوه بر صدها تعلیقات و سخنرانیهای دانشگاهی و یادداشتهای ذیقیمت و مقالات دیگر است.

علاوه بر اینها استاد ترجمانی زاده در هنر بازگرداندن زبانی به زبان دیگر مخصوصاً عربی به فارسی و کردی تسلط و مهارت عجیبی داشت، و بهترین شاهد بر صدق این ادعا ترجمه قصیده ابوالبقا صالح بن الشریف الزیدی می‌باشد که در بین ادبای صاحب نظر و نقاد شهرت فراوان دارد، و فی الواقع سزاوار آن است که به آب زر نوشته شود، و عموم دانشجویان آن را حفظ کنند! (موضوع قصیده شرح ستمها و جنایات اسپانیولیاها با مسلمانان اندلس است)<sup>۲</sup> که ایشان را طوری از دیار خویش بیرون راندند که قلم توانایی شرح آن را ندارد. و تمامی قصیده در کتاب جواهرالادب سیداحمد هاشمی درباب مرثی چاپ شده است.

۱. عبقری: برجسته، ممتاز، قهرمان.

۲. اشاره به کشتارهای بی‌رحمانه جنگهای صلیبی است.

بطور خلاصه فقدان این ادیب لایق و عاشق حقیقی علم و هنر، که در سراسر عمرش از ریا و تظاهر و تملق و دورویی دور و نمونه عالی بلندهمتی و محکمی ایمان و شجاعت و شهامت و وطنخواهی بود، چنان خسارت و نقصانی به دنیای علم و ادب وارد کرد که جبران آن در قرون متمادی ممکن نیست و به قول شاعر:

صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را  
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

واقعاً مادر دهر از آوردن چنین فرزندی عقیم است. متأسفانه چنانکه فوقاً اشاره شد دست جلاد نابکار دهر و چنگال زهرآلود مرگ این گل سرسبد ادب را از کف ادب دوستان ایران ربود. هنگام مرگ عمر او در دهه هشتاد بوده است. طاب ثراه. (ترجمه از کتاب گنجینه فرهنگ زنانست ملامحمد صالح ابراهیمی به اختصار)

### ملا اسحق دیواندره

ملا اسحق فاضلی شایسته و مدرسی بایسته و واعظی متعظ و امامی لایق و قاضی عادل دیواندره که اصلاً از اهالی روستای هجیج اورامان بود و سال تولد او معلوم نیست. او پس از رسیدن به حد رشد به درس خواندن علاقمند شد و پس از طی مقدمات راهی شهرها و دهات ایران و عراق گردید و تحصیلات خود را در علوم اسلامی از عقلی و نقلی دنبال نموده مشقات و زحمات فراوانی در کسب دانش تحمل کرد تا طبق معتاد زمان به حد نهایی رسید و سزاوار استقلال در تدریس و افتا شد و لذا از آخرین استاد خود به اخذ اجازه موفق گردیده با سرمایه کافی از علم و دین آماده خدمت به مسلمین گردید و بعد از اندک مدتی به دعوت اهالی دیواندره از قصبات توابع شهر سنندج به این محل نقل مکان نمود و در آنجا به سمت مدرس و امام جماعت اشتغال ورزید، و تا آخر عمر به تدریس و افاضه طلاب و رفع اختلافات و دعاوی و قضاوت عادلانه و اصلاح ذات البین و ارشاد عامه مردم پرداخت بالآخره در حدود ۱۳۲۰ شمسی در نهایت شرافت و نیکنامی و سرافرازی دعوت حق را لبیک گفته با احترام و تجلیل فوق العاده اهالی شهر و دهات اطراف در همان محل به خاک سپرده شد. رحمه الله. (از کتاب مشاهیر کُرد به اختصار)

### حاج شیخ اسمعیل کاشتری

حاج شیخ اسمعیل مردوخ کاشتری فرزند شیخ محمد فرزند شیخ بزرگ عبدالغفور کاشتری عارفی دانشمند از خاندان مردوخ کاشتر است که در کودکی پدرش به رحمت حق واصل شده جدش حضرت شیخ عبدالغفور که (ترجمه احوال او در این تکمله آمده است)

تربیت او را عهده دار گردید و در مدرسه کاشتر که آن وقت دارای مدرس و چند طلبه بود، او را به تحصیل واداشت و مورد توجه کامل قرار داد، تا اینکه در نتیجه استعداد موروثی و قریحه ذاتی پیشرفت کرده به درجات نهایی رسید، به حدی که بعدها یکی از ادبا و فضیلا نامدار و سرآمد اقران گردید. او سخنوری توانا و شاعری شیوا و منشی بلیغ بود که جمالی نورانی و اخلاقی پسندیده داشت و مجموع این صفات بارز و پسندیده شخصیت و محبوبیت او را در انظار خاص و عام بالا برده بود. همواره حامی مظلومان و در نزد حکام و اولیای امور دارای نفوذ کلمه و خواهش و شفاعت او لازم الاجرا بوده است. وی از مریدان مقرب حضرت شیخ محمد بهاء الدین نقشبندی بود. که مدتی را در سیر و سلوک تحت توجه او گذرانید و به مقامات عالی در عرفان نائل شد. خلاصه این دانشمند عالمی انسانی و عارفی ربانی و نمونه کاملی از مسلمانی بود که تولدش در ۱۲۴۹ هجری قمری و وفاتش در ۱۳۲۰ اتفاق افتاده است. علاوه بر توانائی در نثر نویسی به فارسی و عربی گاهی اشعاری محکم به هر دوزبان نیز سروده است و چند شعر زیر نمونه ای از تراوش افکار عالی و طبع بلند اوست که در مرثیه جدش شیخ عبدالغفور نوشته است:

اری فی فؤادی لوعه و غراما	غراماً سقانی ازمه و سقاما
و اورثتی حزناً حکمی حزن یوسفا	اذالبشه فی السجن کان مداما
و حملنی اصراً متی ما حملته	علی الارض ضجت دکة و انفصاما
فماحال فرع بات اصله یابساً	ونال علی بیس العروق انفصاما
و ما بال طیر قص جل جناحه	و حاز علی قص الجناح سماما
بحالیهما حاشاهما من کابتی	فقدفاتی من کان فینا قواما
هووالد البرّ العطوف الممجد	ومن کان فی التقوی اماماً هماما

تا آنجا که می فرماید:

و یاربنا احشره مع الصحب آمنا	مسوی له اعلی الجنان مقاما
زدائتین واحسب عام تاریخ مولدا	یری رسمه للمتقین اماما

معنی: در دل خود سوزش عشقی درک می کنم، عشقی که مرا شدت سختی و بیماری چشانید و برای من غمی شبیه به غم یوسف بار آورد هنگامی که ماندنش در زندان طول کشید و بار سنگین بر من تحمیل نمود که اگر آن را بر زمین نهند، فریاد خرابی و گسستن آن بلند می شود حال



شاخه‌ای که ریشه‌اش خشک شده در نظر آرید که آوندها و اجزای آن از خشکی می‌شکنند و یا حال کبوتری که بال‌ها را بکنند و برجای بریدگی بالش زهر بریزند چگونه است؟ آن دو (شاخه خشک و کبوتر) از غم من بیزارند زیرا آنکه سرپرست ما بوده از دست دادیم او پدر نیکوکار و مهربان و بزرگواری است که در زهد و ورع پیشوای بلند مقامی بود پروردگارا او را با اصحاب رسول در نهایت امن محشور فرما و بلندترین درجات بهشت را مقام او کن دو عدد بیفزای و حساب سال فوت او را بنمای. «قبر او برای پرهیزگاران رهنماست». (اقتباس از مشاهیر کرد)

### شیخ اسمعیل روحانی (بابا مردوخ)

ادیب نیکنام و دانشمند والامقام بابا مردوخ شیخ اسمعیل ابن علامه شیخ حبیب‌الله کاشتری (اعلی‌الله مقامهما) در سال ۱۳۰۱ شمسی در قریه کاشتر از توابع سنندج پا به عرصه وجود نهاده پس از طی دوران کودکی و تربیت صحیح اسلامی در زیر توجه پدر و مادر مسلمان و متدین و متورع به درس و تعلم پرداخت و با جدیت تمام در قلیل مدتی ادبیات فارسی و عربی و علوم عقلی و نقلی را در محضر استادان مبرز و مشهوری چون پدر بزرگوارش، و علامه ملا عبدالعظیم مجتهد، و ملا محمود مفتی ابن ملا عبدالله‌دشی و دیگران... تمام و به سرحد کمال رسانید و مجاز گردید. سپس در عنفوان جوانی با دست‌پُر و سرمایه کافی از علوم و معارف اسلامی به خدمت آموزش و پرورش درآمد و ضمن خدمت با داشتن مشغلت فراوان تعلیم و تدریس در دبیرستانهای سنندج کوشش نمود تا به اخذ لیسانسیه از دانشکده الهیات تهران توفیق یافت و تا پایان خدمتش با علاقه فراوان به تدریس و ارشاد جوانان مشغول بود، هزاران نفر از معلومات سرشارش استفاده کردند که امروزه در پستهای مختلف به کشور خدمت می‌کنند. سرانجام در ۱۳۵۸ شمسی به افتخار بازنشستگی نائل شد. و سالهای آخر عمر شریف را در تهران گذرانید این دانشمند در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت، و در شعر به هر دو زبان دارای طبعی روان بود و به شیوا تخلص می‌نمود. مدتها قبل کتابی ارزنده به نام شیوه مسلمانان تألیف و منتشر کرد که مطالبی مفید و انشایی شیوا دارد. اما کتاب مفصل و بسیار نفیس در شرح حال مشاهیر کُرد تحریر فرمود که نتیجه ۴۰ سال تحقیق و تتبع اوست و تاکنون ۲ جلد از آن چاپ و منتشر گردیده است و انشاءالله مجلدات بقیه آن نیز در آینده مورد استفاده ادب‌دوستان قرار خواهد گرفت. دیوان اشعارش نیز که شامل مجموعه سروده‌های دلپذیر اوست در زمان حیات خود جمع‌آوری نمود ولی هنوز چاپ نشده و مورد استفاده قرار نگرفته است. و قابل ذکر است که آن مرحوم دوره کامل تعلیمات دینی مخصوص اهل تسنن را برای تمام کلاسهای

دبستانها و دبیرستانها با نثری ساده تألیف و تحریر نموده است که پس از مدتها هنوز در مناطق سنی نشین ایران تدریس می شود، و البته این خدمت خداپسندانه از مهمترین کارهای او در اعتلای به دانش و دین محسوب است.

بالأخره این دانشمند به مرض مهلك سرطان مبتلا گردید، و پس از دو سال قبول رنج و مشقت و تحمل درد شدید در تاریخ ۲۷ دیماه ۱۳۶۷ شمسی در تهران جان به جهان آفرین تسلیم کرد. و جنازه او با تجلیل تمام در سنندج به خاک سپرده شد. علیه الرحمه و الرضوان. بدون مداهنه می توان گفت که این فقید سعید مجسمه ای از علم و تقوی و فضیلت و نیک نفسی و نجابت و نمونه ای بارز انسانی کامل بود. غزل زیر نمونه ای از قلم توانای اوست:

دریای پرتلاطم غم را کرانه نیست  
تابوده ام قرین غم و رنج بوده ام  
بیچاره این کبوتر دل هرکجا رود  
نومیدم از حیات و فقط این امید هست  
بیزارم از سرا و گریزانم از وطن  
مرگی است با شکنجه و غم توأم این حیات  
تاچند از زمانه شکایت که سرنوشت  
سر می کشد زکوره دل دود آه ما  
در کوی راستان ره مارا نمی دهند  
مارا به عذر خامی از آن آستان براند  
گر خواندم به مهر و گر راندم به قهر  
و نیز اشعار زیر که در مرثیه عالم ربانی مرحوم ملا محمد رشید مفتی زاده سروده است

نمونه ای از شعر عربی ایشان است:

ماهذه الدنيا بدار قرار	لافي هناك مآرب و اماني
ليس الزمان ومواخيا وموازرأ	شيم الزمان خصومة الانسان
من بات فيها ظافراً او خائباً	ارده يوماً حربة الحدثان
طوبى لمن لم يبيغ فيها غيرما	اوحى به الرحمن في الفرقان
طوبى لحر طلق الدنيا ولم	يهتم بالمال ولا العنوان
طوبى لصوفى تقى زاهد	لم تلهه انعم دار فان
ان الرشيد محمداً اودى واص	بح ضيف سيد العدنان

مولى له فى الناس ذكر سائر	بصفاء آراء و حسن بيان
يعزى لقوم سادة كردية	بيت العلوم و معدن العرفان
الحائزين ذوى الشرافة والعلی	والفائزين بنعمة الرضوان
نالوا السيادة والرياسة والاما	مة فى اتباع شريعة الرحمن
نسب لهم كالشمس مع حسب هما	متلألاً لأن كلاهما سیان
عن معشر الافتاء قدورثوالکرا	مة کابرا عن کابر ذى شان

(از مجموعه اطلاعات و یادداشتهای نویسنده)

### حاج ملابرهان الدین حمدی

فاضل محقق نامدار و ادیب، ارباب عالی‌مقدار شادروان استاد ملابرهان الدین حمدی خلف الصدق مرحوم حاج شیخ عبدالحمید عرفان به سال ۱۲۸۴ هجری در شهر سنندج در میان خانواده‌ای که محیط فضل و ادب بود چشم به جهان گشود. بعد از گذشت دوران صباوت به تحصیل آغاز کرد و در اندک مدت به ختم قرآن توفیق یافت و کتب ادبی و اخلاقی و دینی را طبق معمول زمان به فارسی آموخت و از نعمت خواندن و نوشتن بهره یافت. آنگاه با جدیت فراوان و طلب صادق صرف و نحو را در محضر پدر بزرگوارش به نحو احسن فرا گرفت. و نیز در محضر علامه زمان مرحوم ملا عبدالعظیم مجتهد علم حکمت و کلام را سماع نمود، و ادبیات عرب را از استاد بزرگ شیخ حبیب الله مدرس روحانی کاشتری فرا گرفت. بالأخره در ۱۳۱۲ شمسی علوم معقول و منقول را به سرحد کمال رسانیده از دست استاد اصیلش ملا محمد صادق نیری که منطق و بلاغه و اصول فقه و ریاضیات قدیمه و هیأت و اصطراب و ربع دایره و دیگر علوم متداوله را قبلاً در محضر و حوزه تدریس او آموخته بود، اجازه افتاء و تدریس گرفت، و دو استاد دیگرش (مجتهد و شیخ حبیب الله) نیز مراتب فضل و ادب او را گواهی و تأیید فرمودند. آن مرحوم تا سال ۱۳۱۵ در مسجد رشید قلعه بیگی (نزدیک بازار والی سنندج) تدریس فرمود و از آن به بعد به استخدام رسمی فرهنگ (وزارت آموزش و پرورش) درآمد تا سال ۱۳۴۸ در دبیرستانها و دانشسراها مدرس ادبیات فارسی و عربی بودند. مدتی نیز ریاست دبیرستان شاهپور سنندج (شهید قصری فعلی) را که در آن زمان تنها دبیرستان ۶ کلاسه سنندج بود برعهده داشت. بعدها قریب ۳ سال به ریاست اوقاف کردستان منصوب شد و در مدت قبول این مسؤولیت خدمات شایانی انجام داد. در عمران و آبادی مساجد و مدارس کوشید. پس از رسیدن به افتخار بازنشستگی به دعوت هیأت امنای دانشگاه رازی در دانشکده تربیت دبیر

سنندج به عنوان استاد فارسی برگزیده و مشغول گردید. این دانشمند جلیل القدر به مطالعه و تحقیق علاقه فراوان داشت و کتب و رسالاتی به شرح زیر تألیف و ترجمه نموده است:

آثار چاپ شده این دانشمند عبارتند از:

- ۱- ترجمه عقاید نسفی.
- ۲- ترجمه مشکوة الانوار غزالی.
- ۳- ترجمه رساله الطیر شامل رسالات «فلسفه نماز و کتاب مرآت الفلسفه در یک جلد به نام: فلاسفه و خداشناسی.
- ۴- ترجمه رساله حی بن تفتان (ابن سینا، و شیخ سهروردی و ابن طفیل) مجموعاً در یک جلد.

۵- ترجمه کتاب مستطاب الاربعین فی اصول الدین امام محمد غزالی.

و آثار چاپ نشده وی عبارتند از:

- ۱- ترجمه قصائد سه گانه: لامیه العرب شنفری و لامیه العجم طفرانی، و لامیه الکرد عرفان از: حاج شیخ عبدالحمید (پدر صاحب ترجمه).
  - ۲- ترجمه قصیده بانث سعاد کعب ابن زهیر.
- و چند رساله دیگر...

صاحب ترجمه دارای حافظه قوی بود و اشعار فراوانی از شعرای بزرگ عربی و فارسی در حفظ داشت بویژه اطلاع او بر اشعار مثنوی مولوی بسیار مهم و به نظر صاحب نظران ادب مغفور له یکی از مثنوی دانان بزرگ ایران محسوب می شد. او در زمان تحصیل با جدیتی فوق العاده علاوه از استادان نامبرده اش غیرمستقیم از مدرسان نام آوری چون علامه ملا عبدالله دشی مفتی کردستان، و ملا محمد مولانا، و ملا محمد رشید مریوانی نیز استفاده علمی می نمود. و حتی در اواخر عمر نیز با وجود ضعف بدن در ۸۴ سالگی محضرش مرجع طالبان دانش و دین و مجلسش محفل حل مشکلات و کشف غوامض و نکات دقیق علمی و ادبی بود. بالأخره این دانشمند گرانقدر روز دوشنبه ۱۲ آذرماه ۱۳۶۶ در حالی که از بیماری معده وروده و ضیق النفس و... رنج می برد و معالجه و کوشش پزشکان حاذق سنندج و تهران در مورد او بی اثر ماند در سن ۸۴ سالگی جان به جهان آفرین تسلیم کرده و مجامع علمی و فرهنگی کردستان را متألم و سوگوار فرمود، و عموم طبقات با غم و اندوه و تجلیل بی نظیر در تشییع جنازه او شرکت نمودند. طاب ثراه، و حبل الجنة مثواه.

قابل ذکر است که در مجالس متعدد یادبود این استاد شهیر ادبا و شعرا و دانشمندان

سنندج که غالباً از دست پروردگان و ریزه خواران سفره بی دریغ دانش او بودند، سخنرانیه‌ها و مرثیه‌ها و چکامه‌های شیوا در فقدان این راحل بزرگ اجرا و ایراد نموده به نمایندگی مردم کردستان تأثرات عمیق خود را ابراز داشتند. توضیحاً جنازه این عالم ربانی در قبرستان تایلله سنندج در جوار اقوامش دفن گردیده است. (از یادداشتهای مترجم).

### ملا بهاء‌الدین شادمان

عالم عامل حاج ملا بهاء‌الدین شادمان فرزند مرحوم ملاعلی نقی سلطان العلماء در حدود سال ۱۳۲۶ هـ - ق در سنندج از میان یک خانواده علمی و دینی قدم به عرصه وجود گذاشت، در میان اجداد او مردانی نامی برخاسته‌اند، شادمان تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد، پس از فراگیری مقدمات فارسی و عربی به عراق رفت و در بیاره و کرکوک و چند نقطه دیگر نزد اساتید مشهور به تکمیل معلومات پرداخت بعد به سنندج مراجعت کرد، و در مسجد عبدالله بیک در محضر علامه فهامه استاد بزرگ ادب مرحوم شیخ حبیب‌الله کاشتری به تحصیل ادامه داد و کسب فیض کرد تا اینکه در ۱۳۱۰ به اخذ اجازه از دست او نائل گردید. بعد از مجاز شدن مدت کوتاهی در یکی از مساجد سنندج به تدریس و امامت مشغول بود. اما سرانجام به خدمت وزارت فرهنگ درآمده و در شغل شریف آموزش به افاضه پرداخت و چندسال در دیواندره و اطراف آن به آموزگاری و مدیریت و نمایندگی فرهنگ (رئیس فرهنگ بخش) اشتغال داشت. بعدها به سنندج انتقال یافت و مدیر مدرسه دخترانه آذرمیدخت گردید، و سپس قریب ۱۵ سال در دبیرستانها به تدریس ادبیات عربی و فقه مشغول بود، و پس از بازنشستگی فریضه حج را انجام داد ولی سالهای آخر عمر را بواسطه مرگ همسر سیده و وفادارش و نیز به سبب ابتلا به مرض آسم و فشارخون و ناتوانیهای پیری، به تلخی گذرانید. با این وصف ایمانی محکم داشت و در برابر ناملایمات روزگار همواره شاکر و صابر بود. او در زندگی هیچگاه ادعای برتری و تکبر یا طلب شهرت نکرد، و خلاصه عمری به نیکنامی صرف نمود. و بالأخره در ۱۳۶۱ شمسی از جهان فانی به سرای جاودانی شتافت و به رحمت حق واصل شد. صاحب ترجمه بیش از ۱۰ فرزند ذکور و اناث از خود بجای گذاشت که از آن جمله فرزند ارشدش دکتر ارسلان شادمان استاد ریاضیات در دانشگاه تهران است که علاوه بر احراز مقام استادی و داشتن درجه عالی در علوم، نیک نفسی و بی تکبری و تواضع و ادب و زهد و تقوی را از پدرش به ارث برده است و شخصی بسیار مؤمن و متین و با حیا و دوست داشتنی است. خداوند او را از آفات و عاهات حفظ کند. (از یادداشتهای مترجم)

### شیخ حبیب الله مدرس روحانی کاشتری

دانشمند ارجمند و عارف ربانی مرحوم شیخ حبیب الله مدرس روحانی متخلص به حبیب فرزند مرحوم حاج شیخ اسمعیل (ترجمه احوال او در صفحات قبل آمده است) از خاندان مشایخ کاشتر است که در سال ۱۲۸۷ هـ - ق، در قریه کاشتر چشم به جهان گشوده است. تحصیلانش راقسمتی در قراء لون و ماسان از توابع کامیاران شروع نموده، بالأخره در سنندج نزد استاد بزرگ مرحوم ملا عبدالمجید نیری (منبری) علوم معقول و منقول را به انتها رسانیده و اجازه افتاء و تدریس را از او گرفته است. صاحب ترجمه علاوه بر جنبه علمی و ادبی در عرفان و تصوف نیز طریقه نقشیه را دنبال کرد و به قطب زمان حضرت شیخ علی حسام الدین ارادت می ورزید. در ادبیات عربی و فارسی و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ متبحر بود. تألیفاتی به نظم و نثر به زبانهای فارسی و عربی از او بجای مانده است که هیچکدام به چاپ نرسیده است. مدتها در مسجد عبدالله بیگ سنندج مدرس بود، و طلاب زیادی از دریای زخار علم و ادب او استفاده کردند. از شاگردان مبرز او مرحوم استاد عبدالحمید بدیع الزمان کردستانی، و مرحوم استاد برهان الدین حمدی، و فرزند دانشمندش شیخ اسمعیل مشهور به بابامردوخ روحانی بوده اند. از جمله آثار او به عربی تخمیس قصیده برده شیخ بوصیری و مناجات حضرت امام شافعی است. اشعار زیر نمونه ای از تراوش طبع فیاض اوست که در تقریظ و تصدیق اجازه نامه یکی از شاگردانش یعنی شادروان ملا برهان الدین حمدی بطور عجله و ارتجالی سروده و به خط بسیار شیوا و زیبای خود در حاشیه آن مرقوم فرموده است که عین آن را در زمان حیات استاد بزرگوارم حمدی زیارت کرده و تبرکاً استنساخ نموده ام:

اجازة لا باطل	بورک فیها لقبال
کحبة فی قرار	اصابها صوب وابل
فاصبحت ذات شطاً	تنبت سبع سنابل
لبارع فی المعانی	و جامع للفضائل
فتی، اریب، اریب	ازکی سلیل الافاضل
شارح کنه الخفایا	برهان دعوی الفواضل
و نحن ایضاً اجزنا	له بما هو اهل
من نشر طیب العلوم	مقاصد او وسائل
یجری لسان الحبیب	و هو من الله سائل
بان یفیض علیه	من سحب جود هواطل

والفضل اوفی مناهل	مناهل البرکات
بحفظه من غوائل	وان یمن علیه
اتیتهن ثواقل	یارب فاغفر ذنوباً

معنی:

مبارک باد برای صاحب شایسته اش که باران تند به آن برسد و آن جوانه ۷خوشه برویاند که جامع برتریهاست که از پاکترین نژاد بزرگان است و دلیل مدعاهای مهم است چنانکه شایسته و لایق اوست چه عقلی و چه نقلی درحالی که از خدا مسألت می کند از ابر باران پر بار علم را کاملترین چشمه ها و از حادثات بد نگهدارد که بارسنگین آنها را به درگاه تو آورده ام	این اجازه ای است واقعی مانند دانه کاشته درزمینی است پس آن دانه جوانه زند این اجازه متعلق به دانشمندیست وارد جوان ادیب بلندمقامی است بیان کننده و شرح دهنده معانی پوشیده وما نیز او را اجازه دادیم درانتشار دانشهای معطر و مفید زبان حبیب می گوید که براو ثمار کند و بریزاند سرچشمه های پربرکت و باز از خدا خواهد که براو منت گزارد بارخدایا گناهان ما را ببخش
---	---

(از یادداشت های نویسنده و مترجم این سطور)

### حاج ملاحسن خلیقی

فقیه نبیه و مدرس توانا حاج ملاحسن خلیقی فرزند مرحوم ملا عبدالخالق کوله ساره ای در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی درقریه ماسان از توابع کامیاران از مادری سیده متولد شد. پس از رسیدن به سن تمیز قرآن و مقدمات فارسی و عربی را در محضر پدرش آغاز کرد و پس از مدتی جهت کسب دانش بیشتر و تنوع در وضع تحصیلی خود به قریه آفریان سفلی رفت و در حضور مدرس و فقیه نامی ملا فیض الله زردوئی تلمذ نمود. چندی بعد مجدداً به زادگاهش ماسان بازگشت و نزد پدر به تکمیل معلومات پرداخت. به موازات استفاده علمی و خواندن و حفظ دروس به مطالعه و تحقیق در کتاب مثنوی مولانا جلال الدین رومی مشغول گردیده در این مورد از همت و اطلاع عارف ربانی حاج شیخ عبدالقادر مولانائی که استاد مسلم و مثنوی دان مشهوری بود استفاده و

بویژه اشعار عرفانی فراوانی را از مثنوی حفظ کرد. و علاوه بر اشعار مولوی آثار سعدی و حافظ و متونی از کلیله و دمنه و تاریخ معجم و کتب ادبی دیگر را بخاطر سپرد، تا اینکه به کمک و راهنماییهای پدرش در ادبیات فارسی بنحو شایسته و چشمگیری پیشرفت نمود و برای تکمیل تحصیلات راهی سنندج شد، و با مرحوم مدرس سیدعنایت الله هویه ای<sup>۱</sup> ملاقات کرد. و چون نامبرده استعداد و طالبیت این محصل جوان را مشاهده فرمود ضمن تشویق او را با خود به قریه هویه برد، و مدتی در محضر او علوم پایه (صرف و نحو و منطق و غیره...) را فرا گرفته بعد به ماسان مراجعت و در بین راه گذارش به قریه دولاب ژاورود افتاد و در آنجا نیز چند ماهی در خدمت ملاغفور دولابی استفاده نمود و کتاب فناری در منطق را نزد او خواند. آنگاه به ماسان بازگشته نزد پدرش کتاب جمع الجوامع را در اصول به اتمام رسانید، و به منظور ادامه و تکمیل علوم و اخذ اجازه افتاء و تدریس به سنندج رفت و همراه جوان مستعد و ادیب شهیر ملابرهان الدین حمدی زمانی چند نزد عالم ربانی ملامحمد صادق نیری (منبری)، و استاد ادبیات عرب مرحوم شیخ حبیب الله کاشتری و مرحوم حاج ملاعبدالمجید اصولی کسب فیض نمود، و عاقبه الامر در مدرسه مسجد ملاجلال سنندج از محضر پریرکت و فیض روحانی مرحوم عالم زاهد حاج ملامحمد مدرس گرجی اجازه گرفت، و مدرس بزرگ و شهیر ملاعبدالعظیم مجتهد و ملامحمود مفتی و شیخ کاشتری و سایر استادان تبرکاً اجازه او را تصدیق و مهر تأیید زدند. آنگاه به ماسان بازگشت و پس از توقف کوتاهی به سمت مدرس و امام قریه نجف آباد منصوب و مشغول تدریس گردید. چند سال بعد در قریتین سرچی و دیرمولی (یکی پس از دیگری) مدرس شد و با جدیت و ایمانی کامل به حل مسائل شرعی و رفع اختلافات مسلمانان می پرداخت. بعدها نیز ۱۱ سال در قریه کوله ساره و رمشت (ناحیه گاورود) در خدمت مردم بود، و عاقبت به زادگاهش ماسان رفته اداره مدرسه و قضاوت حوزه علمیه ماسان را که وسیع و مشهور بود برعهده گرفت، و در اواخر عمر به علت کهولت سن و ضعف بدن و تحصیلات فرزندان به سنندج نقل مکان فرموده در آنجا سکونت گزید و با وجود بیماری و عوارض پیری تا آخر حیات از مطالعه و تحقیق و تدریس دست نکشید و دریغ نکرد. سرانجام در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ شمسی دارفانی را وداع و به ندای ارجعی لبیک گفت، و جنازه اش با تجلیل فراوان در مقبره عمومی سنندج (بهشت محمدی) دفن گردید. رحمه الله.

صاحب ترجمه به اکثر علوم اسلامی آشنا بود و غالب آنها را بارها به طلاب و

۱. شرح حال او در همین تکمله مندرج است.



دانشجویان تدریس کرده مخصوصاً در تحفه شیخ ابن حجر و صحیحین بخاری و مسلم (فقه و حدیث) مهارت تام داشت، و حواشی و تعلیقاتی بر آنها دارد، در کتابت عربی ید طولانی داشت و غالب نوشته هایش با عبارات شیوا و خط زیبا مشهود و موجود است. او دارای صفات عالی و ممتاز و حسن اخلاق بوده، در اجرای دستورات دینی و احکام الهی از لومه لائمان باکی نداشت، و مفاد آیه: قولوا الحق ولو علی انفسکم را کاملاً رعایت می کرد. با وجود بیماری ممتد و ضعف شدید دارای چنان حافظه ای قوی بود که حتی در مرض الموت هنگام شنیدن عبارات و احکام اشتباهی و غلطی، در نهایت صراحت ارشاد می فرمود، و در بر طرف کردن اشتباه می کوشید خلاصه در مسائل فقهی و تفسیر و تاریخ انساب و احادیث شریفه بسیار وارد و استاد بود طاب ثراه و جعل الجنة مشواه. (اقتباس از یادداشتهای جناب احمد خلیقی برادر صاحب ترجمه و اطلاعات شخصی نویسنده.)

### حاج ملا حسن ادیبی

استاد فاضل و دانشمند کامل حاج ملا حسن ادیبی فرزند ملا حسین در سال ۱۳۰۰ شمسی در شهر سقز بدنیا آمد پس از دوران صباوت و رسیدن به حد تمیز به تحصیل شایق شده قرآن و مبتدیات فارسی را از رساله های عقیدتی و اخلاقی در مدت کمی فرا گرفته خواندن و نوشتن را آموخت. آنگاه دروس عربیه را طبق معمول زمان با طلبی صادق شروع نمود و نزد اساتیدی چون مرحوم ملا رحیم افشاری و مرحوم ملا کامل نقشبندی و مخصوصاً ملا عصام الدین ماجدی علوم عقلی و نقلی را دنبال نمود و بر اثر علاقه مفراط و استعداد کافی به نهایت نزدیک شد. سپس در جلسات درس مرحوم ملا باقر بالکی حضور یافت و در مدت قلیلی در محضر او علوم را تمام کرده به اخذ اجازه نائل گردید. بعداً در قریه درزیان سفلی مشغول امامت و تدریس شد و پس از چندی به قریه ترجان از توابع مهاباد نقل مکان کرد، و پس از مدت ها افاده و افاضه و ارشاد و تدریس و خدمت به علم و دین به زادگاهش سقز مراجعت و در خانقاه نقشبیه به امامت و تدریس نشست، و بواسطه حسن شهرت و مقام علمی و ادب و متانتش چند سالی بعد امام جمعه شهرستان سقز گردید و به موازات امامت و خطابت جمعه تدریس طلاب و ارشاد برادران دینی را نیز ادامه داد. و اکنون نیز بحمد الله در سن ۶۶ سالگی از نعمت سلامت برخوردار است، او یکی از معاریف سقز و از لحاظ علم و عمل و نیکنامی زبانزد خاص و عام می باشند. که خداوند او و امثالش را عمر طولانی و توفیق طاعت و خدمات بیشتر به دین و دانش عطا فرماید. آمین.

(اقتباس از شرح حال مختصر ارسالی ملا صالح ابراهیمی بتفصیل)

### ملاحسین تُرجانی (قزلبی زاده)

عالم عامل و فاضل کامل ملامحمدحسین ابن علامه ملاعلی قزلبی و پدر ملامحمد تورجانی زاده (که دراصل کتاب علمائنا به نام ملامحمد قزلبی ترجمه او آمده است). و نیز پدر مرحوم ملااحمدتورجانی زاده استاددانشگاه تبریز (که درصفحات قبل شرح حال او گذشت) بوده است. مرحوم ملاحسین در انشاء عربی و کردی و فارسی مسلط و موردپسند خاص و عام و قابل فهم عموم می نوشت او در محیط علم و آداب حسنه و تقوی و امانت پرورش یافته قریحه و استعدادش ذاتی و موروثی بود. علوم را در مدرسه خانوادگی و نزد پدر علامه خویش (ملاعلی قزلبی) آغاز و در اندک مدتی پیشرفت شایان نمود و بعدها نزد ملاعبدالله پیره باب که از طلاب اذکیا و مشهور علامه قزلبی بود به سرحد کمال رسانید و از دست او اجازه گرفت و بلافاصله به تدریس پرداخت، شهرت اطلاعات وسیع و حسن تدریس و حلقه پرجمعیت درس او عالمگیر شد. و از هر طرف طالبان تیزهوش و عاشقان واقعی دانش و دین به محضرش شتافتند، و از حضور او فیض یاب شدند. این دانشمند بزرگ دو فرزند لایق از خود بجای گذاشت که در حقیقت نعم الخلف بودند (درفوق این سطور نام آنها ذکر شد) و چنانکه ملاحسین در تدریس و اداره امور دینی مسلمانان معاون پدر بود، آن دو نیز بویژه فرزند بزرگترش ملامحمد در امور دینی و جواب مسائل و استفتانات مردم همیار و مددکار پدر بزرگوارشان بودند. این عالم عالیقدر در انواع دانشها مخصوصاً فقه و اصول و صرف و نحو و منطق بسیار مسلط و ماهر بود، بویژه چنانکه در بالا اشاره شد نثر عربی و فارسی را در نهایت زیبایی و شیوایی می نوشت. ازجمله آثار ارزشمند او شرحی است طولانی که بر فرایض قزلبی (تألیف علامه قزلبی) مرقوم فرموده است. و دیگر منظومه ای است به نام نُخبَةُ الفکر که برای فهم علم درایه راهنمای مفیدی است. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست ولی چون پسرش ملامحمد از موالید اوائل قرن ۱۴ هجری قمری است به احتمال قوی خود او از متولدین نیمه دوم قرن ۱۳ هجری قمری بوده است، و در نیمه اول قرن ۱۴ وفات یافته است. رحمه الله. (ازکتاب زیناوهری زانایانی کرد).

### حاج ملاحسین مجدی مهابادی

این دانشمند دارای خصائص و فضائل و صفات عالیّه بسیاری بود! ازجمله آیات بسیاری از قرآن را در حفظ داشت و غالب اوقات را در راه رفتن مانند طلاب که برای از بر کردن دروس گردش می کنند به تلاوت می پرداخت. همیشه در کمترین کلمات و کوتاهترین

جملات عالیترین و رساترین ترجمه و تفسیر را از آیات و احادیث بیان می فرمود، بطوری که عموم آن را می فهمیدند هنگامی که برای تدریس می نشست و تفسیر و حکمت و کلام و منطق را با رعایت تمام نکات و ریزه کاریهای علمی و فرهنگی و هنری و فلسفی برای مستعدین و طلاب زیرک به زبان کردی شرح می داد، هر شنونده و بیننده ای را به جلسه درس خود جذب می کرد. اصولاً سخت دارای قوه افهام و تأثیر نفس بود و کمتر اتفاق می افتاد که طالب بار دوم محتاج به سؤال از مطالب و مباحث تدریس شده از او باشد. در تقوی و امانت و عفاف مشهور و مورد اعتقاد و اقتدای عامه مردمان بود او نزد ملا عبدالرحمن دانشمند بزرگ مهاباد علوم را تمام کرده به اخذ اجازه موفق شده بود و بر غالب کتب علمی و فقهی حاشیه دارد. در طول ۸۵ سال عمر شریف خود همواره در دو محل: مسجد بازار مهاباد، و در اواخر عمر مدرسه علوم دینی و اسلامی در مسجد سور مهاباد، با موفقیت به تدریس اشتغال داشت و صدها طالب ذکی چون مرحوم حاج ملا عبدالکریم شهریکندی، و حاج ملا صالح رحیمی امام جمعه نقده، و ملا سعید ابراهیمی محمدی و غیره که بعدها هر کدام مدرسی مشهور شدند، در خدمت او شاگرد، و از فیض جلسات درسش مستفیض گشته و از او اجازه افتاء و تدریس گرفته اند، علاوه بر تدریس دائم همواره با مطالعه و جواب استفتاها و مسائل شرعی در خدمت مسلمانان بود، بیشتر اشعار منظومه سبزواری (در منطق) را از برداشت، و منطق و فلسفه سبزواری را به فارسی ترجمه کرد که واقعاً عبارتی شیوا و نثر و نظمی ساده و روان دارد. و این دو کتاب به خط خود مجدی در مهاباد موجود است، و متأسفانه به چاپ نرسیده اند. از آن مرحوم دو پسر فاضل بجا مانده است: ۱- دکتر محمد مجدی، ۲- حسن مجدی. که دکتر محمد متولد ۱۳۰۲ شمسی استاد زبان شناسی دانشگاه جندی شاپور اهواز بود، و درکنگره های تحقیقات و مطالعات سال ۱۳۵۵ کرمان و ۱۳۵۴ تبریز، و ۱۳۴۳ اهواز شرکت نموده و سخنرانیهای مؤثر و مفیدی نیز ایراد کرده است ملا حسین مجدی در ۱۲۶۵ در مهاباد بدنیا آمد و در ۱۳۵۰ در همان شهر به لقاء الله پیوست خاکش پاک و روحش تابناک باد. مرحوم مجدی دانشمندی خوش ذوق و خوشرو و نیکمحضر و نکته دان و حاضر جواب بود بطوری که مردم آرزو داشتند که مستمع مجلس او باشند و سخنان شیرین او را به گوش جان بشنوند. الآن نیز کلمات مفید و مختصر او ورد زبان و نقل مجالس اهالی مهاباد است. رحمه الله. (نقل و ترجمه از کتاب زیناوری ابراهیمی به اختصار).

### ملاحمزه سوم

علامه بصیر و دانشمند خبیر، ملاحمزه سوم مشهور به حکاک فرزند ملاعباس شهیر به

ایاز پسر ملاحمره دومی فرزند عالم عامل ملاحمد فرزند عالم ربانی ملاحمره اول فرزند عباس بیک پسر سلیمان بیک بانه، رحمهم الله یکی از علماء به نام گرد بوده است که به سبب وفور فضل و دانش و تقوی مرجع خاص و عام بود. این دانشمند بزرگ اوقات خود را در فصول بهار و تابستان در قراء کوس عمر، و صوفی بله و تازه آباد ملک شخصی خود ضمن ارشاد اهالی به اداره امور کشاورزی می گذرانید، و در پائیز و زمستان در شهر سنندج کوی چهارباغ نزدیک پل آقارحیم منزل شخصی به تدریس و وعظ و حل غوامض مسائل فقهی و مشکلات علمی مشغول می شد و از ارشاد و وعظ و هدایت خلق الله لذت می برد و هیچگاه خسته نمی شد. او در کلیه علوم مخصوصاً در حکمت و کلام و فلسفه و ریاضیات و اصطراب و تشریح الافلاک و نیز در علوم نادره مانند وفق و جفر و کیمیا استاد بود. متأسفانه تألیفات و نوشته هایش که همه خطی بودند، در جنگ بین الملل وقتی که قشون روسیه تزاری به سنندج و سایر نقاط کردنشین (سقر و بانه و مهاباد) آمدند، و خانه نوه اش ملاعبدالعظیم مجتهد را تصاحب و غارت کردند، همه آن آثار و رسالات و کتب به ضمیمه کتابهای خود مجتهد سوخته و از بین رفته است. مولانا حمزه با مرحوم شیخ عبدالقادر مهاجر صاحب کتاب تهذیب الکلام و مرحوم حاج ملامحمد منبری، و مرحوم مولوی کرد، رفاقت و صمیمیت کامل داشته است. و نیز با مرحوم امان الله خان وکیل که با بابانها قرابت نزدیک داشتند دوست صمیمی بود. آقامصطفی و حاج شعبان پدرش که از مردان مسلمان و خوشنام سنندج بودند، هر دو مرید خالص مرحوم ملاحمره بوده اند، و در براندازی و عزل مرحوم غلامشاه خان والی (حاکم ظالم و جابر) از حکومت کردستان همگی همکار و همدست و پشتیبان یکدیگر بودند. علت مخالفت مولانا حمزه با حاکم نامبرده این بود: که والی می خواست میرزا کریمخان کرمانی مؤسس فرقه شیخیه را که خاله زاده اش بود به سنندج بیاورد و مذهب او را در کردستان رواج دهد که این نیت و اقداماتی که انجام شده بود موجب تشویش افکار عموم اهالی کردستان گردید. و چون والی در پی گیری قصد شوم خود اصرار داشت، قضیه منجر به جنگ معروف به کاروانسرا در سال ۱۲۷۱ (هـ.ق) شد، و موجب گردید که مرحوم ملاحمره و دوستانش در عزل غلامشاه خان و نصب مرحوم رضاقلی خان اقدام جدی نمودند. و بالأخره از ورود مؤسس فرقه شیخیه به سنندج ممانعت کردند (در مبارزه و اقدامات خود پیروز شدند).

مرحوم ملاحمره سرانجام روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول همان سال به دهی از املاک خویش مهاجرت نمود و همانجا به رحمت خدا پیوست. این دانشمند گرانقدر دارای ۴ پسر به اسامی: ملاعبدالله، و ملاعبدالمجید، و ملامحمدصادق، و ملامجد بود. ملاعبدالمجید در فقه و

ریاضیات و کیمیا و طب قدیم استاد بود، و ملا عبدالله علاوه بر اطلاعات وسیعش در فقه شخصی بسیار خوشنویس بوده است و در حیات خود به نوشتن چند نسخه نفیس قرآن توفیق یافت، و رایگان در دسترس مسلمانان قرار داده است. ملا عبدالله صاحب دو پسر به اسامی سید ابوالمحمد و سید عبدالکریم بوده است. سید ابوالمحمد فاقد اولاد ذکور، و سید عبدالکریم فقط یک پسر به نام سید محمد امین داشته است، که از وی نیز ۵ پسر به اسامی سید صدیق و سید توفیق و سید مهدی و سید هادی و سید جمیل باقی مانده است که آنان به سادات یاسینی معروفند. و مرحوم ملا عبدالمجید دارای ۳ پسر به اسامی: ملا عبدالعظیم مجتهد معروف، و ملا عبدالفتاح ایازی مشهور به عز الاسلام، و ملا بهاء الدین حمزه بوده است. که دو برادر اخیر شقیق (برادر تنی همدیگر) بودند، ولی مرحوم مجتهد مادرش با آنها جدا بوده است. و مرحوم ملامحمد صادق دارای فرزندی به نام ملامحمد، و ملامحمد پسری به نام ملاعلی، و ملاعلی هم پسری به نام ملا توفیق داشته که اکنون در حال حیات و حافظ قرآن است و در سنندج سکونت دارد. و گویا ملا امجد بلا عقب بوده است. (از یادداشت‌های نویسنده باکمک و استفسار از جناب صدرالاسلام)

### ملاحیدر فهیم

ملاحیدر اوپهنگی فرزند نظام الدین به سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در قریه اوپهنگ از توابع دهستان ژاورود کردستان چشم به جهان گشود، و پس از طی دوران کودکی با طلبی صادق و استعدادی سرشار شروع به تحصیل کرد و پس از آموختن مقدمات لازم با علاقه تحصیلات را دنبال کرد و چندی بعد در سنندج به محضر علامه زمان استاد ادب شیخ حبیب الله مدرس کاشتری در مسجد عبدالله بیک راه یافت و چند سال کسب فیض کرد تا به مرحله نهایی رسید و از دست استادش اجازه گرفت. بعد از فراغت از تحصیل و مجاز شدن مدتی در آبادی کرجو از توابع سنندج به امامت و تدریس مشغول شد و در ارشاد مردم و حل مشکلات دینی آنان کوشید، و پس از فوت مرحوم ملامحمد صادق امامت، به زادگاهش اوپهنگ بازگشت، و تا آخر عمر مدرس و امام جماعت بود. او که همواره به درس و بحث و راهنمایی مردم مسلمان منطقه اشتغال داشت، مردی فاضل و متین و بر علوم اسلامی و تفسیر و حدیث و فقه و غیره تسلط داشت و اهل مطالعه و تحقیق بود. بالأخره این عالم فاضل در سال ۱۳۶۲ بدست یک عده ماجراجو و از خدای خبر شهید و به رحمت حق پیوست. طاب ثراه. (از کتاب مشاهیر کرد به اختصار).

## ملاخلیل سرتی

دانشمند بزرگ ملاخلیل سرتی مشهورترین علمای دینی کرد در قرن ۱۸ میلادی و همتا و نظیر محمدبن آدم و ملایحیی مزوری بوده است. او در ۱۱۶۷ هجری قمری ۱۷۵۶ میلادی در هیزان ترکیه بدنیا آمده و پس از تمیز به درس و کسب معلومات مشغول گردیده و در اندک مدتی به برکت هوش و استعداد خداداد در علم بهره کافی یافت و بعدها استاد و محقق و مدرس و مؤلف مشهوری شده است.

استاد عبدالرقیب در دیوان کرمانجی خود نوشته است که از مؤلفات ملاخلیل سرتی تا سی کتاب را دیده و مطالعه کرده ام که مشهورترین آنها به شرح زیر می باشد:

۱- کافیہ.

۲- قاموس ثانی که هر دو در علم نحو تألیف نموده و بسیار راهنمای خوبی هستند و الآن نیز به طلاب تدریس می شوند.

۳- کتاب ظروف به زبان کردی که از ظرف زمان و ظرف مکان بحث می کند و بسیار مختصر و شیواست، این کتاب نظیر ترکیب و تصریف کردی ملایونس، و احمدی شیخ معروف نودهی، و نوبهار احمدخانی، و مولودنامه ملای بانه، و نهج الانام همین ملاخلیل سرتی، و تصریف زنجانی و عوامل جرجانی می باشد، که مبتدی پس از ختم قرآن با خواندن و از بر کردن آن علم را پایه گذاری می کند. دیگر از آثارش نهج الانام است که شامل ۲۹۳ شعر کردی و ۲۴ موضوع است که در سال ۱۳۳۷ ق در ترکیه به خط مصطفی حلیم خطاط مشهور تحریر شده و به وسیله اوقاف اسلامی چاپ و منتشر گشته است که محتویات آن بطور اختصار از مباحث زیر:

(۱) فرض عین (۲) صفات سلبیه (۳) صفات ثبوتیه (۴) جن (۵) رسالت (۶) شمایل حضرت رسول (ص) (۷) معراج (۸) دین خدا (۹) فضیلت حضرت محمد (ص) (۱۰) شمار پیغمبران (۱۱) دعا و تضرع (۱۲) علم امام (۱۳) بحث اختیار (۱۴) علامتهای آخر الزمان (۱۵) قبر و قیامت (۱۶) پیشوایان اربعه: حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی (۱۷) تصوف (۱۸) تعلیم راههای خداشناسی (۱۹) وظایف اندام و اعضاء (۲۰) آداب خوردن غذا (۲۱) آداب پوشیدن لباس (۲۲) آداب نماز.

گویند ملاحسین فرزند ملامصطفی فرزند ملاخلیل سرتی (کتاب ظروف) جد خود را به خطی زیبا نوشته است. این ملاحسین و برادرش ملاحامد، و پدرشان ملامصطفی، هر سه دانشمندانی به نام بوده اند و بر کتابهای علمی و مذهبی حواشی تعلیقات فراوان نوشته اند.

بالآخره این دانشمند بزرگوار پس از عمری خدمت به علم و دین و ارشاد مسلمین در سال ۱۲۹۵ ق ۱۸۴۳ م - رخت به سرای جاودانی کشید. رحمة الله علیه. (ترجمه از کتاب ژیناوری

زانایانی کرد به اختصار).

## حاج ملاخالد مفتی

مرحوم حاج ملاخالد ابن ملاعبدالله شیخ مفتی کردستان در حدود سال ۱۲۹۰ از مادری صالحه که از نوادگان حضرت شیخ سراج الدین بوده است متولد گردیده دروس پایه و ابتدایی را در سنین کودکی طبق معمول در محضر پدر و برادران فاضلش تمام کرده به تحصیلات عربیه در کانون گرم خانواده که فی الواقع مدرسه پربرکتی بود شروع نموده با استفاده از حافظه قوی و استعداد ذاتی با تحمل مسافرتها و مطالعات و مدارسات در محضر اساتید بزرگ خاصه پدر بزرگوارش به حدنهایی رسیده و بالأخره در سلیمانیه عراق به اخذ اجازه افتاء و تدریس موفق شد و بلافاصله به تدریس و افاضه نشست. پس از فوت پدر مدتی در سنندج تحت نظر برادر ارشد خود ملامحمود مفتی و به دستگیری و معاونت او به تدریس مشغول بود. اما بعدها در عتفوان شهاب به منظور تکمیل معلومات خود به سلیمانیه و حلبجه عراق رفت. و چون مادرش از خانواده حضرت سراج الدین بود مورد لطف و توجه قطب زمان شیخ علی حسام الدین (قدس سره) قرار گرفت، و مدتی در قریه باغه کون مدرس بود بعدها رسماً از طرف دولت عراق در خانقاه و مسجد قصبه خورمال امام و مدرس شد و در همانجا ازدواج کرد، و به زندگی علمی و دینی ادامه داد، در حدود ۴۰ سال قبل به سنندج بازگشت، و در مسجد وزیر به امامت و تدریس مشغول گردید. و نیز قضاوت ارتش را برعهده گرفت، و سربازان و افسران را با مواعظ و ارشادات دینی و مسائل مذهبی آشنا می نمود. پس از فوت برادرش ملامحمود مفتی در ۱۳۳۸ شمسی از طرف حکومت وقت تصدی افتاء کردستان به او واگذار گردید (مفتی کردستان شد). و نیز بجای برادر مدرس جامع دارالاحسان و قاضی شرع دادگستری گردید. صاحب ترجمه مردی صبور و متین و خوشرو و متقی و اهل عرفان و تصوف بود. در فقه و حدیث و تفسیر مخصوصاً علوم ریاضی قدیم از قبیل هیأت و اصطیلاب و علم ربع دایره و علم فرائض مهارت تام داشت. در فارسی و عربی و انواع لهجه های کردی بویژه اورامی آشنایی داشت و در حد استادی در علوم و زبانهای یاد شده وارد بود. او در زبان اورامی شعر می سرود، چنانکه قصیده مبارکه برده را به شعر اورامی درآورده است اما متأسفانه چاپ و منتشر نگردیده است. بالأخره پس از عمری خدمت به دانش و دین در سال ۱۳۵۹ شمسی به سن ۷۰ سالگی در باختران جان به جهان آفرین تسلیم نمود، جنازه او را با تجلیل فراوان در جوار مرقد اویس القرنی نزدیک ماهی دشت به خاک سپردند. رحمه الله وطاب ثراه. (از یادداشت های نویسنده به راهنمایی مرحوم استاد حمدی).

### علامه سعید نوری (بدیع الزمان)

دانشمند نامدار و مقتدر و شجاع جهان اسلام و مبارز راه دین و قرآن علامه سعید نوری در آبادی نوری از توابع شهر بت لیس ترکیه در سال ۱۸۷۳ میلادی بدنیا آمد، در جوانی بعد از تحصیلات موفقیت آمیز و احراز درجات بلند علمی برای احقاق حق و به هدف رسیدن مبارزات آزادیخواهان اسلام در کردستان ترکیه با مردم ستمدیده و حق طلب سهیم شد و کوشش خود را شروع کرد. او که یکی از نوابغ و مصلحین عالیقدر اسلام در شرق بود در ردیف سیدجمال الدین اسدآبادی است و اگر از او عالمتر و مبارزتر و دلیرتر نبوده باشد، از او کمتر نیز نبوده است. او برای اشاعه طریق و هدف خود و روشن کردن اذهان مردم بیشتر از ۱۵۰ رساله و کتاب را به زبان کردی و ترکی عثمانی منتشر کرد که مهمترین آنها رساله نورا است. او در کردستان و ترکیه و ایران و پاکستان و هندوستان و بعضی از ممالک اروپا مریدان زیادی داشت. دانشمند بلندقدر جمال که در آلمان غربی استاد زبان کردی بوده است در مورد او نوشت: «منسوبین شیخ سعید نوری در نقاط مختلفه او را به نام بدیع الزمان یاد می کنند»، علامه نوری پیش از جنگ جهانی اول در صدد بود که در شهر وان دانشگاهی به شیوه جامع اهر، تأسیس کند که زبان و ادبیات کردی نیز در آنجا تدریس و مورد مذاقه قرار گیرد، و حتی پادشاه وقت عثمانی را نیز با این تأسیس و ابتکار خیر راضی ساخت. اما برافروختن جنگ جهانی اول موجب فراموش شدن و تعطیل این هدف عالی شد. او در طول زندگی پر تلاش خود همواره دچار زحمت و دردسر و زندان بود اما آنی از هدف دست نکشید و با قبول مشقات فراوان بارها مورد اتهام (تجزیه طلبی) واقع شد، و به این بهانه در بی دادگاهها مورد محاکمه و آزار و شکنجه قرار می گرفت، و چندبار او را از کردستان ترکیه به نقاط دوردست تبعید نمودند، او با کمال شهامت و دلاوری و بدون ترس بارها در فتاوی و اعلامیه های خود مردم را بر ضد اتاتورک پادشاه ترکیه دعوت می کرد و صراحتاً می نوشت که اطاعت از او خلاف اسلام و احکام آسمانی است. و در مقابل هزاران مقاله و گفتارهایی که در روزنامه های دولتی علیه او منتشر می شد، ایستادگی و استقامت می ورزید و صبور و متین بود و از هدف بلند خود منصرف نمی گردید. او هرگز در مقابل حیل و دسایس اتاتورک تسلیم نشد، و در حضور خورشیدبیک رئیس دادگاهی که ۱۵ نفر از اعضاء اتحاد کردستان را به اعدام محکوم کرد بپا خاست و گفت: «یکی از افتخارات و موجبات سرافرازی من این است که همواره در فکر احقاق حق شرعی و قانونی مردم شرق ترکیه بوده و هستم و می کوشم که این توده مردم مانند دیگر نقاط از کاروان علم و صنعت عقب نمانند، و در



زیر یوغ اسارت و ظلم و تعدی دشمنان اسلام و انسان نباشند، و من هر چند آواره و تبعید شده هستم، اما خود را خوشحال و سعادتمند می دانم که در احیا و تعقیب اهداف خیر خود ثابت قدم بوده و به آن امید زنده ام که سرانجام این غربتها و زندانها نتیجه خواهد داد و من با تحمل تلخیها به آرزوی خود می رسم، و یا بعد از من دیگران راه مرا دنبال خواهند نمود، و انشاء الله به حق مشروع خود کامیاب و نائل می شوند». باید دانست که نام بلند علامه بدیع الزمان سعید نوری در صفحات تاریخ جای خود را گرفته تا ابد با احترام و تعظیم یاد می شود، و نشانه مبارزات مردانه و خستگی ناپذیر او روز بروز بیش از پیش هزاران جوان پاك نیت را هشیار و از خواب غفلت بیدار می کند. این عالم عالیقدر و این قهرمان آزادیخواه را بعدها در شهر آفیون طی محاکمه ای ناجوانمردانه و غیر عادلانه به ۲۰ ماه دیگر بازداشت در زندان سپارته محکوم نموده از آنجا نیز او را به ثورفه منتقل کردند که در بین راه بعد از دو روز اقامت در ثورفه مرگ خود را پیش بینی کرد. و در ۲۷ رمضان ۱۹۵۹ میلادی در سن ۸۶ سالگی جهان فانی را وداع گفته به رحمت حق پیوست. جنازه او را با تجلیل و شرکت تمام مردم آن نواحی در مقام ابراهیم خلیل الله (ع) دفن کرده و آرامگاه مجللی بر قبر او ساختند. از نوری بیش از ۲۹ رساله و نوشته بجا مانده است که یکی از آنها کتاب رچه می باشد، که بدیع الزمان فی الواقع خود را در این کتاب به مردم معرفی نموده است. این کتاب بارها به عربی و کردی و ترکی چاپ شده و انتشار یافته است. در این کتاب نوری گفته است: «هر چند پسر مردی فقیر کردهستم شاد و سرفرازم که در میان کوههای سرسبز و رنگین کردستان پرورش یافته ام و در این محیط و آب و هوای بی نظیر و دلپذیر آن بزرگ شده و الهام گرفته و هر چه دارم از کردستان است، و اکنون که سالها است بدنبال آزادی و صلح و سعادت خلق گرد سرگردانم به عظمت اصالت هدفهایم در گوشه این زندان نیز معتقد و پای بندم» خلاصه بدیع الزمان نوری واقعاً شخصیتی بدیع و دانشمندی رفیع و وطنخواهی اصیل و مبارزی جلیل بوده است. روحش شاد باد. (ترجمه از کتاب کردی زیناوه ری زانایانی کرد ملامحمد صالح ابراهیمی به اختصار).

### شیخ شریف ضیاء الدینی

مرحوم شیخ شریف ابن شیخ سلیم ضیاء الدینی از سلاله خاندان شیخ مصطفی تخته ای در حدود سال ۱۲۷۰ شمسی در خانواده علم و عرفان و عبادت و ارادت و عقیدت در سنندج چشم به جهان گشود و پس از گذشت دوران صباوت در داخل خانواده به آموزش قرآن و رسائل عقیدتی فارسی شروع نموده در قلیل زمانی دوران ابتدایی را تمام و به تحصیل عربی مشغول

شد، و در پرتو هوش سرشار و مجاهدت فراوان و توجهات پدر صالح و فاضل خود که از منبع فیاض توجهات عارف بالله حضرت شیخ عمر ضیاءالدین ابن شیخ عثمان سراج الدین سرچشمه می گرفت، علوم عقلی و نقلی را نزد مدرسان بزرگ آن زمان مانند علامه ملاعبدالله دشی مفتی کردستان و ملا محمد صادق نیری (منبری) و دیگران آموخت. مدتی نیز در بیاره شریفه از حوزه بزرگ درس و بحث آنجا استفاده کرد و بر کمالات خویش افزود، تا اینکه از مدرس شهیر مدرسه بیاره ملاعبدالقادر کانی کیودی، اجازه گرفت، و پس از فوت پدر در مسجد خودشان مشهور به مسجد شیخ سلیم (که تا الحال نیز معمور و برقرار است)، بجای پدر به امامت و تدریس مشغول شد، و به افاضه و افاده پرداخت. مرحوم شیخ شریف با وجود سن کم در عنفوان جوانی در سلوک طریقه نقشبیه نیز مجاهدت نمود، و به شیخ نجم الدین و شیخ علاء الدین فرزندان شایسته حضرت ضیاء الدین که هر دو به حق جانشین پدر و مرشد واقعی طریقت بودند، ارادت می ورزید و همواره جذبات روحی داشت. شیخ شریف مانند پدر ادیب و فاضلش به ادبیات فارسی و عربی علاقه فراوان داشت و به هر دو زبان شعر می گفت. اشعار محکم و ادیبانه ای در مدح حضرت ختمی مرتبت (ص) سروده است و بیشتر اشعار بازمانده از او عارفانه و سوزناک در وصف سیر و سلوک و مدح مرشد زمان حضرت نجم الدین است. کوتاه سخن آنکه صاحب ترجمه شخصی فاضل و ادیبی نیکوکار و جوانی متدین و عارف و درعین جوانی مدرسی فهیم و نویسنده ای توانا و شاعری شیوا بوده است. متأسفانه این فاضل ارجمند در ۱۳۰۶ شمسی در حالی که سنش به ۴۰ سال نرسیده بود، بدرود حیات گفت. اعلی الله مقامه.

این دانشمند درحین فوت پسرری دوساله به نام محمد جمیل بجا گذاشت که بعدها تحت توجه پدران عموی صالح و فاضل خود (مرحوم شیخ احمد ضیاء الدینی) به نحو شایسته ای پرورش یافت، و در فارسی و عربی اطلاعاتی وسیع به هم رسانید. او خطی زیبا داشت و مدتها در خدمت آموزش و پرورش بود و در مدارس سنندج معلم تعلیم خط و ادبیات فارسی و علوم دینی، و سالهای آخر خدمتش در دفتر اداره کار می کرد. و مانند پدرش در صفات حسنه مخصوصاً حیا و امانت و شعر و ادب مشهور بود. که مع الأسف او نیز چون پدرش ناگهان به کام مرگ افتاد و در ۱۳۶۰ شمسی چشم از جهان فرو بست. اشعار و مرثیاتی محکم و شیوا به فارسی از او باقی مانده است اشعار زیر منتخبی از قصیده ای است که مرحوم شیخ شریف در مدح حضرت خیرالوری محمد مصطفی (ص) سروده است:

یا من له الهمة العلیاء بالنعمة      واکرم الخلق من عرب و من عجم  
و من به يستعینت العالمون وهم      فی یم غم و فی سقم و فی الم

ولیس ینجیهمو فی کل نائبةٍ      سواک حقاً کریم الخلق والشیم  
 واکرم الکرماء العز من مضر      و من فضائله کالنار فی العلم  
 ادرك عبیداً اثیماً خائفاً و جلاً      الیک یشکوالبلایا لالی ارم  
 صلی علیک مغیث الخلق فی تعب      یاخیر من شرف البطحاء کالحریم

معنی:

ای دارای همت عالی در بخششها  
 وای بزرگوارترین مردم از عرب و غیر عرب  
 وای کسی که تمام جهانیان به او پناه می‌برند  
 هنگامی که در بحر غمها و بیماریها و دردها گرفتار آیند  
 و خلق را از بلاهای سخت نجات ندهد  
 جز تو که به راستی دارای اخلاق و رفتاری کوهستی  
 تو بزرگترین بزرگان از نسل مضر  
 و کسی هستی که فضالت چون آتش بر بالای کوه معلوم است<sup>۱</sup>  
 بنده کوچک گنهکار و ترسان خود را دریاب  
 که جز تو به دیگری شکایت نکند و امید و پناهی ندارد  
 درود خدا بر تو باد ای فریادرس مردم در هنگام سختی  
 وای بهترین فردی که بواسطه وجودت سرزمین گرم مکه حرم امن گردید  
 (از اطلاعات نویسنده باکمک و مراجعه مختصر به دیوان اشعار بخط شیخ جمیل)

### ملاعارف نودشی

دانشمند و اراع عاکف مرحوم ملاعارف ابن حاج ملااحمد نودشی (حاج ماموسا) که ترجمه احوال پدرش به تفصیل در بحر الف اصل کتاب مسطور است، در سال ۱۲۶۳ هجری قمری در قریه نودشه در محیط علم و تقوی بدنیا آمد، تحصیلات خود را از آغاز تمیز نزد پدر علامه اش شروع نمود و ادامه داد تا به حد کمال رسید و استعداد اخذ اجازه را پیدا کرد. لذا از دست پدرش مجاز گردید و تا پدر در حال حیات بود، در تدریس و امور دینی و فقهی و مراجعات

۱. اعراب که به مهمان نوازی معروف بوده اند برای اطلاع مسافران و غریبان شبها بر بالای تپه نزدیک محل چادر خود آتش روشن می‌کردند و بدانوسيله مهمان را جلب می‌نمودند.

مردم و امامت و غیره او را معاونت می نمود، و بعد از وفات پدر مستقلاً بر مسند تدریس قرار گرفت و در همان مسجد خودشان مشهور به مسجد مولانا در سنندج که اکنون نیز معمور است امامت را نیز بر عهده داشت. این دانشمند حواشی مفیدی بر کتب علوم معموله نوشته است که در فهم مقصود راه گشای طلاب می باشد. بالأخره پس از عمری خدمتگزاری علم و دین و مجاهدت در راه ترقی اسلام و حل مشکلات دینی مسلمانان در ۱۳۳۱ هجری قمری در سنندج دعوت حق را لبیک گفته در آرامگاه خانوادگی بالای تپه شرف الملك اردلان، مدفون گردید. از این دانشمند فرزندی شایسته به نام ملامحمد مولانا باقی ماند که عالمی عالقدر و فاضلی مشهور و بلند مقام بود، و شرح حال او در صفحات بعد این تکمله خواهد آمد. رحمهما الله. (از یادداشتهای نویسنده با راهنمایی و استفسار از باباشیخ نقشبندی).

### ملاعارف عاکف

ملاعارف عاکف فرزند ملا ابوالحسن خالدی فرزند ملاطه خالدی فرزند عبداللطیف خالدی رمشتی در حدود ۱۳۱۰ هجری قمری در قریه رمشت از قراء توابع سنندج بدنیا آمد. چون دوساله شد پدرش فوت کرد و پس از تمیز نزد عمویش ملا ابوالمحمد خالدی در زادگاهش رمشت به خواندن قرآن و سایر دروس ابتدایی پرداخت، و پس از چندی برای آموختن علوم عربیه به قریه مارچ رفت. و نزد عموی پدرش ملا عبدالعظیم خالدی که امام و مدرس قریه بود به تحصیل علوم دینی و ادبیات عرب مشغول گردید. و در سایه استعداد فراوان و پشت کار ترقی کرده علوم صرف و نحو و آداب و منطق و غیره... را فرا گرفت. بعدها برای تکمیل معلومات به سنندج رفت و در مسجد جامع دارالاحسان در حضور عالم ربانی ملامحمد رشید مریوانی مدرس وقت کسب فیض نمود، و به موازات آن نزد استاد علامه ملا عبدالعظیم مجتهد نیز به فراگیری علوم عقلی پرداخته و حکمت و کلام آموخت. و ادبیات عربی و فارسی را نیز در محضر ادیب بلند مقام شیخ شریف ضیاء الدینی تحصیل نمود. و بالأخره در ۱۳۴۷ قمری از طرف حضرت مجتهد و آیت الله مردوخ و ملامحمد رشید مریوانی، و سید عبدالعزیز شیخ الاسلام کردستان مجاز گردید. و در مسجد دارالاسلام یا شیخ الاسلام واقع در کوی پل بند سنندج به مدرسی و امامت مشغول شد و سرانجام در ۱۳۴۰ دارفانی را وداع گفت و نام نیک و نیک نفسی و بی آزاری و تواضع و شاگردان شایسته از او باقی ماند و نیز تنها فرزندی ذکور به نام حسین عاکف از او بجای مانده است که منبع اخلاق نیک و فضائل و کمالات انسانی است که در اداره برق منطقه ای سنندج در نهایت صداقت ب مردم خدمت می کند. (از یادداشتهای پراکنده مترجم).

### حاج شیخ عبدالحمید متخلص به عرفان

دانشمند سعید و فاضل سدید مرحوم حاج شیخ عبدالحمید متخلص به عرفان فرزند شیخ عبدالکریم کانیمشکانی و برادر علامه ملا محمد معتمد الاسلام که ترجمه احوال او در صفحات بعد مسطور است، در دهم رمضان سال ۱۲۷۳ هجری قمری در سنندج متولد گردید. او پس از سپری شدن دوره کودکی به پیروی از اسلاف خود به تحصیل اشتغال ورزیده علوم پایه را در زادگاهش کسب نمود و بعداً به عراق مسافرت کرد و در قریه پنجوین نزد علامه فهامه فرید زمان ملا عبدالرحمن پنجوینی که از محققین و مشاهیر علمای مناطق کردنشین بودند به تحصیل علوم منطق و بلاغه و حکمت و کلام پرداخت، سپس برای تکمیل دانش به بغداد رفت و در مدرسه اعظمیه که در آن زمان یکی از مهمترین مرکز تعلیم و تعلم برای طالبان بود به تحصیل فضائل مشغول و بالأخره در تمام رشته‌های معقول و منقول به حد کمال رسید، و به دریافت پایان نامه و اخذ اجازه تدریس نائل گردید. پس از دریافت شهادتنامه ختم تحصیلات از دست حسین صبری رئیس و مدرس مدرسه اعظمیه به سفر حجاز رفت و به زیارت بیت الله الحرام و ادای فریضه حج و تشریف به آستانبوسی حضرت خیر الانام علیه آلاف التحية والسلام موفق شد، و سپس با ذخائری عظیم از علم و فضل و برکات معنوی به زادگاهش سنندج بازگشت، و به تدریس علوم و ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت. در جنگ جهانی اول هنگامی که سپاهیان ارتش روسیه تزاری به سنندج نزدیک شدند، او به ناحیه اورامان که مانند دژ محکمی در برابر حملات سربازان متجاوز بیگانه مقاومت می کردند، مهاجرت فرمود، و در دهکده ره زو اقامت گزید، که پس از چند ماه در ۲۶ شعبان ۱۳۳۴ قمری بر اثر بیماری به لقاء الله پیوست. این دانشمند بزرگ حواشی مفیدی بر کتابهای علوم منطق و کلام و اصول فقه و هیئت و خلاصه الحساب شیخ بهائی (بهاء الدین عاملی)، و عروض شیخ معروف نودهی نوشته و با خط بسیار زیبایی آنها را به یادگار گذاشته است. او رحمه الله، گاهی به مناسباتی قصائدی غرا به عربی سروده است و یکی از آنها قصیده لامیه الکرد می باشد، که به سبک لامیه العرب شنقری، و لامیه العجم طفرائی، در نهایت استادی و فصاحت کامل پرداخته است. و آنچه ناظم (صاحب ترجمه) را به انشاء لامیه الکرد و ادار کرده: این بوده است که در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ هجری قمری آشوب و فتنه‌هایی در کردستان ایران بویژه در سنندج واقع شده و ناامنی و بی نظمی بر این منطقه حکمفرما گردیده است. دولت وقت بناچار حسنعلی خان (امیر نظام) را که شخصی فاضل و ادیب و خطاط و با تدبیر و سیاست و قاطع و دارای حسن نیت بوده است، برای خاموش کردن این آتش فتنه به کردستان اعزام داشته و حاکم نامبرده پس از ورود به سنندج در مدتی

کوتاه به آشوب و اغتشاش خاتمه داده، نظم و آرامش را برقرار می نماید. مرحوم عرفان به منظور سپاس از خدمات صادقانه او از طرف اهالی کردستان و ستایش از مقام والای علمی و ادبی و هنری آن امیر بی نظیر قصیده مذکوره را پرداخته است. که فرزند دانشمند و لایق او مرحوم حاج ملابرهان الدین حمدی (ترجمه احوالش در صفحات قبل آمده است) تمام آن را به فارسی شیوا و ادیبانه ای ترجمه نموده است. که اینک شعر مطلع و مقطع آن برای اطلاع خوانندگان با ترجمه فرزندش ذیلاً مرقوم گردیده است.

اهلاً برع سقاء الوابل الهطل و خلف جذب تروی السهل والجبل

معنی: خوشا سرزمینی که آن را باران پیاپی آبیاری کرد و پس از خشکسالی زمین و کوه سیراب شدند.

لازلت ناعم عیش فی ذری رتب ما شیب الصیب بالفرلان والغزل

معنی: یعنی ای امیر، همیشه درخوشی و رفاه زندگی باش در بالاترین مقام مادام که مرد عاشق و شخص غزلخوان درباره معشوقان آهوصفت غزلسرای کنند. (از یادداشت‌های نویسنده با استفاده از مرحوم حمدی).

### استاد عبدالحمید بدیع الزمانی (بدیع الزمان کردستانی)

نادره زمان شادروان استاد عبدالحمید بدیع الزمانی مشهور به بدیع الزمان کردستانی مکنّی به ابو عبدالله و ملقب به مجدالدین و متخلص به مهی فرزند مرحوم عبدالمجید (مجدالمالك) متخلص به فرهی بوده است. مرحوم مجدالمالك مردی وارسته و درستکار و درعین آنکه پیشکار حکومت بوده است، در نهایت زهد و تقوی و امانت و خوشنامی می زیسته است. و جدّش مرحوم میرزا شکرالله نویسنده ای زبردست و ملقب به فخرالکتاب بوده است که تاریخی برای کردستان نوشته، و شعر فارسی را نیز نیکو سروده است. مرحوم بدیع الزمان مطابق نوشته خودش روز چهارشنبه ۵ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۲۸۳ شمسی در سنندج بدنیا آمده است، و پس از تمیز ابتدا به مدرسه مرحوم ملا عبدالکریم دبیری مشهور به جناب، و بعد مدرسه حاج باقر و دبستان اتحاد و بالأخره به مدرسه احمدیه رفت و با نهایت دلگرمی و علاقه درس خواند. مدتی هم در مدرسه آلیانس از محضر معلمان مشهوری چون مرحوم سیدباقر رکن الاسلام (حیرت سجادی) و دیگران استفاده نمود، و از همان آغاز تحصیل علاقه زیادی به آموختن عربی نشان می داد، و در خدمت مدرسین شهر به فراگیری مقدمات عربی مشغول گردید، بعدها توفیق الهی شامل حالش شده به محضر عالم بزرگ و عارف ربانی

مرحوم ملا محمد مولانا نوه علامه حاج ملا احمد نودشی (مشهور به حاجی ماموسا) راه یافت و بطور خستگی ناپذیر به تکمیل علوم عربیه پرداخت. طبق یادداشت خودش او در خدمت مولانا بجای الفیه ابن مالک (در نحو) و شرح سیوطی بر آن، منظومه شیخ سیوطی به نام فریده را خوانده که تا آن زمان مرسوم نبوده است. همچنین در محضر این استاد شرح نظام و تهذیب المنطق تفتازانی با حاشیه ملا عبدالله یزدی و مختصر المعانی و چند متن از فقه و قسمتی از تفسیر بیضاوی و جمع الجوامع و تهذیب الکلام و کتب و رسالات دیگر را بدقت فرا گرفت. سپس با ورود عالم عامل و شاعر مفلح و ادیب و مورخ خوش قریحه مرحوم شیخ حبیب الله مدرس روحانی کاشتری (مردوخ روحانی) به سنندج، که استاد بدیع الزمان در نوشته اش او را ولینعت بزرگوار خویش خوانده است، نزد او به تحصیل ادب و فقه و مصطلحات حدیث و تفسیر و فرائض شرح منهج پرداخت و ابوابی از کتاب مستطاب تحفه شیخ ابن حجر و تفسیر روح المعانی آلوسی و تهذیب و جمع الجوامع و قطعاتی از اغانی ابوالفرج اصفهانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و غیره را در اسه نمود، و بالأخره همزمان نزد نحیر خطیر و متکلم بی نظیر ملا عبدالعظیم مجتهد تفسیر و فقه و سایر علوم عقلی و نقلی را آموخت و به موازات آنها در خط و شعر و ادبیات فارسی نیرجهد وافی مبذول می داشت. سرانجام از این سه استاد بزرگ که فی الواقع استاد استادان بودند اجازه گرفت. اللهم ارفع درجاتهم ولا تحرمنا من برکاتهم. از همان دوران تحصیل بواسطه هوش سرشار و نبوغ ذاتی او را بدیع الزمان و بدیع الکتاب می گفتند و نزد همشهریانش به آقای بدیع مشهور بود، بعدها همین مبنی و اساس نام خانوادگی بدیع الزمانی برای او گردید. باید دانست این دانشمند عالیقدر حتی در دوران تحصیل هم به تدریس طلاب مشغول بوده است، زیرا به حقیقت از هر لحاظ مستعد و لایق و وجودش مفید و منشأ خیر بود. مرحوم بدیع الزمان مدتی در فرمانداری سنندج به نام میرزا عبدالحمید منشی کار می کرد، و در همین ایام قریب دوسال به روانسر پاوه و اورامان لهون منتقل شد، حتی در این مأموریت نیز از کار تدریس غافل نماند و به فرزندان رئیس العشایر منطقه سردار رشید درس می گفت. مدتی بعد در سال ۱۳۰۸ شمسی به خدمت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد، مدیر دبستان ممتازیه سنندج گردید و پس از چندی آموزگار دبستان پهلوی کرمانشاه شد، و دوسال نیز در روزنامه اطلاعات و کیهان به شغل مقاله نویسی پرداخت، و چند ماهی هم در سفارت عربستان و سوریه مترجم بود. در اوائل سال ۱۳۲۲ باز به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و در دبیرستان دارالفنون تهران و دبیرستانهای امیرکبیر و ادیب و گوهر (تهران) به تدریس مشغول گشته و در سال ۱۳۴۲ به تقاضای خودش بازنشسته گردیده است. و از ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۴ نام

خانوادگیش مهی فرهی و در شعر فارسی هم به مهی تخلص می نمود. از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۴ در دانشکده ادبیات تهران استاد ادبیات و مشغول تدریس و افاضه بود. مرحوم بدیع الزمان در نهایت فصاحت و بلاغت طی يك رباعی خود را چنین معرفی می کند.

این بنده که ارباب هنر را رهیم خالص به عیار چون زر دهمیم  
 رخشنده در تاج ادب فرهیم کردم، زسندجم، بدیعم مهیم  
 و بالأخره این استاد مجاهد بزرگ که واقعاً بدیع الزمان و یگانه دوران بود، روز پنجشنبه پنجم آبانماه ۱۳۵۴ شمسی در سن ۷۲ سالگی به سرای باقی شتافت. رحمه الله.  
 در عظمت مقام علمی او همین کافی است که استادان بزرگی چون همایی و مظاهر مصفا و بابامردوخ روحانی و غیره برای فقدان او مرثیه های مهم و شیوا سروده و تأسف عمیق خودشان را ابراز داشته اند.

قطعه زیر که شامل ماده تاریخ فوت استاد بدیع الزمان نیز هست، سروده استاد عالی مقام جلال همایی است:

چون بدیع این زمان عبدالحمید اوستاد آنکه در فن ادب بُد صاحب و ابن العمید  
 در زبان و شعر تازی پایه دار و مایه دار با ذکای طبع و حفظ سالم و قولی سدید  
 زین جهان فانی اندر جنت باقی شتافت با ضمیری پاک و قلبی روشن و رویی سپید  
 سال فوت او سنا<sup>۱</sup> برهجری شمسی نوشت «خیمه بر ملک بقا زد زین جهان عبدالحمید»  
 مرحوم صاحب ترجمه خطی بسیار زیبا و قلمی محکم و شیوا داشت و علاوه بر شعر فارسی غالباً اشعار مهمی به عربی می سرود و اینک برای نمونه چند شعر زیر که منتخب و گلچینی از قصیده ای طولانی در رثاء غائله وفات قطب الزمان شیخ حسام الدین نقشبندی است ذیلاً به نظر خوانندگان محترم می رساند.

مالی اری علی الصدور ظلاما	مالی اری فوق الوجوه قتاماً
مالی اری قد خیمت بقلوبنا	نار تزید تأجحا و ضراما
مالی اری الافاق بدل نورها	و شروقها و ضیاءها اظلاما
ماذا دهی وجه البسیطة اذغدا	متعبسا متكلحاً جهاماً
غم اری عم الانام و خص اصـ	حـاب التقی واللابسین عسامها
اودی علیاً سیدالابدال بل	ابدی من الدهر الخون سآما

۱. سنا، تخلص مرحوم استاد جلال الدین همائی است.



غوث الانام حسام دین المصطفی من لم یزل لعدی الهدی حساما  
 قطب الوجود ابن البها ابن السرا- ج البالغین ذری السماء مقاما  
 غواص بحر العلم والعرفان کال... خواص لم ییرح به عواما  
 ستین عاماً لم یزل لطریقہ ال... مولی المجدد قدوة و اماما  
 فقت الانام صباحة و سماحة و سجاحة و رجاجة و شجاعة و کلاما  
 ان البدیع بدمعہ علی الحیا یهدی الیک تحیة و سلاما

معنی: چیست که درون بزرگان را تیره و تاری می بینم؟ چیست که چهره های مردم را گردآلود می بینم؟ چرا آتشی که پیوسته سوزش آن زیاد می شود بر دل های ما خیمه زده است؟ چه شده که افقها را بی نور و بجای روشنی تیرگی است چرا روی زمین تاریک و سیاه و غمزده است؟ و غمی را مشاهده می کنم که قاطبه خلق مخصوصاً پارسیان و دانشمندان را فرا گرفته است؟ گویا علی رئیس اقطاب مرده و از ستم دهر خیانتکار خسته شده است. فریادرس عموم و شمشیر کاری دین مصطفی که دائم در برابر دشمنان حق چون سلاح برنده آماده بود. تکیه گاه عالم هستی فرزند بهاء الدین بن سراج الدین است که آوازه علو مقام آنان تا عنان آسمان رسیده است. در دریای دانش و دین و عرفان و یقین غوطه ور بود و مانند ابراهیم خواص بی کشتی دریاها را می پیمود. ۶۰ سال مدام برای طریقه حضرت خواجه بهاء الدین «شاه نقشبند» پیشوا و راهنما بود. از لحاظ زیبایی و خوشرویی و سخاوت و علم و دلاوری و سخنوری بر همگان تفوق داشت. همانا بدیع اشک ریزان درود و سلام خود را به روح تو هدیه می کند.<sup>۱</sup> (با استفاده از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و تحقیق بیشتر از دانشمند هم دوره اش مرحوم حمدی).

### ملاعبدالخالق ماسان

مرحوم مبرور ملاعبدالخالق ابن عبدالعزیز ابن احمد از طایفه کمانگر کردستان که نسب او به پیرمیکائیل دودانی می رسد، در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در قریه کوله ساره از توابع کامیاران سنندج چشم به جهان گشود. هنگامی که او کودکی ۶ ساله بود پدرش دار فانی را وداع گفت و کفالت وی به پدر بزرگش محول گردید. مرحوم جدش او را به درس خواندن تشویق کرد و برای نیل به مقصود نوه خود را به قریه ماسان نزد ملامحمد که فردی عالم و صالح بود، فرستاده قرآن و دروس مقدماتی را نزد استاد مذکور تمام کرد. و مطابق معمول زمان برای ادامه تحصیل

۱. ترجمه بالا خلاصه و لبّ مطلب است.

به لون سادات رفت و در محضر مرحوم شیخ محمود مدرس به آموختن علوم عربیه اشتغال ورزید چندی بعد به قریه گه‌لین جزو دهستان زاوورد از توابع سنندج نقل مکان نمود و در حضور حاج ملاعلی مدرس و امام جماعت قریه، به تکمیل معلومات پرداخت. مدتی نیز در دهکدهٔ مارچ نزد دانشمند مشهور شیخ عبدالعظیم مارجی، و قریب یک سال در خانقاه پاوه نزد سید عبدالرحمن به سماع و استفاده علمی مشغول بود. بعداً با اطلاعاتی وسیع و استعدادی فراوان به سنندج آمده در مسجد بازار (مسجد داروغه) نزد علامه ملا عبدالمجید منبری (نیری) به کسب فیض پرداخت، و ادبیات و معان و بیان و بدیع را در حضور ادیب توانا حاج شیخ عبدالحمید عرفان فرا گرفت، و در محضر تحریر خطیر مولانا عبدالقادر مدرس بیاره علوم عقلی و نقلی را به انتها رسانیده به اخذ اجازه موفق گردید. در این هنگام تصمیم گرفت که برای تحصیل مدارج و مقامات عالیتری در علوم به جامع الازهر قاهره برود، اما به مصداق: ماشاء الله کان و مالم یشأ لم یکن

آنچه دلم خواست نه آن می‌شود آنچه خدا خواست همان می‌شود

مدرس مدرسهٔ خانقاه ماسان در این هنگام فوت می‌کند و مرحوم عارف بالله حاج شیخ عبدالقادر مولانائی نامه‌ای به عنوان مرشد وقت حضرت شیخ نجم‌الدین می‌نویسد و به بیاره می‌فرستد و از او تقاضا می‌نماید که ملا عبدالخالق را از مسافرت به قاهره پشیمان کند و برای ادارهٔ امور افتاء و تدریس و قضا و امامت و خدمات دینی و ارشاد مردم به ماسان بازگرداند. حضرت شیخ با ارائه نامهٔ شیخ عبدالقادر به او امر می‌کند که به قاهره نرود و حتماً به ماسان برگردد صاحب ترجمه بیاسطهٔ عهد اخوتی که با حضرت مرشد و چند نفر از طلاب همدورهٔ خود منعقد ساخته بود (عین عهدنامه هم اکنون در پشت کتابی موجود است)، خواهش مرشد را اطاعت و همراه برادرش که حامل نامهٔ شیخ عبدالقادر بود به قریهٔ ماسان بازگشت و به ادارهٔ حوزهٔ علمیه و دینیّه ماسان پرداخت. و مدت ۴۰ سال تمام به اجرای امورات شرعیه و ارشاد مردم منطقهٔ سورسور و بیلوار و افاده به طالبان علوم و معارف اسلامی اشتغال می‌ورزد، و دهها طالب صادق را به مرحلهٔ نهایی علم می‌رساند و اجازهٔ تدریس به آنان می‌دهد. از جمله شاگردان او: مرحوم ملاسعدالدین امینی مدرس قریهٔ شائینی، و شیخ حسن سبطی، و ملاسعید دولابی، و سید رؤوف لونی، و مرحوم ملا محمد کریم معدومی، و ملاکریم بطی، و ملاطاهر دگاگائی... را می‌توان نام برد. و بر اثر ارادت به حضرت شیخ نجم‌الدین بن ضیاء‌الدین و حاج شیخ عبدالقادر ماسان، گرایش فراوانی به آثار عرفا مخصوصاً مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی پیدا کرد، و مرتب اینگونه آثار را در هنگام فراغت از عبادت و تدریس مطالعه و در آنها مذاقه می‌فرمود، و چون از

هنر خوشنویسی نیز بهره مند بود غالب کتابهای درسی را به خط خود می نوشت، و برای سهولت استفاده از آنها حواشی و تعلیقاتی بر آنها اضافه می نمود، که هم اکنون این کتابها در کتابخانه اش باقی هستند. بالأخره در رمضان ۱۳۲۰ شمسی اجل او فرا رسید و به رحمت حق واصل شد. از صاحب ترجمه پس از وفات سه فرزند به اسامی ملاحسن خلیقی، احمد خلیقی، و محمود خلیقی بجای ماند که فرزند ارشد او ملاحسن بعد از پدر اداره مدرسه ماسان و ارشاد مسلمانان را برعهده گرفت، و در این راه مانند پدر شخصی موفق بود. (ترجمه احوال او در صفحات قبل آمده است). رحمهما الله. (از یادداشتهای فرزند آن مرحوم ملا احمد خلیقی دبیر ادبیات دبیرستانها استفاده شده است.)

### شیخ عبدالرؤوف ضیائی سقزی

شیخ عبدالرؤوف ضیائی متخلص به عاشق، فرزند مرحوم حضرت حاج شیخ مصطفی نقشبندی قطب طریقه نقشبیه سقز در سال ۱۲۷۲ شمسی در شهرستان سقز از یک خانواده متدین و اهل طریقت پا به عرصه وجود گذاشت. پس از تمیز تحصیلات مقدماتی را نزد جد پدری آموخت و بعدها در محضر اساتید و علمای عصر چون ملا صالح فخرالعلما و ملا عبدالعظیم مجتهد و حاج شیخ محمود، و ملا عبدالعزیز مفتی سقز، و ملا صالح امام زاده و استاد علامه بزرگ ملا عبدالقادر مدرس بیاره و غیرهم... به پایان رسانید و اجازه نامه معمول فراغت از تحصیل را دریافت کرد، و شایسته تدریس و افتاء و ارشاد دینی مسلمانان گردید در ابتدای جوانی به زراعت در ملک موروثی و شخصی سرگرم بود. در سال ۱۲۹۸ شمسی به لقب حجة الاسلام ملقب گردیده، در ۱۳۰۱ رئیس اوقاف و صنایع مستظرفه شهرستان سقز شد، و در ۱۳۰۳ قاضی شرع دادگاههای سقز گردید. در سال ۱۳۰۸ مسؤولیت ریاست فرهنگ و اوقاف را قبول نموده پس از مدتی به ریاست ادارات دارایی و دخانیات سقز منصوب و آخرین سمت او معاونت اداره حوالجات در خزانه داری کل بود. و چون سنوات خدمتی او به حد نصاب قانونی رسید با داشتن آخرین رتبه و مدارج اداری به افتخار بازنشستگی نائل شد. او در تمام مدت خدمت با وجود کثرت اشتغالات اداری در ارشاد و راهنمایی برادران مسلمان و حل مشکلات ایشان می کوشید و با داشتن کهولت سن و ضعف عمومی هیچگاه از مطالعه و تحقیق غافل نبود و احیاناً تدریس نیز می کرد و طالبان علم و ادب مخصوصاً از حضورش فیضیاب می شدند. مرحوم ضیائی به زبانهای فارسی و کردی شعر می سرود، و آثار ارزنده ای از اشعارش بجای مانده است که هنوز چاپ و منتشر نشده است در فقه نیز رسالاتی دارد، که مطالعه آنها خالی از فائده نیست. و

تخلص او در شعر عاشق بوده است بالأخره این دانشمند ادیب پس از عمری خدمت به اجتماع در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی در ۹۴ سالگی دعوت حق را لبیک گفت. جنازه اش با تجلیل شایسته از طرف عموم طبقات سقز تشییع و در آرامگاه خانوادگی در کنار مرقد پدرش دفن گردید. رحمه الله. قطعه زیر در دستگیری ضعفا خطاب به اغنیا از اوست:

ای که در نعمت و نازی نظری کن به گدا	که گدا نیز بود، همچو تو مخلوق خدا
تا توانی ز ره بخشش و انعام و کرم	دل درویش بدست آر و یتیم و فقرا
بهر آسایش خود زحمت مردم مهسند	تا شوی مورد الطاف خدا روز جزا
با دل شاد بمانی چو دلی شاد کنی	که حدیث است: تصدق بکند دفع بلا
گر تو آسایشی از زندگی خود طلبی	برحذر باش ز آه دل ریش ضعفا
عاشقا گشته مسلم بر ارباب شعور	که اجابت بنماید به هدف تیر دُعا

(نقل از روزنامه کیهان به اختصار)

### استاد حاج عبدالرحمن مهتدی (ایلخانی زاده)

مرحوم استاد حاج عبدالرحمن آقا مهتدی یکی از افراد برجسته علم و ادب و شخصیتی سرشناس بود که در بین طبقات عشایر مکرری برخاسته در مدارس علوم دینی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت، و در خدمت استادان بزرگ و مدرسان نامی چون مرحوم ملاعلی ولزی و ملاشیخ حسن شیخی و استاد ملاعصام الدین شفیعی کسب فیض کرد. و بعدها برای تکمیل تحصیلات و دریافت اطلاعات و معلومات بیشتر به تبریز سفر کرد و در آنجا اقامت گزید و با معاشرت روحانیون و فضیلتی این شهر قدیم از خرم دانش آنان خوشه چینی کرده بالأخره برای ارشاد جوانان و خدمت به علم و دین و تنویر افکار جامعه به تهران که مرکز و منبع علم و فرهنگ بوده وهست، کوچ کرد. چون علما و ادبا و استادان و دست اندرکاران دانشگاه تهران به لیاقت ذاتی و مقام علمی و ادبی و حقیقت جویی و ایمان محکم و سایر صفات بارز او پی بردند، با آغوش باز برای تدریس اصول و فقه شافعی او را به خدمت در دانشگاه دعوت و به استادیاری کرسی فقه شافعی که تصدی استادیش به دانشمند والامقام حاج سیدمحمد شیخ الاسلام بود پذیرفتند، و در قلیل مدتی مراتب فضل و ادب و شرع و ورعش بر همگان روشن و موجب احترام بیشتر او نزد ارباب دانش و فضیلت مخصوصاً حاج شیخ الاسلام اگر دیده

۱. استاد شیخ الاسلام بارها مرحوم مهتدی را از لحاظ شرع و ورع و علم و ادب چه در زمان حیات و چه بعد از

محبوبیتی فراوان بدست آورد. اما متأسفانه این شجره طیبه و این گل همیشه بهار و مفید و نافع دیری نپائید که به مرض مهلك و خانمانسوز سرطان مبتلا گردیده، پس از مدتها معالجه و تحمل درد ورنج فراوان در تابستان ۱۳۴۶ در زادگاهش بوکان دعوت حق را لبیک گفته به جوار رحمت خدای رحیم پیوست. و چون ولادت آن مرحوم به سال ۱۲۸۳ اتفاق افتاده است بنابراین هنگام مرگ ۶۳ سال از عمر او سپری شده بود.

این دانشمند علاوه بر تبحر در علوم اسلامی در زبانهای عربی و کردی و فارسی ادیبی و الامقام بودند که غالب اشعار شعرای مشهور را در حفظ داشتند. او انسانی متقی و وارع بود که در تمام حیات اجتماعیش از امر به معروف و نهی از منکر دست نکشید، و در این راه از ملامت دیگران باک نداشت و به حق مجاهد لله و فی الله بود. با وجود آنکه از طبقه مالکان و ثروتمندان و فرزند حاج بایزید آقای ایلخانی (متنفذ معروف بوکان) بودند، هیچگاه به داشتن مقام و ثروت و شهرت دل بستگی نداشت و در زندگی علم و دین را برگزید و به قدری در خدمت به آنها کوشید که نامش در سلك علما و استادان بزرگ و مشهور ثبت گردید. مغفوره به سبب ورع فراوان و نیز به خاطر علم پشت پا به مادیات زده تمام عمر خود را وقف تدریس و ارشاد برادران دینی نمود و بجای اتکاء به مقام و زخارف دنیوی به تحریر و تألیف و تدریس روی آورد. از آثار او ترجمه زندگی حضرت ابوبکر صدیق به قلم دکتر هیکل مصری است که با نثری شیوا آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است اما متأسفانه تاکنون طبع و منتشر نشده است. لازم به تذکر است که علاوه بر توفیق خدایی و هدایت ازلی و ایمان قوی یکی از علل توجه این استاد به دانش و ادب وجود پدری فاضل چون حاج بایزید آغا بود که با ایجاد و احداث مدارس دینی و استخدام مدرسان مشهور در بوکان همواره در ترویج و ترقی شریعت اسلام می کوشید و این پسر و پدر هر دو معاشر اهل فضل و ادب و دین و مشوق طلاب و روحانیون بودند. خداوند درجات ایشان را در اعلیٰ علیین بلند و بلندتر فرماید. آمین. (ترجمه و اقتباس از کتاب ژیناوه ری کرد به اختصار به ضمیمه اطلاعاتی شخصی از مترجم).

### حاج سید عبدالعزیز شیخ الاسلام

مرحوم حاج سید عبدالعزیز شیخ الاسلام کردستان که به حق دانشمندی و الامقام و ادیبی توانا بود از سلاله سادات قریه کلجی اورامان و فرزند ارشد مرحوم سید عبدالمجید ناظم

السادات بوده است که در سال ۱۲۴۰ هجری شمسی در سنندج متولد شده پس از سپری شدن دورهٔ سبوت دروس مقدماتی از قرآن و کتب و رسالات کوچک اخلاقی و دینی بیاموخت و به مدد قریحه و استعداد سرشار بزودی تحصیلات عربی را شروع کرد، و از جمله اساتید بزرگی که در محضر ایشان کسب فیض نمود مرحوم شیخ محمد فخرالعلما و مرحوم صدرالکتاب بوده اند، تا بالأخره به نهایت رسیده از طرف علمای برجستهٔ سنندج مجاز گردید و بعدها خود در شمار علمای شهر درآمد. مرحوم حاج سیدعبدالعزیز از هنر خوشنویسی بهرهٔ وافر داشت و در خط شناسی نیز استاد بود. وی طبعی روان داشت و قصائدی عربی در مدح حضرت ختمی مرتبت سروده است که اکثراً در مجالسی که به مناسبت میلاد یا معراج آن سرور برپا می‌گردد با آهنگ دف خوانده می‌شوند. او با علامه ملاعبدالله دشی مفتی کردستان معاصر و میان آنان دوستی کامل برقرار و مکاتباتی به نظم و نثر جریان داشته است [مثلاً مرحوم مفتی ضمن این دوشعر:

یاسیدی ارسلت حورائی بگم بکم تواسیها و قد لذت بکم

فقل لها احوبکف او بکم ولا تقل فوتی و تزجرها بکم<sup>۱</sup>

که به وسیلهٔ خادمه اش بگمه خانم با دو ظرف مسی به عنوان مرهونه از شیخ الاسلام تقاضای مبلغی پول به قرض می‌کند. و مرحوم شیخ الاسلام با این سه شعر:

جائت الینا منکم عیناکم مرسله لاعدمت عیناکم

انت بعینین رهینتین نفسی ایت من ان اتت عیناکم

رددت ما اتت به علیها حمالة لها و واسیناکم<sup>۲</sup>

پول خواسته شده را بدون مرهونه توسط بگمه می‌فرستند، و عین مرهونه را برمی‌گردانند که در هردو شعر صنایع بدیعی و جناسها و اشارات ادبی لطیف و دقیق وجود دارد]. شیخ الاسلام فرزندان لایق تربیت نمود که اسامی آنان به ترتیب: حاج سیدعبدالله، و سیدعبدالجמיד

۱. ترجمه: ای سرور من حوری خود را به اسم بگم فرستادم تا به مقداری نقد به او همراهی کنی و حاجت روائی نمائی و بحقیقت او به شما پناه آورده است به او بگو با دست یا آستین پول را جمع کن و او را به جمله تحقیر آمیز (گم شو) جواب مکن.

۲. ترجمه: خانم زیباچشمی که از طرف شما بسوی ما آمد و فرستاده شما بود خدا چشم شما را برای همیشه روشن نگاهدارد، دو ظرف مرهونه آورد که من از این عمل شما بیزارم و آنچه آورده بود به او مسترد داشتم و حاجت او را روا کردم. (این حاجت ۴ عدد لیره عثمانی بود که مرحوم مفتی قرض خواسته بود و شیخ الاسلام آنرا تحویل فرستاده نمود).

ناظم الشریعه، و حاج سید محمد، و سید عبید، و سید هادی، و سید محمد مهدی می باشند. سید عبدالحمید و سید عبدالله و سید هادی، یکی پس از دیگری تاکنون به رحمت خدا پیوسته اند، و البته از این زنده یادها دو نفر اول از دانشمندان به نام سنندج بودند و نفر سوم نیز از قضات برجسته و با سابقه دادگستری بود. باید دانست: حاج سید محمد پسر سوم صاحب ترجمه فردی دانشمند و ادیب و خوشنویس است که به سبب احراز کمال شایستگی بعد از وفات پدرش به مقام شیخ الاسلامی کردستان نائل شده قریب ۳۰ سال استاد دانشگاه تهران بودند و هم اکنون بازنشسته و مقیم تهرانند (شرح حال او جداگانه در صفحات بعد می آید) بالآخره مرحوم سید عبدالعزیز پس از ۷۷ سال خدمت علم و دین در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی دعوت حق را لبیک گفت. رحمه الله.

### ملا عبدالعزیز صدرالعلماء (مفتی سقز)

دانشمند عالیقدر مرحوم ملا عبدالعزیز ملقب به صدرالعلماء مفتی شهرستان سقز در سال ۱۲۵۶ شمسی از خانواده ای که محیط دیانت و تقوی و امانت و علم بودند در شهر سقز بدنیا آمد. پس از رسیدن به حد تمیز به تحصیل علاقمند شد ابتدا قرآن را ختم کرد و به موازات تعلم قرآن دروس ابتدایی دینی و اخلاقی را به فارسی و کُردی آموخت، آنگاه به ادامه تحصیل تمایل پیدا کرد و علوم عربیه را در محضر مدرسان مشهور سقز چون ملا محمد سعید جوانرودی و دیگران شروع کرده با استمداد از قریحه ذاتی و استفاده از هوش خدادادی صرف و نحو و منطق و آداب و دیگر علوم را بطور دقیق فرا گرفت. سپس به دنبال گمشده ایدآل و مورد علاقه اش یعنی معلومات عالیتر ابتدا به منطقه مهاباد و مکریان و بعداً به بیاره شریفه رفت و در حضور علامه زمان آگاه به علوم ظاهر و باطن ملای بزرگ عبدالقادر کانی کیودی مدرس نامدار بیاره ماندگار شد و پس از چند سال استفاده و استفاضه در علوم اسلامی به سرحد کمال رسید و به اخذ اجازه افتا و تدریس مفتخر گردید و از آن به بعد به زادگاه خود سقز مراجعت کرده مدتها به تدریس طلاب و ارشاد مردم پرداخت.

در سال ۱۲۹۸ شمسی برابر با ۱۳۳۸ قمری به ریاست معارف و اوقاف سقز منصوب و نیز از طرف دادگستری قاضی شرع دادگاههای سقز گردید، البته غیر از این اشتغالات کار افتاء مناطق سقز و بانه نیز برعهده او بود یعنی مفتی آن سامان نیز بود، و این کثرت کار مانع تدریس او نشده همیشه در نهایت فعالیت و نشاط بدون اظهار خستگی به طالبان علم درس می داد و شاگردانش پروانه وار در گرد شمع وجودش جمع بودند. در ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ شمسی چند دوره

متوالی از جانب مردم سقز و بانه نماینده مجلس شورای ملی بود، و چنانکه اشاره شد با شاگردان و مراجعین و دوستان خوشرو و همیشه مجلس او محفل انس و محضرش محل سرور و افادت و رضایت عامه بود. او علاوه بر عربی در ادبیات فارسی نیز اطلاعاتی وافر داشت، از اینرو شاعری به نام حسن سروش استرآبادی که با او آشنایی داشته و بیه محضرش شاد بوده است در دو شعر زیر مفتی را چنین ستوده است:

مفتی خردمند نکو سیرت راد فتویٰ به نکوئی من مسکین داد  
تاداد سروش مژده ازدل گفتم «یارب تو بنای دین به او کن آباد»

که حروف اول مصرعهای چهارگانه این رباعی مجموعاً کلمه مفتی می شود که همان ممدوح و منظور شاعر است. و این نوع شعر را در اصطلاح بدیع موشح می گویند. این دانشمند ارجمند پس از عمری خدمت به دین و دانش و اجتماع بالاخره در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی به حکم ازلی خدای لم یزل بر اثر سکت قلبی جان به جهان آفرین تسلیم نمود جنازه او با تجلیل شایسته به وسیله اکراد مقیم مرکز تا قبرستان آب انبار قاسم آباد تهران تشییع و به خاک سپرده شد. (افتباس از یادداشت ارسالی دوست دانشمند آقای رسول شیرازی به تفصیل)

### ملا عبدالعظیم مجتهد

دانشمند شهیر و علامه نحریر ملا عبدالعظیم المجتهد، یکی از مشاهیر علم و از اجله فقها و مدرسین اهل سنت و جماعت کردستان بوده است. مبادی تحصیلات خود را در محضر پدرش مرحوم ملا عبدالعظیم گذرانیده سپس به حوزه علمیه علامه شهیر سید عبدالله چوری، در آبادی چور میوان رفت و با طلبی صادق از بحر زخار علم او استفاده کرد.

چندی بعد به دعوت مولانا حاج ملا احمد نودشی که خود او از مستعدان مرحوم ملاحمره جد مجتهد بود، به مدرسه ایشان رفت و تا پایان تحصیلات عالی ملازم جلسات درس و بحث این استاد عالیقدر بود، سپس با اخذ اجازه از دست مبارک او بر حسب اصرار استاد در همان مدرسه (مدرسه مسجد معتمد مشهور به مسجد مولانا در سنندج) به تدریس مشغول شد. و پس از رحلت مولانا حاج ملا احمد نودشی طبق دعوتی که از طرف حضرت شیخ عمر ضیاء الدین ابن سراج الدین عثمانی طویلی (قدس سرهما) از او به عمل آمد به بیاره شریفه واقع در استان سلیمانیه عراق رهسپار شد، و از طرف شیخ به مدرس ثانی ملقب گردیده مدت ۷ سال به اتفاق مدرس اول حضرت ملا عبدالقادر به اداره حوزه وسیع علمیه بیاره مشغول بود، و از جانب ایشان نیز مجاز شد (اجازه اولیه او را برای تیمن و تبرک تایید نمودند). و نیز از طرف حضرت مرشد



زمان شیخ ضیاء الدین (قدس سره) به دریافت اجازه خلافت در ارشاد مسلمانان طبق آداب طریقه علیه نقشیه موفق شد بعد از آن برای خدمت به اسلام و اسلامیان به سنندج مراجعت نموده تا آخر عمر پربرکت خود به تدریس و تألیف و وعظ و ارشاد پرداخت. و صدها نفر از علماء به نام کردستان از زمره تلامذ آن مرحوم می باشند (منظور علمایی است که فعلاً خود مدرس و در حال حیات در شهرها یا دهات و نقاط مختلفه کردستان می باشند).

درجات علمی آن مرحوم در مقام اجتهاد بوده است زیرا او در عنفوان شباب در انواع علوم تبحر یافت، و بعد از گذشت زمانی که در مطالعه و تحقیق و تدریس استمرار داشت به برکت توجه معنوی مرشد بزرگوارش در اکثر علوم معقول و منقول بطوری آگاه و مسلط گردید که گاهی می فرمود: به مفاد الفضل للمتقدم از حضرت امام شافعی (رض) تقلید و پیروی می کنم چونکه او جزو علمای متقدم است و به زمان سعادت دوره حیات حضرت رسول (ص) نزدیکتر بوده است.<sup>۱</sup>

حضرت مجتهد دارای تألیفات و تصنیفات و حواشی و تعلیقات زیادی بوده است که کتابهای هدی الطالبین فی اصول الدین محاکمات بین اهل سنت و خوارج. حواشی مدونه بر کتاب جمع الجوامع از اصول فقه، و حواشی دقیقه بر تهذیب الکلام. و حواشی بر شمسیه در منطق، و حواشی بر فرائض تحفه شیخ ابن حجر، و حواشی بر باب طلاق تحفه ابن حجر، و حواشی بر تشریح الافلاک، و ربع مجیب از آن جمله اند.

همچنین مسائل و رسالات متعددی در اثبات وجود واجب، و جبر و اختیار، و نیاز بشر به ارسال پیغمبران، و احتیاج به اجتهاد مجتهدین، و فتاوی در چهار ربع شرع، و شرح فارسی بر قصیده خمیره ابن الفارض و اشعار نغز فرزدق و متنبی و ابونواس و غیره... ورد عقاید فرقه وهابیه، و تفسیر قسمتهایی از قرآن، از جمله تألیفات و تحقیقات و تحریرات آن علامه است. و آنچه فراوان مایه تأسف است این است که هیچکدام از آنها تاکنون چاپ و منتشر نشده است. مجتهد رحمه الله پس از سالها ارشاد و تدریس و تحقیق و ذکر و فکر و تسبیح و تهلیل و حضور در حلقات ختم و انجام فرائض و نوافل با تمام خضوع و خشوع، سرانجام صبح روز جمعه ۲۲ رمضان المبارک سال ۱۳۶۸ قمری برابر با ۲۷ تیرماه ۱۳۲۷ شمسی در شهر سنندج دعوت حق را لبیک گفته دارفانی را ترك نمود و به سرای باقی شتافت. و اهالی کردستان را از

۱. یعنی مرحوم مجتهد خود را در مقام اجتهاد می دید اما از لحاظ ادب و تواضع و پیروی اسلاف خود را تابع و پیرو شافعی می دانست.

فیض وجود خود محروم فرمود.

شعرا و ادبای سنندج در این فقدان اسفناک مرثیه‌هایی بلیغ و مؤثر سرودند که مهمترین آنها قصیده شیوای مرحوم میرزا محمد جوهری (سعید دیوان) است در ۲۸ بیت که به مطلع: بشنوید ای دوستان این داستان زین دلفگار تا که باشد یادگاری- از من اندر روزگار شروع گردیده و به شعر:

هست با تاریخ شمسی ارتحال مجتهد «مجتهد بوده امام شافعی‌ها دین مدار» خاتمه یافته است که مصرع اخیر شامل ماده تاریخ سال شمسی فوت او به حساب ابجد می‌باشد: ۱۳۲۷ مرحوم مجتهد با همه اشتغالات تدریس و تحقیق و مطالعه و ارشاد و وعظه و عبادات و ادعیه در تمام مدت عمرش از هنگام ورود به سنندج بعد از فراغت از تحصیل به سلوک و مراقبت و اوراد و اذکار و ختم و تهلیل مطابق آداب طریقه نقشبیه، کوتاهی نکرد و به قدری به مرشد بزرگوارش حضرت شیخ عمر ضیاء الدین ارادت و عقیدت داشت که هیچگاه پشت به بیاره ننشسته است<sup>۱</sup>. و به عبارت کوتاه تر او علاوه بر اینکه عالمی عامل و دانشمندی فاضل بود صوفی وارع و زاهدی کامل به تمام معنی نیز بوده است.

توضیح: جناب ملا عبدالکریم مدرس مؤلف اصل عربی کتاب علمائنا در ردیف حرف ع ضمن شرح مختصری از مرحوم مجتهد نام برده است، و آنطور که باید و شاید بواسطه عدم دسترس به شرح حال کافی و وافی، نامی از آثار و اجداد و مناقب و مناصب او نبرده است. لذا این کمترین (مترجم) لازم دیدم ضمن شرح احوال علما و مشاهیر قرون اخیر سنندج شرح نسبتاً جامعی از احوال آن راحل عظیم القدر را برای اطلاع مسلمانان بنویسم که با تشکر از مساعی نعم الخلف او جناب ملاذالانام ملامحمد صدیق مجتهدی (صدرالاسلام) به این وجیزه دست یافتم. مرحوم مجتهد بعدالفوت تنها پسری به نام ملامحمد صدیق از خود بجای گذاشت که او نیز عالمی نامدار و فاضلی عالیمقدار و درحقیقت نعم الخلف از نعم السلف می‌باشد. او نیز مانند پدرش مدتها در خدمت علم و دین و چندین سال امام و مدرس مسجد والی (دارالامان) سنندج، و قریب ۲۰ سال نیز رئیس مدرسه علوم دینی این شهرستان بوده‌اند که بحمدالله هم‌اکنون نیز در حال حیات و مرجع و ملجاء اهل سنت و جماعت و مورد احترام مردم کردستان هستند، و به حقیقت فردی مصلح و خوش نیت و متواضع و نیک محضر و معتقد است که

۱. یعنی از غایت ایمان و عقیدت خالصانه به مرشد همیشه حتی در حال استراحت و خواب نیز سعی کرده است روبرو بیاره که مسکن و مسند ارشاد او بوده است، باشد.

حضورش محفل طالبان شریعت و طریقت می باشد. او نیز دارای چند پسر و یک دختر است که حاج ملاحسام الدین مجتهدی ارشد فرزندان فعلی او عالمی شایسته و فقیهی نبیه و فاضل و سخنوری توانا و بایسته است و در مسائل شرعیّه مشکل گشای مسلمانان می باشند. حفظهما الله عن الافات. (از یادداشتهای شخصی با کمک جناب صدرالاسلام مجتهدی).

### شیخ عبدالغفور کاشتری

شیخ عبدالغفور کاشتری مشهور به شیخ الشیوخ و متخلص به مذهب فرزند عالم بزرگوار شیخ معین الدین مردوخی از مشایخ کرام و قطب مسلم زمان خود بوده است که در قریه کاشتر از قراء بیلواری کردستان در اواخر قرن دوازدهم هجری متولد شده پس از کسب علوم متداول زمان مدتی به تدریس پرداخت، بعد از آن به اشاره غیبی و جذبۀ روحی مجذوب خدمت شیخ المشایخ قطب الاقطاب حضرت مولانا خالد (ذی الجناحین) شده پس از مدت زمانی استفاده و استفاضه روحی و سلوک و طی مقامات عالیّه معنوی بر اثر توجهات و تربیت دلسوزانه پیرروشن ضمیر قلبش به نور معرفت الله روشن و به اخذ اجازه خلافت از مرشد کامل خود نائل گردید. اما وی که اصولاً گوشه گیر و اهل خلوت و ریاضت و تجرد از مردم بود بدون اینکه طالب اسم و رسم باشد یا جنبه مشیخت را قبول کند، به ارشاد مردم پرداخت، و مسلمانان پروانه وار در اطراف شمع وجودش گرد آمدند، و به محضر او روی آوردند، و از برکات معنوی و نصایح و ارشادات او بهره می گرفتند. شیخ الشیوخ علاوه بر مقام علمی و عرفانی دارای طبعی بسیار لطیف و روان بود، و با اشعاری شیوا به فارسی و عربی طبع آزمایی می نمود. متأسفانه به اشعار عربی او دست نیافتیم. اما غزل عرفانی زیر نمونه شعر فارسی اوست.

هم آغوش شب هجران نشستم تاچه پیش آید	دودست از لذت گیتی بشستم تاچه پیش آید
در آرزو و طمع برخویش بستم تاچه پیش آید	ندیدم چون بکام خویش روی خوش از این ایام
زقید غصه ایام رستم تاچه پیش آید	کنون از بود و نابود زمانه چشم پوشیدم
کزین پس با می جاوید مستم تاچه پیش آید	به من از ساغر عشرت دگر ساقی مده باده
دگر جام جهاننداری شکستم تاچه پیش آید	به راه دوست آخر خاکساری پیشه بنمودم
به هر نوعم که پندارند هستم تاچه پیش آید	مرا مذهب اگر شیدا و مست و واله می خوانند

بالآخره این فاضل نامدار و عارف عالیمقدار به سال ۱۲۷۰ قمری هجری دارفانی را وداع گفته بسرای باقی شتافت، و در مسقط الرأس خود یعنی قریه کاشتر به خاکش سپردند. مزار او اکنون مطاف مسلمانان و صاحبدلان دور و نزدیک است. رحمه الله و طاب ثراه. (از

یادداشت‌های شخصی اقتباس از مجله علم و زندگی).

### ملا عبدالکریم مدرس گرجی

یکی دیگر از دانشمندان به نام سنندج مرحوم ملا عبدالکریم مدرس گرجی بوده است که در حدود ۱۳۰ سال قبل در زمانی که شهر ما دارالعلم بود و همه مساجد آن دارای طلاب اذکیا و مدرسین نامدار بودند، نه فقط طلاب بلکه غالب مدرسان او را استادی شایسته و فاضلی بایسته و خطاطی ماهر و وارعی آراسته به صلاح باطن و ظاهر می‌دانستند. این عالم ربانی ابتدا در مسجد طوبی خانم واقع در کوی جنت (قطارچیان) سنندج مدرس و پیشنماز بود، بعد مرحوم جنت مکان قطب العارفین حاج شیخ محمدباقر غیائی که بی تردید دارای معنویت و کرامت بود و علما را دوست می‌داشت، با التماس او را به مسجدی که خود تازه بنا کرده بود و اکنون به خانقاه حاج شیخ محمدباقر معروف است برد، لذا مدتی کوتاه نیز در آنجا امام و مدرس بود. اما مسجد ملاجلال واقع در پشت دخانیات فعلی در آن روزگار مخروب و در وسط شهر وضع ناهنجاری داشت اهل محل و بیشتر بازاریان و کسبه خیراندیش و باایمان به مرحومه مخدره فاطمه خانم معتمد وزیری که به راستی خانمی خیره و بسیار معتقد و محسنه بود متوسل می‌شوند تا آنجا را تعمیر کند. آن مرحومه چون مراتب دیانت و امانت و علم و تقوای مرحوم ملا عبدالکریم را شنیده بود، تعمیر مسجد مزبور را موکول بدان می‌کند: که ملا عبدالکریم از مسجد غیائی برای تدریس و امامت بدانجا نقل مکان کند. مرحومه فاطمه خانم استدلال می‌نمود که مسجد غیائی عالم و وارعی چون بانیش حاج شیخ محمدباقر دارد، و باوجود او هیچگاه آموزش تعطیل نمی‌شود، اما مسجد ملاجلال که بصورت خرابه و متروکه شده بود، پس از تعمیر محتاج بوجود مبارکی چون صاحب ترجمه است، تا از هر حیث رونق پیدا کند و مردم بدانجا روی آور شوند. به هر صورت ملا عبدالکریم پس از جلب رضایت حضرت شیخ غیائی به مسجد ملاجلال رفت، و پس از نوسازی و خاتمه تعمیر شروع به تدریس و امامت و افاضه و ارشاد فرمود، و تا پایان عمر پرثمرش که در حدود ۸۰ سال بود در آن مسجد به وظایف دینی و درسی اشتغال داشت. و پس از او فرزند برومندش حاج ملا محمد مدرس گرجی (شرح حال او در صفحات بعد خواهد آمد) به جای پدر در آنجا به امامت و تدریس نشست، و پس از درگذشت او نیز فرزند حاج ملا محمد به نام ملاحسین مدرس گرجی عهده‌دار وظایف پدر و جدش گردید، و مسجد را به کمک مردم خیر شهر سنندج بکلی تجدید بنا و تعمیر اساسی نمود، جزاه الله خیراً. دانشمند مورد بحث دارای خطی زیبا بوده کتابها و رسالات و حواشی زیادی با خط

خود نوشته است که مهمتر از همه نسخه قرآن مجید است که آن را بسیار زیبا و شیوا ترقیم فرموده و اکنون نیز در کتابخانه ملامحمدحسین (نوه اش) باقی و موجود است. صاحب ترجمه از همان آغاز جوانی به زهد و ورع مشهور بوده است. چنانکه فرزند ارشد او حاج ملامحمد نقل می کند: «وقتی برای تحصیل نخستین بار به بیاره شریفه رفتم تا به طلاب آنجا ببینم، و برای بار اول به حضور مبارک مرحوم استاد بزرگ ملاعبدالقادر مدرس بیاره رسیدم و سلام عرض کردم، او پس از جواب سلام فرمود: از کجا آمده ای؟ گفتم از سنندج. فرمود: از خاندان علما هستی؟ گفتم: بلی پسر ملاعبدالکریم مدرس گرچیم. فرمود: امیدوارم همچون پدرت، عالم و وارع باشی. به راستی پدری صالح و عالم و زاهد داری. یاد دارم که در دوران طلبگی باهم بودیم، من مستعد بالاتر از دوره ابتدایی و متوسطه و نزدیک به اتمام بودم. و او مبتدی (دوره مقدماتی و ابتدای تحصیل) بود، و به همین لحاظ من کاملاً از اخلاق و رفتار پدرت باخیر بوده و هستم و من شاهدی که کمتر کسی توانسته است به اندازه او چشم خود را از گناه و نظر حفظ کند. او در این مورد به حدی دقت می کرد و اصرار می ورزید که همیشه نگاهش به پائین بود و به بالا یا راست و چپ نمی نگریست، مبادا دچار نظر حرامی بشود. اتفاقاً روزی سقف را نگاه کرده با تعجب گفت: سبحان الله چقدر سقف این حجره پائین است (ارتفاعش کم است)؛ یعنی با اینکه مدتها در آن حجره ساکن بودیم هنوز از کمی ارتفاع حجره خبر نداشت؛ زیرا تا آن زمان بطرف بالا نگاه نکرده و سقف را ندیده بوده است». مرحوم ملاعبدالکریم پس از خود سه پسر فاضل به اسامی: ملامحمد، و ملاعبدالله، و ملااحمد بجای گذاشت که شرح احوال هر سه در این تئمه آمده است. تاریخ تولد و فوت او بطور دقیق معلوم نیست و موقع فوت در حدود ۸۰ سال از عمر او گذشته بود. (از یادداشتهای جناب ملاحسین مدرس گرجی با تلخیص و اختصار).

### حاج ملاعبدالکریم شکبیا

دانشمند همام و خطاط عالیمقام و زاهد وارع مرحوم حاج ملاعبدالکریم پسر مرحوم ملاعبدالعزیز امام جمعه و خطیب اورامان تخت یا شهر اورامان بوده است. از تولد و تحصیلات و اساتید او اطلاعی صحیح در دست نیست، اما چون بر اثر علم و شهرت در عفاف و صلاح و هنر غلامشاه خان والی حاکم اردلانی سنندج او را به شهر دعوت نمود مشارالیه این دعوت را پذیرفت و در سنندج اقامت گزیده، در اندک زمانی آوازه فضل و هنرش در شهر پیچید، و خانواده معتمد وزیری که از خانواده های اشراف کردستان بودند، او را به تدریس خصوصی فرزندان خود دعوت نمودند، و مرحوم میرزا عبدالغفار معتمد و برادرش مرحوم میرزا محمدعلی

مفاخر الملك مشهور به میر پنج شخصاً نزد او به آموختن علم و فقه مشغول شدند. چندی بعد به تقاضای میرزا محمد تقی خان معتمد در مسجد فاروقیه که به سعی و اهتمام او تأسیس شده بود امام و مدرس گردید. و تا آخر عمر در این محل به شغل مقدس تدریس و افاده به طلاب پرداخت آن مرحوم علاوه بر تعلیم و تدریس در نوشتن خط نستعلیق فارسی و عربی بسیار ماهر و استاد بود بطوری که غالب اوقات فراغت خود را با دقت و حوصله تمام به تحریر کتب دینی و علمی بویژه چند نسخه کلام الله مصروف می داشت که اکنون نیز در کتابخانه خصوصی بعضی از نواده های او در سنندج آثاری از خط شیوای او یافت می شود که به عنوان بهترین یادگار و موجب یاد خیر او برای بینندگان آنها می باشند. مشهور است که ۲۴ بار کتاب *لُبُّ الْأُصُول* را به خط زیبای خود استنساخ کرده است، و احیاناً قبالة املاك و اسناد معاملات مهم را نیز به طرز جالبی مرقوم می فرمود. این دانشمند شخصی بسیار خیر، عالمی با ایمان و هنرمندی متواضع و خوش اخلاق و مدرسی عقیف و امامی متقی و مورد اعتماد و اعتقاد عموم بودند. در پایان عمر به مسافرت حجاز رفت، و پس از انجام مناسک حج و عمره و آستانبوسی روضه منوره حضرت ختمی مرتبت (ص) به سنندج بازگشت و به شغل شریف خود (تدریس و امامت) ادامه داد. و بالأخره در سن حدود ۷۵ سال در جنگ بین الملل اول هنگامی که سر بازار روسیه تزاری آذربایجان و کردستان را اشغال کرده بودند، پس از مدتها خدمت به علم و دین و ارشاد مسلمین دعوت حق را لبیک گفت. صاحب ترجمه حین فوت سه فرزند لایق به اسامی علی و حسن و حسین بجا گذاشت، که فرزند ارشد او ملا علی شکیبا یکی از مدرسین و دانشمندان دینی سنندج بود و در همان مسجد فاروقیه بجای پدرش امام و مدرس گردید، و تا آخر عمرش در کمال نیکنامی و عزت نفس و تقوی و امانت تدریس کرد و طلاب فراوانی را اجازه داد. و در حدود ۲۵ سال قبل در ۹۰ سالگی جهان فانی را بدرود گفت. طاب ثراهما - ملاحسن نیز همچون پدر و برادرش دارای عزت نفس و صلاحیت و تقوی بود که زودتر از دو برادرش پیک اجل او را در ربود، او ابتدا به شغل معلمی اشتغال داشت، اما ۲۰ سالی قبل از مرگش از شغل خود مستعفی شده کار آزاد را بر کارمندی دولت ترجیح داد و کتابفروشی کوچکی دایر کرد که غالباً کتب مذهبی و قدیمی را معامله می نمود، و تا آخرین نفس سر بلند و آزاد و محترم زیست. خداوندش رحمت کند.

پسر کوچکتر حاج ملا عبدالکریم ملاحسین پس از تکمیل تحصیلات در وزارت آموزش و پرورش استخدام و پس از طی مدارج بر اثر لیاقت بعدها یکی از صاحب منصبان عالی رتبه این وزارتخانه گردید، و مدتها در تهران و کردستان و سایر استانها در سمت ریاست و مدیریت کل خدمت کرد، و ساختمان مدرسه شهید قصری (شاهپور سابق) که یکی از قدیمترین بناهای

فرهنگی و وسیعترین دبیرستانها از لحاظ مساحت زیر بنا و وسعت میدان ورزشی و غیره در سنندج است از آثار زمان تصدی اوست. که بالأخره او نیز در حدود ۱۳۵۷ در تهران درگذشت. روحش شاد باد. (اقتباس از یادداشت‌های مختصر جناب ملا محمد صدیق صدرالاسلام مجتهدی به تفصیل).

### ملا عبدالله پیره باب

این دانشمند در علوم ریاضی و هیأت گفتارها و نوشتارها و نظرات زیادی دارد. او اصلاً از اهالی قریه دیبوکر مهاباد بوده است که بعد از اتمام تحصیلات و اخذ اجازه از علامه قزلبچی در هریک از دو قریه وه ته میش، واگریقاش مدتی مدرس بودند، و در سن پیری به شهر مهاباد رفت و متوطن شد و در مدرسه مسجد حاجی عباس آقا به تدریس مشغول گردید. و به سال ۱۳۰۹ شمسی در همان شهر به لقاء الله پیوست، و جهان فانی را وداع گفت. پیره باب در اغلب مسائل مشکل و غامض علوم ریاضی قدیم جبر و مقابله و هندسه و هیأت و نجوم تعلیقات و حواشی مفیده و قابل فهم نوشته است. و بطور کلی اگر در مورد جزئیات زندگی این عالم بزرگوار به تحقیق پردازیم، درمی یابیم که نه تنها در ریاضی بلکه در حکمت و کلام و فلسفه و علوم عقلی در ردیف حکمای بزرگ محسوب می شود. اما مع التأسف آنهمه تحقیق و ریزه کاریها و نتیجه مطالعات سالها یکباره در معرض فراموشی قرار گرفت. و بواسطه پراکندگی و عدم تألیف و انتشار نشناخته و ندانسته ماندند. و در حقیقت ملت کرد در این قسمت و نظائر آن کوتاهی و غفلت کرده اند. امید است در آینده بخود آیند و آثار پراکنده او و سائر دانشمندان که در زمان خودشان دسترسی به چاپ و تکثیر نداشته و نتوانسته اند، طبع و منتشر کنند، تا مورد استفاده عموم قرار گیرد، و شخصیت والای این دانشمندان بر همگان هویدا و معلوم گردد. خداوند همه را در امور خیریه توفیق عنایت فرماید. (از کتاب ژیناوری زانایانی کرد. تألیف آقای محمد صالح ابراهیمی محمدی به اختصار).

### حاج ملا عبدالله مدرس گرچی

شادروان جنت مکان مرحوم حاج ملا عبدالله مدرس گرچی فرزند مرحوم علامه ملا عبدالکریم مدرس گرچی که ترجمه احوال او در صفحات قبل گذشت، در روز چهارشنبه هشتم ذیقعدة الحرام ۱۳۱۳ هجری قمری در خانواده علم و ادب و زهد و ورع قدم به عرصه وجود نهاد. پدران همه اهل زهد و تقوی و امانت و دیانت بوده اند. تحصیلات مقدماتی را نزد برادر مکریشان حاج ملا محمد که شرح احوال او بعداً می آید، شروع و بعدها در محضر

بحرالعلوم مرحوم ملاعبدالعظیم مجتهد و چندتن دیگر از علمای شهیر کردستان به پایان رسانیده به دریافت اجازه موفق گشت، که این اجازات و مدارک او بعدها به تصویب و تأیید وزارت معارف و اوقاف نیز رسیده است. آن مرحوم تا نزدیکیهای مرگ مرتباً به تدریس و تحشیه و تألیف و مطالعه و یادداشت و نکات دقیق علمی و ادبی و امامت و ارشاد مردم سنندج در مسجد ملاویسی مشغول بود. در تصوف و عرفان نیز مقامی شایسته و عالی داشت و به مرشد بزرگ حضرت شیخ علاءالدین ابن ضیاءالدین (قدس سرهما)، که رئیس طریقه نقشبیه بودند ارادت می‌ورزید. آن مرحوم در تمام رشته‌های علمی و ادبی و دینی از صرف و نحو و منطق و کلام و تفسیر و حدیث و غیره وارد بود و آنها را تدریس می‌فرمود. چنانکه اشاره شد غالباً بعد از عبادت و تدریس اوقات خود را به نوشتن کتب و رسالات و حواشی و تعلیقات بر کتب فقهی و غیره می‌گذرانید، و خطی بسیار زیبا و دلپسند داشت. اما مع الأسف غالب این رسالات ناقص مانده است و آنانکه تکمیل شده‌اند نیز چاپ و منتشر نگردیده است. چنانکه گفتیم در حسن خط سهمی بسرا داشت و کتابهایی که کمیاب بودند یا به سبب گرانی قیمت توان خرید آنها را نداشته است، خود بدقت و حوصله استنساخ می‌فرمود. اینک برای اطلاع خوانندگان فهرست آثار و تألیفات او را ذیلاً می‌نگارد:

۱- رساله‌ای در ابطال جواز الصلاة فی الحضر بلاوجود عذر والمطر که به زبان عربی تألیف فرموده است.

۲- رساله‌ای در منطق به فارسی با تقریظ عالم عامل مرحوم حاج ملاخالد مفتی زاده و مرحوم علامه حاج ملاعبدالمجید اصولی.

۳- رساله‌ای در پیام به برادران دینی و خطاب به عموم مسلمانان جهان که آن نیز به زبان فارسی تحریر فرموده است. و به تقریظ مرحوم حاج سیدعبدالعزیز شیخ الاسلام کردستان و مرحوم علامه ادیب شیخ حبیب‌الله کاشتری رحمهما الله رسیده است.

باید دانست این عالم مجاهد رسالات متعدد دیگری نیز در موضوعات مختلف دینی را شروع به تألیف و تحریر کرده بود که متأسفانه ناقص مانده‌اند و موفق به اتمام آنها نشده است. سرانجام این دانشمند و الامقام در تاریخ روز پنجشنبه چهارم بهمن ۱۳۶۳ شمسی برابر با ۱۴۰۴ قمری در ۹۲ سالگی دعوت حق را لبیک گفته به سرای باقی شتافت. علیه الرحمة والرضوان.

مرحوم حاج ملاعبدالله مدرس گرجی (صاحب ترجمه) بعدالفوت فرزندی لایق و دانشمند و ادیب و موقر به نام (ملاسیف‌الله مدرس گرجی) بجای گذاشت که در حقیقت مصداق



کامل نعم الخلف از نعم السلف می باشد که مشارالیه یکی از دبیران مبرز و بایسته و نیکنام آموزش و پرورش سنندج است، و در ادبیات فارسی و عربی بویژه قواعد دستوری زبان فارسی ید طولائی دارد. و ترجمه مفصل بالا از یادداشتهای مجمل اوست که به نویسنده این سطور تسلیم نمودند.

### ملاعبدالله داغستانی

یکی از طلاب اذکیاء و مستعدان لایق علامه قزلجی، ملاعبدالله داغستانی است که به جوانشیر مشهور بوده است، او از داغستان ناحیه قفقاز جهت کسب فیض و فراگرفتن علوم اسلامی به مدرسه تورجان (از توابع مهاباد) و محضر علامه فهامه ملاعلی قزلجی شتافته است. این دانشمند اغلب کتب علمی را با خط خود نوشته، برای تسهیل فهم حاشیه‌ای پرارزش و مفید را بر مطالب مشکله آنها مرقوم داشته است. او در حقیقت ذی الجناحین یعنی به علوم ظاهری و باطنی آگاه بود. زیرا علوم ظاهر و معتاد را نزد استاد قزلجی و علم باطن (عرفان و تصوف) را به روش طریقه نقشیه از پیر روشن ضمیر حضرت سراج الدین (قدس سره) فرا گرفت. می گویند او نصف سال را در اورامان تخت زیر توجه مرشد به سلوک در طریقت می گذرانید، و نصف دیگر را در تورجان نزد علامه استادش به استفاده و استفاضه علمی می پرداخت، که بالأخره در وسط راه بین اورامان و تورجان اجل او فرارسید و فی الواقع شهید علم و عرفان شد. علامه جوانشیر از دانشمندان بزرگ زمان خویش بود، و به چهار زبان کردی، فارسی، عربی و روسی آشنا بود، چنانکه رساله‌ای در علم هیئت را از زبان روسی به عربی برگردانید، و آن را برای اظهار نظر به حضور استادش قزلجی فرستاد، که استاد در ذیل آن چنین نوشت: «چون به پایه و اساس این علم وارد نیستم لذا از نظردادن در کیفیت ترجمه شما معذورم». که همین عبارت و اقرار به حق مقام جلیل استاد عالیقدر قزلجی و از طرفی وسعت اطلاعات یکی از دهها شاگرد او را نزد محققین منصف ثابت، و نام ایشان را هزار چندان بلندتر و بالاتر می سازد. سال فوت و تولد این دانشمند دقیقاً معلوم نیست. تغمده الله برحمته. (از کتاب زیناوری زانایانی کرد نوشته ملامحمد صالح ابراهیمی).

### ملاعبدالله باشماق مشهور به نارنجی

عالم ربانی و متوکل بر خدای رزاق مرحوم ملاعبدالله باشماق (مفاخری) که به علت سرخی رنگ صورتش عمرافندی اربیلی استاد اجازه دهنده او را عبه سور می نامید و بعدها ،

ملا عبدالله سوره یا نارنجی مشهور گردید، تقریباً در اواسط قرن سیزدهم قمری در قریهٔ باشماق از توابع نیلاق کردستان تولد یافته بعد از تمیز خداوند چراغ توفیق فراراه او نهاده به فکر درس خواندن افتاد و طبق معمول زمان قرآن و رسالات کوچک عقیدتی و اخلاقی را در زادگاهش تمام کرده خواندن و نوشتن را آموخت. آنگاه در پی حصول مطلوبش مسافرتها کرده و از هر خرمنی خوشه‌ای چید تا اینکه به همراه همدرس و همدوره‌اش ملا عبدالله دشی به عراق رفت و در اربیل به حضور علامه عمر افندی اربیلی مدرس نامدار آن زمان رسیدند، و هر دو در نهایت علاقه و با استعداد فراوان علوم عقلیه و نقلیه را در محضر آن استاد به پایان رسانیده از دست او اجازه گرفتند. قبل از دریافت اجازه (چنانکه در ترجمه احوال ملا عبدالله دشی در اصل کتاب علمائنا گذشت) آن دو به نیت ترك تحصیل و پرداختن به امور دنیوی و ازدواج و کسب و کار و نیز تمسک به طریقهٔ نقشیه به قریه طویلی نزد مرشد وقت مرحوم شیخ بهاء الدین بن سراج الدین رفتند، اما پس از عرض مقصود حضرت مرشد ایشان را به ادامهٔ تحصیل تشویق کرد و هر یک را به حصول مراد و مطلب خود در آینده بشارت داد و تمسک و داخل شدن ایشان را به طریقت، مشروط و موکول به اتمام تحصیل و مجاز شدن آنان قرار داد. پس در امتثال امر مرشد با عقیدتی خالص و ارادتی تمام به امید آیندهٔ درخشان دوباره به اربیل بازگشتند، و با کوششی خستگی ناپذیر تحصیلات خود را دنبال کردند تا به مراحل نهایی رسیدند، و هر دو به افتخار دریافت اجازه نائل شدند. ملا عبدالله سوره مورد بحث ما پس از شرفیابی مجدد به حضور شیخ بهاء الدین و تمسک و توسل به طریقهٔ نقشیه به زادگاه خویش (باشماق) مراجعت کرده با جدیتی بی نظیر به تدریس و ارشاد دینی مسلمانان پرداخت. و در موقعیتی بسیار سخت و با مردمی بکلی جاهل و بی خبر از دین و مسائل اسلامی آنقدر کوشید که در محل مزبور و دهات اطراف تاکنون نیز جمعه و جماعت و سایر آداب دینی برقرار است، و آنچنان به تعلیم جوانان پرداخت که فقط از طایفهٔ او بیش از ۱۰ نفر از علمای مشهور پیدا شدند، و به راهنمایی مردم و روشن کردن افکار خلق الله به امور معاش و معاد و طرز نشست و برخاست و تربیت صحیح ایشان مشغول شدند. و خلاصه شمارهٔ مستعدان که در حضور او کسب فیض کردند و مجاز شدند بسیار بوده است. آن مرحوم به قدری در عبادت و زهد و تقوی اصرار و دقت می فرمود، که در مسافرتهايش نان خشك همراه می برد و از آن سدجوع می کرد تا مزاحم دیگران نباشد. بارها معتقدان و ارادتمندان از وجه صدقه و زکات چیزی به حضور او می آوردند، او می فرمود: آیا در محل خودت مستحق سراغ داری؟ و اگر جواب مثبت بود، فوراً امر می کرد که این نقد یا جنس را ببر و به او بده. و شخص مرید در اجرای فرمان وجه صدقه را به روستای خود باز می برد و به مستحقین می داد.

زهد و دیانت و امانت و عفت او اثراتی عجیب در اهالی منطقه بجا گذاشت، و فی الواقع نفس گرم و مسیحانیش دل‌های مرده را زنده کرد، و در حقیقت مانند قرص خورشید بر مردم نورافشانی می‌کرد، و تخم امید به رحمت حق را در زمین قلوب امیدواران می‌پاشید، و با توجه و مراقبت دائم به وسیله مواعظ بلیغه آبیاری می‌فرمود.

یکی از شاگردانش به نام مرحوم ملاعزیز که پسر عمش نیز بود به برکت مجاورت او شخصی عابد و زاهد و صالح گردید بطوری که هرگاه وقت نماز می‌رسید رنگ صورتش زرد می‌شد و بدنش می‌لرزید، و از اول تا آخر نماز اشک از چشمانش سرازیر بود، و این خضوع و خشوع و رقت قلب او را همه حضار می‌دیدند. همین ملاعزیز در مورد فوت استادش (ملا عبدالله سوره) می‌گوید: «روز جمعه آخرین روز حیاتش در مزرعه ذرت خودش به من گفت: شاید من نتوانم به آبادی برگردم، تو برو و به نیابت من نماز جمعه را برای اهالی بگزار. ملاعزیز اطاعت کرد و به داخل قریه باشماق رفت، و خود صاحب ترجمه در مزرعه باقی ماند. پس از آبیاری مزرعه هنگامی که نماز ظهر را بجای آورد، و در سجده اول جان به جهان آفرین تسلیم کرد. و این خبر متواتر و بیان واقع است. و البته برای چنین ذات مبارکی که سراسر عمر خود را در عبادت و عرفان و ترس از خالق عباد صرف کرده بوده است، چنین حسن خاتمتی بعید نیست! *يَا ذَاكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ*. سال تولد و وفات او دقیقاً معلوم نیست، اما چون با مرحوم ملا عبدالله دشی مفتی، همدوره و همدرس بود معلوم می‌شود که او نیز از موالید قرن سیزدهم هجری قمری بوده و قریب ۸۰ سال در خدمت علم و دین بود. او در حدود سی سال قبل دعوت حق را لبیک گفته است رحمه الله و طاب ثراه. (ترجمه مفصل از شرح مجملی است که دوست فاضلم ملا مسعود قادر مرزی به اینجانب مرحمت کردند).

### ملا عبدالله محمدی (امام جمعه سقز)

جناب ملا صالح ابراهیمی محمدی (شه پول) مؤلف کتاب زیناوه‌ری زانایانی کردی جهان اسلامی می‌نویسد: در سال ۱۳۲۴ شمسی در قریه گردی گلان از املاک سید کامل شاه امامی زنیلی متخلص به ناوات نزد حاج ملا عبدالله محمدی طلبه بودم که شهید مرحوم ملا کریم شاریکندی نیز در همان تاریخ در حضور او کسب فیض می‌نمودند؛ و این دانشمند در آن تاریخ مدرسی نامور بود. حاج ملا عبدالله محمدی در ۱۲۹۶ شمسی در قریه قلته سردشت از مادر متولد شد و بعد از تمیز به تحصیل علم علاقمند گردید، و نزد ملا سید حسین طایر بوغده‌ئی، که دانشمندی مشهور بود تحصیلات خود را آغاز نموده، بعدها نزد استادان بزرگی چون ملا عبدالله

ولزی و مولانا ملاحسین شیخی نیزدرس خواند، و پس از اتمام علوم و معارف اسلامی در ۱۳۱۹ در خدمت ملا ابوبکر معروف به ملا گچکه اربیلی در اربیل عراق به فراگیری دروس نهایی پرداخت. و بالأخره اجازه افتاء و تدریس را از دست او گرفت. و از آن تاریخ تاکنون در حدود ۵۰ سال است که به تدریس و افاده و ارشاد طلاب و عموم مسلمانان مشغول است و صدها طلبه مستعد و زکی را در علوم عقلی و نقلی به نهایت رسانیده اجازه تدریس را به آنان داده است. و هزاران فتوی را در جواب استفتاهای علما و غیره صادر نموده است، و الآن بیش از ۱۵ سال است که علاوه بر تدریس در شهرستان سقز به امامت و خطابت جمعه منصوب شده است همواره با مواعظ و خطب مفیده خویش مردم آن سامان را به امور معاش و معاد آشنا نموده است. او همواره توفیق تدریس و اشتغال به بهترین کار یعنی افاده و استفاده علمی و دینی را داشته است، بطور خلاصه (صاحب ترجمه) با اینکه حدود ۷۰ سال یا بیشتر از سنش گذشته است لطف حق او را موفق داشته که هنوز هم مدرسی فعال و خطیبی فصیح و عالمی عامل و واعظی پرهیزگار است و محضرش پر از صفا و صمیمیت و سخنانش نافذ و نصایحش مؤثر و حضورش برای عموم مغتنم است. وی دانشمندی نکته سنج و ادیب و خوش محاوره می باشد که در وعظ و تبلیغ دلیر و شجاع و در اظهار حق و تذکر فرمان خدا و رسول به مردم از لومه لائمان نمی ترسد. و بواسطه اتصاف به این صفات عالیه انسانی است که پیش همه اقتدار و طبقات مختلف محبوب و خوشنام و مورد احترام است. حفظه الله عن جمیع الافات. (یادداشت مرحمتی جناب ملا صالح ابراهیمی به تفصیل).

### ملاعبدالله احمدیان (راهنما)

فاضل محترم ملا عبدالله احمدیان مشهور به راهنما، ابن مرحوم قادر ابن احمد در سال ۱۳۱۲ در قریه درمان حومه مها باد متولد شد. پدر و جد او از کشاورزان متدین و معتقد بودند، لذا فرزند خود را در ۷ سالگی به ملا سید هاشم حسینی امام قریه سپردند تا قرآن و کتب اخلاقی فارسی و خواندن و نوشتن را در خدمت او بیاموخت، سه سال بعد برای تحصیل علوم عربیه به مکریان مسافرت کرد و در دهات آن ناحیه هر جا که مدرسی مشهور بود، از محضرش استفاده نمود، و علوم متداوله (صرف و نحو و بلاغه و منطق و تفسیر و اصول فقه و حدیث و غیره...) را با علاقه فراوان فرا گرفت، و سپس به حضور استادان متخصص و مشهور مانند مرحوم ملا عصام الدین شفیعی و مرحوم ملا باقر بالکی و ملا علی ولزی در حمایان مشرف شده و در علوم عقلیه و نقلیه از هر کدام بهره کافی یافت. بالأخره در سال ۱۳۳۲ در خدمت ملا علی ولزی

به دریافت گواهی نامه پایان تحصیلات (اجازه افتاء و تدریس) نائل شده از آن تاریخ به بعد در روستاهای ناحیه مکرران مستقلاً به تدریس علوم دینی و ادبیات فارسی و عربی مشغول شد، و بسا طلاب زیرک از محضرش مستفید و مجاز شدند، و مجموعاً در این مدت بیش از ۱۵ نفر مستعد از او اجازه گرفتند. بعد از آن به شهر مهاباد نقل مکان نمود و در آنجا مقیم شد، و قریب ۸ سال واعظ و مبلغ دینی رادیو تلویزیون مهاباد بود، و با علاقه خستگی ناپذیر و پشت گرمی به تنظیم برنامه های دینی و اجرای آنها پرداخت، و به موازات تدریس و تبلیغ برنامه های ادبی و طنزی رادیو را نیز تعهد و اجرا می نمود. لازم به تذکر است که این دانشمند در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز بسیار علاقمند بوده تا آنجا در علو این هنر اصیل ایرانی کوشید که یکی از نستعلیق نویسان معروف گردید، و در مهاباد آثار خطی فراوان دارد. در شعر نیز احیاناً طبع آزمایی می کند. وی بحمد الله در حال حیات است و در کمال قدرت و قوت بدن اوقات خود را در تحقیق و تألیف کتب و رسالات مفیده به زبان کردی و فارسی و عربی مصروف می دارد. اینک آثار وی را ذیلاً فهرست وار برمی شمارد:

- ۱- کتاب سیمای صادق فاروق اعظم (رضی الله عنه) به فارسی.
- ۲- کتاب حل معضلات تفسیر بیضاوی به عربی.
- ۳- تفسیر سوره (یس) به فارسی.
- ۴- بسوی جهان جاویدان به فارسی.
- ۵- مقدسات اسلام به فارسی.
- ۶- رساله تحقیق در جدال اشاعره و معتزله به فارسی.
- ۷- رساله حلول رمضان و حلول عید فطر به فارسی.
- ۸- رساله تحقیق تاریخی علمی و فقهی قبله محمد (ص) به فارسی.
- ۹- رساله نقش واعظ و مبلغ در گسترش اسلام به فارسی.
- ۱۰- رساله مناسک حج و عمره به فارسی.
- ۱۱- رساله تعیین اوقات شرعی به فارسی.
- ۱۲- رساله وزن و میزان به فارسی.
- ۱۳- رساله تجوید قرآن کریم به فارسی.

چنانکه در بالا اشاره شد این دانشمند با شور فراوان در مهاباد به خدمت دانش و دین مشغول است و در تمام موارد و مراحل زندگیش تاکنون موفق بوده است. خداوند به مفاد آیه شریفه «واما ما ینفع الناس فی الارض» او و امثال او را مدتها زنده و از آفات حفظ

فرماید. (از یادداشتها و تحقیقات نویسنده و مترجم (حواری نسب) است).

### ملا عبدالمجید منبری (نیری)

دانشمند بارع فاضل و عالم و اراع کامل، مرحوم ملا عبدالمجید نیری یا منبری در حدود سال ۱۲۵۰ هجری قمری در قریه نیر از توابع زاو رود سنندج متولد گردید. بعد از تمیز مطابق معمول قرآن و کتب ابتدایی ادبی و دینی و اخلاقی را در زادگاهش آموخت، و تحصیلات عربی و فقه و تفسیر و حدیث و غیره را با زحمت و مشقت فراوان و تحمل رنج سفرها و غربتها در عراق و ایران به پایان رسانید، تا اینکه با تائیدات خدا دانشمندی و الامقام و مدرسی بلندنام گردید و بعدها در سنندج اقامت گزید و در مسجد داروغه نزدیک بازار سنندج به امامت و تدریس و افاده و استفاده دینی مشغول شد، و تا آخر عمر شریف در شغل مبارک خود کوشا و روزگار خود را در خدمت علم و دین صرف نمود، و همواره مورد احترام عموم طبقات و ملجاء و مرجع اهل کردستان بوده است. او شخصی موقر و محترم و دارای شهرت علمی و نجابت ذاتی و اخلاق و اوصاف حسنه بود. و در مورد شخصیت علمی او همین بس که طبق مدارک موجوده در نزد فاضل بزرگوار مرحوم حاج برهان الدین حمدی مدرس نامدار و بسیار مشهور آن زمان مرحوم ملا عبد الرحمن پنجوینی که شرح احوال او در همین کتاب بطور مفصل ترجمه شده است راجع ببعضی از فتاوی خود از او نظر خواسته است. و نیز ادیب اریب مرحوم شیخ حبیب الله مدرس روحانی (کاشتری) که ترجمه احوالش در صفحات پیش آمده است، یکی از شاگردان مجاز محضر او بوده است. بالآخره این دانشمند ارجمند در حدود ۱۳۳۰ هجری قمری با نیکنامی دنیای فانی را ترك کرده به سرای باقی شتافت. از آن مرحوم پسرانی صالح و دانشمند بجای ماند که مشهورترین ایشان مرحومین ملا محمود منبری و ملا احمد منبری بودند. طاب تراهم. (اطلاعاتی است که از استاد مرحوم حمدی گرفته ام به تفصیل).

### حاج ملا عبدالمجید اصولی

مرحوم میرور حاج ملا عبدالمجید اصولی از فضلا و مدرسین معروف کردستان (سنندج) بودند تحصیلات خود را تا قسمتی بالاتر از دوره مقدماتی در سنندج آغاز کرد، و بعد از آن برای تکمیل معلومات به عراق رفت و با جدیت بی نظیر و قبول رنجهای و مشقات غربت به سلیمانیه رسید، و در محضر حضرت شیخ عمر بن القره داغی (مدرس مشهور و استاد نامدار علوم) فلسفه و منطق را به نحو اکمل و اتم فرا گرفت، بطوری که بعدها در این دورشته کمتر کسی همطراز

او بود. و نیز علوم ادبی و کلام را در حضور علی حکمت اربیلی به پایان رسانیده در شرایط سخت آن زمان بر اثر پشت کار و طلب صادق در علوم معقول و منقول به حد کمال رسید و به اخذ اجازه رسمی افتاء و تدریس دست یافته با دستی پر موفق المرام به سنندج مراجعت کرد، ابتدا در مسجد شریعتمدار به امامت و تدریس منصوب و طلاب زیادی از فیض درس او بهره مند شدند. چندی بعد به امامزاده پیر عمر نقل مکان نمود، و در فضائی وسیعتر و شرایطی بهتر به تدریس طالبان علم و ارشاد مسلمین پرداخت، و سالهای اواخر عمر نیز در مدرسه علوم دینی سنندج در سطوح بالا و دروس نهایی مدرس بود. بطور اختصار باید گفت: این دانشمند بزرگوار در علم دارای برکت بود! زیرا از ابتدای فراغت از تحصیل و ورود بزادگاهش سنندج تا خاتمه حیات قریب ۶۰ سال عمر عزیز را به تدریس گذرانید. بالأخره پس از عمری خدمت به دین مبین اسلام و زندگی توأم با نیکنامی و شرافت در ۱۶ اسفند ماه ۱۳۵۹ شمسی در سن ۹۰ سالگی به جوار رحمت حق پیوست. جنازه او با تجلیل بسیار از طرف عموم طبقات مردم در مسجد امامزاده پیر عمر به خاک سپرده شد. رحمه الله.

فرزند ارشد او جناب دکتر محمد اصولی در شرح حال کوتاهی که از والد ماجدش در مقدمه رساله دکترای خود نوشته است، می گوید: «پدرم ملا عبدالمجید اصولی که از موالید سالهای ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۰ شمسی هجری است، بین علمای اسلام از نظر جامعیت کم نظیر و استاد مسلم فقه و اصول و علوم اسلامی و در این رشته ها مانند دریای موجی بود، و تفرسات و تتبعات فقهاتی او در بسط و نشر معارف و احکام اسلامی به اوج عظمت رسیده در مورد او می توان گفت به هر الفی الف قدی بر آید، و او عالم ربانی و عارف وارسته ای بود که شعار: العاقل لایحب الاقل، و مقام عالی فی مقعد صدق عندمیک مقتدر را بخود اختصاص داده بود». اللهم اجعل الجنة مثواه. (ترجمه احوال این دانشمند از یادداشتها و اطلاعات فرزند دانشمند او جناب دکتر محمد اصولی مستشار بازنشسته دیوانعالی کشور استفاده کرده ام با تفصیل).

### سید عبدالمجید مدرس سید ابراهیمی (صلوات آبادی)

مرحوم استاد ملا سید عبدالمجید ابراهیمی ابن مرحوم سید محمد نسیم در حدود سال ۱۲۴۸ شمسی هجری در قریه صلوات آباد از قراء تابعه سنندج در خانواده سیادت و دیانت قدم به عالم هستی گذاشت. بعد از طی دوران صباوت طبق معمول در مکتب قریه به تحصیل قرآن و کتب فارسی عقیدتی و اخلاقی مشغول گردید، و چون دارای ذکاوت و استعداد ذاتی بود به تحصیلات مقدماتی اکتفا نموده برای تکمیل معلومات از زادگاه خود خارج و پس از مدت‌ها

مسافرت و تحمل زحمات فراوان بالأخره به شهر حلب در سوریه وارد شد، و در مدرسه احمدیه آنجا که از مراکز علمی و مشهور آن زمان بود به تحصیل پرداخت، پس از چندسال مجاهده علوم عقلی و نقلی را در خدمت مدرسان بزرگ آنجا به پایان رسانید، و در حدود سال ۱۲۷۰ شمسی اجازه افتاء و تدریس را طبق مدرک موجود در نزد فرزندش (جناب سیدمحمد نسیم ابراهیمی)، از دست استادش ملاحسین ابن حمزة السردشتی الشماشیخی حلبی دریافت نمود. و چنانکه از فحوای اجازه نامه موجوده استنباط می شود: نامبرده جوانی باهوش و طالبی صادق از سلالة طیبیه سادات ابراهیمی بوده است که به حق در علوم اسلامی فارغ التحصیل و به دریافت اجازه و پایان نامه مفتخر شده است در اجازه نامه استادش بعد از حمد خدا و صلوات بر رسول اکرم (ص) چنین او را وصف نموده است: «و ان حامل هذه الوثيقة و ناقل هذه البطاقة الشيخ عبدالمجید ابن الشيخ محمد نسیم الصلوات آبادی» حماه الله تعالی من مضرات الاعادی، قد صرف عهده مدة من عمره، و بذل جهده برهة من دهره فی تحصیل العلوم العقلیة والنقلیة لدینا فی المدرسة الاحمدیة بحلب المحمیة، ثم اراد الرجوع الی وطنه سألتنی اجازة، فأجتبه عن سؤاله، لمعرفتی باستعداده، واستقامة ذهنه مع حسن حاله، و اجزته بتعلیم ماله قوة و قدرة، و تفهیم ماله فی معرفة و خبرة کما اجازنی شیخی الصالح التقی و العالم الربانی: الشيخ ملا عمر الروانندی الخیلانی من شیخه... الخ» و بعد از دریافت اجازه نامه و رجوع به موطن اصلی در حدود ۱۲۸۰ هـ - ش در مسجد حاج ابوالحسن اسلامبولی سنندج به امامت و تدریس منصوب و مشغول گردید. چند سال بعد در مسجد دارالامان سنندج (مشهور به مسجد والی) طبق حکم رسمی از طرف حکومت وقت (شریف الدوله) به امامت و تدریس انتخاب شد و چندسالی نیز در این محل با توفیق تمام مدرس بود و طلاب زیادی از حضورش کسب فیض کردند. اما دیری نپائید که بواسطه اغتشاشات داخلی و اختلافی که میان طلاب و مدرسان سنندج رخ نمود، مدرسه دارالاحسان تعطیل و بدون درس و مدرس گردید. لذا طبق حکمی او را برای تدریس آنجا انتخاب و انتصاب نمودند، اما مرحوم سیدعبدالمجید بواسطه کثرت مشغلت در دو مدرسه مسجد دارالامان و مسجد نصیر دیوان مقام تدریس دارالاحسان را به مرحوم ملامحمد رشید مریوانی (که ترجمه احوالش در صفحات بعد می آید) ارجاع نمود. این سید عالیقدر و استاد یگانه پس از عمری کوشش در راه ترقی علم و دین و ارشاد مسلمین و مجاز گردانیدن صدها طالب ذکی، سرانجام در سال ۱۳۴۶ هجری قمری مطابق با ۱۳۰۶ شمسی در سنندج دعوت حق را لبیک گفته با تجلیل فراوان جنازه او را در قبرستان تایلئ سنندج دفن نمودند. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. (اقتباس از تحقیقات نویسنده با کمک سلالة الاطیاب آقای



سیدمحمد نسیم ابراهیمی فرزند آن مرحوم).

### عبدالمجید مجدی (ملك الكلام)

فاضل نامدار و منشی و شاعر عالی‌مقدار عبدالمجید متخلص به مجدی و ملقب و مشهور به ملك الكلام از سلسله معروف امیر اختیارالدینی است که از گذشته‌های دور تا ۱۳۰۵ در منطقه بانه فرمانروائی داشته‌اند. ملك الكلام در ۱۲۲۷ شمسی در شهر سقز چشم به جهان گشود و بعد از رسیدن به سن تمیز در همین شهر به تحصیل پرداخت، و در مدت کمی در علم و ادب سرآمد اقران گردید، و بواسطه قریحه ذاتی دارای انشایی شیوا و بیانی گیرا و خطی زیبا و طبع شعری که اشعارش دلنشین و ادیب پسند و وزین و متین بوده است. مخصوصاً در خوشنویسی استعدادش عجیب بود. در سن ۳۳ سالگی بعد از مدتی سیر و سیاحت در بلاد مختلف ایران به سفر حج رفت، و پس از بازگشت در حکومتی (فرمانداری) سنندج به سمت رئیس دفتر استخدام شد، و مدتی نسبتاً طولانی این پست را به نحو احسن اداره می‌نمود، و همین ایام و در همین شغل بود که به سبب نشان دادن لیاقت و حسن انجام وظیفه به لقب ملك الكلام ملقب شد. این مرحوم بالأخره با فرزندانش که همه هنرمند و خطاط بودند به تهران رفت، و آرزومند بود که پسرانش را برای ادامه تحصیل به لندن یا قاهره بفرستد و برای انجام این منظور اقدامات و مجاهداتی نمود، ولی مطابق مثل مشهور: آنچه دلم خواست نه آن می‌شود آنچه خدا خواست همان می‌شود، جنگ جهانی اول پیش آمد، و مانع از اجرای مقصود او گردید. اما دیگر برای همیشه در تهران مقیم شد و به مطالعه و تحقیق و تألیف و تحریر پرداخت. بطوری که در بالا گفته شد او شاعر بود و اشعار لطیفی از مثنویات و غزلیات و دوبیتی‌ها و ترجیع بندها از او باقی مانده است که شامل مطالب اجتماعی و عرفانی و پند و اندرزهای مفید است. اما بهترین اثرش که متأسفانه به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن نیز کم است، عبارتند از: سفرنامه حجاز، منشآت و مقالات، و اشعار محکم تمثیلی و غیره به سه زبان کردی و فارسی و عربی ملك الكلام از نوابغ قرن اخیر در هنر و ادب بود و تمام صفات و محسنات يك ادیب جامع و يك انسان کامل را دارا بوده است که مجموعه این خصائل و فضائل او را در میان ادبای عصر ممتاز گردانیده بود. فاضل و ادیب و خطاط مشهور (امیرنظام گروسی) در مورد او گوید: «کردستان به مثل شما منشی و ادیب دانشمند بر ایالات دیگر ایران شرف و مزیت دارد». و ادیب‌الممالک فراهانی که با او مکاتبه داشته است، تصادفاً از اسب فرو می‌غلطد، و دچار

۱. عبارت بالا یکی از جملات نامه‌ای است که امیر نظام دوستانه به او نوشته است.

شکستگی دست می شود، ملك الكلام دو بیت زیر را برای او سروده به عنوان احوالهرسی برایش می فرستد:

چون یافت سپهردون برآزار تو دست هم دست ترا شکست و هم روی تو خست  
بریست درعیش بروی من از آنک نه دست ترا دل مرا هم بشکست  
ادیب الممالک در جواب مختصری که به اوداد، عجز خود را در مقابل شیوایی بیان و لطف طبع و زیبایی خط او اظهار داشت. این دانشمند گرانقدر چنانکه اشاره شد در خرداد ۱۳۰۵ شمسی جان به جهان آفرین تسلیم کرد و به سرای باقی شتافت. بطوری که گفتیم او فرزندان لایق و خطاط و ادیب بجا گذاشت که ارشد آنان مرحوم عبدالحمید متخلص به شرقی و ملقب به امیرالکتاب بود که به راستی امیر کاتبان و در زمان خود استاد مسلم خط در ایران بود، و شاگردان برجسته ای که بعدها خود هر کدام استادی مشهور گشتند، مانند عبدالرحیم عبدالرسولی و غیره تربیت کرد، و کتیبه ها و آثار خطی و تابلوهای بسیار نفیس از او در تهران و سایر شهرستانها مخصوصاً شیراز بیادگار مانده است. این هنرمند و ادیب عالیقدر در مهرماه ۱۳۲۸ در تهران وفات یافت. درحالی که از اوضاع زمان و مخصوصاً بیماری ممتد که از پیری و کهولت سرچشمه می گرفت بشدت نگران و ناراضی و به همه چیز و همه کس بدبین شده بود. البته علت العلل این تندخویی و نگرانی را ادبا و شاگردان او چنین تفسیر می کنند که در مقابل آنهمه هنر خطاطی و حکاکی و گلسازی و تذهیب و غیره دولت و اجتماع چنانکه باید و شاید قدر او را ندانستند. او قریب ۳۰ سال رئیس دفتر نخست وزیر بود، و بعد از آن متقاعد شد و در گوشه منزل به مطالعه و گاهی خطاطی و پرورش گلها خود را سرگرم می داشت، تا آنگاه که بواسطه ضعف عمومی بدن از کار افتاد و در سن قریب به ۸۰ درگذشت. خداوند او را ببخشد. (اقتباس از مشاهیر کرد با تلخیص).

### ملاعصام الدین شفیعی

مرحوم ملا عصام الدین شفیعی فرزند ملاشفیع در سال ۱۲۶۰ شمسی هجری در قریه انبار از توابع بوکان به دنیا آمد، از همان اوائل کودکی زیرک و کنجکاو و پدر و بزرگتران را از هر چیز که می دید و می شنید تحت سؤال قرار می داد، پس چون به حد تمیز رسید نزد پدرش به درس خواندن مشغول شد، و در اندک مدت مقدمات را به اتمام رسانیده طبق معمول زمان به آموختن علوم عربیه پرداخت و با نیروی هوش و استعداد ذاتی و پشت کار سطوح مختلفه را گذرانید و بالأخره در انواع علوم عقلی و نقلی به حد نهائی رسید، و از دست پدر اجازه گرفت.

بعد از فارغ التحصیل شدن مدتها در روستاهای سرا (بین سقز و بوکان)، و شیخ‌الر به تدریس و امامت پرداخت، تا اینکه بعد از شهریور ۱۳۲۰ به شهر بوکان آمده در آنجا اقامت گزید و مدرس شد، و مدتها مرجع افتا و سؤالات شرعی مردم منطقه بودند. سرانجام در ۱۳۳۳ شمسی در ۷۳ سالگی بدرود حیات گفت. ملا عصام‌الدین در طریقت منسوب به شیخ برهان (شیخ یوسف مشهور به شمس‌الدین) بوده دارای طبع شعر و به زبانهای عربی و کردی و فارسی شعر می‌سرود، و در ادبیات سه زبان ید طولانی داشت (برخی از اشعار او در کتاب گنجینه فرهنگ وزانست نوشته محمد صالح ابراهیمی آمده است). از شاگردان برجسته او: «۱- مرحوم حاج عبدالرحمن آقا مهتدی است که ترجمه احوال او در صفحات قبل گذشت، ۲- فرزندش ملا یوبکر شفیع است که او نیز دانشمند و مدرس بود، و در ۱۳۶۳ شمسی به رحمت خدا پیوست. ۳- ملا عبدالهادی افخم زاده است که شرح حال او نیز قریباً مسطور می‌گردد.» صاحب ترجمه کتابی در علم بلاغه نوشته است که نسخه آن کمیاب است، و بیشتر آثارش نیز در دسترس نمانده است، زیرا طبع نشده و انتشار نیافته‌اند. رحمه الله (از کتاب زیناوری زانایانی کُرد به اختصار).

### ملاعصام‌الدین ماجدی

عالم عامل و تحریر شهیر مرحوم ملا عصام‌الدین ماجدی ابن قاضی عبدالکریم در سال ۱۲۸۲ شمسی در قریه درگاه سلیمان حومه شهرستان سقز قدم به عرصه هستی گذاشت. دوران تحصیلات آن مرحوم از ابتدا تا سطح کتاب شرح عقاید نسفی در خدمت پدر دانشمندش که مدرس قریه مزبوره و قاضی منطقه سقز بود، گذشت. سپس مدتی از محضر درس مرحوم حاج ملا عبدالقادر خلیفه زاده مدرس در شهر سقز استفاده کرد. بعد به روستای هیجانان رفت و در حضور مرحوم خلیفه ملا عبدالرحیم افشاری مدرس نامدار آن زمان بهره گرفت. و بالأخره برای اتمام تحصیلات نزد مدرسین شهیر مانند ملا عبدالعزیز هریسی (هریس از توابع شهر زور عراق است)، و مرحوم ملا محمد امین مدرس قریه ره شده به مریوان به همراهی همدرس و همدوره اش ملا محمد داودی که بعدها مدرس ده هیجانان سقز شد، کسب فیض نمود. و در ملازمت این استادان بزرگ علوم عقلی و نقلی را به سرحد کمال رسانیده، به دریافت اجازه توفیق یافت. در این هنگام شادکام و دست پر (درحالی که اجازه گرفته و عالمی جوان و شایسته شده بود) به سقز بازگشت، اما او به این مقدار معلومات اکتفا نکرده با ضمیری پاک و آگاه و طلبی صادق به منظور تکمیل معلومات و توسعه اطلاعات به منطقه مکریان عزیمت و مدتی نیز در حلقه درس

دانشمندان مشهور: حاج سیدبابا شیخ مدرس قریه جمیان، و ملا سیدحسین طاهر نقدی مدرس قریه کانی رهش مکریان، و استاد عالیمقام حاج سید عبدالکریم در باغچه مکریان، و ملا علی ولزی مدرس، نامدار قریه تورجان مهاباد شرکت و تقریر این استادان را سماع نمود. در نتیجه این استادان میرزو صاحب نام نیز به اتفاق اجازه تدریس علوم را به او دادند (اجازه نامه موجود او را مهر تأیید زدند). آنگاه دوباره به زادگاه خود برگشت و قریب يك سال درده سرته که لتو، و سیزده سال در قریه گه‌وره قلعه سرشیو، و يك سال نیز در قریه مهرخوز حومه سقز در سطوح عالی به طلاب اذکیاء تدریس کرد، و در پرورش شاگردان و مستعدان زیرک، و ترویج مسائل دینی و اعتلاء شعائر مقدسه اسلامی، نهایت سعی خود را مبذول داشت. اما مع التأسف اجل او را مهلت نداد، و در سن ۴۳ سالگی در عین شادابی جوانی و عنفوان نیرو و کار در همان قریه محل سکنی و تدریس خود (مَرْمُزُ) به لقاء خدا پیوست، و با تجلیل تمام مدفون گردید. طاب ثراه.

قابل ذکر است: چون این دانشمند در حال حیاتش دارای شخصیت بارز علمی مشهور و زبانزد خاص و عام بود، همواره طلاب زیرک از دور و نزدیک به خدمتش می شتافتند و کسب فیض می کردند، چنانکه دانشمند محترم ملاحسن ادیبی، ساکن فعلی سقز، و مرحوم حاج ملا محمد امین شریعتی، و مرحوم شیخ حسین خان علانی، از شاگردان مجاز او بوده اند. بطور خلاصه صاحب این ترجمه از لحاظ علم و زهد و ورع و بزرگ منشی و مکارم اخلاق همواره مورد تصدیق و تأیید عموم طبقات بوده است. از آثار او حواشی و تعلیقات بر جمع الجوامع و گلنبوی برهان، و تهذیب الکلام، و... را می توان نام برد که متأسفانه پیک اجل فرصت تألیف و طبع و نشر این آثار را از او سلب کرد. وی در علم تشریح و ریاضیات قدیم و هیأت و نجوم نیز اطلاعاتی سرشار داشته است. کثر الله امثاله، آمین. (از یادداشتهای جناب ماجدی فرزندش ساکن سقز بطور تفصیل).

### ملا عبدالهادی افخم زاده

فاضل شهر و دانشمند خبیر حاج ملا عبدالهادی افخم زاده فرزند مرحوم میرزا محمود ملقب به افخم پسر حاج ابراهیم بوکانی در سال ۱۳۲۸ قمری مطابق ۱۲۸۸ شمسی در شهر بوکان متولد شده است، او از او ان کودکی تا موقع دریافت اجازه جمعاً از محضر ۱۱ نفر استاد و گاهی از درس مستعدان ذکی استفاده نموده است. و مدت ۸ سال به درس خواندن و تعلم اشتغال داشته و می توان گفت از این ۸ سال ۵ سالش فقط به فراگیری دروس و سه سال بقیه را در

مسافرت و بیماری و گرفتاریهای گوناگون زندگی مصروف داشته است. خودش اقرار و اصرار دارد که از دو استاد بیش از دیگر استادانش استفاده نموده است و آنان عبارتند از مرحوم استاد احمد ترجمانی زاده (استاد دانشگاه تبریز)، و مرحوم ملا عصام الدین شفیعی که ترجمه هردو در صفحات قبل آمده است. و قسمتی از ایام تحصیل خود را در نقاط مختلف کردستان ایران و عراق مخصوصاً کرکوک و بغداد گذرانیده و در مدارس آن نواحی مدتها طلبه بوده است. بعد از اخذ اجازه بیش از ۳۰ سال در روستای سرا (واقع در بین سفز و بوکان) امام و مدرس بود، و بیش از ۵۰ نفر طلاب در خدمتش درس خوانده و حداقل ۲۰ نفر آنها به نهایت رسیدند و از او اجازه گرفته اند، که اکثر ایشان بعدها به استادی دانشگاه و مقامات قضایی و یا تدریس در دبیرستانها و مشاغل دیگر دست یافتند. صاحب ترجمه در سال ۴۸ به بوکان نقل مکان نموده و در آنجا سردفتر ازدواج و طلاق شد و نیز با جدیتی بیش از پیش به تدریس و افاضه مشغول گردید. آثار زیادی از ترجمه و تألیف چاپ شده و زیر چاپ و دستنویسهای چاپ نشده دارد که اهم آنها به شرح زیر است:

الف - آثار چاپ شده: ۱- اسلام شناسی برای کودکان یا عقیده کُردی بومنانان. ۲- مناسک حج بطور اختصار. ۳- رساله و یله داستان بریدن درخت مقدسی در صفاخانه. ۴- مولودنامه کُردی. ۵- رساله الاعلام والارشاد عربی که فارسی آن به نام آگاهی و بیداری چاپ شده است. ۶- وُتار یعنی گفتار، کُردی که به وسیله برادرش افخمی در سال تأسیس رادیو در مهاباد قرائت شده است. ۷- تفسیر سوره العصر، که بصورت پلی کپی به کُردی انتشار یافته است. ۸- اعجاز علمی قرآن (بررسی قرآن و کامپیوتر). ۹- دلایل وجود خدا در نامه ای دوستانه.

ب - آثار چاپ نشده و دست نویس: ۱- خطبه های کُردی که اغلب آنها از طرف طلاب استنساخ شده است. ۲- رد مذهب مسیحی گری در پاسخ تبلیغات و نشر جزوه های مبلغین مسیحی در کرمانشاه (باختران) و آبادان و تهران. ۳- رساله عربی در حل لغز شیخ بهایی در کتاب کشکول. ۴- ترجمه صناعات خمس در منطق از شیخ محمدرضا المظفر نجفی. ۵- ترجمه کتاب النفس غزالی در احیاء العلوم. ۶- ترجمه کتاب البیتوشی نوشته شیخ محمد خال. ۷- ترجمه التصوف فی الاسلام از عمر فروخ. ۸- ترجمه کتاب السعدی الشیرازی شاعر الانسانیه. ج - آثار زیر چاپ: ۱- چگونه مراسم شرعی و عاقلانه سوگواری را برگزار کنیم. ۲- فرائض در مذاهب مختلفه. ۳- چارصد گوهر حکمت یا مقدمه ای در علم حدیث. ۴- شرح حال مختصر امام شافعی رضی الله عنه.

صاحب ترجمه علاوه بر زهد و تقوی و اشتغال به تحریر و تألیف و تحقیق و تدریس دارای صفات عالیة انسانی بسیاری است، روشنفکری موفق و نویسنده‌ای محقق است که بحمدالله تاکنون نیز در حال حیات است و با وجود ضعف و پیری و نقص بینائی هنوز هم به خدمت علم و دین و ارشاد مسلمین مشغول است. و فقه‌الله و ایانالمایحب و یرضاه.

### سیدعلاءالدین سجادی

دانشمند عالی‌مقام نویسنده موق المرام سیدعلاءالدین سجادی تقریباً در حدود (۱۲۸۰ یا ۱۲۸۵) شمسی در شهر سنندج در محیط سیادت و عبادت و شرافت به دنیا آمد. پدرش سیدنجم‌الدین معلمی مؤمن و متقی از سادات قریه گلجی اورامان فردی خوشنام و مورد احترام بود، او فرزند خود را به درس خواندن تشویق نموده قرآن و دروس ابتدایی را تا یاد گرفتن خواندن و نوشتن مجدانه شروع کرد و از پدر نیز یاری می‌گرفت و پس از اندک مدتی به ختم قرآن توفیق یافت، و در فارسی نیز دارای اطلاعاتی وافر شد. بعد شور تحصیل عربی در سر او بیفتاد، لذا با علاقه فراوان درجات و مراحل ابتدایی و متوسطه و نهایی را طی کرد و مجاز گردید. و چون از هوش سرشار و قریحه خدا داد و پشت کار خستگی ناپذیر برخوردار بود، دانشمندی ادیب و مدرسی لیبب گردید که در فارسی و عربی و کردی بسیار فصیح و قلمی شیوا داشت، اما متأسفانه در آغاز زندگی وضع مالیش بسیار رقت بار و تنگدست در شهر بغداد در عسرت می‌زیست، با اینحال یأس به خود راه نداده و با امیدواری کامل و توکل بر خدا در پی شغلی مناسب برای اعاشه بود تا بالأخره به کمک چند نفر خیر در یکی از مساجد کهنه و قدیمی و نسبتاً مخروبه بغداد پیش نماز شد، و در حجره کوچک و خراب آن سکونت گزید که به قول استاد هه زار سوراخی سیاه و تنگ و تاریک بود نه حجره یا اتاق مسکونی، و به روز روشن احتیاج به چراغ داشت. این آواره غریب که در عین حال جوانی دانشمند و امیدوار بود مدتها در چنان حجره روی پاره حصیری بسر برد و از شدت فقر قادر به تهیه لباس و وسائل مناسب نبود. لذا کمتر از مسجد و حجره خارج می‌شد، و از طرف دیگر ترس آن را نیز داشت که مبادا او را به ایرانی بودن متهم نموده و بعد از اذیت و زندان به آنسوی مرز روانه نموده و از آن نان خشک و زندگی محقر نیز محروم شود. غیر از امامت مسجد نامبرده که به هزار زحمت زندگی بخور و نمیر او را تأمین می‌نمود، سایر اوقات مخصوصاً شبها بی‌کار بود و از این بی‌کاری رنج می‌برد و بسیار اندوهگین بود. سجادی با اینوصف چنانکه قبلاً گفتیم دانشمندی جوان و سبک روح و کوتاه قد بود، گاهی از مازو و برنج و دوده چراغ مرکب می‌ساخت، ناگهان به این خیال افتاد که

برای مطبوعات مطلب بنویسد و شانس خویش را بیازماید، خوشبختانه در این آزمایش موفق و به اصطلاح شانس آورد، و برای نخستین بار در مجله کردی که لایوژ نام نویسنده جوان سجادی به چشم خورد و چند سالی این نام روی برگ و میان مطالب این مجله مشاهده می گردید. خلاصه او که در عربی و کردی و فارسی منشی زبردستی بود، روز بروز علاقه اش به نویسندگی شدیدتر می شد بطوری که بعدها تألیفاتی ارزشمند به شرح زیر: ۱- تاریخ ادبیات کردی یا میژوی ادبی کرد ۲- ناوی کردی ۳- گه شتیک له کوردستاندا ۴- رشته مروارید در ۸ جلد ۵- شورشه کانی کرد ۶- همیشه بهار ۷- دستور فرهنگی کوردی ۸- ادبی کوردی نوی ۹- نرخ شناسی ۱۰- دوچامه نالی وسالم ۱۱- کرده واری ۱۲- خوشخوانی ۱۳- لاپره ی کتیب، نوشته و چاپ و منتشر کرده است البته اینها غیر از گفتارهای رادیویی و سلسله مقالات منتشره در روزنامه های بغداد است، و تحقیقاتی فراوان در زمینه های مختلف ادبی و تاریخی و مذهبی نیز انجام داده است. استاد هه ژار می نویسد: «بعد از مرگ سجادی من به آن حجره تاریک که ابتدا محل سکونت و تدریس او بود رفتم و به یاد وضع بعدی و شهرت فراوان و سنجش آن با آغاز کارش افتادم، و بیستی که به یاد او به این مضمون سروده بودم، می خواندم:

تو نه مردوی ای علاءالدین سجادی نسب خاونی میژوی ادب پیش نویزی پیخواستی عرب و گویا زبان حال او چنین جواب می داد که آیا پیخواست من بودم یا کسانی که پشت سر من نماز می خواندند. [یعنی در عالم خیال به من چنین گفت که آن فقیر بی کفش من یا مأمومین من بودند؟]. متأسفانه در چنین وضعی و با چنان شرایطی کسی که خود ساخته و از صفر شروع کرده در سایه کوشش و دانش و بینش و ادب و هنر خویشتن را در عین گمنامی به شهرت جهانی رسانیده بود، مورد ایراد عده ای از حسودان بی علم و هنر و تنگ نظر واقع شده که جز عیبجویی و انتقاد چیزدیگر نمی دانند و بجای افتخار به چنین وجودی و تشویق و استفاده از نوشتارها و گفتارهایش او را به باد طعن و لعن می گرفتند، و در غیبت او می گفتند: «او دانشمندی خسیس و ترسو و گوشه گیر است که فقط در فکر ترقی خود بوده و در مقابل مأمورین دولت تملق می کند و در جلسات تشریحی مزدوران دولتی شرکت می نماید، نمی دانیم او چگونه این لکه های ننگ را در میان اجتماع بر خود قبول می کند» و خلاصه این عیابی و غیابی ها را تادم مرگ او که دو سال پیش یعنی در ۱۳۶۴ شمسی اتفاق افتاد، ادامه دادند. اما پس از مرگ او همان بدگویان و تنگ نظران هم از و عیب در سوکش ناله ها سردادند و افسوس گویان زبان به مدح و برشمردن فضائل او گشودند، گریه ها کردند و ماتم ها و تعزیه ها در فقدان او برپا کردند و نوحه خوانیها نمودند و قصائد و مرثیاتی سرودند!!!؟؟ و ای کاش مردم قدر دانشمندان را در زمان حیاتشان می دانستند، و

با دیده انصاف می‌نگریستند، مخصوصاً کردها نسبت به نویسندگان خود که عمر گرانها را در ترقی و تعالی زبان و قومیت آنان صرف کرده‌اند، قدرشناس بودند، و به چشم حقارت یا حسادت و عداوت به آنان نگاه نمی‌کردند. و لااقل بجای شکر و سپاس و مدح و ثنا به آنان بد نمی‌گفتند و به جرم اینکه فلانی بواسطه علم و هنرش مورد احترام مردم است، او را دشمن نمی‌داشتند و از او تنفر نمی‌کردند و به این حقیقت پی می‌بردند: که اگر عالم یا نویسنده و هنرمند دست توقع دراز کند و محتاج این و آن باشد خود و همسر و فرزندانش در نظر مردم ارجی نداشته و نخواهند داشت، و این موجب ننگ جامعه اوست بالأخره این سید دانشمند و نویسنده هنرمند پس از عمری خدمت به علم و دین و زبان و ادب کردی و معرفی دانشمندان و هنرمندان کرد به جهانیان در ۱۳۶۳ هجری شمسی در سن هشتاد و چند سالگی در بغداد به رحمت حق پیوست و نویسندگان و مورخان و سخنوران را به عزای خود نشانند. روانش شاد باد. (ترجمه و تلخیص از نوشته استاد هزار در مجله کردی سروه).

### ملاعلی صبار

ملاعلی بن احمد بن محمد مشهور به صبار در سال ۱۲۹۵ هجری شمسی در قریه بیساران از قراء دهستان ژاورود از توابع سنندج در یک خانواده کُرد اصیل و مؤمن و معتقد بدینا آمد. پس از دوران صباوت به درس خواندن علاقمند شد، لذا نزد ملای زادگاهش قرآن را فرا گرفت و کتب کوچک اخلاقی و دینی را آموخته تحصیل را ادامه داد و برای تکمیل معلومات به دهات مجاور (هویه و اوپهنگ) که مرکز نشر علم و دین و شریعت و آئین و دارای مدرس و مدرسه بودند رفت و مدتی در محضر مرحوم استاد سیدعنایت مدرس هویه (شرح حالش در صفحات بعد آمده است) و دیگر استادان مدارس ژاورود و اورامان استفاده نمود و مقدمات فقه و علوم صرف و نحو و منطق را آموخت، و هر روز از روز قبلی به علم شایقتر می‌گردید، سرانجام به قصد تکمیل و تحصیل علوم عالییه به عراق رفت و به سلیمانیه وارد شد، و در مدرسه مولانا خالد و مدارس دیگر این شهر که پس از بغداد دارالعلم بود مشغول درس و مطالعه و مدرسه گردید، بعد با علاقه فراوان به کرکوک رفت، و در مدرسه خانقاه طالبانی به حلقه درس مدرس درآمد و با تحمل زحمت فراوان بالأخره به نهایت رسید و اجازه گرفت پس از فراغت از تحصیل و دریافت شهادتنامه یا اجازه افتاء و تدریس مدتها در سلیمانیه و بغداد به خدمت دولتی مشغول گردید و به موازات کار و اشتغال با جدیت فراوان زبان انگلیسی را بطور کامل یاد گرفت در حدود ۱۳۲۵ شمسی به ایران بازگشت و در سنندج اقامت گزید. و با گذراندن امتحان به



دریافت دیپلم معقول و منقول نائل شده در وزارت آموزش و پرورش استخدام گردید و در دبیرستانها به تدریس زبان انگلیسی و فقه پرداخت. پس از ۲۵ سال خدمت مقدس تدریس و تعلیم و تربیت جوانان کرد، بالأخره در سال ۱۳۵۰ به افتخار بازنشستگی نائل شد، و از آن به بعد فارغ‌البال به مطالعه و تحقیق و ترجمه و تألیف پرداخت، و کتابهای: التقریب (فتح القریب)، و ۱۰ روز زندگانی حضرت محمد(ص)، و سفینه النجات، و قصة الایمان، و فقه السنه و فلسفه علم قرآن، و اسرائیلیات را ترجمه کرد که دو کتاب اول در زمان حیات مترجم چاپ و منتشر گردیده است. آن مرحوم در حسن اخلاق و مهماندوستی و صبر و حوصله و نیک نفسی و نجابت و تواضع و عزت نفس و دیگر صفات حسنه اسوه و سرمشق و زبانزد بود. همچنین با وجود ضعف بنیه و مرض آسم و برونشیت شدید که در سالهای آخر عمرش بدانها مبتلا بود، لحظه‌ای از مطالعه و تتبع باز نایستاد، و از تمام کتابهای کتابخانه نسبتاً جامع و پر اهمیتش استفاده کامل می‌فرمود، و به قدری به لغات عربی و انگلیسی احاطه داشت که در محافل فرهنگی و علمی او را المنجد متحرک یا دیکشنری ناطق می‌گفتند. این دانشمند سرانجام در اردی بهشت ماه ۱۳۵۸ در حالی که از بیماری آسم و تنگی نفس رنج می‌برد، جان به جهان آفرین تسلیم و مجامع علمی کردستان را سوگوار نمود رحمه الله و طاب ثراه. (اطلاعاتی از دفتر یادداشت‌های نویسنده به واسطه ارتباط نزدیکی که با او داشته‌ام زیرا علاوه بر استادی مدتها همسایه نزدیک بوده‌ایم).

### ملاعلی تره‌ماخی (ته‌ره موکی)

مؤلف تاریخ کرد و کردستان و رئیس هیأت مؤلفین دایرة‌المعارف اسلامی نوشته‌اند: علی تره‌ماخی که به تره‌موکی مشهور گردیده است، در قرن چهارم هجری قمری می‌زیسته اما استاد علامه نحریر و مورخ کم نظیر آیت الله مردوخ در کتاب تاریخ کرد و کردستان نوشته است که علی تره‌موکی در سال ۱۰۰۰ هجری قمری متولد شده و در ۱۰۶۵ به رحمت حق پیوسته است. علامه عبدالرقیب یوسف در دیوان کرمانجی خود نوشته است: «برای نخستین بار دکتر معروف خزانهدار احوال علی تره‌موکی را روشن نموده در مجله ۱ دفتر گردواری شماره ۲ نوشته است: او علی تره‌ماخی است، و الکساندر ژاپا در سده نوزدهم در ارض روم کتابی دیده است که علی تره‌ماخی در سال ۱۰۰۰ قمری و ۱۵۹۱ یا ۱۵۹۲ میلادی آن را تحریر نموده است، و اگر این نظر صحیح باشد تره‌ماخی اولین دانشمند کرد است که به زبان کردی کرمانجی قواعدی در صرف عربی که همان تصریف زنجانی است، تصنیف کرده است و آن را تا

مبحث مضاعف نوشته است، این کتاب در بین طلاب شهرهای بوتان، مه کسی، هیزان، و دیاربکر خیلی رواج داشته اغلب مطالب آن را حفظ کرده اند، بویژه فصل: التنبیه فی الفعل المتعدی واللایم که آن را تماماً می خواندند و حفظ کرده بخاطر می سپردند. و مسلم است این کتاب صرف عربی و شامل قواعد است. و مقدمه اش این است: إعلم = تو بزانه. این کتاب قریب ۱۰۰ برگ است که علامه عبدالرقیب آن را با خط خود نوشته است، و من نام این کتاب را در جزوات خطی دیده ام که شامل نام ۲۰۰ ترجمه و موسوم به الاعلام فی مشاهیر الکرد و الکردستان می باشد. از این مطالب نیک می فهمیم که نام ترموکی به اشتباه بجای تره ماخی و نام منسوب عربی بجای کردی استنساخ شده است.

نکته: تَرْمَاح، دهی است در حدود ۲۰۰ خانوار که در قسمت علیای شهر مه کسی واقع شده است و چهار ساعت راه پیاده از شهر هیزان ترکیه فاصله دارد که از کنار کوه نان کاس و پشت کوه آفوس می گذرد. اما قریه رزداس جلوتر از تره ماخ است. (از کتاب زیناوه ری زانایانی کرد تالیف محمد ابراهیمی).

### سید عنایت الله مدرس هویه ئی

فاضل بزرگوار و عارف امیدوار سلاله سادات، مرحوم سید عنایت الله ابن سید هدایت الله مصنف ابن قطب زمان سید عبدالرحمن (ولی و زاهد معروف) در اواخر قرن ۱۳ قمری در قریه هویه از توابع دهستان زاوورد سنندج در خاندانی که محیط علم و دین بوده اند متولد گردید و زیر نظر پدر دانشمند و عابد و عارف خود دوران کودکی را گذرانده بعداً مشتاق درس خواندن شد و بر اثر توجه پدر و قریحه ذاتی خویش بزودی مبتدیات را تمام کرده به آموختن علوم عربیه مشغول گردید و مجدانه در پی تکمیل معلومات رفت و سختهایی غربت را تحمل نمود و به دهات مختلف هرجا که مدرسی مشهور بود رفت و استفاده کرد، در قریه سنگ سفید کوچک چه رمو مدتها از محضر مرحوم ملا عزیز رخزادی کسب فیض نمود و در شمار مستعدان زیرك او قرار گرفت، بالأخره به شهر سنندج آمد و در راه الاحسان (مسجد جامع) از فیض حضور ملا عبدالله دشی مفتی کردستان و ملا عبدالعظیم مجتهد طاب ثراهما مستفید گشت و مجاز شد. سپس دست پر با سرمایه سرشاری از علم و ادب به زادگاهش هویه برگشت و تا آخر عمر در آنجا به امامت و تدریس و ارشاد مسلمین اشتغال داشت، و بسیاری از طلاب اذکیاء که بعدها خود مدرس شدند در حلقه درس او حاضر و بهره مند شدند. این دانشمند همواره حتی در دوران تحصیل نیز فردی پرهیزکار و زاهد و از دنیا کنار بود، و با توکل کامل به خدا دولت قناعت را بر تجمل و اسراف و

دنیا پرستی ترجیح داده سراسر عمر پر برکت خود را به تدریس و راهنمایی مردم مصروف داشته زندگی محقری از زراعت و باغداری و حاصل دسترنج خود اداره می کرد، و هیچگاه منت دیگران را قبول نفرمود، و زیر بار خلاف شرع و صدور حکم ناحق بخاطر این و آن نرفت، و در حقیقت مصداق کامل قولوا الحق ولو علی انفسکم و آینه تمام نمای یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم بودند. این سید جلیل القدر متمسک به طریقه نقشیه و به مرشد کامل حضرت شیخ علاء الدین نقشبندی عثمانی ابن شیخ عمر ضیاء الدین (قدس سرهما) ارادت می ورزید و یکی از سالکان آگاه بود، که متأسفانه در سالهای آخر عمر به بیماری خارش پوست مبتلا شد و سرانجام در سال ۱۳۳۷ شمسی در سن ۸۰ سالگی به لقاء الله پیوست و در آرامگاه خانوادگی در قریه هویه به خاک سپرده شد. به عبارت ساده تر می توان گفت که این سید جامع صفات عالیّه انسانی و اسلامی و خادم حقیقی علم و دین بود. رحمه الله.

### ملاعزیز رخزادی

عالم ربانی ملاعزیز مدرس مشهور به ملاعزیز رخزادی از ایل رخزاد از اهالی شهرزور عراق دانشمندی فقیه و آگاه و مدرسی نبیه و ذیجاه بوده است که در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری قمری در عراق متولد شد و بعدها با تحمل مشقات بسیار تحصیلات خود را در سلیمانیه و کرکوک و بغداد نزد استادان بزرگ و مشهوری چون ملاعبدالرحمن پنجوبینی و غیره تمام کرده به اخذ اجازه توفیق حاصل کرده است، و بلافاصله با ولعی هرچه بیشتر به تدریس و افاده به طالبان علم شروع نموده است. ابتدا چندسالی در دهات ناحیه شهرزور امام و مدرس بود ولی بعدها به مناسبت دوستی با مرحوم ملاعبداللله دشی مفتی کردستان به سنندج آمد و به تصویب و خواهش او پس از آنکه ملاعبدالقادر کانی کیودی به امر حضرت ضیاء الدین از دهکده کوچک چه رمو به بیاره رفته است بجای او مدرس مدرسه قریه کوچک چه رمو و به آنجا وارد شد و زیر حمایت مالک و متولی مسجد و مدرسه آنجا (مرحوم سیدسعیدالدین امین السادات) که خود ادیب و خطاط بود قرار گرفته طلاب فراوانی از او کسب فیض کردند که از جمله طلاب مستفید از محضرش...

در مدرسه مزبور مرحوم سیدعنایت الله ابن سیدههدایت مصنف هویه ای (ترجمه او در سطور بالا گذشت) و مرحوم ملاعنایت الله الدشی (استاد نویسنده این تکلمه)، و مرحوم سیدمحمد اعتماد مشهور به آخوند، و بسیاری دیگر از فضلا و مدرسان بودند که بعدها همه دارای نام و مقام و شهرت علمی شدند. بعد از چند سال مرحوم ملاعزیز به دعوت عثمان پاشا، از

خوانین و مالکان بزرگ حلبجه عراق، به حلبجه رفت و در مسجد جامع آنجا مدت‌ها مدرس و امام جماعت بود. این عالم عارف به قدری زاهد و وارع بوده است، که عثمان پاشا بواسطه مقام علمیش حقوق و جیره مقررۃ امام سابق را برای او مضاعف می‌کند، اما او از قبول آن ابا نموده و به همان مقدار مقررۃ سابق راضی می‌شود، که موجب مزید ارادت متولی به حضورش می‌گردد. سرانجام این دانشمند سترگ در اوائل قرن چهاردهم در حلبجه عراق به رحمت حق پیوست. و تاریخ ولادت و وفات او دقیقاً معلوم نیست. رحمه الله. (از دفتر یادداشت‌های نویسنده، که از استاد مرحوم ملاعنایت الله دشی شنیده‌ام.)

### حاج ملاسیدعلی خالدی

دانشمند ارجمند و مدرس متواضع و سربلند، حاج ملاسیدعلی خالدی ابن حاج سیدبابا شیخ آلمانه در اوایل قرن سیزدهم هجری شمسی در قریه آلمانه از توابع شهر بلند آوازه و پرگل و ریحان مرزی می‌یوان در میان يك خانواده عالم و متدین نامدار دنیا آمد. او کودکی هوشمند و مدرک و کوشا و از همان اوان کودکی آثار شایستگی و استعداد و ذکاوت از چهره اش هویدا بود. مشهور است که در ۱۵ سالگی علوم عقلیه و نقلیه را به نهایت رسانیده و از دست مبارک پدرش اجازه گرفت (پدر او حاج سیدبابا شیخ کاژوی مشهور به سید و مدرس آلمانه است که ترجمه احوال او در اصل کتاب علمائنا مندرج است). او از همان آغاز جوانی شروع به تدریس کرده ابتدا به معاونت پدر و بعدها بالاستقلال در ایران و عراق تدریس کرد و بسیاری از دانشمندان دینی را تاحد اجازه رسانید و آنان را مجاز فرمود از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ شمسی با اهل و عیال در شهر مرزی پنجوبین عراق ساکن و در ارشاد مردم و تدریس طلاب و پیشرفت فرهنگ و دانش اسلامی و مسائل دینی و اجتماعی کوشید و خدمات شایان توجهی انجام داد، بعدها بواسطه اغتشاشات عراق و بی‌سوسامانی مردم در نتیجه تغییر حکومتها و بر اثر سختی زندگی از توطن در عراق منصرف شده به ایران بازگشت و در قریه نی واقع بر ساحل زیبای دریاچه زریبار می‌یوان رحل اقامت افکند و به تدریس و راهنمایی دینی مردم اشتغال جست. در سال ۱۳۵۸ به شهر می‌یوان نقل مکان نمود، و در مسجد چهارباغ امام جماعت و مدرس و خطیب گردید. این عالم بسیار فعال و با ایمان به سهم خود در بالا بردن سطح فرهنگ و آگاهی مردم از لحاظ علمی و دینی و اجتماعی و با سواد کردن مردم می‌یوان و عراق نقشی بزرگ ایفا کرد. همواره با عزت نفس و نهایت ادب و جوانمردی و نجابت در قریه نی به وسیله کارزراعت شخصی زندگی خود و عائله را تأمین و اداره می‌نمود، و دوران کوتاه عمر خویش را دور از تجمل و تکبر و خودنمایی

و مزاحمت دیگران گذرانید و زندگی ساده و مسلمانانه‌ای داشت او با شجاعت و شهامت مردم آن سامان را بر ضد ظلم و زورگویی و استثمار آماده می‌ساخت. و با نصایح و خطبه‌های عالمانه و جامع خود ایشان را به معایب زیر بار ستم رفتن و قبول رفتار ظالمانه و ناروای زورگویان حاکم آگاه نمود، که اکنون نیز همه مردم منطقه به نصایح دلسوزانه آن مرحوم و زحمات پدرانۀ او معترفند. بالأخره این دانشمند بزرگوار در ششم شهریور ۱۳۶۳ شمسی در غایت نیکنامی و افتخار سرای فانی را ترک و به بهشت جاودانی شتافت. رحمه الله. (برگردان از یادداشت کردی (مرحمتی جناب ملا صالح ابراهیمی (شه‌پول)).

### ملاعنایت الله الدشی

مرحوم میرور ملاعنایت الله الدشی فرزند عبدالعزیز در حدود سال ۱۲۵۰ هجری شمسی در قریه دسه از توابع اورامان بدنیا آمد، پدرش مردی متدین و مسلمان و اهل عبادت و اعتقاد بود که به کارزراعت و باغداری اعاشه می‌کرد، و اما فرزندش را پس از گذشتن دوران کودکی به درس خواندن تشویق نمود، او در آغاز طبق معمول قرآن و خواندن و نوشتن فارسی را نزد ملای ده آموخت، و از همان اول که پدرش علاقه و استعداد فوق العاده پسرش را برای تعلم و فراگیری تشخیص داد، او را به طلبگی و آموختن علوم عربیّه وادار نمود، آنگاه فرزندش با علاقه‌ای بی نظیر و کوشش خستگی ناپذیر به تحصیل علوم مقدماتی عربی (صرف و نحو و منطق) پرداخت، و در عراق و ایران هرجا نام مدرسی مشهور می‌شنید به حضور او می‌شتافت تا بالأخره در سنندج به محضر مرحوم ملاعبدالله دشی مفتی کردستان (ترجمه احوال او بطور مفصل در اصل کتاب آمده است) و با او قرابت نسبی نزدیک نیز داشت، مشرف شد، و با جدیت تمام از آن دریای بیکران علم و فضل و ادب و تقوی کسب فیض نمود. بعدها که ملاعزیز رخرزادی به قریه کوچک چرمگ آمد و در آنجا مدرس شد با اجازه حضرت مفتی به خدمت او رفت. مرحوم ملاعزیز رخرزادی بواسطه اینکه ملاعنایت الله توصیه شده مفتی و از طرفی طلبه‌ای بسیار تیزهوش و سریع الانتقال و زودفهم بود او را زیاد دوست می‌داشت و با دقت و دلسوزی بیشتری به تدریس او می‌پرداخت. بطوری که حتی هنگام انتقال از کوچک چرمگ سنندج به حلبجه عراق این مستعد صاحب قریحه را به همراه خود به حلبجه برد، و چندی نیز در حلبجه دروس نهایی را نزد او سماع و استفاده کرد و به انواع علوم معتاده آن دوره آگاهی کامل پیدا نمود، در همین مدت به موازات دروس سنگین و سخت کتب آخرین ماده در عقلیات و تفسیر بیضاوی و اصولین (فقه و حدیث) بواسطه زیبایی خطش منشی مخصوص طاهر بیک شاعر مشهور فرزند

عثمان پاشا هم بود و دیوان اشعار او را با دقت و نظم خاص برایش پاکتویس می کرد، و از این راه زندگیش در اواخر طلبگی مرفه بود. تا بالأخره مجاز شد و به زادگاهش دشه بازگشت. پس از چندی به سنج آمد و در آنجا متوطن و متأهل گردید، و بکار و کالت دادگستری مشغول شد. و بواسطه نزدیک بودن به علامه مفتی همواره مشکلات علمی را در حضورش حل می نمود، و احياناً نیز به طلاب درس می گفت، مخصوصاً استادش ملا عبدالله فرزند ارشد خود را (ملا محمود) برای آموختن علوم پایه (صرف و نحو و منطق) به او سپرد، لذا دلسوزانه در تدریس و تعلیم او می کوشید و فی الواقع بنیان محکم دانش سرشار ملا محمود مفتی دوم را او نهاد و پایه گذاری نمود، آن مرحوم در دستور زبان عربی (صرف و نحو و منطق و بیان و غیره) بسیار وارد و بطوری که در بالا اشاره رفت مورد قبول و اعتماد جناب ملا عبدالله دشی بود. او به قدری حافظه اش قوی بود که پس از ۴۰ سال دوری از درس و بحث کلیه قواعد را در حفظ داشت، و در خواندن سریع و صحیح عبارات عربی جز استادان بزرگ کسی را با او یارای برابری نبود. در جدل نیز دستی بالا داشت و بسا طرف را با دلائل محکم عقلی و منطقی مجاب می نمود و در هر جا و هر موقعیت از گفتن حق باک نداشت. در کار و کالت نیز به سبب اطلاع بسیاری که در تنظیم لوایح و ارائه دلائل قاطع و قانع کننده داشت غالباً موفق بود.

آن مرحوم سالهای اواخر عمر بواسطه کبر سن و ضعف قوا مخصوصاً بینایی و بیماری به سختی گذرانید، ولی هرگز از وضع موجود ناراضی نبود و همیشه شاکر و صابر و سرافراز بدون اینکه مزاحم دیگران باشد به سر می برد، و حتی در حال پیری و ضعف از سخنان ظریف و لطایف ادبی و نکات علمی سخن می گفت، و از اوضاع سیاسی مملکت و جهان سوالاتی می فرمود (زیرا خود دیگر نمی توانست روزنامه ها و اخبار را بخواند). بالأخره این مرد مفید و مستعد و فاضل در سال ۱۳۴۳ هنگامی که ۹۳ سال از سنش گذشته بود به لقاء الله پیوست.

لازم به تذکر است نویسنده این سطور هنگام تحصیل صرف و نحو را در خدمت او خواندم، و ایشان با ابتکاری تازه بجای متون کتب معمولی صرف از قبیل تصریف زنجانی و غیره... خود شفاهاً قاعده بسیار جامع را در صرف انشا و تقریر و املا فرمود که آن را یادداشت می نمودم، و طوری قوه افهامش در تدریس قوی بود که در همان بار اول درس فهم و در حافظه برای همیشه ثبت و ضبط می گردید، در نحو نیز عوامل جرجانی و قسمتی از اظهار و کافیه را به من تدریس فرمود که فوق الحد نافع بود، و پایه محکمی شد که بعدها هنگام تحصیل در دانشکده الهیات برای اخذ درجه لیسانس موجب توفیق و نیل به امتیازات و نمرات چشمگیر گردید. آن مرحوم بعد از فوت سه پسر به اسامی عبدالحمید و حسین و محمد، بجای گذاشت که اکنون

هرسه در تهران اقامت دارند، و پسر اوسط او حسین الدشی از دبیران بازنشسته آموزش و پرورش کردستان است و در ادبیات دستی طولاً دارد و شاعری خوش ذوق و دارای طبعی لطیف است، و به ریاضیات و زبانهای انگلیسی و عربی نیز بسیار وارد است که خداوندش حفظ فرماید. (از یادداشت‌های نویسنده).

### ملایض الله مرادی

عالم عامل و عارف کامل مرحوم ملایض الله مرادی در دهم مهرماه سال ۱۲۹۰ شمسی در قریه بیساران از قراء ژاورود از توابع شهر سنندج در يك خانواده متدین کشاورز چشم به جهان گشود. پدرش ابوالمحمد شخصی مؤمن و معتقد و متقی و اهل عبادت بود که غالب ایام سال روزه دار و علاوه بر ادای فرایض در انجام دادن نوافل می کوشید. ملایض الله دوران کودکی را تا ۱۰ سالگی به معاونت پدر در کشاورزی به سر برد، و چون پا به سن نوجوانی گذاشت علاقمند به تحصیل علم گردید و باموافقت و تشویق پدر قرآن را نزد ملا شریف بیسارانی ختم کرد و رساله‌ها و کتب کوچک مقدماتی فارسی را نیز تمام نمود. آنگاه به منظور تحصیلات عربی از وطن دور شد و در مسافرتها رنجها و مشقات فراوان را تحمل کرده ابتدا به قریه هویه به حضور عارف ربانی مرحوم سید عنایت الله مدرس ابن مرحوم سید هدایت الله مصنف (ترجمه احوال ابن پسر و پدر در این تکمله مسطور است) رفت، و در خدمت او صرف و نحو را بطور کامل یاد گرفت. پس از چندی به قریه اویهنک آمد و نزد مرحوم ملا محمد صادق امامت با جدیت بیشتر تحصیلش را دنبال کرد. بعد به قراء نژمار و بالک، از توابع مریوان رفت و از محضر مدرسان آنجا نیز مدتها کسب فیض نمود و در علوم ترقی یافت و به سطوح بالا رسید، و اگرچه برای وصال با محبوبش یعنی علم و شریعت اسلامی رنجهای طاقت فرسا را متحمل شد، اما از کوشش دست نکشید تا به قریه چنگیان واقع در منطقه شاربازیر سلیمانیه عراق رفت و در محضر ملا عارف مدرس مشهور آنجا تعلم نمود و به سماع پرداخت، بعد به شهر سلیمانیه وارد شد و در مسجد کاک احمد شیخ در حضور استاد بزرگ ملا عبد الله به استفاده مشغول گشت. و پس از گذشت ۸ سال غربت در حالی که احدی از نزدیکانش کوچکترین اطلاعی از او نداشتند، به ایران بازگشت، و برای تکمیل فضائل علمیش و به منظور طی مراحل نهایی از فیض محفل درس استاد علامه بزرگ ملا عبد العظیم مجتهد بهره مند گردید، و با تحصیل مراحل نهایی بالآخره از دست عالم ربانی مرحوم حاج ملا محمد مدرس گرجی به اخذ اجازه نائل شد. و در این هنگام به زادگاهش بیساران مراجعت نمود، در حالی که فکرش همیشه به امر تدریس متوجه بود، و غایت

آرزویش این بود که آنچه را آموخته است به دیگران بیاموزد. لذا سال اول در قریه نامبرده تدریس کرد، بعد ۹ سال تمام در قریه کیلانه (۲۰ کیلومتری جنوب سنندج) لاینقطع امام و مدرس بود و طلاب از وجودش استفاده شایان کردند. بعد از آن به قریه سراب قامیش (در ۲۰ کیلومتری شمال غربی سنندج) نقل مکان کرد و قریب ۲۰ سال نیز در این قریه فعالانه به امامت و تدریس و امر کشاورزی مشغول شد، و در این مدت طالبان زیادی از محضر انور درسش مستفید شده و تعدادی به حد نهایی رسیده از طرف او مجاز شدند، که خداوند جزای خیرش دهد.

اما کیفیت زندگی او در سراب قامیش محتاج به توضیح بیشتری است: چنانکه گفتیم این استاد قریب ۲۰ سال در دهکده نامبرده اقامت داشت و علاوه بر وظیفه اصلی و دلخواهش (تدریس و امامت و ارشاد مردم) به شغل کشاورزی که حلالترین شغلها و به اصطلاح کار پیغمبران است نیز با جدیت مشغول بود، و به راستی جای بسی تأمل است که آن مرحوم در کنار تدریس، کشاورزی پر تلاش هم بود. هر سال در آغاز بهار و شروع فعالیت‌های زراعی روزانه پس از فراغ از تدریس به زمین و مزرعه خود می آمد و با مهارت و قدرت و نشاط به زراعت مشغول می شد. البته در این رابطه مطلب زیاد است ولی به همین نکته اکتفا می شود که اگر کسی او را در فصل کار ملاقات می نمود از مشاهده دستها و پاهاى پینه بسته و ترك خورده آن دانشمند عالیقدر به افکار متعالی و اهداف خداپسندانه و نظر بلند و علوهمت او پی می برد، که چگونه بدون تکبر و در عین شکرگزاری و رضایت به بهره خدادادی با عزت نفسی تمام ترجیح می داد که زندگی خود و افراد عائله را از حاصل دسترنج حلال اداره کند، و فقط به نفس خود متکی باشد و هیچگاه سربار دیگران نشود. و نیز قابل توجه است که این مدرس نیکنام با همه اشتغالات هیچوقت در پرورش و آموزش فرزندان خود غفلت نکرد بلکه مجدانه آنچنانکه سزاوار يك پدر مسلمان است در این امر خطیر نیز جدیت کرد و موفق گردید. در سال ۱۳۵۰ چون پیری و ضعف بر وجود او روی آورد، به سنندج آمد و در آنجا رحل اقامت افکند و تا دم مرگ بیش از ۱۴ سال دیگر در مسجد سیدمصطفی به تدریس و امامت و راهنمایی مردم مشغول بود و در رفع اشکالات سؤالات دینی مردم مسلمان سنندج با خلوص نیت کوشید، و با قلبی سرشار از عطوفت به خلق خدا انجام وظیفه کرد. خلاصه در حدود ۴۴ سال عمر خود را (پس از اجازه گرفتن تاحین فوت) به تدریس و افاده و استفاده و خدمت به دانش و دین صرف کرد، سرانجام در ۲۸ تیرماه ۱۳۶۴ شمسی در ۷۴ سالگی به سرای باقی شتافت طاب ثراه. از آن مرحوم سه پسر بجا مانده است که فرزند ارشدش ملاهادی جوانی بسیار بااطلاع در علوم و منتهی و مجاز است. حفظهم الله.



(ملخص از اطلاعات مفصلی است که به وسیله فرزندش مهدی مرادی تهیه شده است.)

### حاج ملاقاسم پایگلان

زاهد نحیر و علامه بصیر حاج ملاقاسم ابن عبدالحق ابن عبدالرحیم اهل قریه پایگلان از توابع دهستان زاوورد سنندج یکی از علمای نامدار و اولیای عالیمقدار عصر خود بوده است که گاهی کرامات و مکاشفاتی نیز داشته است. او کتب علمی و درسی را با خط زیبای خود نوشته و طبع شعر لطیفی نیز داشته است و متونی چند از جمله تهذیب المنطق و تهذیب الکلام علامه تفتازانی را به نظم آورده است سال تولد و فوتش در دست نیست، اما طبق مدرکی که در نزد آقای حاج شیخ الاسلام کردستان موجود است و آن تاریخ اتمام نسخه‌ای از احادیث صحیح بخاری است که در ۱۲۵۰ از نوشتن آن فارغ شده است، معلوم می‌شود که در اواخر قرن سیزدهم از دنیا چشم فرو بسته است. و مطابق مدرک موجود دیگر که رساله‌ای کوچک و مختصر در علم صرف است و تاریخ فراغت از تحریر آن ۱۲۱۵ می‌باشد، معلوم می‌شود که در آن سال او طلبه‌ای ۱۵ تا ۲۰ ساله بوده است. چنانکه اشاره رفت: ملاقاسم شعر عربی و کردی را نیکو می‌سروده است و شعر فارسی از او در دست نیست، اما در دیوان چاپی مولوی معدومی دوبیت از ملاقاسم نامی مسطور است که مولوی نیز در همان معنی به استقبال او رفته و دوبیت گفته است و به احتمال قوی این شعر از همان ملاقاسم پایگلانی مورد بحث ماست. ملاقاسم گفته است:

هرگامن پیکای پدیگان له یل وام      جبهی مهیلی وه تن دوجه یل وام  
چ پاک به دی به دکارا نمهن؟      چ پهروای تانهی نه غیارانمنه

و مولوی معدومی در مقابل آن گوید:

من که دل دایم نه واوه یل مهن      غهرق موتالای خال له یل مهن  
چ پاک تانهی ته وهن تاو مهن      شه وق موتالای رروی کتاو مهن

معروف است که حاج ملاقاسم در عبادت به قدری مصّر بوده است که جمعه‌ها پیاده از پایگلان به سنندج آمده و در فریضه جمعه شرکت فرموده و عصر به دهکده نامبرده برگشته است. و نیز می‌گویند که حاکم وقت به او گفت: بسیار مهم است که دنیا را برای دین ترک فرموده و کنج قناعت را انتخاب فرموده‌ای! او در جوابش می‌گوید که محترمانه آن است که تو بخاطر دنیا و جاه و مقام آن از دین گذشتی و صرف نظر کردی!!! (اقتباس از کتاب مشاهیر کرد به اختصار).

اشعار عربی زیر نمونه‌ای از طبع وقاد اوست که اشاره به یک مسئله اصولی نیز در آن

گنج‌نیده شده است:

إذا ما تجلت بصبح الجبین      ولیل العذار مصاباً ارانی  
فقلت الضمان علیک لمان      تجارب ارواح اهل الامانی  
فقالت محیای دارالحروب      و مدار حرب بدار ضمان  
معنی: خود را هدف آن دو تیر پیشانی سپید و زلف سیاه می بینم و از ترس آنکه کشته شوم.  
گفتم چون با مشتاقان و آرزومندان خود می جنگی ضامن جان من تویی. گفت رخسار من میدان  
جنگ است و میدان نبرد جای ضمانت نیست (در میدان جنگ جان کسی در امان نیست).  
و خلاصه اینکه این دانشمند عالمی شایسته و زاهدی بایسته و شاعری توانا و صاحب‌دلی  
دانا بوده است. روان او از مغفرت و رضوان حق شاد باد. آمین. (از کتاب مشاهیر کرد باختصار).

### شیخ محمد قسیم مردوخی

دانشمند فقیه و مدرس نبیه جناب شیخ ملاقسیم مردوخی فرزند مرحوم جنت مکان شیخ  
عبدالرحیم فرزند مرحوم شیخ یوسف رئیس العلما مدرس مسجد دارالاحسان سنندج، فرزند  
شیخ ابوالحسن فرزند علامه شیخ قسیم مردوخی استاد مولانا خالد سرسلسله طریقه نقشبیه  
است، که در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در خانه‌ای که نسلأ بعدنسل اهل علم و دیانت و امانت  
و عفاف بودند، در شهر سنندج بدنیا آمد. پس از گذشتن دوران صباوت دروس مقدماتی را نزد  
عمویش شیخ عبدالخالق نقشبندی شروع نموده بزودی به ختم قرآن توفیق یافت و خواندن و  
نوشتن فارسی را بخوبی یاد گرفت. بلافاصله با علاقه و کوششی بی نظیر به آموختن علوم عربیه  
پرداخت، و علوم پایه (صرف و نحو و منطق و رساله‌هایی در فقه و حدیث و تفسیر و غیره...) را به  
نحو مطلوب در محضر استاد محقق و عالم ربانی مرحوم ملااحمد محیی فرا گرفت و بسرعت در  
علم پیشرفت کرد و هر روز بر معلوماتش می افزود. تا بالأخره به حضور باهرالنور علامه فهامه و  
ادیب عالی‌مقام شادروان شیخ حبیب الله کاشتری مشرف و جزو طلاب و مستعدان او گردیده پس  
از سه سال متوالی کسب فیض از ایشان در علوم معقول و منقول به نهایت رسید و ازدست او به  
اخذ اجازه افتاء و تدریس موفق و مفتخر گشت. بعد از فراغت از تحصیل چون از طرف حکومت  
آن زمان دستور تغییر لباس داده شد، لذا به منظور حفظ کسوت پرافتخار روحانیت زندگی در  
شهر را ترک نمود، و به قریه شیان از توابع دهستان زاوود نقل مکان کرد و مدت ۴۰ سال در آنجا  
اقامت داشت و مرتب به امامت و تدریس و ارشاد مسلمین منطقه زاوود و اورامان و غیره  
پرداخته آنان را در مسائل معاش و معاد دلسوزانه رهبری فرمود و بی دریغ علم خود را به نحو

مثبت و مفید بر مردم نثار می کرد، و به حقیقت به دین و علم خدمت نمود و در تمام این مدت با عزت نفس سر بلند بدون اینکه مزاحمتی برای دیگران ایجاد کند، روزگار را مصروف می داشت. بالأخره قریب ۱۰ سال قبل بواسطه ضرورت و گرفتاریهای شخصی و تحصیل فرزندان به زادگاه خود سندیج آمده در آنجا مقیم گردید. از آن تاریخ تاکنون بحمدالله همواره محفل درسش گرم و حضورش برای طالبان علم مغتنم بوده اتصالاً به تدریس و صدور فتاوی در جواب استفتاها و سؤالات مراجعین و وعظ و تبلیغ مشغول بوده و هست.

این دانشمند دارای چهار فرزند به اسامی محمد وسیم و محمد طاهر و محمدطیب و خالد مردوخ می باشد که بحمدالله کلاً در علوم اسلامی و امور اجتماعی واردند. و بطور خلاصه شیخ محمدقسیم عالمی آگاه و مدرسی موفق است که بسیار خوشرو و خوش بیان و لطیفه گوی و بی تکبر است، مجلس درسش ززمه محبت و صفا و محضرش محل استفاده دینی و دنیوی است. حفظه الله عن الافات والعاهات. (ترجمه بالا شرح مفصل از مشخصات مجملی است که خود او به اصرار نویسنده در اختیارش نهاده است.)

### شهید حاج ملاکریم شهریکندی

مرحوم استاد ملاکریم شهریکندی که دانشمندی ارجمند و پرمایه و بلندآوازه بود، در سال ۱۳۰۵ شمسی در روستای قاجر اطراف مهاباد بدنیا آمد، و در میان خانواده ای که اهل اعتقاد و دیانت بودند تربیت شد و به حد تمیز رسید و به درس و بحث علاقمند گردید. لذا مقدمات راتا ۱۳ سالگی از پدر آموخت و در این موقع پدرش فوت کرد. فرزندانشجوی جوانش به منظور ادامه تحصیل همراه تنها برادرش ملاعلی از شهریکند به روستای قروچا رفتند، و در آنجا در حضور ملاشیخ عمر مدرس به آموختن علوم اشتغال ورزید، چندی بعد به قریه قراگوز وارد شده و به درسش ادامه داد. از استادان او به ترتیب: ملاسیدحسین مدرس ده باغچه لهر و ملاعبدالله محمدی امام جمعه فعلی سقز، و ملاعلی بوغده کندی (فاضل شهر بوغده کند)، و ملاشیخ حسن شیخی عارف نامدار روستای شیخلر، و ملاعلی ولزی استاد سرشناس روستای حمامیان از توابع بوکان را می توان نام برد. در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی بحوزه های علمی مهاباد روی آورده مدت یک سال از محضر ملاصدیق صدقی استفاده علمی نمود، و بالأخره تحصیلات عالی و دروس غائی خود را در خدمت دانشمند نامی مهاباد مرحوم ملاحسین مجدی

در مسجد بازار به پایان رسانید، و اجازه نامه خود را از او دریافت نمود. در سال ۱۳۲۱ به فکر تشکیل زندگی افتاد و با دختر یکی از خانواده های سادات مهاباد وصلت کرد، و تقریباً همان سال به امامت و تدریس قریه خلیفه لیان از توابع سلدوز نقده انتخاب شد و به آنجا رفت. مدتی بعد از طرف اهالی نقده به امامت و خطابت اهالی سنی نقده تعیین شد و به آن شهرستان رفت. اما پس از چند ماه به اصرار و استدعای اهالی خلیفه لیان که تاب دوری از حضور او را نداشتند برای بار دوم بدان قریه مراجعت کرد. در سال ۱۳۳۱ بنا به دعوت مردم مهاباد به آنجا رفت و مقیم شد، بلافاصله به عنوان مدرس مدرسه علوم دینی و امام جماعت مسجد مولوی از طرف اهالی مهاباد برگزیده بکار مشغول شد، و دهها طلبه از برکت علم و کمال او مستفیض گشتند. صاحب ترجمه جزو علمای طراز اول مناطق کردنشین محسوب می شد در مدت ۲۰ سال اقامت در مهاباد بر حسب نیاز شدید علمی مردم علاوه بر مدرسه علوم دینی در دبیرستانها نیز تدریس داشت، و در تهیه و تنظیم تزه های دوره لیسانسیه و دکترای ادبیات فارسی و عربی و حقوق و الهیات دانشجویان از او استمداد می طلبیدند. او با مراکز بزرگ علمی دنیای اسلام مخصوصاً دانشگاه بزرگ الازهر در قاهره ارتباط داشت، و حتی از طرف این دانشگاه جوایز ارزنده ای به او اهدا گردیده است. تسلط وی بر زبان و ادبیات عربی و کردی و فارسی زبانزد و مشهور بود، مخصوصاً در تفسیر قرآن و تاریخ ایران و اسلام صاحب نظر بودند. علاوه بر سه زبان نامبرده در زبانهای روسی و انگلیسی و برخی از علوم جدید نیز اطلاعاتی کافی داشت. یکی از بارزترین صفاتش این بود که همواره حق می گفت و به زورگویان تسلیم نمی شد، و همواره با خرافات مبارزه می کرد. این عالم عالیقدر بالأخره ساعت ۱۳ روز دوشنبه دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ هنگامی که پس از اداء نماز ظهر از مسجد مولوی خارج می شد، به وسیله يك نفر از خدایی خبر و نامسلمان و خائن به ملت گرد به طور ناخوانمردانه مورد اصابت سه گلوله واقع شد و به فوز شهادت نائل آمد. جنازه او فردای آن روز بر دوش دهها هزار نفر از اهالی مسلمان و حقشناس مهاباد و اطراف با تجلیل کم سابقه ای تشییع گردید و در آرامگاه بوداق سلطان مهاباد در جوار مزار استادش (ملاحسین مجدی) به خاک سپرده شد. و با خشکیدن این اقیانوس فضیلت و دانش شعله های عظیمی از غم و حسرت دلهای مردم را فرا گرفت. روانش شاد و یادش گرامی باد. آمین. (از یادداشت های نویسنده با استفاده از جزوه مرحمتی آقای سیدمحمد صدی مهاباد).

### ملالطف الله شیخ الاسلام

ملالطف الله شیخ الاسلام فرزند ملا فتح الله قاضی از معروفترین فرد خاندان علما و

قضات سنندج بوده است که علاوه از علم و ادب سرشار خطی زیبا و طبع شعر نیز داشته است. شخصیت سیاسی و اجتماعی او به حدی بوده است که شاه قاجار عزل و نصب حکام و رؤسای محل را به او تفویض داشته بود. این دانشمند مردی محتشم و مقتدر و موقر بود که در بزل و بخشش نظیر نداشت، مخصوصاً هنگامی که فردی کُرد برای اعانه یا کمک مظلومی به او مراجعه می کرد. نویسنده این سطور از مرحوم پدرم (میرزا عبدالله سید) که با مرحوم ملا لطف الله همزمان بوده است شنیده ام: «در جنگ جهانی اول که کردستان مدتی مرکز تاخت و تاز سربازان روسیه تزاری گردیده بود که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به روسیه بازگشتند، جوانی کُرد که قبلاً در قید اسارت آنها بوده است با خود می برند، پس از مدتی پدر یا عموی آن جوان که گویا از اهالی اطراف دیواندره بوده است به امید استخلاص آن اسیر و تعیین تکلیف به ملا لطف الله متوسل می شود. آن مرحوم به او قول می دهد که تا سرحد امکان در راه آزادی جوان بکوشد. خلاصه به وسیله تماسهای تلگرافی و مکاتبه فراوانی با دربار حکومت قاجاری و کنسولخانه روسیه و غیره بیش از یک سال زحمت می کشد و موضوع را جداً دنبال می کند و بالاخره با صرف مبلغی در حدود ۱۸۰۰۰ تومان از مال خودش جوان کُرد را از اسارت روسها خارج و خلاص و به پدر یا عم تحویل می دهد. چندی بعد ولی آن جوان به عنوان تشکر هدیه ای به حضور او می آورد، شیخ الاسلام برای اینکه آن شخص از فرسنگها راه امیدوارانه به ملاقات او آمده است، مأیوس نشود، هدیه را قبول می نماید، ولی قیمت آن را بطور مضاعف به او می دهد، و اظهار می دارد: که «رفع ستم از ستمدیدگان و وظیفه هر مسلمان و مخصوصاً هر قاضی عادل است. خاصه اینکه قاضی من باشم و آن ستمدیده جوانی کرد و همدین من باشد». ملا لطف الله به جلال و شکوه و تجملات دنیوی و عمارات و ابنیه عالی و خوش منظر نیز علاقمند بوده و دستگاه قضاوت و محل سکونت او اکنون نیز از آثار تاریخی سنندج محسوب می شود و محل موزه هنرهای قدیم کردستان است. او چنانکه اشاره شد خوشخط بوده و به نقاشی و آثار هنری نیز عشق ورزیده است چنانکه دانشمند محترم جناب بابا مردوخ روحانی در کتاب مشاهیر کرد مرقوم فرموده است: سال تولدش ۱۲۵۱ هـ - ق، و سال فوتش ۱۳۱۵ هـ - قمری بوده است، و جمله غفرله ماده تاریخ وفات اوست. (از یادداشت‌های نویسنده و با استفاده مختصری از کتاب مشاهیر کرد).

### حاج شیخ محمد (معتدالاسلام)

عالم نحیر و فاضل عدیم النظیر مرحوم حاج شیخ محمد ملقب به معتدالاسلام فرزند مرحوم شیخ عبدالکریم کانیمشکانی از مهمترین دانشمندان اوائل قرن چهاردهم قمری بوده

است. مراتب تحصیلات خود را طبق معمول زمان در سنندج و سایر نقاط ایران و عراق در محضر استادان بزرگ شروع نموده و ادامه داده است و بالأخره درحضور علامه دوران حاج سیدحسن چوری در قریه چورمریوان به پایان رسانیده است و به فیض اجازه ازدست او نائل و بعدها خودش عالمی متبحر گردیده است. حاج شیخ محمد معتمدالاسلام در تمام علوم از معقولات و منقولات استاد بوده است، و مدتها در مدرسه مسجد امام زاده پیر عمر سنندج مدرس بودند و طلاب فراوانی از منبع فیاض علم و تجربه او استفاده کردند و به دریافت اجازه مفتخر گشتند. این استاد فرزندان لایق از خود به یادگار گذاشت که همه آنان از علم و ادب بهره وافعی داشتند. و مشهورترین آنان مرحوم ابوالوفا معتمدی بوده است که ترجمه او در صفحات اول این تتمه گذشته است. تاریخ صحیح تولد معتمدالاسلام در دست نیست اما وفاتش مطابق سنگ نوشته مزارش در سوم جمادی الاولی ۱۳۳۹ هـ.ق اتفاق افتاده است. رحمه الله. (مفصل از یادداشتهای مجمل برادرزاده فاضلش مرحوم حمدی).

### حاج ملامحمد نیری (منبری)

عالم ربانی حاج ملامحمد منبری فرزند ویس محمد از اهالی دهکده نیر از توابع زاوورد سنندج زاهدی عابد و عارفی عاکف و عالمی عامل بود. چون از دوران صباوت گذشت به درس و مدرسه شایق گردید و کتب مقدماتی دینی و اخلاقی را به نحو مطلوب تمام کرد. آنگاه علوم عربی را شروع نموده با جدیتی تمام از اساتید و مدرسان آن زمان در زادگاه خود و در شهرها و دهات کردستان استفاده های علمی شایان برد، و بعد از اتمام تحصیلات به تدریس و ارشاد مسلمین پرداخته در این راه آنی وقت خود را تلف نکرد، و ضمن خدمت و راهنمایی خلق خدا از عبادت نیز غافل نبود و حتی در انجام نوافل کوتاهی ننمود. در اواخر عمر به شهر سنندج نقل مکان فرمود و در مسجد داروغه (مسجد بازار) با جدیتی بی نظیر وظیفه دینی و علمی را شروع فرمود. و چون انسانی قانع و زاهد و نیک نفس و متوکل بر خدا و بی توجه به مال دنیا بود، با حکام و دولتیان نشست و برخاست نداشت، و لذا نزد مردم بسیار محترم و مورد اعتقاد بود.

در زهد او مشهور است که شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله (عموی ناصرالدین شاه قاجار و حاکم سنندج) که خود شخصی عالم و ادیب بود به صاحب ترجمه ارادتی فراوان داشت، و همواره مشتاق زیارت او بود، لذا نامه ای به حضورش تقدیم کرد و در آن استدعا نمود که یا جناب ملامحمد لطف فرموده ما را بپذیرد، یا قبول زحمت و قدم رنجه فرموده ما را به زیارت خود سرافراز و مفتخر فرماید. حاج ملامحمد در جواب او نوشت: «من درویشی هستم که در کُنج

عُزلت زندگی می‌کنم و عاری از تجملات دنیوی می‌باشم، و در حجره تنگ و تاریک سکونت دارم، لذا وضع من سزاوار پذیرایی نیست، و نیز زیارت امرا شیوه فقرا نمی‌باشد، بهتر است بجای دیدار من به زیارت فقرا و مستمندان شهر بروید، و از نزدیک وضع ایشان را ببینید و آنان را کمک و دستگیری کنید، و وسائل رفاه ایشان را فراهم سازید که موجب خشنودی خدا خواهد بود».

ایضاً حکایت می‌کنند: که این مرد خداشناس واقعی با وجود ضعف فراوان بر اثر پیری هر هفته پیاده از مسجد محل تدریس و امامت و اقامت خود برای ادای فریضه جمعه به مسجد جامع که فاصله نسبتاً زیادی داشت، می‌رفت و بعد از انجام نماز پیاده نیز برمی‌گشت. و چنانکه گفتیم فرهاد میرزا حاکم کردستان ارادت و عقیدت زیادی به او داشت، لذا با اطلاع از موضوع (رفتن حاج ملا محمد پیاده به جمعه) اسبی راهوار با تمام وسائل به وسیله گماشته خود به خدمتش فرستاد که شاید بعدها پیاده به جمعه نرود. گماشته اسب را به حلقه در مسجد بست و خود داخل مسجد شده مراتب ارادت و سلام حاکم را به عرض وی رسانید، و او را از اهداء اسب اطلاع داد. مرحوم منبری می‌گوید: اسب را از پله‌های حجره بالا بیاور! فرستاده در نهایت تعجب اظهار می‌دارد: چگونه اسب از چنین پله‌های تنگ و بلند بالا می‌آید؟! او در جواب می‌فرماید: پس من جز از این حجره جایی ندارم، و اسب طویله و تیمار و آخر و علوفه لازم دارد، و اینها هیچکدام برای من مقدور نیست و نخواهد بود. بنابراین آن را بازگردان و نزد حاکم ببر و سلام و دعای خیر مرا به وی ابلاغ کن و بگو منبری گفت: «نگهداری اسب برایم ممکن نیست. تاروژی می‌توانم پیاده برای ادای فریضه به مسجد جامع می‌روم حتی اگر مسافت از این دورتر هم باشد. و اگر روزی شدت ضعف و یا بیماری مانع رفتنم شد، به حکم آیه: لا یكلف الله نفساً الاوسعها تکلیف بر من ساقط شده است، و خداوند از تقصیرم می‌گذرد». سرانجام این شخصیت بزرگ علم و عرفان پس از عمری اطاعت و عبادت و تدریس و راهنمایی مسلمین روسفید و نیکنام در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری در سنندج به رحمت خدا پیوست. اللهم انفعنا ببرکاته و قدس روحه و نور مرقده. (مستفاد از کتاب مشاهیر گُرد با تلخیص مختصر).

### حاج ملا محمد مدرس گرگی

یکی دیگر از علماء شهیر سنندج مرحوم وارح کم نظیر حاج ملا محمد مدرس گرگی بوده است. وی فرزند ارشد مرحوم جنت مکان عالم زاهد ملا عبدالکریم ابن ملا عارف ابن ملا محمد

شریف ابن ملا عبدالقادر مدرس بود<sup>۱</sup>. آثار خطی باقیمانده در کتابخانه خانواده‌های مدرس گرجی نشانگر آن است که اجداد صاحب ترجمه حتی قبل از ملا عبدالقادر غالباً مدرس و اهل علم و تقوی بوده‌اند. حاج ملامحمد مدرس گرجی مکنی به ابوالحسن و ملقب به غلامعلی در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در سنندج در بیت علم و فضل و زهد و ورع بدنیا آمد، و تحصیلات ابتدایی را تا قسمتی از صرف و نحو در محضر پدر بزرگوارش گذرانید، بعداً بنا به رسم زمان برای ادامه تحصیل عازم منطقه مریوان و پس از چند ماهی به بیاره شریفه رفت، و تقریباً بعد از دو سال استفاده علمی از طلاب نزدیک به انتها که اصطلاحاً آنان را مستعد می‌گفتند، مستقیماً در محضر علامه وارع و نحیر بارع مرحوم ملای بزرگ (ملا عبدالقادر مدرس بیاره) کسب فیض نمود و درس خواند. و بعد از مدتی برای تکمیل معلومات خود به مهاباد و بوکان و بانه و دهات آن نواحی سفر کرد، و با جدیت و طلب تمام از روی کمال علاقه و ایمان نزد مدرسین عالیمقام آن سامان علم و فضل اندوخت و فضیلت و تقوی آموخت بطوری که خود او فرموده است: «در سفر ساوجبلاغ سخت بیمار می‌شود، و پس از چند ماه در حالت یأس از ادامه تحصیل شبی در خواب به حضور حضرت فجر صادق فخر عالم محمد خاتم(ص) شرفیاب می‌شود آن سرور بشارت عودت صحت و رفع کسالت به او می‌دهد، و چون از شادی بیدار می‌شود احساس می‌کند که خداوند به وی شفا عطا فرموده است و فی الحال سلامت اصلی را بازمی‌یابد». پس از چند سال تحصیل دوباره به زادگاه خود سنندج بازمی‌گردد، و در نزد پدر به تکمیل اطلاعات علمی پرداخته دوره سطح را تمام کرد، و نزدیک خاتمه تحصیلاتش به بیاره شریفه مراجعت نمود و در خدمت بزرگترین و مشهورترین و عالم و وارع‌ترین مدرسان زمان یعنی استاد سابقش ملا عبدالقادر مدرس بیاره به استفاضه مشغول گردید تا به حد کمال رسید، و در علوم عقلی و نقلی سرآمد شد و از دست مبارک او اجازه افتا و تدریس در مذهب شافعی را دریافت نمود. و با کسب اجازه از استادش به قریه بآلک مریوان رفت، و در مسجد قریه امام و مدرس شد. و چون والد بزرگوار او به رحمت خدا شاد گشت، به سنندج آمد، و در مسجد ملاجلال (واقع در پشت اداره دخانیات سنندج) بجای پدر به امامت و تدریس پرداخت، و تا روزهای پایان عمرش در شغل شریف خود انجام وظیفه نموده به مسلمانان خدمت دینی و علمی کرد، و بسیاری از طلاب با ذکاوت در محضر او استفاده کامل کرده به درجه استادی رسیدند و مدرس شدند. بالأخره در سال ۱۳۶۹ قمری به رحمت حق پیوست. بی‌تردید آن مرحوم یکی از علمای طراز اول و در

۱. شرح حال ملا عبدالکریم قبلاً در همین تمه آهده است.



حقیقت عالمی عالم‌ساز بود که خداوند او را به رضوان خود شاد فرماید. از مرحوم حاج ملامحمد فرزندی به نام ملاحسین مدرس گرجی بجای مانده است که بحمدالله اهل علم و صلاح و عفاف است و به تدریس و امامت مشغول بوده و هست.

قابل ذکر است که مشارالیه بعد از انتصاب بجای پدر مسجد فوق‌الذکر را که رو به خرابی نهاده بود به وضعی آبرومندانه به کمک مردم خیر سنندج تجدید بنا کرد و توسعه داد، و نیز وسیله تعمیر مساجد دیگر در سنندج و اطراف گردیده است که خدا جزای خیرش دهد. والده مرحوم حاج ملامحمد نیز از خاندان علم و شرف یعنی صبیبه مرحوم ملاعبدالمجید منبری است (که ترجمه احوال او قبلاً گذشت). لذا حاج ملامحمد مدرس گرجی کریم‌الطرفین است. رحمه الله و طاب ثراه. (اقتباس از یادداشت مرحمتی جناب ملاحسین مدرس گرجی).

### شیخ محمد فخرالعلماء

شیخ محمد ملقب به فخرالعلماء فرزند شیخ امام‌الدین ابن شیخ محمد جسیم ابن شیخ محمود بن شیخ احمد علامه تختی از دودمان مردوخی است که در آبادی وژن از قراء ناحیه بیلوار سنندج بدنیا آمده است. پدرش از فضلی عصر خود بوده و شعر کُردی را خوب می‌سروده است. شیخ محمد فخرالعلماء تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش آغاز نهاد و در نقاط مختلفه کردستان با تحمل رنج سفرها و غربتها با موفقیت به پایان رسانیده بعد از فراغت از تحصیل و اخذ اجازه به سنندج آمد و در آنجا مستقر گردید و به تدریس غالب علوم پرداخت. و بزودی شهرت تدریس و فضل و ادب سرشار او در کردستان ایران و عراق منتشر گردید، و طلاب برای استفاده علمی از محضر او از اطراف و اکناف به خدمتش شتافتند، و از حلقات درس و جلسات بحث او مستفید شدند. فخرالعلماء در ادبیات فارسی و عربی و کُردی استاد بود و به هر سه زبان شعر می‌گفت. و تخلص او در اشعارش حیران بوده است و سروده هایش بسیار محکم و دلپذیر و گاهی پر از صنایع بدیعی می‌باشد. وی در بداهه‌گویی و نکته‌سنجی و فصاحت مشهور بود. از آثار او مثنوی مرشد العشاق است که هموزن مثنوی مولانای روم و نشانگر کمال فضل و طبع پرمایه اوست. چنانکه گفتیم شعرش غالباً پر از صنایع بدیعی مخصوصاً صنعت تجنیس به وجه احسن و مطلوب بوده است. تاریخ تولد او در دست نیست، اما فوتش در ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۰ هجری قمری اتفاق افتاده است رباعی زیر نمونه‌ای از لطف طبع اوست که شامل جناس تام می‌باشد:

[در عشق تو ای نگار اندر نارم      در نار همی سوزم و دهم برنارم]

تا دست بگردن تو اندر نارم آغشته بخون چو دانه اندر نارم<sup>۱</sup>  
(اقتباس از کتاب مشاهیر کرد)

### ملا محمد نودشی (مولانا)

ملا محمد ابن ملا عارف ابن حاج ملا احمد نودشی (حاج ماموسا) که ترجمه احوال پدر بزرگش به تفصیل در ردیف (الف) اصل کتاب ذکر شده است، در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در قریه نودشه در محیط علم و تقوی و امانت و دیانت بدنیا آمد، و تحت نظر و تربیت پدر دانشمندش به حد تمیز رسید، و چون سایر افراد خاندان وارد تعلیم و تعلم و درس و بحث شد، پس از ختم قرآن و دروس مقدماتی عقیدتی و اخلاقی به آموختن عربی (صرف و نحو و منطق و غیره...) همت گماشت، و در نهایت جدیت و با استفاده از قریحه موروثی و خدادادیش بزودی علوم عقلی و نقلی را نزد پدر و سایر استادان آن دوره تمام کرد و به سرحد کمال رسید و مجاز شد. و در مسجد معتمد (مسجد مولانا) پس از فوت پدر به تدریس اشتغال جست. و بزودی شهرت حُسن بیان و استادی او در تدریس و تفهیم طلاب به نقاط دور و نزدیک رسید، و از هر طرف طالبان علم و عرفان و هنر و ادب به حضورش روی آوردند، و از خرمن دانش او خوشه چینی نمودند، و هریک به فراخور استعداد خود از سفره گسترده اطلاعات جامع او به نوا رسیدند. یکی از شاگردان او بدیع الزمان کردستانی (عبدالحمید متخلص به مهی) بوده است که خود بعدها یکی از افتخارات کرد و استاد دانشگاه تهران گردید (شرح احوال او در صفحات قبل آمده است). در عظمت مقام مولانا ملا محمد همین بس است که استاد بدیع الزمان کردستانی در یادداشتهای خود او را به غزارت علم و مهارت در تدریس و ادب و نجابت یاد می کند. صاحب ترجمه علاوه بر علوم ظاهره اهل باطن نیز بود، زیرا به حضرت شیخ علی حسام الدین ابن بهاء الدین ابن سراج الدین ارادت می ورزید، و در طریقه نقشبندی مرید او بود که علاوه بر اشتغالات فراوان تدریس و امامت و حل مشکلات و مسائل شرعی مردم همواره به ذکر و فکر مشغول بود و در ختم و تهلیل معتاده طریقه نقشبیه شرکت می کرد و مسلمانان را ارشاد می فرمود. مولانا دارای اوصاف حسنه و فضائل بسیار بود، از جمله خوشنویسی که خط فارسی را شیوا و زیبا می نوشت، دیگر از خصائل پسندیده اش فصاحت کلام و حُسن خلق و ادب عالی بود. موقع وعظ شنوندگان حاضر در مجلس او به قدری مسحور

۱. نار اول به معنی آتش، و دوم مخفف برنیاورم، و سوم درنیاورم، و چهارم به معنی انار، است.

بیان شیرین و گیرای او می شدند که مثل مشهور: «تصور می کنی که مرغ بر بالای سر ایشان نشسته است» در مورد آنان صدق می کرد. زیرا همه بی حرکت و سراپا گوش بودند. او کتابی در تصوف تألیف کرد که آن را یاد مرشد نامید و از لحاظ محتوی بسیار ارزشمند بوده است ولی متأسفانه بعدها مفقود گردید. و چون تنها نسخه بود اثری از آن در دست نمانده است. مولانا دویسر داشته است که هر دو در کودکی فوت کردند. و به عبارت ساده تر مولانا انسانی کامل و مسلمانی به تمام معنی و عالمی عامل و خادم اجتماع بود. سرانجام در ۱۳۰۸ شمسی مطابق ۱۳۴۸ قمری به ندای حق لبیک گفته به سرای جاوید شتافت. ادبای سنندج در غائله فقدان او مرثیه ها سرودند از جمله «میرزا حبیب الله ناصرالکتاب» ادیب و خطاط سنندجی چکامه ای شیوا در این مورد ساخته است که با این شعر:

چرخ دون کاینگونه از مامهر خود را کاستی      نطع خود زین مهره های رنگ رنگ آراستی  
شروع، و به شعر:

کلک ناصر قدر فهمش کرد اوصافش بیان      ورنه بی شک رتبه اش والاتر از اینهاستی  
ختم می شود. رحمه الله و طاب ثراه.

### سایر فرزندان مرحوم حاج ملا احمد نودشی و احفاد او

مرحوم حاج ملا احمد نودشی (حاج ماموستا) که ترجمه احوال او بطور تفصیل در متن کتاب علمائنا آمده است، بعدالفوت دو فرزند لایق و دانشمند بجای گذاشت به اسامی: «ملاعارف و ملازین العابدین» ملاعارف در مسجد معتمد که اکنون به مسجد مولانا مشهور است بجای پدر به امامت و تدریس پرداخت (که شرح حال او در صفحات قبل بطور اختصار گذشت). اما ملازین العابدین در مدرسه نودشه زادگاه پدر و جدش مدرس بود و طالبان دانش و دین از محضرش استفاده می نمودند، و بسا به درجه استقلال در افتا و تدریس رسیدند و از او اجازه گرفتند. مرحوم ملاعارف دارای فرزندی به اسم محمد بود که بعدها یکی از علماء مشهور سنندج گردیده و به ملا محمد مولانا، شهرت داشت، که ترجمه اش در فوق گذشت. اما مرحوم ملازین العابدین (مدرس نودشه) دویسر به اسامی: ملاسعد و ملا بهاء الدین بعد از خود به یادگار گذاشت، که هر دو از نعمت میراث باارزش دین و دانش بهره وافر داشتند. ملاسعد در ۱۲۷۰ شمسی در قریه نودشه چشم به جهان گشود و پس از اتمام تحصیلات در حضور پدرش و اخذ اجازه به مطالعه و تدریس و معاونت پدر پرداخت و در این راه موفق و مورد تأیید و امید پدر بود، که بعد از فوت مرحوم ملا محمد مولانا (چون اولاد ذکور برایش نمانده بود) به سنندج نقل مکان

کرده بجای این عم خود (مولانا) در مسجد معتمد به تدریس و امامت مشغول شد، و طلاب بسیار از محضر او فیض بردند. بالأخره در سال ۱۳۲۳ شمسی جهان را وداع گفته به لقاء الله پیوست. از مرحوم ملاسعید پسری به نام عثمان احمدی که الآن در قید حیات است و دبیر دبیرستانهای باختران است، و دو دختر به اسامی آمنه و عطیه باقی ماند، که اولی همسر مرحوم دکتر محمد صدیق مفتی زاده، و دومی در حباله نکاح مرحوم حاج ملاخالد مفتی زاده رحمه الله درآمدند. بعد از فوت مرحوم ملاسعید برادر کوچکتر او (ملا بهاء الدین) که تا آن تاریخ در قریه نودشه مدرس و مفتی بود، به سنندج آمد، و در مسجد مولانا محل تدریس آباء و اجداد و برادر خود به امامت و تدریس و موعظه و ارشاد مردم اشتغال جست، که او نیز در ۱۳۴۹ در سنندج وفات یافته به رحمت حق واصل گردید. رحمه الله. ملا بهاء الدین بعد از فوت پنج پسر به نامهای: باباشیخ، معتمد، محمدفائز، محمدخالد، و محمد فاروق و یک دختر بجای گذاشت پسر بزرگترش (باباشیخ) دارای تحصیلات عالی و بعد از پدر در مسجد مولانا به خدمات دینی پرداخته است، و اکنون بحمد الله در حال حیات، و مانند اسلاف خود اهل حیا و امانت و شرافت و عفاف می باشد. حفظه الله. سایر فرزندان ملا عبدالرحمن غیر از حاج ملاحمد (فرزند ارشد او) عبارت بوده اند از: ملا فیض الدین و ملا جلال الدین و ملا محمد شریف که هر سه در محضر پدر علامه خودشان علوم را به نهایت رسانیده و مجاز گردیدند و هر کدام در یک نقطه از ایران یا عراق به تدریس پرداختند، و عموماً دارای اولاد و احفاد و اهل علم و ادب و تحصیلات عالی در علوم اسلامی بوده و هستند، و آقایان برادران جلالی که از دبیران مبرز و سرشناس و با سابقه باختران می باشند، از احفاد مرحوم ملا جلال الدین هستند که چنانکه گفتیم ملا جلال الدین فرزند ملا عبدالرحمن و برادر حاج ملاحمد نودشی بوده است، و آقایان جلالی الحال در قید حیات و مقیم باختران و دوران بازنشستگی را می گذرانند حفظهما الله. (از جزوات و یادداشتهایی است که در خانواده ملاحمد نزد باباشیخ نقشبندی محفوظ است با تفصیل)

### ملاحمد مهری (برهان الاسلام)

ملاحمد مشهور به مهری و ملقب به برهان الاسلام فرزند بزرگ علامه زمان مرحوم ملا عبدالله دشی مفتی کردستان بوده است که در سال ۱۳۰۶ قمری در قریه دشه از قراء اورامان لهون متولد شد. در دوران طفولیت او پدر بزرگوارش به سنندج نقل مکان فرمود، لذا مهری تحصیلات خود را در این شهر آغاز کرد و در نتیجه استعداد و نبوغ فوق العاده در شش سالگی سالگی مجاز شد و بلافاصله با اجازه پدرش در یکی از مساجد سنندج مشغول تدریس گردید.

اما نهایت آرزویش آن بود که پدرش به او اجازه دهد تا به عراق و دیگر ممالک اسلامی سفر کند و اطلاعاتی عالیتر بدست آرد. اما پدرش با این کار مخالف بود و به او چنین اجازه ای نداد. بالأخره شب هنگامی در سال ۱۳۲۶ قمری به قصد عراق سنندج را ترك کرد. مدتی در عراق به سیاحت و درحقیقت به گردش علمی پرداخت، و هر جا استادی مشهور بود از محضرش فیض یاب می‌گردید و با بسیاری از ادبا و علمای مشهور ملاقات و از خرمن دانش آنان خوشه چینی نمود. بعد به استانبول (ترکیه) رفت، و در مدرسه تخصص علوم تفسیر و حدیث ثبت نام کرد، و دوره آن را با توفیق کامل به پایان رسانید، و با احراز رتبه اول به اخذ شهادتنامه نائل شد، و در همان مدرسه مدرس گردیده تا انقراض دولت عثمانی در این شغل باقی بود، و بعد از درگرونی و تغییر رژیم از پادشاهی به جمهوری و کیل دعاوی دادگستری گردید و در عدلیه استانبول مشغول کار شد، و ضمن کار و کالت در کنکور حقوق نیز شرکت نمود و موفق شد و سه سال دوره آن را نیز با موفقیت کامل گذرانید، و از آن به بعد تا آخر عمر هم شغل و کالت داشت، و هم در یکی از دانشگاهها استاد کُرسی ادبیات عرب بود. مهری کتابهایی به عربی و فارسی و ترکی و کردی تألیف نموده است. در نظم و نثر فارسی و عربی به حدی استاد بود که در ترکیه مشهور و زبانزد خاص و عام گردید، اشعاری به فارسی و عربی از او باقی مانده است. او گاهی برای اقوام و برادرانش به زادگاه خود سنندج نامه می‌فرستاد، اما تا آخر عمر به وطن مألوف بازنگشت، و نیز پس از درگذشت او فرزندان او چون به زبان کردی و فارسی آشنایی نداشتند، با اقوام قطع رابطه نمودند. و به همین لحاظ معلوم نشد که آثار و تألیفات او چه بوده و به کجا افتاده است. مهری به مناسبت ملی شدن نفت قصیده ای غرّا به زبان عربی سرود و برای مرحوم آیت الله کاشانی که در این راه مبارزات و مجاهدات فراوانی متحمل شده بود، فرستاده است، که مطلع آن به این شعر:

قائدالعنقاء فی انحاء حی غن عنی آیه الله و حی

و به این شعر:

ان (مهری) شیخ سیارانه و مدار سیرهم فی ملک ری

پایان می‌پذیرد. این عالم عالیقدر و ادیب بلند مقام و قاضی نیکنام در ۱۳۳۶ شمسی در شهر استانبول جهان فانی را وداع کرد. رحمه الله. (از کتاب مشاهیر کرد به اختصار)

شیخ محمد مردوخ (آیت الله کردستانی)

شادروان آیت الله شیخ محمد مردوخ ملقب به جمال الدین خلف مرحوم شیخ

عبدالمؤمن امام جمعهٔ کردستان در شب ۲۷ رجب سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر با سال ۱۲۵۶ شمسی در شهر سنندج دیده بدنیا گشود. آن مرحوم از نسل امیر محمد سرسلسلهٔ مردوخیان می باشد که در سال ۷۳۷ هجری قمری برابر با ۷۰۰ شمسی برای تبلیغ دین مبین اسلام با يك عده از كسان و بستگان خود از شام (سوریه) به خاك اورامان كردستان هجرت نموده در دشت شامیان، چادر زدند. سپس برای جلوگیری از سرما ناچار شدند که دهکدهٔ دگاشیخان را بنا کنند مرحوم آیت الله مردوخ در سن ۷ سالگی در محضر پدر خود شیخ عبدالمؤمن به خواندن الفبا و قرائت جزوات اخیر قرآن پرداخته در مدت کمی صرف و نحو و منطق و حساب و هندسه و تصریف زنجانی و نصاب الصبیان و علم فرائض را به درس خواند. بعد از آن کتاب انموذج را نزد عمویش دانشمند بزرگوار شیخ عبدالرحمن تا باب مرفوعات خواند، و خود بقیه را برای استادش تقریر می نمود، و استاد آن را تصویب و تأیید و در صورت لزوم راهنمایی و رفع اشکال می فرمود. و چون از هوش و ذکاوت فوق العاده برخوردار بوده است، زودتر از حد انتظار به علوم قدیمه دست یافته به مراحل نهایی رسیده است. و چون دارای بیان شیوا و منطقی قوی بود، بنا به تقاضای مرحوم شیخ عبدالمؤمن پدرش از همان عنفوان شباب شغل امامت و خطابت جمعه به ایشان تفویض گردید، و در ضمن امامت و خطابت به مطالعهٔ متون در علوم عقلیه و نقلیه پرداخته در اندک مدتی تمام علوم رسمی و ریاضی و صنایع و هنرهای زیبا و ذوقی از قبیل حجاری، معماری، نقاشی، حکاکی، صحافی و پیوند گلها، مهارت پیدا کرد. چندی بعد تصمیم گرفت که علوم قدیمه را از زبان عربی به فارسی برگرداند تا سهل و ساده مورد استفاده عموم قرار گیرد. زیرا در آن زمان علوم فقط در انحصار عده ای قرار داشت که به زبان عربی آشنایی داشتند، و تقریباً می توان گفت که علم در حال رکود و توقف بود. لذا اکثر کتب درسی علوم را به فارسی تدوین و ترجمه کرد، و قسمتی از آنها را در زمان حیات خود چاپ و منتشر فرمود. و مورد استفادهٔ طالبان قرار گرفت. مهمترین کتب و مدونات و مؤلفات او که به چاپ رسیده است به شرح زیر است: «تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ، فرهنگ مردوخ، فقه محمدی، اصول فقه، صرف، نحو و منطق مردوخ، حساب و هندسه، رموزات آفرینش، خلاصه الاحکام، منتخب الخواص، جان نما، هدف نما، جان وجین، عقیدهٔ اسلامی، آئین رستگاری، ندای اتحاد، جغرافیای سنندج، رهبر بشر، رهنمای سعادت، دانش و دین، مناسک حج، زمین و انسان، دین و آئین، محکمات قرآن، و بسیاری کتب و رسائل دیگر». در تاریخ ۱۳۲۷ برای تنویر افکار عمومی مبادرت به وارد کردن يك دستگاه ماشین چاپ سربی می نماید و روزنامهٔ ندای اتحاد را دایر و منتشر می کند، که در آن راجع به وحدت اسلامی مقالاتی جالب توجه می نوشت. و چون

مورد توجه و استقبال مردم قرار می‌گیرد. انجمن صداقت را نیز تشکیل می‌دهد و چون مردم بیش از حد علاقه و دلبستگی نشان می‌دهند انجمن را به حزب ترقی و تهذیب اخلاق تغییر می‌دهد، و به نشر مسلك دموکراسی می‌پردازد. در تاریخ ۳۶ محرم سال ۱۳۳۷ قمری به موجب حکم شماره ۳۶۲۱ ریاست عدلیه و ادارات اوقاف و معارف (آموزش و پرورش) کردستان به او محول می‌شود. مرحوم محمدمردوخ دانشمندی نیک محضر و بذله‌گوی بود اکثر اهالی سنندج خاطره‌ای شادبخش و در عین حال تربیتی و اجتماعی از گفته‌های او را در حفظ دارند. در سرودن اشعار عربی و فارسی و کُردی تسلط کامل داشت که بیشتر آن در دیوان اشعارش موجود می‌باشد. در سواری و تیراندازی و قلم‌فرسایی و نقاشی و خطاطی نمونه‌دوران و سرآمد اقران بوده است. او در سال ۱۳۲۷ شمسی مطابق دستخط موجود مرگ خود را در سال ۱۳۵۴ پیش‌بینی نموده بود. که در شب جمعه بیست و یکم شهریور همان سال مطابق با ۵ رمضان المبارک ۱۳۹۵ قمری فرمان حق را لبیک گفته به سرای جاوید شتافت. روانش شاد باد. (از یادآشتهای جناب آقای عبدالمؤمن مردوخ فرزند آن مرحوم به تفصیل)

### حاج سید محمد شیخ الاسلام

حاج سید محمد (شیخ الاسلام کردستان)، فرزند حاج سید عبدالعزیز شیخ الاسلام (که قبلاً ترجمه او گذشت)، در سال ۱۲۸۱ شمسی در شهر سنندج متولد شده است، تحصیلات خود را در علوم فقه و حدیث و اصول و تفسیر و بلاغه و حکمت و کلام نزد اساتید طراز اول سنندج در آن زمان از جمله ملاعبدالله دشی مفتی کردستان و پدر فاضلش و دانشمند و ارباب بارع مرحوم شیخ حبیب‌الله کاشتری تمام نموده از محضر آنان فراوان کسب فیض کرد و مجاز شد. به موازات مطالعه و تحصیل علوم عقلی و نقلی در تمرین خطوط فارسی و عربی نیز می‌کوشید، تا آنجا که خود یکی از خوشنویسان مهم سنندج گشت و پیش از تأسیس اداره ثبت اسناد غالباً قبالجات و اسناد املاک به خط زیبای او در دسترس اشخاص باقی و از ارزش بسیاری برخوردار می‌باشد. در سال ۱۳۲۹ شمسی بنا به دعوت دانشگاه تهران تصدی تدریس کرسی فقه شافعی را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی به عهده گرفت، و از این رهگذر عده زیادی از طلاب علوم دینی و ادبی به اخذ درجه لیسانس موفق و به عنوان دبیر در دبیرستانهای کشور و احیاناً قاضی دادگستری و سردفتر اسناد رسمی به تدریس و امور قضائی پرداختند. در سال ۱۳۵۵ شمسی شورای دانشگاه تهران ایشان را به درجه استادی ممتاز مفتخر ساخت. این دانشمند صاحب ترجمه‌ها و تالیفات عدیده‌ای است که اهم آنها عبارتند از: «راهنمای مذهب

شافعی<sup>۱</sup> در ۲ جلد به فارسی که تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است. ۲- شرح و تفسیر قصیده مبارکه (برده) که آن هم به طرز جالبی چاپ و منتشر گردیده و در دسترس مردم قرار گرفته است. ۳- رسالاتی در نماز و روزه و حج که کلاً به طبع رسیده و مورد استفاده واقع شده است. ۴- تألیفی در علم بلاغه که هم اکنون آماده چاپ است. استاد شیخ الاسلام ضمن تدریس در دانشگاه به منظور شرکت در کنفرانسهای علمی اسلامی و ایراد سخنرانیها به کشورهای آمریکا و انگلستان و پاکستان مسافرتها می نموده است. این عالم عامل و این استاد فرجاد هم اکنون هشتاد و هفتمین سال زندگی پرثمر خود را می گذراند و بحمدالله از سلامت برخوردار است، و در تهران اقامت دارد. حفظه الله. (اقتباس از یادداشت مجمل مرحمتی دکتر اسعد شیخ الاسلامی به تفصیل).

### سید محمد باقر رکن الاسلام (حیرت سجادی)

شادروان جنت مکان مرحوم سید محمد باقر حیرت سجادی ملقب به رکن الاسلام و متخلص به حیرت در دهم ماه صفر ۱۲۹۴ هـ.ق. برابر با ۱۲۵۳ شمسی در سنندج بدنیا آمد. نسب وی به سادات قریه کَلجی اورامان و نسب اجدادش به امام چهارم حضرت زین العابدین سجادی می رسد، که اجداد او در صدر اسلام به ایران مهاجرت کرده اند. پدرش مرحوم سید محمد سعید از فضلا و ادبای معروف سنندج و از نظر ورع و تقوی نیز مورد احترام عموم و در شمار معدود کسانی بود که کتب عرفانی را تدریس می نمودند، و در تفسیر آیات قرآن و احادیث نبوی و شرح و تفسیر مثنوی مولانا جلال الدین رومی و بیدل هندی صاحب نظر بود. و نیز چون بهترین فارسی دان شهر بود تدریس فارسی و عربی فرزندان اعیان و اشخاص سرشناس را برعهده داشت و مادرش دختر مرحوم حاج شیخ محمد سمرانی متخلص به حافی بود که او نیز از ادبا و صلحای مشهور گرد و از مریدان برجسته حضرت مرشد بزرگ شیخ عثمان سراج الدین طویلی اعلی الله مقامه بوده است، و آثاری به نظم و نثر از این جد مادری (حاج شیخ محمد سمرانی) باقی مانده است. مانند بارقات، و معدن النور و غیره...؛ مرحوم رکن الاسلام در چنین خانواده و تحت تربیت و مراقبت چنان پدر و مادری نشو و نما کرده با موفقیت پی در پی تحصیلات خود را شروع و به نهایت رسانیده است، بویژه در ادبیات فارسی و عربی تبحری سرشار پیدا کرد. و از سنین جوانی به خدمات دینی و علمی پرداخت. در این هنگام تعدادی از

۱. راهنمای مذهب شافعی ترجمه قسمتهای مهم از منهاج امام نووی است.



مسلمانان روشنفکر فرزندان خود را برای تحصیل به مدارس جدیدالتأسیس اتحاد و والیانس که از طرف کلیمیان و مسیحیان سنندج بنیان شده بود، فرستادند. و خوف آن پیدا شد که مبادا تبلیغات سوء عقاید فرزندان ایشان را باطل و مختل سازد، لذا تلاش کردند تا کسی را سرپرست و ناظر برنامه‌های این مدرسه قرار دهند. مرحوم رکن الاسلام که جوانی روشن و متعصب و از خانواده‌های روحانی و خوشنام بود، برای این کار انتخاب شد و عملاً نظارت بر کارهای این دو مرکز را قبول کرد. چندسال بعد، از پایتخت این نظارت را عنوان ریاست معارف دادند (به موجب حکم وزارتی رکن الاسلام رئیس آموزش و پرورش سنندج گردید). در ۱۳۲۸ قمری حکم وزارتی ریاست معارف استان کردستان برای او صادر شد. از این به بعد با جدیتی تمام و از روی کمال ایمان و علاقه برای ترقی سطح معلومات همشهریان و با سواد کردن مردم به تأسیس و تشکیل مدارس مختلف و کلاسهای مفید با همکاری دوستانش مانند حاج یحیی معرفت اعتضادالاسلام و حاج فتح‌الملک اردلان و میرزا عبدالباقی مدیری و میرزا جناب (ناصرالکتاب) و مرحوم سیدنجم‌الدین سجادی (پدر شادروان فاضل و مؤلف مشهور سیدعلاءالدین سجادی) اقدام کرد و خدمات شایان و چشمگیری انجام داد که در تحکیم پایه‌های آموزش و پرورش کردستان بسیار مؤثر بود، و به حق از بنیانگذاران فرهنگ کردستان بوده است. صاحب ترجمه تا سن ۵۳ سالگی دارای فرزند نبود، از این رو فارغ‌البال تمام هم و غم و نیروی مالی و جسمی خود را صرف خدمت به مردم زادگاهش نمود. اما از ۱۳۰۶ به بعد به تدریج دارای ۵ پسر و دو دختر گردید که فعلاً همه در قید حیاتند، و هر یک از پسرانش دارای مدارج عالی علمی بوده و به خدمت اجتماع مشغولند.<sup>۱</sup> مرحوم رکن الاسلام در فارسی و عربی شاعری بلیغ و شیوا بود، و در شعر «حیرت» تخلص می‌نمود. خود او در این مورد گوید:

شدم نومید چون ازهر تَرَبُّصِّ<sup>۲</sup> مرا ناچار «حیرت» شد تخلص

دیوان اشعارش هنوز به چاپ نرسیده است. وی علاوه بر مقام فرهنگی و علمی یکی از بهترین خطاطان در خطوط فارسی و عربی و فرانسه بود، و در عین حال به هر سه زبان آشنایی کامل داشت اما هیچگاه تظاهر و تفاخر نمی‌کرد. از شاگردان برجسته او مرحوم حاج امیرالکتاب عبدالحمید ملک‌الکلامی، و مرحوم عبدالحمید بدیع‌الزمان (مهی) بودند، [که اولی

۱. فرزندان مرحوم رکن الاسلام عبارتند از: ۱) سیدمحمدسید لیسانسیه بازنشسته آموزش و پرورش شاعر و خطاط. ۲) دکتر سیدعبدالمجید استاد دانشگاه. ۳) سیدعبدالحمید دبیر لیسانسیه بازنشسته مؤلف کتاب گلزار شاعران کرد و چند کتاب دیگر. ۴) سیداحمد کارمند بانک ملی تهران. ۵) سیدمحمود افسر ارتش.

۲. ترَبُّص: درانتظار بودن یا در کمین بودن و اینجا به معنی جستجو برای حقیقت است.

از بزرگترین خطاطان ایران بود و در ۱۳۲۸ در تهران به رحمت خدا پیوست، و دومی استاد مشهور ادبیات دانشگاه تهران بودند که در ۱۳۵۴ در پایتخت به رضوان حق شاد شد<sup>۱</sup>، و نیز بسیاری دیگر از مشاهیر و صاحب منصبان وزارتخانه‌های مختلف افتخار شاگردی او را داشته‌اند.

خود اینجانب (مترجم کتاب علمائنا و نویسندہ و گردآورنده تکمله کتاب) از مرحوم دکتر ناظرزاده کرمانی استاد دانشگاه تهران که نویسنده و شاعر میرز و دارای سوابق ممتد دانشگاهی بودند و هنگام تحصیل در ساعت ادبیات برای ما دانشجویان از ادبا و فضیلا گمنام و بی ادعا و تکبر ایران نام می‌برد، و از اینکه اغلب نقاط ایران مخصوصاً شیراز و کردستان و خراسان ادب پرور بوده‌اند، شنیدم که: برای نمونه نام مرحوم سید باقر رکن الاسلام مقیم سنندج را بر زبان آورد و اقرار کرد که: «بیش از دو سال است راجع به موضوعی برای من نامه‌ای فرستاده است و من از زیبایی خط و شیوایی قلم و علو انشاء و وسعت اطلاعات ادبی او که از این مختصر دریافته‌ام چنان متحیرم که خود را لایق نوشتن جوابش ندانسته و نمی‌دانم». آن مرحوم در تمام دوران اشتغالش مورد توجه وزیرانی دانشمند چون علیقلی خان مخیرالدوله، و مرتضی قلیخان صنیع الدوله، و علی اصغر خان حکمت (نویسنده محقق مشهور) بود. سرانجام در دیماه ۱۳۴۱ شمسی در سنندج به سرای باقی شتافت و در مقبره شیخان مدفون گردید. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. (ملخص از کتاب گلزار شاعران کردستان با کمک مقداری اطلاعات شخصی).

### ملا محمد صادق نیری (منبری)

مرحوم ملا محمد صادق نیری برادرزاده مرحوم ملا عبدالمجید نیری (قبلاً ترجمه او گذشته) بوده است که در ۱۲۸۵ قمری از خانواده علم و دین در نیر (ژاورود) بدنیا آمده است. پس از رسیدن به سن تمیز و آموختن مقدمات و ختم قرآن به تحصیل عربیت پرداخته و نزد عموی بزرگوار خود ملا عبدالمجید با جدیت و دلگرمی تمام به تحصیل علوم صرف و نحو و منطق و بیان و معانی و بلاغه و تفسیر و فقه و حدیث و غیره مشغول شد. استعداد ذاتی خود و توجه کامل عمویش موجب گردید که در عنفوان شباب به مواد نهایی رسید و سرانجام از دست مبارک مدرس بزرگ ملا عبدالقادر بیاره مجاز و برای تدریس و افتاء بطور مستقل آماده شد. چندی بعد در مسجد آقا حبیب الله سنندج واقع در محله آقازمان به امامت و تدریس نشست و تا

۱. شرح حال بدیع الزمان کردستانی در صفحات قبل آمده است.

پایان عمرش به این شغل مبارک شرافتمندانه ادامه داد، و به مسلمانان و طالبان علم و دین خدمت نمود، و سرافراز و آزاد از هرگونه قید و بندی زندگی کرد، و شاگردانی لایق چون مرحوم ملابرهان الدین حمدی و ملاحسن خلیقی را تربیت نمود و مجاز گردانید. بالأخره در سال ۱۳۶۹ قمری در سنندج چشم از جهان فرو بسته به جوار رحمت حق انتقال یافت.<sup>۱</sup> نورالله مرقدہ. (از اطلاعات شخصی مستفاد از مرحوم استاد حمدی).

### قاضی محمد خال

ادیب اریب و نویسنده حسیب و قاضی عادل و نجیب ملامحمدخال ابن حاج شیخ امین ابن شیخ محمد ابن شیخ اسماعیل ابن شیخ مصطفی ابن شیخ عثمان در سال ۱۳۲۲ هجری قمری در سلیمانیه عراق بدنیا آمد. پدرش که عالمی عارف و مدرسی نامدار بود فرزندش را تحت توجه خود تربیت نموده پس از رسیدن به حدّ تمیز او را به تحصیل واداشت پس از ختم قرآن دروس ابتدایی را آموخت و از همان اوائل آثار نبوغ و استعداد فوق العاده در ناصیه او هویدا بود. لذا علوم را طبق معمول زمان دنبال نموده به سرحد کمال رسانید و مجاز شد، مدت‌ها به یاری پدر در سلیمانیه در مسجدی که تاکنون نیز به اسم پدرش معروف است، تدریس کرد. و از توجهات مادی و معنوی پدر که علاوه بر علم و فضل از مریدان به نام و مجاز حضرت شیخ محمد بهاء الدین ابن شیخ عثمان سراج الدین بوده است برخوردار بود و چون پدرش در ۱۳۵۰ قمری به سرای جاودانی شتافت او تا مدتی مستقلاً تدریس و افاده فرمود. اما طولی نکشید در وزارت دادگستری عراق استخدام و بر اثر نشان دادن لیاقت بعدها یکی از قضات شهیر و مستشار صاحب نظر در حقوق شرعی و قانونی کشور عراق گردید، و در راه اجرای عدالت و احقاق حقوق ستمدیدگان خدمات ارزنده ای انجام داد. البته ضمن خدمت در عدلیه از خدمتگزاری علم و دین نیز فروگذار نکرد، و با استفاده از کتابخانه مهم و مترقی خویش به تحقیق و مطالعه مشغول گردیده تألیفات و تصنیفات فراوانی از خود ترتیب داد و بیادگار گذاشت که هر کدام بجای خود با ارزش و تاحدی برای نویسندگان نسل آینده مهم و مفید می باشد. مخصوصاً خدمات و تحقیقات او در زبان کردی چشمگیر و غیر قابل انکار است که فرهنگ سه جلدی او شاهد صدق این مدعا است. فعالیت‌های این دانشمند در مجمع علمی بغداد و مساعی بی دریغش در چاپ و تصحیح و تنقیح کتب ادبی و تاریخی مفید کردی و عربی زبانزد خاص و عام می باشد

۱. دانشمند مورد بحث پدرزن مرحوم استاد برهان الدین حمدی و استاد اجازه دهنده او نیز بوده است.

آثار مهم وی که غالباً طبع و منتشر شده و مورد استفاده طالبان دانش قرار گرفته اند عبارتند از:  
 ۱- تفسیر جزوعم. ۲- فرهنگ خال در سه جلد. ۳- انین الفؤاد عربی در ۴ جلد. که به کردی نیز خلاصه ای از آن را ترجمه و منتشر کرده و آن را ناله درون، نامیده است. ۴- فلسفه آئین اسلام.  
 ۵- مولودنامه. ۶- رساله ای در رد نسیم رستگاری آیت الله مردوخ. ۷- زندگی سیدجمال الدین واعظ اسدآبادی. ۸- الشیخ معروف النودهی. ۹- زندگی ملاعبدالله بیتوشی. ۱۰- زندگی محمد فیضی افندی مفتی زهاوی. ۱۱- بندی پیشینیان و دهها تألیف دیگر این دانشمند در تواضع و نیک نفسی به حدی اصرار داشت که در هیچیک از آثار و نوشته هایش شرح حال و بیوگرافی خود را نوشته است، و نویسنده این سطور ترجمه حاضر را از فحوای بعضی تراجم اصل کتاب علمائنا چون ترجمه احوال والد ماجدش شیخ امین خال و حضرت شیخ معروف نودهی و نیز از اشعار و عباراتی مختصر از ملامحمد خاکی (ترجمه احوال او نیز در اصل کتاب آمده است)، بدست آورده ام. که خود صاحب ترجمه (ملامحمدخال) در یکی از تألیفاتش از زبان مرحوم ملامحمدخاکی می نویسد: مرحوم ملامحمد خاکی با پدر و جدم بسیار دوستی و مراوده داشته است و در یک سفرش که برای ملاقات پدرم به سلیمانیه آمده است، و گویا من در همان ایام قدم به جهان هستی گذاشته ام، در سه شعر فارسی تاریخ تولد مرا سروده و بدست خود در پشت دیوان اشعارش که به پدرم اهداء کرده است چنین مرقوم فرموده است:

یکی شیرین پسر خوش مهوشی بود	به چشمان خیالم دوش درخواب
محمد نام سرو دلکشی بود	به باغ نیکنمایی و نکوئی
محک گفت: آزمودم (بی غشی) بود	عیار نقد تاریخش بجستم

که صفت مرکب بی غشی به حساب ابجد ۱۳۲۲ قمری می شود. «متأسفانه این ادیب و نویسنده عالی مقام در اوائل سال ۱۴۰۸ قمری برابر با ۱۳۶۶ خورشیدی پس از ۸۶ سال خدمت موفقانه به علم و ادب در عین نیکنمایی و حسن شهرت چهره به نقاب خاک کشیده و جنازه او با تجلیل فراوان در بغداد به خاک سپرده شد. رحمه الله ورضوانه علیه. آمین. (از یادداشتهای شخصی نویسنده).

### ملا محمد صدیق مفتی زاده

شادروان دکتر محمد صدیق مفتی زاده استاد زبان و ادبیات کردی در دانشگاه تهران به سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در قریه دشه از توابع اورامان در خانواده علم و تقوی و امانت و حیا پا به عرصه وجود نهاد پدرش تحریر خطیر ملاعبدالله مفتی پسر ملامحمود پسر ملامحمد پسر

ملا احمد دیبه گه‌وره از خانوادهٔ علمای اورامانات بوده است. و مادرش دختر سید شهاب‌الدین طالشی بود که مادر سیدشهاب نیز دختر حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین طویلی بوده است. بنابراین صاحب ترجمه از جانب مادر نیز به شیخ عثمان نقشبندی می‌پیوندد، و با خانوادهٔ آن مرشد بزرگ قرابت سببی نزدیک دارد و به اصطلاح کریم‌الطرفین است.

اینک بیوگرافی مرحوم دکتر مفتی‌زاده که به قلم خود به زبان کردی نوشته است عیناً به فارسی ترجمه و به نظر دوستاران علم و ادب می‌رساند: «پدرم ملا عبدالله دشی در سالهای قبل از جنگ جهانی اول از طرف حکمرانان اردلانی به شهر سنندج دعوت و مدرس مسجد جامع سنندج (دارالاحسان) گردید، چندسال بعد در دورهٔ قاجار از طرف حکومت وقت به تهران دعوت شده با دریافت حکم افتاء کردستان از آن تاریخ رسماً مفتی کردستان شده به سنندج بازگشت. چون من ۶ ساله شدم پدرم به رحمت حق واصل شد، ۵ سال بعد مادرم نیز زندگی را بدرود گفت، خلاصه بعد از گذراندن دورهٔ کودکی تحصیلات خود را در قریهٔ دشه و خانگاه و شهر سنندج شروع نمودم، و در ۱۳۱۵ هجری شمسی به خواندن علوم اسلامی آغاز کردم و در محضر مدرسان بزرگ شهر زور عراق و مکریان و پنجوین و سلیمانیه و کرکوک و هه‌ولیر و رواندوز، و مهاباد درس خواندم و پیشرفت کردم. بطور کلی استادانی که از فیض حضور آنان بهره‌مند گشته و از حلقات درس ایشان استفادهٔ فراوان برده‌ام، عبارت بودند از: برادر شقیقم حاج ملاخالد مفتی، و ملاسید عارف، و ملاصالح تریفه، و سید بابارسلول اباعبیده (شهرزور عراق)، و ملاباقر بالک، و ملا محمود دره‌تفی و ملاعلی حمامیان، و ملا شیخ برهان (در مکریان)، و ملا عارف بانه‌ای، و ملاسید علی (در پنجوین) و ملامصطفای حاج ملارسلول، و ملا عبدالله بیژیوی (در سلیمانیه)، و ملا عزیز شلی‌خانه‌ای در کرکوک، و ملاصالح دیبه‌گه‌یی، و ملا ابوبکر افندی هه‌ولیر، و ملا عبدالکریم افندی (در رواندوز)، و ملا صدیق صدیقی، و ملاحسین مجدی (در مهاباد)، و برادر بزرگم ملا محمود مفتی کردستان در سنندج که سرانجام اجازه‌نامهٔ خود را هم از دست او گرفته‌ام. چندی بعد در سلیمانیه عراق استادان هیأت علمی و دینی اوقاف پس از امتحان اجازه‌نامه‌ام را مهرتأیید زدند. در تهران نیز شورای عالی وزارت آموزش و پرورش اجازهٔ افتاء و تدریس را به من دادند. در سال ۱۳۲۳ شمسی در وزارت آموزش و پرورش (فرهنگ آن زمان) به عنوان معلم استخدام شدم، و در دبیرستانهای شهرهای مهاباد و سنندج و خرم‌آباد و تهران هر یک مدتی انجام وظیفه کردم. در سال ۱۳۲۷ از دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران دورهٔ لیسانس و دکترا را به اتمام رسانیده به دریافت دانشنامهٔ دکترا نائل شدم، و در دانشکدهٔ ادبیات نیز مدتی به مطالعه علوم تربیتی و زبان شناسی پرداخته به

موازات آن در دبیرستانهای تهران، ادبیات عربی و فارسی را تدریس می نمودم. در سال ۱۳۴۹ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران استاد زبان کُردی شدم، در تمام این مراحل ضمن انجام وظیفه در دانشکده و روزنامه کردستان در دبیرستانهای تهران نیز تدریس داشتم، بالأخره در ۱۳۵۹ که از طرف جمهوری اسلامی، دانشگاه تهران تعطیل گردید، من نیز در منزل منزوی شدم، و تألیفاتی کُردی که از مدتها قبل مقدمه آن را در نظر داشتم و فیش بعضی از آنها را تهیه و آماده کرده بودم، کامل نمودم. و با اینهمه اشتغالات مطالعه و تحقیق در دیوان مولوی کُردی (معدومی) را نیز شروع کرده ام که اکنون نیز بدان مشغولم (دو سال قبل از فوت). ابتدا بازخوانی دقیق اشعار مولوی و تعمق در معانی آن به کمک افراد مطلع و دوستان ادیبم رفته رفته موجب شد که علاقه شدیدی به زبان و ادب کُردی بیش از پیش در خود احساس کنم، و لذا پیوندی محکم با ادبیات کُردی پیدا کردم و سوزهای تازه و نکاتی مهم در این مورد بدست آوردم، و تقریباً در تمام مدت تحصیل در کردستان عراق نیز از این موضوع غافل نبوده بیشتر به فراگیری زبان و ادبیات کُردی هم می پرداختم، تا اینکه در اوائل شروع جنگ جهانی دوم که رژیم حکومت ترکیه عوض شد و نامه نویسی به زبان کُردی نیز در شهرها و نقاط دور و نزدیک عراق آزاد گردید، برادر بزرگوارم مرحوم ملامحمد مهری بیگ (برهان الاسلام) که قبل از جنگ جهانی اول با شهید زنده یاد مرحوم عبدالقادر گیلانی زاده از شهرزور به استانبول رفته و در آنجا ماندگار و مقیم شده بود (متأسفانه من او را ندیدم) برای نخستین بار در نامه خود مرا به پی گیری و تحقیق و مطالعه در ادبیات کُردی تشویق فرموده بود که در هر صورت و تحت هر شرایط در این راه کوتاه نیایم. این تشویق و توصیه از طرف چنین استاد و برادر بزرگوار و دلسوز که خود به چند زبان: کُردی، فارسی، عربی، ترکی، آلمانی و... محیط بود، باعث شد که هرچه بیشتر به غور و تحقیق در لغت و ادبیات کُردی پردازم. در سال ۱۳۲۸ از طرف دولت ایران روزنامه کردستان در تهران تأسیس شده سردبیری آن به اینجانب پیشنهاد گردید، با طیب خاطر آن را پذیرفتم! زیرا از طرفی اشتغال به چنین شغلی را فرصتی بزرگ یافته ام که شاید از این طریق به قدر توانایی خود خدمتی به این ملت ستمدیده بنمایم. و از طرف دیگر معتقد بودم که تأسیس و انتشار این روزنامه از طرف حکومت ایران با آنکه به منظور تبلیغات متظاهرانه (توجه به کرد و کردستان) بوده باشد، اما فی الواقع اعترافی ارزشمند به اصالت و موجودیت مردم کرد و زبان و رسوم و آداب و زادگاه آنها می باشد لذا در سالهایی که سردبیر این روزنامه جدیدالتأسیس بودم، مقالات و مطالب کُردی فراوانی رانوشتم که تمام آنها در خود روزنامه به چاپ می رسید، که اینک ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود: ۱- استخراج و جمع آوری قریب ۲۵۰ قطعه از اشعار

مرحوم سید عبدالرحیم تاوگوزی (مولوی کردی) از بیاضهای خطی و دست نویس قدیم، و تحقیق و تعلیق مختصر در معانی آنها. ۲- جمع آوری و تصحیح بیشتر اشعار ولی دیوانه. ۳- مختصری تحقیق در دیوان ملاپریشان و چاپ بعضی از اشعار او. ۴- تصحیح و تحریر دیوان سید صالح کرمانشاهی. ۵- تصحیح شیرین و فرهاد تألیف ملا ولدخان گوران. ۶- تصحیح بعضی از اشعار کنیزک و یازده رزم که قسمتی از شاهنامه تألیف سرهنگ الماس خان که نوله‌یی می باشد. ۷- سلسله گفتاری در مورد دستور زبان کُردی تحت عنوان چگونه بخوانیم و بنویسیم. ۸- چند گفتار در مورد زندگی اجتماعات مختلف کرد، و ایراد و انتقاد به بعضی از رسوم و عقاید خرافی کُردی تحت عنوان: در اجتماع چگونه زندگی کنیم. ۹- تألیف و تصحیح دیوان ملاحامد آلیجانی (آلیجان از توابع دهستان زاوورد سنندج است). ۱۰- تصحیح منظومه جنگ سرد و جدال و مناظره بین آسمان و زمین سروده میرزا عبدالقادر پاوه‌یی. ۱۱- تصحیح جنگ نامه گلوله و سار سروده میرزا عبدالقادر پاوه‌یی. ۱۲- جمع آوری و تصحیح آثار شعری بعضی از شعرای کُرد تحت عنوان از هر گلزار گلی. ۱۳- چند قطعه شعر ملی و وطنی و عشقی و چند حکایت کوچک و متفرق که به شیوه طنز به کُردی سروده شده است. ۱۴- سلسله گفتاری در فلسفه آفرینش، تحت عنوان: راه خداشناسی. ۱۵- تاریخچه حکومت‌های کُرد. ۱۶- تصحیح و چاپ و انتشار مناجات خانای قبادی به نام هفت بند تمام این آثار و مطالب و نوشته‌ها زیر عنوان و امضای (م-ص-م) که اختصار شده محمد صدیق مفتی زاده است، در شماره‌های روزنامه کردستان در ۴ جلد جمع و آماده شده و الحال موجود است. روزنامه کردستان با اینکه زیر نظر و کنترل شدید دولت چاپ و منتشر می شد، و با وجود محدودیتهای فراوان، در حقیقت خدمتی بزرگ را نسبت به زبان و ادب و تاریخ کُرد انجام داده که مع التأسف بعد از چهار سال حکومت وقت دریافت که چاپ و انتشار آن برای سیاست دولت جز ضرر سودی ندارد، و در آغاز بهار ۱۳۴۲ دستور تعطیل آن را صادر نمود، که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. بالآخره این استاد پرمایه و پرکار و فعال که دلسوزترین دانشمندان کُرد نسبت به زبان و ادبیات و احیای کُردیت بود، پس از عمری تدریس و تحقیق و خدمت بی دریغ به علم و ادب و تحمل رنجها و زحمات طاقت فرسا برای اعتلاء ملت کُرد و زنده کردن نام بزرگان این قوم در ششم آذر ۱۳۶۳ هجری شمسی هنگامی که از ابتلا به سرطان ریه در تهران رنج می برد در سن ۶۳ سالگی دعوت حق را لبیک گفت. رحمه الله. (ترجمه شرح حال کردی نوشته صاحب ترجمه که خانواده اش در اختیار نویسنده قرار داد).

### ملا محمد صالح ابراهیمی محمدی (شه پول)

ملا محمد صالح ابراهیمی محمدی متخلص به شه پول فرزند مرحوم ملا ابراهیم فرزند حاج ملا سعید بزرگ فرزند حاج ملا عبدالکریم مشهور به شیرازی فرزند ملا رحیم بزرگ در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۴ میلادی در خانواده ای که محیط علم و ادب و شرف و حسب بود در شهر مهاباد (ساوجبلاغ مکرری) سابق، بدنیا آمد. از ۷ سالگی قرآن و کتابهای مقدماتی دینی و اخلاقی را در حضور پدرش آموخته، سپس در حوزه های علمیه کردستان تحصیلات خود را دنبال کرد تا اینکه در سال ۱۳۳۶ به اخذ اجازه نامه افتاء و تدریس در علوم و مسائل اسلامی نائل شد و در مدرسه بزرگ اسلامی که در سال ۱۰۸۹ هجری قمری به وسیله مرحوم بدایع سلطان حاکم وقت مهاباد و مکرریان بنام مدرسه مسجدسور ساخته شده بود به دستیاری و همراهی سایر استادان محترم مشغول تدریس منطق و بلاغه و معارف اسلامی گردید، و در عین حال خطیب و واعظ خانقاه مهاباد نیز بوده است. و این وضع و اشتغالات تا مهر ۱۳۴۰ ادامه داشت. و در آن سال از طریق مؤسسه وعظ و تبلیغ به دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران وارد شده با جدیت به تکمیل معلومات مشغول گردید تا اینکه بهار سال ۱۳۴۸ به اخذ لیسانس موفق شد. صاحب ترجمه ضمن تدریس معارف اسلامی در حوزه علمیه مهاباد به تهیه و تدوین و تفسیر جزو عمّ قرآن همت گماشت. و از ۱۳۴۲ شمسی در مدارس وابسته به آموزش و پرورش تهران مشغول خدمت شد (ضمن خدمت برای اخذ درجه لیسانس در دانشکده نیز درس می خواند). و اکنون در دانشکده آزاد اسلامی و مدرسه امور قضایی و اداری به تدریس ادبیات عرب و معارف اسلامی مشغول می باشد او شخصی پرکار و جدی و موفق است که در ادبیات کُردی نیز بسیار وارد و تاکنون خدمات علمی و فرهنگی زیر را انجام داده است: ۱- کتاب دین و ادب در تفسیر قصارالسور قرآن در ۲۲۸ صفحه چاپ ۱۳۶۰ شمسی مطبوعات عطائی. ۲- بند یا امثال قرآن در تحقیق و تفسیر امثال القرآن در ۲۸۰ صفحه چاپ ۱۳۶۲ شمسی مطبوعات نلوسی شهر اشنویه. ۳- ترجمه کتاب انسان و ایمان تألیف استاد دکتر مطهری به کُردی در ۷۱ صفحه چاپ ۱۳۶۱ شمسی سروش (صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران). ۴- کوزانی فرهنگ زبان کُردی در ۱۱۲ صفحه چاپ ۱۹۸۱ میلادی. ۵- باوی کومه لایه تی و میزونی چاپ ۱۳۵۷ که چاپ اولش تمام شده اکنون برای چاپ دوم آماده است. ۶- چاپ و انتشار ۹ شماره مجله به نام گرشه ی کردستان با امتیاز رسمی وزارت ارشاد اسلامی در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ هـ. ش. ۷- کتاب کردان دانشمند جلد اول در ۸۸۶ صفحه چاپ ۱۳۶۴ شمسی که مجلدات ۲ و ۳ و ۴ و ۵ آن نیز آماده چاپ می باشد (این کتاب به



زبان کردی است، و نام کردی آن ژیناوه‌ری زانایانی کُرد له جیهانی اسلامدا یا گنجینه‌ی فرهنگ و زانست می‌باشد. ۸- تفسیر قرآن از اول تا آخر از روی المصحف المفسر فرید وجدی. (این تفسیر ترجمه فرید وجدی است). ۹- ترجمه و تفسیر فاتحة الكتاب در ۹۰ صفحه که حروف چینی آن تمام شده و تبلیغات اسلامی مشغول چاپ آن است. ۱۰- تفسیر آیاتی در زمینه اخلاق، علم و تکنولوژی و مطالب فقهی و هنری در ۱۹۰ صفحه با حروف چینی و کارهای دیگری در زمینه ادبیات و دستور زبان و هنر. ۱۱- حضرت شیخ عبیدالله نه‌ری شمزینانی در ۲۳۱ برگ که حروف چینی آن تمام شده است. (از شرح حالی که خود آقای ابراهیمی در اختیار گذاشته است استفاده شده).

### ملا محمود مفتی کردستان

مرحوم ملا محمود بن ملا عبدالله دشی مفتی کردستان در سال ۱۲۶۵ شمسی در شهر سنندج در محیط علم و دین دنیا آمد، بعد از تمیز قرآن را در قلیل مدتی ختم کرد و کتب فارسی و کُردی عقیدتی و اخلاقی را نیز بیاموخت. و چون دارای ذکاوت موروثی بود علاوه بر توفیق درسی بزودی دارای خطی زیبا شد، و به تحصیل علوم اسلامی (صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و حکمت و کلام و...) پرداخت، و از محضر پربرکت پدر علامه اش نهایت استفاده را نموده با جدیت تمام علوم عقلی و نقلی را به انتها رسانید و سرانجام از دست پدر و مرحوم ملا محمد رشید مریوانی (مدرس دارالاحسان) و سایر استادان کُردستان اجازه گرفت، و به حدی در تدریس و جواب سؤالات علمی و دینی طلاب و ارشاد مردم شایستگی نشان داد که بعد از فقدان پدر بزرگوارش به سمت مفتی کردستان بجای او از طرف حکومت وقت انتخاب گردید و تدریس مدرسه دارالاحسان نیز که قبلاً برعهده پدرش بود، بعد از فوت مرحوم ملا محمد رشید مریوانی به او واگذار شد. آن مرحوم چون به حق جامع شرایط بود، علاوه بر اشتغالات افتاء و تدریس سمت حاکم شرعی دادگستری نیز به او محول گردید، و امور شرعی مردم را به او رجوع می‌نمودند. در سالهای آخر عمرش به سمت استاد کرسی تطبیق مذهب جعفری با چهار مذهب اهل سنت به دانشگاه تهران رفت و به افاده و افاضه مشغول گردید. اما متأسفانه اجل به او مهلت نداد و در مردادماه ۱۳۳۸ شمسی در سن ۷۳ سالگی به سرای جاودانی شتافت. بیشتر استادان و معلمان فعلی سنندج از شاگردان محضر انور او بوده‌اند در امانت و درستکاری و بی‌توجهی مرحوم ملا محمود مفتی به زخارف دنیوی که از پدر بزرگوارش سرمشق گرفته بود، از استاد مرحوم ملا عنایت‌الله الدشی که خویشاوند نزدیک او

بود، شنیدم: «بانوئی متموله و بلاعقب به نام زیننده خانم از اعقاب اشراف سنندج به خانواده مفتی مخصوصاً به خود ملامحمود بسیار اعتماد و اعتقاد می‌ورزید در مرض الموت خود وصیت می‌کند که مبلغ هشتاد هزار تومان اندوخته او را به مفتی تحویل دهند تا به اختیار و صوابدید خود آن را به هر مصرفی که خواهد برساند. آن مرحوم درعین احتیاج و عائله فراوان و مخارج سنگین مبلغ هبه شده فوق را پس از مرگ واهبه (صاحب اصلیش) در اختیار اوقاف گذاشت که آن را به مصارف خیریه و توسعه و عمران مساجد و مدارس برسانند و ثواب آن را به خانم نامبرده هدیه نمایند، درحالی که خود او در همان ایام خانه را تعمیر می‌کرد و برای مخارج ضروری مبلغ معتناهایی از همسایه‌اش قرض گرفته بود. از صاحب ترجمه سه پسر بجای ماند که هر سه دارای تحصیلات عالی و اهل علم و فضل و خوشنویس بودند و پسر اوسط او به نام ملااحمد مفتی زاده از دانشمندان جوان و مشهور کردستان می‌باشد. مرحوم مفتی علاوه بر مقام علمی و تبحر در فقه اسلامی دارای صفات عالی انسانی و بسیار موقر و محترم بود، همیشه از غایت تواضع در سلام دادن سبقت می‌نمود، چنانکه بارها به این بی‌مقدار (مترجم) از فاصله دور سلام می‌داد و اظهار لطف می‌کرد و مرا شرمنده می‌فرمود. در سوک او دانشمندان و ادبای سنندج ماده تاریخها و مرثیاتی فراوان سروده اند که در آن میان مرثیه‌تنها داماد فاضل و ادیبش بابامردوخ روحانی بسیار شیوا و دلگیر است. خداوند او را در فرادیس جنان قرین روح و ریحان و همدم حور و رضوان فرماید. آمین یا مجیب السائلین.

### ملامحمود بایزیدی

الکساندر ژاپا مستشرق نامدار روسی که از ۱۸۳۶ تا ۱۸۶۹ میلادی کنسول دولت تزاری روسیه در کشور ترکیه بوده است، در یادداشتهای خود اشاره کرده است که: «ملامحمود بایزیدی در اواخر قرن ۱۸ میلادی در شهر بایزید از توابع ارض روم ترکیه چشم به جهان گشوده است، و همانجا مقدمات دروس را تمام کرده بعدها به تبریز رفته در مدت اقامت در آنجا اطلاعات وسیعی در زبانهای عربی و فارسی و ترکی و ادبیات و لغت مخصوصاً فلسفه پیدا کرد در ۱۸۵۰ به ارض روم بازگشت و در آن هنگام به دستگیری او به تحقیق و مطالعات عمیق راجع به زبان و عادات و رسوم گرد مشغول شده است. در نتیجه ژاپا مقدار معتناهایی دست نویس و اسناد خطی ارزشمند و نایاب را گردآورده است که اکنون نیز در آرشیو کتابخانه عمومی و در میان اوراق کتابهای شرق شناسی آکادمی علمی شوروی در لنین گراد محفوظ و نگهداری شده است، و آن اوراق خطی گنجینه بی‌مانند و قیمتی و سندی محکم و منبع مهم و بی‌نظیر برای

شناختن کرد است، و اهمیت و عظمت آن تحقیقات بیشتر پس از طبع و انتشار آنها به ثبوت رسید که امروز بر اصل و به مدرک این نوشته‌های دستی بسیاری کتب را انتشار داده‌اند، مانند: «مهم‌وزین، احمدخاکی، و لیلی و مجنون حارث بتلیسی، و شیخ صنعان فقیه طهران، و عادات و رسوم اکراد ملامحمود بایزیدی که از همه مهمتر است و کریم کشاورز آن را به فارسی ترجمه کرده و در تهران به چاپ رسانیده است، و دستور زبان عربی به کردی از علی تره ماخی و چند کتاب دیگر...» که ژاپا همه را جمع آوری و به ضمیمه بعضی حکایات و ترانه‌ها به زبان کردی و فرانسوی چاپ و منتشر نمود. در این کتاب این مستشرق نظر خود را راجع به لغات و ادبیات کردی اظهار داشته است و در تحقیق تاریخ و بررسی زبان کردی برای کُردشناسان بسیار ارزشمند است. و بعدها دکتر کمال مظهر احمد ضمن تاریخ خود در صفحه ۲۲۳ نوشته است: «کتاب عادات و رسوم اکراد تألیف ملامحمود بایزیدی که دکتر احمد عثمان نیز آن را به عربی ترجمه کرده است از هر جهت شایان تصدیق و تحسین و نگاهداری است، ارزش کتاب مزبور در اینجا است که منبع بزرگ و محکم و اصیلی برای تفهیم بسیاری عادات و روش اکراد و طرز نشست و برخاست طوایف مختلف ایشان در قرن ۱۹ میلادی است، و مؤلف این کتاب ملامحمود بایزیدی دانشمندی دینی بود که با اغلب قشرها و دستجات گوناگون کرد شناخت و پیوند داشته است، و مستشرق دانشمند و محقق چون الکساندر ژاپا نیز آن را بررسی کامل کرده و به چاپ رسانیده است». نتیجه آنکه تاکنون گفتیم این است که ملامحمود بایزیدی نخستین دانشمند کرد است که در راه شناختن آداب و رسوم و شؤون ملت کرد زحمات زیاد تحمل کرده است و هم او کتاب شرفنامه شرفخان بدلیسی را به مردم معرفی نموده است و آن را مأخذ خوبی در شناسایی اکراد دانسته است. ملامحمود علاوه بر اطلاعات سرشار در ادبیات کردی و عربی و ترکی و فارسی معلومات وسیعی در قرآن و علوم اسلامی نیز داشته است که تا مدتی طولانی نه تنها در بایزید ترکیه بلکه در تمام نقاط کردستان دانشمندی بی‌همتا و مبارز و نام او مشهور بوده است، و همواره در علم بویژه کُردشناسی زبانزد خاص و عام بود. ملامحمود بسیاری از گفتارها و نوشتارهای شعرای ترک و فارس و عرب را به زبان کردی ترجمه کرده در میدان تحقیق و مطالعه و تسلط بر دستور زبان کردی نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده است. و خلاصه این دانشمند حق بزرگی بر ملت کرد دارد، زیرا اگر کوششها و یاری و مشارکت او در تحقیقات الکساندر ژاپا، نبود، تقریباً تمدن این قوم متمدن و با سابقه در پشت پرده گمنامی مخفی و در استتار می‌ماند. در سطور بالا اشاره کردیم که شرفنامه شرفخان بدلیسی نیز توجه بایزیدی را جلب نموده است، چنانکه گوید: در سراسر کردستان تنها دو خانواده بختی‌ها و هکاره‌ها

هستند که می‌توانند پا به پای شرف‌خان بدلیسی ادعای افتخار کنند. مطابق گفته ملامحمود تا اواخر قرن ۱۹ ساکنان شهر بدلیس قبر شرف‌خان را می‌دانستند، و راجع به بازمانده‌های خانواده شرفخان نوشته است: «گویا تا الآن هم باقیمانده دودمان آنها زنده هستند، اما قدرت و ثروتی ندارند و زندگی را با عوایدی کم ادامه می‌دهند که از املاک خودشان به آنان می‌رسد». ملامحمود بایزیدی بسیار عالی شرفنامه را معرفی کرده و برای آن ارزش قائل شده است، و آن را مهمترین تاریخ کردداشته است و مؤلف شرفنامه را چنین می‌شناساند و او را می‌ستاید: «به حقیقت تاریخ کردستان رهین منت و ممنون قلم دانشمند عالیقدر شرفخان بدلیسی بوده است. پس بعهد نیست ملامحمود بایزیدی که نخستین دانشمند روشنفکر کرد است، شرفنامه زبان کردی درآورده است و در حدود ۱۸۵۸-۱۸۵۹ از ترجمه آن فارغ شده است، و همین ترجمه به خط مترجم (لامحمود) در کتابخانه عمومی سه لیتیکوف شیرین در شهر لنین گراد محفوظ است. بایزیدی به قدری شیفته شرفنامه بود که تصمیم گرفت از شرفخان تقلید کند، و تاریخ کرد و کردستان را به روشی که اونوشته است بنویسد و برای حصول این مهم ملامحمود در سال ۱۲۷۴ هجری برابر با ۱۸۵۸ میلادی از تألیف کتاب جدید تاریخ کردستان که قریب ۱۰۰۰ صفحه بود فارغ گردید، و ژاپا در ارض روم این کتاب را به زبان فرانسه برگردانده برای تعیین ارزش به هیأت علمیه روسیه فرستاد، که به گفته ژاپا آن کتاب رونویسی شده و متأسفانه وضع آن معلوم نیست و حتماً در میان مجموعه کتابها و جزوه‌های دست نویس باقی مانده است ملامحمود علاوه از تاریخ جدید کردستان و کتاب عادات و رسوم اکراد که بسیار مهم و به چند زبان ترجمه شده است کتب و رسالات و تعلیقات دیگر نیز در علوم و ادبیات دارد، و کتاب عادات و رسوم اکراد، او اگرچه بی غلط نیست، اما مهمترین منبع برای دانستن اوضاع و احوال و آداب و رسوم و فولکلور و سایر شؤون ملت کرد است. مخصوصاً موارد بسیاری از طرز زندگی ملی و اجتماعی و روشنفکری اکراد ترکیه بحث کرده است. و عادات و زندگی ایلی و تجاری و مالیات و سرانه و سود و سلم و قدرت رؤسای ایلها و فرم خانه سازی و تزئین اتاق مسکونی و اسلحه و آذوقه و بارگیر و گله‌داری و شیربها گرفتن در ازدواج و زبان و وضع مشایخ و آخوندها و عیدها و شادیها و غمهای آنان را به روشنی شرح داده است. و در واقع راهنمای خوبی برای نویسندگان تاریخ نیز هست. و پیش از خانم قرن ۱۹ چند نفر دیگر از روشنفکران کرد موضوع تألیفات خود را به تقلید ملامحمود بایزیدی تاریخ قرار داده اند، مانند: خسروبن محمد بنی اردلان، که تاریخ اردلان را نوشته است. و رستم خان دونبولی فرزند احدخان که اشاره المذاهب و اشاره الادیان را نوشته و هر دو کتاب شرح دین و تاریخ طایفه

دونبولی است و ماه شرف خانم اردلان، که در ۱۲۱۹ قمری = ۱۸۵۴ میلادی متولد شده و در ۱۲۶۳ هـ - ۱۸۴۷ میلادی فوت کرده است. تاریخ بنی اردلان را به خط خود تحریر کرده اکنون نزد بازماندگان این خاندان موجود است. تاریخ فوت ملامحمود دقیقاً معلوم نیست. و گویا در اواخر قرن ۱۹ میلادی به جوار رحمت حق پیوسته است. رحمه الله. (از کتاب زیناوه ری زانایانی کرد تألیف ملاصالح ابراهیمی محمدی به اختصار).

### ملا محمد رشید میروانی (مدرس دارالاحسان)

استاد پاکنهاد و عالم عامل و عارف واقف، مرحوم ملامحمد رشید میروانی مدرس، به سال ۱۲۹۶ هجری قمری در قریه نه چی از توابع میروان کردستان چشم به جهان گشود. پدرش مرحوم اسمعیل بیگ از خوانین خطه میروان بود و به گسترش علم و ادب علاقه مخصوص داشت، از اینرو در آبادی خود علاوه بر مکتب خانه نوآموزان، مدرسه و مدرس و طلاب علوم دینی را نیز اداره نموده است. مرحوم اسمعیل بیگ دارای ۶ پسر و دو دختر بوده است که آنان را به مکتب خانه سپرد، و دیگران را نیز همیشه تشویق می نمود که فرزندان خود را به تحصیل وادارند. در میان فرزندان او پسر کوچکترش محمدرشید بیگ علاقه سرشاری به کسب دانش داشته و علم و معرفت را بر ریاست عشایر و به اصطلاح بیگ زادگی ترجیح می داد. لذا با ذوقی تمام و عشقی مدام در مدت کوتاهی قرآن را ختم و نصاب الصبیان و گلستان سعدی را نیز بطور کامل و دقیق آموخته و حفظ نمود اما در زادگاه خود نه چی چون برخلاف میل قلبی همه او را آقازاده و یا محمدرشید بیگ می خواندند نمی توانست در سلك مبتدیان علوم عربیه درآید، و در مدرسه دهکده به تحصیل ادامه دهد، نیاء علیهذا با اجازه پدرش قریه خود را ترک نموده به مدرسه قریه چور میروان که تحت مراقبت و تدریس علامه شهیر سیدحسن چوری که ترجمه احوال او قبلاً در اصل کتاب مسبوق است، اداره می شد، نقل مکان نمود، و به دستور مدرس نزدیکی از مستعدان زیرک (طلابی که در سطوح بالا و نزدیک دریافت اجازه نامه هستند) از عوامل جرجانی شروع نمود و در سال ۱۳۱۱ با خط خود این کتاب را استنساخ کرد، و این نخستین اثر خطی اوست که امروز در کتابخانه پسر ارشدش تیمسار اسعد مدرسی موجود می باشد. بعداً به منظور ادامه تحصیل به نقاط دیگر میروان و پنجوین و چندی بعد به سقز و سنندج مسافرت کرد، و از هر خرمنی خوشه ای و از سفره بی دریغ درس هر عالمی توشه ای اندوخت و در هر علمی کتابی آموخت. و چون در علوم مختلف ترقی نمود و به درجه ای رسید که بتواند از تقریر مدرسان بزرگ مستقیماً استفاده کند، مجدداً به چور بازگشت و در محضر استاد علامه اش سیدحسن به

تحصیل علوم عقلی و نقلی از فقه و تفسیر و حکمت و کلام و ریاضیات و غیره... پرداخته از دست او اجازه گرفت. آنگاه به سنندج که در آنموقع دارالعلم بود آمد، و از جلسات درس دانشمند شهیر و مدرس کم نظیر ملاعبدالله دشی مفتی کردستان در مدرسه دارالاحسان کسب فیض کرد، و از طرف او نیز مجاز شد. بعداً با شور فراوان جهت تکمیل معلومات خود به سلیمانیه عراق سفر کرد و به خدمت علامه مرحوم اسعد افندی رواندوزی رفت، و استفاده های سرشار نمود و از او نیز اجازه گرفت، و خلاصه پس از دریافت گواهی افتاء و تدریس از دست سه تن از علماء مشهور زمان خود در ۲۸ رجب ۱۳۲۱ هجری قمری به سنندج بازگشت و در آنجا متوطن شد. ابتدا در مسجد میرزا فرج الله وزیر و پس از چندی در مسجد نصیر دیوان به سمت امام جماعت و مدرس منصوب و مشغول گردید. چند سال بعد در بین علما و طلاب کردستان از لحاظ تدریس مدرسه دارالاحسان که در آن زمان بزرگترین حوزه علمی کردستان و قریب ۴۰ نفر طلبه در سطوح مختلفه علوم اسلامی در آنجا درس می خواندند، اختلافاتی رخ داد، و در نتیجه ملاعبدالله دشی از تدریس مسجد جامع دست کشید و پس از مدتی تعطیل مدرسه علما و طلاب سنندج به اتفاق آراء مرحوم ملامحمد رشید (صاحب ترجمه) را شایسته احراز مقام مدرسی دارالاحسان دانستند، و او بجای استاد خود (ملاعبدالله دشی مفتی) مدرسه مزبور را تحویل گرفته به نحو مطلوبی شروع به تدریس نمود. او همواره مورد توجه و تشویق استادش ملاعبدالله بود، و این محبت و اخلاص به حدی بود که ملاعبدالله دونفر از پسران خود ملامحمود و ملامحمد رشید را برای تحصیل و استفاده از محضر مدرس جدید به مسجد جامع فرستاد، و بعد از فوت ملامحمد رشید مدرس مرحوم ملامحمودین ملاعبدالله جانشین استاد مرحوم خود گردیده در مسجد جامع به تدریس نشست. چنانکه فوقاً اشاره شد شهر سنندج در این زمان یکی از مراکز مهم علم و ادب و دین و دانش غرب و در سنندج نیز مسجد جامع مهمترین مرکز تجمع طلاب و علمای کردستان بود. از این جهت طالبان انواع دانشها (صرف و نحو و منطق و اصول و تفسیر و فقه و حکمت و کلام و معانی و بیان و آداب و هیأت و ریاضی و غیره) از هر طرف مخصوصاً از نقاطی که مذهب تسنن در آنها رواج داشت، مانند زاهدان و گرگان و ترکمن و طوالش و عراق و افغانستان برای استفاده علمی از محضر مدرسان بزرگ به آنجا روی می آوردند، و سرانجام به نتیجه مطلوب و دریافت اجازه نامه (شهادتنامه پایان تحصیلات) می رسیدند. ملامحمد رشید چندسال در نهایت تسلط و توفیق در مدرسه مسجد دارالاحسان به افاده و تدریس و ارشاد طالبان علم اشتغال داشت. و در این مدت حواشی و تعلیقات مفیده و متعدده ای بر کتب علمی و فقهی و تفسیر و اصول نگاشت که متأسفانه به علت

از بین رفتن کتابخانه او جز قسمت کمی از آنها در دسترس نیست. کتابی به نام رساله رشیدیه در منطق تألیف کرده است که نسخه خطی آن نزد فرزندش محفوظ است و هنوز چاپ نشده است. در مدت کوتاه تدریس او در دارالاحسان عده زیادی از حضورش فیضیاب شدند که اکنون اکثراً بدرود حیات گفته اند، از آن جمله مرحوم استاد عبدالحمید بدیع الزمان (ترجمه او در صفحات قبل این تنمه آمده است)، و جناب حاج سیدمحمد شیخ الاسلام، و مرحوم ملا محمود مفتی، و مرحوم ملا محمد رشید برادرش (که بعدها واعظ و مدرس یکی از مساجد عمده بیروت بود و همانجا فوت کرد و ترجمه او بزودی می آید)، بوده اند. استاد ملا محمد رشید مدرس در سالهای آخر عمرش به تصوف گرائید، و پس از مطالعات زیاد در عرفان راه زیارت حضرت شیخ علی حسام الدین ابن بهاء الدین مرشد طریقه نقشبیه را پیش گرفت و به او تمسک نموده بزودی در سلك مریدان طریقه نقشبیه درآمد و از طرف مرشد به مقام خلافت نائل گردید. او در تصوف و رعایت شرع و ورع به مقامی رسید که وجودش مقصد آمال طالبان شریعت و حضورش کعبه مقصود مشتاقان طریقت و حقیقت بود. این عالم عارف و مدرس عالیمقام در ۱۳۴۹ قمری بیمار و بستری گردید و بالاخره در ربیع الاول همان سال جان به جهان آفرین تسلیم نموده طبق وصیت خودشان در بالای تپه معروف به تپه شیخ محمدصادق در کنار استادش مرحوم ملا عبدالله مفتی کردستان به خاک سپرده شد. رحمه الله و طاب ثراه. باید دانست که در محل نامبرده عده ای از علماء درجه اول کردستان از جمله: شیخ محمدصادق، و عالم ربانی سید هدایت الله مصنف هویه ای (شرح احوال او بزودی می آید)، و مرحوم ملا عبدالله دشی مفتی و ملا محمود مفتی، و ملا محمد رشید (صاحب ترجمه)، و غیره... رحمهم الله، مدفون می باشند.<sup>۱</sup> (از یادداشت مرحمتی فرزندش تیمسار اسعد مدرسی با تفصیل).

### ملا محمد رشید مفتی زاده

ملا محمد رشید خالدی مفتی زاده خلف الصدق شادروان علامه دوران ملا عبدالله دشی

۱. چنانکه در متن اشاره شد مرحوم ملا محمد رشید در ریاضیات و فلکیات (هیأت و نجوم و علم اصطربلاب و ربع مجیب) نیز استاد بوده و به طلاب تدریس نموده است و حواشی و تعلیقات فراوان بر کتب راجع به این موضوع دارد. و نیز در رسم اشکال هندسی و اصول مربوط به اصطربلاب بسیار دقیق و وارد بوده است از جمله شکل ذات الربع یا ربع دایره ایست که برای تعیین تغییرات روز و اوقات ظهر از روی حرکت نور آفتاب مورد استفاده قرار داده است. این شکل که اصل آن در کتابخانه پسر بزرگش تیمسار اسعد مدرسی موجود است بسیار دقیق و ظریف ترسیم نموده است که عکسی از آن نیز در نزد (مترجم) موجود است.

مفتی و برادر تئی مرحوم ملامحمود مفتی سنندج (شرح حال ملامحمود در این تکمله و ترجمه احوال ملاعبدالله پدرش در اصل کتاب آمده است)، ازموالید ۱۳۲۴ هجری قمری بود که پس از اتمام تحصیلاتش در محضر پدر بزرگوار و برادرش و سایر اساتید سنندج در حدود ۳۰ سالگی راهی عراق می شود، و در قریه طویلی به حضور قطب زمان غوث السالکین شیخ حسام الدین ابن بهاء الدین مرشد طریقه نقشبیه می رسد و پس از تمسک مدتی تحت توجه معنوی و مراقبت مخصوص مرشدش به سیر و سلوک در طریقت می پردازد. سپس به قصد سیاحت و زیارت اماکن متبرکه که به عتبات عالیات عراق و دمشق و بیروت می رود، و در هر شهر به حضور ارباب علم و دین و صلاحیت و تقوی مشرف شده از هر خرمی خوشه ای می چیند، و در هر راه توشه ای از معرفت می اندوزد. سپس برای ادای فریضه حج به حجاز می رود و پس از ادای مناسک و آشنائی با علما و صلحای حرمین شریفین به لبنان برمی گردد. و به سمت امام و خطیب مسجد جامع الخضیر برگزیده می شود، و چندی بعد متأهل می شود. اما هر سال يك بار به سوریه سفر می کند و از دیدار دوستان سابقش که همه عالم و عارف بودند لذت می برد، و این دیدارها در روحیه اش اثر می گذارد، چنانکه بعدها در یکی دوبار مراجعت به زادگاه اصلیش سنندج همیشه از یاران سوری خود یاد خیر و تمجید و تعریف می نماید. صاحب ترجمه هر چند گاهی يك بار برای برادر بزرگترش ملامحمود مفتی کردستان نامه می نوشت، و گاهی در آن نامه ها اشارات و اظهاراتی می نمود که بر روشندلی و اطلاع سرشار او به علوم باطنی و عرفان دلالت می کرد. و نشانیهای از وضع زندگی برادر و فرزندانش می داد که سراسر حقیقت بود و موجب افزایش عقیدت اهل و عیال برادرش به او می گردید. او پس از ازدواج و تشکیل خانواده با یکی دوبار به سفر حج رفت، و در بازگشت از مصر و مراکش نیز دیدار به عمل آورد و چنانکه گفتیم این دیدارها بر میزان معرفت قلبی و دانش ظاهری و باطنی او می افزود. آخرین سفر او برای تازه دیداری با برادران و دوستانش به سنندج در ۱۳۴۲ شمسی اتفاق افتاد که ۳ سال قبل از آن برادرش (ملامحمود مفتی) به رحمت خدا پیوسته بود. آن مرحوم اوقات خود را بیشتر به عبادت و تلاوت و ذکر و فکر و مطالعه کتب عرفانی مخصوصاً دیوان حافظ شیرازی می گذرانید. و فی الواقع عالمی ربانی بود. هنگام ملاقات دوستان بسیار خوش محاوره و غالباً سخنانش تذکر بر تقوی و سایر صفات اسلامی و مستند به آیات و احادیث و اشعار حافظ بود. سرانجام در سال ۱۳۴۳ شمسی در محل اقامتش (بیروت) دعوت حق را لبیک گفت. جنازه او را مطابق وصیتش به دمشق انتقال دادند و در مجاورت قبر پدرزنش (شیخ شریف یعقوبی) که یکی از علما و صلحای به نام سوریه بوده است دفن کردند. رحمه الله و طاب ثراه. (از مشاهیر کرد به اختصار و



بعضی اطلاعات شخصی).

### ملا محیی الدین محیی

ملا محیی الدین محیی ابن ملاحیدر در قریه چور میوان بدنیا آمد، و تحصیلات خود را همانجا شروع کرد، و به نیروی استعداد ذاتی و توفیق و صدق طلب در اندک مدتی مقدمات و پایه های علم را بنیانی محکم نهاد. پس از ختم قرآن و دروس ادبی و اخلاقی و دینی معموله مکتب، علوم عربیه (صرف و نحو و منطق و رسالاتی در فقه) را نزد استاد بزرگ حاج سیدحسن چور آموخت، و پس از چندی برای تکمیل معلومات به سنندج و مهاباد و دیگر نواحی کردستان که دارای حوزه تدریس بودند مسافرت کرد، و از محضر استادان و مدرسان آن نقاط کسب فیض نمود. تا به سرحد کمال رسید و از دست مبارک مدرس بزرگ حاج سیدحسن چور اجازه گرفت. پس از دریافت اجازه چندسال در قریه چور تدریس نموده بعدها به سنندج نقل مکان کرد و از طرف مرحومه پری نساخانم حلیله مرحوم میرزا محمدرضا بزرگ خاندان وزیرهای سنندج در مسجد نوبنیاد خودشان مشهور به مسجد پری نساخانم، امام و مدرس شده تا حین فوت در آن محل به طلاب تدریس می کرد. و در حل مشکلات دینی مردم کوشش بلیغ می نمود. صاحب ترجمه درحین فوت دوپسر به اسامی ملااحمد و ملامحمد بجای گذاشت که هر دو نعم الخلف بودند و در تحصیل علم چون پدر سعی وافر نمودند تا مجاز شدند. که اولی در جای پدرمدرسی موفق بود، و دومی نیز به خدمت آموزش و پرورش درآمده یکی از معلمان شایسته و صلاحی بایسته سنندج گردید. سال تولد وفوت صاحب ترجمه در دست نیست ولی طبق قرائن و شواهد مشهوره فوت او قریب ۶۰ سال پیش اتفاق افتاده است. طاب تراه و جعل الجنة مثواه. (از یادداشتهای مرحمتی ملامحمد صدیق مجتهدی صدرالاسلام).

### حاج سید مظهر علوی

ادیب اریب و لیبیب حسیب مرحوم حاج سید مظهر علوی فرزند مرحوم سید عبدالکریم چاولکانی در ۱۳۲۲ هجری قمری در قریه چاولکان منطقه کلاترزان از توابع میوان بدنیا آمد. پدرش را در کودکی از دست داد. بعد از رسیدن به حد تمیز به درس خواندن مایل شد، و پس از ختم قرآن و کتب و رسالات کوچک اخلاقی و عقیدتی برای ادامه تحصیلات و تکمیل معلومات از زادگاه خود به بعضی از مناطق کردستان که مراکز علمی بودند مسافرت کرد، و مدتی در شهر سنندج ماندگار شده در دارالاحسان درس خواند، بعدها به قریه امروله سادات رفت و نزد

مرحوم سیداحمد امروله‌ای، و ملامحمد مندلی مدرسان مشهور آن ناحیه چندسالی تعلم نمود. و در همین اوقات به موازات تحصیل و مطالعه و تحقیق به اشخاصی چون سیدعابد و سیدصدیق و سیدمحمد نقشبندی و سیدخالد شیخ احمدی که شاگردانی ذکی و طالب علم بودند، درس گفت. و چون علاوه بر اشتیاق فرا گرفتن علوم علاقه فراوانی به تصوف و تزکیه نفس داشت، از امروله عازم بیاره شریفه شده به حضور مرشد کبیر حضرت شیخ محمد علاءالدین بن ضیاءالدین (قدس سرهما) رسید و به فرمان او در مدرسه خانقاه بیاره تحصیلات خود را به حد کمال و نهایت رسانیده به اخذ اجازه توفیق یافت. و پس از فراغت از تحصیل با جدیت و شوق بسیار تحت توجه مرشد بر سلوک در طریقه نقشبندی مشغول شد، و در ظرف دو سه سال مقاماتی را طی نمود و لطیفه قلبش به نور معرفت الله منور گردید و به طوری که در یادداشت‌های خصوصی خود نوشته است: به حدی رسیدم که معنای حقیقت را درک کردم، چون علاوه بر اطلاعات وسیع به زبان و ادبیات عربی در ادبیات فارسی نیز دستی طولاً داشت و ادیب و شاعر و خوش خط و منشی توانا بود، به توصیه و درخواست حضرت شیخ متصدی کتابت و امور دفتری خانقاه بیاره شد و حدود ۲۲ سال کاتب آن حضرت بود، و جمعاً ۲۶ سال توقفش در بیاره طول کشید آنگاه در سال ۱۳۲۶ شمسی به اجازه مرشد به علت گرفتاری بیاره را ترک کرده با اهل و عیال به سنندج کوچ کرد. در آغاز ورود به سنندج دو سال منشی دفتر اسناد رسمی مرحوم فخرالعلماء بود و در ۱۳۲۸ از طرف اداره ثبت اسناد و املاک سنندج سردفتر رسمی ازدواج و طلاق گردید البته از همان آغاز ورود به سنندج چون مسجد میرزا فرج الله وزیر که یکی از مساجد قدیم و با برکت شهر سنندج است در آن موقع امام نداشت از طرف اهالی محل به امامت منصوب و تقریباً سی سال تمام به نحو احسن به شغل امامت و ارشاد و جواب سؤالات و اشکال شرعی مردم پرداخت. و نیز در مدرسه علوم دینی سنندج فقه و ادبیات عرب را تدریس می نمود. اما با کمال تأسف این دانشمند و ادیب و الامقام غالباً از گرفتاریهای فراوان مخصوصاً بیماری لاعلاج یکی از فرزندان رنج می برد، و نیز دو سال قبل از فوتش داغ مرگ فرزند جوانش حیدر بر دردهای دیگرش افزود، و از هر غمی شدیدتر بواسطه ضعف بینایی که بالآخره به کوری او انجامید دچار غم محروم شدن از مطالعه و تحقیق و تحریر گشت. و این اندوه دردناک روز بروز و بیش از پیش او را بطرف مرگ سوق می داد. تا اینکه در ۲۹ دیماه ۱۳۵۷ شمسی مطابق ۲۰ صفر ۱۳۹۹ قمری در سن ۷۷ سالگی زندگی را بدرود گفته به جوار رحمت حق پیوست. جنازه او با تجلیل کم نظیری جلودریکی از حجرات مسجد مذکور دفن گردید. رحمه الله. آن مرحوم آثار و تالیفات متعدد دارد که بعضی از آنها در حیات خودش طبع و منتشر گردیده است. آثار چاپ شده او

عبارتند از: ۱- رساله ای در جواب مادیون ۲- رساله ای در تجوید ۳- رساله بهائیکری و اسلام ۴- رساله نفعات باری در رد نسیم رستگاری ۵- بیان حق در رد شبهات ندای حق. و رسالات دیگر او که چاپ نشده اند عبارتند از: «رساله وحی، رساله سؤال و جواب، رساله جبر و اختیار، رساله ای در رد وهابیان، رساله جمع قرآن». و نیز آثار و اشعار و رسالات دیگری از او باقی مانده است. (از یادداشت‌های نویسنده).

### ملا معروف کوکه ای

مدرس ادیب و جامعه شناس کُرد مهابادی، و بعدها شاعر معروف کُرد به سال ۱۲۵۶ شمسی در روستای کوکه از توابع مهاباد چشم به جهان هستی گشود. تا ۱۲ سالگی علوم ابتدائی و خواندن و نوشتن را بیاموخت و از آن پس به تحصیل علوم عربی و ادبی و دینی پرداخت و تفسیر و حدیث را نزد شیخ محمد پرزنجی و فرزندش سیدمحمد محسن قاضی مکرری (مشهور به قاضی شیخ محسن)، و ملامحمد قزلی طاب ثراهم، فرا گرفت. پس از وصول به حد کمال و اخذ اجازه چندسالی در روستای قاجر، سیدآباد، و شهریکند، از قراء دهستان آختاجی مهاباد مشغول تدریس بود. ملا معروف از همان اوائل اشتغال به تحصیل ذوق ادبی سرشاری داشت، و شعر نیکو می سرود، و تخلص (شاعر) را برای خود برگزید. اما متأسفانه در سال ۱۳۱۸ بواسطه ابتلا به بیماری سخت و طولانی با وجود بصیرت قلب و بیداری روان، از نعمت بینایی محروم و به ناچار خانه نشین و منزوی شد این واقعه موجب دل شکستگی و اندوه فراوان و تأثر و تحسر همیشگی او گردید زیرا فی الواقع به بلایی بزرگ و به اصطلاح دردی بی درمان گرفتار و از همه بالاتر برای همیشه از مطالعه و تدریس بازماند. و این امر بر تنگدستی و استیصال وی افزود، بطوری که ناچار شد از فرط فقر و فاقه اشعار و سخنان شیرین و چکامه های هنری خود را در مدح و تعریف و تمجید ثروتمندان و ستایش دون همتان قرار دهد. و در نهایت تأسف چنین دانشمند ادیب و مدرس لیبب و چنین هنرمند محترم برای اعاشه هنر خود را در این مسیر بکار برد. و تنها ایرادی که امروز بر اشعار او وارد است مربوط به این بخش از گفته های اوست. نامبرده از ۱۳۱۴ چندسالی قبل از نابینایی به شهر مهاباد نقل مکان کرده در مسجد شاه درویش به امامت و تدریس مشغول شد و در ۱۳۲۳ شمسی در حالی که اضطرار و پریشان حالی و تنگدستی حد و مرزی نداشت، در مهاباد چشم از جهان فرو بست، و خاطر ادب پروران و دوستان علم و هنر را جریحه دار نمود.

منظومه زیر نمونه ای از اشعار اجتماعی او و نشانگر غرور ملی و میهنی و طبع وقاد آن

شادروان روشندل و هنرمند بی حاصل است:

ئەى مىلله تى مەزلوم و فە قىرودە سەوستان  
 بى علم ومە عارف و دكوئە تىفالى دە بستان  
 ئەى بى بەش و بى بە ھەر لە ئازادى وشادى  
 مەحرور و دوواکە و تووہ کوکویرونە قوستان  
 ئەم تە مەلى و غە فلە توئەم خەوتنە تاکەى  
 عالەم ھەمو بیدارە لەخەوجوملە ھەلستان  
 ژورعە ییوگە لیک عارە کە ئەم قەومە نەجیبە  
 مەشھور بە شەجاعت ھەمووہ کەروستە مى دەستان  
 بى حورمە توومە حرور و ھەموچاوبەرە ژیرین  
 بو داخلى و خارجى و پارە پە رەستان  
 بى شونە وە پیم چاکە بە سابونى صداقت  
 ئەم چلکى نىفاقە لەدە موچا و لە دەستان  
 ئەم جە ھلونیفاقوھسە دو بوغزە ھە تاکەى  
 دە خولینە وە تاکەى وە کو دیوانە و مەستان  
 ئیقدامو - قیيامى کى بکەن مەوقعی کارە  
 ھەربومنە تەنھا کە بە ھار بووہ تەزستان  
 خاروخەسى ذیللت لەرە گووریشە دە رینن  
 بیکەن بە گولو و گولشە نوو گولزارو گولستان  
 ھەربومنە خوینى جگرو میخنەتو وتالى  
 بوئەجنە بیه نىعمەتو وشە ھدوشە کەرستان  
 ئەمروکە لەفە نئو و ھونەر و علم و صە نایع  
 ھەرکوردە کە بى بە ھەر پە باقى ھەمووہستان  
 بروانە بە نوری ھونە روشەمعی مە عارف  
 تارىکە شەویش رەوئە تە بووہ قەمە روستان  
 گوى بگرە لە رادیو کە بەدیکە ئانئە دەنى  
 پاس و خە پە رى لەندەن و پلرەس ولەھستان

بی علمی سه بهب بوکه به خورایی له ده س چو  
 میسروحه بهش وشام وعهراق وعه ره بستان  
 ئینسافه ئیشربه سیه تی ئه م جه هلونینفاهه  
 دونیا که نه ما دینه که شت دره چوله دهستان  
 (شاعر) وه ره قوربانی قه ریحه وقه له مستبم  
 بینووسه له بوئاگری وئامید ولورستان  
 باوه ندی وسه نجایی وئافاقی جه نوویی  
 بوکوردی په را که نده له گهرمیا نووله کویستان  
 بسومیلله تی بیچاره و بی ساحیبو وسه ردار  
 به خسوس ته به قه ی کوردی عیراقو وعه جه مستان  
 بوئاتیبه فیکری کی بکه ن فرسه ته ئه مرو  
 تاکه ی ده بنه چاوله به روئاله تی دهستان  
 (از یادداشتی که به اهتمام دوست عزیز آقای سید محمد صمد مهابادی تهیه شده است).

### حاج شیخ نظام الدین غیائی

حاج شیخ نظام الدین غیائی فرزند مرحوم شیخ حسین و نوه عارف ربانی حاج شیخ محمد باقر غیائی زاهدی گوشه نشین و عارفی حق بین بود که عمری را به عبادت و تعلیم و تعلم و ارشاد مصروف داشت. از ابتدای جوانی به علایق و عوایق دنیوی دل بسته نبود و به تحصیل علم و عرفان و فرا گرفتن اخلاق و آداب اسلامی و انسانی مشغول گردیده مقدمات را بطور کامل فرا گرفت، و در عنفوان جوانی به حفظ آیات و احادیث نبوی علاقه مفراط نشان داد و مدت ها در این راه زحمت کشید تا اینکه غالب احادیث صحیح بخاری را با استاد آنها حفظ کرد و به موازات آن در انجام عبادت از فرایض و نوافل نیز جدیت بسیار نمود، همواره کتب تفسیر و شروح مختلف احادیث را با دقت مطالعه می کرد، در نتیجه بواسطه مجاورت و تلمذ حضرت علامه فهامه شیخ حبیب الله کاشتری اعلی الله مقامه که خود محدثی بی نظیر بود، او نیز محدث شد. آن مرحوم در تمام عمرش از تشکیل خانواده و قبول زن و فرزند دوری گزید، و در یکی از حجره های کوچک مسجد جدش (حاج شیخ محمد باقر) زندگی می کرد و گاهی به چند نفر طلبه نیز درس می داد. و در آن حجره نمازخانه ای بسیار نظیف و کتابخانه ای بسیار مرتب داشت، که غالب اوقات علما و ادبا و صلحا در اوقات عصر به زیارت او می رفتند، و در محضر او

از مسائل دینی از هر قبیل کسب فیض می نمودند، او از نخوت و تکبر یا ادعای فضل فروشی اجتناب می ورزید در محفل او آیات و احادیثی در موارد مختلف مطرح می شد، و در صورت اشکال از علمای حاضر در جلسه استفاده می فرمود. چنانکه گفتیم او مجرد بود و زندگی ساده و درویشانه داشت، و غالباً غذای او از منزل برادر بزرگترش شیخ علاءالدین غیاتی که او نیز شخصی صالح و عارفی نورانی بود تهیه می شد. با مهمانان و مراجعین خوشرو و به سؤالات آنان در نهایت حلم و حوصله جواب می داد و از غایت تواضع و اکرام مهمان با دست خود در ظروف بسیار نظیف چای تازه می ریخت و به حضار تعارف می نمود. از جمله علما و صلحایی که غالب اوقات در حجره او حضور می یافت و در حقیقت دوست جانی و یار علمی و معنوی او بود و آن مرحوم همواره از او یاد خیر و خاطرات خوش داشت و او را المنجد متحرک می نامید و به دیدارش بیش از دیگران شاد می شد: دانشمند گرانقدر مرحوم ملاعلی صبار بود (ترجمه احوال او قبلاً گذشت). که مرحوم شیخ نظام الدین بیشتر مشکلات و غوامض لغوی و عبارات مفلک عربی را به کمک او حل می نمود. صاحب ترجمه چنانکه اشاره شد از علایق و موانع فتنه انگیز دنیوی و تجمل و زخارف زندگی بیزار بود، اتاق کوچک و دلپذیر او را که محل پذیرائی و عبادت و بحث و فحص علمی و دینی بود چندجای<sup>۱</sup> نماز پشمی کوچک پوشانیده که یادآور ذکر و فکر و زهد و ورع و بی توجهی به دنیای مادی بود در يك عبارت کوتاه می توان او را يك مسلمان کامل عیار نامید، زیرا عمری را به شرافت و عبادت و تعلیم و تعلم و مصاحبت علما و صلحا و ارشاد و هدایت خلق گذرانید. و از هرگونه تظاهر و غفلت و دنیاپرستی و اشتغال به مالا یعنی پرهیز کرد. سرانجام دچار ضعف و ناتوانی و مدتی بیمار و بستری گردید، و در سال ۱۳۴۶ شمسی روسفید و پرامید جهان فانی را ترك نموده به سرای باقی شتافت جنازه او را با تجلیل بی نظیر و شرکت تمام طبقات اهالی سنندج در مقبره خانوادگی واقع در تپه شرف الملك به خاک سپردند. نورالله قبره. (از دفتر یادداشتهای شخصی و کتاب مشاهیر کرد به اختصار).

### سیدهدایت الله مصنف هویه‌یی

عالم نحیر و زاهد عدیم النظیر مرحوم سیدهدایت الله مشهور به مصنف پسر مرحوم سیدعبدالرحمن زاهد معروف هویه و پدر مرحوم سیدعنایت الله مدرس هویه‌ای (ترجمه او در

۱. منظور سجاده، پشمی است که غالباً به طول ۱/۵ و به عرض ۱ متر جولانی می کنند و در سنندج بسیار معمول و فرش مساجد نیز از همین جانمازها است.

صفحات قبل گذشت) در اواخر قرن ۱۳ قمری در قریه هویه از توابع دهستان ژاورود سنندج در خانواده ای که محیط علم و تقوی و زهد و امانت و شرافت و ایمان و ایقان و عرفان بود بدنیا آمد. و طبق شجره موجوده صحیح النسب و از طریق ائمه نسبش به حضرت رسول (ص) می پیوندد. مرحوم سیدهدایت پس از آنکه تحصیلات خود را با استعداد ذاتی و حافظه عالی در مدت کمتر از ۱۵ سال در حضور علامه فهامه مدرس مشهور (حاج سیدحسن چوری) به پایان رسانید و از دست او به اخذ اجازه مشرف شد. از آن به بعد مرتب و بدون وقفه به مطالعه و تحقیق و تألیف و تصنیف و نوشتن حواشی و تعلیقات و شروح مفیده بر متون علمی به امضای: (ابن س) پرداخت، و آثار مهمی از خود بجای گذاشت، از جمله شرح تفسیر بیضاوی شرح گلنبوی برهان، شرح تصریف ملاعلی، و غیره... که مجموعاً در حدود ۱۸ تألیف و تصنیف ترتیب داده است. مع الاسف، این آثار ارزشمند خطی موقع حمله روسها در جنگ بین الملل اول به منطقه ژاورود از بین رفت، زیرا کتابخانه او را آتش زدند و تمام کتابهای آن طعمه حریق گردید، و جز چند کتاب نامبرده که در آن حال نزد اشخاص بوده است از این سرمایه گرانبها اثری باقی نمانده است. این سید جلیل القدر به قدری متبحر و دانشمند بوده است که مرحوم سیدحسن چوری استادش در حضور علامه مشهور ملاعبدالرحمن پنجوینی هنگامی که او را معرفی کرده است چنین نظر داده است: «ذکاوت و نبوغ این سید جوان به قدری است که اگر عمرش به ۴۰ سال برسد مقام علمی او از حضرت سید شریف علامه جرجانی بالاتر می شود!» ولی متأسفانه در اوائل قرن ۱۴ در سن ۴۰ سالگی به رحمت حق واصل شد، و مرقد او بالای تپه مشهور به تپه شیخ محمدصادق در غرب سنندج زیارتگاه مسلمانان است و نیز مرحوم ملاعبدالعظیم مجتهد بزرگ کردستان درباره او فرموده است که: «اگر هوش و ذکاوت و ذهن و نبوغ و نیروهای فراگیری و حفظ بشر را تقسیم و تعیین کنند نصف تمام آنها در وجود سیدهدایت و متعلق به او خواهد بود، و به عبارت دیگر هوش و قریحه و فهم و درک و سریع الانتقال بودن او برابر نصف مجموع هوش تمام افراد بشر بوده است. او به حدی اهل تقوی و صاحب دل و در علم باطن دست داشته است که در حال حیات فرموده است: «قبر من وقتی درین دوشهر واقع خواهد شد!!» و چنانکه می دانیم تپه مزبور (تپه شیخ محمدصادق محل آرامگاه او) امروز در بین شهر سنندج و پادگان لشکر ۲۸ قرار گرفته است. رحمه الله و طاب ثراه. (نقل از اطلاعاتی است که جناب ملاعبدالله

۱. این دانشمند از بس که متواضع و کم نفس و بی ادعا بوده است هیچگاه در هیچ جا اسم خود را ننوشته و امضاء حواشی و تحریراتش (ابن - س) یعنی فرزند سید عبدالرحمن بوده است.

امامت دخترزاده او در اختیارم نهاده است)

### حاج یحیی معرفت (اعتضادالاسلام)

شادروان حاج یحیی معرفت ملقب به اعتضادالاسلام در اول فروردین ماه ۱۲۵۶ شمسی در سنندج چشم به جهان گشود، پس از سپری شدن دوران کودکی و رسیدن به حد رشد و تمیز به فرا گرفتن دروس ابتدایی متداولهٔ زمان (قرآن و فارسی و خواندن و نوشتن) و بعد به تحصیل علوم عربیه و دینیّه (صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و هیأت و نجوم و حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث و دیگر دانشها) پرداخت. و نیز پژوهشهایی بیشتر در علم نجوم انجام داد و بالأخره درزبانهای فارسی و عربی و در هنر خوشنویسی هم به حد کمال رسید، و نیز حکاکی روی فلز را یاد گرفت. علاقهٔ مفراطش به علوم هیأت و ریاضی او را بر آن داشت که اصطرابی بسازد و با زیج و رصد سروکار پیدا کند. وی به سال ۱۳۱۸ قمری از طریق بغداد عازم زیارت خانهٔ خدا شد و پس از انجام مناسک به آستان بوسی حضرت ختمی مرتبت (ص) نیز مشرف گردید. در این سفر با دانشمندان بسیار آشنا شد و با ارمغانهایی از نوشته‌های آنان و کتابهایی که اکثراً در بیروت و قاهره به چاپ رسیده بودند به سنندج بازگشته به خدمات دینی و علمی و مطالعه و تحقیق پرداخت.

در سال ۱۲۸۶ شمسی با همکاری گروهی روشن فکر با روشی نوین مدرسهٔ معرفت را تأسیس کرد و بیشتر دست پروردگانش در این مدرسه بعدها از مردان نامی و رجال مؤثر کردستان به حساب می‌آمدند. در همان اوان بود که او به ریاست اوقاف و معارف (اوقاف و آموزش و پرورش) کردستان منصوب شد، و برای نخستین بار شرعیات شافعی را به زبان فارسی به نام شرعیات معرفت تألیف نموده با تصویب وزارت معارف چاپ و منتشر گردیده سالیان دراز این جزوات در دسترس دانش آموزان سنی بود. و نیز کتاب خیط السبحات فی تنظیم بقیه الرشحاح را در مورد سلسلهٔ نقشبندیه به رشتهٔ تحریر درآورد، و این در فراغتی بود که از بیم آزار و خشونت سالارالدوله حاکم وقت کردستان مدت ۴۰ روز به امامزاده هاجرخاتون علیهاالسلام متحصن و پناهنده شده از کار اداریش کناره گرفته بود. حاج یحیی معرفت از سوی وزارت دارایی نیز به کار دعوت شده تا سال ۱۳۰۰ شمسی در بخشهای وابسته به آن وزارتخانه بکار مشغول بوده است. در همین سال با پیشنهاد شریفالدوله فرماندار کردستان مجدداً به ریاست معارف کردستان برگزیده شد، و اولین دبستان دخترانه را به نام شاعرهٔ بلندآواز مستورهٔ اردلان تأسیس نمود، و به سال ۱۳۰۵ نخستین انجمن ادبی را در



کردستان تشکیل داد. صاحب ترجمه دیوان مستوره را جمع آوری کرد، و در ۱۳۰۴ آن را به چاپ رسانید. خود او نیز احیاناً چاهه‌هایی می‌سرود. در ۱۳۰۶ به دستور وزارت معارف و اوقاف برای بنیان‌گذاری دارالتربیه عشایری لرستان به خرم‌آباد رفت، و پس از انجام این مقصود مسئول معارف و اوقاف باختر شد که مرکز آن در همدان بود. و در همدان با جدیتی هرچه بیشتر خدمات فرهنگی را مجدداً شروع نمود. سرانجام در شهریورماه ۱۳۱۰ در همدان جهان را وداع گفته به لقاء الله پیوست. رحمه الله. (اقتباس از شرح حالی است که خانم دکتر مهندسخت معتمدی مرحمت فرموده‌اند)

### سید عطاءالله چوری مشهور به [آغه عطا]

عالم جلیل و مدرس نبیل سیدمحمد عطاءالله (آغه عطا) فرزند مرحوم سیدمحمد فرزند شادروان علامه زمان حاج سیدحسن چور مدرس نامدار قرن سیزدهم هجری قمری که خدمات ارزنده و شایان توجه او به علوم و شریعت اسلامی زبانزد خاص و عام است، در تاریخ ۱۳۳۳ هجری قمری در قریه چور چشم به جهان گشود در سه سالگی پدر را از دست داد و مرحوم مادرش سرپرستی او را برعهده گرفت. چون ۷ ساله شد در زادگاه خود چور که از قدیم مهد علم و دین و درس و بحث بوده است به درس خواندن شروع کرده در اندک مدت قرآن را ختم کرده کتب اخلاقی و عقیدتی را به فارسی یاد گرفت، و آماده تحصیل علوم عربیه مطابق اقتضای شؤون خانوادگی که اباعن جد اهل دانش و فضل و شرع و ورع بودند، گردید. و با علاقه و جدیت خستگی ناپذیر در کسب فضائل کوشید و از محضر علمائی بزرگ چون شیخ محمد سعید مدرس قریه گویزه کویره و ملا محمود جوانرودی مدرس قریه دره تفی و شیخ حسین گلیه‌یی در قریه نی، و ادیب و شاعر و دانشمند عالیمقام کاکه حمه ناری، در قریه بیلو استفاده علمی سرشار نمود. و بالأخره در قریه بالك به حضور استاد آستادان مرحوم عارف بالله ملا باقر مدرس مشرف شد، و دروس نهایی را در خدمت او به پایان رسانید و در ۱۳۲۱ شمسی از دست او اجازه گرفت. بلافاصله در قریه چور مانند اسلاف خود به تدریس طالبان و ارشاد مسلمانان پرداخت. در ۱۵ شهریور ۱۳۴۶ جناب ملا احمد رستمی مدرس محترم قریه دگاشیخان مریوان با اطمینان به ایمان قلبی و اتقان علمی او برای تدریس در حوزه علمیه دگاشیخان که قریب ۵۰ نفر طلبه داشت و خود به تنهایی جوابگوی درس و افاده به آنان نبود، دست امید بسوی سیدعطا (صاحب ترجمه) دراز کرده او را بیاری و معاونت خویش برای تدریس و اداره مدرسه دگاشیخان دعوت کرد، آغه عطا با آغوش باز این دعوت خداپسندانه را قبول نمود و به مدد

نیروی جوانی فعالانه و از روی ایمان و اخلاص مشغول تدریس شد، که تا الآن نیز مدرسه ایشان آبرومندانه فعال و دائر است. این مدرسه در داخل و خارج منطقهٔ مریوان و حتی در شمال عراق دارای حسن شهرت می باشد، و لذا طلاب مناطق دیگر نیز علاوه بر طلبه های بومی به آنجا می شتابند و از محضرشان کسب فیض می کنند. و تاکنون صدها نفر از دست ایشان اجازه گرفته در نقاط مختلف مدرس شده اند. احسن الله جزاهما. لازم به تذکر است که سیدعطا شخصی متقی و بدون توقع و خوشرو و ادیب است که کارش حبسب الله، و ارشادش طلباً لمرضاة الله بوده و هست. و هیچگاه چشمداشت مادی از دیگران نداشته زندگی ساده خود را به وسیلهٔ زراعت از دسترنج خویش اداره می کند، و حتی در سخت ترین شرایط زندگی وظیفهٔ شریفهٔ تدریس و ارشاد را بدون وقفه ادامه داده است. ادام الله بقائه. تا مطابق آیه شریفه: و اما ما ینفع الناس فی الارض در خدمت مسلمین و ترویج شریعت اسلام بیش از پیش موفق و مؤید باشند. آمین یا مجیب السائلین. (اقتباس از شرح حال مختصری که به اهتمام دوست فاضل آقای نذیری بدست آمده است).

### استاد سید طاهر هاشمی

دانشمند ارجمند ادیب اریب خطاط بلندنام، استاد سیدطاهر سمیع زاده هاشمی حسینی صولی برزنجی به سال ۱۳۳۲ هجری قمری در قریهٔ دولت آباد از قراء ناحیهٔ روانسر از توابع شهرستان پاهو چشم به جهان گشود. چون به ۷ سالگی رسید پدرش سید قیدار طی تشریقاتی او را به ملای ده سپرد و درس را از الفبا و جزوعم شروع کرد و بزودی سورا قصار را آموخته با خط خود نوشت و حفظ کرد، متأسفانه در این اثنا دولت آباد مورد تکتازبها و نهب و غارت سواران سردار رشید رئیس العشایر قرار گرفت و طبعاً خانهٔ ایشان نیز خراب شد و به غارت رفت و او با دیگر افراد خانواده متواری شدند، و چون بعدها وضع منطقه آرام شد به دولت آباد برگشتند. در ۱۳۴۷ پدرش ملارحیم سنندجی را با خرج خود به عنوان مدرس مدرسهٔ دولت آباد دعوت کرد و فرزندش را که دارای استعداد فوق العاده بود به او سپرد و درحالی که به خواندن و نوشتن کاملاً مسلط بود درس را شروع کرد و غالب علوم عربیه متداول را از صرف و نحو و منطق و کلام و غیره... در محضر او آموخت و متون را حفظ می کرد، بعدها از اساتید دیگر چون بدیع الزمانی (مهی) و شیخ حبیب الله کاشتری استفادهٔ شایان نمود و علوم عقلی و نقلی را آموخته آخرین ماده یعنی تهذیب الکلام و جمع الجوامع را نیز تمام کرد و کتب مهم و مفید دیگری چون تفسیر بیضاوی و ادبیات مشکلهٔ نظم و نثر را ضمن مطالعهٔ خارجی از نظر گذرانید. و توانست در مدرسهٔ

آبرومند دولت آباد که تحت توجه و تولیت خانواده ایشان اداره می شد به معاونت مدرس مشغول شود و تدریس طلاب را عهده دار گردد، و این تدریس تا در دولت آباد ساکن بود ادامه داشت و حتی در جواب استفتائات مردم فتوای لازم صادر می نمود، بعدها که به کرمانشاه (باختران) آمد و در آنجا مقیم شد نیز اشراف و نظارت بر مدرسه دولت آباد را ترك نکرد. اما شهرت هاشمی در خوشنویسی و شعر و ادب اوست که در خطوط نستعلیق فارسی و عربی و اقعا زیبا می نویسد بویژه در عربی به سبک حافظ عثمان یا نستعلیق قرآنی بسیار وارد است و آثار نفیسی به این شیوه خط تحریر کرده است که مهمترین آنها قرآن مجید، و کتاب دلائل الخیرات و صحیفه سجادیه می باشد که از شاهکارهای آثار او هستند، که دلائل او به وضع جالبی چاپ و انتشار یافته است. استاد هاشمی در تصوف و مسلکهای عرفانی و تاریخ تأسیس آنها و مشایخ بزرگ هر رشته بسیار مطلع و مسلط است، خود او پیر و طریقه قادری و به رئیس و مؤسس آن حضرت عبدالقادر گیلانی که در قرن پنجم متوفی شده است ارادت می ورزد، و اشعار فراوان در مناقب او سروده است، و گویا مشغول ترتیب و تألیف کتابی است که زندگی عارفانه و مناقب و کرامات و اوصاف آن حضرت را دربر داشته باشد. چنانکه اشاره شد او به فارسی و عربی و کردی شعر دارد و دیوان اشعارش در حدود ۱۵۰۰۰ بیت می باشد و هنوز چاپ نشده است و قطعه زیر نمونه ای از آنها می باشد:

این خانه بی جمال تو ویرانه تا به کی	وین خسته وصال تو دیوانه تا به کی
یاران همه به صدروصال است جایشان	این هجر دیده بردرکاشانه تا به کی
چون شمع زاتش غم هجران گداختم	در محفل تو قصه پروانه تا به کی
خفاش اگر نتی به حقیقت نگر جو شمس	ورنه زاهل بینشی افسانه تا به کی
آنجا که می کشان به خم آرنده پدیه پیش	حیران بزم مانده چوپروانه تا به کی
طاهر، بیا و خوش ره مردان راه گیر	در انتظار همت مردانه تا به کی
اگر فی اخفی ضمیری تنائکم	ارید بهذا کل آن سنائکم
وما کنت الا ذرّة مختفیة	فارجو لتنویر وجودی ضیائکم
رضیت بانواع العنی کی تعنی	بذلکم فی دار هجری رضائکم
بلطفکم نادیتنی غیر مرة	و انی لقبیحی ما اجبت ندائکم
لردعک کلاً ما ارتدعت لحیطة	فبی کل فقرما التفتت غنائکم
الی بابک استعجلتنی بکرامت	ولکن لکدری ما اغتنتم صفائکم
فدیتک ان وبختنی او خجلتنی	لمجد و عزة ازید دعائکم

معنی: از اعماق قلب مدح شما را تکرار می‌کنم و از این کار اعتلا و ترقی ترا خواستارم. من جز ذره‌ای پنهان نبودم و برای روشن شدنم پرتو لطف شما را متوقعم. به انواع رنجها راضیم تا شما به من توجه کنی و درخانه دوری از ترضای خود را به من بذل نمایی. با مهر و لطف خود بیشتر از یکبار مرا صدا زدی و من از بدی خود جواب صدای شما را ندادم. با اینهمه رد تو من کمترین لحظه‌یی ترا رد و ترک نکردم و با اینکه محتاج بودم به بی‌نیازی تو توجه نکردم. مرا به شتاب به درگاه کرم خود خواندی و من از تیرگی قلبم محبت و صفای شما را ارزش ندانستم. فدایت شوم اگرچه مرا توبیخ کنی و خجالت دهی به بزرگی و آبرویت قسم من دعای خیرت را فراموش نکنم بلکه بیشتر خیرخواه تو می‌شوم. (تلخیص از کیهان فرهنگی سال ۱۳۶۵).

### ملا مصطفی بیسارانی

شاعر نامدار و فاضل عالی‌مقدار ملا مصطفی بیسارانی فرزند ملا قطب‌الدین ابن شمس‌الدین در قرن ۱۱ هجری (ق) در قریه بیساران از قراء دهستان زاوورد کردستان در محیط تقوی و عفت بدنی آمد مقدمات را در زادگاهش شروع کرده بعد از فراگیری قرآن و قرائت و کتابت فارسی در پی علوم عربیه به نقاط مختلف اورامان و زاوورد سفر کرد و پس از تحمل غربتها بالأخره به مقصود نهایی رسیده با دست پر و اطلاع کافی از علوم معقول و منقول و اخذ اجازه به وطن مراجعت و به اصطلاح ملا شد. از آن پس به تدریس و مطالعه و تحقیق و تحریر مخصوصاً غور در ادب کردی اورامی پرداخت. او از همان آغاز تحصیل طبعی موزون و قلبی پرشور داشت و گاهی اشعاری به کردی اورامی یا سورانی و احياناً فارسی می‌سرود، و این طبع آزمایی به تدریج او را به یکی از شعرای بلند پایه کرد تبدیل کرد بطوری که حتی در زمان حیاتش اشعار او طالبان زیاد داشت و آن را دست به دست و سینه به سینه به دیگران منتقل نموده در بین عموم طبقات ایران و عراق دائر و سائر بود و بعد از وفاتش نام او مشهور و کلامش در کتابها و کشکولها و یادداشتهای ادب‌دوستان مسطور گردید.

مشهور است که در ابتدای تحصیل بواسطه تیر نگاه لعبتی زیبا در یکی از دهات محل درس و مدارس عاشق شده و همین عشق ناگهانی انگیزه اشعار سوزناک او گردید و نام او را برای همیشه در ادبیات کردی ثبت نمود. اگرچه این عشق به ناکامی انجامید و ملا مصطفی هرگز به وصل یار نرسید اما تا مدت‌ها آتش محبت معشوقه منظوره اش در اعماق قلب او زبانه می‌کشید، و ترانه‌های عشقیش هر روز پر محتواتر و مؤثرتر و سوزناکتر می‌شد. بالأخره در دوران کهولت و پختگی از لحاظ عقل و علم این سودای مجازی به عشق حقیقی تبدیل شده اشعارش لحن

عارفانه به خود گرفت و یا به اصطلاح جام و می به دف و نی بدل شد. تاریخ فوت او دقیقاً معلوم نیست و گویا تا اوائل قرن دوازدهم زنده بوده است. رحمه الله و اینک نمونه از اشعار او ذیلاً می آید:

یاران دل بکام .....	کی بر بیارو امسال دل بکام
گفتم و سره‌وای ملک شام	تکیه‌گای رسول علیه‌السلام
دریغ پی‌بالی بشیام به اوجا	بگفتایم له‌زید ضامن بطحا
مکه مبارک بدیام و چم	تیدابنیشتم بی‌پروا و بی‌خم
مسجدالحرام طواف بکردام	حسرت ننمدا او سابمردام
یا مشکل گشای کل مشکلان	مراد حاصل کر پی ذوق دلان
قبیلم نه‌کیشو.....	سری که سودای خالت نه‌کیشو
خاطری به غم تو نیندیشو	به زام ناسور صب سحرایشو
سری ولای تو سرند و شوان	پایی که نیوولات ودوان
اوسر سرنگون گلکوی تازه‌بو	اوپاگسته مار بی‌اجازه بو
دیده‌ی نوینو هر سحر رنگت	زوانی هرشو نبوهم رنگت
او دیده‌اسرش بی‌مدارا بو	اوزوان به سنگ سیای سارابو
دستیونکر و سیران باخت	نکرو خدمت برزی دماخت
او دسته بسته جلاد گوریو	هرروی جه نوسزای بی‌طوربو
قبیله‌م دوری تو یکچار منش کشت	با بی‌رحمی تو بیزارم جه‌گشت
نالہ درده داربی‌داخ نمبو	درون عاشق بی‌آخ نمبو
عاشق تادمی جفاش نمبو	بی‌جفا هرگز صفاش نمبو
گل جه‌گلستان بی‌خار نمبو	بلبل جه‌عشقتش بیزار نمبو
هرکسی عشقتش رفیق نمبو	واصل بطریق حقیق نمبو
محزون عاشق بی‌یار نمبو	عاشقان بی‌یار قرار نمبو
تا مجاز نبو حقیق نمبو	حقیق بی‌مجاز تحقیق نمبو
شیوه‌ی مجنون بی‌لیل نمبو	کوکنی فرهاد بی‌میل نمبو
هرکسی به عشق دل شاد نمبو	در خیر پریش گشاد نمبو

۱. باید دانست که تخلص بیسارانی در شعر «محزون» بوده است.

(اختصاری از ترجمه بیسارانی به قلم سیدطاهر و دیوان بیسارانی متعلق به جناب ملا صالح غلام دیسی).

### شیخ شکرالله خطیب امام جمعه سنندج (امام مردوخ)

ادیب دانا و خطیب توانا مرحوم شیخ شکرالله فرزند شیخ عبدالوهاب از خاندان بزرگ مردوخی به سال ۱۲۴۵ شمسی در سنندج چشم به جهان گشود و تحت تربیت صحیح خانواده که مرکز علم و دین بود دوره صباوت را طی کرده به حد تمیز رسید و چنانکه سزاوار افراد آن خاندان بود به درس خواندن شروع کرده مبادی را بسرعت آموخت و بر خواندن و قدرت یافت و از همان اوائل استعداد و لیاقت ذاتی او هویدا بود، لذا به دارالعلم علامه حاج ملا احمد نودشی (حاج ماموسا) در مسجد معتمد وارد شد و در سلك طلاب نزد عالم ربانی ملاعارف خلف الصدق حاج ماموسا درآمد و باطلبی صادق در نهایت علاقمندی برای درآغوش کشیدن نوعروس مقصود یعنی علم و ادب و تسلط بر فقه و مسائل اسلامی کوشید تا بالأخره علوم عقلی و نقلی را تمام کرده به دریافت اجازه موفق شد آنگاه با هزینه شخصی مدرسه‌ای آبرومند در مسجدی که تا الآن هم به نام او مسجد شیخ امام در کوی آقازمان معمور است تأسیس نمود و سالها در این مسجد و مدرسه به امامت و تدریس اشتغال داشت. و نیز از همان آغاز فراغت از تحصیل بواسطه فصاحت بیان و کمال شایستگی به امامت و خطابت جمعه در مسجد جامع سنندج منصوب گردید و از این راه نیز در ارشاد مردم به مسائل دینی و اجتماعی آنچه صلاح معاش و معاد است کوشش نمود تقریباً ۴۵ سال تمام خطیب و مدرس و واعظ بود و بدون چشمداشت مادی این وظایف را با دلگرمی و از روی ایمان و اخلاص انجام می‌داد. بالأخره لیلۀ دوشنبه ۲۸ آذرماه ۱۳۱۱ شمسی مطابق بیستم شعبان ۱۳۵۱ قمری دارفانی را وداع گفته به سرای باقی شتافت. روانش شاد باد. وی علاوه بر تبحر در علوم اسلامی دارای بیانی شیوا و خلقی حسن و محبت نوع بود بطوری که با عموم طبقات مهربان و متواضع بود، بویژه در خدمت بنوع و دستگیری فقرا و مهمان نوازی و سخاوت زبانزد خاص و عام بودند، و علاوه بر صفات نامبرده چنانکه اشاره شد شاعری خوش ذوق نیز بودند که اشعاری فارسی از او باقی مانده است و غزل زیر نمونه‌ای از آنها می‌باشد:

ای که جز انکارت اندر کار صاحبکار نیست	گر به چشم عقل بینی هرگزت انکار نیست
گاه می‌گویی به مجلس دل چرا بیدرد نیست	گاه می‌گویی به گلشن گل چرا بیخار نیست
با فضولها که این جبر است یا آن اختیار	یا که این زشت است یا آن نیک مارا کار نیست
صورت حرفیم و بانقاشمان نبود نزاع	آلت محضیم و با استادمان پیکار نیست

رشته راباری کشش شرط است گر خودبنگری چیست اندرسجۀ زاهد که در زنار نیست  
 از خیانتها که آمد وز جنایتها که رفت آزمودستیم چیزی بدتر از آزار نیست  
 باری ارباری کشی سنجیده ام من بارها روبکش رطل گران کز این سبکتر بار نیست  
 (مفصل از مجملی است که جناب شیخ حبیب الله امام مردوخ مرحمت فرموده).

### حاج شیخ عبدالله نیزل

عارف عاکف و زاهد وارسته و واقف حاج شیخ عبدالله نیزل فرزند حاج شیخ احمد شمس الدین و نوۀ قطب زمان حضرت شیخ عثمان سراج الدین طویلی شخصی خبیر و به علوم دینی و امور اجتماعی بصیر بود، مدتها در نیزل از قراء دهستان کلاترزان تابع سنندج که ملک موروثی او بوده به ارشاد و تعلیم طالبان شریعت و طریقت اشتغال داشت و مسلمانان از هر طبقه به خدمتش روی می آوردند و با خلوص و عقیدت تمام از نصایح و تعلیمات او بهره می بردند. این عابد صالح دارای ذوقی لطیف و طبعی روان بود که گاه با اشعاری محکم و مؤثر دلپذیر به لهجۀ اورامی طبع آزمایی می کرد، او با اشتغال به کشاورزی زندگی خود را از راه حلال بدون مزاحمت برای دیگران اداره می نمود، و در تربیت سالکان طالب تصوف طبق آداب طریقه نقشبیه به سنت آباء و اجداد خود بسیار می کوشید، و شماری فراوان از طالبان حقیقت در حضور او کامیاب شدند، و از ضلالت و غوایت نجات یافتند و جزومردان خالص او شدند. آن مرحوم علاوه بر زهد و تقوی و ارانه طریق هدایت و روشنگری مسلمانان به امور دین در علم گیاه شناسی و معرفت خواص آنها بسیار وارد بود، و چه بسا گاهی از شیرۀ نباتات داروهای مفید و مؤثر با دست خود تهیه می فرمود، و بدون هیچگونه چشمداشت و فقط برای رضایت حق و نועدوستی و خدمت به بیماران تنگدست و دور از شهر و دکنتر و دارو آنها را شفا می بخشید. بطور خلاصه مرحوم حاج شیخ عبدالله وجودی ذیجود بود که در ورع و تقوی و امانت و دیانت و شرافت و ادب و حسب و حسن خلق به حق وارث پدر بزرگوارش بود از او فرزندان شایسته بجا مانده اند که ارشد آنان شیخ محمد سراج الدینی کارمند هلال احمر سنندج است که شخصی موثر و نویسنده و اهل مطالعه می باشد و تاکنون خدمات شایان توجه به زبان و مطبوعات کردی نموده است. صاحب ترجمه در سال ۱۳۳۴ به رحمت خدا پیوست. (از یادداشت های شخصی مترجم).

### استاد عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)

وی عبدالرحمن شرفکندی متخلص و مشهور به هزار در ششم شعبان ۱۳۳۹ قمری در قریه شرفکند مهاباد در یک خانواده روحانی پا به عرصه وجود نهاد، چون پدرش روحانی بود از ۵ سالگی پسر را به تحصیل ترغیب کرد، و در نتیجه استعداد ذاتی قرآن و کتب مقدماتی را بزودی آموخت و توانست بخواند و بنویسد، بعداً بر اثر تشویق پدرش به مسجد محل که دارای طلبه و مدرس بود وارد شده به تحصیل عربی پرداخت و به اصطلاح سوخته شد (نزدیکی از طلاب مستعد) به آموختن صرف و نحو و فقه و غیره مشغول شد، و به قول خودش یگانه آرزوی این بود که راه نیاکانش را دنبال کند و ملا شود. اما تقدیر با تدبیر موافق نبود و سرنوشت راه دیگری را فراروی او گسترده. در ۱۷ سالگی پدر را از دست داد و لذا خود مسؤول و سرپرست عائله گردید و از تحصیل دست کشیده برای امرار معاش خود و خانواده به انجام کارهای سخت مانند کارگری چوبداری و دست فروشی مشغول گردید در همین اثنا بر اثر برخورد با بعضی از دوستان به افکار آزادیخواهانه و دیگر مسائل سیاسی آشنا شد و بالأخره به صفوف میهن پرستان کرد که در آن هنگام در تشکیلاتی به نام کومه‌له‌ی ژبانه وه کوردستان (ژک) به رهبری شهید قاضی محمد برعلیه رژیم پهلوی سازماندهی شده بود، شرکت کرد و فعالانه به آنان پیوست. در این گیر و دار با ادیبی چون همین آشنا گردید که بعدها به همیاری یکدیگر توانستند به دونفر از بزرگترین شاعران آزادیخواه قوم کرد تبدیل شوند و عرض اندام کنند. پس از حمله ارتش شاه و شکست جمهوری دموکراتی مهاباد قاضی محمد و چند تن از یارانش بر سر چوبه دار رفتند و عده‌ای دستگیر و بعضی متواری شدند. هه ژار هم پس از درگیری و تحمل مصائب زیاد موفق شد که به خارج از وطن فرار کرده به بغداد برود، و در آنجا نیز برای اعاشه بکارهای طاقت فرسا دست زد، که بر اثر بدی شرایط محیط و عدم بهداشت و غذای کافی به بیماری سل دچار گردید، و به وسیله کسانی که از طریق اشعار پرمغز و با محتوای بلندش با او آشنا شده بودند تسهیلاتی برایش فراهم نمودند و در بیمارستان مسلولین واقع در جبل لبنان بستری گردید، دو سال و اندی در بیمارستان ماند تا رفته رفته حالش روبه بهبود گذاشت. خود او در مورد سختی و مرارت آن دوران می‌گوید: «غم بهبودی مرا از مرض توانفرسایم بدتر رنج می‌داد، چرا؟! که فکر میکردم پس از بهبود باز مجبور به تکاپو و زحمت و دست زدن به کارهای مختلف برای امرار معاش می‌شوم». اما به هر تقدیر این بستری شدن منافع فراوانی برای او نیز داشت زیرا در بیمارستان کتابخانه معتبری بود که در این مدت با استفاده از آن کتابخانه مرتب به مطالعه و مذاقه و تتبع و تحقیق در ادبیات عرب و تاریخ و سیر گذشتگان



مشغول بود و کتب دینی و تاریخی و ادبی بسیاری را قرائت نمود، بطوری که بعد از مراجعت به بغداد توانست خود را در سلك عربی دانان مهم جای دهد. خلاصه پس از ترخیص از بیمارستان مقدمه در يك عکاسی به کار مشغول گشت، اما پس از مدتی پلیس عراق وی را به ترك این کشور مجبور ساخت و ناگزیر به سوریه رفت و طی ۳ سال اقامت در سوریه با افراد ترکیه که مقیم سوریه بودند آشنا شده بعداً باز وارد بغداد گردید در حالی که از لحاظ زندگی سخت در عسرت بود. سال ۱۹۵۸ که مجاهد وطنخواه و خداپرست و بزرگوار قوم کرد ملامصطفی بارزانی پس از ۱۳ سال اقامت در شوروی توانست به کردستان بازگردد هه زار از اولین کسانی بود که به پیشمرگان او پیوست و قلم بدست و تفنگ بردوش تا پایان این نهضت که متأسفانه با شکست همراه شد پایداری کرد. در این دوران با سرودن اشعار و حماسه‌های ملی و میهنی که همه آنها رسا و شیوا و ادیب‌پسند در وصف مبارزات و تهییج مردم کرد که بر ضد حکومت بعث عراق بود، تأثیر زیادی در قوم کرد گذاشت. پس از قرارداد الجزایر و توطئه مشترک آمریکا و شوروی و عوامل آنها یعنی ایران و عراق آن زمان نهضت ۱۷ ساله کردستان به شکست انجامید، و هه زار و چند هزار نفر پیشمرگ و زن و کودک عراقی آواره گردیدند، و بواسطه سفارش اکید ملامصطفی رژیم وقت ایران او را بخشید و همانند فردی از آوارگان کرد در کرج اسکان داده شد. مدتی با نوشتن مقالات تحقیقی کردی و ترجمه کتب عربی به فارسی یا کردی در رادیو ایران به کار مشغول بود و هم اکنون نیز باز به تفحص و ترجمه و تألیف سرگرم است، که خداوند او را به منظور خدمات بیشتر به فرهنگ اصیل کردی سلامت و طول عمر عطا فرماید. آمین. آثار چاپ شده او عبارتند از:

- ۱- ناله كوك منتشره از سوی انجمن فرهنگی شوروی.
- ۲- منظومه سه‌ره مهر به تقلید سگ و مهتاب (چاپ سوریه ۱۹۵۷-م).
- ۳- ترجمه مهم وزین خانی از کرمانجی به مکرانی (شعر).
- ۴- ترجمه رباعیات حکیم عمر خیام به کردی (شعر).
- ۵- بوگردستان (شعر) کردی.
- ۶- ترجمه قانون ابن سینا از عربی به فارسی.
- ۷- ترجمه تاریخ سلیمانیه از عربی به فارسی.
- ۸- ترجمه روابط فرهنگی مصر و ایران از عربی به فارسی.
- ۹- ترجمه يك در کنار صفرهای بی‌پایان تألیف دکتر شریعتی، از فارسی به کردی.
- ۱۰- ترجمه پدر، مادر ما متهمیم، تألیف دکتر شریعتی، از فارسی به کردی.

۱۱- ترجمه عرفان در مقابل آزادی، تألیف دکتر شریعتی، از فارسی به کُردی.

۱۲- ترجمه آری اینچنین بود برادر، تألیف دکتر شریعتی، از فارسی به کُردی.

تألیفات در دست چاپ:

۱- شرح دیوان ملای جزیری به شیوه سورانی.

۲- فرهنگ فارسی به کُردی.

۳- فرهنگ کُردی به فارسی.

۴- تاریخ اردلان به کُردی.

(تلخیصی از شرح کردی مندرج در شرفنامه به قلم استاد هزار است که به فارسی ترجمه کرده‌ام.)

### حاج ملاعبدالله ولزی (پسوه)

مرحوم میرور عالم ربانی حاج ملاعبدالله ولزی فرزند مرحوم ملاعبدالقادر فرزند ملاعلی فوزی ولزی فرزند ملامحمد امین در قریه ولز از توابع اربیل عراق در سال ۱۲۷۵ هجری قمری متولد شده قرآن مجید و مقدمات صرف و نحو و منطق و بلاغه و فقه شافعی را در محضر پدرش و دیگر استادان علوم دینی که در عراق مدرس و مشهور بودند خواند. بعداً مدتی به منظور ادامه تحصیل به بیاره شریفه رفت و در حضور ملای بزرگ یعنی ملاعبدالقادر مدرس وقت حوزه علمیه بیاره فقه و تفسیر و اصول الفقه را تحصیل نمود، سپس به قریه چور رفت، و در خدمت مرحوم حاج سیدحسین چور (مدرس مشهور میوان) علم کلام را آموخت، و پس از چندی برای تکمیل تحصیلات خود به مهاباد سفر کرده و علوم فلسفه و ریاضیات و فلکیات را در محضر مرحوم دانشمند عالیقدر ملاعبدالله پیره باب مدرس مسجد عباس آقا شروع کرد و در قلیل مدتی با ذکاوت و قریحه ذاتی و علاقه فراوان این علوم را فرا گرفت، و از دست مبارک او به اخذ اجازه افتاء و تدریس موفق شد. در این هنگام یکی از سران عشایر مامش به نام محمدآقای امیرعشایری شهرت علمی و مراتب فضل و زهد و تقوای حاج ملاعبدالله را شنیده بود، با آغوش باز و درعین ایمان و صداقت او را برای مدرسی قریه پسوه لاهیجان دعوت کرد، و در آنجا و سائل رفاه او را از هر قبیل (مسکن، معاش و مدرسه) فراهم نمود و در نهایت احترام در خدمتش ایستاد، آن مرحوم تا ۱۳۲۰ هجری قمری در قریه مزبوره به انجام وظایف شرعی و دینی (امامت و تدریس و ارشاد مسلمانان) پرداخت و همواره از طرف محمدآقا مالک قریه کمک مالی شده و معزز و محترم زندگی کرد. سپس حاج سیدعبدالکریم زنبیل (رحمه الله) او را از پسوه به زنبیل دعوت نمود، و مدتی نیز در آنجا به تدریس و افاده پرداخته و طلاب فراوان در خدمت او

کسب فیض کردند. چند سال بعد در قریه باغلوچه امام و مدرس شد، و عظام الملك مالک آن قریه تا آنجا که می توانست در خدمتگزاری و فراهم کردن وسیله فراغت و آسودگی خاطر او کوشید. مدتی بعد به قراء کهریزه و کانی رش نقل مکان نمود، و زیر توجه و کمک مالی و بی دریغ آقایان ایلخانی به فعالیت علمی و دینی مشغول، و بالأخره در اواخر عمرش به قریه ترجان رفت و در سال ۱۳۴۹ هجری قمری در آنجا به رحمت حق واصل شد، و در همین قریه با تجلیل فراوان به خاک سپرده شد. جمع زیادی از علماء و مدرسین از جلسات درس او استفاده کامل بردند و از شاگردی به استادی رسیدند، از آن جمله علامه وقت سیدحسین طاهر بوغی، و ملاسیدکریم باغچه، و ملاشیخ حسن شیخی، و ملاعلی ربانی بوغده کندی بودند که همه در تدریس شهرت داشتند. رضوان الله علیهم اجمعین.<sup>۱</sup>

### ملاعلی ولزی

مرحوم میروردانشمند برومند ملاعلی ولزی فرزند حاج ملاعبدالله ولزی سابق الذکر در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در قریه پَسوه لاهیجان بدنیا آمد و در محیط علم و ادب و فضیلت و تقوی تحت تربیت و توجه پدری لایق چون مرحوم ملاعبدالله ولزی دوران کودکی را سپری نموده پس از تمیز به تحصیل پرداخت در قلیل مدت قرآن و کتب دینی و اخلاقی ابتدایی را آموخته با طلبی صادق و ضمیری روشن در خدمت والدش تمام قواعد و اصول علوم دینی و فقه و تفسیر و ریاضیات و فلکیات را پس از آشنایی کامل به صرف و نحو و منطق و بلاغه آموخت و در حافظه قرار داد و خلاصه در سال ۱۳۴۰ قمری به دریافت اجازه نامه افتاء و تدریس نائل گردیده مدتی به معاونت پدرش در پَسوه و نقاط دیگر که پدرش مدرس و ساکن بود تدریس می کرد، و بعدها در قراء متعلقه به حاج بایزید آقای ایلخانی زاده مستقلاً امام و مدرس گردید و همیشه مورد احترام و توجه مالک نامبرده که به حق حامی علم و دین بود قرار می گرفت و از طرف او از لحاظ مادی کمک شده و با فراغ خاطر به انجام وظایف دینی و علمی خود می پرداخت. سپس به قریه حمامیان رفت و تا پایان عمر به تدریس مشغول بود و از طرف مرحوم محمود آقا ایلخانی زاده زندگیش به نحو مطلوب تأمین می شد، و در حدود یکصد نفر روحانی و مدرس در حضور او فارغ التحصیل شدند، و در روستاهای متفرقه کردستان به امامت و تدریس و

۱. در اصل کتاب مختصری از ترجمه احوال این دانشمند آمده است، اما ناقص است و شرح بالا از روی تحقیقات جناب ملا احمد ولزی نوه او لازم التذکر بود.

راهنمایی مسلمین پرداختند. آن مرحوم پس از ۴۲ سال زندگی با افتخار و پربرکت و استفاده برای مردم در ۱۳۵۲ شمسی به لقاء الله پیوست. نورالله مرقده. و مرقدش در قریه حمامیان مزار و مطاف دوستاران علم و ادب می باشد.

### ملا محمد امین ولزی

فرزند شایسته و دانشمند دیگر ملا عبدالله ولزی، مرحوم ملا محمد امین ولزی اشعری بوده است که در تاریخ ۱۳۲۲ هجری قمری در قریهٔ پَسوه لاهیجان متولد شده و پس از رسیدن به حد تمیز قرآن را ختم و کتب اخلاقی و دینی مکتبی و مقدماتی آن عصر را در خدمت والد ماجد و شاگردان زیرک او آموخته و بعدها با کوشش و علاقه علوم عربیه و دینییه را فرا گرفت و بزودی صرف و نحو و بلاغه و منطق و لغت و فقه و تفسیر و حدیث را در حضور پدرش خواند و نیز از فیض جلسات درس برادرش ملا علی بهره مند گردید، و پس از انتقال پدرش از کانی رش به تورجان چندسالی نیز در این دهکده از پدرش استفاده کرد و در پایان تحصیل به شهر اربیل عراق رفته در خدمت ملا ابوبکر بن ملا عمر افندی اربیلی مشهور به ملا گچکه علوم معقول و منقول را تکمیل نموده به دریافت اجازه نامه کامیاب گردید، و از آن تاریخ به بعد به ایران بازگشته در روستاهای قره گوز و انبار و غیره... به امامت و تدریس و نصیحت مسلمانان پرداخت. این دانشمند در عصر خود در تدریس انواع علوم اسلامی ید طولی داشت، و علاوه بر مهارت و استادیش در علوم دارای خطی زیبا و بیانی شیوا و انشایی عالی در فارسی و عربی بوده است، که سرانجام در سال ۱۳۴۹ خورشیدی در قریهٔ انبار به سرای جاوید شتافته در جوار احمد کور (ولی مشهور) دفن گردید. تغمده الله برحمة الواسعة. آمین.

### حاج ملا محمد ولزی

مرحوم حاج ملا محمد ولزی فرزند ارشد مرحوم ملا علی ولزی در سال ۱۲۹۵ شمسی در قریهٔ باغلوچه متولد شده است پس از گذشتن دوران صباوت در خدمت پدرش ابتدا به تعلم قرآن و سپس به آموختن فارسی و تعلیم خط مشغول گردید، پس از آن به ادامه تحصیلات شایق گردیده علوم عربیه را در خدمت عمویش ملا محمد امین اشعری ولزی شروع نموده بزودی در صرف و نحو و منطق و غیره پیشرفت کرد، آنگاه به قریهٔ سرا رفت، و در خدمت مرحوم ملا عصام الدین انباری مدرس و امام وقت قریهٔ سرا با جدیت تحصیلات خود را دنبال کرد، بالأخره دروس نهایی را از حکمت و کلام و ریاضیات و نجوم و هیأت و غیره در محضر پدرش

تکمیل نمود، و در ۱۳۲۴ خورشیدی پدرش اجازه افتاء و تدریس را به او اعطا فرمود، و از آن به بعد مستقلاً در روستای تازه قلعه به تدریس پرداخت و مورد توجه و کمکهای مالی بی دریغ مرحوم حاج بایزید آقا ایلخانی و سایر آقایان ایلخانی ها قرار گرفت، چندسال بعد به عنوان مدرس و امام به قریه سردار آباد تغییر مکان داد، در آنجا نیز دلسوزانه به خدمت علم و دین پرداخته، در سال ۱۳۳۷ به دهکده دیزج مرکور کوچ نموده و با معاونت و کمک مالی حاج سید عبدالله گیلانی زاده و اهالی آن روستا تدریس مرتبی را شروع کرده و تا پایان عمر ادامه داد و لااقل ۲۰ نفر از دست او اجازه گرفتند. آن مرحوم علاوه بر احاطه کامل به علوم اسلامی در علوم رایج عصر (حساب و هندسه و جبر و مقابله) نیز اطلاع کافی داشت. کریم النفس و متواضع و متقی و درحقیقت عالمی ربانی بوده است حواشی متعدد بر کتابهای منطق و اصول الفقه دارد که بسیار مفید و برای طلاب راه گشا است، همچنانکه حاج ملا عبدالله جدش و ملاعلی پدرش حواشی متفرقه و ارزشمند بر کتابهای تهذیب الکلام و جمع الجوامع و تشریح الافلاک و ربیع مجیب و مقننات نوشته اند. خداوند روح همه را به جنات فردوس شاد فرماید. آمین.

### ملااحمد ولزی

دانشمند ارجمند جناب ملااحمد ولزی فرزند مرحوم ملاعلی و برادر مرحوم حاج ملامحمد فوق الذکر در سال ۱۳۰۵ شمسی در روستای تورجان حوزه شهرستان سقز چشم به جهان گشود، پس از رسیدن به سن هفت سالگی در مدرسه و حوزه علمیه و دینیّه مرحوم پدرش به تعلم و تحصیل مشغول گردیده پس از ختم قرآن به فراگیری علوم مقدماتی صرف و نحو و بعضی از کتب اخلاقی و ادبی فارسی پرداخت، و کتابهای جامی و سیوطی و حاشیه عبدالله یزدی در منطق و شرح نظام در علم صرف و شرح عقاید نسفی را در محضر برادرش که استادی شایسته بود خواند و مطالب لازم را حفظ کرد، و کتابهای گلنبوی برهان را در منطق و تشریح الافلاک را در علم هیأت از محضر پدر آموخت، و تقریب المرام شرح تهذیب الکلام را در ظرف ۵ ماهی نزد استاد محقق مجدی مدرس مدرسه و مسجد بازار مهاباد آموخت، بعد برای تکمیل تحصیلات خود به سنندج آمده و در خدمت استاد بزرگ ملاعبدالعظیم مجتهد چند جزء از تفسیر بیضاوی و کتاب تجرید بخاری در حدیث و کتاب تحفة المنهاج فی شرح المنهاج (فقه شافعی تألیف شیخ ابن حجر) را به دقت بررسی کرد و آموخت و در سال ۱۳۲۷ از طرف شورای عالی فرهنگ به اخذ اجازه تدریس و افتاء نائل گردید، اگرچه این مدرک عالی در رژیم پهلوی

جز از لحاظ معافیت از سربازی ارزش دیگری نداشت، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به چنین مدرکی ارزش دیپلم داده شد، و از همین لحاظ سال ۵۸ در اداره اوقاف به سمت روحانیت و تدریس علوم دینی و ارشاد و تبلیغ احکام اسلامی استخدام شد و بحمدالله هم اکنون در حال حیات و در غیر وقت اداری به تدریس علوم معقول و منقول و موعظه و ارشاد مسلمانان مشغول بوده و هست،<sup>۱</sup> و فقه الله و ایانا لما یحب و یرضی.

حاج ملامحمود ولزی نیز یکی از دانشمندان خانواده ولزی است که مدرس و عالم و فاضل بوده و در ۲۲ آبانماه ۱۳۵۴ در روستای دیزج مرکور فوت نموده و در همان روستا به خاک سپرده شده است این دانشمند بر کتابهای علمی حواشی و تعلیقات زیادی دارد خداوند او را قرین رحمت و غفران خود کند. آمین.

---

۱. تراجم علمای خانواده ولزی به اهتمام و زحمت برادر ادب دوست آقای محمدرضا داودی بدست اینجانب رسیده و با تلخیص بعضی و یا تفصیل در بعضی دیگر زینت بخش تکمله کتاب حاضر گردید.

